

ششمه ما التالیف کتابی که مشتمل باشد بر بیان حقیقت خلافت ایزدگرد و مظهر این خطاب نبی است
 از من مینویسم و من بنابر برکت و زینت انتخاب اجابت نموده بوجوه لطیف و منجی شریف و مسکونیت
 نوشته بزرگ و شهر منشان بجهت تفسیر تعالیه تاس نمودند که آن تالیف در شرف بلاد و در صحیح الحرام
 خلق بخوانند و بواسطه کثرت شیعه و روافض و مانند ایشان در که معظمه کثرت بلاد اسلام است
 بابت بعضی از راه اسلام برگشته بودند قبول انجمنی نمودم با بختا طغر سعید که آنرا زیاده
 حقیقت خلافت ائمه را بعد از علی خاتم الانبیا علی خاتم الانبیا و آنچه را که است با و اول و آخر
 پس بعد از تمام کتابی شد خود جامع و مطلقا در زیور و مسانته و تحقیق ساطع و یقینی شد بر دلائل
 مبطلین و انجیان اشتراف بنده عین گره را قاطع و بواسطه اشتغال بر این عقیده و دلائل و انجمنه منصفه
 که تعقل نماید آنرا عالم متبحر و انکار آن نمکذکر آیت حق تعالی را منکر لیکن چون قادر
 و در سنباط مسائل ابر شایع علی کات رایام سلطنتا علی حضرت خورشید عدالت استگاه
 بنام سایه لطفا که اکثر القایام مرجع منا و یالعیالی العجم با سبب اسامه الامن و الا ان ناشر
 مناشر الجوه و الاحسان احی آنرا اکثر سجاده و قاطع رسوم الجور بقوه سیغه و سدا و طهر
 رایت نظر آیتش را تا فتحنا ک فتننا صبیحا و نقش و لای فتم انتباهی کشور نصیرا الله
 نصیرا عزیزا مربی السادات و العلما و منظر سمار الحسنی و منظر کلمات الله العلیا المؤمنین الشیخ
 علی الاندرا محمد جنود الشریع المبین بنحو و رسوم اعظم السلاطین المصور بنصر الله تعالی المؤمنین
 المستعان لخواص المستعین بعنايته الله الموصوف خلیل الله منظر ابراهیم عادل شاه خلد الله تعالی انوار
 السلطنة و علم البرایامن جوده و کرمه و رفته در زمانه رقی و فتنه جمیع بلاد و قطع فضل جام عباد
 در قبضه قدرت عالی حضرت متعالی مرتبت شاهی سقبت آصف صفات ملاک سمات صاحب
 النفس القدسی الیاسه الانبی ستوده اعظم انور و الجواهر فاخر الامرا که هیئت خواص و عوام مخصوصین
 لک العلامه و الوسیف و القلم مرجع علما العرب العجم کاسر جيش الکفره و حاسم عادات الفجره قاطع اعلام
 البهر و الایوار ارفع لواهی شریعت احمدی جامع فنون سمردی مجتهد مبانی عدالت و انعام مشید
 قوانین قواعد دین مملکت اسلام ناصر حبوش اهل السنه و الجماعة و مقوی قلوب اهل الصلاح و الطاعة
 معتقد الدوله المنیجه سلطانیه تقریر حضرت الحلیه الخاقانیه است اسی همه را صورت تمکین بنوایست
 درگاه سلاطین بنوادی اعظمی نظیر انور الای محمدا الاسلام و المسلمین و لا و رخا عادل شاهی طاهر
 العالی مهد و دایر آنکه آنحضرت در تعظیم او امر و نواهی و اعلام معالم دین و احیای امر شریعت

و تقسیم بقیاع و مساجد ترتیبیادات و علمای ساسانی آخر عمری پیشیت و محبت عالی نهشتش تبریج مسیحیت
و جماعت میگماشت و اکثر اوقات شتر غیش با وجود کثرت مشاغل امور مملکت صرف صحبت علما
و مباحثه علمی میشد و رسنه اربع و شش ماهه برین قلیل البعنا کمال الدین بن فخر الدین جهری امیر
ساخت آنکه کتابش کور را بر زبان فارسی نقل کند تا فائده عام باشد و فارسی با ما از نیر از ان خطی
و نفیسی کل باشد و این منعینا وجود و تفرق حال تفتت احوال و مقصور اربع و قلعه مساع امتثال
و اطاعت امر را واجب داشته بعد از آنکه غرضیت بجا نیاید و بر معطوف ساخته در ان شرح
نمودم و بی تغییر تبدیل و در وضع و ترتیب کتاب آن بلفارسی نقل کردم بے آنکه چیزی اصل کتاب را
نقصان کنم و باز اوده نمایم مگر ترجمه آیات احادیث و بیان الفاظ مشکلات از رسد نقاسیر مغنی
شرح حادیث ثقات مشهوره استخراج نمودم و احیانا سیل امید و تقوی و دلیل از تفسیر کشاف و فائنی
تفسیر کبیر و جامع البیان صحیح البخاری و مسلم و آنچه مناسب مقام بود روایت کردم و این کتاب بر این
قلم در ترجمه و معنی تحریر موسوم گردانیدم امول از مکارم اخلاق اولوالالباب آنکه اگر بسپوس
یا ذللی اطلاع یابد بنظر اصلاح در آورند و الله الموفق للسداد و الیه المرجع المعاد قال الشیخ فی الاصل
و مرتبه علمی مقدمات و عشره ابواب فائمه یعنی این کتاب به ترتیب آخر بر چند مقدمه و ده باب مقدمه اول
در ذکر احادیثی که در باب عیسی شریعه و روافض وارد شده مقدمه دوم در بیان وجوب
امام مقدمه سوم در اثبات امامت باب اول در بیان خلافت ابوبکر صدیق و در استیلال
بحقیقه آن بدلائل عقلیه و نقلیه ذکر شده تا شیعه و روافض جواب از ان و غیر ذلک از مسائل که
متعلق است و در آن چند فصل است باب دوم در اخبار اکابر اهل بیت رضوان الله علیهم وارد شده
مزیه نیا بر شریفین رضی الله عنهما باب سوم در فضیلت حضرت ابوبکر صدیق بر تمام امت با غیر از نشان
باز حضرت علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنهما جمعین و در ذکر فضیلت ابوبکر رضی الله عنه اثبات و احادیث
که در شان وی وارد شده و در آن چند فصل است باب چهارم در خلافت عمر و در آن چند
فصل است باب پنجم در فضل و فضائل خصوصیات عمر و در آن چند فصل است باب ششم در
خلافت عثمان رضی الله عنه و در فضل و فضائل و آثار و بعضی از حالات امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
رضی الله عنه باب ششم در خلافت حضرت علی رضی الله عنه و بعضی از آثار و فضائل و باب نهم در بیان
خلافت حضرت امام حسن رضی الله عنه و فضائل و در آن چند فصل است باب
دهم در فضائل آن تراجمیت النبی صلی الله علیه و سلم و در آن چند فصل است فائمه در بیان اعتقاد

مناجاة عجمی

اهل سنت و جماعت و ثنائی صحابه رضی الله عنهم و در قال حضرت معاویه با امیر المومنین که من المسلمون و هم
و در بیان اختلاف علمای در کفر نیز بدیدید و اختلاف در لعن بر دو و غیر ذلک مقدمه اول
بدانکه باعث برالیت درین باب اگر چه قاصر بودم از درک حقایق آنچه درین مقام حدیثی
بود که خطیب بغدادی در جامع و غیر از کتب روایت کرده از رسول الله علیه السلام که فرمود
اذا ظهر الفتن اوقال البدع و سببت اصحابی فليظموا العالم عليه فمن لم يفعل فليظم
لعنة الله و الملكة و الناس اجمعين لا تقبل الله له صرقا ولا عدا و انما في ذلك ظاهرا و
قنبا می یگفت بر عتاهای دست کرده شوند بحجاب من باید که ظاهر سازد عالم علم خود را پس اگر چنین
یعنی علم خود را ظاهر سازد پس و می ست لعنت خدا می فرستگان و مردمان که تمیجا و قبول نکند
خداستغالی مرا و رانه صرخی و نه عدلی و نه توبه از وی قبول نه فدی و نه نقل از وی قبول کند و نه دلیلی
و نه بخت در لعنت چیر نیست که بنیاد و نه نشند و پیش ازین نبوده باشد بر بعضی سلف چنین فرموده اند
و منقول است که بدعت نزد یک بلیس و سفرست از معصیت ظاهره زیرا که از معصیت ظاهره توبه
میکند و اما از بدعت توبه نمیکند بواسطه آنکه بدعت می پندار و که نیک عمل میکند پس فتنه در
اصل شریعت اندخته باشد و مضرت بگیران سرایت میکند و نزد یک بعضی از علمای عت و قسم
بدعت حسنه و بدعت بسیه بدعت حسنه است که در شریعت نهی ظاهر از آن دار نشده باشد
و در کردن آن مصلحت مردم خایه عامه است مثل حضرت عمر رضی الله عنه که مردم را جمع کرده نماز تراویح
را و مسجد جماعت گذار و بعد از آن گفت نعم ابد علی هذا یعنی نیکو بدعت است این
و به تسمیه این فعل بدعت بواسطه آن بود که پیغمبر علیه السلام و ابو بکر رضی الله عنهما تراویح را بنی طریق که مقرر
کرد ایشان نکرده بودند اما فی الحقیقه این عبت مخالف شریعت نبوده است تعلیم بکسب سنت و سنت
خلفاء الراشدین المکرمین از حدیثی دیگر وارد شده که کل محدث بدعه و کل ضلالة برامی که
محدث است بدعت است و هر بدعتی که هست ضلالت است مگر ایهی است محمول بر ضرر نیست که مخالف شر
باشد و موافقتی با سنت نداشته باشد کذا فی نهائیه الجزری و بدعت بسیه است که در شریعت نهی ظاهر از آن
وارد شده باشد و مردان بدعت درین حدیث و احادیثی که بعد از آن خواهند آمد این قسم دوم است
و الله اعلم و حدیثی دیگر که مرویست بر وایت حاکم از ابن عباس رضی الله عنهما که رسول الله علیه السلام فرمود
ما ظهروا اهل البدع الا اظهروا الله فيهم حجة على لسان من شاء من خلقه ظاهره و نهی
اهل بدعت مگر آنکه ظاهر کند خدا را و میان ایشان بر مان خود را از زبان کسی که خواهد از مخلوق خود

و در بیان اختلاف علمای در کفر نیز بدیدید و اختلاف در لعن بر دو و غیر ذلک مقدمه اول
بدانکه باعث برالیت درین باب اگر چه قاصر بودم از درک حقایق آنچه درین مقام حدیثی
بود که خطیب بغدادی در جامع و غیر از کتب روایت کرده از رسول الله علیه السلام که فرمود
اذا ظهر الفتن اوقال البدع و سببت اصحابی فليظموا العالم عليه فمن لم يفعل فليظم
لعنة الله و الملكة و الناس اجمعين لا تقبل الله له صرقا ولا عدا و انما في ذلك ظاهرا و
قنبا می یگفت بر عتاهای دست کرده شوند بحجاب من باید که ظاهر سازد عالم علم خود را پس اگر چنین
یعنی علم خود را ظاهر سازد پس و می ست لعنت خدا می فرستگان و مردمان که تمیجا و قبول نکند
خداستغالی مرا و رانه صرخی و نه عدلی و نه توبه از وی قبول نه فدی و نه نقل از وی قبول کند و نه دلیلی
و نه بخت در لعنت چیر نیست که بنیاد و نه نشند و پیش ازین نبوده باشد بر بعضی سلف چنین فرموده اند
و منقول است که بدعت نزد یک بلیس و سفرست از معصیت ظاهره زیرا که از معصیت ظاهره توبه
میکند و اما از بدعت توبه نمیکند بواسطه آنکه بدعت می پندار و که نیک عمل میکند پس فتنه در
اصل شریعت اندخته باشد و مضرت بگیران سرایت میکند و نزد یک بعضی از علمای عت و قسم
بدعت حسنه و بدعت بسیه بدعت حسنه است که در شریعت نهی ظاهر از آن دار نشده باشد
و در کردن آن مصلحت مردم خایه عامه است مثل حضرت عمر رضی الله عنه که مردم را جمع کرده نماز تراویح
را و مسجد جماعت گذار و بعد از آن گفت نعم ابد علی هذا یعنی نیکو بدعت است این
و به تسمیه این فعل بدعت بواسطه آن بود که پیغمبر علیه السلام و ابو بکر رضی الله عنهما تراویح را بنی طریق که مقرر
کرد ایشان نکرده بودند اما فی الحقیقه این عبت مخالف شریعت نبوده است تعلیم بکسب سنت و سنت
خلفاء الراشدین المکرمین از حدیثی دیگر وارد شده که کل محدث بدعه و کل ضلالة برامی که
محدث است بدعت است و هر بدعتی که هست ضلالت است مگر ایهی است محمول بر ضرر نیست که مخالف شر
باشد و موافقتی با سنت نداشته باشد کذا فی نهائیه الجزری و بدعت بسیه است که در شریعت نهی ظاهر از آن
وارد شده باشد و مردان بدعت درین حدیث و احادیثی که بعد از آن خواهند آمد این قسم دوم است
و الله اعلم و حدیثی دیگر که مرویست بر وایت حاکم از ابن عباس رضی الله عنهما که رسول الله علیه السلام فرمود
ما ظهروا اهل البدع الا اظهروا الله فيهم حجة على لسان من شاء من خلقه ظاهره و نهی
اهل بدعت مگر آنکه ظاهر کند خدا را و میان ایشان بر مان خود را از زبان کسی که خواهد از مخلوق خود

و در کبر و است از ابو یوسف که پیغمبر فرمود و علی علیه السلام اهل البدع شر الخلق و الخلق قبل
بدع بدتر از شما و قاتل بدعتی گفته اند که خلق و خلقیه هر دو یکی معنی دارند و بعضی گفته اند مراد از خلق
بهایم اند و مراد از خلقیه انسان که ذوقی آنها به و هر و است بر و است ابو حاتم خراسانی که آنحضرت صلی الله
و سلم فرمود و اصحاب البدع کلاب النار اهل بدعت گان و در رخ خواهند بود و بر و است از بعضی
مرویت که فرمود و علی قلیل فی سنة خبیثین عمل کن بر فی بدعتی عمل اندک و بدعتی از سنت بهتر
از سبیل بسیار و در بدعتی و طبرانی روایت کرده من و قرص صاحب لبدع علة فقد ان علی علیه
السلام هر کس که توفیر و تعلیم اهل بدعت کند تحقیق و و نصرت کند و که دست بر خرابی اسلام و بر و است
پیغمبر این ابی عامر و در سنت مرویت که فرمود و آتی الله ان یقبل عمل صاحب البدع غیر حق
بدع بدعتی ایما و امتناع بنیامید خدا را از آنکه عمل قبول کند عمل صاحب بدعت را تا و فیکه بدعت خود را
تک کند و بر و است خلیف بی مرویت که فرمود و اذ مات صاحب البدع فقد دفع فی
الاسلام فتخا از آنکه یکی از صاحب بدعت بدعت تحقیق فتحی علیم در اسلام واقع شد بدعت طبرانی و بهی و بنیامید
روایت کرده اند ان الله تعالی الذکر التوبة علی کل صاحب بدعت بدستیکه خدا تعالی انهم کرده است
و بنیامید و در توبه را بر هر که از اهل بدعت باشد و این حدیث از باب مبالغه است و در و عید اهل بدعت بر و است
مرویت که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود و الاسلام یتبع ثم یكون له فتره فتن کانت فتره
الی غلغله و بدعتی فاولئک اهل النار بدستیکه اسلام شلغ و عام خواهد شد و قوت خواهد گرفت باز مراد را
فترتی یعنی سکونی وضعیفی خواهد بود و پس کافی را که راه فترت ایشان بسوی فلو و بدعت باشد ایشان اهل
و در رخ خواهند بود و بدعت بدعتی مرویت که فرمود و لا یقبل الله تعالی لصاحب بدعت صلوة
ولا صوما ولا حج ولا عمره ولا صدقا ولا عطا ولا یخرج من الاسلام کما یخرج الشجر من الجحاد
قبول نمیکند خدا آنها از صاحب بدعت نماز و روزه نه صدقه و نه حج و نه عمره نه نفل و نه فریضه و بیرون و و است
چنانچه موسی از زمین میرود و این اشعار بسوی خاتم بدست است لغو و بابتدئ منها یا انکه بعد از این خواب آمد و درین
کتاب چیزی که از انان علق قطع اصل آید که بشیعه و و انفس و امثال آن را که بر اهل بدعت بس و سعیدی نیز
وارد شده اند آنچنانچه حدیثی است که حاملی و طبرانی و حاکم از عویم بن جابر روایت کرده اند که رسول صلی الله
علیه و سلم فرمود و ان الله اختار فی اصحابه فجعل لی منهم و ذراع و انصارا و اصحابا و انفسی منهم
فجعل لی عنده الله و الملكة و الناس اجمعین لا یقبل الله تعالی صدقه و لا عطا و لا یجتنق که
خداستگار اختیار فرمود و برگزید و اختیار فرمود از برای من اصحاب که گردانید مرا از ایشان و زار و و است

این حدیث از باب مبالغه است و در و عید اهل بدعت بر و است

ولا صلوة

و اختار

صاحب این یعنی پدر زن و داماد و قریب به پس اگر کسی ایشان را ست بگوید و نیست استغفار خدا است
و قبول بخوابد و از وی هیچ فریده و نه نقل و نه فریضه خطیب این سن در روایت کرده اند که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود از الله تعالی اختیار کنی و اختیار کنی منم اصهارا و انصارا من
حفظنی فیهم حفظه الله و من اذانی فیهم اذاه الله بدستیکه خداست بر گزیدم و بر گزید از بر
من اصحاب و بر گزید ایشان بر من انصار و اصهار را پس کسیکه بگفتی کند مرا و باب ایشان خدا
تعالی را بخاند او را و کسیکه بر بخاند مرا و باب ایشان بر بخاند خدا تعالی و را حق علیه و رضعاف از سن
روایت کرده که حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود از الله اختیار کنی و اختیار کنی اصحابا و انصارا
و سیاتی قوم یسبونهم و ینقصونهم فلا یجالسهم ولا یشربونهم ولا یؤکلونهم ولا یتنا
بدستیکه خداست مرا اختیار فرمود و وصی و انصار را برای من اختیار فرمود و بعد ازین قومی خواهند آمد
که سب نقصان کنند پس اگر شما آن قوم را و ریای ایشان مجالست کنید و میاشامید با ایشان و میخورید
با ایشان و مناکحت کنید با ایشان و روایت نبوی طبرانی در معروف ابن عساکر از عیاض بن عمار
که نبی صلوات الله و سلامه علیه فرمود و احفظونی فی اصحابی و اصهارا و من حفظنی فیهم حفظه الله
الدنیا و الاخرة و من لم یحفظ فیهم تحلی الله تعامده و من تحلی الله تعامده یوشک ان
یاخذ به کجدهشتی من کنید و باب یاران من اصهار من پس هر که در باب ایشان نگه داشتنی کند و باب
خداست که نگه داشتنی کند و دنیا و آخرت و کسیکه نگه داشتنی من نکند در حق ایشان خدا تعالی فارغ و بری شود
کسیکه خداست از وی بر می شود و و جزای او را خواهد داد و ابو ذر بر وی مانند این حدیث از جابر
حسن بن علی ابن عمر رضی الله عنهم روایت کرده و ایضا ابو ذر بر وی و فیهی از ابن عباس من فرغ عار و
کرده اند که فرمود و یكون قوما فی آخر الزمان یسمون الرافضیة یرفضون الاسلام بدید آید و می
امت من قومی در آخر الزمان که نام ایشان رافضیست و رفض کنند اسلام را یعنی ترک اسلام کنند و و
از علی بن ابیطالب کرم الله وجهه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و سیاتی من بعدا قوم
طعم نبد یقال لهم الرافضیة فان ادركتم فاقتلوهم فاطعمهم مشرکون قال قلت یا رسول الله
ما العلامة فیهم قال یفسطونک بما لیس فیک و یطعنون علی السلف بعد از من قومی خواهند
مرا ایشان را از کبست یعنی ایشان اندک بشند گفته شود و ایشان را رافضیه یعنی لقب ایشان رافضیست
پس اگر ایشان را و ریایی مقتول ساز ایشان را زیرا که مشرک اند حضرت علی رضی الله عنه میگوید و یقتلهم
یا رسول الله علیه و آله و سلم گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشان ایشان آنست که هیچ دو

علامه ایشان را از کبست
یعنی لقب ایشان رافضیست
پس اگر ایشان را و ریایی مقتول ساز ایشان را زیرا که مشرک اند حضرت علی رضی الله عنه میگوید و یقتلهم
یا رسول الله علیه و آله و سلم گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشان ایشان آنست که هیچ دو

اصحابی فی القلوب فتمسکوا بالحق من مثل الحیث شبا ما بلغتم العلم بکما ارید ان یسیرا بها
اتخذوا کما کان من قبض قد استأست که اگر کسی از شما مثل کوه احد ظاهر شد کند بکل ایشان نیز سیر
روایت کرده من حفظه فی اصحابی و رد علی الجوز من من لم یحفظ فی اصحابی لم یزید علی
الجوز من لم یزید کما یحدث من کما یحدث من جوار من حاضر خواهد بود و کسی که بعد
من نکند و رباب ایشان بر جوی من نزد من حاضر نخواهد آمد و مرا هم نخواهد دید و طهرانی و حاکم از عبد الله
بن بشیر روایت کرده که فرمود که طویلی بن دانی و المن بنی و طویلی بن دانی من دانی بن
من دانی من دانی و المن بنی طویلی و خوشی لذت جنت یاد رحمت طویلی با و هر کس که و میرا
و ایمان آورد و من کسی را که دید کس را که دید مرا و ایمان آورد و من خوش لذت و بهشت با و مرا ایشان را و
جای بازگشت این بشارت بحسن خاتمه که سبب حصول درجات جنت است و فوز رضای حیم و حسن
عبید بن حمید از ابوسعید و ابن عساکر از وائمه روایت کرده که طویلی بن دانی و المن بنی من دانی
و المن دانی من دانی و طهرانی از ابن عمر روایت کرده که فرمود لعن الله من سب اصحابی
لعنت خدا بر کسی را که اصحاب مرا سب کرد و روایت کرد و ترمذی و ضیاء از ابوهریره رفته که پیغمبر فرمود
صلی الله علیه وسلم ما من اصحاب میوت بارض الا یبعث و قائم هم و یقرطهم یوم القیامه
هیچ از اصحاب من در زمین فوت نیافت مگر آنکه برانگیخته شود و حال کوی که ماه نما و پیشوای باشد و نور
باشد مرا ایشان را و روز قیامت و ابو علی از انس بن روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
مثل اصحابی مثل اللحم فی الطعام و لا یصلح الطعام الا باللحم اصحاب من مثل نکاست و طعام که
اصلاح نمی آید طعام گر نکاست یعنی با وجود ایمان با اعمال صالح مکلف است اما چارسا از دوستی اصحاب من چنانکه
طعام را از نکاست چارسا پس اعمال غیر محبت اصحابی است و از حسن بصری حمه الله علیه گفت چنین است
منقول است که گفت که چون نکاست با رفت پس چگونه اصلاح ایم و الله اعلم و احمد و مسلم از ابو موسی بن روایت
کرد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم الکجوم أمته السماء فاذا ذهب النجوم من السماء
ما تواعد و اما أمته لا صحابی فاذا ذهب انما انی اصحابی انی ما تواعد و اصحابی
امته لا منی فاذا ذهب اصحابی انی امته ما تواعد و من سائر اسباب یعنی حفظ آستان
از پس و قتی که ستارها و کواکب غایب شدند از آسمان خواهد آمد چیزی که این واعد واده شده و ستارهای
منشئ شدن و باید گشتن و روز قیامت من سبب یعنی و گمراهی اصحاب خودیم پس چون من از
سیان ایشان سیر و یوم خواهد آمد اصحاب مرا آنچه موعود ایشان است از وصال جدایی که واقع خواهد شد

و صاحب سبب امن و حفظ است من اند و چون اصحاب من انقطاع یا بند خواهر و سواست مرا آنچه و ده
 کرده شد نه بدان یعنی از شر و روفتن ایمان نبی برکتی که واقع است بالفعل و مرویت بروایت
 نزدی از جابر بن عبد الله بن مسعود را را می او را می زد آنست که میسر آتش و فروخ بمسک که مرا و ده
 و یا آنکه و یک کسی که آنکس که مرا و ده یعنی می و یا و را که بر من تابعیت من مستقیم باشند یعنی اصحاب و تابعان ایشان
 که بر طریق آنحضرت صلی الله علیه و سلم بودند و برادر رفتن او شتاب منیعنی قول خدا تعالی است و الذین
 اتبعوه هم باحسان و بروایت نزدی و حاکم مرویت خیر القرون ثم الذین یلوهم الحکمة
 بهترین قرنهای قرن منست باز جماعتی که پیروی ایشانند باز جماعتی که پیروی آن جماعت اند یعنی
 صحابه تابعین و تبع تابعین فضایل ایشان بترتیب و قرن این سخن و احسن بعضی گفته صلی
 و بعضی گفته اند چهل سال بعضی گفته اند سی سال است و طبرانی و حاکم از جعفر بن مهیر و روایت کرده
 خیر الناس قرنی الذین انا فیهم ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم
 و مسلم از ابو هریره روایت کرده خیر امتی القرون الذین بعثت فیهم ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم
 یلوهم الحکمة مضمون این روایت سابق موافقت اینها محتاج ترجمه نیست حاکم و نزدی از ابو و ده
 ر و روایت کرده اند خیر امتی اوها و اخرها و فی وسطها الکذب بهترین امت اول ایشان یعنی هو
 صلی الله علیه و سلم صحابه تابعان ایشان آخر ایشان یعنی عیسی و مهدی و در میان ایشان که و رت
 و تیرگی است یعنی بوسط ظهور عیسی و مریج و مریج چنانچه حدیث مرسل که ابو نعیم و طبرانی روایت کرده اند
 هکذا الامم اوها و اخرها اوها فیهم رسول الله صلی الله علیه و سلم و اخرها فیهم عیسی
 ابن مریم و بنی ذالک فخرجوا و اعوج السوامنی و لست منهم بیان معنی این حدیث مرسل آنست که تابعی که پیروی
 صلی الله علیه و سلم چنین گفت و یا چنین که یعنی آنکه سنا و متصل سازد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و کبریا
 از ابن مسعود و روایت کرده اند خیر الناس قرنی ثم الثاني ثم الثالث ثم یحیی قوم کاخ
 فیهم بهترین مردم اهل قرن من اند باز قرن و دوم از قرن سوم از قومی خواهد آمد که ضرری و زیانی
 نباشد یعنی اقتدار غالب و در هیچ مسلم حیثی او رده که تفسیر این حدیث میکند و مضمونش آنست که این
 بعد از من بشوایان ضلالت که راه بطریق حق و پیروی سنت من نکنند و در میان ایشان جماعتی باشند
 که و کما ایشان مثل قل شیاطین باشند و احباب و آدمیان و بروایت ابن ابراهیم از انس رضی الله عنه مرویت
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود امتی علی خمس طبقات فادعوا سنة اهل بکر و تقوا ثم
 الذین یلوهم الی عشرين و مائة اهل تو مثل ترا هم یعنی صلی الله علیه و سلم بجا آورند و شفقت بکند

قرن صحابه
 یعنی چهل سال
 و بعضی گفته اند
 چهل سال

فانما یخرج
 من کل جنس
 و در هر جنس
 یک نفر

از جماعتی که نزد ایشان تا یکصد شخصیت سال که ایشان در از یعنی پشت بیکدیگر میکنند پس ظلم
 و قطع رحم مینمایند باز هر چه و هر چه خواهد شد یعنی قتال و فساد و اختلاط در میان هر دو دم پدید آید و در
 سال که پنجم طبقه بوده باشد هر طبقه چهل سال چنانچه از حدیث آئینده معلوم میشود و آنچه از آنجا است
 بقول محمد و فاسی انجور انجاء یعنی خلاصی نجات و رسیدن نفسها خود را از فساد و کفر در میان مردمان
 واقع خواهد شد اینصدا این انجاء از آن روایت کرده طبقه از جوت عامّا فاما طبقه طبقه
 اصحابی فاهل علم و ایمان اما طبقه الثانیه ما بین الانبیا الی الثمانین فاهل بر و تقوا
 طبقه چهل سال است اما طبقه من طبقه اصحاب من اهل علم و ایمان اما طبقه دوم که ما بین چهل و شصت و شصت
 اهل صلاح اند و تقوی از آنجا است سابق مذکور ساخت و بر روایت حسن بن سفیان ابن منداه و ابو نعیم
 در معروفه از او است و روایت که فرمود طبقه اول من اصحاب اهل علم اند و تقوی تا چهل سال و طبقه دوم
 اهل صلاح اند و تقوی تا شصت سال و طبقه سوم اهل تراحم و اول اهل انذار است و شصت سال و طبقه چهارم
 هر چه و هر چه خواهند بود و روایت این را شنیدیم از این روایت است لیکن روایت را عبادت است که
 گفت طبقه و طبقه اصحابی اهل علم و ایمان و بجای هر چه شر و باده و از جهت سالان و غیر
 و بزرگی امی این مقدار کافی است که حقیقت آن و تقوا گواهی داد با آنکه ایشان بهترین مردمانند بقول خود
 کنتم خیر لمة اخرت الناس یعنی مستقیم و درامد ماضی و در لوح محفوظ بهترین امتی که ظاهر شدن
 بر مردمان اصحاب کبار و اول کسانی اند که درین خطاب داخل اند و همچنین رسول الله صلی الله علیه و سلم
 گواهی داد که ایشان بهترین انسانند دلیل حدیثی که بر صحبت آن علما اتفاق نموده اند یعنی حدیث خبر
 القرون چنانچه گذشت و مقامی بزرگتر و بلندتر نیست از مقام قومی خداست و این از جهت صحبت
 فیلولیت پیغامبر صلی الله علیه و سلم اختیار کرد و در حق ایشان فرمود و محمد رسول الله محمد فرستاده خداست
 و الذین معه استدلوا علی الکفار و انکسایک اودی از سحنت ال و غلیظ اند بر کافران و کفار و کفار
 جبرایق مشفق از میان یکدیگر ترهم و کما استجد اسی بنی قریظان را که کوع آورندگان یعنی در اکثر
 اوقات مشغول اند نماز و کتاب و خیر و علم آورده که این مناقب اجمع است بجمیع اصحاب لیکن درین الفاظ
 اشارت است باختصاص یک از خواص اصحاب یعنی تقبی خاص و الذین معک صفت صدیق است و غیر
 السعنه که تقریب جمعیت و رفاقت و در غار و در دار و سفار و صوف بود و انشد علی الکفار
 صفت فاروق است رضی الله عنه و در نهایت شده غلظت او با کفر و شرک جمیع علماء اتفاق
 در حق این صفت فی النور است که رافت و حیار و لنوازی و وفار و مشهور است و معروف و

که بر کس متابعت ایشان را روز قیامت بگمارد و دوازده مرتبه است رضی الله و رضوانه
 خست و متذکره است که از ایشان بقبول طاعت ایشان و خست و شد ندایشان از خدا تکیه در آنچه افتند از
 دنیا و آخرت و اعظم جنایات تجرید من بختها الاظهار و آموه که و خدا تکیه از بره اینان است
 و بوستانها که میرود و در زیر آن درختان جو بهی که خال در فیه ابدا با جود و شجده در آن همیشه سپند دل
 القود العظیم نهشت فی روزی بزرگ رسیدن تمام مراد پس تا فلند بر کن برین آتشا سخات یا بی از قیامت
 و شبه ای ای از اینها می که رفته با محاکب بر رضی الله عنهم کرده اند چنانچه بعد ازین بیان شده ای و جو
 از آن مفصل در باب اول این کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی و در پیش از آن که اعتقاد و اندک مستغنی در حق اینها
 کنی چه که اختیار کرده است که از برای صحبت اکل الفضل از نیای خود و اگر اکل و افضل و از باقی آیت نه قول
 تعالی که تم خیر است از حجت الناس میان که ویم و دلیل بر کذب شبهات رفته اند که هیچ غیر نقل کرده اند
 با سنا و که راوی آن معلوم بوده باشد تا تعدیل اقلان آن توانم نمود بلکه جمیع بنی آلهای بر ایشان و جمل
 حاکمات ایشان است که بعد از خود را از آنکه هیچ گذار می تابع تقسیم نشومی و در روایت از علی الرضی کرم الله
 و بزرگان اهل بیت رضی الله عنهم خواهد آمد بعد ازین در باب تعلیم و توقیر خصوصاً ابو بکر و عمر و عثمان باقی
 مشهوره رضی الله عنهم و آنکه کس که ملهم بر شد و مساویست آن روایات و را کافیت کسیکه از غرض نبوت از
 متابعتان و پیروان ایشان است چگونه جایز نیست مراد را که عدول کند از آنچه امام ایشان امام المتقین و امیر
 المؤمنین حضرت علی رضی الله عنه فرمود و خیر هذه الامم بعدیها ابو بکر ثم عموه بهترین این است
 از پنج امیر ایشان ابو بکر است بعد از و عمر رضی الله عنهما و و افضل انکار این حدیث از امیر المؤمنین علی رضی الله
 نقییه نموده چنانچه در بیان سلطان اقیه خواهد آمد انشاء الله تعالی و خواهد آمد که این اعتقاد و فاسیت و
 و وافض مثل بی کامل که را بر روی ایشان بود و برین اعتقاد و است که کجتر امیر المؤمنین علی رضی الله
 روایت کرده اند و گفت که وی را و کفار که و دیگر کفر ایشان بنا برین کافر شد لغو و الله تعالی
 فی حق رضی الله عنه و گفت الله فی اصحاب نبیک صلی الله علیه و آله سلم فانه اوصه بطم
 امیر هر چه و بر سیر از خدا تکیه و ایشان احباب بنام خود و بهی که آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم وصیت فرمود
 و توقیر ایشان علیهم الرضوان و مقرر مرصحا به رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
 کرده اند و آنکه نسباً امیر بعد از انقطاع زمان نبوت و جبریت بلکه از ازا هم و اجابات و
 از جبریت آن مشغول شده اند و درین معول معلوم و اختلافی که در میان پسر طه تعیین امام و
 اختلاف اجماع قسود نمیکند بنا برین هست و معیت است بود که چون رسول الله صلی الله علیه

و این حدیث
 در کتاب
 مناقب
 است

رحلت فرمود ابو بکر صدیق رضی الله عنه بر خاست خطبه بخواند چنانچه خواهد بود ایها الناس هر که بشک
 نمیکرد محمد را الله علیه سلم بپستی محمد رسول الله از عالم رحلت فرمود و هر که بگوید خدا آیتها میکند و در کتاب
 جلشانه عز اسمع زنده است که هرگز نمیرد این امر خلافت را تا جا رسد از کسی که آن قیام نماید که درین
 نظر کند و آنچه را می شناسد درین باب قرار گیرد و آن عمل نماید اصحاب گفتند دست گفتی درین امر نشست
 خواهیم نمود و کسی را امر خلافت مقرر خواهیم ساخت باز و جواب نزد ما که اهل سنت و جماعت ایم و نزد
 اکثر معتزله بیعت یعنی از جهت تواثر اجماع مذکور و بسیاری از علمای گفته اند که وجوب بعقل است
 جهت آنکه امر فرمود و با جبر اصرار و وسد طرق مخوفه و تمهید و تهنیت لشکر از جهت جهاد و محافظت فقیه
 اسلام و غیر ذلک این امور تمام نمیشود و تمشیت نمی پذیرد و اگر نصب امام و چیز دیگر واجب مطلق نامیشود
 مگر آن مقدور است آنچه واجب است و دیگر آنکه در نصب امام جلب اتفاق و دفع مضار میسر است
 و هر امری که چنین باشد آن واجب است اما صغری بر آن وجهی که در شرح مقاصد است نزدیک است
 است که بدیهات استحقاق شود بلکه مشایخات آنچه می بینیم از فتنه و فساد و شکست امور و بجز و موت ائم اما
 کبری ثبوت آن اجماع است نزد ما و بدیهه بعقل است پیش کسی که قال وجوب معتزله مثل الجبر و
 حافظ و کعبی و مخالفه خوارج و انداز ایشان در وجوب معتزله نیست زیرا که مخالفت ایشان و مثل متدبره
 موجب نل و شکست و راجع نمیشود و خلل در آنچه فایده است از قطع حکم صحیح علیه منی باید و دعوی
 آنکه در نصب امام ضرر است از بیعت که لزوم ساختن و شخصه را که مثل وی باشد بقبول او ضرر است
 بآن شخص و این حرف بقتل می بخار و دیگر دعوی آنکه معصومیت از کفر و فسق اگر عزل نکند و اصرار در
 میسر و اگر عزل کند او را منجر جنگ و قتل میشود و اعظم واجب است ایشان ضرر بلکه بر تلبیست که نسبت
 ایشان نمی آید و هر گاه که وجوب بگوید که معارضه بکنند رفع ضرر عظم واجب است اما منتظم شدن احوال
 مردم بغیر امام چنانکه بعضی گفته اند محال است بحسب علمای چنانچه دیده و انسته شده است و وقت موت
 ولایت و حکام مقرر می شود بلکه امامت ثابت نمیشود الا با رضای از جانب امام بر خلافت
 شخصی الهیت آن داشته باشد یا بقدر اهل علم عقد از جبهه کسی که اهل آن باشد چنانکه بیان آن در باب
 اول بعد ازین خواهد آمد یا بغیر اینست چنانچه در کتب قصه معین شده و بدانکه جابریست نصب قبول
 بدانکه افضل بوده باشد از و بدلیل آنکه علمای اجماع کرده بعد از خلفای بعضی از قریش و بدلیل آنکه حضرت
 عمر رضی الله عنه خلافت را بشوهر گردانید میان شش تن از عشره مبشره و از آنجا که عثمان و
 علی بود رضی الله عنهما و ایشان افضل از اهل زمان خود بودند بعد از عمر پس اگر افضل سخا است

این سخن از
 حضرت امام
 جعفر صادق
 علیه السلام
 است که در کتاب
 فروع الجواهر
 آمده است

بودی بر آئینه عمر عثمان بحضرت علی معین مباحث این عدم تعیین دلالت میکند بر آنکه نقیب
 غیر عثمان علی رضی الله عنه جانشین او بوده است و وجود ایشان معنی نصب غیر افضل و وجود افضل است
 که غیر افضل گاه است که تدبیر او قیام مصالح ایدین را یاده است و بر بر سر مملکت داکر و اما از نظام
 حال عیت و اوقاف ترست و در دفع فتنه با و است و معتبر از فضل و اما است و عصبیت و اما است
 و بودن ایشان بطریق معجزه که صدق او از آن معلوم شود و جمیع از خرافات کذب مثال تنبیه و جل ایشان است
 چنانکه بعد از این خواهد آمد که حقیقت خلافت حضرت ابوبکر صدیق و عمر و عثمان رضی الله عنهم بنوبت خود
 است با آنکه این سه مرد و میان ایشان موجود نبوده و از جمله جمالات نتیجه نیست که غیر معصوم را
 ظالم میگویند و سوال او میداند قول خدا **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ كُنْ لِلْعَالَمِينَ غَدِيرًا** یعنی نرسد عهد من که است
 ظالم را و اسمگاران را و حال آنکه انجین نیست که ایشان نعم کرده اند زیرا که بحسب تعالیم کسی میگویند
 که وضع چیزی غیر جایی خود کند و بحسب شرع ظالم را با جمالی ظالم میکنند و کسی که غیر معصوم است گاه
 است که محفوظ است گناهی از او صادر نشود باشد و گاه است که گناهی از او صادر شده باشد و در حال آنکه
 دفعی که کرده است پس این حال او نباشد بلکه امتنا و نمیشود مگر عاصی یا آنکه عهد رایت نهجنا که احتمال دارد
 که مراد است عظمی باشد نیز احتمال دارد که مراد آن نبوت یا امامت و درین ابتدا یا اندازین از قریب
 کمال و این جهالت که از ایشان صادر میشود و اختراع کرده اند مگر از بر سر آنکه مشتبی سازند چه بطلان
 خلافت غیر از امیر المومنین که مبدء حقیقی بیان
ابو در کفیت خلافت صدیق رضی الله عنه و شهادت لال
بحقیقت آن بدلائل عقلیه و نقلیه و آنچه تا این است و درین باب چند فصل است و فصل اول
 در بیان کیفیت خلافت روایت کردیم بنجاری و مسلم و صحیحین خود که اصح کتب است که بعد از
 قرآن با جماع معتد است که عمر رضی الله عنه در زمانی رجوع از حج خطبه گفت که من چنین سدی که فلانی از
 شما گفته است که عمر بن چون میرد بفلانی خواهیم نمود پس مغرور نشوید که از شما با که گوید عیت ابوبکر
 فحاجه واقع شده و آگاه باشید که همچنین نبود الا آنکه خدا تبارک و تعالی از سر آن نگاه داشت و امر و
 در میان شما کسی نیست که قطع از جانب دشو و یعنی کسی نیست که سبقت کند و جمیع خیرات بر همه کس
 مثل ابوبکر صدیق رضی الله عنه بحقیقی که او بهترین است و نسبت از عمر بن در زمانی که رسول الله
 الله علیه و سلم رحلت فرمود حضرت علی زبیر رضی الله عنهما و جمعی دیگر که با ایشان بودند و رخا و
 نشسته است خلف کرده و همچنین انصار از آن خلف کرده و در سقیفه بنی ساعد گرد آمدند و مهاجرین بنجانب

بیعت

ابو بکر صلی الله علیه و آله شتافتند پس گفتیم ای ابو بکر میان ما و تو یک جانب برادران خود از انصار پس بجانب ایشان
 قصد کرده روان شدیم و در آن ای راه دو مرد صالح یعنی عوف بن ساعد و لعنی بن عدی با ملاقات
 شدند و از مشورتی که قوم کرده بودند در خلافت اراخه گردانیدند باز پرسیدند که کجا میرید ای گروه
 مهاجر گفتیم بجانب برادران خود انصار میریم آن دو کس گفتند ای مهاجر ما جبران اگر شما هم خود
 فیصل می دهید نزد ایشان بروید بر شما جرمی نیست گفتیم سخندانی سوگند که پیش ایشان میریم بعد از آن
 روان شدیم تا رسیدیم بنقیضه بنی ساعد دیدیم که انصار همه گرد آمده در میان من و عوف بن عدی مروی خود
 بنویس پیچیده در میان ایشان است و نگید که ده گفتم این مرد کسیت گفتند سعد بن عباد است بر سریم
 که حال او چیست جواب دادند که مرطبت است چون من شستم خطیب ایشان برخاست خدا را ثنا گفت
 آنچه اهل آنست و گفت ما بعد انصار خدایم و لشکر عظیم اسلامیم و شما ای مهاجر ما جبران بی طاعتی از انصار
 و حال آنکه آمده اند قومی از شما که استدرا و بر سر کس کنند بر ما و میخوانند که منقطع می سازند ما را از خلافت
 و خود بان منفر میشوند و چون ساکت شد تجشتم و مقاله و رافض خود ترتیب کرده بودم میخوشتم که
 از ابوبکر و در حضور حضرت ابوبکر رفتم و حال آنکه من همیشه در او و منافق بعضی غضب و صلیبت در روز
 ابوبکر بر من میکرد و حکم و وفای او از من یاده بود پس ابوبکر صدیق فرمود مرا منع کرد و گفت علی علیه السلام
 یعنی شتابی کن و به تاکی و وقار خود باش چون از من علم بود و کرده و آنچه که او را در غضب بودم
 بنا برین ساکت شدم سخندانی سوگند که آنچه من در خاطر خود تخمیر کرده بودم یک کلمه از آنها ترک نکردم و تمام
 آنها را در بدیهه گفت از یاقی بعد از آن گفتم ما بعد آنچه شما مذکور ساختید از نیکوئی شما و از آن هستی لیکن
 مردم عرب از خلافت طاعت نمیکند مگر آنکه در قبیله قریش باشد زیرا که ایشان بهترین عرب اند از هر
 حسب و نسب دار یعنی که من با شما شریکیم پس خلافت شما یکی ازین دو مرد و هر کدام که خواستید اختیار کنید
 دست عمر و ابوعبیده جراح را گرفت پس امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت جمیع کلماتی که ابوبکر گفت کرده و لیکن
 نبود غیر ازین کلمه سخندانی سوگند کسی پیش من آمدی که در من میزدی تا او دم که گناهی بمن لاحق میشد و دست
 تر بود و نزد من از آنکه امیر ششم بر قومی ابوبکر در میان باشد بعد از آن یکی از انصار جناب سجای مملو
 مصفوفه و بار موصوفه بن منذر بود و گفت منم صاحب بیای می ندیدم که مردم در جمیع حوادث هر یک قدم برین کار
 میکنند و از آن ایشان را شفا حاصل میشود و خصوص این آیه را که من چنان است که از امیر کرده و از شما
 ای محشر قریش بسیار شد اختلاف سخنان و بلند شد و از ما تا زمانی که رسیدیم که مبادا در میان قوم
 ظانی و جنگ سر کشی پدید آید گفتم ای ابوبکر دست خود را بکشای پس او دست خود را کشاده کرد پس

این
 ن
 معن

و آن

باشد گرفت

بیعت کردیم با او و بیعت کردند مهاجران از انصار همیشه بخدا می سوگند ما قسم در آنچه من حاضر
 بودیم امری را که موافق تر باشد و مخالف از آن کمتر باشد از مبايعت ابوبکر رضی الله عنه ترسیم که اگر خدا
 ستویم از قوم و بیعت شد باشد تا یکه بعد از ما بیعت کنند کسی که با او را رضی نبودیم با آنکه مخالفت اینها
 می باشد که و و بر هر تقدیر در آن فساد می بینید و در روایتی آنکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه غلبه و بر
 انصار بجزیر الامم من قریش آن بهتر از قریش از این حدیث صحیح است که وارد شد از جهت طریقی خدا
 از جانب پهل امجاد و روایت کرد ابوبکر علی حاکم صحیح که از این مسعود که گفت چون رسول الله ﷺ
 علیه سلم رحلت فرمود انصار گفتند از امیری و از شما امیری پس عمر بن خطاب از ایشان گفت تا
 انصار ننیدانید که رسول ام امر کرد ابوبکر فرما با آنکه امت مردم کند و کدام یکی از شما خوشحال میشود
 از آنکه مقدم شویم بر ابوبکر فرمود روایت کرد مسعود حاکم و بیهقی از ابی سعید خدری رضی الله عنه که چون
 اصحاب جمع شدند در دار سقیفه بنی ساعده و در خانه بن عباده و ابوبکر رضی الله عنه در میان ایشان بود
 خطیبان انصار برخاستند پس یکی از ایشان گستاخی معاشر مهاجران تحقیق چنین بود که رسول الله ﷺ
 علیه سلم زمانی که یکی از شما را بعلیه میفرستاد و یکی از ما را میبرد پس صلاح می بینیم که دو شخص مالی از شما
 شود یکجا باقی تابع این چه که به این طریق گفتند بعد از این زمین ثابت با شما و گفبای معاشر
 میدانید که رسول الله ﷺ را بعلیه سلم را مهاجران بودند و از انصار رسول عام بودیم پس همچنان انصار را
 عام بودیم انصار خلیفه رسول خدا کنیم باز دست ابوبکر صدیق رضی الله عنه برگرفت این صاحب نماز
 پس عمر بن خطاب رضی الله عنه بیعت کرد و بعد از او مهاجران انصار بیعت کردند ابوبکر صدیق رضی الله عنه بالا
 منبر رفته نظر در قوم کرد و در پیرانند بعد از آن او را طلب کردند گفت که ای بنی سیر تو میگوی که پسر عم
 رسول ام و مخصوص او حضرت ام اراده داری که شق عصای مسلمانان کنی یعنی میخواهی که مفارقت کنی
 جماعت مسلمانان را از پیر گفت که لا تنزیب سر زدن و طاعت کن مرا بگناه خلیفه رسول الله ﷺ بعد
 برخاست بیعت کرد و باز نظر در وجود قوم کرد علی رضی الله عنه را ندید او را طلب نمود و گفت ای علی
 تو این ثم رسول الله ﷺ را ندیدی و اما تو حضرت می خواهی که شق عصای مسلمانان کنی اراده مفارقت
 مسلمانان داری علی گفت که لا تنزیب یعنی سر زدن کن مرا در هر وقت بیعت کرد و در وقت
 ابن اسحاق از زهری از انس آنکه چون بیعت ابوبکر صدیق رضی الله عنه شده در سقیفه روز دیگر منبر
 نشست و عمر بن خطاب پیش از او نکر نموده و حمد و ثنای خدا را بجا آورده گفت خدا می بارک
 و تعالی جمع کرده امیر ایشان بهترین صاحب رسول الله ﷺ تا فی الثلث از شما فی الغار بر خیزد و با بیعت کنند

پس مردمان بهجت کردند و بعد از بیعت سقیفه از ابو بکر نزد کلمه نمود و بعد از حمد و ثنای خدا بیعت
گفتای مردمان تحقیق و ایشی شدیم بر شما و حال آنکه فیتنه بهتر از شما پس اگر نیکو می کنیم مدد و یاری کنید و اگر
بدی کنیم بعد از راستی و راستی در راستی است و دروغ خیانت است و ضعیف در میان
شما قوی تر است نزد من یا آنکه روشو و برو حق و اگر خواهد خدا آیتها را از خود خواهد و قوی شما در میان
شما ضعیف است یا آنکه گرفته شود و ترک نکند قومی چهار و در راه خدا آیتها که مگر خدا آیتها بدست و
خواری ایشان را مبتلا سازد و و شائع و فاش نشود و اعمال فاحشه و قومی هرگز که اگر آنکه گرفتار سازد
خدا آیتها ایشان را ایامی که عام باشد و همه ایشان اطاعتش پس اگر عصفیان گفتند خدا و رسول او را
در انیت اطاعتی بر شما بر خیزد و بر نماز رحمت کند خدا آیتها شمار را وایت کرد و موسی بن عقیقه در
و حاکم صمیم که از عبد الرحمن بن عوف نقل گفت ابو بکر صدیق بن خطبه خواند و گفت سوگند بخدا که
حریص نبودم من بر امامت نه روزی نه شبی هرگز و نه بودم راعی بدان طلبگر و من از خدا آیتها
نه در ستر و نه در علانیه و لیکن رسیدم از فتنه و نیست مرا و من از امارت رضای که به تحقیق هرگز نشدم
امر عظیم را و نیست مرا طاعتی و قوتی بر آن که به تقویت خدا آیتها بعد از آن علی و زید گفتند رضی الله
عنه با غضب کرده ایم اگر سیر کردیم که موخر و تشنه را از مشورت و امید انیم که ابو بکر بن سحر از تزلزل
مردم است بر خلافت و اوست صاحب غبار و شرف و نیکو که رسول الله صلی الله علیه و سلم امر کرد و
که ناز کند با مردم در حالتی که خود زنده بود و روایت کرد ابن مسعود از ابراهیم مثنوی که عمر بن
سجانب ابو عبیده را که بهجت با و کند و گفت تو این امری برسان رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو
گفت ندیده بودیم مثل تو ضعیف را می از ابتدای این زمان که همین کلمه که گفتی یا بهجت نمیکنی و حال
آنکه در میان شماست صدیق ثانی شنید و روایت کرد ابن مسعود نیز چون ابو بکر بن شنید که عمر بطرف
ابو عبیده میل دارد و ابو بکر عمر گفت رضی الله عنهما و بست خود و بکشان با تو بهجت کنم عمر گفت تو فضیله
ازین پس ابو بکر جواب داد و قوت تو از من زیاده است و این سخن را که کرد و شنیدند بعد از آن عمر گفت
قوت من ترا هست باز یاقی فضل پس از آن بیعت با ابو بکر و رضی الله عنه روایت کرد و احمد که ابو بکر
چون خطیب خطبه کرد و در روز سقیفه ترک نکرد و چیرا که در باب انصار نازل شده بود و او آنچه بود
صلی الله علیه و سلم و رشان ایشان گفته بود و الا آنکه جمیع آنرا ذکر کرد و گفت تحقیق میرا شنید که رسول
صلی الله علیه و سلم گفت تو سالک و ادیا و سلک است و انصاف و ادیا و سلک است و انصاف
اگر جمیع مردم بودی دیگر روایت می کرد و انصاف و ادیا و سلک است و انصاف و ادیا و سلک است و انصاف

خوابیم کرد و تحقیق میداد ای سعد که رسول صلی الله علیه و آله گفت و زانی که تو نشسته بودی قدیش
 و کذا هذا الاكثر خيرا للناس من ان لا يتبع ليدفعهم ما حجبهم من بيع ليعا جرحهم قد يشد اليان انهم
 خلافت اند که بهترین مردان اند و نیکان مستقیان تابع مردم متقیان ایشان اند زیرا که ایشان مردان
 و اطاعت رسول الله صلی الله علیه و آله بر همه کس سابق اند و عاصیان و گناه گاران تابع عاصیان و گناه گاران
 ایشان اند زیرا که در دعوت رسول ام باو گردان سابق اند و دیگر تابع ایشان اند بعد از آن سعد گفت
 رسالت گفتی او وزیران ایم و شما امیرانید و ازین گرفته اند قول منعیض بن عبد البر که میگوید سعد بن
 عباد از بیت ابو بکر ایاکر و تا زمانیکه فوت شد در روایت که از ابی بکر رضی الله عنه نقل شد که در قبول
 محبت چنین گفت که ترسیمم افشند که بعد از و پودت میباشد و بر وایتی ابی اسحاق و غیر او آنکه میگفت
 گفت ای ابو بکر من چه چیز را برین داشت که والی مردان شدی و حال آنکه منی میگردی را از آنکه برود
 کس امیر بشم ابو بکر من گفت از این چهار نیست ترسیمم که است محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
 گردد و دخل افتد دروین قر وایت کرد ابو بکر من بعد از یک ماه اندر کرد و در مردان که بداند الصلوة
 جامعه و من اول نماز بود که در آن اندر و این لفظ باز خطبه کرد و گفت امیر مردان پودت
 مدارم که قائم مقام شود درین امر و دیگری غیر من اگر مرا میگیرید پست پیغامبر صلی الله علیه و آله
 آن ندارم زیرا که پیغامبر معصوم بود از شیطان و نازل میشد بروحی از آسمان و روایت ابن سعید
 چنین است که ابی بکر من الی این امر شدم و من این امر را کاره من بخدایم سوگند که دوست میدارم که بعضی از
 شما مثل من قائم مقام باشد و اگر تکلیف کنید مرا آنکه عمل کنم در میان شما مثل عمل رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم آن اقامت نمیتوانم که رسول صلی الله علیه و آله نمونده بود که خدایتان را و ابی اسحاق را می داشته بود و او را
 محافظت مینمود و منم شری مثل شما و بهتر نیستم از یک شما پس نهایت من کنید و زانی که برستی و در
 به بنید مردان من شود و گاهی که به بنید که من میگویم که و ام از مقامت پس بعد و رستی و او را به بنید
 که مرا شیطان است که عارض میشود و گاهی که به بنید که عاصیان کم از من اجتناب کنید اختیار نکرد و او را
 مرادش تعارضی و استارای خود یعنی اختلاف درین بخل و او که کمال احتیاط و درین مرادش تعارضی
 قبیله را دید اگر از من جهاد چیزی شود از بی دینی روایت دیگر که از ابن سعید و خطیب نقل شده است که
 گفت اما بعد من مالی امر شادم و منم از شما بهتر لیکن نازل شد قرآن و رسول خیر سنتهای نهاده
 دانستم آنرا باندای مردان که عاقلترین مردان پر سزگار اند و عاجزترین مردان گناه گاران
 اند و عاصیان اند و قوی ترین شما ضعیف است نزد من تا وقتیکه گیرم از ضعیف حق او را و ضعیف

ارستو

ترین شما نزد من قوی است تا زانیکه گیرم از قوی حق بایستی گروه مردمان جز این نیست که من تا بمشروع
 نیستم پس هرگاه که نیکی کنم اندویداری کنید مرا و زانیکه میل از حق کنم برستی و عدل دارید مرا تا که من
 روایت کرده نمی باشد هرگز کسی که امام باشد گریبان من خط و روایت کرد و حاکم از ابو جعفر بوقت خلافت
 بسپرخ و ابوبکر صدیق رضی الله عنه ابو جعفر حیات بود و گفت ابوبکر رفت را که هوشیار باش درین امر که
 این امر محال است آیا را حقی شدند بنوعی مناف و بنوعی گفت نیست نیست گفتند مرا تا که تو آنها
 بلند کردی و نیست بلند کنند مرا تا که تو از است کردی و روایت کرد و واقعی از چند طریق
 اسناد که ابوبکر رضی الله عنه روزی شد که رسول عمر رحلت فرمود و روایت کرد و طبرانی از ابن عمر
 که ابوبکر بر منبر سجای رسول الله صلی الله علیه و سلم نشست و عمر سجای ابوبکر و عثمان سجای عمر و علی سجای عثمان
 رضوان الله علیهم جميعین فصل و هم منصف شدند جماع بر خلافت ابوبکر
 صدیق رضی الله عنه و استند بکلامی که قبل ازین گفتیم که صحابه رضی الله عنهم اجمعین
 کرده اند برین امر و آنچه گفته اند از خلفا بن عباده از معین مر و دوست و از جمله خبر که تصریح
 با معنی شده است در آن حدیث است که روایت کرده اند احکم و صحیح کرده است آنرا ابن مسعود
 قال اماراه المسلمون حسنا ثم عند الله حسن و ما زال المسلمون نسبا فهو عند الله بمینی
 یعنی چیزی که آنرا مسلمانان نیکو دانستند پس آنچیز نزد خدا نیکو است و چیزی که مسلمانان آنرا بد دانستند
 پس آنچیز نزد خدا نیکو نیست و حال آنکه جمیع صحابه خلافت ابوبکر را مستحسن دانستند پس نظر کن در آنچه
 صحیح شد از ابن مسعود و هم که از اکابر صحابه و فقهای و متقدمین ایشان است که جمیع صحابه اجماع کرده اند
 بر خلافت و بنا برین اوافق است بخلاف آنکه جمیع اهل سنت و جماعت در هر عصری از عصرهای آنان
 صحابه و همچنین اوافق بخلاف آنکه جمیع معتزله و اکثر فریق باقی و اجماع ایشان بخلاف و قاطع بر آنکه
 اولویت و استحقاق این امر در دست با آنکه از ظهور عثمان به است که بر هیچکس مخفی نیست اگر قائل گوید
 که حکایت وقوع خلافت احتمالی دارد که از بعضی صحابه رضوان الله عنهم نرسیده باشد و اگر تمام رسیده
 باشد محتمل است که از بعضی صحابه خلاف ظاهر شد باشد بنا برین اجماع منعقد نشود و احادیث مسلم
 با آنکه این توهم و تفتی میشود که از بعضی صحابه که این امر را مشاهده کرده اند از اول تا آخر حکایت
 اجماع صحیح نشده باشد و اما زمانی صحیح شد که از ابن مسعود و حاکم و حاکم اجماع صحابه نیست توهم
 اسلام نشود و خصوصاً امیر المومنین علی بن ابیطالب نیز از آن کسانی است که حکایت اجماع باین
 امر کرده اند همچنانکه خواهد آمد بعد ازین روایت از و که چون بمصر آمد از آمدن او سوال کردند که آیا

گفت بلی

فکما یقولون
 رسول الله صلی الله علیه و سلم
 رحلت فی یوم
 و روایت کرد

دلیل

این امر بعد است که از جانب پیغمبر و یا آنکه بر خود کرده است پس تقریباً آن که جواب
 متابعت خود باقی اصحاب را بگویند و آن دو کس درین امر خلافت نکردند بلکه تمام متفق
 بودند و روایت کرد و از زعفران که گفت شنیدیم از شافعی حجتی است علیه السلام که گفت اجماع کردند و
 بر خلافت ابوبکر رضی و این اجماع از آن جهت بود که منظر شد بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم و
 در زیر آدم آسمان بهترین از ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس امر را والی ساختند و روایت کرده است
 السلتان معاویه بن قهره گفت نبی و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله شکوه کردند خلافت ابوبکر صدیق
 الله عنه و بنی امیه را که خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اتفاق و اجماع کردند ایشان که خلافت
 دهنه بر خلافتی و دیگر دلیل آنکه است اجماع کرده اند بر حقیقت امامت یحیی از سید کس علی
 عباس را ابوبکر رضی فرستاد و در وصیت با او کردند پس تمام شیعیان و اهل اجماع بر امامت جبرائیل اگر امامت
 نمودی با او نزاع میکردند چنانکه نزاع کرد حضرت علی با معاویه با آنکه شکست معاویه را خلافت کرد و
 نزاع کرد با ابوبکر رضی با عدم شکست او نزاع کرد و این معنی دلیل است بر آنکه اکثران کرده است بر تحقیق
 خلافت او و دیگر آنکه حضرت عباس رضی از اوست بمعیت با علی کرم الله وجهه که و علی قول الله
 و شهادت است که حضرت علی اگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در باب خلافت ارشاد شده بود که قبول
 میکرد مخصوص آنکه در آنوقت با اعمال شجاعت بنو هاشم و غیر ایشان با بودند و تقویت او میکردند
 قبل ازین گذشته که انصار کرده و شهادت بمعیت ابوبکر ایشان با لازم ساخت بخیر اهل امت من قدس
 بنا برین طاعت و انقیاد کردند و حضرت علی رضی از روی شکست و قدر و استعداد و شجاعت قوی
 بود و ایشان پس اگر وی ضامی میشد و درین بهانه عتاضی بود و سزاوارتر بود با جابت از دیگران
 تا خیر علی و زبیر و عباس بنحو درجیت قصور و اجماع نمیکند بچند وجه و وجه اول آنکه ایشان
 دیدند که امر اجماع تمام شد بجهت کسی که امیر بود و در آنوقت از صل و عقد شافعی آنکه چون
 تاخیر بمعیت معذرت کردند علی و زبیر رضی الله عنهما چنانچه گذشت از چند طریق سناد با اینکه تاخیر از
 از جهت قصور خلافت صدیق بود بلکه از آن جهت بود که ایشان را درین مشورت حق بود و ایشان را
 موخر و شهادت آنکه محتاج بود و این امر مشورت تمامه بنا برین از عمر بن صحیح چنین گذشت که این بمعیت
 فجاره واقع شد لیکن خدا شهادت من از او موافقت کرد و آنچه گذشت از استدلال حضرت علی
 زبیر رضی که در قضی روایت کرد و است از طرق بسیار و آن است که حضرت علی زبیر رضی گفتند در
 در وقت سمیت که ابوبکر رضی حاضر و ازترین مردم خلافت میبایستیم بر تحقیق که او صاحب غارت و ثانی

یائنین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم است و میدانیم شرف و بزرگی او را آنکه مؤخر و شستند مراد از
مشورت و در آخر آن حدیث است کہ ابو بکر رضی اللہ عنہ معذرت از ایشان خود را می گفت سجدای سوگند کرد
حرفین بنو و مہربارت روزی نہ شبی ہرگز در عجب نبود و مہربارت از خدایتیک طلب نمود و مہربارت
علامہ ولیکن ترسیم از فتنہ و نیست مراد مہربارت را حتی و مرکب امر عظیم شدیم تا آخر حدیث پیشانی
گذشت بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علی و زبیر رضی اللہ عنہما سخنان ابو بکر رضی اللہ عنہ پسندیدہ و
معذرت اورا قبول کرد و در روایت کرد و واقعتی از عایشہ رضی اللہ عنہا حضرت علی کسے راز و ابو بکر دستا
و طلب میراث خود از اموال مدینہ و قرآن باقی حسن سیر کہ از آن حضرت صلے اللہ علیہ وسلم ماندہ بود
کرد ابو بکر رضی اللہ عنہ و جواب نہ گفت کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود و نام عاشر کہ تنبیاء کلا نزلت
و کلا نزلت ما ترکنا فصوصہ فترامنا تا کل ال محمد من کذا کہ احوال امیر اشکبگرم و ما
میراث بردہ منشیویم اخیر کہ اگر شدہ ایم پس آن صدقہ است جز این نیست کہ آل محمد زین العابدین
خدایتیک میخورد و زیادہ از خود ان ایشان روانیست و خدای سوگند مر کہ تغییر صدقہ رسول اللہ صلی
حالتی کہ در میان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نبود و نمیکند و بطریق کہ رسول صلعم در آن عمل میکرد و عمل
خواہم کرد و چون ابو بکر رضی اللہ عنہ و از آن کہ چیزی از آن مال اموال فاطمہ رضی اللہ عنہا غضب
کرد و ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ و از وی ہجرت کرد و دو تکلم کرد و تا زمانیکہ حضرت فاطمہ الزہرا رضی اللہ عنہا حیات بود بعد
از پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم شش ماہ زیست چون وفات یافت حضرت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ تبارک
حیات فاطمہ الزہرا بیعت کردہ بود و ولیکن اورا عمری و جایی بواسطہ حیات حضرت خیر النسا زہرا
مردان بود و چون حضرت وفات یافت حضرت علی از روی مردان انکار نمود و عزالت اختیار کرد و
کسی او آمدند نکرد و وزیر ایشان متابعت و مصالحت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ کردہ محضی باب و فرستاد کہ
بمنزل شما تشریف بیاورد و با کسی گیر نباشد و عرض این بود کہ عمر رضی اللہ عنہ حاضر نباشد چون ابو بکر رضی
قبول بیعت نمود بعد از آن عمر رضی اللہ عنہ با ابو بکر رضی اللہ عنہ گفت کہ تنہای سجانہ ایشان نباید رفت ابو بکر رضی اللہ عنہ گفت
اندیشہ داری بمن چه خواهد کرد و سجدای سوگند کہ خواہم رفت و چون بمنزل علی رفت علی کرم اللہ وجہہ تبارک
محمد و تنہای خدای تبارک تعالی سجا آوردہ گفت ای ابابکر امیدارم فضائل ترا آنچه خدایتیک بنوعطا
کردہ از ضربین حسد کردہ ام لیکن منفر و شدی بامر یعنی مشورت را تنہا کردی ما را داخل شد و بواسطہ
قدایتی بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مارا نصیب بود مثل این نوع سخنان رفت امیر می گفت تا آنکہ ابو بکر
صدیق رضی اللہ عنہ برگریہ آمد و در موضع از چشمہائی بارید بعد از آن ابو بکر رضی اللہ عنہ نگاہ کردہ گفت بان خدا کہ جان

ما را از آنکہ فاطمہ الزہرا
رضی اللہ عنہا حیات
بود و بعد از شش ماہ
از پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم
زیست

من بعد تو رستاوست بیوستن بریکل ابا قاسم رسول الله علیه السلام از خود تفسیر کرد و ماکلا فلو
 که در میان او شهادت بود پس این احوال او افغشته من درین امر از تفسیر تفسیر نکردم که جاسی این سبب ایا بکم
 و این امر را بطریق که دیدم که رسول صلعم در آن عمل میکرد و بهمان نظری عمل آورد و بعد از آن ابا میرزا
 گفت عده ما و تو از چه میبست وقت عشیق است در مسجد و چون در مسجد آمد ابو بکر بعد از فراغ
 نماز ظهر را با بی منبر رفت حمد و ستایش بخدا و سجده و در وقت حضرت علی بن ابی طالب را بعد از نماز و
 متخلف از بیعت و عذر او را باطلی که گفته بود میان نمود و هتغفار کرده و فرو داد باز حضرت
 را بر منبر رفت بعد از حمد و تناسی خدا و سجده و توفیر در حق ابو بکر میان نمود و گفت از من واقعه شده
 از تاخیر در بیعت نه از جهت حسد و بغل بر ابو بکر نه بود و نه از جهت انکار حنیفه که حدیثی است از ائمه
 و ادوات و لیکن ظن این بود که ما را دستورت نصیبی است و او در آن عمل ما را داخل نداد و باین
 غضب کردم و در نفس خویش و این پس مسلمانان این بیعت خوشحال شدند و آنرا مساوی استند
 مردم در وقت مراجعت علی کرم الله وجهه با من معروف بوی نزد یک میشدند پس تا من عذر را و
 تو را آنکه منکرند من چیزی را آن تفصیل یافته است حسد و بغل نکردم چه چیز که خدا تعالی او عطا کرد
 و غیر اینها از آنچه حدیث متعلق است بر آن تا بیای خود را بر می و بر آن از آنچه و افش و اندیشه
 با و نسبت میکنند قاتلهم الله باز با که در حدیث تصریح است که از ابی سعید گذشته که علی بن ابی طالب
 عطا از اول امر بیعت کردند لیکن این پیش از ابی سعید این جهان و غیر او صحیح کردند و بعضی چنین گفت
 که حدیث مسلم از ابی سعید نقل کرده است که در بیعت علی بعضی از بنو اشم تاخیر شدند تا موت حضرت فاطمه
 منعیست زیرا که روایت ثانی از زهری موصول نیست و آنها را بوسعید نگزیده و روایت اول از ابو سعید
 که و است بر آنکه ایشان اول بیعت کردند از موصول است پس صحیح باشد تا بیعتی بر و وارد میشود و آنکه میان
 این حدیث صحیح و میان خبر بخاری که از عائشه صدیقہ نقل شده است منافات است زیرا که یکی دلالت بر
 تقدیم بیعت میکند و دیگری بر تاخیر و جمع بین حدیثین بعضی چنین کرده اند که علی را اول حال بیعت کردند
 بیعت ابو بکر را بعد از آنکه واقعه شد میان حضرت فاطمه زهرا بیعت رسول الله و حضرت ابو بکر
 رفت و باب میراث حضرت علی علیه السلام بعد از وفات حضرت فاطمه بیعتی دیگر کرد و کسی که در این
 ازین امر واقف نشد توهم کرد که متخلفا و از بیعت بر طاعت آن بود که را معنی خود و بیعت او و آنچه خود
 گفتند و از بیعت که رفع این شبهه بود حضرت علی بن ابی طالب را بیعت بعد از وفات حضرت فاطمه
 بالامی منبر کرد چنانکه در فضل اگر فضائل علی بن ابی طالب و در گفت بیعت کرد و ابو بکر را بیعت

در تاخیر بیعت علی بن ابی طالب

بگفتن آیا که داشتی امارت را گفت کرده اند شتر و لیکن سوگند خورده ام که روی بر دوش نگیرم
 پس نماز فریضه از جمیع قرآن فارغ شوم و از آنجا که علم کرده اند که علی بن ابی طالب و فقیه تنزیل نوشته
 پس معلوم شد از آنچه تقریر کردم اجماع جمیع صحابه و پیغمبر که بعد از ایشان است بر حقیقت خلافت صدیق
 رحمة الله علیه و درین امر همین قدر کفایت است و در استدلال بر تقدیری که نفسی نیز باشد بلکه اجماع
 قوی نیست از نفسی که متواتر تر است و باید باشد زیرا که از اجماع علم قطع حاصل میشود و از خصوص غیر متواتر
 علم ظنی بهم میرسد چنانکه خواهد آمد حکایت کرد امام نووی با سنانید صحیح از سفیان ثوری که هر
 کس که گوید که حضرت علی بن ابی طالب بود و سزاوارترین خلافت بود و اعتقاد او نیست که ابوبکر و مهاجرین
 و عمر رضوان الله علیهم جمیع خطا کرده اند درین امر و کسی که اعتقاد و خطا در حق جماعت داشته باشد
 گمان منی بر من که عمل از اعمال او با همان بر نذر و انیت و ارقطنی از عمار بن ابی سیر و مانند این **فصل**
سوم در خصوص سمعی که دلالت میکند بر خلافت ابوبکر از قرآن و حدیث
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایضا قرآن از آن جمله قوال خداوند تعالی است یا ایها الذین امنوا من یرتد عنکم
 دینه ففسوفا یا فی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزاه علی الکافرون
 یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء
 والله واسع علیم ای آنکسانیکه که ویدند سجده ای هر که برگردد و از شما از دین خویش بزداید و دلاک شود
 و بفرستند خدا را بر ایشان قومی که خدا را دوست دارد و ایشان را دوست دارند ایشان خدا را
 تقای را و مشفق و متواضع بر مؤمنان سخت غالب شدند بر کافران و جها و کنند و راه خدا را
 و نترسند از هیچ طاعت کننده و لک فضل الله یؤتیه من یشاء و این صفتها می فضل و رحمت خداوند است
 کسی که میخواهد و الله اسع علیم خیر است فراخ عطا و اناست کسی که استحقاق دارد و و روایت کرد
 بیهقی از حسن بصری رضی الله عنه که گفت سجده ای سوگند که مراد بانی قوم ابوبکر است و صحابه و رضی الله
 عنهم تا آنکه چون عرب مرتد شدند جها و کرد و ابوبکر و صحابه و تا آنکه باز آورد و ایشان را با سلام
 روایت کرد و یونس بن بکر از قتاده که گفت چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از عالم رحلت فرمود
 بعضی عرب مرتد شدند پس ابوبکر قتال آن جماعت تا آنکه با سلام آورد و گفت با هم سخن میکردم تا آنکه
 این آیت نازل شد در شان ابوبکر رضی الله عنه ففسوفا یا فی الله بقوم یحبهم و یحبونه و تشریح این قصه
 نیست که فیهی روایت کرد که چون وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله مشهور شد و در نواحی پهنه
 طایفه بسیار از عرب مرتد شدند و منع زکوة کردند و ابوبکر صدیق هم بقتال ایشان برخاست

عمر و جعفی دیگر از ۷۰ حجاب گشته سلاح در دست که دست از قتال ایشان باز دارمی ابو بکر گفت
 بسوگند که نقشیر حکم در عذابی عذابی که آنجا در زمان رسول الله علیه السلام میدادند از من من
 میکند و ادای آن میکنند هر آنکه سابقه ایشان خواهم کرد و در من آن بعد از آن عمر من گشت بگونه
 برایستان قتال میکنی و مال آنکه رسول الله علیه السلام فرمود و احربان قابل الناس حتی یقولوا
 لا اله الا الله وان محمد رسول الله من کاطاع اعظم منی ما له و دمه الا حنما
 و حسانه علی الله اسو شدیم بقتال مروان تا زانیکه بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله و هر کس
 این کلمه گفت منع کرد و حمایت کرد و از من ال خود را و خون خود را الابر حق انیقول یا برحق ال
 یادم و حساب و بر خدا شکی سببی سبکی گفت لا اله الا الله و اظهار اسلام مقامه او را رک
 میکند که خلفست یا خلف نیست چرا که آن حسابی است که با خدا تعالی سبب ابو بکر گفت بسوگند که
 معافه خواهم کرد و سبکی در میان ملو و زکوة فرق کند چرا که زکوة حق است و ال
 رنه گفت بسوگند مقامه خواهم کرد و سبکی در میان ملو و زکوة فرق کند چرا که زکوة حق است و ال
 آنکه رسول فرمود و علی علیه السلام الاجتهاد عمر من گفت بخدای سوگند که ساقتم کس دیگر را آنکه گفت
 مشرح ساخت ...
 ابو بکر من و آنجا او میگفت است بود و در روایت دیگر آنکه چون ابو بکر من بیرون رفت جهت قتال
 آن جامع و بحوالی خجیب تمام سرب گزینند بنابرین بعضی اصحاب سلاح چنین دادند که کسی را
 گردانیدند و برایشان نام زد کنند و خود باز گردند پس خالد بن ولید امیر ساخته فرستادند و خود باز
 رفت و این کرد و اقلنی از این عمر من زمام را حمله او گرفت گفت کجا میروی ای خلیفه رسول الله
 میگویم تورا آنچه خود روزی خود را رسول الله گفتی شمشیر خود را و زلفات کن و مبرون و در واک سازار
 بعض خود باز گردید به بخدای سوگند که اگر در واک میگویم از جهت تو تشویش تو میدوی و هلام من
 مستطیع خواهد بود و بعد از آن خالد بن ولید را تسلیله فرستاد و سلطان فرستاد و خالد بن ولید را
 رسید جمع کثیری از آل مکتب و جمع دیگر را سیر کرد و باقی رجوع اسلام کردند و از آنجا خالد بن ولید را
 فرستاد و قتال مسیله کذاب خون و یقین بیکدیگر رسیدند شروع در قتال نمودند مسیله و قلعه شمشیر
 و اهل اسلام حیدر روز شام را محاصره کردند و خراام مسیله در دست و حتی که قاتل حظه بود
 شد و در میان و هم از طاقت نابر آنگاه ابن حجر بن عبداز فوف حضرت رسول شب در و
 ایشان میدانند و نزد خود و در محاصره می رانجانب بجرین دفع آنجا حضرت فرستاد و او در

جوانا ملاقی شدند بعد از مقاتله بسیار مسلمانان زخمی شدند و ایل عثمان نیز جویان مرده شدند و بودند و
 بنی جیل را با تاجان فرستاد و مهاجران امیه را بطائفه مرتدین امر فرمود و همچنین بنی ادین لبید
 انصار می را با جماعتی دیگر از اهل ارتداد و ازین جهت است که روایت کردند بهیچ وجه عساکر از ابوهریره که
 گفت سوگند آن خدا است که من ندانم که غیر او خدا نیست که اگر ابو بکر رضی الله عنه نبودی مردم ندانستند
 را بجای منی آوردند از مرتبه سوم این سخن را که شواخت بعضی گفتند ساکن بنو امی ابوهریره بعد از آن
 ابوهریره گفت که رسول الله علیه و سلم اسامه را نهفتند کس بجانب و هم و شام فرستاد و چون
 موضع زمی حبش فرو آورد رسول الله علیه و سلم حلت فرمود و اعراب حوالی مدینه مرتد شدند
 صحابه رسول جمع شدند اسامه باز گردان و جوی اندر که اعراب حوالی مدینه از وی مرتد شدند
 باشند و لشکر خود را بر ورم بفرستیم ابو بکر رضی الله عنه گفت آنچه ای که غیر او خدا نیست که اگر
 قلت مردم مرتد باشند که در مدینه بچسبند و سگان یا بیک از قریح می کشیدند لشکر می بچسبند
 رسول الله علیه و سلم متوجه بجانبی ساخته باشند سخا هم گردانید و علم که رسول خدای علیه و سلم به
 سخا هم کشود پس اسامه روان شد و هیچ قبیل از قبایل که اراده ارتداد داشته بودند نگذاشت
 مگر آنکه گفتند که این جماعت را اگر قوی بنجو و این لشکر را از خود جدا سازند و بجانب ورم
 نمیفرستادند و این سبب ارتداد و موقوف میباشند تا خبر قتال اهل اسلام بار ورم معلوم کنند پس چون
 مسلمانان مقاتله با اهل ورم کرده ایشان را مقهور و مغلوب ساختند و فتح نمودند سالها و قانما باز
 گشتند جماعت اعراب تا آنکه بر وی اسلام ثابت اند و امام نووی در تهذیب آورده که سهند
 کرده صاحب بر کثرت و عظم علم صدیق بقول او در آن حدیثی که در صحیحین ثابت شده و الله اعلم
 من فرق بین الصلوة و الزکوة حتی ابا ان الله یخفی عننا قاعا کما کانوا
 یؤدونها الى رسول الله لقا انهم علی منجها و شرح این بفارسی بیان کردیم و سهند لای سنج ابو سنج
 اینچنین و غیر اینچنین در کتاب طبقات بر آنکه ابو بکر را علم صحابه بود زیرا که جمیع در فهمیدن این مسئله
 ایستادند و تامل کردند مگر ابو بکر بعد از مباحثه صحابه برین مسئله با ابا بکر معلوم ایشان شد که
 قول بکر رضه واجبست و رجوع بان نمودند و روایت کرد نووی از ابن عمر رضه که از و سوال
 کردند که در زمان پیغامبر که فتوی و مسائل میدادند کیانند گفت ابو بکر و عمر و عثمان بن عفان الله
 علیه السلام جمیع فتوی میدادند و در عهد رسول صلعم باز سهند لال که و باقیست ابو بکر حدیث چهارم از احادیث
 که دلالت بر خلافت او میکند چنانچه بعد ازین ذکر این حدیث خواهد آمد و گفت ابن عمر که صدیق و

خوشه

مسلمانان نصرت یافتند

خوشه
خوشه
خوشه

خوشه

صحابه بود یعنی ائمه ایشان بود و بقرآن زیر که رسول اسلام مستند و پشت او را برسم نماز با صحابه یا کلمه
 خود فرمود که یوم القوم افرام بکتاب الله یعنی اوست قوم کند آنحس که اعلم باشد بکتاب الله
 و خواب آورده خبری که لایسب نیست لقوم فهم ابو بکر آن یوم هم غیر لایسب نیست من از او رفته که ابو بکر
 مرد و میان ایشان باشد آنکه غیر او است ایشان کند و همچنین اعلم بود بکتاب رسول هم چنانچه در بسیار
 از مواضع رجوع او میکنند در وقت حاجت او ظاهر بسیار است ایشان سنتی که از بنیام جبر حفظ
 کرده و یاد داشت و غیر او که اینها پسنداشتند و چگونه بخین نباشد و حال آنکه موطب و مداوت
 بسبب رسول است که در او از اول است نازان وفات و با وجود صفات مذکور از کی فاضل است
 الله بود و اقلت روایات مستنده ابو بکر از رسول صلعم بود بر سطر سرعت وفات و کوتاهی ایام او بود
 بعد از رسول صلی الله علیه و سلم و اگر مدت حیات بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم بطول انجام میداد
 نقل از بسیار بود و اکثر اهل ان حدیث از ابو بکر هم صحابه بودند چون ایشان خود و سیما حدیث
 ابو بکر شریک بودند از حضرت صلی الله علیه و سلم شنید بودند تا برین ابو بکر نقل کرد و اگر چنین بود
 کسیکه در رسم ابو بکر محتاج نبودند آنکه از ابو بکر نقل میکردند بلکه چیزی که از ایشان نبود از وی نقل
 کردند از بنیام معلوم شد که سماع از ابو بکر از حضرت صلی الله علیه و سلم مستند بود و از باقی صحابه بود
 مانع از کوفت عدم اتهام مردم از ایام نسبت حدیث از وی مروی نشده روایت کرد و الله اعلم بالصواب
 بن بهر آن که گفت زمانی که خضمان بن ابی بکر و دار و میشدند نظر میکرد و در قرآن اگر آن حکم در قرآن
 می یافت میان خضمان بن ابی بکر از قرآن یافته بود حکم میکرد و اگر در قرآن نبود از سنت رسول صلعم
 در قرآن باب حکم میداد آن عمل میکرد و اگر آن عالم نبود بیرون می آمد و از مسلمانان آن
 میکرد و میگفت این نوع قضیه است آیا میدانید که از رسول صلی الله علیه و سلم حکم می داد و رشد است
 گاه چنین واقع میشد که چند کس منفق اللفظ میگفتند که رسول صلی الله علیه و سلم درین قضیه باین طریق
 کرد و بعد از آن میگفت حدیثی می فرماید که این کسان در میان پیدا شدند که حفظ این قضیه را
 صلی الله علیه و سلم کرده اند و اگر در سنت رسول چیزی می یافت اعیان اشرف و اخیار الناس را
 جمع میکرد و با ایشان مشورت مینمود و اگر بر یکسان می متفق شدند همان حکم مینمود و اگر مشکل میشد
 که از قرآن و یا از سنت نیاید ملاحظه میکرد و که ابو بکر هم را درین قضیه حکم می داد و اگر می یافت
 آن عمل میکرد و الا در مسلمانان را طلب مینمود و آنچه اتفاق بر آن مینمود حکم میکرد و در حدیث
 ایاتی که ولایت بر خلافت ابو بکر مینماید این آیه است قل الخلفین من الابرار بگویند

حدیث
 از ابو بکر
 در بیان
 خلافت
 او

باز ماندگان از اعراب و دیگران است و چون قوم او را با بر سرش این تر و دست که خوانند و
 شد بحسب گریه صاحبان کارزار سخت تقابلون هم او سیلون مقاتله کشید ایشان و بکشتن ایشان را
 یا مسلمان شوند فان تطیعوا لی تمکم الله اجر الحسنای پس اگر اطاعت و فرمانبرداری کرد و در
 را بد خدا استیقامت روی نیکو که غنیمت و دنیا و جنت و آخرت است و آن تنولوا کما تلقیتم
 من قبل بعید بکم عذابا الیما و اگر برگردند و پشت بر داعی کنند همچنانکه گردیدند پیش ازین در رسال
 حدیبه عذاب کند خدا استیقا و در ذاک مترجم و در تفسیر فیاضی آورده که مخالفون از اعراب قبیلہ سلم و
 جهینیه و منیه و غفایه که آنحضرت وعده کرده اند که رفیق شخص شما باشد تا آنکه در رسال حدیبه بعد از آن وقت
 و عذر و ثاموال و اهل خود مشغول شدند از شهر و وایتان حاکم از جوئیکه مراد قوم اولی پس
 بنو صنیعه بودند از بیعت این ابله حاکم و این قبیله و غیر ایشان گفتند که این آیت حجیت بر خلاف
 صدیق زید که وی مرده و مقتال انقوم خواند و شیخ ابوالحسن الاشعری رحمة الله علیه که امام اهل سنت
 و جماعت است گفت از ابوالعباس بن شریح شنیدم که خلافت صدیق از قرآن همین آیت است
 گفت از بر سر آنکه اهل علم اجماع کرده اند بر آنکه بعد از نزول این آیت قتالی نبود که خوانده شوند
 باز که خواندن ابوبکر نه مخالفین و دیگر مردان با مقتال اهل سنت و کسانیکه منع زکوة کردند گفت پس این
 آیت دلیل است بر وجوب خلافت ابوبکر نه و اقران اطاعت و زیرا که خدا استیقا خبر داد که اگر
 برگردند و فرمان نبرند ایشان با عذاب الیم خواهد بود این کثیر میگوید که هر کس که تفسیر کرده است قوم را با
 آنکه اهل فارس و روم اند پس صدیق تجیز کرده آن جانب ستاد و تمامی کار اجتماع بیت عمر و
 عثمان داد و ایشان هر دو فرع صدیق اند پس اگر میگوی که ممکن است که مراد داعی در آیت رسول الله
 یا حضرت علی کرم الله وجهه باشد گویم این احتمال ممکن نیست چرا که خدا استیقا فرمود و قل ان تتبعوا
 و این خبر است بمعنی پیروی یعنی گواهی محمد صلعم و مخالفین از اعراب که تابع میشوند و با بیرون میایند و بنا بر این
 این جماعت هیچ محاربه خوانده نشدند و در حیات رسول صلعم اجماعا چنانچه گذشت و اما علی را نیز در این
 خلافت خود قتالی از جهت اسلام اتفاق نیفتاد و اما بلکه جمیع مقاتله و می رفتی از جهت طلب استقامت
 و حقوق خود بود و اما جمعی که بعد حضرت علی رض بودند آنجماع از جمله طلحه و زبیر و عقیل و عثمان و امثال ایشان کافر
 اند پس معین شد که آن داعی که متابعت او موجب جزیع شود و خصمیان کافرانی او موجب عذاب
 الیم گردید که از خلفا ثلاثه است رضی الله عنهم و درین هنگام حقیقت بر خلافت ابوبکر صریح شد
 لا رهم ۶ ند بر هر تقدیر زیر آنچه حقیقت خلافت عمر و عثمان فرم حقیقت خلافت ابوبکر است بواسطه آنکه

شماره عذابی

خلافت ایشان را بر دو خلافت گذاشتی شده و بدان سترت بیست و از جمله آیات دال بر خلافت ابوبکر
قول خدا تعالی است و عذ الله الذین امنوا و عملوا الصالحات و عذ الله الذین امنوا و عملوا الصالحات و عذ الله الذین امنوا و عملوا الصالحات
ایمان آورده اند و عمل نیکو کرده اند لیسستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم که
هر انچه ایشان را از خلق علفه و معترف گردانند و در روی من مراد این جماعت که خدا تعالی ایشان را
و او بهادران اند و در سترتین چنانچه معترف گردانند کسانی را که پیش ایشان بودند یعنی نبی اسیر را
که بعد از بلاک قبطیان در سترت و تمام خلقه و قلمی که در علم الهی طبعی طبعی هر انچه ستوار و ثابت
از برای ایشان پسندیده و مختار ایشان را یعنی اسلام و لیبید لهم من بعد خوفهم منا بعد از
کاینکه کون بی شکیا هر انچه بدل به ایشان را بعد از ترس ایشان از دشمنان یعنی نذا ایشان که میستند
مراد از ان خلافت و شریک نگردانند من نیز را یعنی جاه و بزرگو ایشان از عبادت و لوحی از
نذر و این کثیر گفته که آیت منطبق منتهی است بر خلافت صدیق اکبر رضی و این ابی حاتم در تفسیر خود از
عبدالرحمن بن عبد الحمید البیهقی وایت کرده گفت که خلافت ابوبکر رضی در قرآن بقول خدا تعالی و عذ الله الذین امنوا و عملوا الصالحات
الله الذین امنوا الا کثره از جمله آیات دال بر خلافت صدیق قول خدا تعالی است للعصره الم یخلف
یعنی قمر سال چه آیتیان مسکینان فقر و مهاجر ستالی مولد و کثرت هم العباد قون یعنی آن که و
مهاجران ستانند یعنی راست گوید بوجه ولایت ... بر خلافت صدیق است که خدا تعالی مهاجران را
خواند و سیکه خدا تعالی او را صادق خواند کذب و هرگز صادق و بخوابد و پس لازم آمد در چیزی اتقان
جمیع مهاجرین غیر هم اطلاق بر ابوبکر رضی کرده او را خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم بخواند صادق
پس بنابرین مقدمه این آیت لغز باشد بر خلافت ابوبکر رضی خطیبین دلیل را از ابوبکر بن عباس نقل کرده
که این تنبیط نیکوست چنانچه این کسر تصریح مانع می گردد و از جمله آیات دال بر خلافت صدیق اکبر
رضی قول خدا تعالی اهدنا الصراط المستقیم بما اراده سیرت صراط الذین انعمت علیهم
راه یکسانیا انعام کرده بر ایشان نعمت نبوت و رسالت صدق شهادت و صلاحیت امام مخر
الدین را از می گفت این دلیل است بر خلافت ابوبکر رضی زیرا که نعمت قبل ازین گفته که تقدیر خدین است و
خدا تعالی بیان کرده است وایت دیگر که الذین انعمت علیهم چه کسانی اند و قول خدا تعالی فا و کثرت مع
الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصالحین و الشهداء و الصالحین یعنی این گروه آن کسانی
اند که انعام کرده اند تعالی بر ایشان از پیغمبران و سیرت گویند که اول صدق انبیا کردند و کثرت
و راه خدا تعالی و سعادگان و احوال و بهر شک نیست که مراد صدیقان رئیس ایشان است

در بیان

ابو بکر صدیق است معنی چنین باشد که خدا آیتها را مقرر کرد و ملکیت هم بر این است که ابو بکر تمام بقیین را ببرد
 ابو بکر اگر ظالم بودی جابر نبودی اقتدای بگو پس ثابت شد بر آنچه گفتیم دلالت این آیت بر اینست که
 و اما انفسی که از رسول صلی الله علیه و سلم وارد شده بسیارست و در بعضی از آن تصریح بخلاف ابو بکر
 صدیق است و در بعضی دیگر اشارت است بدان حدیث اول و آیت که در بخاری و مسلم از جابر بن عبد الله
 زنی پیش رسول صلی الله علیه و سلم میبوی و آنحضرت را و را امر کرد که باز آیی پس بوی را بعد از آن گفت اگر بیایم
 شمارانه بنیم و این قول او کنایت بود از خوف آنحضرت انگاه آنحضرت فرمود و آن که در تبحر فائز
 ابی بکر یعنی اگر مرا نه بنی نزد ابو بکر بیایدن عساکر از این عباس بن روایت کرد که گفت فی نزد پیغمبر
 و گفت اگر بیایم و شمارانه بنیم یعنی تقریر آنحضرت بقیست کرد و انگاه رسول فرمود و آن جنت
 فلم تجب فأتی بکوفانه الخلیفه من بعدک اگر بیا بی و مرا نیایدی نزد ابو بکر بیاید که او خلیفه خواهد
 بود و بعد از من حدیث روایت کرد و ابو القاسم نجوی بسند حسن و بوجهی که نزد من گشته است که
 اسناد او کسی متهم بکذب و غفلت نباشد یعنی راویان او مستور العدالت نباشد نیز باید که
 نباشد و از وجهی دیگر مثل این مروی شده باشد و حدیث حجت است همچون صحیح از عبد الله بن عمر
 گفت از رسول شنیدم که فرمود و بگوینا انا عتق خلیفه ابوبکر لا یلیس الا قلیلاً بعد
 از من و از زده خلیفه خواهند بود ابو بکر در گذشت و در اندکی علماء و ائمه حدیث گفته اند صدیق
 حدیث اجماع شده است بر حجت آن از طرق متعدده وارد شده و بخاری و مسلم و غیر ایشان روایت
 کرده اند و از جمله انطریق است که آنحضرت فرمود و لا یزال هذا الا هر عذرا یصورن علی من
 عا داهم علیه انا عتق خلیفه کلام من قریش همیشه این امر اسلام غالب بر نصرت می یابد بر هر کسی
 ایشان دشمنی میکند بر امر خلافت تا و از زده خلیفه که جمیع ایشان از قریش باشند چنانچه عبد الله بن احمد
 بسندی صحیح روایت کرده صحیح نیست که سناد او متصل باشد بقیل بن عیسیٰ صاحب از مثل خود که سالم باشد
 از زده و غفلت و مراد اتصال بسند نیست که پیچیده مقطوع نباشد و مراد بعد آنکه مشهور العدالت و
 مراد بصیابطها قاطع و مستفیظ باشد سلامت از زده و آنکه راوی مخالف روایت نکند و بسبب
 از علت مراد نیست که در حدیث سابقه غامض قاطع نباشد و در حدیث صحیح متفاوت است بحسب
 قوت شروط و از جمله طرق چنانچه احمد روایت کرده و لا یزال هذا الا هر صاحب همیشه امر مردم بصلاح
 مقرون است و لا یزال هذا الا هر صاحب همیشه این امر خلافت فذست یعنی ما دام که این و از زده
 خلیفه باشد و از جمله طرق مسلم روایت کرده که آنحضرت فرمود و لا یزال هذا الا هر صاحب و اهل انما

کتاب صحیح از عبد الله بن عمر

کتاب صحیح از عبد الله بن احمد

عشر رجلاً و از جمله اهل احرار بقیه حتی بقیه قیام
 منقسم می شود تا آنکه بگذرد و برسان ایستان و دوازده خلیفه و از جمله ایدران... الاسلام عمر نذر
 مُسْتَعَا الی انما عشر خلیفه مهمیه اسلام قومی غالب باشد تا دوازده خلیفه و از جمله وایت بنیست
 لایزال امتی قائم حتی بقیه انما عشر خلیفه کلام من قریب و زیاده کرد ابو داود و آنکه رسول
 صلی الله علیه و سلم چون بمنزل خود از گتس وایت آمدند و پرسیدند که بعد از خلیفه چه حالت خواهد شد صحیح
 فرمود و تم بیکون الهج یعنی بعد از آن قتل و فساد خواهد بود و از جمله وایت ابو داود است که این را
 الدار قائم حتی بیکون علیکم انما عشر خلیفه کلام منجم علیهم که همه همیشه این من قائم است و ابو
 که برین دوازده کس خلیفه اند که اسب بر جمیع ایستان مجتمع گرد و وایت ابن مسعود رضی الله عنه
 حسن که در سوأل که در حید خلیفه مالک امر این است خواهند شد گفت رسول صلی الله علیه و سلم
 بر سیدم فرمود و انما عشر کعبه نقاشی به اسب ایشانی یعنی خلیفه و دوازده کس خواهند بود و مثل عدو قبا
 نمی اسرا نعل قاصی عیاشی گفت شاید که مراد دوازده کس که درین حدیث و مانند این مذکور شده است که ایست
 خواهد بود و در سغرت خلافت و قوت اسلام و تقیامت امور اسلام و اجتماع همه است که سیکه با مر
 خلافت تمام و این ایته شد و کسان که اجتماع کردند جمیع مردم بر آنها تا از انیکه امر بنی امیه فی نظر ایشان
 و فتنه در میان واقع شد و ریام و لید این نیز این فتنه و برسان مردم باو قتی که دولت خلقا عیاشی
 شد و مستأسل باشند امر بنی امیه شیخ الاسلام بن حجر در فتح کبار می که شرح صحیح بخاری است چنین گفته که
 کلام تاضی نیکوتر سخافی است که در حدیث گفته اند و ارج احوال است زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم در
 بعضی طرق کلام بختتم الناس علیکم مقوی است و مراد اجتماع الناس از انقیاد و اطاعت بخت او
 است و سیکه اجتماع همه مردم بر او شده است خلافتی ثلاثه رضی الله عنهم باز حضرت علی تا زمانکه امر حکمین واقع
 شد و صفیر و از آن روز مجاوره هم خلیفه الملاق کرد و باز اجتماع مردم بر او شد در وقتش جمیع جاگوشه
 رسول صلی الله علیه و سلم حضرت امام حسن بن علی را بر سر او نیردنی رحم و امر حضرت سید شهادت امام حسین بن
 از نظام ساقی قبل از اجتماع جمیع مردم بروی سپید بار و جوید بر مردم مختلف شدند تا از انیکه عبدالملک
 اجتماع کرد و بعد از علی بن ابی طالب رضی الله عنه باز اجتماع مردم بر چهار بر سر عبدالملک شد اول ولید بن
 سیدمان بعد از ویرید و بعد از تمام و خلافت عمر بن عبدالعزیز و برسان ملیان و نیزید بود و خیاخیه بعد
 از همدار راشد رضی الله عنهم این جهت کس که مذکور شده بودند و دوازده هم این جماعت لید بن زید بن
 عبدالملک و دو هتاسم بن عبدالملک که عمر ابو بکر و قوت شد و قیامت چهار سال اجتماع مردم بر او شد باز سر

کتاب
 تاریخ
 اسلام

۹
 تاریخ

ویرا قبل سانیبند و فتنه منتشر شد و از آن روز احوال مردم متغیر شد و واقع نشد که بر یک خلیفه اتفاق
 نمایند بواسطه فتنه که میان اقبیة بنی امیه شد و در ایام بنی عباس نیز قصه غریب از تصرف ایشان بنابر
 تغلبه ایشان برادر و بیرون رفتن جمیع بلاد و در دست ایشان باند از آنکه ایشان خلیفه گویند بنابر
 امر خلافت منقطع شد و از وی باقی نماند که اسمی بعد از آنکه خطبه بنام عبدالملک میخواندند و جمیع بلاد
 شرقی و غربی و عینی و شمالی که در تحت تصرف مسلمانان آمده بود و در هیچ ملکه از بلاد مسلمانان در
 بلاد کسی نتوانی امر ارتزاق و دیگر امور خلیفه و بعضی گفته اند که مراد وجود و از وی خلیفه و جمیع بیت
 اسلام تار و ز قیامت که عمل سخن میگویند که اگر چه متوالی و متعاقب یکدیگر نباشد و مسوید و مسقوی
 نیست قول الجاحل که گفت تمام ایشان عمل کنند به هدایت دین حتی از ایشان و و کس باشند از اهل بیت
 محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم بنابرین قول مراد هر چه که در حدیث واقع شده فتنه های گوناگون است
 و آنچه بعد از دست و حضرت امیر المومنین امام حسن و معاویه و عبداللہ بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز
 رضی الله عنهم بعضی گفته اند که احتمال دارد که کلمه کنیم با ایشان حضرت امام مهدی عباسی از بر آنکه او در
 بنی عباس مثل عمر بن عبدالعزیز بود و در بنی امیه و طاهر عباسی نیز بواسطه عدالت و و کس
 منتظر اند و هنوز پیدا نشد اندکی از آن و و کس مهدی است زیرا که او از این است محمد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و بعضی از صحیحین حمل کرده اند حدیث سابق را بر کسی بعد از مهدی بیاورد و دلیل انبیا
 روایت کنیم علی الاحرار بعد از آنجا عشر رجلا است من بلاد الحسن و حسنین و ولد
 الحسنین و آخر من غیرهم باز و الی امر خلافت شوند بعد از مهدی و از وی مراد شش از ولد حسن و بنی
 مراد از اولاد حسنین و یکی دیگر از غیر ایشان خواهد بود و در کلام بروایت و از وی هم از اهل بیت که این است
 و ابی محمد علیه السلام حدیث حسن است و روایت کرده اند احمد و ترمذی گفت حدیثی حسن است و
 ابن ماجه و کلمه گفت حدیث صحیح است از خلیفه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اقتدا
 بالذین من بعدی انی بکم و عمر امام و پیشوای خود سازید این و و کس که بعد از من اند ابو بکر و عمر و برادر
 این حدیث کرد بطریق از حدیث ابو درداد و کلمه از حدیث ابن مسعود و روایت کرد احمد و ترمذی
 و ابن ماجه و ابن جریر و صحیح بخاری و خازن خلیفه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی لا اراکم قافل
 بقائکم فیکم فاقصدوا بالذین من بعدی ابو بکر و عمر و متسکون اهل کما و اولاد و احد ششم ابن مسعود
 دهمین گروه گفت تحقیق منیدانم و متابعی خود را در میان شما پس فتنه کنید باین و و کس که بعد از من
 اند از اصحاب من ابو بکر و عمر و بنی سیرت و طریقین عمار عمل کنید و بوضعیت ابن مسعود دست خید و محبت

چند
 بنوعی
 ۱۰

و در از ۱۴ خلیفه خلافت را دارد

علیه السلام خواهد آمد

سائید و ریشتی شرح مناسبت چنین گفته که سید و النسب است که اراده کنیم از عهد این مسعود و مرغل
 زیاده اول کسی که گویای اول نبوت و تقاضا خلافت ابوبکر و اقامت و میل بر آن گفتند
 را نشانی باشیم پس دنیا بجای که رسول الله را نمی شد با و از دین او آنچه بقوی اخینسی است مناسبت
 حدیث آخر حدیث است بیکدیگر و در اول اقتضا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر و در حدیث مسک
 بعد از این مسعود و عمر پس اگر اراده کنیم از عهد امر خلافت اول آخر حدیث بهم هر دو بطبع و در حدیث
 با مرغل است و شمع ازین حدیث نیست حدیث چهارم روایت کرد بخاری مسلم از ابوسعید
 که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن گفت ان الله خیر عبدی الدین ما عندی و اخذ اذنك
 العبد ما عند الله فبکی ابوبکر... وقال بل یقتدیک یا ابا سنا و احماسنا فحجبنا
 ابکانه ان یخیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هو الخیر و کان ابوبکر اعلمنا فقال رسول الله
 من آمن الناس علی فی صحبته و ماله ابا بکر لکن كنت متخذا خلیف غیر ربی لا تختل ابابکر
 خلیف اولی کن اخوة الاسلام و مودته لا یبقین بابا لا و سدا و فی لفظه بقیة فی
 المسند خوخته ابی بکر و فی آخر عبد الله بن احمد ابوبکر صاحبی و مونس فی النبی
 سنا و اکل خوخته فی المسند غیر خوخته ابی بکر و فی آخر الخیار لیسوا فی الناس احدا
 امن علی فی غیر من ابی بکر و حافة و لو كنت ممثلا خلیف لا تختل ابابکر و کن
 حلة الاسلام افضل سدا و اعلم کل خوخته فی هذا المسند غیر خوخته ابی بکر و فی
 آخر المسند فاهنا الابواب السارعة فی المسند ابابکر و ابی بکر و طقه کنیزه
 یعنی مخیر ساخت خدا شیکانید را میان شما و میان آنچه نزد خداست پس اختیار کرد و این نزد
 چیزیست را که نزد خداست پس بعد از آن ابوبکر گریه کرد و گفت بیکدیگر ادران خود را
 تو میسازیم پس تعجب کنم از گریه ابوبکر که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خود را از نزد خدا شیکانید ساخت و نمیدانم که مرا
 ازین بنده کیست آخر معلوم شد که آن بنده و مخیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر از ما بهتر دانستیم
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اذل ترین و سخی ترین مردمان زمین و محبت مال ابوبکر و اگر من بودم اگر فتم خلیف
 را یعنی کسی که اختیار می دادی با و میدادتم غیر خدا شیکانید را میسازیم بیکدیگر فتم ابوبکر را خلیف خود و و لکن میان
 و او اخوت و صداقت و دوستی اسلام است هیچ درسی که از و را می که بر مسجرت گذارید و همه آنها
 بر بند گردید یکی از جانب ابوبکر است و در لفظی دیگر از بخاری مسلم باقی گذارید در مسجرت
 خود یعنی و رکوکا و ریجی بگر خوشانی بکر و در لفظی دیگر که از عبد الله بن احمد است ابوبکر صاحب

و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و اینست در غایت جمیع خویشاکی کنید و مسجد غیر خود را بی بکر و لفظی دیگر که از بخاری است
 اینست نیست و مردان کسی که بکیم تر و بازل تر برین در نفس مال خود از بی بکر بن مخافه و اگر
 و اگر قلم خلیفه را ابو بکر بن را خلیل خود میبایست و کس خلیفه اسلام فضل است مسدود و بسیار میباید
 خویشا این مسجد غیر خود را بی بکر و لفظی دیگر از این حدیث است مسدود و سازید و با می این مسجد بکر
 در یک از جانب ابو بکر بن است و طروق این حدیث بسیار است و از حبابه اینست روایت از خلیفه و این
 و عائشه و ابن عباس و بین ابی سعیدان و علمای جمیع اند فرمودند و در بخاری است اینست
 خلافت صدیق بن زید را که محتاج است که مسجد زید باشد چرا که احتیاج مردم با و در مسجد زید است
 و غیر آن بسیار است و بسن همه ابواب فرموده لا بابا و تا ملازمت و مداومت مسجد دشوار باشد
 حدیث بخاری روایت کرد و حاکم و صحیح فرمود و او را از انشراح گفت بنویس مطلق مرافق است و از رسول
 صلعم سوال کنم که صدقات خود را بعد از تو بکدام یک از اصحاب بپاریم انگاه بخیر است رسول صلعم
 آدم و پرسیدم فرمود که ابو بکر بن را بعد از من بنده صدقات بکنید و در بخاری نیز است اینست بخاری
 ابو بکر بن چون خلیفه متولی اخذ ضبط و قبض صدقات است پس کسی را که رسول صلعم فرمود که بعد از من
 صدقات با و سپارید لازم است که خلیفه باشد حدیث شریف روایت کرد و مسلم از عائشه صدقه فرمود که
 رسول صلعم علیه السلام فرمود اُدْعِ لِي اَبَاكَ وَ اَخَاكَ حَتَّى اَكْتُبَ لَكَ بَاغِي اَخِي اَنْ
 يَتِمَّ مَتِّمٌ وَيَقُولَ قَاتِلْ اَنَا وَاِيَّ ابِي اِلَهِ وَاَلِ الْمُؤْمِنِينَ اَبَا بَكْرٍ طَلَبَ بَنِي بَكْرٍ
 بَدْرٌ وَاَبُو بَكْرٍ وَاَنَا وَثِيقَةٌ بِنُصْرَتِهِمْ اِنْ كُنْتُمْ تَرْضَوْنَ اَنْ يَكُونَ رِزْوَانِي رِزْوَانُهُمْ وَ طَلَبَ طَلَفَتِ
 كُنْدٌ وَاَكُنْدٌ وَاَكُنْدٌ وَاَكُنْدٌ رَاضِي نَشِئُو وَ خَدَائِكُمْ وَ رَاضِي نَشِئُو مَوْنَانِ خِلَافَتِ كَسِي بَر
 بَكْرٍ اَبُو بَكْرٍ رَوَايَتِ بَنِي حَرِثٍ كَرِهَتْ اَحْمَدُ وَ غَيْرُهُ مِنْ طَرَفٍ وَ سَمَاعٌ وَ وَ رِجْعِي وَ اَيَاتِ اَنْكُ
 عائشه گفت بنی عبد الله که رسول صلعم در مرض موت چنین فرمود اُدْعِ لِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ بَنِي
 بَكْرٍ حَتَّى اَكْتُبَ لِي بِكَ كِتَابًا لَا يَخْتَلِفُ عَلَيْهِ حَدِيثٌ قَالَ عِيَهُ مِمَّا ذَاكَ اَللَّهُ اَنْ يَخْتَلِفَ
 الْمُؤْمِنُونَ فِي اَلْبَيْتِ بَكْرٍ خَوَانِ لِسَبْوِي مِنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ اَبِي بَكْرٍ اَتَا اَزْجَهْتِ اَبُو بَكْرٍ عَمْرُو بَنِي كَسِي
 مَخَالَفَتِ اَوْ كُنْدٌ بَزْ فَرَمُو وَاَكُنْدٌ اَوْرَاسِي عائشه فرمود معا و الله که مومنان در خلافت ابو بکر بن
 بکنند روایتی دیگر از عبد الرحمن بن حذافه ابی الله و المؤمنون ان يختلف عليك يا ابا بكر
 راضی نشود و حدیثی که مومنان با که مخالفت تو کنند ای ابو بکر حدیث صحیح روایت کرد و بخاری
 و مسلم از ابو موسی اشعری که گفت رسول صلعم علیه السلام مرخص شد و مرخص شد و ادایست انگاه

در بعضی از روایات

فقالت فقال له يا بکر طویل بالناس

فرمود و در باب بکر فیصل بالناس بود و ابو بکر رزم را بگوئید تا از کبشید با مردان بعد از آن نماز
 رزم گفت یا رسول الله ابو بکر مردی رقیق القلوب است قوت و استطاعت آن ندارد و که در جای خود
 نتواند امامت مردم کند و نماز بارز رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و هر چه ابابکر فیصل بالناس
 الناس فان کن صواحبی سمعت فانما الا رسول فیصل بالناس فی حیاتی یا رسول الله
 امر کن عایشه را ابو بکر را تا نماز کند با مردم و گفت تحقیق شما مثل صاحبات یوسف آید و فرمود این
 مثل آنها آید و از جنس ایشانید و میخوانید که یحیی بن یساک من و شهید درین باب بگاه رسول فرستاد
 نزو ابی بکر رسول آمد امر حضرت صلی الله علیه و سلم بوی رسانید بعد از آن ابو بکر رزم و حیات رسول
 سالم امامت کرده با مردم نماز میگذارد و روایت دیگر آنکه چون عایشه رزم سخن خود را افاد کرد
 و نوبتی دیگر گفت رسول صلی الله علیه و سلم معاودت و مراجعت بقبول او ننمود و انگاه عایشه
 رضی الله عنها که تو رسول صلی الله علیه و سلم را بگو که منی الله عنه را امور سازد تا آن که با مردم نماز گذارد
 چون حضرت رضی الله عنها این سخن گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم با فرمود یعنی منی الله عنه و بعد از آن
 غضب فرمود و گفت آن زن آذین کن آذین کن که موجب یوسف فرود آید و بداند که
 اینجوریت متواتر است زیرا که وار و شده است از روایت عایشه صدیقہ رضی الله عنها و این سخنان را ابو بکر
 عمر عبدالمطلب و زید بن ابی سحبه و غیره از حضرت علی و حضرت رضی الله عنهم جمیعین و بعضی از طرق دیگر
 عایشه رزم مرویست که گفت درین مراجعت و معاودت بسیار بار بر رسول الله صلی الله علیه و سلم کردم
 که امامت قدمه بگیری امر فرمود و عرض من این کثرت مراجعت و مبالغت این بود که در خاطر من
 ۱۲ و قرار نمیده بگو و نمیتوانم که مردم دوست دارند بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم کسی که در
 جای او ستاده باشد و امامت مردم کرده باشد بلکه من این بود که هیچکس قائم مقام آنحضرت نشود
 الا آنکه مردم باو شان نماز کنند و بدانند بنابرین خودستم که رسول الله صلی الله علیه و سلم این امر را از ابو بکر
 باز برگرداند و بگوید رجوع کند و در حدیث ابن عباس و غیره روایت شده که اصحاب با او کردند و در آن وقت
 عمر رزم پیشتر شده نماز گذارد و انگاه رسول صلی الله علیه و سلم نهی کرد و فرمود یا ای الله و المسلمون
 یا صامه ابی بکر یا ای الله و المسلمون الا با ما مده ابی بکر فیصل بالناس امنی نیست و نه شیعی
 و مسلمانان اگر با است ابو بکر رزم و میقول که سزاخت بعد از آن ابو بکر نماز کرد با مردم و در روایت
 از ابن زبیر است که رسول صلی الله علیه و سلم گفت که بیرون برو و ابو بکر رزم را بگو تا نماز کند با مردم و انگاه و در
 آمد و در خانه رسول الله صلی الله علیه و سلم را گفت نماز با مردم کن و آواز عمر بلند بود چون شروع در نماز کرد و عمر گفت

... عمر را با جمیع دید و ابو بکر بنی و بعد از آن

پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آواز او شنید فرمود یا اللہ و المسلمون لا ابا بکر و حدیث ابن عمر
 واروشہ کہ چون عمر رضی اللہ عنہما گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند و سر مبارک بیرون گردانید و غضب
 تمام فرمود این ابن قحافہ کجاست پس ابو قحافہ گفتہ اند و در حدیث واضح ترین دلیل
 بر آنکہ صدیق کبریا فضل ستار جمیع صحابہ رضوان اللہ عنہم علی الاطلاق و سزاوارترین ایشان است
 و اولی ستار ایشان با امت قال الاشعری رضی اللہ عنہ معلوم شدہ بہ بدیع عقل کہ رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم نماز کند بامر دم آنکہ گوئند ہاجر و انصار با آنکہ خود فرمودہ است یوم القوم اقرء
 ہم بکتاب اللہ امت قوم کند کسی کہ علم باشد بقرآن پس ابن ابی بکر امت دلیلست بر آنکہ صدیق
 اعلم از باقی اصحاب بقرآن بود و نتیجہ ہر استدلال کردہ اند رضی اللہ عنہم بر آنکہ ادانتست خلافست از
 جملہ مستدین کی عمر ابن الخطاب است و در فضل مباہلت کلام گذشت و از آنجملہ علی ابن ابیطالب خلیفہ
 روایت از وی ابن عساکر کہ فرمود امر کرد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابو بکر رضی اللہ عنہ نماز کند بامر دم
 حاضر بودم و غائب بودم و مرعی ہماری نداشتم پس رضی اللہ عنہم از برے خود کسی کہ رضی اللہ عنہ
 صلعم ابو انجرہ دین با و علما گفتہ اند کہ ابو بکر رضی اللہ عنہ معروف بود باہلیت امت و رزان رسول
 و روایت کرد احمد و ابو داود و غیر ایشان از سہیل بن سعد کہ میان بنی عمر و بنی عوف مقابلہ و
 محاربہ بود و این خبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد از نماز ظهر آنکہ صاحت بد ایشان را بیکدیگر انگاہ فرمود
 حضرت صلعم یا بلال از حضرت الصلوۃ و لم انت فربا بکر فلیصل بالناس لیال
 چون وقت نماز رسید و من پانزدہ ہجرت پس ابو بکر رضی اللہ عنہ را بگو نماز کند بامر دم چون وقت نماز عصر شد
 بلال اقامت گفت و ابو بکر با امت بامر دم نماز کرد و و آنچہ سابق کر شدہ از آنکہ تقویم ابو بکر
 صلوۃ چنانکہ گفتہ اند اشارتست یا صریحست یا حقیقتست یا خلافت و جہش است کہ
 مقصود بالذات از نصب امام عام اقامت امارت و علامت دینست بروحی کہ امور بر شدہ اند
 فرض و واجبات و ترک محرمات و احیای سنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بر طرف مباحث و عین
 و غیر ذلک امور و نیویہ تدبیر آن مثلا استیغای احوال و جمع کردن رسانیدن امستحقان و دفع
 ظلم از مظلومان مانند آن مقصود بالذات نیست لکن امور بہت است کہ مردم را فراغ خاطر حال
 شود و امور دین پر و از زیر آگاہین فرغت خاطر فی الامور معاش منتظم میشود و بر نفس مال خودین
 باشند و حق کس را بجا حق حاصل میشود پس از بیعت کہ اصل وعدہ و مینہ امت عظمیست
 مقصود بالذات از نصب امام اقامت آن امورست پیغام صلی اللہ علیہ وسلم ابو بکر رضی اللہ عنہ با امت

دشمن

مقدم و پشت اخلافت و را مورد نیایه استغفر کرد و دوباره آنکه قامت که اصل ستار جانب
 پنهان بر علیه اسلام بوی رجوع شد اصحاب کرام رضوان الله علیهم اجمعین نیز در خلافت که فرغ آن
 امامت است اجماع کرده بر آنکه پیروی مومن ساختند چنانچه قبل ازین مذکور شد روایت کرد
 عدی از ابی بکر بن سبیان که گفت ما روین شید را گفت ای ابوبکر من مردمانی بگونه ابی بکر را ساخت
 مقرر میباشند گفت ای امیر المومنین سکوت اختیار فرمود خدا می رسول الله علیه السلام ساکت شد
 و مومنان ساکت شدند ما روین شید گفت ای کذا این قول تو هیچ معلوم نشد و زیاده کرد و هر چه
 گفت ای امیر المومنین رسول الله علیه السلام پشت روز میریز شد و بلال سجدت می آمده گفت
 که ام اصحاب ما امور میساز می که با مردم نماز گذارد و امامت ایشان کند رسول الله علیه السلام فرمود
 ابوبکر نماز را تا با مردم نماز گذارد و انگاه در آن پشت روز ابوبکر امامت کرد و در آنوقت پی علی علیه السلام
 بر رسول الله علیه السلام نازل نمیشد پس ساکت شد یعنی هیچ اصحاب نفرمود که امامت کند بواسطه
 سکوت خدا و ساکت شدند مومنان بواسطه سکوت رسول الله علیه السلام انگاه در آن پشت
 مستحق دانسته گفت ای ابوبکر حدیث پیشتر روایت این جتان از سفینه که چون رسول
 الله علیه السلام بنامی سجد میکرد و سنگی را در آن بنا میکرد و ابوبکر رفت گفت که صنع حجر الالحین
 جودی تمه قال لعمر صنع حجر الالحین جودی بگویم قال لعثمان صنع حجر الالحین جودی
 ثم قال هؤلاء الخلفاء بعدی ای ابوبکر سنگ خود را در چپک سنگ من نه و باز عمر نه گفت سنگ
 خود را در پهلوی سنگ ابوبکر نه نصب کن ای عثمان بن نه را گفت که سنگ خود را در پهلوی سنگ عمر
 انگاه فرمود که این جامت بعد از من خلیفه خواهند بود و ابوبکر رفت و عمر نه و ابوبکر رفت و عمر نه
 و حاکم در مستدرک روایت این حدیث کرده است و گفت که صحیح است و بی همتی و لائل نیز روایت
 کرده اگر گوی محتمل است که وضع این احبار اشارت باشد لقبور ایشان چنانچه بعضی از علم کرده اند بحال
 گویم احتمال این معنی ندارد بواسطه آنکه عثمان بن نه درین امر داخل است و حال آنکه او خارج ست از قبر رسول
 الله علیه السلام و شیخین فی السنه با پس اشارت لقبور نباشد تا آنکه از حدیث معنی هو لا یمر بعد
 صریح است درین که مراد ترتیب خلفاست حدیث ششم روایت کرد بخاری و مسلم از ابن عمر
 که پیغمبر فرمود رسول الله علیه السلام دایت کافی آنرا بدو و یک کراهت بسکون الکاهت
 علی قلبی بیدار لم تطوف فباء ابوبکر فزعه ذنوباً ای یقین المجهرد لو ائمتیکه مائة
 و ذریه من ملئتم ذنوباً عافوا الله یغفر له ثم جاء عمر و استسقى فاستسقى

در بیان و تفسیر این آیه

به نیت چنانچه آوردم که این جواب حضرت رسالت چاه عبارتست از ظهور آن امر صالح و منافع و
 فوائد دینی دنیاوی که غلبه اولی و ثانی رفیقه آنها مردم را نمایند و تمام این امور از حضرت رسالت
 نیاست که صاحب مرست فرما کنند چرا که در بار حال حضرت صلعم قوا عذرین با مشبوط سخته
 و راد و خود آن قیام نمود و کالترین قیامی بعد از آن ابو بکر در غلبه و می شد با مرتدین قیام نمود و
 با مسایل ساخت و جمعی گیر آورد و از راه اسلام آورد و از عمر بن با مر خلافت قیام نمود و در این
 او در راه اسلام کشاد و گشتن اسلام بسیار شدند پس تشبیه کرد در مسلمانان با چاهی که در آب
 حیات است صلاح ایشان است و تشبیه کرد مسلمانان با کسی که آبشان چاه بیرون می آورد و چاه
 دور آنچه فرمود که ابو بکر بنیامد و دوازده دست من گرفت که مرز حوض بد ایشانست بخلاف آنکه
 بعد از وفات حضرت صلی الله علیه و سلم زیرا که موت رحمت است از آن محضه که چون ابو بکر بنیامد غلبه از
 مشقت تعب شدت مردم قبول کرد و گوید که رسول الله صلی الله علیه و سلم از آنان امر رحمت آسانتر داد و
 آنچه فرمود که در نزع و لو ابو بکر بنیامد و از اخبار است از حال قلت کوتاهی ایام خلافت ابو بکر بنیامد
 و خلافت عمر بنیامد چون بطول انجامید تنقل مردم بسیار شده و از راه اسلام وسیع گشت بوسیله کثرت فتح
 بلاد کفر و منای شهرهای اسلام و دین فائز و غیر ذلک و آنچه فرمود که خداوند بپایان آورد و ابو بکر بنیامد
 مقتضی گاهی بود پس نشان ابو بکر بنیامد لازم نیست که بعد از عمر بنیامد و گاهی آمده و شده به رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و سلم طلب مرستی می کرد بلکه این کلمه در وقت که اهتمام داشتند ایشان امری بشمار میگویند پس در اینجا
 این کلمه تصور نباشد بک بزرگترین نشان فوت امر و می لالت میکنند بنیامد غلبه و ایت کرده اند احمد
 و ابو داود و از حضرت عمر بنیامد که مروی است با رسول الله صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که دومی از شما
 فرو آمده بود از گاه ابو بکر بنیامد غلبه آمد و آمد اگر گفت و بیا شما میشد چنانکه از کثرت شربت پهلوی
 و اطراف خود که شهدای عثمان از بختان کرد و از حلی رفته اند پس آنکه لو مرتفع شده چیزی از آن آب بر
 یا نشیدند حدیث و هم روایت کرد و این خبر از حنفیه رفیقه آنها که رسول الله صلی الله علیه و سلم را بر کار می
 مستوی مقدم میداد ابو بکر بنیامد از گاه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است اما اقدار
 و لکن الله قدما چه نیست که مقدم داریم ابو بکر بنیامد را لیکن خداوند ایشان را مقدم داشته است
 حدیث یازدهم روایت کرد و احمد از سفینه و هم را صاحب تیز روایت کرد و حدیث صحیح میگفت آنرا
 ابن حبان و غیره قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول الخ لا فقه الا فقه ثلاثون عاماً ثم یكون
 بعد ذلك الملك و فی وایة الخ لا فقه الا فقه ثلاثون سنة ثم یصیر ملکاً عصفراً ما و

در بیان و تفسیر این آیه

گفتند از رسول صلی الله علیه و آله که دست خلافت می رسد بعد از آن انتقال میکند بکلی عیسی بنی
 که ساگرده یعنی بعضی از ایشان یعنی دیگر را علماء چنین گفته اند که امیر سال بعد از پیامبر صلی الله علیه
 و آله که خلافت نکرد و مگر خلفای اربعه و حضرت امام حسن رضی الله عنه و جبه دلاله تا بحیث حقیقت
 خلافت ابو بکر رضی الله عنه اینکه خلافت از وی در امر دین و دین می رسد سال نخست و آنچه بعد ازین
 سی سال حق نیست و درین هنگام قول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و سلمی و سخن است بر
 حقیقت خلافت هر یک از خلفای اربعه رضی الله عنهم و خلافت ابو بکر رضی الله عنه از آنجا که اصل همه است
 باین دلیل حقیقت ثابت است و سعد بن حسان را گفتند که بنی امیه نعم این دارند که ایشان خلیفه
 و مسکه نند که خلافت در میان ایشان است جواب داد که دروغ گفتند بنور فالکله ایشان را بگویند ازید
 ترین یک اگر کسی بخیر که خلافت بعد از من سه سال است منافی خبر سابق است که فرمود بعد از من و از
 خلیفه خواهند بود و گوایم هر چه منافی با خبر سابق ندارد زیرا که الف لام در خبر پیش از برای مال
 است یعنی خلافت کامل بعد از من سه سال است و آن منحصرست در خلافت خلفای اربعه و خلافت
 امام حسن رضی الله عنه و منم سه سال آن آنچه درین حدیث سابق است که دوازده خلیفه خواهند بود و مراد بآن
 مطلق خلافت است اعلم از آنکه کامل باشد چرا که در قول اول از اقوال ثلاثه سابقه و معنی حدیث گذشته
 که از جمله دوازده کس که زیرین معاویه است و بر تقدیری که اطلاق خلافت بر او کنند که کامل نبوده است
 و اما توجیهی حدیث نسبت بقولانی از اقوال ثلاثه سابقه و معنی حدیث سابق است که کمال خلافتی
 اربعه و حضرت امام حسن با حاصل بود باقی خلفای مذکور را حاصل نشد پس نهایت مرتب از مراتب کمال
 در آن سه سال و الله اعلم بحقیقه الحال حدیث و وار و هم روایت کردند و اقطنی و خطیبان
 عساکر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و هم گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و سألک
 الله یقصدک ثلاثاً فاجب علیک الا تقدریم ابی بکر از خدای تبارک تعالی خواست نمود
 کرت که مقدم تر دارد بر هر سه پس ابا بکر و در حدیثی که تقدیم ابی بکر رضی الله عنه حدیثی میفرموم
 روایت کرد ابن سعد از حضرت امام حسن که ابی بکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله همیشه در خواب ببینم که تو را
 در مجلس محل قضا حاجت مردم می آید رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و لیکن من الناصر بسبیل تو
 خواهی بود از جهت مردان راهی یعنی خلیفه من خواهی شد و مردم را بتو آید و بگویم خواهی بود و
 قدم در مجلس ایشان خواهی نهاد و جهت مهم گذاری ایشان انگاه گفت مثل در قم دیدم در سینه خود
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و سدن این یعنی خلافت تو و مال خواهد بود حدیث چهارم و هم

در بیان خلافت و در بیان خواهد بود

روایت کرد مراد پسندی حسن بن عبید بن جراح که این را نیست است که گفت قال رسول الله
صلی الله علیه و آله ان اول بنکم بداء بوجوه و رحمة ثم یكون خلافة و رحمة ثم یكون ملک و رحمة
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود به تحقیق ظاهراً خدا اول بن شما در حال نبوت و رحمت و از عیب آن
ایام خلافت و رحمت خواهد بود و بعد از آن ملک و قهر خواهد بود و وجه دلالت این حدیث بر حقیقت خلافت
ابو بکر رضی الله عنه است که رسول خدا خلافت و رحمت فرمود و مثل سرشته کس خلافت ابو بکر رضی الله عنه است و لازم آمد از
حقیقت این خلافت دیگر و در آیه که در این سلسله از ابی بکر که گفت سجدت عمر رضی الله عنه آدم و نوح که
حیثی نزد او نشسته بودند و طعام میخوردند انگاه چشم خود بجانب شخصی انداخت که آخر نشسته بود گفت
چه چیز یافتی در این کتابهای که خوانده آن شخص گفت ایام که خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله است
باشد و روایت کرد این سلسله از صحابین از سیر که گفت عمر بن عبد العزیز مراد و حسن بصری فرستاد
که سوال کنم از وزیر یا انگاه نزد او آمده گفتم خبر ده مرا از آنچه مردم مختلف اند که محمد رسول الله ابو بکر رضی
خلیفه خود ساخت یا نه بعد از آن حسن بصری گفت پدرم با و میرا که درین کتاب را و آن خدا
که غیر او خدا نیست که رسول الله صلی الله علیه و آله او را خلیفه خود ساخت اگر او را امر بخلافت کرده بود
پس گار و زیاده بود که از آنکه عالی دنیا بود و حال آنکه او عالم بود و بخدا می پیوسته کار بود و از همه بی سبب
رضی الله عنهم و جمیع فصل چهارم آنکه در بیان رسول الله صلی الله علیه و آله سلم نفس بر
خلافت ابو بکر رضی الله عنه کرد و یا نفس بر خلافت او نکرد و با آنکه علماء را درین اختلاف است و هر کس
که داخل فکر میکند و را فادیتی که قبل ازین مذکور ساختیم از اکثر آن حدیث یافته میشود که رسول الله صلی الله
علیه و آله سلم نفس ظاهر فرموده است در خلافت او برین فتنه از بعضی از محدثین این خوش است نزد جمیع و را
و نزد معتزله و خوارج است که رسول الله صلی الله علیه و آله سلم نفس بر هیچکس نکرد و مؤید و معقوله بسیار است
حدیثی که روایت کرد و بر از و رسند خود از خلیفه رضی الله عنه که صحاب گفتند یا رسول الله یا خلیفه گفت و
کسی را بر رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرمود ای استخلف علیکم فمعه عصون خلیفه بنزل علیکم
العذاب یعنی اگر خلیفه سازم کسی را بر شما پس عامی شوید بخلیفه من و اطاعت می کنید خدا شما را
نازل شود و روایت این حدیث کرده است عالم و دست درک لیکن در سند او ضعیفی است حدیث
دیگر که بخاری و مسلم روایت کردند از عمر رضی الله عنه که گفت در وقتی که زخم خورده بود و فرمود که اگر خلیفه
گردانم بر شما به تحقیق خلیفه گردانم آن کسی را که نزد من بهتر باشد یعنی ابو بکر و اگر گذارم شما را و خلیفه
گذارم بر شما به تحقیق گذارم بر شما کسی را که سپهر من باشد و ابو بکر رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه و آله سلم

فرمود و روایت کردند احمد و بیہقی بسند حضرت امام حسن رضی عنہ از حضرت علی رضی عنہ کہ در روز جمل گفت
 یا ایہا الناس تحقیق رسول اللہ علیہ وسلم ہمہ عہدک و وصیتی با و را بابت نافرمودن آنکہ اگر کسی
 ماہر ہمہ برین قرار گرفت کہ ابو بکر رضی عنہ را خلیفہ سازیم پس ابو بکر باین امر خلافت اقامت نمود و ہمام
 را بر پائی دشت و بران ثابت بود تا آنکہ او گذشت در وقت رحلت رسول و برین قرار گرفت
 کہ عمر رضی عنہ را بر مردم خلیفہ گردانند پس عمر رضی عنہ از ابو بکر رضی عنہ امر سلام را بپائی داشت و ستقامت
 در آن نمود تا آنکہ دین قرار گرفت و ثابت ماند و حدیثی دیگر کہ روایت کردہ ام سلمہ رضی عنہا صحیح آنکہ
 حضرت علی رضی عنہ را گفتند کہ کسی را بر ما خلیفہ خو و نیکردانی فرمود کہ چون رسول اللہ علیہ وسلم ماہر
 خلافت معین ساخت من غیر تعین خلیفہ نخواہم کرد لیکن اگر خدا تمنا خیر خواستہ است بر ما و ما
 خود ایشان را جمیع خواہد کرد و بعد از من ہر کسی کہ بہترین ایشان باشد چنانچہ بعد از پیغمبر جمیع
 کرد ایشان را بہترین ایشان و حدیث دیگر کہ روایت کرد آنرا ابن سعد از علی رضی عنہ کہ گفت کہ چون
 رسول اللہ علیہ وسلم رحلت فرمود و ملاحظہ امر خود کرد و دیدم کہ رسول اللہ علیہ وسلم مقدم
 دشت ابو بکر رضی عنہ را و رسلوۃ انگاہ راضی شدیم ما بہت و نیا بر کسی راضی نہ شد با و رسول خدا
 علیہ وسلم بہت دین را پس ابو بکر رضی عنہ را مقدم دشتہ والی امر خود کردیم و همچنین موید قول قاضین
 بعدم استخلاف قول بخاری کہ در تاریخ خود گفتہ است و استدلال کردہ است بر آنکہ عمر عثمان و
 علی رضی عنہم چنین گفتہ اند کہ رسول اللہ علیہ وسلم استخلاف بیچس کہ و مگر در بیان حدیثی کہ نقل کردہ
 از ابن حبان و از سفیہ کہ رسول اللہ علیہ وسلم با ابو بکر و عمر و عثمان نہ گفت ہو کہ الخلفاء
 بعدی این سہ کس بعد از من خلیفہ خواہند بود و بخاری گفت برین حدیث متابعی نیست یعنی
 دیگری غیر ازین را و این نیست کہ روایت شدہ کہ قبل ازین گفتہ اند کہ کلامہ قبل ازین چنین مذکور
 ساختہ کہ صحیفہ ہو کہ الخلفاء بعدی صحیح و سہ منافی ندارد و ہر منافی میان قول
 بعدم استخلاف جبر کہ مراد کسی نفی استخلاف میکنند نہ است کہ در وقت وفات تعیین بیچس نکرد
 استخلاف و کسیکہ اثبات استخلاف میکنند مرادش اینست کہ رسول اللہ علیہ وسلم قبل
 ازین نص کر و بر استخلاف اشارت بران کردہ و ہر شک نیست کہ نص بر استخلاف پیش از آنکہ
 ایام وفات نزو یک شود و احتمال بران راہ می یابد اگر چه احتمال بعید باشد و اما نص در وقت وفات
 در آن احتمال راہ نمی یابد و ازین جہت است کہ جمہور نفی استخلاف و نشان عمر و عثمان و علی
 کردہ اند و مؤید و مقوی بمعنی است قول بعضی محققین از متاخرین علمای اصول کہ گفتہ اند کہ

نصر علیها احد که در جبارت قوم واقع شده است که امر بخلافت نکرد کسی نه آنکه نفس مجبور
و تا آنکه از حدیثی که بخاری از عثمان بن عفان نقل کرده فرمایم توان گرفت که خلافت ابوبکر بر همه مشهور
علیه السلام و آن حدیث بعینه از حدیثی که بخاری در هجرت حبشه از عثمان بن عفان روایت کرده آن
بعینه نیست که گفت مساحت کردم از رسول الله صلی الله علیه و سلم و بیعت با آنحضرت نمودم
بخدا می سوگند که عصیان با او نکردم و دل من با او صاف بغیض بود و او که در آن روز و آن مقام تا
آنکه خدا آیتها را بر او امتونی ساخت بعد از آن الله تعالی استخلاف کرد و ابوبکر رضی را بخدا می سوگند
که با عصیان نکردم و غش و کذب و کینه با او نداختم تا آخر حدیث پس علی بن ابی طالب در قول عثمان آنکه گفت
خدا آیتها را بر او خلیفه گردانید و در شان عمر او را خلیفه ساخت تا بیا بی و بر توره روشن شود و دلیل بر آنچه
گفتم و ندگو رسانم از نفس بخلافت ابوبکر رضی و چون قول عثمان بر من درین مقام دلالت میکند
بر نفس خلافت ابوبکر رضی حدیثی که قبل ازین مذکور شد از عثمان که بخاری در حدیثی آن کرده است
و البته بر عدم نفس پس چه میان قول علماء در نفس و عدم نفس احتمال کلام عثمان بر من بر نیمنه مؤید
است و آن حدیثی که ما قبل ازین ذکر کردیم و با حمله رسول الله صلی الله علیه و سلم با علام الهی نیست که بعد
از وی متصدی امر خلافت گشت و مع ذلک امور نشده بود که نفس یک شخص معین در وقت
موت باست رساند و وارد نشده بعضی احادیث ظاهر از رسول الله صلی الله علیه و سلم مگر از سبب آنکه
دلالت کند بر آنکه با علام الهی نیست که خلافت بعد از وی حق ابوبکر است و با فروم اختیار
کرده است چرا که گذشت و هر گاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم با علام الهی نیست فانی نیست از آنکه
و اصح که اوافق است و در نفس الامر دانسته است یا آنکه امری واقع که مخالف حق است و البته است
و بر هر تقدیر اگر مباحثت غیر ابوبکر رضی بر امت واجب بودی بر آنکه مباحثه میکرد و بنمایم بر علم در
رسانیدن این امر واجب است با نظریاتی که فی الجمله درین باب بیان کند که از نقل کنند و مشهور
شود در میان امت و بهر اینان برسد و چون نقل یحیی بن نیست با آنکه دو اشیاء نقل بسیارست
دلالت میکند بر آنکه از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نفس وارد نشده و اما آنکه توهم کرده اند که از این
این امر باست بواسطه آن بود که میسر است که امت طاعت مقبول این امر بخلافت و وجوب تبلیغ
از بنمایم بر علم الله علیه و سلم ساقط نیست از وجهی که سائر کالیف ایجاد است میسازند با آنکه عالم
بود با آنکه طاعت نمیکند پس علم رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از طاعت ایشان ساقط نیست از آن
و چون رسانیدن او اگر کسی محتاج است که امر امت نصیب ایشان نشود و شخص رسانیده باشد و هر گاه

نقل کرده باشد گوئیم این احتمال فائده ندهد زیرا که طبق مثل این نوع امری شهرت بدست با واسطه آید
و تبلیغ و کثرت مبلغین امر مشهور شود چرا که این امر خطاقت امری مهم و مصالح دین و دنیا باین
متعلق است چنانکه گذشت بانکه درین شهرت تبلیغ دفع آثار فتنه تغییر است پس شهرت لازم شهر
یا آنکه نقل کرده باشد اما در عصری که بعد از عصر رسول صلوات الله علیه سلمه تبلیغ آن نفس شهرت یافته
باطل است بایستی که نقل کنند چنانچه سایر فرقه نقل کرده اند پس آنکه در اعیان و طالبان نقل
جهانت دین بسیار اندیش شهرت و در مقام لازم وجود نفس است و چون شهرت نیست نفس باین
معنی که قبل ازین گفته شد در شان غل و در شان غیر اول پس ازینجا لازم آمد بطلان اکاذیب
و اقرا که شیعیه و غیره ایشان نقل کرده و کاذب نامی را باین سیاه ساختند مثل انت الخلیفه
من بعد یعنی ابوبکر ازین خلیفه خواهی شد و خبر سلوا علی علیه السلام که مومنین سلام کنید علی را
مومنان و غیر این اخبار چنانکه خواهد آمد زیرا که ایشان نقل کرده اند و اصل وجود داشته و غیر
که در اصل وجود ندارد و عدم شهرت آن بطریق اولی است و اشتباه نباید و حال آنکه منقولات ایشان
بر وجه حدیث احادیثی که حریص بودند بر تفتیش احوال احادیث و تحقیق آن میرسد همچنانکه
علم آنکه حدیث متصل شد به بسیاری از احادیث که حکم بضعف ایشان کردند چگونه سبب جابست
که این جماعت منفرد شوند و بعلم صحیح این حدیث بانکه ایشان متصف نشده بروایتی که هرگز نرسیده اند
بصحبت محدثی و نیز چگونه جابست که این احادیث جعل کند ما بران سابقان حدیثی که غیر خود خوانی
ساخته اند و در حالت از منازل سفرهای بعید جهت طلب حدیث و نهایت جبر دین باب کرده اند
و بنا برین مقدمات است که عادت مطرده قطعی حکم کند بکذب اختلاف جماعتی که زعم کرده اند که نفس و
علیه رضی الله عنه حدیث شد بحديث احاد نزد ایشان مخصوص مهم صحیح شده

آنکه هرگز بصحبت محدثی سنجیده و متصف بروایتی نشده اند چنانچه مذکور شد لیکن بطریق خبر اتحاد
انت منی بنزله هارون من موی یعنی ای امیر المومنین علیه رضی الله عنه تو از من بمنزله اوست
از موسی علیه السلام و حدیث من کنتم مولا فاعماله یعنی کسیکه من یاری کند بوی باشم
یاری کننده یعنی علی یاری کننده و نیست وار و شده و جوب و حدیث واضح و معسوطا خواهد
آمد و بیچ کیه ازین دو حدیث دلالت بر خلافت علی نمیکند نه بسبیل نفوذ نه بشارت بر آن و الا لازم
می آید که نسبت خطا بجمیع صحابه رضوان الله علیهم و هم و نسبت خطا بایشان و او باین باطل است
زیرا که ایشان معصوم اند از آنکه اجتماع بر غلطی کنند پس اجتماع صحابه بر خلاف زعم ائمه است چنانچه

احتمال است که تبلیغ کرده باشد شهرت و نفوذ یافته باشد

بوی ک شیخ طحان کرده اند که نزد آنها اندکی از علم حدیث است

که در میان طحان کرده اند که نزد ایشان و اگر باین مرتبه رسیدند بوی الله علیه و آله حدیث

عبد
مصدق
ابن
محمود
الکوفی
الکامل
الکامل
الکامل

و دلیل قاطع است بر آنکه آنجا ایشان ازین دو حدیث توهم کرده اند و میست بر نقدی که حدیث
احتمال جمعین دارد و که ایشان احاطه کرده و ششده باشند و حال آنکه احتمال ندارد و ملاحظه آنجا بیا
خواهد شد پس ظاهر شد که آنجا اجتماع است و اوراق خود آن کرده ازین احاد و دلالت بر مدعا
ایشان نمیکند و احتمال آنکه درین باب بعض غیر آنجا زعم کرده اند بوده باشد و آنرا حضرت علی بن
یاکجه از مهاجر و انصار رضی الله عنهم آن نیز باطل است زیرا که اگر نفس بودی آنکس که عالم بود
نفس الهیه در روز سقیفه که در باطل یافت سخن میگفتند ایراد آن نفس میکرد و ظاهر سیاحت جرات که
ظاهر ساختن واجب در آنوقت و آنجا ایشان گفته اند که حضرت امیر المومنین علیه السلام
کرده اند و آنرا ظاهر ساختن باطل است زیرا که کسیکه ازک چیزه احاطه علمی احوال اصحاب دارد
میداند که بجز و ذکر این نفس و منازعت در باب امامت هیچ خوبی و دغدغه نبود چگونه محل خوف
باشد و حال آنکه ابو بکر در منازعت درین باب میکرد و آنکه از علی کرم الله وجهه انصاف بود و در وقت
و هتقداد مردم او در آنوقت کمتر بود و با اینهمه دلیل بر آنجا میگفت نیز نبود و این حال کسیه از او
میکم که بگوید و خصوصاً آنکه او را بکشته پس ظاهر شدن بطلان این تقیه میشود که ایشان قمار میکنند
به تخفیف آنکه عالم بود و واقع حجاب بعد از آنکه بقول یا علی یا آنکه دعوی میکرد و آنرا نمیکند
و او و قوم او در کمال ضعف بودند و نیست دادن او و علی و توهم می شود و می تواند بود که
رغم ظاهر ساخته باشند نفسی و ورشان او و او روده و احباب جمع بان نفس نکرده و بان عمل نمود
باستداین نیز بحسب طاعت از مثل اصحاب طاعت مر خدا شیکار از همه زیاده است و عمل محدود
و دوی از اتباع حظوظ نفسانی ایشان بیشتر متنبع بدلیل عصمت ایشان از اجتماع رذیلت
و بدلیل خبر صحیح خبر القرون قرنی ثم الدین بهرین قرنهای قرن است باز آنزانی که بهرگز
ایشان است و نیز عشره مشیره در آنوقت همه حاضر بودند و از آن جمله ابو عبیده جراح که اسیر است
چنانچه از طریق مسند و صحیح شده پس بانی که ایشان با صفات جلیله مستصف باشند توهم این میشود
که ترک کرده باشند علی را و است امیر المومنین علیه السلام را و دلیل راجح که معتد علیه است معاذ الله بخوبی
اینمعه کنند از ایشان بر طرف میگو و در جمیع آنجا نقل کرده اند از قرآن و احکام و جزو و
از موردی نمیشود و آنکه اصول و فروع دین همه از ایشان منقول است و مع ذلک نسبت که
و اخفاء بجزئی امیر المومنین علیه السلام بنایت نقصان است و ورشان او زیرا که ازین لازم می آید که او
از اشجع الناس است منسوب بترس و ظلم سازند و بنا برین توهم بعضی از ملاحده خدایم الله تعالی

و این
در
مقام
است
و این
در
مقام
است

او کرده اند چنانچه خواهد آمد پس معلوم شد از جمیع آنکه مذکور ساختیم که هیچ نفسی بر امیرالمومنین علی
 نیست و وارد نشده حتی آنکه اشارت بر آن نشده و اما در باب ابو بکر رضی الله عنہ منصوص سابقہ
 مصرح بخلاف است و معلوم شد و بر فرض آنکه نفس بر او نبوده باشد و اجماع صحابہ رضوان اللہ
 علیہم اجمعین بر استغنائی از آن نفس حاصل میشود چرا که آن اجماع قطعی است و دلول خبر و حدیث
 ظنی است و اما اختلاف جمعی مثل امیرالمومنین علی و عباس و زبیر رضی اللہ عنہم از بیعت و رؤیت
 عقده جواب مستوفی از آن و ادوہیم قبل ازین حاصل از جواب باز یاد دہی نیست کہ ابو بکر رضی اللہ
 عنہ بیشتر با حضار ایشان کہنے فرستاد و بعد از آن کہ حاضر شدند با صحابہ گفتن این حضرت امیرالمومنین
 علی ابن ابیطالب است و بیعت من در گردن او نیست اورا مختار ساختیم و در امر خود باک جمیع
 شمارا و بیعتی کہ با من کرده اند مختار ساختیم پس اگر شما بغیر از من برخلاف کسی قرار می یابید
 من اول خواہم بود کہ با و بیعت کنم از گاہ حضرت امیرالمومنین علی کرم اللہ وجہہ گفتا غیر ترا
 باین امر شایسته نمیدانم و بیعت ابو بکر رضی اللہ عنہ تمام آنها کہ مخالفت کرده بودند بعد از امیرالمومنین
 علی در همان ساعت بیعت کردند و فصل پنجم در ذکر شبہائی شیعہ و روافض و امثال
 آن و بیان بطلان آن شبہہائی با دلولہ و انجمنی ظاہرہ و شہرہ اول آنکہ ایشان غم کرده اند
 کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابو بکر رضی اللہ عنہ والی ساختہ بر علی کہ اقامت قوانین کثرت و
 سیاست در آن عمل کند پس این والی ساختن دلالت میکند بر آنکہ قوانین شرع و امر سیاست
 خوب نمیدانست و ہر کس کہ این عمل خوب نداند اناست و صحیح نیست جواب این شبہ
 آنست کہ ایشان غم کرده اند کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ابو بکر رضی اللہ عنہ والی بر علی ساختہ باطل است
 زیرا کہ بخاری زرح در صحیح خود از حضرت سلمہ بن الاکوع نقل کرده است کہ گفت غمرا کہ ویم بار رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم در ہفت غمرا و از لشکرهای کہ تا مرز فرمود میفرستاد و در نہ غمرا بہرین
 رفتیم و در آن نہ غمرا بہ یک غمرا ابو بکر رضی اللہ عنہ بر امیرالمومنین ابو بکر رضی اللہ عنہ
 بود و دیگر آنکہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در سن ششم اورا امیر حجاز ساختہ بکہ معظمت او و اللہ
 یسرفا و تعظیما فرستاد و اما آنکہ غم کرده اند کہ امر سیاست و قواعد شرع خوب نمیدانست آن
 نیز باطل است چرا کہ امیرالمومنین علی رضی اللہ عنہ مقرر بود آنکہ ابو بکر رضی اللہ عنہ صحابہ است دلیل حدیثی کہ
 روایت کرد بزار در مسند خود از حضرت امیرالمومنین علی رضی اللہ عنہ کہ گفت خبر کنید مرا کہ اشجع الناس
 قوم گفتند اشجع الناس کسی کہ گفت من مبارزت و مقاتلہ نمی کنم بکسی مگر آنکہ استیفائی از خود و از

[illegible]

خواهند گریخت و نیز خود را می گزشتند بگویم که در روزی که از مدینه آمدند و این سخن را گفتند که من
بشکر اللات احسن کفر من رسول الله صلی الله علیه و سلم می گفتم باش نظیر بار مسود و منتهی و ظاهر
منجیبه که گشتند یار و یار که بعد از آنکه زانرا خفته میکنند و در فرج ایشان باقی می ماند و آن
نام منی است از تنهای ایشان و عرب را بنظر و بر من دم میگویند یعنی از گوشت باره فرج است
بر آن کینه باش آ یا از و خواهم گریخت یا و را خواهم گزشتند علمای گفته اند که مبالغه است از آنچه
من و این سخن را بنا بر آن گفتند که نسبت فرار از محاب رسول الله علیه و سلم کرده بود پس لما حمله کن که گفتند
اکبر من الله عنهم چگونه این است که نزد یک عرب یار و ازین سببی منیا شد و آن کافر شد به القوت
با سبب سلامت را که قوت و مرد می و بفرستد بود که رسول الله علیه و سلم را از دخول که محظومه
کرده بود و این شتم محاب جنت از قوت شوکت از آن کافر اصلا از لیس را بخاطر خود راه داد
و آنکه نسبت و از این محاب کرده بود و آ یا هیچکدام از ایشان نتوانستند که یک کلمه ضربت او
بگویند بغیر او که بر شمشیر الله عنه که او را با بنظر و دشنام داد و اندیشه نمود و پس معلوم شد که او را هیچ
ا قی محاب بود و چنانکه گزشت در روایت از علی کرم الله وجهه و از جمله شجاعت ابو بکر و قتال
بر و با جاعتی که منع ز کوه کردند و عزیمت بر آن کسی نداشتند چنانچه در فصل سوم سیوط گزشت
و درین فصل نیز اشارت بان می باشد و از آنجمله بود قتال امیه بن عبد مناف و قوم او بنو فزیه و لقبه بیکه
است در شان آن قوم نازل شده چنانچه جمیع این مفسرین که زهری و کلبی از آنجمله است گفته اند
و نیز از آنجمله نابت نادن و بجای خود و در وقت مصیبت عظیم که عقول صحابه رضی الله عنهم زایل
شد چنانچه بخاری غیر او را و است کرده اند که در پیش چهرتی عظیم روز و قاتل آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بر مردم تنیای یافته حتی که گزشتند در اتمات قدیم کسی او نمی رسیدی و وجود و با خیال جزم کرد و با
آنکه رسول الله فوت نشد و شمشیر خود را از غلات بیرون کرده میگفت هر کس که بگوید رسول
صلی الله علیه و سلم فوتی شد او را گردن خواهیم زد تا وقتیکه ابو بکر از منزل خود که در حوالی مدینه
بود بر نیی صلی الله علیه و سلم داخل شده بگشت حال برقع از رسول آنحضرت صلی الله علیه و سلم انداختند و
آنحضرت را بر سر و او صلی الله علیه و سلم و گریه بسیار کرد و بعد از آن بیرون آمد و امیر المؤمنین عمر در مدینه
که فلان روز نشنید بودی که آیت نازل شد امک مصیبت و اظلمه متینون عمر بنی الله عنه
آرام خاطر شد و عمر از آن سخن گفت خوش ساخت با آنکه تمامی بزرگ آن سخن می نمود
و بواسطه نعم و بهشتی که او را حاصل بود چون اصحاب علوت در شان رفعت و تقدم او بگویند

خطبه پنجم بر حجت نثار خدا و صلوة زکات بر سر و رانیا می خواند گفت اما بعد هر کس که میخواهد
منیکر و محمداصلی الله علیه وسلم بتحقیق محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم از عالم رحلت فرمود و هر کس
که بنده کی و چشتش از این عالم میگرد و بتحقیق که او زنده است هر کس که میگوید و این آیت بخواند
ما هیل الا رسول قد خلت من قبله الرسل فان صلات و قیل انقلبتم علی اعقابکم
الا کذبت بنده ستوده من مگر فرستاده از جانب بتبریکه گذشته اندیش از وی فرستادگان
یا پس اگر بپیر و این رسول صلی الله علیه وسلم بایستاده شود و باز میگردد و بر پاشنه پای خود یعنی ترک چپ
میکنید امر تان و بعد از استماع آیت تصدیق کرد و ندکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
رحلت فرموده است و تکرار ازین میگردد و ندکه که وسطه ستمیلا می هشت و حیرت این آیت نشنیده
بودند پس بنا برین حدیث معلوم شد که استحقاق رک ابو بکر رضی الله عنه از باقی اصحاب پادیه بود و
عقلش از همه کما لخر آنچه روایت کرده اند تمام و این عساکر که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
اتا فی جبریل فقال ان الله یا هر که ان تشیوا یا بکر جبرائیل عز و جل آمد و گفت که خدا میخواهد
ما مور میسازد و آنکه مشورت میکنی با ابوبکر در کارهای روایت کرده اند طبرانی و ابونعیم و غیر
ایشان که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم را رده آن فرمود که معاویه رضی الله عنه بجانبین و آن
ساز و مشورت با بعضی اصحاب از آن جمله ابوبکر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعید بن جابر رضی الله
تعالی عنهم اجمعین و غیر یکی از اصحاب مقتضای رک خود رکعت اندک رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
ما تری یا معاذ رک تو درین باب چیست یا معا و گفت رک من ابوبکر رضی الله عنه بعد از آن رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله یکره ان یخطأ ابو بکر خدا تمکاک کرده میدارد که خطا صادر نشود
ابو بکر رضی الله عنه روایت کرد طبرانی بسند ی که رجال و ثقات اند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان
الله تعالی یکره ان یخطأ ابو بکر و این دلیل دیگرست در غایت قوت بر آنکه ابوبکر اکمل الصلوات
از روی عقل و رک و اعلم ایشانست بلا شک و شبهه پس این دلائل مذکور غایب شجاعت و کمال
عقل و رای عم و ثبات قدم او ثابت شد و ازین جهت است که علمای گفته اند که ابوبکر رضی الله عنه در صحبت
رسول از زمانه که مسلمان شده تا ایام وفات بود مفارقت از او نکرد و هرگز در سفر و نه در حضر که آنرا
آنحضرت او را ماز و ن ساخته باشد و در خروج حج یا غزوی در تمام غزوات با رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرمود و با او هجرت کرد و عیان او را خود را گذشت از جهت غیبت او که بخدای رسول صلی
الله علیه وسلم بود و در موضع بسیار حضرت رسول صلی الله علیه وسلم قیام نمود و در روز احد و خندق که

مردم همه که ریخته او ثبات و رزق آمار و خصال جمیع بسیار است و این کتاب گنجائش آن ندارد و این
 صفات که ذکر ما حقیق و حکو نه کسی نیست عدم تجاعت و عدم ثبات قدم با کند لغو ذبا لید منها بلکه نشانی
 و ثبات در امور و آثار حمید و صفات لیکه دیده اوبی نهایت است **شبه دوم** آنکه در علم کرده
 که رسول صلی الله علیه و سلم چون ابوبکر رزم را و الی ساخته سورت برات را بیکه برده بودم سخته و در
 تافی الحول او را عزل کرد و علی رزم را و الی ساخته و این دلیل است بر عدم اهلیت و امر خلافت جو
 این شبه نیست که استیجاب ایشان نعم کرده اند که او را عزل فرموده آن تیرا طلس است چرا که علی رزم را بعد از
 ابوبکر فرستاد که در اوت برات نماید ابوبکر سخته آنکه عادت عرب نیست که گاهی از ایشان عهد می میکنند و گاهی
 عهد می بر طرف میکنند آن شخص خود متولی آن امر میشود با یک از بنی انعام او و چون فرستاد
 آن شخصت صلی الله علیه و سلم علی رضی الله عنه مخصوص بود بقراه فقط و نه می مامور نشده بود و این
 جهت ابوبکر رزم از ازارت کج محزون و الناحث و همان ازارت خبر حال خود باقی گذاشت و حضرت
 رزم در غیر امر قرات امور ابوبکر رزم بود و وجود این حال حضرت علی رزم در ایدان اعلام بر این غیر
 نبود بلکه ابوبکر رزم در آن امر نیز داخل بود چنانکه در صحیح بخاری و اینست که ده است که ابوبکر رزم رضی
 عنه گفت که ابوبکر فرستاد مرا در آن حجت بامر وانی در روز شخرو مینا بهم بود و آنکه بعد از این سال
 هیچ مشرکی چه نکند و طواف بیت الله نکند کسی که عریان باشد حمید بن عبد الرحمن نقل کرد و این عبارت
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم علی رزم را و الی ساخته و امر فرمود که اعلام بیسورت راست
 یعنی چون سورت برات نازل شد کافران با انج کردن منع شد و ابوبکر رزم در روز شخرو مینا
 اذان کرد و بهرات آنکه چه نکند بعد از این سال هیچ مشرکی طواف نکند و رستیا الله هیچ عریان
 پس تا کن در پیچیدیش تا بر تو ظاهر میشود که حضرت علی رزم اذان نکرد و مگر با مؤذنان ابوبکر رزم رضی
 عنه و از آنچیز که مصرح است با آنچه ذکر کرده ایم نیست که رانی که ابوبکر صدیق رزم مؤذنان خود را
 عزل نکرد و این عدم عزل و شریک ایشان ساختن با علی رزم و آن دلیل است بر آنکه حضرت علی رزم
 مگر جهت و قاعات عرب چنانچه قبل ازین گفته اند از جهت عزل ابوبکر و اگر چنین نبود مؤذن
 ابوبکر رزم همراه نبودند پس ظاهر و واضح شد آنچه گفته شد که شیعه و وافض و امثال ایشان را هیچ دلیل
 که دلالت کند بر دعای ایشان غیر کذب و بخل و جمل شبه معلوم نیست که میگویند که بنابر صلی
 الله علیه و سلم در امام مرضی ابوبکر رزم را با امامت مملو امر کرد و باز او را عزل فرمود و جواب
 آنکه او دعای عزل شدن ابوبکر رزم از امامت مملو محض کذب و افتراء است ایشان خدا هم الله تعالی

چرا که در حدیثی است که از احوال و صحیحی متواتر و دالیه بر خلافت ابوبکر در زمان خلافت رسول است
 و آن که باقی بود بر امامت تا وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بخاری می روایت از انس رضی
 الله عنه که گفت در وقتیکه مسلمانان در نماز بودند در وقت صبح روز دوشنبه ابوبکر صدیق فرمود
 نماز میکرد رسول الله صلی الله علیه و سلم پیرده که بر حجره صدیق رضی الله عنه بسته بود بر پشت نظر میکرد
 بصفتن مسلمانان افتاد و تبسم فرمود و انگاه ابوبکر در گمان میکرد که رسول الله صلی الله علیه و سلم امر است
 بیرون آمدن جهت نماز و در بنابرین میل کرد که در نماز بشتیاید متصل شود و بصفت انس گفت
 که مسلمانان غم کردند که قطع نماز کنند و مفتون شوند و در نماز خوشحالی آنکه پیغامبر را دیدند انگاه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بدست اشارت فرمود که نماز خود را تمام کنید پیرده انداخته در حجره داخل
 شدند و در همان روز وقت که داشت عالم رحلت فرمود پس آل کن در حاققت و جهالت القوم که
 با وجود آنکه امامت سلوة ابوبکر در مخالفت رسول الله صلی الله علیه و سلم صحیح است از جانب او از
 جانب ایشان انکار این معنی نمیتوان کرد و در دعوی عزل او از امامت بیانی و حجتی ندارد
 این معنی و این نوع افترا می عظیم است و عظم پنهان رسول الله صلی الله علیه و سلم میشود و عاذا بالله منها
 ثم یصل الیه خلف احد من اصحابه الا خلف ابی سکر از بهر سیره ضرر است و غیر
 او روایت که رسول الله صلی الله علیه و سلم در نماز اقتدا بهیچ کس از اصحاب خود نکرد و اگر ابوبکر در نماز
 در رکعت نماز اقتدا می بعد از حان بن عوف رضی الله عنه کرده باشد پس بنابرین روایت که
 رزم مخصوص بن منقبت عظمی و کبریا که چنانچه هم نیست که زعم کرده اند که ابوبکر در نماز
 سوختن کس را که گفت مسلمانم و وزدی بقطع و
 قبح و قصور او است و خلافت جواب این شبهه است
 باطل است چرا که قبح در وقت نمیتوان کرد که ثابت شود که او الهیت اجتهاد ندارد و حال آنکه انجین
 نیست بلکه او اکابر مجتهدین است العلم است علی الاطلاق از جمیع صحابه بدلائل و انجیه که از انجیه حدیث
 که بخاری غیر او روایت کرده اند که عمر فرمود صلح حدیبیه از رسول الله صلی الله علیه و سلم پیچید که چرا این
 عادت مذمومه قبول میکنیم ما در دین خود انگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم جواب داد بعد از آن بجانب ابوبکر فرم
 آمده سوال کرد که از رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده بود از ابوبکر فرم کرد و جواب عمر فرم همان گفت که
 رسول عمر فرموده بود در جواب ابی زبایدت و بی نقصان چنانچه در حاشیه جواب بیان کردیم از
 جمله دلائل حدیثی روایت کرده است ابوالقاسم نجوی را ابوبکر در فرمود و این عساکر از عایشه صدیق

و این قول احدی است که

و این گفته است که اگر کسی از خلفاء را نماز خوانده است ضعیف است

و توقف کرد تا آنکه در امر روایت کرد که میراث میدهد

که چون رسول اعظم وقتیکه در میان مردم اتفاق برخواست و حرب میفرمودند و انصار و کجایان
 جمع شدند و در آنوقت سو قمار برخواست بر یا صحنی که نازل شده اگر بگوید نازل میشد هم نازل
 میشدند می مستغرق میشدند و اختلاف نکردند اصحاب لغتی نگذاشته سابق شد بر من بر همه کس
 آن انفسیل که در آنجا میگفتند که آیا رسول ثم بجاد فن کنیم و هیچ کس اصحاب عالم نبودند این تا
 آنکه ابو بکر بن گفت شنیدم از رسول اعظم که میگفت ما من فی یقین... الا اید من تحت
 مضجعه الله مات فیهم هیچ یکی از انبیا متوفی نشد مگر آنکه دفن کردند او را در همان موضع که
 ارواح او قبض شد و اختلاف کردند در میراث او نیز هیچ کس اصحاب عالم این نبود و آنکه ابو بکر
 زمره گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت انا مع انصار الانبیاء لا کفوت ما ترکناه
 صدق بر تحقیق اگر چه انبیا را می اندام میراث نمی برد آنچه ما گذشتیم صدق است بعضی علماء
 گفته اند که اول اختلافی که در میان اصحاب وقع است در دفن حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود
 بعضی گفته اند که در که دفن کنیم که مولود و منشاری است و بعضی گفته اند که در مسجد دفن میکنیم
 و بعضی گفته اند که در بقیع و بعضی گفته اند که در بیت المقدس که دفن انبیا است و دفن میکنیم تا آنکه ابو بکر
 زمره خبر داد از علمای دشت و این بخوبی گفتند که این سنتی است که صدیق منفرست تا از مهاجران
 و انصار درین باب همه رجوع او کردند و مذکور ما خیم قبل از میخیت انا فی جبریل فضل ان الله
 یا احسان تشکر ابابکر یعنی جبریل آمد سرا بر گفت به تحقیق که الله را امر کند تم که در موه
 مشورت کنی با ابو بکر و حدیث از الله بگو که ان خطا ابو بکر یعنی خدا تعالی کرده و بدار و
 از ابو بکر خلاصه صادر شود و سنن این حدیث صحیح است و همچنین گزیده حدیث که این غلطی
 فیهم ابو بکر و یوم غیره سزاوارست مزان قومی را که ابو بکر زمره میان ایشان باشد و غیر
 او امامت ایشان کند و در او اکل فصل سیوم است انهم و عمر کانا یفتیان فی رسول الله صلی الله
 علیه و آله فتوی میدادند ابو بکر و عمر زمره حالا که پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله موجود بود و در تهذیب خود
 چنین نسل کرده است که احتمال کرده اند علمای عظم علم ابو بکر زمره بقول او که گفت سجد اسوگند که
 متقالتی میکنم بجهی که فرق میکنند از صلوة و زکوة یعنی در فرضیت ادا می آن سحر ابو اسحاق شلیل
 که سبوت با علمیت ابو بکر زمره از باقی اصحاب و با اینکه نام توقف کردند در فهمیدن حکم درین باب
 از آنکه ابو بکر زمره مباحثه با اصحاب بنی السد عنهم درین باب که معلوم شد که قول ابو بکر زمره صحابست
 رجوع نمودند بمعول و معنی الله عنهم جمعین اگر کسی که علی کرم الله وجهه دلیل حدیثی که خواهد آمد

اول اختلاف
 در میان
 اصحاب
 در

و فرماید که علی بن ابی طالب علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام
 گویند بعد از این خواب آمد که در بخیر است علما و طعن که ده اند و بر تقدیر یک صحیح باشد احسن باشد این که
 محراب آن بدین است و در روی دیگر چنین است فمن اراد العلم فلیات الی باب بنی سید
 اراده علم و این است باید که قصد جانب و از ده کند و این روایت نیز تقاضای علمیت نمیکند چرا
 بسیار است که مردم قصد غیر اعظم میکنند بواسطه زیاده واتی ایضاح و بیان و قسمت فراخی که از وحل
 میشود و و از آن علم حاصل نمیشود بآنکه این روایت معارض نمیکند باخباری که در حدیث آمده است که
 و این بگویند اسما و عمر حیطانها و عثمان نسفها و علی ابی طالب علیه السلام بدین علم و ابوبکر
 رضی بنیاد و اصل آن بدین است و عمر و ابوبکر و عثمان نسفت آن بدین است و علی ابی طالب علیه السلام
 پس هر یک که ابوبکر رضی اعظم است از ایشان این هنگام امر بقصد باب که فرموده است بهمان معنی که قبل
 ازین گفتیم نه از جهت زیاده واتی شرف باب است بر اقبل چرا که معلوم است بالبدیهه که هر یک اساس
 و حیطان و نسفت از باب علی است و شافست جوابی که بعضی از علمای در حدیث گفته اند علی بابها
 از علو است بطریق قرائت نه اصرار علی مستقیم بر رفع علی و تنوین چنانچه قرار است بعقوبت است و است
 از این سعد از محمد بن سیرین و ابوالقاسم جمیع علمای است و جمیع ائمه مقدم است و علم تعبیر
 بر جمیع معجزین که گفتند ابوبکر رضی بعد از رسول صلعم در علم تعبیر از همه اصحاب یاده بود و روایت کرده
 و ایمنی و ابن عساکر است آن آیه فی الزیبا ابابکر که ما مور شدیم با آنکه ابوبکر و علی این صفت
 یعنی در تعبیر خود از نبوت بود که ابوبکر در زبان سواد حضور او تعبیر و یا نمیکرد و روایت
 کرد ابن سعد از ابن شهر آشوب گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم خود دید و فرمود که خواب ابوبکر
 گفت راستی کافی است بقتل ناوانت فی دجتر فسبقتک بهم و ازین در نصف
 یعنی دیدیم و خواب من و تو سبقت میکردیم با یکدیگر در بالا رفتن از گاه پیشی گرفته من بر تو بود
 در زبان و نصفی باز ابوبکر گفت یا رسول الله تعجبش خواهد کرد و روح ترا از دستهای من منصرف
 و رحمت و من زنده خواهم ماند بعد از تو و دو سال فریم همچنین شد که خود تعبیر کرده بود که دو سال
 و هفت ماه بود که بعد از رسول الله رحلت فرمود و چنانچه روایت کرده که از ابن عمر و از جابر
 که دست و این معجزه را از محمد بن بشر جلیل قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم راستی است که
 غنی است و نیم از دستهای من بعضی حتی میری السخو و فیها پیشا بر فرمود و علی علیه السلام
 و سلم در خواب دیدیم که گوشتی از آن سیاه و پیش میزدیم از این گوشتی از آن سیاه و پیش میزدیم

وگوسفندان سفید از عقاب دندلیکن گوسفندان سفید بسیار بود و بر تبه که گوسفندان سیاه
پیدا بودند نگاه ابو بکر فرمود گفت اما گوسفندان سیاه عربست که مسلمان خواهند شد و بسیار می
دانند که گوسفندان سفید اهل عجم اند که مسلمانان میشوند و کمتر ایشان بر تبه باشد که عرب مری
از کثرت در میان ایشان بجز آن سول صلعم فرمود کن لک عده ها الملك سحر
همچنین که تو تعبیر این خواب که دی فرشته تعبیر کرد و در کتب این ثابت شد که او مجتهد است پس در
سوزانید انکس عیسی با ولا حق نمیشود زیرا که عمر و سوزان و امر فرمود و نزدیک بود در
قبول حق بر زمین اختلاف است و اینها از سوزانیدن که دارد و شد میتواند که از اینها برسد
باشد و احتمال دارد که رسیده تاویل کرده باشد بر غیر مثل نزدیک و بسیار از دلائل باشد که چون
برسد تاویل کند بوسطه علم که ایشان حاصل شده بدلیل دیگر خلاف آن کسیکه جایست شتر
از کار این معنی نیاید و اما آنکه امر بقطع بسیار روز و نمود میتواند بود که این امر در مرتبه سوم بوده
باشد از روزی ساروخ در مرتبه اول چون در وقت سیوم و زوی کرده بنابرین امر بقطع
درست چپسی شده و احتمال آن نیز دارد که خطا را از جلا و شد باشد نه از امر و بر بعد بر یک
نزل کنیم و مسلم داریم که ابو بکر فرمود در مرتبه اول امر بقطع دست بسیار فرمود و است آیه قرآنی
شامل آنچه او کرده است پس محتمل است که اجتهاد او چنین شده باشد که اطلاق آیت بر خود باقی است
و آنکه رسول الله علیه السلام امر بقطع دست راست شخصی فرموده و در وقت اول از دست
آن شخص سبیل وجوب نبوده بلکه امام دین امر بخیر است و بر فرضی که اجماع و نمیکند شده باشد
بقطع یعنی محتمل است که این جماع بعد از آن کرده باشد اگر در مثل انجم اجماع منعقد شود و حال آنکه
اختلاف است برین چنانچه در اصول کتب مذکور است و اگر گوی تو ابرار این معبود یا نه این
است در نتیجه گویم احتمال دارد که این قرأت نرسیده باشد و بر جمیع تقدیر هیچ اثر این بر و متوجه
نمیشود و هیچ وجه از وجوه و از جمله این احتمالات اول خوش است و واقع است بدلیل آنکه مالک وایت
کرد از قاسم بن محمد که مردیک بکرست و پائی بودند از اهل مین آمده و در منزل ابو بکر فرمود نزل کرده
و از عامل مین بنگوه کرده که برین ظلم کرده است و ادقاتی که در آنجا بودند نماز شب میگذازد و عبادت خود
تمام میکرد و بنابرین عبادت ظاهری ابو بکر فرمود و نشان او گفت صالیک بکلیل سناری یعنی
دزدان شبی که تو بر دزد آوردی و این عبادت که تو کردی شب و روز آنست و اتفاقاً درین
اتنا که تو در آنجا بودی و علیه از سارست عیس که زوجه ابو بکر صدیق فرمود و نا بدید شد اهل

وایت

آنجا نه شخص آن جلیبیکرند و اینمرو قطع نیز بایشان همراه بود و شخص نمود و مسکیت بار خدا
 تو ظاهر ساز آن کس را که ازین المیت صالح فردی کرده و مال ایشان را برده انگاه آن جلیب
 پیش از رگرمی ظاهر شد و آن زرگر گفت که این مرد قطع نزد من آورده و آن قطع اقرار کرد
 و اعتراف نمود که من بزرگ را دویم یا با گوانان با و ثابت شد بنا برین ابو بکر رض فرمود که سست
 چپ و قطع نمایند چرا که سست و باطنی ست او هم بواسطه فردی بد و دفعه بریده شد بود و ابو بکر
 رض گفت بخدای سوگند که دعائی که بر نفس خود کرد بر من سخت تر بود از فردی او پس دلیل واضح
 شد بر باطل شبهه عاندان اما توقف ابو بکر رض در مسله جده تا آنکه خبر او رسید بسیار حدیث او
 ستر و است چرا که درین توقف و اعتراض متعزضینست المبع ردی چنانچه اصحاب بن اربعه و
 مالک ز قیصر روایت کرده اند که جده نزد ابو بکر صدیق رض آمد و سوال میراث خود کرد ابو بکر
 گفت در کتاب الله تعین میراث تو نیست و درست رسول صلی الله علیه سلم نیز میراث بردن
 تو بر من ظاهر نیست کیفیت حکایت آن معلومست طالاب و در محطه دیگر بر من بیایا من از مردان
 سوال کنم انگاه در میان اصحاب سفسا نمود و مغیر بن شعبه گفت من درین قضیه نزد رسول خدا
 حاضر بودم که سدس مال بجه عطا فرمود ابو بکر رض گفت کسی دیگر درین قول نیز با تو شریک است یا نه
 انگاه مجرب سلمه برخاست و مثل آنچه بن شعبه گفته بود نقل نمود بنا بر آن ابو بکر رض مضامی و
 ایضا حکم رسول الله کرده شش یک میراث از هر یک جده مقرر و شش پس حقایق اینکلام باطل
 کن تا کمال احتیاط و انصاف صدیق رض بر نور روشن گردود که اول نظر در کتاب الله و محفوظات
 خود از سنت رسول الله صلی الله علیه سلم کرد و در آنجا چیزی نیافت باز مشورت نمود بر
 باب با مسلمانان که آنچه از رسول صلی الله علیه سلم درین مادیاد و شش ظاهر سازند پس مغیره آنچه
 سید نیست ظاهر گردانید و باز احتیاطی هر عید شسته طلبت دیگر کرد و با وجود آنکه در روایت تعدد
 شرط نیست پس مجرب سلمه رض ظاهر کرد و بعد ازین تحقیق و تفتیش تمام در آن مسله حکم فرمود و این
 حدیث مؤید و مقومی کلامی است که قبل ازین مذکور شد که صدیق زمانه که خصمان نزد او حاضر
 میشدند و در برابر حال نظر و تر آن مینمود و باز در محفوظات از سنت اگر سجد یا خود ازین
 دو منیافت با مسلمانان مشورت میکردی و این قاعده مجتهدینست ازین طریق نیست
 که در مدارک احکام و مسائل بحث کنند و تحقیق نمایند و روایت کرد و قاسم بن محمد که یک جده
 مادی و یک جده بدری هر دو نزد ابو بکر رض آمدند و میراث خود طلب کردند صدیق میراث بجه

مادی رجوع کرد و انگاه عبدالرحمان بن سهل انصاری گفت میراث پدری بجای او ده ...
که اگر مرده بود این مورث از وی مخفی است چه آنکه صدیق میراث جده که سدس بود باشد میباید
بدین قیمت فرو رود پس تامل کن و تدبر فرا که صدیق با کمال رفعت و حالت او بچه طریقی سخن
شنیده که از وی کوچک بود شنیده رجوع سخت نموده از او پشیمان شد و گفت من موافقت نمی کنم
آنکه زعم کرده اند که عمر بن ذرمت ابو بکر را در دو سیکه مثل مهر زنم او را بدست خلافت گذارند
جواب این شبه نیست که این زعم محض کنیا قهر است از ایشان زیرا که از عمر بن ذرمت بدست
است که هرگز ذرمت ابو بکر را در دست نداشت بلکه آنچه از واقع شده نیست که همیشه تمامی ابو بکر
زنم گردید و نصیب نمود که او اکل صحابه است از روی علم و راهی شجاعت چنانچه در حدیث
مباحث و غیر این مذکور شد چگونه او را بدست کند و حال آنکه عمر بن ذرمت بعد ابو بکر زنم منصوبی امر
خلافت شد پس اگر زنم او کند پس هم نفس خود کرده باشد و اگر قبح در خلافت او کند و خطاها
خود کرده و آنها کار کردن عمر را ابو بکر صدیق زنم جهت آن بود که خالد بن ولید را یک بن زنم
را که مسلمان شده بود کشت و نکاح زوج او کرده در همان شب خول کرد و قبل از تقاضای
عدت و چون عمر زنم بن خنیع اطلاع یافت با صدیق گفت خالد بن ولید بدین عملی که کرده است حق
قتل است ابو بکر زنم تامل فرمود پس ابو بکر زنم را زنم کرده باشد و الحاق بقسمی باو نموده که در خلافت
او قصور بوده باشد بلکه از عادات مجتهدین است که در بعضی فروع اجتهاد ای بر یکدیگر کار
میکنند چنانچه طریق سلفان بود و این معنی را القس میگردد نیلی هستند با آنکه حق این بود که خالد
را بکشدند چرا که مالک بن نویره را بدین واسطه کشته بود که او از دین هرتد شده بود بعد از وفات
رسول صلی الله علیه وسلم و قوم را منع کردند از زکوٰۃ دادن و همه زکوٰۃ گرفته بودند ایشان را زدند
و در ثانی الحول برادر مالک نزد عمر بن ابی نعیم اعتراض کرد و این که تزویج زن که وی تو از ابو بکر
که عدت او منتقضی شده باشد در همان روز موضع حمل یا آنکه این زن مجنون نبوده باشد نزد مالک
بن نویره بعد از انتقامی عدت از او واجب بر عادت باطلیت و بر هر تقدیر تقوی الخالد زیاد
بود که تن این نوع چیز را که از ادنی مؤمنی صادر نشده که در حق او میکنند و حال آنکه رسول الله
صلی الله علیه وسلم و امیر مسلم علی ابن ابی طالب خوانده بود و چون حق عدم قتال قائم
ست پس اجتہاد ابو بکر زنم حق باشد و مؤید و مفعولی بخینه ست آنکه چون عمر زنم مقتصد اخلافت
گشت هیچ اعتراض بخالی نکرد و درین باب یک کلمه هرگز منقص او نشد پس کشد که در ثانی الحول

حقیقت فعل ابو بکر عمر رضی ظاهراً و بود الا در وقت استقلال امام خلافت خالد را نمیگذاشتند و
نیز هم او از خدا بیخارزاده از آن نبو که مدار او دانهست کند با کسی روین خدا عزوجل
شکر شکر آنکه عمر رضی الله عنه که بیعت ابو بکر رضی الله عنه بقتنه بود و لیکن خدا شکر
شتر از آنکه دانهست و هر کسی که باز کرد و مثل آن بیعت و آن نوع بیعتی فجاءه کند بکشید و را
بنابرین زعم کرده اند که این گفتن عمر رضی قبح و طعن است در حقیقت خلافت ابو بکر رضی الله
عنه جواب آنچه زعم کرده اند از عناد و جهل ایشان است زیرا که قول عمر رضی و لا کنت
کنده بد آنچه بد عاقل ایشان است از قبح و شک و خلافت بلکه معنی کلام عمر رضی نیست که
می باید که کسی که ترکب اینچنین بیعتی شود اگر ممکن باشد با تفاق و مشاورت بیعت نماید چنانکه
من ترکب شتم و سالم باندم بخلاف عادت و این بیعتی من از برکت صحبت و ستودن
خوف فتنه بود و چنانچه گذشت و فضل بیعت شش مرتبه آنکه زعم کرده اند شیعه و
روافض که ابو بکر رضی الله عنه بفاطمه رضی الله عنها ظلم کرد که منع میراث از پدر کرد و نقل جثه
چنانچه انا معاشر الانبیاء لا نؤدث ما ترکناه فهو صدقه و دلیل و نمیشود و زیرا که
در ان احتیاج بحج و واحد است معارضه بآیت و خبر واحد چون مفید ظن است معارضه بآیت مؤثر
که مفاو و قطعی است نمیکند چنانچه مقرر است نزد اصولیین و نیز زعم کرده اند که خیر الشاه فاطمه
و معصوم بود و بنص انما یورث الله الذین یحبونکم الذین هم اهل البیت جز این نیست که میخواست
خدا شکر تا ببرد و از شما گناه را ای اهل البیت رسول الله قبل حدیث فاطمه بضعت معنی تا آخر
یعنی رسول الله علیه سلم فرمود که فاطمه الزهرا جزوی است از من و رسول الله علیه سلم
و سلم معصوم است پس فاطمه الزهرا رضی الله عنها نیز معصوم است و چون معصوم است لازم
که در دعوی صادق باشد چو این ازین شبهه اما از اول نیست که ابو بکر رضی حکم کرده است بجزای
واحدی که محل خلافت است بلکه حکم کرده است بحدیثی که خود از رسول الله علیه سلم شنید و
آن حکم نزد وی قطعی است مساوی شد بآیت مواردیث و طریقت حق و اما آنکه حل کرده است
حکم را بر آنچه از حدیث فهمیده است نه بر آیت مبارکه نیست که احتمالاتی که ممکن است بان راه یابد
و نظر از حضرت صلی الله علیه و سلم متیقن است بقرینه حال و مقام یعنی ابو بکر رضی به واسطه
کسی خود را از زبان رسول علیه سلم شنیده احتمالی دیگر غیر این ندارد پس آنچه حدیث نزد ابو بکر رضی
دلیل قطعی شد که مختص این آیت مواردیث است و جوابی از ثانی نیست که از وجوب پیغمبر

از جمله اهل بیت اند و معصوم نیستند با اتفاق امام پس باقی اهل بیت نیز معصوم نباشند و اما در شیعه
بعضی میگویند قطعا پس از آنکه حضرت سید الشارفا طمة الزهرا نباشد و نیز تا وی بعضی
با جمله در جمیع حکام لازم نیست بلکه ظاهرا نیست که مراد مانند بعضی است یعنی بعضی
در چیزی که راجع شود به شفقت و مکی و آنکه حضرت فاطمه دعوی کرد که رسول صلی الله علیه
و سلم فدک را بخشید و تمکین کرد این معنی حضرت علی و ام ایمن ادای شهادت کردند و شهادت
نرسیده و در تقدیر وقوع دعوی تمکین شهادت علی و ام ایمن جهت ادای شهادت و شهادت
نفسا بینه که دو مرد است یا چهار زن با تمام نرسیده بود و بنا برین ابو بکر در حکم نال
فرمود و آنکه در قبول شهادت زوج از هر یک زوجه خلا فی میان علمای است و آنکه بیک گاه
و قسم حکم کرده است بنا بر اینست که بسیاری از علمای برین گرفته اند با آنکه بعد از شهادت
یک کس فاطمة الزهرا طلبت بیه بگردید و سبک شد و آنچه زخم کرده اند که حسن و حسین و ام کلثوم
اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم گواهی دادند از آن زعم باطل است با آنکه شهادت فرج و غیر
مقبول نیست و بعد ازین خواهد آمد روایت زید بن امام زین العابدین بن حضرت اشجع
الاشجعیانید شهادت او امیر المومنین امام حسین رضی الله عنهم له راسی ابو بکر درم را و برین باب صواب
و نیست و گفت اگر سجای ابو بکر درم من بودیم حکم میکردیم بهین طریق که ابو بکر درم کرد و ابو بکر درم
رجیم بود و کرده شد است که تغییر کند چیزی را که رسول صلی الله علیه و سلم گفته باشد پس حضرت
سیده النساء فاطمة الزهرا ز و ابو بکر صدیق رضی الله عنه آمده گفت که رسول صلی الله علیه و سلم
فرمود من عطا فرمود ابو بکر گفت که شهادتی برین باب نیست انگاه علی کرم الله وجهه و ام ایمن گواهی
دادند بعد از آن ابو بکر درم گفت که بشهادت مروی زنی مستحی این بنیوی نمی منقول است از ابو بکر
زید حضرت امام محمد باقر که از و پرسید که ابو بکر درم در حق شما چیزی گفته اند گفت من بخدا ای که
فرقان نازل گردانید که وزن خردلی از حق گذر نکرد و در حق فاطمه که وند از زید پرسیده بودند
گفت که اگر مرا فحش این امر نزد یک من بودی حکم میکردیم با آنچه ابو بکر درم کرد و است و روایت از فاطمه
که از و پرسیدند که حضرت علی رضی الله عنه درم و دی القری بچه طریق عمل کرد و گفت در آن عمل میکرد و بنویس
که ابو بکر درم عمل میکرد و کرده شد است که مخالفت ایشان کنند و اما عذر فاطمة رضی الله عنها برین پوشیده
در طاعتی آنکه ابو بکر درم حدیث روایت کرد و است که سید الشارفا طمة رضی الله عنها برین پوشیده
که خبر واحد مخصوص آن نیست چنانچه بعضی گفته اند پس چون عذر ابو بکر درم منع معلوم کردی

در جمیع حکام لازم نیست بلکه ظاهرا نیست که مراد مانند بعضی است یعنی بعضی

یروش

و عذر فاطمه و طلب نیز واضح شد اشکالی که درین باب است دفع آن بر تو اسان است تا کن
درین توجیه که امر مهم ضرورت حدیث بخاری و در مقام چون مثل است بر کلمات
نفسیه که وقع شهادت قاصر از آن میشود و توضیح آنچه بیان کردیم میکنم و آنچه حدیث را بخاری
نقل کرده از زهری رضی که گفت مالک بن اوس بن الحارث بن ابی صری بن جهم بن خنداد که عمر بن
الخطاب مرطوب بود و بمنزل خود و درین اثنا می حاجت بر قار آمد و گفت عثمان بن عبد الرحمن
و زهری سعد رضی الله عنهما آمده اند و از آن در و خول می طلبند عمر گفت ایشان را طلب کن اینگاه
داخل شدند و من بانی و را آنچه درنگ کردم باز همان حاجت بد گفت علی عباس بن عباس
میخواهند پس چون داخل شدند عباس بن عمر گفت رضی الله عنهما ای عمر حکم کن میان من و علی
و آنچه که خدا شکی بر رسول رجوع کرده است از اموال بنی النضیر حضرت امیر المومنین علی
و حضرت عباس رضی الله عنهما منازعت میکردند و درین اموال اینگاه حضار مجلس گفتند ای
امیر المومنین حکم کن میان ایشان خلاص کن ایشانرا از یکدیگر عمر رضی الله عنه گفت باری و
مهر بانی باشد سوال میکنم از شما آنچه از سبک آسمان زمین با و قائم است شما میدانید که رسول
فرمود صلی الله علیه و سلم که کسی از ما میراث نمی برد چیزی که از امانی اند صدقه است اصحاب گفتند
این سخن رسول صلی الله علیه و سلم ما میدانیم باز عمر رضی الله عنه بجانب علی و عباس متوجه شد و گفت گفتند
میدانیم شما را آنچه که سید انید که رسول صلی الله علیه و سلم آنچه حدیث فرموده است گفتند بلی
میدانیم بعد از آن گفت بیان این امر چنان است که خدا تعالی مخصوص ساخته است رسول خود را
صلی الله علیه و سلم بطای این مال هیچکس را و شرک ساخته است و این آیت بر خواند ما کافی
الله علی رسول که من هم فنا و جفتم علیه من خیل و کدکاف لکن الله یسلط
رساله علی من یشاء و الله علی کل شیء قدير یعنی آنچه باز گردانید خدا تعالی بر رسول خود
از مال ملک ایشان غنیمت می ساخته پس جاری ساختید بر تحصیل او هیچ اسبی نه شتر
یعنی پیاده باین چهار آمدید و جنگ بسیار نشد که شما را کلفتی رسید باشد و لیکن خدا تعالی
بنصرت خود مسلط میسازد رسولان خود را بر هر که میخواهد و خدا تعالی بر جمیع چیزهای توانا است
از نصرت پیغمبران و غیر آن باز عمر رضی الله عنه گفت پس این خالص باشد از جهت رسول الله صلی الله
علیه و سلم بخدای سوگند چنین نبود که این غنائم بنی النضیر را رسول الله صلی الله علیه و سلم خود بگیرد
و شما را ندید که دیگرے را بر شما اختیار کند بلکه شما را عطا می این اموال که در منقسم ساخت و میان

شما تا آنکه این اموال مخفی و نه از جمله آنها باقی است رسول صلی الله علیه و سلم نفقه بکس از الهیست خود
 ازین سید ادواتی را میگرفت و در تصرفش مال الله خرج میکرد و در جمیع ایام حیاتش بهین طریق
 عمل مینمود و از آنیکه از مال رحلت فرمود و بعد از او بویکریه گفت من مالی بخداقت رسول الله
 ام و بهمان طریق که او عمل کرده بود میکنم پس آنرا بکس کرد و عمل کرد و در آن با تخی رسول الله صلی الله
 وسلم کرده و شما نیز هر دو فاعل یکدیگر بویکریه و درین مال با بنطریق عمل کرد و خدا تیکه عالم است با آنکه
 او درین امر بطریق مستحق بخیر و متابعت عمل میکرد و بعد از آن والی رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ششم و هفتم سال این اموال را اگر فتم و حال آنکه خدا تیکه عالم است با آنکه من درین قول صادق ام
 و درین امر را بشد ام و بخیر و متابعت حق بجا آوردم با شما هر دو زود من آمدید و سخن شما یک
 بود و متفق بودید با هم دفعه دیگر تو آدمی به عباس و میگفتید این مال تصرف او را آور و من
 اول حال جواب شما دادم که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و دست آنرا معاشی که انبیاء کافران
 ما تو کناه صدقه امیرت کرده نمیشویم آنچه مال اشتیم صدقه است باز در ثانی الحوانانی که بخاکین
 رسید که این اموال تصرف شما دهم گفتیم اگر میخواهید که تسلیم شما کنیم عهد و پیمان خدا تیکه شما با تخی رسول
 کنید به تخی که رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر در آن عمل میکردند و ابوبکر پیشه که من درین سال عمل
 بنا برین شرط این اموال را تسلیم شما کردیم حال یا شما طلب قضای چه چیز از من میکنید و میگفتید که درین
 شما بجه نوع حکم کنم قسم آن خدا تیکه که آسمان زمین ابرو قائم است با من حکم که اقرار کرده ایم عمل کنید
 در آن حکم دیگر نخواهیم کرد و اقیامت قائم شود و اگر عاجز آید از آنیکه با بنطریق تصرف نمائید و بکنید
 بمن تا مهم شمارا کفایت کند ازین مال را و می گفت که این حدیث بعروقه بن زبیر نقل کرده و عروه گفت
 بن ابی اسر است گفت که من شنیدم از عائشه صدقه را گفت ادوا به پیغمبر صلی الله علیه و سلم حضرت
 عثمان را در فرستادن و از ابوبکر و من چون خود طلب و آزادی که خدا تیکه بر رسول خود رجوع کرده
 و من آن از وراج را باز میدهم ازین طلب و فتم آیشا ازین طلب خدا تیکه بمن رسید یا
 نمیدانید که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که خودت ما تو کناه صدقه را تمام یا کل آن را بخدا
 من هذا المال امیرت برده نمیشویم آنچه گذشتیم صدقه است و مرادش از تخی بنفست خود بود
 و زیاده ازین روانیست آیشا را نگاه از وراج پیغمبر صلی الله علیه و سلم با تخی که من آنچه
 داده ام از آن طلب بکن شد و عروه گفت حضرت علی رضی الله عنه غالب بر عباس آن صدقه در دست
 ابوبکر و بعد از او در دست امیر المومنین حسن بن علی رضی الله عنه بود و هر دو بهم بصرف خود تخی

باز در دست امیرالمومنین حسین علیه السلام بود بطریق صدقه رسول صلی الله علیه و سلم در صورت
 خود صرف میکرد و در بخاری بنده خود روایت کرده که سید النساء فاطمة الزهراء و عباس بن
 ابی طالب و ابوبکر رضی الله عنه آمدند و میراث خود از زمین فدرک خمس خیریه که از رسول الله صلی
 الله علیه و سلم مانده بود در طلب و در انگاه ابوبکر رخ گفت که از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام که
 میگفت که خودت مانتو کنایه صدقه از ما یا کل ال محمد هذا المال سجده ای سوگند که پیوسته
 و احسان نمودن بقرب است خودت تامل کن در حدیث و سابق تامل معلوم شود حقیقت آنچه ابوبکر
 رخ درین راه بغیض آورده است بنا بر آنکه تنازع امیرالمومنین علی و حضرت عباس فرسید
 و با آنکه ایشان بهر دو مشتاق بودند و این مال غیر میراث والا اگر چنین نبود با هم محاسنت
 نمیکردند چرا که عباس فر را سهم خود بود و حضرت علی را سهم زوجه بطریق میراث و برین اعتبار
 در ششصد پس محاسنت ایشان چیست آن بود که مال صدقات بود و هر یک از ایشان میخواهند که
 متولی آن امر شوند پس از عمر رضی الله عنه اصلاح کرد میان ایشان بعد از آنکه بیس ساخت از برای ایشان
 و تمام حضار مجلس که از اکابر عشره مبشره بودند بحیث که خودت مانتو کنایه صدقه
 حضرت علی و عباس رخ قائل شدند و اعتراض نمودند باینکه از رسول الله صلی الله علیه و سلم این حد
 شنیدیم که انگاه عمر رخ بعد از آنکه اثبات کرد که میراث نیست تصرف ایشان و او ثابت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و بنسبت ابوبکر رضی الله عنه و آن عمل کند و ایشان باین طریق قبول کردند
 متصرف شدند و نیز عمر رخ باین سخن خست که ابوبکر رخ باین طریق عمل نموده و آن ها واقف نیگناه و
 تابع حق بوده است و جمیع صحابه رخ که حاضر بودند حضور و حضرت علی و حضرت عباس رخ تصدیق و
 نمودند و بعد از این بیان واضح کرد و درین حدیث که مذکور شد تصراف داشت که هیچ کس شبهه
 ننماید پس اگر زعم کنی که هنوز در عدم ارث شبهه باقی است گویم اگر این اعتقاد داشته باشی که این
 اموال میراث بوده و صدقه نبوده لازم میشود بر تو از تغلب حضرت علی بر عباس رخ و در تصرف
 جمیع آن بلا مشاکرت عباس رخ که اثبات ظلم کنم از بر علی رخ زیرا که بر تقدیر که میراث بوده با
 عباس رخ را حصه معین خواهد بود و از آن اموال و هر گاه که معین بوده باشد حضرت علی رخ چگونه
 جایز است که جمیع را تغلب کند بر عباس رخ و از وی تا زمانی و فوات متصرف شود بعد از آن در
 دست او لا و او سلطانا بعد بطلان بوده باشد و در دست بنون عباس رخ هیچ چیز ازین اموال نبوده
 باشد و چون جایز نیست و ظلم از حضرت علی رخ متصور نیست پس تصرف ایشان درین اموال

بازن مجتبی این اموال مخصوص شد نه عباس رضی الله عنه و ذریه او را علم جنتی

مخصوص و به هم با مشارکت بنو عباس اعتراف می فرمود صحیح است بر اینکه اموال صدقه هشتاد تن نیست
 و الا لازم می آید عصیان و ظلم و فسق بر حضرت علی و حال آنکه ایشان اتقی و الهی و معصوم اند از آنکه
 این نوع نسبتی ایشان لو ان کرده باشند حاشا من ذلک بلکه ایشان نزد و افضل و خیر و محترم معصوم
 اند و هملا از ایشان گناه تصور نیست ازین جماعت پس حضرت علی و ذریه او و ذریه او و ذریه او
 شد که ایشان قائل اند و نیز که این اموال صدقه است میراث نیست و این عین مدعای است
 و دلیل دیگر برین مدعای آنکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه از و ج رسول الله صلی الله علیه و سلم را منع کرد
 از من و مخصوص نمود این مشع بحضرت سیده النساء فاطمه الزهرا و عباس بن عبد المطلب و اگر
 غرض او این بود که ملاحظه جانب کسی کند و بعضی را مخصوص و ممتاز سازد و اصلا چنانکه از ان
 اموال او و مطاکر معلوم شد که او بر حق متصرف شده است و از مایه تهرج ملامت
 نمی رسید رضی الله عنه و ایضا نال کن در تفسیر سوره غالی و حضرات مجلس با حدیث لا نورث و
 تفسیر عایشه رضی الله عنها مراد است موثقی با همین حدیث و آنکه هر یک از ایشان گفت آئیند این یعنی شما
 نیز علم با حدیث دارم و این از عباس است ظاهر شد که ابو بکر رضی الله عنه متصرف نیست بر وایت این حدیث بلکه
 ایهات که موثقی و عثمان بن عباس و عبد الرحمن بن عوف و زبیر و سعد رضی الله عنهم جمیع می بینند
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم این حدیث فرمود و لیکن منصرف شد با اینکه اول استحضار این حدیث نمود و بعد
 از و باقی صحابه با تحفنا را ابو بکر مستحضر شدند و دانستند که از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده اند پس
 رضی الله عنه عمل بر وایت تنها کردند و اند اگر چه همین قدر کافی است و کمال کفایت دارد و بلکه عمل کرده اند با
 روایت و آنچه منظم شد آن فاضل و اکابر ایشان چنانچه مذکور ساختیم پس بنا برین تفسیر ظاهر شد
 حقیقت آنچه ابو بکر رضی الله عنه آن حکم کرده هیچ وجه در آن شک و شبهه نیست و آنکه این حکم می باشد
 که هیچ شائبه تعصبی حمایتی آن نیست و کسیکه مخالفت این می کند او را ورین امر منسوب بخلاف
 آن کس یقینا کار و بی معانده و با حق و باطل است و خدا تعالی اهل ایشان او و بقول و شکی و اند
 محافظت نخواهد کرد و هر وادی که خواهد زد و دلاک شود و امید که حق تعالی همه را سلامتی و عقل
 و دین و زمی کند و مبنی و کرمه اگر کسی گوید که ابو بکر ایهات المؤمنین را و حجره ناکه و شنیدند ایشان گفتند
 و حال آنکه سزاوار آن بود که صرف فقر او کند چنانچه فدا صرف فقر او میکرد و دیگر آنکه چگونه
 تجویز کرد و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما که ایشان را با رسول الله صلی الله علیه و سلم دفن کردند خدا تعالی فرموده
 است لا تدخلوا بیوت النبیین الا ان یؤذن لکم و زیادت در خانه پیغمبر مگر آنکه اگر او را

داده شود و دیگر آنکه ابو بکر در چاه شمشیر و ستر بنیامبر صلی الله علیه و سلم حضرت علی را با آنکه گفت
 که اموال صدقه است و بر حضرت امیر المؤمنین جلال نیست و دیگر آنکه ابو بکر در ستر بنیامبر صلی الله علیه و سلم
 بعایشه و حفصه میداد و عطاسی این مبلغ بعایشه و حفصه رضی الله عنهما نکرده اند که بطریق جای
 واری و اختصاص او از باقی ورشته یا بطریق زیادتی از نفقاتی که در ترک رسول الله صلی الله علیه و سلم
 از مال فدا کرد غیر آن از برای هر کس ترتیب تعیین نموده بودند و بر هر نقدی بطریق اعتدال مرعیست
 اند **حوائث سوال اول** آنکه این حجرهای بلکه ایهات مؤمنین بود یا ایشان اختصاص یافته قبول
 خداوند و قوت فی بقی تکن یعنی بیارامیداری آن بنیامبر صلی الله علیه و سلم در خانه های خویش یا
 آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم در ایام حیات خود منقسم کرده باشد این حجره را باز و اج خود و بنابرین
 اخراج از خانه های خود تجویز نکرد چنانچه فاطمه رضی الله عنها را مقرر و شست و در پاشخانه و تجویز اخراج
 او نکرد با آنکه مصلحت وقت آن بود که این خانه ها در دست بی بود و دلیل دیگر آنکه از و اج رسول
 صلی الله علیه و سلم در حکم زمانه بود و ندکه عدت از و اج حصیت نداشتند چرا که حرام بود ایشان را بعد
 از رسول صلی الله علیه و سلم بکسی چنانچه زمانی در عدت از و اج باشند حرام است مزا و حبث ایشان بکسی گاه
 که ایهات مؤمنین در حکم عدت بودند پس اخراج ایشان از مسکن جایز نیست بنا برین رسول صلی
 الله علیه و سلم فرمود ما ترکنا بعد نفقة نسائی صوفیة عیالی فهو صدقة آنچه که شستیم
 بعد از نفقة زن آن از متروکات صدقه است شرح است در آنچه گفتیم **حوائث سوال**
 و و هم آنکه حجره عالیه صدقہ رف چون ملک بود و مخصوص بود با ابو بکر رضی الله عنه و سلم و بعد از وفات
 عیال از و اجن خوب هستند و حصیت کردند که ایشان را در آنجا و فن کنند و بنابرین که عمر رضی الله عنه با آنکه ایام
 حیات از عالیه صدقہ خوشه ۱۰۰ حصیت کرد و که بعد از موت من یک ثوبت و دیگر از عالیه
 رضی الله عنه حصیت طلب نماید چرا که محتسب است در ایام حیات من از من جیا نموده باشد و رضای او باشد
 و غیر همگی و هم چنانکه راوی رسول الله صلی الله علیه و سلم در حین حیات قرار گرفته بجزیره و باب
 حجره با خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم از آنجا که در آن باب همان مصلحت بیندیش
 محتسب آنکه ایشان مصلحتی در آن دیدند که خود را بخانه فون شود تا دفع طلب و امثال ایشان
 از آن مکان شود یا مصلح دیگر درین بوده باشد که اندانیم با آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ایشان را حصت داده باشد و ایام حیات یا اشارتی بآن کرده باشد و مثل قصه سیر چنانچه
 بآن اشارتی نموده و تیز رسول الله صلی الله علیه و سلم اشارت فرموده است با آنکه مکان ابو بکر در آنجا

و دیگر آنکه ابو بکر در چاه شمشیر و ستر بنیامبر صلی الله علیه و سلم حضرت علی را با آنکه گفت که اموال صدقه است و بر حضرت امیر المؤمنین جلال نیست و دیگر آنکه ابو بکر در ستر بنیامبر صلی الله علیه و سلم بعایشه و حفصه میداد و عطاسی این مبلغ بعایشه و حفصه رضی الله عنهما نکرده اند که بطریق جای واری و اختصاص او از باقی ورشته یا بطریق زیادتی از نفقاتی که در ترک رسول الله صلی الله علیه و سلم از مال فدا کرد غیر آن از برای هر کس ترتیب تعیین نموده بودند و بر هر نقدی بطریق اعتدال مرعیست اند

عائشہ و حفصہ

عائشہ و حفصہ و ستر بنیامبر صلی الله علیه و سلم حضرت علی را با آنکه گفت که اموال صدقه است و بر حضرت امیر المؤمنین جلال نیست و دیگر آنکه ابو بکر در ستر بنیامبر صلی الله علیه و سلم بعایشه و حفصه میداد و عطاسی این مبلغ بعایشه و حفصه رضی الله عنهما نکرده اند که بطریق جای واری و اختصاص او از باقی ورشته یا بطریق زیادتی از نفقاتی که در ترک رسول الله صلی الله علیه و سلم از مال فدا کرد غیر آن از برای هر کس ترتیب تعیین نموده بودند و بر هر نقدی بطریق اعتدال مرعیست اند

نزد و کثیر عمارت و مکان و آبرجیه علی بن ابی طالب بر سر برادرش او گفت در جنگ الله
 ای کنت لادجو الله ان یحکم مع صاحبک لانی کنت کثیرا سمع من رسول الله یقول
 کنت انا و ابوبکر و عمر و ذهبنا و ابوبکر و عمر یسئرنی حمت کما خدایتما ترا سید اندام
 که خدا تعالی ترا با رسول الله و ابوبکر و عمر رفیق گردانید آنجا بسیار شدند از رسول صلی الله علیه و آله که می گفت
 بودم من و ابوبکر و عمر رفیق من و ابوبکر و عمر و من امیدوارم که خدا یتقانی رفیق ایشان گرداند و در
 دیگر برین جواز آنکه حضرت حسن بن علی علیه السلام و وصیت کرد که مراد در حق رسول الله صلی الله علیه و آله
 نه ایشان و حق کشید انگاه قرآن و غیر آن منع کرد و اگر جایز نبود می حضرت امام حسن رضی الله عنهما
 شکر و منی پس این جوابی که ایشان از جانب امام حسن جواب میدهند جواب است جواب آن سوال
 سیدوم آنکه ابوبکر بنی الله عنه تمتیر و ستر بطریق صدق علیه السلام رضی الله عنه نداده بود بلکه رسول الله
 صلی الله علیه و آله و وصیت کرده باشد و احتمال است که بطریق عاریت با و داده بود و یا جبران
 داده باشد که در جهاد و آن استعانت نماید و او از او گیران استیلا نمود و بواسطه زیادتی بر خیزد و بیجا
 عظمی و محمل است که دیگر خرد باشد منتقل شده باشد حضرت علی کرم الله وجهه یا آنکه صدقه تعلیقه بود
 حرام نبود و آنرا نوی که در دست خلقی بود و از متروکات صلی الله علیه و آله سلم نبود بلکه رسول الله
 صلی الله علیه و آله سلم آنرا کعب بن زهیر خرید نمود و خلفا را آنرا بمراث برد و جواب سوال
 گفته بود و معاویه از کعب بن زهیر خرید نمود و خلفا را آنرا بمراث برد و جواب سوال
 چهارم آنکه تعظیم حرمت امهات مومنین بنی الله عنهم واجب است و جوبان بر امام
 بطریق اولی است و این اعتراض گفته بر ایشان می آید که عایشه و حفصه از میان سائر امهات مومنین
 مخصوص میسازند و حال آنکه اینچنین نبود بلکه ابوبکر و عمر و رضی الله عنهما هر کس از امهات مومنین هم قدر
 مبلغ لغین کرده بودند با آنکه امیر المومنین علیه السلام نیز همین طریق عمل فرمود پس حبیب ایشان عتابی
 متوجه نشود و حاشا هم الله من خاک بلکه عایشه رضی الله عنها و ابیام خلافت حضرت علی بن ابی طالب اید می نمود
 و از وی التماس کرد که اخراجات باین قدر و فائز کند و رعینات باخیر می زیادتی کن حضرت علی
 گفت آنچه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما میداده اند بر آن خیر می ریاده نمیکند و قویترین دلیل که دست بر آن
 که حضرت علی رضی الله عنه اقتدا و دست است که متروکات پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم میراث بوده باشد و ابوبکر و عمر
 رضی الله عنهما کرده اند است که چون علی رضی الله عنه بمسند خود جلوس فرمود و متروکات پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم
 از اراضی و غیره آن تمام در دست او بود و لغیر لغیر نمود و هیچ چیز را از آنچه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما کرده بودند

والمصلح من لا یحرم علیه الاطلاق

و همه آنها را بهمان قاعده قرار داده بود و از هر چه اولاد عباس و اهل بیت موافق هر چه از آن
 اموال متروک متعین نداشت از جهت فرزندان خود از فاطمه الزهرا بطریق میراث حصه و
 از آن اموال مقرر شدست پس حضرت علی رضی الله عنه موافق بود و است با اعتقاد ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
 همچون باقی اصحاب رضی الله عنهم و پیغمبر بدانکه رسول الله صلی الله علیه و سلم مخیر معاشی و الانبیاء
 لا نورث معارفه نمیکند آن قول خدا تعالی و در دست سلیمان داد و بد یعنی میراث برادر و
 سلیمان برادر او و علیها السلام و این قول ظاهر مناقض رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود با جماعت پیغمبران
 میراث برده نمیشویم و خدا تعالی فرموده است و ورثه سلیمان داد و بد و قول رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بیان این طریقت است که قول خدا تعالی و ورثه سلیمان داد و بد و معارضه حدیث رسول نیست بلکه
 مراد از وارث سلیمان از داد و بد وارث سلیمان نیست بلکه وارث نبوت و امثال نسبت بدلیل
 آنکه سلیمان هم مخصوص شد بمیراث با آنکه نوزده برادر دیگر داشت و اگر مراد از این وارثان بود
 سلیمان مخصوص نمیشد بلکه همه برادران تقسیم میکردند و **سوق** کلام علمنا منطلق
 الطیر و او تینا من کل شیء مشعرست بر آن چرا که معنی آیت که آموخته شدیم گفتار مرغان را
 و عطا کرده شدیم هر چیزی که محتاج بودیم آن و این دلیل ظاهرست بر آنچه گفتیم که مراد وارث سلیمان
 نبو و مرگ بلکه علمست و در چند آیات از آیات قرآنی وارث علمست از آنچه قول خدا تعالی
 است ثم اودننا الكتاب الذی اصابنا یعنی تاخیر کردیم نزول قرآن را از کتاب بقعه که
 میراث دهمندگان برگزیدگان خود را از اول اصحاب و کسی که بعد از ایشان باشد از امت تو
 از آنچه خلف من بعد هم خلف و دنا کتاب یعنی از عقب صلحا و راد پس آیندگان که
 میراث گرفته توریت را یعنی علم از اربابا موختند از پدران خود و همچنین حدیث معارضه نیست با
 قول خدا تعالی **فكتب من ذلك** و لیا یزنی زیرا که معنی آیت راجع است که ذکر را با حقیقت
 هستند عای شود که عطا کن من فرزندان من و منقولی امور وین باشد از روی استحقاق میراث علم و است
 بعد از من پس مراد این وارث علمست هر گاه مراد علم بوده باشد معارضه با این حدیث نمیکند و
 دلیل بر آنکه مراد از میراث علمست قول خدا تعالی و در صد پیمین آیت و انی خفت للموالی
 من و دانستم که حکایت از ذکر میسکند که میگفت من میترسم از بنی اعمام و عصبای خود که بعد از من
 ضائع سازند علم و دین را و دلیل دیگر برین مدعا بقیه آیه است و یرث من الی یعقوب یعنی
 تا آمد فرزندان یعقوب نیز میراث برد و آل یعقوب پس بران یعقوب که بنی ابی بکر و سلیمان

باین کجوز متصور است نفس از اجتناب از بیاضاقت علی حد اکثر می رسد و می تواند بود که از حد آن فراتر رود

السلام علیهم وعلیٰ آله وعلیٰ اولادهم وعلیٰ اجمعین غیر نبوت و علم چیزی نیست دیگر نبود و یا آنکه از ذکر یا علی السلام که حکایت نموده که او را مالی بود و طلب و طلبه از بر سر این کرده که از او میراث مال برد و اگر مسلم و اگر کفر او را مال بود و بگوئیم نبوت این معنی را یا بسکند زیرا که غرض از ولد احیا و نام ولد است و ذکر او بر ما و کثرت سودا و است و کسب که طلب و طلبه از بر سر چیزی می گیر غیر از کثرت سودا و کسب که بخواهی اگر او را ولد حاصل نشود پس این لاف و افتم شد که مراد از این میراث این آیات مذکور به میراث علم و نبوت است نه مال آنچه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که از انبیای کسی میراث نمی برد مراد از این میراث مال است نه علم پس این بیت این حدیث معارضه ننواند کرد و الله علم بالصواب و نبوت شریف است آنچه زعم کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم نفس اماره را بر و در خلافت علی کریم الله وجه و میگویند که میدانیم بعد قطع کی نفس بطن ظاهر بوده باشد اگر چه با نرسیده باشد آن نفس زیرا که عادت رسول الله صلی الله علیه و سلم این بود که هرگاه که از مدینه بیرون میشد کسی خلیفه میساخت تا مردم بی ترس و حاکم نباشند و هرگاه که در حال حیات بی خلیفه مردم را نمیکشادستی بعد از وفات بطریق او می خواست این شبهه مبسوط گذشت در فصل چهارم با دلایل آن و آنچه جواب اینست که رسول صلی الله علیه و سلم کسی را بعد از وفات معین نمیکشاخت زیرا که میبایست که صحابه بنوا ان السلام علیهم وعلیٰ آله وعلیٰ اولادهم وعلیٰ اجمعین را میقیام خواهند نمود و مبادرت بان خواهند کرد و حیرا که ایشان معصوم بودند از خطای کسی که لازم می آید از عدم قیام ایشان باین امر و از این جهت بود که بسیار از احکام نفسی نفی نمود و در بر سر مجتهدین صحابه بنفوس ساخت یا آنکه میگویم که عدم نفس جلی معصومست قطعاً و یقیناً چرا که اگر نفس جلی پنهان کردن ممکن نبود پس هر سه آنکه خواهند گفت که چرا که از نفی و ریاستین بود و دیگر اگر نفس جلی در او حضرت علی بودی آن نفس منع غیر میکرد و چنانکه ابو بکر صدیق بود از علی منع نهار میکرد و بخواند که ائمه من قبل من فی القضا را طاعت او کردند و ترک امامت نکردی بگردند و هر سه آن خبر واحد در امر امامت و در رعایت و درین امر تباغی بودند بلیل آنکه نفس و مال خود را در راهین صرف میکرد و در مهاجرت از وطن و اهل خود می نمودند و فرزندان و پدران و برادران خود را از جهت نصرت دین بقتل می رسانیدند و اگر نفس جلی بودی چرا حجت نمیکشاخت یا آنکه میگوید از مهاجرت و انصاف و در وقت نزاع در امامت نمیگفت که چرا در امامت نزاع میکنید و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم فلاسے باین معین ساخته است اما اصحاب طاعت آن نکردند گوئیم آنکس که این زعم کند یا جاهل و یا گمراه است و یا کاذب معاند که منکر بیعت میشود و لیکن این اتفاقات

[illegible]

حکومت پاکستان کو خبردار کیا کہ اگر وہ اس کے خلاف کوئی کارروائی کرے گا تو اس کی ذمہ داری اٹھائے گی۔

بر آنکه ولی معنی ناصرت نیست که اگر جل کنیم بر ایشان بنعم کرده اند از آنکه باقی و با بجز و مناسب
نمیشود زیرا که والی در قول خدا شکیلا لا تختلج والیهود والنصارا اولیاء که ما بعد است
معنی نصرت است پس حمل آیه که در میان روایت است معنی ناصرت کرده لازم است تا اول و آخر
کلام مناسب ملائم یکدیگر باشد و در معنی نیز خلل نشود و شیعه یا زو و هم زعم کرده اند که جمله
تفصیل مصرح است بخلاف امیر المومنین علیه السلام که رسول الله علیه و سلم در وقتی که از حجت الوداع
بازگشت و رسید بغدير خم که موضع است در حقیقه که میقات است شام است کتاب جمیع منو و گفت
الست اولی بکم من انفسکم ایما من شما اولی نیستم از نفسها که شما و این را که سزاوارست است
فرمود و صحابه تصدیق کرده گفتند بلی یا رسول الله انکاه و سنت علی رض بلید کرد و انید گفت
من کنت موهه فاعلی موهه اللهم وال من و اواله و عاد من عاداه و احب من احبته
و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادا الحق مع من حقه
هر کس که من مولای اویم علی رض مولای اوست یا بر خدا یا نصرت ده کسی که او نصرت دهد علی رض
و عداوت کن کسی که او عداوت کند او را و دوستدار کسی که او دوستدار او را و او را دوست
عصه کن کسی که او غضب کند او را و نصرت ده کسی که او نصرت دهد او را و خوار کن کسی که او
خوار کند او را و حق را با او گردان سازد و در هر جای که بود باشد پس بنعم شیعه و روافض
بست که معنی مولی نصرت نیست و پیرو لایتنی که رسول الله علیه و سلم بر مومنان بست حضرت
علی رض را نیز بست بدلیل قول رسول صلعم المست اولی بکم من انفسکم و اگر معنی ولی ناصرت بود
احتیاج نبود که اصحاب با جمیع کینه جهت ایستاد که این دعا را از بر کسی که علی کرم الله وجهه چرا که
معنی ناصرت کسی میدهند و این نوع دعای حضرت رسالت بنابه صلی الله علیه و سلم نظر نموده
مگر بر کسی امام معصوم که اطاعت او فرض باشد پس این نص صریح صحیح باشد و خلافت
امیر المومنین علیه السلام عنده جواب این شبهه که قوی ترین شبهه های ایشان است محتاج است
بمقدمه آن مقدمه بیان حدیث و روایات است و بیان آنکه حدیث صحیح است و شک را آن
و جمعی کثیر از محدثین مثل بزمی و نسائی و احمد بن حنبل و ابی یوسف و ابی حنبل و ابی داود و
در یک روایت از احمد منقول است سی صحابه این حدیث را از رسول الله علیه و سلم شنیده اند
و گواهی داده و در ایام خلافت علی کرم الله وجهه زمانی که تفرقه و اختلاف بسیار از اسامی این
حدیث صحیح است و حسن قول آنست که میگوید که این حدیث صحیح نیست و اگر کسی که روایت

در روایات صحیح است و در حدیث صحیح است

این حدیث میگوید بنظر ائمه که حضرت علی در آنوقت در مجلس گفتن انبیاست زیرا که ثابت شد
 که حضرت علی از گذشته بود و در آنوقت حج ابراهیم علیه السلام گمارد و همچنین قول
 دیگر که گفته اند اللهم وال من والی وین ذی القربین است از قول مردود و مومنین است لیکن از
 شیعه از حدیثی از عجم کرده اند که در خلافت علی از حد و جبر است بسان این جوهر محتاج آید
 حواصم کرد اگر چه بطول انجام داد از اهل و انان غافل سبابت وجه اول آن وجه آنکه فرقی نیست
 اند بر یک چیز است که استلال خلافت امامت آن میکنند می باید که این متواتر باشد و حال آنکه
 این خبر متواتر نیست بلکه در محسن این حدیث چنانچه گذشته است خلاف کرده اند و طاعنان در
 لحدت جمیع آن عدول مرجوع الیه اند از ائمه حدیث مثل سخنانی و ابو حاتم رازی می خبر
 ایشان پس این حدیث با آنکه ادا و دست در محسن آن نیز اختلاف کرده اند پس چگونه باید
 است این از استراتژیا تو از و را حاکمیت امامت نماید و حدیثی که با اتفاق هم پیدا حدیثی
 ندارد و هر سه عدم لوازم حجت خود سازد و از کتاب این معنی نمودن نیست مگر تا قضا
 که هیچ چیز از باب ترجیح آن نیست وجه دوم از وجه رد آنکه مسلم نمیدارم معنی امام
 و والی به صرف است بلکه معنی او دوست ناصرت زیرا که مولی اشتراک دارد میان چند نفر
 معتق و عتیق و متصرف و رام و ناصر و محبوب و بیگ این معنی حقیقت است و بعضی عتیق از
 معانی مشترک بی وایلیکه مقتضی آن باشد حکم متحد نیست و بعید او در جمیع مفهومی که با آن
 نیست زیرا که مشترک لفظی است بنظر ائمه که مجمع او متعاضد و متحد و کسب نقد و
 پس را و خلافت نیز جمهور اصولی و علماء بیان در استعمال افصاحی نیز نیست که عام در
 جمیع معانی نیست با آنکه تعمیم کلی توهم چنانچه در حدیثی دیگر است باینکه مشترک معنوی باشد این
 طریق که وضع شده باشد از بر سه قدر مشترک آن قرب معنوی است و ما خود قولی لغیر
 و سکون لام بوجه صدق او هر یک از معانی مذکوره با وجود این حال در ضرورت که از نا سخن
 است بعید حاصل نمیشود زیرا که متن است اراده هر یک از معتق و عتیق و چون این اراده
 متن است متعین اراده بعضی است و چون این بیان هر دو متفق ایم بر سخن اراده حسب کسب
 معنی ده است چرا که حضرت علی سید و صاحب استایل اراده این معنی متعین باشد لا غیر آنکه
 مولی یعنی امام معهود است و نیامده است نه و لعن و نه در شرع امام است اما آنکه در لغت نیامده
 زیرا که هیچکس از ائمه عجمی که مذکور است که مفضل معنی اصل آمده باشد و قول استیحا ما یکم

المناد هي ولا كما معني مقرر كمن يفتي شامى قرارا كمن يفتي شامى قرارا كمن يفتي شامى قرارا
 كم واين مبالغة است ولفظي نصرت يعني جاي شما التثنية ووستي معا وني زاريد غير شامى
 از سر و معا وني شما خواهد بود و چنانچه و رباب مبالغة ميگويند كه گرسنگي زار و نوشته انكس است كه
 بي زار و بي نوشته است و غير استعمال لثمة است از انكه مفعول مجعنه افضل آمده باشد چرا كه استعجال
 اولي من كذا نميگويند و مخجين و رنافتا و لي الرجليين كوتيد انا انكه قبل از اين گفتيم كه از رنافتا
 مولي يك متصرف و رانور است نظير بر و يا شيه است كه بعد از اين خواهد آمد يعني من كنت وليه
 و لفظ مولي و استعمال او باي معني منظور است پس غرض رسول الله صلى الله عليه وسلم از نصيب موالاة حضرت
 امتنا انكس و غضب و دشمني دوستي باري عبارت است از فرموده تا و الالبث بغيرت زياره شود
 و در صدر حديث اولي من كذا و اولي من كذا و اولي من كذا و اولي من كذا و اولي من كذا و اولي من كذا
 و از جهت بدين صدر بديعا ساخت و دليل بر آنچه القم است كه رسول الله صلى الله عليه وسلم درين
 ترتيب است ببيت و تسكبان نشان جليل عموم فرموده باري حديث و بر حضرت علي سبيل خطيب
 و لفظي ابتدای حديث بان و فرموده است نير شعرا بمعني است و لفظ حديث نز و طبراني و غير
 او سبيل صحاح است كه در خم غدير و زير و زخت چند خطبه فرموده گفت ايها الناس ان
 قد نبأني اللطيف الخبير ان الله لم يعجزني ان لا تصف عموما كليله من قبل و اني
 لا ظن ان يوشك ان ادعي فاجيب فاني مسئول وانكم مسئولون فماذا انتم
 قائلون قالوا نشهد انك قد بلغت وجهيت ونصحت فجزاك الله خيرا فقال ليس
 تشهدون ان كاله الا الله وان محمدا عبده ورسوله ان الجنة حق و نار
 حق و ان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور قالوا بلى نشهد
 بذلك اللهم انشهد ثم قال يا ايها الناس ان الله هو لا شيء وانا مولى المؤمنين وانا اولى
 بهم من انفسهم فمن كنت مولا فهذا مولى يعني اللهم وال من والا و عاهد من عاهد
 ثم قال يا ايها الناس اني فريكم وانكم واردون على الخوض حتى ثابن بصري الى
 صغرا فيه عد النجوم قد خان من فضة واني سائلكم حين تردون على عن الثقلين
 فانظروا كيف تخلفوني فيهما الثقل الاكبر كتب الله عز وجل وسيلة طرفه
 بيد الله وطرفه بايد بكم فاستمسكوا به ولا تفلتوا ولا تبدلوا و عترتي اهل بيته
 فانه نبأني اللطيف الخبير ان الله لا يفتني احد من عباده الا بما يحب واني سائلكم حين تردون على الخوض حتى ثابن بصري الى
 صغرا فيه عد النجوم قد خان من فضة واني سائلكم حين تردون على عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما الثقل الاكبر كتب الله عز وجل وسيلة طرفه
 بيد الله وطرفه بايد بكم فاستمسكوا به ولا تفلتوا ولا تبدلوا و عترتي اهل بيته

و در اين مبالغة است

و در اين مبالغة است

عرض
بنا

سبب
رس

عمر آن پیغام برست که قبل از وی بود و پیوسته و من چنین گمان میبرم که نزدیک آن رسیده است که
 خوانده شود پس داعی اجابت کنم به تحقیق که من سوال کرده خواهم شد از شما و شما نیز مسئول نخواهید
 بود از من بعد از سوال شما چه جواب خواهید گفت آنکه احباب بنی اهدی هم گفتند او ای شهادت
 خواهم نمود که آنچه نازل شد بر تو جمیع آنها را رسانیدی و کمال جد و جاد و جفا آوردی و موافقت گفتی
 خدا را تا فرمود و بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود آیا گواهی بخوانید او که نیست و بعد از
 که خدا را تعالی و آنکه محمد بنده او و فرستاده او است و آنکه جنت و نارست و موت و بعثت حق
 است و آنکه روز قیامت خواهد آمد و هیچ شیهه و شک در آن نیست و مردمان از قبر بگنجینه خواهند
 و هیچ کس تبدیل نمیگردد و کلمات شما بدیدیم و گواهی خواهم داد و بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود بار خدا یا گواه باش باز فرمود یا ایها الناس به تحقیق خدا شکیانصر من است و من ناصر من ناصر
 و اولی بایستایم از نفسهای ایشان یکس که ناصر وی ام علی است و ناصر او و ناصر او و ناصر او
 یکس که علی بن ابی طالب است و ناصر او و ناصر او و ناصر او و ناصر او و ناصر او و ناصر او و ناصر او
 خواهم گرفت و در روز و در حوض و شما خواهید نمود و بر من حاضر خواهید شد و عرض حوض من زیاد
 خواهد بود و زیادتی از عرض این بفرستی متعاده و در آن حوض بعد ستاره اقدحها
 خواهد بود و زمانی که بر من وارد شود بر حوض سوال خواهم کرد و شما را از نقل بر نظر کنید که بعد از
 من در شان این هر دو تعظیم آن چه نوع بسلوک خواهید کرد و ثواب کتاب الله و آن جلیلی است که
 یکطرفه نماید قدرت الله و طرف دیگر بهائی است از نگاه دارید و تسک جوئید آن
 گمراه نشوید و هیچ چیز بدل آن نکنید و یکی از دعوت ظاهره الهیه است و عزت من است و به تحقیق که خبر داد
 مرا خدا شکیانکه عالم بخدایات و جلیات امور است آنکه کتاب الله و اهل بیت من انقیضای من است
 و از هم جدا نمیشوند یعنی زائل نمیشوند حکم تعظیم و تسک ایشان هر دو و ادامی که دنیا باقی است تا آنکه
 بر من بر حوض و نیز دلیل بر آنکه مراد از امر بمولات حضرت امیر المومنین علی و اجتناب از بغض و عداوت
 آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم است که حافظ شمس الدین جزیری هم روایت کرده اند که با
 خطبه خواندن رسول الله صلی الله علیه و سلم و سبب که این حدیث آن بود که بعضی از اصحاب که در
 امر المومنین علی را سبب من رفته بودند و من حضرت امیر المومنین گفته بودم و چون رسوا
 سلیم از حج فارغ شده اراده فرموده که تنبیه کند مردمان را بر قدر و مرتبه علی و رو کند بر آن که
 در باب وی سخن گفته بود و بعضی بریده چنانچه در روایت کرده است که بر فردا از دست حضرت علی

بجانبین فتنه و از علی رضی الله عنه ناخوشی دیده و آنرا نزد رسول الله صلی الله علیه و آله از آن حکایت میفرماید
شد و فرمود ای بریده آیامن بموئنان اولی نیستم از ایشان بفرمانها میخورد بریدگشت علی یا رسول الله
انگاه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و من كنت موكلا فاعلم موكلا و اما روایت بریده که
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود لا تقف یا بريدة فی علی فان علیا وانا منه و هو ولیکم بعدا
یعنی زمت حضرت علی کن به بریده که حضرت علی را از من است و من از تویم و او ولی شماست بعد
از من پسندید بخیریت ضعیف است زیرا که یک از دو اوست او اضعف است اگر چه این معنی را تفقه دانسته
لیکن غیر این معنی حکم بضعف او کرده اند بنا بر آنکه شیعه بوده است و بر تقدیر صحت احتمال دارد
که بالمعنی نقل کرده باشد بر حسب اعتقاد خود بر فرض که بلفظ روایت کرده متعین تاویل آن
بر لایقی خاص نظیر آن قول رسول الله صلی الله علیه و آله فضاکم علی با آنکه اگر چه احتمال تاویل بیشتر
باشد اجماع بر حقیقت خلافت ابوبکر و فرعون و حسن بن علی و غیره درین هنگام حاکم است بحقیقت خلافت
ابوبکر و بطلان خلافت عقب سوت رسول الله صلی الله علیه و آله زیرا که از اجماع عام قطعی
بطلان خلافت و اصل می شود و در میان قطع فی الحقیقه اصل تعارض نیست بلکه قطعی میباشد که در
روایتی بطرح مینماید با آنکه ظنی نزد شیعه درین باب معتبر نیست چنانچه گذشت پس استدلال باطل است
و چه بیوم از وجود رسول الله صلی الله علیه و آله مسلم دانستیم که مولی یعنی اولی باشد لیکن مسلم نمیداریم که
اولی با امانت باشد بلکه بمعنی اولی با تابع و قرب با دوست مثل قول خدا تعالی ان اولی الناس
بایزاهیم للذین اتبعوه یعنی اقربا احتیاج الناس با تابع دین ابراهیم آن کسانی اند که پیرو کردند
او را و هیچ دلیل قاطع یا ظاهری بر نفی این احتمال درین حدیث نیست بلکه این احتمال ارفع همین معنی است
چرا که ابوبکر و عمر خود بعلی مولا بودن گفته اند و چه چهارم آنکه اینضا بر تقدیر یک مسلم داریم که معنی او
با امانت است لیکن نمیداریم که امانت در حال باشد و الا لازم می آید که با وجود رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه السلام حضرت امیر المؤمنین علی امام باشد و این باطل است پس مراد امانت در مال خواهد بود
و بخیریت وقت آل سابقه پس درین هنگام مراد وقتی است که بیعت او یافته شود و مردم با جماعت
کنند و بنا برین منافاتی میان خلافت حضرت علی و تقدیم خلفا ثلاثه رضی الله عنهم بر خلافت و نفی نیست
زیرا که عقد باجماع صحاح رضی الله عنهم ثابت شده با وجود اخباری که مصرح است بخلافت ابوبکر
پس از افضلیت علی بر معتقدین اهل تسبیح و تبطان امانت غیر لازم نمی آید چنانچه قبلا از
گذشت که اهل سنت و جماعت باجماع کرده اند بر صحت امانت مفضول با وجود فاضل بدلیل اجماع

ایشان بر خطای عثمان بن عفان اختلاف کرده و فضیلت عثمان نزد حضرت علی بن ابی طالب اگر چه اکثر مسلمین
 برین اند که عثمان افضل است بر علی المرتضیٰ چنانچه بیان این مسئله خواهد آمد و از سفیان توری که صحبت
 رسیده که گفت کسیکه زعم کند که حضرت علی حق و اولی بود با ما است از شیعیان حکم کرده است بخت
 شیعیان و خطائی جمیع مهاجر و انصار رسته اند عنهم و هر کس که حکم بخطای مهاجر و انصار کند گناه
 این دارد که سب از اهل بیت و با سبمان برفع کند و اینکلام امام موسی از سفیان توری که صحبت
 نقل کرده و گفته ام یکلام سفیان با آنکه حسن است و او نیست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و
 معروف است و از بیان مستحق و روایت کرده اند بن حمان که سفیان توری رحمه الله در اهل
 حال اجتهاد و او مثل اصحاب بود از اهل کوفه که علی بن ابی طالب را بر ابوبکر و عمر و عثمان تفضیل میداد و لیکن
 که بمصره رفت از برای اول رجوع نمود و تفضیل میداد ابوبکر و عمر را بر علی بن ابی طالب و عثمان را بر جمیع
 و چه میگوید آنکه انجیبت اگر کس بر امامت علی بودی چگونه در وقت قرآن که محتاج الیه بودی و حضرت
 علی و عباس را هم و غیر ایشان از اصحاب بیکس انجیبت چیست شایسته انبیا را این معنی نکرده و آنکه علی را
 در ایام خلافت خود حجت است اصحاب آن را که ساخت و شهادت ایشان نمود چنانچه در جواب
 شبهه هشتم گذشت پس سالت شدن حضرت علی را در اجتماع باین حدیث تا زمان خلافت خود
 و بیلی قاطع است نزد کسی که اندک فهم و عقل دارد و از کلمه الحی است نکات منی نماید زیرا که علی بن ابی طالب
 ما آنکه در حدیث رضی رباب خلافت او عقب فوت رسول الله صلی الله علیه و آله رضی رباب خلافت خداوند
 و در شان او و نه در شان دیگری چنانچه خواهد آمد و حدیث خروج حضرت علی و حضرت عباس رضی الله
 عنهما از خلافت نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سجاری غیر آن از کتب حدیث منقول اند که در کتب صحیح
 و آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در وقت ولایت از دنیا رفت بر امامت بیکس از اصحاب نفرمود و بعد
 از آنکه هر حدیث هر عاقل میداند که منکنت مولا که نص و امامت علی بن ابی طالب نیست الا محتاج نبوده
 حضرت علی و حضرت عباس هر جهت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه در وقت وجود علامت موت در بشره
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علامت یافته با حضرت علی بن ابی طالب گفت بیا تا از حضرت رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم سوال کنیم که اگر خلافت در میان ما خواهد بود بدانیم و اگر خیر باشد معلوم کنیم که کیست از
 وی التماس کنیم تا در حق این وصیت فرماید حضرت علی بن ابی طالب در جواب گفت بیا ای سوگند که اگر رسول
 کنیم از خلافت ما را از آن منع کند مردم بعد از حضرت با نخواهند داد و از رسول الله صلی الله علیه
 و سلم این سوال نمیکند و دنیا نمی طلبیم ما آنکه از حضرت صلوات الله علیه از روز غدیر خم تا ایام مرض رسول الله

این حدیث صحیح است و در کتب معتبره آمده است

صلی الله علیه و سلم قریب و ماه بیشتر گذشته بود و تجویز ایشان برین تمام اصحاب که خبر روز غدیر خم شنیده بودند و حال آنکه ایشان از اهل فکا و فطنت و عدم تقریط و غفلت بودند و آنچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم میشنیدند محال عادت است و پیر عاقل بنده عیقل میداند که صحابه را رضی الله عنهم و برین باب بسیار و تقریط واقع نشده بود و در حال صحبت ابو بکر مذکور این حدیث بوده اند و عالم معین این حدیث نیز بوده اند با آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم روزی دیگر بعد از روز غدیر خطبه خوانده و در باره ابو بکر رضی الله عنه حدیثی که بعد ازین در فضائل او و حدیث یکصد و سیوم خواهد آمد بیان فرمود و در آن نظر کرده و در معنی آن امل کن نیز بعد ازین در آیت چهارم که در فضائل اهل بیت مذکور شده حدیثی خواهد آمد که رسول الله صلی الله علیه و سلم در مرض موت و صحبت و اتباع اهل بیت فرموده و در بعضی از احادیث که آخر کلمه که رسول الله صلی الله علیه و سلم بآن نظر فرموده است خلفه و خلیفه یعنی محبت لازم و تابع اهل بیت باشند و ملاحظه بجانب این حدیث را در این در شان اهل بیت فرموده و فرقی میان وصیتی که رسول الله صلی الله علیه و سلم در شان اهل بیت فرموده و خلافت بسیار است و از علم شیعه و روایات صحابه رضی الله عنهم که جمیع این نص عالم بودند و طاعت نکردند و مکابره باطل است چنانچه بسط بیان کردیم و آنچه که حضرت علی رضی الله عنه بنا بر تقیه ترک خلافت ترک شد لال با خبریت که در آن نیز کذب و افتراست بدانکه کسی که نسبت بسوگند از جمله آن و لائل یکی این بود که حضرت علی را شوکت و حشمت در میان قوم خود بود و با کثرت شوکت و شجاعت که داشتند احتیاج تقیه نداشتند از کسی نمیرسید و ابو بکر هم شوکت و کثرت نمیداشتند از کسی نمیرسید زیرا نمیکه نصا گفتند از امام میری از شما هیچ نیست الا ائمه من جزیش هستند لال کرد و جمیع هستند لال کرد و با آنکه این حدیث عام بود و جمیع قریش و صحابه گفتند که نص بر امامت حضرت علی خاص وارد شده و روایت کرد و بهیچ از ابو حنیفه که گفت اصل عقیده شیعه تفصیل صحابه است انتی و تلبیه نکرد ابو حنیفه رحمه الله بر شیعه بواسطه آنکه فتن شیعه کینه است از روافض که تکفیر صحابه میکنند و میگویند که ایشان عباد و کرد و ترک علی بنص و امامت علی المرئی رضی الله عنه بلکه زیاده کرد ابو کامل که از روستا روافض است تکفیر علی رضی الله عنه و دشمنی این است که حضرت علی اعانت و مدد کرد و کفار را بر کفر ایشان ننهاد ساختن نص بر امامت و شیهه دشمنی که دین تمام میشود و بکرات نفی ایشان و این عقاید

فاسد و ندرسب باطل ابوکال خذله الله تعالى وعلیه لعنة الله ناستی چنان قیام شده که آن هرگز
حضرت علی من واور داشته که نفس حجت بر امامت خود ساخت باشد بلکه از وی حجتی الله حجت
تو از سید که فرموده است که افضل این است ابوبکر و عمر است و عمر من چون او را در شورش
و اخل نمودند قبول کرد و از تمیض ابوالفضل و بنابرین آن کاذب تمسبات نموده که علی الله
در کتمان نفس امارت اصحاب و اصحاب با اعتقاد فاسد او کافر شدند پس معین کنند که فر
باشد پس بنابر کلام این چنان کذاب ملاحظه که طعن در دین و در قرآن کرده اند و الله اعلم
را لازم بکلام لازم که مقصدی در کلام ملاحظه کرده و کلام را و افضل حجت خود ساخت و در
دین ملعنه زنده را جواب بید که ماجور خواهند شد و از جمله آنچه ملاحظه گفته اند نیست که چگونه خدا
تعالی میفرماید که منتم حیرانه اخراجت للناس سیه شما نیکوترین گروهی از خلوت فایه شیب
بیرون شده که از بر سر مردمان حال که بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه سلم ایشان مرتد شدند
مگر شش تن که حلقه صلح نموند از تقدیم ابوبکر بر حضرت علی که وصیت و حق او شد و پس نظر
کن در حجت این ملاحظه که عین حجت را فضا است قاتلهم الله بلکه حضرت این گروه رفته و در دین
یهود و نصاری و سایر فرق ضالالت یاده ترست چنانچه حضرت علی من و نصاری ایمنه فرموده بگوید
خود و لشکر و هذه الامة علی ثلاث و سبعین فرقه است و هان من یصل حشنا و یفارق
اخرنا یعنی این است هفتاد و سه فرقه خواهد شد بدترین آن فرقه با فرقه است که فرط محبت با خود
بند و مخالفت امر می کنند و و به اشتغال انصاف این جماعت زیاده می رود در دین نیست که بواسطه
افزای عباد و در جهتها می پیچد ایشان ملاحظه تسلیم یافتند و طعن در دین ائمه مسلمة نموند بلکه قاضی
ابوبکر با قلمانی رحمة الله علیه گفت که در آنچه و افضل رفته اند ابطال جمیع اسلام است زیرا که
در ممکن بدون اجتماع جمیع بر کتمان نفوس ممکن است اتفاق ایشان بر نقل کذب از جهت غرضی از غرض
نفس ممکن باشد که تمام نادیده که نقل کرده اند کذب بهتان و نیز ممکن باشد که قرآن معارض شده باشد
بسخن زری که افصح است و اصحابان با بهتان کرده باشند چنانچه ادعای یهود و نصاری می بیند
امم نقل کرده اند از پیغمبر ان صلوات الله علیه هم علی محمد صلی الله علیه سلم جایز باشد کذب بهتان
و تهمت چرا که زمانی که درین است که بهترین امم است تجویز میکنند تجویز کردن در باقی طریق ایشان
اولی است پس تامل کن درین مفاصل که بر قول فاضل در و افضل من مرتب میشود و روایت کرده اند که
رحمة الله علیه گفت هیچ فرقه از فریق بدو و اموی در شهادت زود و بهمان برتر و افضل تر است

این کلام را در کتب معتبره
نمی یابیم

در کتب معتبره

[illegible]

در بیان حد و حدیث

در حد و حدیث

سیدیم بر رسول الله صلی الله علیه و سلم و لعنیم ای رسول الله فلیتبعه ثقیلین فرما بر او فرمود و ثقیلین فلیتبعه سخرایم
 کرد و اگر انیکه خدا تبارک و تعالی می بیند بهترین شما را و الی تمییز از و بر شما ایس حضرت علی فرمود که خبر این
 در باخیری دید که بهترین را بر او الی کرد و انید پس این دلیل ثابت شد که حضرت علی تصریح کرد و انیکه
 رسول الله نفس غلافت نفیروده و رشان سچکس کرد و رشان ابوبکر و روایت کرد و مسلم از حضرت
 علی فرمود و من علم عندنا شیئا انقرا غیر کتاب الله و هذه الصحیفة فیها سلبنا الاصل و
 لیس و من الحاحات فقد کذب هر کس که زسم کرد که نزد ما چیزی هست که میجویم از ان غیر کتاب الله
 و این اوراق که در آن همان اصل است یعنی در آن کتبت و بیان اصناف شتران که در روایت
 قائل لازم میشود و چیزی از جراحات یعنی حکم تخم قتل مسلم بکار و غیر ذلک احکام فضا من آن
 ز اسم کا و ثبت و بیان این خبر نیست که جماعتی از شیعه زعم کرده اند که نزد ما نیست مخصوص
 حضرت علی چیزیست چند از وحی است که پیغامبر ایشان از آن مطلع ساختیم سچکس آن مطلع نشده غیر
 اهل بیت تا برین ابو جعفر و غیر او از حضرت علی سوال کردند که آیا نزد شما چیزیست غیر آنکه خود آن مجید
 هست یا فی انگاه امیر المؤمنین در انشای خطه ربانی منبر فرمود که نزد ما هیچ چیز از وحی غیر کتاب الله
 نیست و این چند ورق که در قراب سیف من است و آنرا پیروز آورده بر دم من و در آن احکام
 مفادیر و صناف شتران بود که در روایت قتل بر قائل لازم میشود و بعضی از احکام فضا من مثل حکم
 قتل مسلم بعوض کاف و ذلک میفرماید ذلک که از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدیم آنکه خود از کلام الله
 استنباط نموده بود و الله علم و روایت کرده اند جمعی مثل دارقطنی و عیسی که و غیر همی غیر استان که حضرت
 علی چون بجانب بصره نزول فرمود این انکوا و قیس بن عباد بر فاسته از آن حضرت سوال کرده گفتند
 که خبر ده مرا ازین آمدن خود که آیا بحسب غلبه بر ما خلافت یا با امت است یا بعدی که از جانب رسول
 صلی الله علیه و سلم است یا از آن خبر کن که اعتماد و لوق اخبار تو داریم و میدانیم که آنچه حق و صدق است
 نقل خواهی فرمود انگاه حضرت علی فرمود و اما ان یکون عند محمد من النبی عهد که
 الی فلا والله لکنک صدق به فلا اکون اول من کذب علیه لو کان عند محمد عهد
 و ذلک صارت لغابی فتم بن هر که و عمار بن الخطاب تقومان علی منبره و قاتلها بید
 و لو لم احبها لاکردته هذه و لکن رسول الله لم یقتل قتل اولم یحیی فجاءه
 فکب و هر سه امام اولیای ائمه المؤثر او بلال بودند به بالصلوة فامر بالکفر
 فنهوا باله اس

دهویری مکافی و لقد اذنت امرأة من نسائه تصرفه عن ابی بکر فانی
وعضب وقال انن صواحِب یوسف مرثا بایکو فلیصل بالناس مسلماً فیقول رسول
الله نظرنا فی امرنا فاخترنا لدیننا من ضیة رسول الله لانیاد و كانت الصلوة اعظم
شعائر الاسلام وقوام الدین فبايعنا ابا بکر و كان لذلک اهلاد ولم یختلف علیه
منا اننا ان و فی وایة فاخترنا لدیننا من اختار صلعم لدیننا فادیت الی ابی بکر حقه
وعرفت له طاعته و غزوة معه فی حنین و کنت اخذ اذا اعطانی و اغزوا
اذا اغزانی و اضرب بین یدیه الحد و بسوطی فلما قبض ولا هاء عمر فاخذ بسنة صاحبه
و ما یعرف من امره فبايعنا عمر لم یختلف علیه منا اثنان فادیت له حقه و
عرفت له طاعته و غزوت معه فی حنین و کنت اخذ اذا اعطانی و اغزوا
اذا اغزانی و اضرب بین یدیه الحد و بسوطی فلما قبض تذکرت فی نفسی قد
وسابقی و فضلی انا اظن ان یعد لی و لکن خشی ان لا یعیل الخلیفة بعدی
الا لحقه فی قبره فاخرج منها نفسه و ولد و لو کان محباً لایة لا نثر و ولد لها
ویري منها الرهط انا احد هم و ظننت ان لا یعد لولی فاخذ عبد الرحمن موتاً
ان شمع و نطیع لمن ولاه امرنا ثم بايع عثمان فادیت له حقه و عرفت له طاعته
و غزوت معه فی حنین و کنت اخذ اذا اعطانی و اغزوا اذا اغزانی و اضرب
بین یدیه الحد و بسوطی فلما اصیبت فی ظرث فاذا الخلیفة ^{لانیان} اخذها بعد
رسول الله بالامامة و الخلافة و قد مضی و هذا لکن اخذ له ميثاقی قد صیبه
فبايعنا اهل الحرمین و اهل هذا المصرین ای البصرة و الکوفة و ثقب فیها من یسیر
و قرابة کفرا بنی و کله کله و لا سابقته کما ساقیتی و کنت احق بها یعنی معاویه
اما انک اگر رسول الله صلی الله علیه و سلم درین باب بمن عهد و وصیتی کرده باشی چنین نیست و اگر
وصیتی و عهدی در امر خلافت و رشان من شده بودی اول کسی که تصدیق عمل از و کردی بمن بود
و کذب آن و ترک عمل نمیکردی و نمیکند شتمی که ابوبکر بن تخاف و عمر بن الخطاب رضی الله
عنهما بر منبر رسول الله و نند و ایستادند و ایشان مقاتله میکردم و هیچ چیز غیر این بودیم
که با من بود و رسول الله صلی الله علیه و سلم کشته نشده و فجارة و دفعه نیز وفات نکرد و کبر من و
صلی الله علیه و سلم چند روز بطول انجامید و بالایی و اعلام بوقت نماز کردی و رسول الله صلی الله علیه و سلم

در بیان سیرت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

ابوبکر رضی الله عنه را فرمود که ایامت با مردم کرده نماز گذارد و مکان مرا میدید و مینشست و بعضی از پنج
 رسول الله صلی الله علیه و آله میخوابیدند که امر صلوة از ابوبکر گردانند رسول الله صلی الله علیه و آله ازین
 معنی ابوبکر را فرمود و غضب فرمود و گفت اندک صواب است یوسف حزن ابابکر فلیصل لک لک
 و چون رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود و نظر کردیم در امر خود اختیار کردیم از بر سر
 دنیا خود کسی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله از بر سر وین باب و راضی شده و حال آنکه صلوة اعظم
 اشعار اسلام است و دین این فائز شایع بیعت کردیم با ابوبکر رضی الله عنه و نیز اهل بیت این امر شایع
 و دو کس از ما درینجا مخالفت نکردند بلکه تمام متفق بودند با و درین امر و در روایتی دیگر آنکه
 فرمود و اقامت با مخالفت کرد و در میان او ما هم متفق بودیم و کسی از ما بر و مخالفت نشد و آل
 هر دو عبادت یکست اگر چه بخت لفظ مختلف است و در روایتی دیگر آنکه فرمود و اختیار کردیم
 از برای دنیا کسی را که رسول الله صلی الله علیه و آله از بر سر دین اختیار کرده بود پس حق ابوبکر صلی
 را در امر خلافت موقوف ساختیم و اطاعت او بر خود لازم الزم و نشیم و غرض از اینم با لفاق در لشکری
 که او بود و هرگاه که عطای مال و منیعتی بر من میکرد و میگرفتیم و اگر مرا بغیر از این روانه میکرد و میرفتم و غرض
 میکردم و بتنازه میخورد و اجرائی امر خود و در حضور او بر مردم میکرد و لم و بعد از آنکه او فوت شد
 رزم عمل نمود و در تحفه بر اعمال او واقف بود پس بعد بیعت کردیم با ابوبکر رضی الله عنه و دو کس اقل مرتبه
 اختلاف است در میان اختلاف نکرد پس ادای حقوق حق خلافت او کردیم و اطاعت او نمودیم
 و غرض از اینم که او کردیم در لشکری که بود و اگر میدادیم میگرفتیم و اگر بغیر از این رجوع میفرمود و غرض از اینم
 و در حضور او بسط خود و اجرائی خود و بر مردم میکردیم از چون عمر رضی الله عنه متوفی شد قرائتی خود و بر
 صلی الله علیه و آله و سبقت خود و اسلام و فضل خود بخاطر رسانیدم گمان من این بود که دیگری یا
 بر من اختیار نکند لیکن رسیدیم که خلیفه او اگر عمل نکند و بال و را بقبر او لا حق شود و ما برین نفس خود را و
 خود را بآن امر معزول میشدیم ملاحظه تمام درین باب نموده این امر بر سر چند کس مفوض میساخت
 که من یکی از آنها بودم و گمان من این بود که من بگیرم و بخوابم کرد و عبد الرحمن بن عوف با من
 موافق گرفت که اطاعت آنکس کنم که خدا شایع او را و الی امر سازد و از نگاه بیعت عثمان رضی
 کردم و من ملاحظه نمودم که اطاعت کردن سابق بر من بود معیت کردم و من ادای حق او در
 خلافت نکردم و اطاعت نکردم همراه او غرض از اینم که او بود و عطای مالی که میداد و میگرفتیم
 و اگر رجوع بغیر از این میشد بغیر از این میرفتم و بسط خود و در اجرائی خود و بر مردم میکردم تا آنکه عثمان

شهید شد آنگاه من نظر درین امر کرده و دیدم که دو خلیفه که بعهد رسول الله صلی الله علیه و سلم در امر خلافت
 و خلافت کردند که ششصد و این خلیفه ثالث که عهد میثاق بر سر من گرفته بود و ندانم نیز رفت پس
 این که مدینه و اهل این دو شهر که کوفه و بصره باشند بمن بیعت کردند و درین اثنا کسی سبیکه خود مثل او
 نیست و قریب و مثل من نیست این امر بر فاسد او عانی خلافت در و بعینه معاویه و حال آنکه
 من احق و اولی خلافتم و در روایت کرده و این جماعت مذکور اسحاق بن راهویه از چند طریق دیگر و غیر
 ایشان نیز از طریق دیگر روایت کرده و سببی گوید طریق این حدیث بعضی مقتوی دیگرست و اصح
 این طریق روایت اسماعیل بن علیاست و در آن روایت آنکه چون حضرت علی گفتند که از امر
 خود خبر ده مرا که آیا بعهد بر شما رسول الله صلی الله علیه و سلم و نشان شما امر کرده است یا آنکه بر خود
 متصدی این امر شده اید یا بجتهاد خود و روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در جواب
 گفت لم یعهد الینا رسول الله عهدا..... ناخذ به فی الامارة و لیکن شیخی من قبل
 انفسنا در امر خلافت هیچ حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و سلم نشد که بآن عمل کنیم باینکه
 بود که ما بر می اجتهاد خود و روایت کردند هر دو و دارقطنی مانند این حدیث باز یاد می جمیع طرق
 این حدیث متفق است از علی المرتضی که مسمی بر نفی رضایت علمای نیز بر جمیع متفق از جاپه
 ابو نعیم از حسن مشنی بن حضرت حسن سبط رضی الله عنه روایت کرده که چون ابو گفتند که خبر ده
 من کنت مولا فاعلم مولاة نضر و امامت است حضرت علی جواب داد که اما والله لو کان
 الا من النبی صلعم بذلک الامارة والسلطان..... لا فزع طمع فان رسول الله کان
 افظم للمسلمین و یقال فیها ایها الناس هذا و الی امرکم و القاهم علیکم تعب فاستمعوا
 و اطیعوا اما کان هذا شیئ ثم ترک علی امر الله و رسوله ان یقام به او یعد فیهِ
 الی المسلمین لکان اعظم الناس خطیئة لعلی اذا ترک امر الله و رسوله فحاشاه من ذلک
 یعنی آگاه باشید بخدا می سوگند که اگر مرا رسول از بخیرت مارت و سلطنت بودی هر آینه ظاهر
 مبین میبایست تصریح آن میفرمود و ندانم زیرا که رسول صلعم فصیح ترین بود و از مردم خصوصاً از
 امر مسلمانان و هر آینه ایشان را میبایست ایها الناس علی المرتضی و الی امر شماست و نیز در خلافت
 بعد از من قیام با و نمائید سخن او بشنوید و اطاعت او میکنید و بخدا می سوگند که اگر خدا
 و رسول خدای ما بر مسلمانان با و قیام نمایند و علی رضی الله عنه ترک با و خدا و رسول خدا میکرد
 و در قیام با بر مسلمانان خدا میبایست هر آینه علی را از بن جمیع مردم بیشتر بودی و بسط ترک امر

۱۲
 السلام علیکم و علی آله و سلم
 و رسول الله
 لا اله الا الله
 و هو الله

خداست و رسول او حاشا که حضرت علی مر خدا و رسول او را ترک کند و روایت کرد و از وی آنکه گفت
 لو كان هذا الاثر كما تقول فان الله اخذنا عتيا للقيام على الناس لكان اعظم
 الناس خطيئة ان يترك امر رسول الله اگر امر بخین بودی که میگویند که استیضا علی با
 اختیار کرده بود برای امر اقامت مسلمانان بر آنیه علی اعظم خطیئه بودی از همه مردم زیرا که
 ترک مر خدا و رسول خدا کرد که با مسلمانان قیام نمود و دست نگاه آن شخص گفت که ای رسول
 الله صلی الله علیه وسلم گفت من مشوکة فعلی مولا که حضرت امام حسن در جواب گفت لعننی
 به القيام على الناس بالامارة لا حفظه حظه كما افهم عن الصلوة والزكاة وقال
 يا ايها الناس ان عليا اليه امركم... من بعد... والقائم في الناس يا مري فان افهم
 اخری اگر مراد رسول الله صلی الله علیه وسلم از حدیث قیام با مسلمانان بودی از استکشف ساختنی و
 ایها الناس علی امر شما بعد از من و با مسلمانان قیام خواهد نمود با مری الطاعت و کتبیة انوار
 او تکفید روایت کرد و از قطنی از ابو حنیفه که چون بدین آمد از امام جعفر الصادق رضی الله عنه
 از حال ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سوال کرد امام جعفر فرمود که درست خدا بر ابوبکر و عمر را با و انگاه
 ابو حنیفه هم گفت که در عراق چنین میگویند که لوازیان بر بی شدی فرمود معا و الله که با و روایت
 الکعبة بنه سجای میگیرم که از ایشان تبرکنم دروغ میگویند بر پروردگار که بیگویند است انگاه
 امام جعفر رضی الله عنه ذکر تزیج ام کلثوم از فاطمه رضی الله عنها که بود با عمر رضی الله عنه و گفت ای
 ابو منیفرم لو لم يكن اهلها لما ذوجه اياها اگر عمر رضی الله عنه الميست و تحقیق این امر نیست
 حضرت علی رضی الله عنه را با و شنید ابو حنیفه گفت اگر این کلمه را با علی بن ابی طالب بنویسی خوب است اگر در جواب
 لا یطیعونی بالکتاب اطاعت من نخواهند کرد و بنوشتن بدان کلمه تزیج حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه
 خود را بر عمر و لیل قاطع است بر بطلان روافض چرا که بزرگ فاسد اجتماعت عمر را در حکم تکفیر می کنند
 که چگونه جائز بود که علی المرتضی رضی الله عنه خود را با کافری معیده بنمود با بدعتیها من ثل لا اعتقاد و چه
 هفتیم از وجوه و اول آنکه آنجا ایشان میگویند که اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و این
 حدیث دعائی است که نمی باشد اگر بر کسی معصوم پس این دعوی است بی دلیل زیرا که جائز است
 این نوع دعائی بر کسی ادنی کسی از مومنان هرگاه که بر کسی بی ادنی از مومنان جائز باشد همان
 بر کسی اخف و اشرف ایشان بحسب شجر هم بحسب عقل بطریق اولی است پس معصومیت
 امامت علی المرتضی عقب رسول الله صلی الله علیه وسلم ازین دعا لازم نیست آید چنانکه ابو هریر

این حدیث
 از ابوبکر
 و عمر رضی الله عنهما
 روایت شده است
 و این کلمه
 لا یطیعونی بالکتاب
 از حدیث
 ابو حنیفه
 روایت شده است

روایت کرد که رسول صلی الله علیه و سلم در شان عمر فرمود که عمر معی و انا مع عمر و الحق بعد
 مع عمر حیث کان عمر اجمع من اجمع و حق با عمر بعد من هر جا که باشد و در خبرت هیچ دلا
 بر امامت عمر رضی الله عنه عقب فوت رسول صلی الله علیه و سلم نیست و عصمت و غیر دلائلی نمیکند
 اگر مراد ایشان از عصمت عصمتی است که بر انبیاء ثابت است آن باطل است و اگر مراد از عصمت
 محافظت است آن بر کسی از مومنان جاریست خصوصاً از بر علی رضی الله عنه و عو
 و جو عصمت امام معنی بر نیست باطل است آن چند وجه و بیان آن وجوه قاضی ابوبکر باطل
 در کتاب و بیان امامت نموده است بیانی تمام نخواهد بود که بسندی صحیح و غیر آن بسند امام حسن
 از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود **طیحا فی حق مفرط یفرض بما**
لیس فی و مفرط مفرط یحلی ثانی علی ان یثبته فی بما لیس فی بلکه میشوند در باب من
 و کس یک دوست مفرطی که مدح و وصف میکند مرأی چیزی که در من نیست و دشمنی و دروغ گوئی
 که بغض من و را برین مبادر که بر من بهتان بند و چیزی که در من نیست ثم قال ما احدثکم
 بمعصیه فلا طاعة لاحد فی معصیه الله تعالی باز فرمود امر میکنم شما را و بیفرمانی خداست
 و اگر شما را بمعصیه امر کنم پس اطاعت نیست احد و بمعصیه خداست پس معلوم شد باین دلیل که خفیه
 علی اثبات عصمت از برای نفس خود فرموده اگر عصمت در امام شرط نیست و چه
 پیشتر آنکه ایشان در امام عصمت شرط میکنند که می باید که امام افضل است باشد و حال آنکه
 بشهادت حضرت علی که نزد ایشان صاحب العصمت است ثابت شده است که افضل این است ابوبکر
 است و بعد از و عمر رضی الله عنهما پس محلت این هر دو ثابت شد بقول حضرت علی **فی الله عنه و**
بالنفا و اجماع چنانچه گذشت و او را و هم آنکه عمر کرده اند که از جمله نفس تفصیل است
 حضرت علی حدیثی که از رسول صلی الله علیه و سلم در وقتی که بغیر نبوت گرفت علی الله را بر بر خلیفه
 گردانیده فرمود اینست منی بمنزله هارون من موسی الا انه کاتبی بعد از او از من بمنزله
 هارون از موسی الا آنکه بعد از من نبی نخواهد بود و شیعه و افضل است دلان با نبی که میگویند
 که جمیع منزهاتی که بود ثابت هارون را از موسی علیها السلام غیر نبوت علی رضی الله عنه را ثابت است از رسول
 صلی الله علیه و سلم چرا که اگر از جمیع منازل بر علی ثابت نباشد ششمار صحیح نیست از آنجا که ثابت
 بود هارون را از موسی علیها السلام استحقاق خلافت بعد از موسی اگر هارون زنده میماند بعد
 از وی زیرا که در حیات موسی هارون نیز نیست خلیفه او نمی بود و بسطه نقص بود و حال آنکه نقص

و مفرط

بر انبیا می باشد پس تحقیق خلافت بعد از رسول صلعم از بر سر حضرت علی ثابت و نیز از جمله
 منازل ارادون از موسی علیهما السلام است که با او در رسالت ترکیب بود و اگر بعد از موسی می باشد
 اطاعت او بر مردم لازم بود پس اطاعت حضرت علی نیز بر مردم لازم و واجب است که منقرض است
 بعد از رسول صلعم بنابرین علی دلیل بنیاد است چه ممکن است جواب این شبهه آنکه بر تقدیر که این
 حدیث صحیح باشد چنانچه آمده حدیث گفته اند و قول ایشان معتمد علیست خصوصاً آنکه در صحیحین این
 حدیث وارد نشده جواب آنست که حدیث احادیث شیعه در و افض حدیث احادیث اهل بیت
 حجت نمیدانند و تقدیر یک از این دلیل نیز منزل کنیم میگویم که عموم در جمیع منازل از بر سر حضرت
 ثابت نیست بلکه مراد بر وجهیکه ظاهر حدیث و دلالت میکند آنست که حضرت علی بن خلیفه بود از
 رسول صلعم در دینه بنور غیبت او از تبوک همچنانکه بار و آن خلیفه بود از حضرت موسی م و غیبت
 موسی م بهار و ن گشت یعنی خلیفه و قوم زانی که از بر سر مناجات فتنه بود و کلامه خلقی فی التو
 که موسی م بهار و ن گشت یعنی خلیفه من این در قوم من محمودی در آن غول نیست که تقاضا
 کند آنکه در طبع زمان جبات و موات خلیفه او بوده باشد بلکه تبار و آن غول آنست که خلیفه او باشد
 مدت غیبت او فقط و این خلافت او از موسی م شامل با بعد و قات موسی م نیست تقدیر
 که نسبت بواسطه قصه لفظی است و مراد از آن معنی نه بواسطه نفس ارون م و معزول شدن او
 و این مثل آنست که تصریح بخلاف است او کند در زمان حین بر تقدیر که مسلم داریم که لفظ شامل با بعد
 موت است و عدم بقا خلافت او بعد از موسی بواسطه منزل اوست ازین عزل نقص بهار و ن لاحق
 میشود بر تقدیر یک زنده بودی بعد از موسی م باکسان مستلزم کمال او بود زیرا که با تقدیر یک بعد از
 و ر امر مستقبل سالست میشود از جانب ایشان و این مرتبه علی است از آنکه خلیفه موسی م باشد آنکه
 باشد با و در رسالت اگر مسلم داریم که حدیث عام در جمیع منزلت که او را بود لیکن عام مخصوص است
 زیرا که از جمله منزلتی ارون آنست که نبی بر او بنی بود عام مخصوص در باقی حجت نمیشود و با آنکه
 حجت میشود لیکن ضعیف است بر اختلافی که در میان علماء است و برین امر ارون بعد از موسی
 موسی م بر من حیات ارون نبود و مگر از رکن نبوت از جهت خلافت از موسی و حال آنکه درین
 و در مقام نبوت نیست زیرا که محال است که حضرت علی بنی باشد پس اطاعت او و نفا و امر او
 نیز واجب و لازم نباشد و ازین بیان معلوم شد که مراد از بخدیث با آنکه از احادیث
 نفا و من نمیکند هیچ امر و غیر نیست مگر اثبات بعینه از منزلتها که ارون از موسی م محال

من
 در
 این
 کتاب
 در
 این
 باب
 در
 این
 باب
 در
 این
 باب

بود بر حضرت علی از جانب رسول و یشاق حدیث و سبب حدیث میان میکنند چنانچه پیش گذشت
 که رسول صلعم حضرت علی را در مدینه خلیفه خود ساخت و خود بنفس نفیس متوجه غزوہ تبوک شد
 انگاه حضرت علی این باز گذشت خود را منقضی دانسته امین سخن را رسول الله صلی الله علیه وسلم
 گفت بنابراین رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت الا ترعنا ان نکون من منزلہ ہارون
 ممنوع سے آیا رافعی نیستی کہ باشی تو از من بمنزلہ ہارون ان موسی یعنی وقتیکہ متوجه طو شد با
 ہارون گفت کہ خلیفہ باش و رفوم و نیز استخلاف حضرت علی در مدینہ لازم نمی آید او لو بیتہ
 او خلافت بعد از رسول صلی الله علیه وسلم از جمیع کسانیکہ در آن عصر بود بزرگتر است بلکہ
 آنچه لازم می آید اہلیت بر خلافت سنت فی الجملة و ما یان قائم و دلیل بر عدم لزوم او لو بیتہ
 است خلافت بعد از رسول صلی الله علیه وسلم آنکہ چند مرتبہ دیگر غیر امیر المؤمنین علی رضی الله عنہ مثل
 ابن ام مکتوم خلیفہ از رسول صلی الله علیه وسلم و بسبب این خلافت لازم نیست کہ اولی خلافت
 و امامت باشد بعد از رسول صلی الله علیه وسلم شریعہ و سبب آنکہ زعم کرده اند از جملہ
 نصوص تفصیلہ کہ داں است بر خلافت حضرت علی است کہ رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بعد
 انت اخی و وصی و خلیفہ و قاضی دینی و انت سید المسلمین و امام المتقین و قائد
 الغر المحجلین قولہ سلمو علی علیہ یا ہذا الناس ای علی تو برادر منی و خلیفہ و وصی
 و قاضی دین منی کبیر ال مہملہ و لوسیہ سلمانی و امام متقیانی و پیشوای آنکسانیکہ از اثر صلوة
 پیشانیہائی ایشان نورانی خواهند بود و روز قیامت و آنکہ گفت کہ سلام کنید بر علی را امیر
 بون و مردمان با جواب زیرین مبسوط گذشت و فصل چہارم و در آنجا این بود کہ گفتیم
 این حدیث کذب باطل است و بر رسول صلی الله علیه وسلم اقرار کرده اند الا لعنت اللہ علی
 الکاذبین و یکس از ائمہ حدیث نگفتہ است کہ این مہملہ جاد و مطعون فیہ نیست بلکہ جمیع ائمہ
 حدیث متفق اند بر آنکہ این حدیث محض کذب و افتراء است پس اگر زعم کنند این جاہلان کذاب کہ بخدا
 و رسول او و ائمہ اسلام اقرار میکنند این حدیث نزد ایشان خود بصحت رسیدہ گویم این مجال است
 بحسب عادت زیر آنکہ نمی تواند بود کہ این جماعت با آنکہ متصف بر سوائے نشدہ اند بصحت
 محدثی ہرگز رسیدہ اند منفرود شوند باین روایت این ہمہ حدیث را بچہل بیان روایت نسبت میدہند
 و حال آنکہ سائر ائمہ حدیث و سابقان دین علم تمام عمر خود را صرف کرده اند و مسافت بعد از آن
 طلب کثیر و قلیل از روایات نموده اند و تحقیق و تفتیش کرده صحیح را از سقیم جدا کرده و کتب نوشتہ

عنوان خبر دوازدهم

در بیان حدیثی از امام علی علیه السلام در بیان اهل بیت

از با وجود آنکه حدیث موضوعه از سندهای معتبر است و ائمه جمیع آنها را دانسته اند و سبب اعتبار
بر وضع افترا بر رسول نیز معلوم آنکه حدیثی است که اگر حسن منبع و سلفست ایشان درین نبود هرگز آنرا مبطلاً
و متروان نمیدادند بر دین و بتیلا را یافته تغییر تدریج و معال دین میدادند و مخلوط میساختند حتی را
بباطل خود و آنکه حق و باطل و صدق و کذب متغیر نمیشد و مردم را نیز مثل خود و گمراه میکردند و نیز
چون حقیقتا علی شریعت پیغامبر بر علیه السلام محافظت نمود و از تبدیل و تغییر و از اکابر است
در هر عصری تا آنکه بر اهر شریعت برگماشت تا حق را از باطل و صدق از کذب متمیز ساختند تا آنچه
دین بین پیش محفوظ و معصون اند از تصرف این بابان کاذب باطل و از تحریف رسول الله صلی الله علیه و آله
و رسو و ترک تکم علی الله و ائمه البیت و اولیای آنها و خادها کلیلهای لایمیرغها
تبعاً الا هالک که ششم شمار را بر ملتی و ائمه روشن که شبان چون روست و روزان چون
سهل است میل کنند و مکر و از آن است بعد از من هر کس که بر باطل باشد و از جمله امور عجیبه این جهان شایع
در و ائمه آنکه هر گاه که استدلالات بنیائیم با حدیث صحیح و صحیح و خلاف با بکر و در هر
تنها و غیر این احادیث نفس بر خلافت ابوبکر و بنی امیه و فصل سوم بیان کرد و شد و جواب
میگویند که این حدیث خبر واحد است مفید لقیق نیست و در امر امامت علم یقینی نیست باید تا
دلائل بر خلافت امامت کند و هر گاه که ایشان خود میخوانند که استدلالات کنند بر آنچه در
ایشان است نفس بر خلافت حضرت علی کرم الله وجهه آنست که خبری و ایت میکنند که بر زعم
ایشان دلائل نمیکند مثل حدیث من کنت مولاه و حدیث انت منی بمنزله
ها و در من موی با آنکه هر دو حدیث احادیث است یا آنکه اخباری باطل که متیقن البطلان است
الوضع و البهتان است نقل میکنند که بدرجه احادیث ضعیفه که اولی مراتب احادیث احادیث است
منسرد پس تا کنون تناقض صریح و جهل قبیح این جماعته که بواسطه کثرت عناد و میل از حق و حیرت
که موافق مذہب فاسد ایشان است زعم توان میکنند و اگر چه اجماع اهل حدیث بر آن شده است
که موافق مخالفی است و در آنکه مخالفت مذہب ایشان است زعم احادیث میکنند اگر چه
اتفاق بر صحت آن و از آن روایت کرده اند این معنی از ایشان نیست مگر تحکم عناد و میل
از حق نفوذ بالذمه باشد چه چهار و هم آنکه زعم کرده اند که ابوبکر رضی الله تعالی عنہ
مذہب و گفت فتح بیعت من کنید چرا که شخصی را که بیعت کرد و در آن بیعت خود از خود دور
نمیکند... و طلب فتح آن نمی نمایند مگر زانکه که الهیت آن ندیده باشند

جواب این شبهه آنکه آنچه میگویند که فسخ بیعت نمیکند کسی مگر وقتیکه اهل بیت آن بیعت
 باشند و مخصوص میدانند و برین که آن صحر ممنوع است چه آنکه می تواند بود که بواسطه فرغ و تقو
 و زهد بوده باشند چنانچه بسیاری از سنت خلف فرغ و زهد کرده اند از امور که مستحق
 و اهل بیت آن هستند اند باز یاد حق بکاست حقیقت فرغ بجمال نمیرسد مگر با عرض از غیر که معنی
 اهل بیت آن هستند باشد اما اگر اهل بیت هستند و در صورت اعراض واجب است نه آنکه
 نیست باز بدانکه سبب این اقاله و فسخ از ابو بکر رض آن بود که اندیشه نمود که مبادا استحقاق
 امور بر وجهی که لائق بحکام باشد بعمل نیاید یا آنکه غرض او از طلب اقاله بیعت آن بود که
 بر وظایف شود که در میان قوم کسیست که عزل او را دوست میدارد و یا نه بنا برین باین
 طریق استکشاف این معنی نمود بر وظایف شد که جمیع قوم با امت و قائل اند و عزل او را
 دوست نمیدارند یا آنکه چون ثابت شده بود از رسول صلی الله علیه و سلم که لعنت کرد بر
 امام قویکه القوم امانت کرده میدارند و ابو بکر رض اندیشه کرد که مبادا او را قوم
 کسی باشد که امانت او را کرده میدارند و در تحت آن حکم داخل شود بنا برین گفت بیعت
 مرا فسخ کنید تا معلوم کند که بیعت او را کار بهیست یا نه و چون کسی مگر بکمال اقاله و فسخ او
 نیست بر و روشن شد که در میان قوم کسی کار بیعت او نیست و خاطر ازین مخرج نمود
 و حاصل جواب آنکه غایت و حقیق و جمل ثابت است هر کسی را که گوید این اقاله بواسطه عدم
 اهل بیت بود با وجود این احتمالات ظاهره که مذکور ساختیم **شبهه** یازدهم آنکه زعم کرده اند
 که حضرت علی کرم الله وجهه ساکت نبود از نزاع در امر خلافت مگر جهت آنکه حضرت سید
 پناه صلی الله علیه و سلم او را وصیتی کرده بود که بعد از او رفتنه که واقع شود شمشیر از خلافت
 بیرون نیارد و جواب این **شبهه** آنکه این کذب با قهرست و بر بنقول کمال جهالت
 و نهایت عناد و مترتب میشود بواسطه آنکه زعم ایشان آنست که رسول صلی الله علیه و سلم
 حضرت علی را بعد از خود امام و ولی ساخت بر مردم و با خیال چگونه امر فرمود که بعد از او
 شمشیر نکشد بر کسانی که از قول حق امتناع نمایند و این متناقض است بر کلام حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم که وصیت فرمود که شمشیر نکشد بعد از او اگر صحیح بود وی بایستی که حضرت
 علی را در جنگ صفین و غیر آن شمشیر کشیدی و حال آنکه در آن حرب بنفس نفیس خوش و دل
 سبیت و توابع و لواحق خود و جمیع مقاتله نمودند و چندین نفر کشته شدند از جانب ایشان

و از معاویه و نیز چگونگی متعصوبت با اعتقاد و جماعت که حضرت با علم فرماید بعد مرقا که
 بزعم ناسد ایشان کافر شد بر بوسه آنکه بوسیت رسول صلعم کل نکرد و حال آنکه خدا شهادت
 واجب گردانیده است چهار با مثال ابن نوع بکسانی که اطاعت خدا و رسول و مکتبند بعضی
 از آنکه اهل بیعت و محترمت ظاهره رضی الله عنهم جمعین چنین گفته اند که در کلمات طائفه
 و روافض تامل کرده دیدیم و دشنیم که هوای چشمهای ایشان را پوشیده است بنا برین فساد
 که بر کلمات ایشان مترتب میشود از آن بآل نمیدارند و اینی بین که میگویند که عمر فرمود و سینه
 حامل سیفند علی اسد الله زوه ویر کشید و خیر الله افاطمة الزهراء رضی الله عنها را در خانه
 حبس نموده که ترس بر دستهای یافته فرستاد که نام محسن بود از وی ساقط شد و امثال این
 مفرخانات و مفتریات گفته اند و میگویند عرض ایشان نیست که مردم بر عمر رفتن غیرت کنند و از
 مستحق شوند و فاضل شود از نسبت عجزه و ذلت عاری که با علی و جمیع بنو اتم متعصوبست
 با آنکه بیکی و نجات جماعت است و کثرت از باقی صحابه بر استیاده بودند و نیز
 چگونه از اصحاب کبار رضوان الله عنهم نسبت با اهل بیت نبوت باین فعلی نظیر آید و حال آنکه
 بعد از رسیدن است که غیرت ایشان سبب رسول صلی الله علیه و سلم بر تبه بود که پس از آن در میان
 بقتل رسانیدند و در این میان خود رسول صلی الله علیه و سلم و توهم ادنی نقیض و سکوت بر
 با اصحاب کبار که خدا شهادت بر سبب محبت رسول صلی الله علیه و سلم پاک او مبر اساسا خسته اند از مگر گناهی
 و نقصانی چنانچه در کتاب بیست و یکم شده و او را اول کتاب خود و در مقدمه اول ایراد آن کردیم
 نمیتوان کرد که کسی که این توهم در حق اصحاب بنی الله نمیگذرد خدا شهادت او را گمراه ساخته
 اعانت و نصرت او کرده باشد محل و مادی مقرا و در جمیع مجلس التقریر شده باشد و نیز
 الاسلام و مجتهد العصر شیخ سبک رحمه الله علیه میگوید که در ظاهر و در شنبه شانزدهم ماه جمادی الاول
 سنه خمس و سبع مائت در جامع بنی امیه بودم که شخصی از صف مسلمانان در شد و با مردم
 نماز نگذاشت و گفت لعنت خدا بر آنکس که بر آل محمد صلی الله علیه و سلم ظلم کرد و چون که این سخن میگفت
 انگاه او را نزد یک و رده سوال کردم که آن کس که بر آل محمد صلی الله علیه و سلم ظلم کرده کیست
 جواب داد ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و نیز دید انگاه امر کردم که او را بر زنان بریزند و غلی در گردن
 نهند بعد از آن قاضی الکلی او را گرفته تا زیاده چند بر زرد و او با شکر از صراحت میگوید و فلک زیاده
 میگفت که فلانی یعنی ابو بکر عدو الله است و دیگران نیز گویند و او را بر این مضمون باز گفت

که او مرد یعنی ابو بکر غیر غیر حق در باب میراث حضرت خاتون جنت ظلم کرد و دروغ گفت
بر رسول الله علیه و سلم که منع میراث از حضرت یسوع رسول الله علیه و سلم یعنی فاطمه الزهرا
کرد و چون کلمات شیخ از وصایا و رشدها قاضی مالک و دیگر باریه بزود او امر کرد و در همان روز
روز و شنبه در مواجبه او ادای شهادت کردند و آنچه از وی شنیده بود و از و منکر نشد
و نیز اقرار نمود و هر چند که در شک سوال میکردند جواب همین داد که اگر گفته خدای میداند
باز او را در مقام مقدره در آورده با و گفتند که توبه کن او در جواب گفت که از خود توبه کرد
ام و هر چند توبه از وی مینمودند او در جواب همین لفظ میگفت تا آنکه در مجلس سخت کفر او و
عدم قبول توبه او بطول انجامید انگاه نائب قاضی مالک حکم قتل او کرده او را بقتل رسانید
و نزد من اسان نمود و قتل او از آن استند لال که کرده بودم و صدر من منشرح شده بود که حکم
بکفر او بواسطه سب بود و حکم قتل او جهت توبه او و نیافتن کسی او را برین استند لال که سبقت
کرده باشد بر من مگر آنچه آمد در کلام نویی باضعفت و مصنف گوید کلام مسکی حجت الله علیه
فرین باب بطول انجامید و من حاصل آنچه او گفت ذکر خواهم کرد و باز یافتم بر آن از آن چیزیکه
متعلق باین مسئله و توابع آن بوده باشد و تجزیه میکنم باینکه خود کرده ام بلفظ
پس میگویم که بعضی از ناسخ عانی کرده اند که این شخص را فطنی بغیر حق مقتول شدند و نشنیدند و مسکی
تقریر او بر مدعی این امر حسب آنکه بر وظایف شده بود که مذموب خود ساخته بود و الا و الا و مذموب
یعنی مذموب شافعی حجت الله علیه و سلم و این است که باین قدر کافر میشد و که گفت یعنی مسکی
هر کس که میگوید که این شخص بغیر حق کشته است کافیت بلکه قتل او بحق بود زیرا که او کافر بود
که اصرار بر کفر مینمود و حکم نکردیم بکفر او مگر بواسطه چند امر اول آنکه قول رسول الله علیه و سلم
علیه و سلم و آله و صحابه و از و اب و ذریه و تابعین و در حدیث صحیح من روایت دعا بالکفر و
قال عدا و الله و ليس كذلك ان كان كما قال فيها و اكد حجت علیه و سلم که نسبت کفر
بکسی در دیاگوید که او دشمن خداست و چنین نبوده باشد اگر ارم چنین باشد که او گفته است قها
والا بان قائل باز میگردد و به تحقیق یقین میدانم که ابو بکر رضی الله عنه مومن است و الله و الله
نیست پس این شخص آنچه در حق ابو بکر گفته است راجع بقائل میشود و مقتضی این نیز نیست و بنا برین
حکم بر کفر او میکنم اگر چه اعتقاد کفر نداشته باشد که امام مالک رحمه الله حمل این حدیث بر خوارج که
اعلام و مشاییر و اکابر امت را تفسیر میکنند که در است پس آنچه که مستنبط از این حدیث کرد

موافق است آنچه مالک نقل کرده یعنی ستمناط من از حدیث موافق قواعد مالک است
 بقواعد شافعی ۷ آنکه از کلامی که بعد ازین خواهد آمد معلوم خواهد شد آنچه معتقد است نزد
 درین باب آنچه حدیث اگر چه غیر واحد است لیکن بواجب عمل میکنند اگر حکم تکفیر اگر چه از روی مجعود
 انکار باشد و از روی کفر نباشد چه اگر این تکفیر تکفیر ظنی است بلکه تکفیر منکر امر قطعی است آنچه
 امام نووی رحمه الله علیه گفته که حل کردن آنچه حدیث را بر خروج منعیست و نه سبب
 عدم تکفیر ایشان است و درین قول نظر است زیرا که منع حمل مالک هم وقتی
 شود که از خروج سبب تکفیر غیر خروج وقتان نیند حاصل شود لیکن گاهی که ایشان تکفیر
 کنند کسی را که تحقق الایمان بوده باشد و در صورت نووی را منیر سد که حکم بضعف آن کند
 جواب از اعتراض سبکی بر نووی چنین داده اند که نقل شافعی راجع گفته است که شهادت
 اهل بدعت و یهود قبول میکنند که خطابی مریح است در آنچه امام نووی گفته آنکه معنی نیز
 بآن مساعدت میکنند و نیز تصریح باینکه آنچه تکفیر ایشان میکنند اگر چه ایشان تکفیر میکنند
 مریح است در آنچه گفتند و مقتوی اوست قول اصولیین چنانچه گفته اند که تکفیر شیعه رواست
 نمیکشیم بآنکه ایشان تکفیر کبار و عظامی صحابه رضوان الله عنهم اجمعین میکنند که رسول صلی الله
 علیه و آله جزم فرموده است که ایشان اهل بهشت اند میکنند علم قطع ندارد بر ترکیب و تعدیل
 ایشان تا ارکان مات بدانند و معجزا تکفیر کنند و در صورت آنکه تکفیر شیعه و خوارج میکنند زیرا که
 درین هنگام تکذیب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میشود و باین بیان معلوم شد که جمیع آنچه
 گذشت و بعد از آن که خواهد آمد از سبکی ایراد نکند و اگر آنچه مختار است و منیست بر غیر قواعد
 شافعی یعنی آنچه در جواب اصولیین مذکور گفته که ایشان نظر کرده اند و در عدم تکفیر آن دو فرقه
 آنکه قول ایشان مستلزم تکذیب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیست و نظر کرده اند بآنچه تکفیر
 که حدیث سابق دال است بر کفر و فترقه و حال آنکه امام الحرمین و غیر او گفته اند که تکفیر مثل
 ستم میکنند و اگر در دل خود تکذیب کنند لازم نمی آید از آنچه ما در حدیث سابق گفتیم کفر
 س که با مسلمانان گوید یا کافر زیرا که محل آنچه استدلالت بآن کردیم کسانی اند که ایمان
 ایشان مقطوع باشد و شک در ایمان ایشان نباشد مثل عشره مبشره و عبد الله بن سلام و مانند ایشان
 صنی الله عنهم اگر کسی حکم تکفیر ایشان کند کافر است بخلاف غیر ایشان از مسلمانان زیرا که
 در کلام رسول معلوم که درین حدیث فرموده است که ما قال و الارحبت بالیه یعنی اگر چنین باشد

که او باشد فیهما والا کفر راجع بقابل میشود و اشارتی باعتبار این خلافت و فرق میان عشره
 بشره و مانند ایشان باقی مسلمانان از آن معلوم میشود و بل نزدیک من لاحق میشود و این مذکور است
 کسانیکه اجماع بر صلاحیت و امامت ایشان شده مثل حبیب بن مسلم و ابن سیرین و ابن
 و شافعی و حماد بن محمد و اگر چه هیچ متکلم و فقیهی نگفته که این نفس در شان چه کسان دارد و شده و
 گفته اگر کسی گوید که کفر انکار ربوبیت یا رسالت است و حال آنکه این مقتول ایمان بخدای و
 رسول و الهیت صلی الله علیه و سلم و بسیاری از صحابه و شت پس چگونه حکم بکفر او میکنند
 گوئیم که تکفیر حکم شرعی است و سبب آن انکار خدا و رسول است یا قولی است یا فعلی که شرع علم
 کند بکفر آن اگر چه انکار بآن نباشد و احسن آنکه درین مسئله حدیث مذکور است و منضم میشود
 باین حدیث که صحیح است مراد از علی و لیاقت اذنته بالحرب یعنی رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 هر کس که اذنی دوستی از دوستان من میکند تحقیق اعلام و اخبار کردم و او را جنگ حدیث
 و بگویم صحیح است الحسن المؤمنین کفله رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هر کس که لعن کند من را
 مثل آنست که آن مؤمنی را کشته باشد و حال آنکه ما میدانیم که ابو بکر رضی الله عنه از لیاقتی مومنان
 پس این باخذ حججی است که بر من ظاهر شد و قتل آن شخص اگر چه تقلید فتوی و حکم نکردم و منضم
 ساختم بحجت اجدید سابق افعال این شخص را ظاهر لعن و ایدای و اقرای نسبت باصحاب
 رسول صلی الله علیه و سلم در طار الناس و مضر و دن و دران اظهار عیست و تشبیر ابل و عیست
 و عیست تحقیر سنت و اهل آن و مجموع این امور درین بیاعت که یاد کردیم و گاه است که این جماع
 چند امر همگی حاصل میشود و که حاصل نمیشود از هر یک این امور با نهر او اینست قول مالک
 که گفت حادث میشود و از بره حکما و حسب آنچه حادث میشود و از ایشان از فحش و امی گوئیم که حکام
 متغیر میشود و بتغیر زمان لیکن احکام مختلف میشود و باختلاف امور حادثه پس این نهایت چیزی
 است که منشرح شد صدر من بآن و قتل این رجل و آسب تنها بیان آن گذشت و خواند آید بعد
 ازین ایضاح آن و ایدای رسول صلی الله علیه و سلم امری عظیم است لیکن محتاج است بآنکه در آن
 ضابطه بوده باشد و الا جمیع معاصی میوزی است مگر رسول صلی الله علیه و سلم و نیا فتم در کلام آمد
 از علمای که سبب اصحابی موجب قتل میشود و الا آنچه خواند از آنکه بعضی اصحابی شایسته و اصحاب
 ابو حنیفه رضی الله عنه را اطلاق کفر بر کسی که سبب اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم میکنند تصریح
 بقتل نکرد و اندر چنانچه ان المنذر گفته که منید انهم کسی را که واجب اند قتل بر آنکس که سبب اصحاب

کتاب
 تاریخ
 اسلام
 ج ۱
 ص ۱۰۰

رسول صلعم میکند: انتہی نعم حکایت قتل از بعضی کوفین و غیر آن کرده اند بلکه از حنا بل از امام احمد بن
حنبل رحمۃ اللہ علیہ نیز روایت کرده و در قتل و زندقہ و من است کہ حنا بل غلط کرده اند و درین روایت
ویرا کہ این نقل را فراموش کرده اند از قول احمد بن حنبل رحمۃ اللہ علیہ عثمان بن عفان کہ گفتہ کہ نزد من نیست
کہ احدا را وہ کرده است ازین عبارت کہ ششم عثمان بن عفان کفرست و الا زندقہ نمیگفتند زیرا کہ
انظر است از زندقہ بلکہ از او احمد بن حنبل رحمۃ اللہ علیہ در موضع دیگر از و مرویست آن است کہ
طعن در خلافت عثمان بن عفان در کتب طعن در جمیع مہاجر و انصار است یعنی چون عبد الرحمن بن
عوف رخنہ کہ امر شوری با و مفوض شدہ مشایخ و زندقہ نمود و مشورت با جمیع مہاجر و انصار
از مردان و زنان نمود و با ہر کس عاجزہ نیز خلوت کردہ مصلحت بدتا آنکہ اجماع کردند بر حق تعالی
دہم و نظام ہر شتم اوست و در بابن تخطیہ جمیع مہاجران و انصار است و تخطیہ جمیع ایشان کفر
ست پس شتم عثمان بن عفان زندقہ باشد باین اعتبار و ازین عبارت فہم میشود کہ شتم ابو بکر و عمر بن
الخطاب کفر باشد پس شتم عثمان بن عفان نیز نقل از احمد بن حنبل رحمۃ اللہ علیہ کردہ است پس ہر کس کہ روایت
جمل کردہ است و زندقہ او و شتم عثمان بن عفان بسبب ابو بکر کفرست و روایت کردہ است از وہ کہ شتم
ابو بکر و عمر بن کفرست و علم آن قتل است غلط کردہ و رآن را وی روایت بہ مناقب است کہ
ہر شتمی کہ قصد کند بآن ایذای رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم چنانچہ از عبد اللہ بن ابی
واقع شد کفرست و اگر آن شتم قصد ایذای رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نکرده باشد کفر نیست چنانچہ
از سطح و حمیتہ واقع شد و در قصہ انگاشت بپایندہ مدار بقدر و در حدیث صحیح است لا تسبوا النبی
خو اللہ فی نفسی بعد لا کوان احدکم الفوق من احدہم ما لا ذلک منکم احدکم ولا تضیقہ
سبب کنیہ صحابہ را سوگوئد یا بخدای کہ نفس من ہدیہ قد استکبر اگر قصد تی کند بکے از شما مثل کہ او
ظلمانی یا بدیہ از ایشان نہ نصفشان و در حدیث کہ رجال اوقات اند اگر چہ ترجمہ گشتہ کہ
غریب است اللہ اللہ فی الصحابی لا تخن و ہم غرضاً پس کہ من احبہم فحببتہم من الغنم
فی بعض من اذہم فقد اذانی و من اذانی فقد اذی اللہ یومئذ ان یاخذ بامرہ
تعالی و رحن من ایشان را بدت ملامت سازید بعد از من پس ہر کس کہ صحابہ را دوست دارد
بدوستی من ایستاد دوست داشته است و ہر کس کہ دشمن دارد ایشان را دشمنی من دشمن بدستہ است
و ہر کس کہ ایذا را ایشان کند مرا ایذا کردہ است و ہر کس کہ خدا ایشان را ایذا کرد و او باشد کہ خبر
خواہد و او را قول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الصحابی ظاہر شتم نیست کہ مرا و ازین صحابہ

میں نے اپنی کہانت کو نظر پر زندہ اسلام اور پوری مشیت دار و در کھڑا کر دیا۔

۱۰۰۰

اند که پیش از فتح مسلمان شده خطاب با کسانی است که بعد از فتح اسلام در آمده اند بدلیل تفاوت
 ایشان با قال الله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم حجه
 من الذین انفقوا من بعد ترجمه مساوی نیست از شما ای مؤمنان هر که انفاق کرد پیش از فتح
 که اهل اسلام بی برگ بودند و کارزار کرد و دبا دشمنان خدا تعالی و رسول او صلعم با کسانی که
 بعد از فتح که انفاق کردند و کارزار کردند و جری که بال بسیار بود و احتیاج بمقاتله بود و انفاق
 بسیار بود و آن گروه منفق و مقاتل پیش از فتح که بزرگتر اند از رومی مرتبه از آنکه نفقه و مقاتله
 کردند بعد از فتح که پس از اوست از آن که حدیث را تاویل کنند با منطریق یا طریق دیگر تا احادیث
 صحیبات را در حدیث غیر صحابی بپندند که رسول صلعم و حق ایشان وصیت فرموده است و معنی
 حدیث صحیح باشد پس این تاویل مراد بموصی بهم کبار اصحاب است و بمخاطبین صفار ایشان اگر چه
 اسم صحبت شامل مرجع است و گفت یعنی کسی که از شیخ خود عطا الله حکم صوفیت بر
 طریق تشاؤلین شنیدیم که در وعظ تاوولی دیگر گفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم ترجیبات
 بود که در آن تجلیات کسی که بعد از او بود و مشایده میفرمود و حدیث خطاب کسی که بعد از رسول
 صلعم باشد در جمیع اصحاب بنی الله عنهم پیش از فتح که و بعد از و این اگر ثابت شود و بعیت و رقت
 نشان جمیع اصحاب است الا نشان کسانی است که قبل از فتح که شرف اسلام یافته اند و کسانی که بعد
 فتح در اسلام در آمده اند الحق اند با ایشان و بر هر تقدیر حرمت است و ایضا ثابت است بر هر کس
 اصحاب بنی الله عنهم یعنی کلام نووی و غیر صریح است و درین معنی باز این کلام نیست مگر در سبب
 بعضی از اصحاب است جمیع شک شبه نیست در آنکه کفر است و همچنان است که یکی از اصحاب این
 نیست که اصحاب است چرا که استحقاق با دست صلی الله علیه و سلم پس کفر باشد و بر همین معنی حمل آنکه
 طحاوی گفته است که بعضی جمیع اصحاب کفر است و بعضی بعضی از ایشان هم بی شک و در آن
 نیست که کفر است و اما سبب بعضی بعضی از ایشان که از حدیث صحبت نباشد بلکه از بزرگتر
 بوده باشد کفر نیست حتی شیخین که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما که با دو وجه حکایت کرده است عدم
 کفر آنکه سبب بعضی شخص بود و شخص معین از صحابه گاه است که بوسط امری خاص است از امور
 دینی یا دنیوی همچون سبب و بعضی افهتی مرشیخین بارم که ناشی شده از جهت رفض و تقدیم
 حضرت علی بر ایشان و اعتقاد آنکه شیخین ظلم کرده اند بر حضرت علی و حال آنکه ایشان ازین معنی
 بری اند و حضرت نیز قطعاً و جزاً این اعتقاد در حق ایشان ندارد و آن کس که بوسط جمل که و اثر

تفاوتی

اعتقادش نیست که باینست و کذب مدواتی که با شیخین میل می آورند و نفرت و معاودت علی بن
سکینه بواسطه قریب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بهین بعضی همین اعتقاد که از جهل ناشی شده این اعتبار او را
تحقیق نمیکند و لذا وجه کفر را فتنی آنست که ازین است و بعضی معتقدند که بعضی از این لازم می
آید زیرا که ایشان بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم اصل اند و اقامت دین و اظهار آن و
جهاد با مرتدان و معاندان از جهت ابوبکر بوده که گفت که اگر ابوبکر بر منی الله
نبودی بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم مردم بیشتر خدا را میگویند و بگویند ابوبکر را جتاه و قتال
با مرتدین و مانعین زکوة با وجود مخالفت و ایشان را از مسمات آنکه جوع بر قول او نمودند و بآن جفا
مقتل کردند تا آنکه خدا را بجهاد بسبب ابوبکر و اصحاب رضی الله عنهم این محنت و بلا می از اسلام
و مسلمانان زائل گردانیده و مرتدین و مانعین زکوة را دفع و منع کرد و اسلام قوت یافت
اصرو و حکم یعنی امر دوم از امور و اله بر کفر و قتل این شخص افضی نیست که بعضی شیخین
الله عنهما حلال و نهیست با قرار خود با بنیعی و حال آنکه لعن ایشان حرام است و کسیکه حلال اند
آنچه خدا را حرام کرده است کافرست بلکه تحریم لعن و سب مدیعی از معلومات ضروری است
زیرا که حسن اسلام و افعال و اله ایمان و آنکه این معنی از دوائی بود تا زمان و ذات بتواتر
سید و هیچ ریب در معلومیت و ضرورت آن نیست و اگر افضی ران نمک کرده و آنکه
آن میکند لیکن بشرط کفر یا کافر ضروری نیست که بیک ضروری باشد تا آنکه را و مستلزم تذبیب
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کرده و بنا بر آن تذبیب حکم بکفر او شود و حال آنکه فتنی اعتقاد و تحریم لعن
ندارد و خصوصاً آنکه اعتقاد ضروریست تحریم لعن و سب پس این ضروری نیست تا از آنکاران
آن کافر شود و خصوصاً تمیسه از مطلق حکم جدا نمیتوان ساخت این طریقی که لواط تحریم لعن
و سب ابوبکر و جمیع خلق تاویل شیعیه و افضی را الله اعلم و بمرتبه است که لواط معلوم نشده است
لغو میسازد و محیل آن است که در آن بدل کند و قلب میل میکند بطلان این قدر تاویل
شبه از و یعنی باعتبار آنچه بر سبکی جمیع نظام هر شده و الاقوالی در سبب فتنی هم حکم میکند بکفر
این قدر از وی عدم تحقیر زیرا که این با فتنی با دل است و طعن است که کرد و اگر چه تاویل
او جهل و عصبیت است لیکن در باب تحقیر احتیاط مرعی باید داشت چنانچه مقرر شده است و در محیل خود
اگر چه معلوم آنکه این بهیست مجموعی از بن شخص حاصل شد از آشکارا ساختن بن ابوبکر و ثقیان
که الله دین مشرکین اسلام اند و بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم دین قائم ساخته و حلال لعن

الاعتقاد بالحق و انما كان ادراك الحق في العقل

ادو در کما بر و علمای و جمیع خلایق همچون طعن در دین است و طعن در دین کفر است پس این سه
 دلیل است که بر اظا هر شده و در قتل این شخص یعنی باعتبار آنچه بر بکی ظاهر شده و الا نهیب
 شافعی رحمه الله است که قبل ازین معلوم شد اهر چه با هم آنکه منقول از علمای از مذنب
 ابو حنیفه رحمه الله است که هر کس که خلافت ابو بکر و عمر را غلبی الله عنهما انکار کند کافر است و
 بعضی از علمای مذنب ابو حنیفه رح حکایت خلاف آن کرده و صحیح نیست که کافر است
 این مسئله مذکور است در کتاب غایت سروجی و در فتاوی نهمیری و در اصل محمد بن حسن
 المدینه و در فتاوی بدیعیه و ادقشیم کرده است راضی بکافر و غیر کافر و فکر خلافت در طعن
 ایشان نیست و خلافتی که در باب است ابو بکر رخ کردیم و زعم نمودیم که صحیح نیست که
 کافر است و در محیط از محمد بن حسن رحمه الله علیه نقل کرده که در نماز اقتدای بر و افض
 جایز نیست و گفت از برای آنکه منکر خلافت ابو بکر رخ اند و حال آنکه اصحاب رضی الله عنهم
 اجماع بر خلافت او کرده اند و در خلاصه چنین میگوید که هر کس که منکر خلافت ابو بکر مدینه
 رضی الله عنه است کافر است و در محیط باین عبارت منقول است که راضی اگر غلو
 داشته باشد خلافت ابو بکر را رضی الله عنه منکر باشد صلوٰه خلف او جائز نیست و در
 مرغینانی چنین آورده است که هر که صلوٰه عقب صاحب عیث و هوا عقب
 راضی جائز نیست باز گفت حامل کلام آنکه اگر بدو ای می بترتبه است که آن کافر میشود
 و نماز اقتدای با وی جائز نیست و الا جائز با اگر است و در شرح مختار چنین اختیار کرده
 که است و بعضی یکی از اصحاب رضی الله عنهم کفر نیست لیکن کراهیت است چه اگر امیر المؤمنین
 رخ و شافعی خود را تکفیر کرده است عبارت فتاوی بدیعیه نیست هر کس که منکر امامت ابو بکر
 است کافر است و بعضی گفته اند که مبتدع است و صحیح نیست که کافر است و همچنین حکم
 که منکر خلافت عمر رخ و اما اصحاب شافعی و قاضی حسین رخ و در تعلیق چنین آورده که هر کس
 که سب بنی صلوٰات علیه السلام علیه کند کافر است و هر کس که سب یکی از اصحاب کند
 فاسق است و اما آنکس که سب شیخین رخ یا حسنین رخ کند و در آن دو وجه است یکی ازین
 وجه نیست که کافر میشود زیرا که امت اجماع کرده اند بر امامت ایشان و چه دوم
 نیست که فاسق است کافر نیست و هیچ خلافتی نیست در آن که هر کس که حکم بکفر او شده
 است از اهل هوا جزم بخلود بودن ایشان بدو رخ نشده بود جزم بدخول ایشان در دوزخ

صحیح
 ۲

و دو وجه استانتی و فاضلی اسماعیل الکی گفته که مالک ۷ در باب ۱۰ و سائر اهل عصب
 گفته است ایستادن توبه دهند اگر توبه فیهما والا بکشند ایستادن زیرا که از اهل فساد
 و بدعت اند و این چنانچه در باب اهل حرب گفت که فساد این جاست و مصالح و بدعت
 و در دین نیز داخل میشود مثل قطع طریق حج و فساد اهل عبت معظلم آن در دین است
 گاهی و در دنیا نیز داخل میشود مثل در میان مسلمانان عداوت می اندازند و قول مالک
 و اشعری و تکفیر قدریه و جمیع اهل بدعت مختلف است و اکثر و ترک تکفیر رفسه اند چنانچه
 عیاض گفت رحمه الله که کفر یک خصالت است که آن جناب بوجوب ارتبالی و وصف رسول
 صلعم و افضل لشکر و اطلا و لعن بر ایشان و بر خوارج و سائر اهل هوای حجت است
 است که تکفیر میکنند و جماعته و بکار از علمای که تکفیر اهل بدعت و هوای نمیکند جواب داده
 اند که الفاظ وار و شده بر سبیل تلبیظ از غیر کفر چرا که کفری و مشترک
 و درون مشترکی باشد و قول صلعم و در خوارج اقتلوه هم قتل عاد که حکم بقتل ایشان فرمود
 مثل قتل و اذ تقاضای کفر میکنند مانع جواب میدهد که این امر بقتل حدیث نه کفر فاش
 عیاض گفت در سبب اصحاب علمای را اختلاف است و مشهور مذہب مالک جهت اوست
 و قائل او را وجعی ساند اما مالک رحمه الله گفت که طبرگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 شتم کند حکم آن قتل است و اگر شتم اصحاب او کند حکم آن ناپوست و گفت نیز هر کس که
 شتم کند یکی از اصحاب او کند یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و اعمرن العاص و غیره اگر گوید که ایشان بر
 ضلال کفر توبه اند آن کس را باید کشت و اگر شتم بغیر این کنند آن شتمی که مردم میکنند او را
 عذابی سخت باید کرد و اما قول مالک ۷ او را بکشند اگر نسبت بقتل او بکشد
 است زمانی که نسبت کفر یکی از اصحاب مذکور کند زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم گوای
 داده است یا آنکه ایشان اهل جنت اند و هر کس که نسبت کفر یا ایشان و بدعتی قتل میشود و بد
 اعتباری که مذکور است رسول الله صلی الله علیه و سلم از آن لازم آید اما اگر نسبت اصحاب بظلم
 و درون کفر چنانچه زعم بعضی روافض است و حکم بقتل او محل نزوست چرا که این نسبت بظلم
 از حیثیت صحبت نیست و از جهت امری که متعلق بدین باشد نیز نیست بلکه این خصوصیات
 که لعین صحابه متعلق است از روی تنقیض نیست و حکمی نیست و آنکه روافض از کار ما عالم
 بالضرورت و اقرار بر اصحاب میکنند لیکن اسکار ارستان مقتضی این نیست که رسول

ایستادن توبه دهند اگر توبه فیهما والا بکشند ایستادن زیرا که از اهل فساد و بدعت اند و این چنانچه در باب اهل حرب گفت که فساد این جاست و مصالح و بدعت و در دین نیز داخل میشود مثل قطع طریق حج و فساد اهل عبت معظلم آن در دین است گاهی و در دنیا نیز داخل میشود مثل در میان مسلمانان عداوت می اندازند و قول مالک و اشعری و تکفیر قدریه و جمیع اهل بدعت مختلف است و اکثر و ترک تکفیر رفسه اند چنانچه عیاض گفت رحمه الله که کفر یک خصالت است که آن جناب بوجوب ارتبالی و وصف رسول صلعم و افضل لشکر و اطلا و لعن بر ایشان و بر خوارج و سائر اهل هوای حجت است است که تکفیر میکنند و جماعته و بکار از علمای که تکفیر اهل بدعت و هوای نمیکند جواب داده اند که الفاظ وار و شده بر سبیل تلبیظ از غیر کفر چرا که کفری و مشترک و درون مشترکی باشد و قول صلعم و در خوارج اقتلوه هم قتل عاد که حکم بقتل ایشان فرمود مثل قتل و اذ تقاضای کفر میکنند مانع جواب میدهد که این امر بقتل حدیث نه کفر فاش عیاض گفت در سبب اصحاب علمای را اختلاف است و مشهور مذہب مالک جهت اوست و قائل او را وجعی ساند اما مالک رحمه الله گفت که طبرگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم شتم کند حکم آن قتل است و اگر شتم اصحاب او کند حکم آن ناپوست و گفت نیز هر کس که شتم کند یکی از اصحاب او کند یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و اعمرن العاص و غیره اگر گوید که ایشان بر ضلال کفر توبه اند آن کس را باید کشت و اگر شتم بغیر این کنند آن شتمی که مردم میکنند او را عذابی سخت باید کرد و اما قول مالک ۷ او را بکشند اگر نسبت بقتل او بکشد است زمانی که نسبت کفر یکی از اصحاب مذکور کند زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم گوای داده است یا آنکه ایشان اهل جنت اند و هر کس که نسبت کفر یا ایشان و بدعتی قتل میشود و بد اعتباری که مذکور است رسول الله صلی الله علیه و سلم از آن لازم آید اما اگر نسبت اصحاب بظلم و درون کفر چنانچه زعم بعضی روافض است و حکم بقتل او محل نزوست چرا که این نسبت بظلم از حیثیت صحبت نیست و از جهت امری که متعلق بدین باشد نیز نیست بلکه این خصوصیات که لعین صحابه متعلق است از روی تنقیض نیست و حکمی نیست و آنکه روافض از کار ما عالم بالضرورت و اقرار بر اصحاب میکنند لیکن اسکار ارستان مقتضی این نیست که رسول

علیه السلام را کذب کنند بلکه زعم ایشان اینست که موافق رسول صلی الله علیه و سلم
 است که با ایشان را کذب میکنند و در دعوی اوافق پس مالک حمزه شمشیر شده تا این زمان
 چیزیست که مقتضی قتل این نوع گسنان باشد که نشان او اینست که بیان کردیم و ابن حبیب
 گفت که هر کس از شجره غلو کند و در بعض عثمان رحم و کثا ره کند که از او بری شود او را
 تا ویب شد بکشد و هر کس که زیاده کند و در غلو ببرد که نقص ابو بکر و عمر رحم کند عقوبت برو
 زیاده کند و ضرب بر او مکرر سازند و حسن مخلد کنند تا زمانی که بمیرد و بترتیب قتل رسانند مگر
 سب رسول الله صلی الله علیه و سلم و سخن گفتن هر که کذب کند یکی از اصحاب رسول صلی
 الله علیه و سلم کند او را الم ضرب نمایند و ابن ابی زید از سخون روایت کرده است که گفت
 هر که در شان ابو بکر و عمر و عثمان و علی رحم بگوید که ایشان بر کفر و ضلالت بوده اند حکم او
 قتل است و هر که شتم غیر این چهار ریا صاحب کند او را عذاب و عقوبت شدید کند است
 اما قتل آن کس که تکفیر چهار ریا صاحب کند ظاهراً نیست زیرا که خلاف جمیع امت کرده است
 و اما تکفیر خلفای ثلاثه و حضرت علی را تکفیر نکند و برین باب سخون تصریح کرده است بجزئی
 و کلام مالک حمزه که گذشت برین تصریح ترست روایت کرده اند از مالک حمزه که گفت
 هر کس که سب ابو بکر رحم کند اجزای تازیانه برو کنند و هر کس که سب عائشه رحم کند او را کشند
 و امام حنبل رحم گفت در شان کسی که سب اصحاب کرده بود حکم قتل او نمیکند چرا که از آن
 ترسم لیکن او را مینرم زنی سخت و ابو یعلی حنبل گفت آنچه فقهای برین اند که در صحابه
 رحم اگر سب جلال اند کافرست و اگر حلال نداند فاسقست کافر نیست و گفت طایفه
 از فقها رکوفه و غیر ایشان حکم جرم کرده اند بقتل کسی که سب صحابه کرد و تکفیر رافضه و حنبل
 یوسف عزیزی را سوال کرد و از کسی که شتم ابو بکر رحم کند گفت کافرست باز از سوال کرد
 که اگر بمیرد برو نماز کنند یا نه گفت فی و از کسی که تکفیر میکنند احمد بن یوسف و ابو بکر
 و هر دو میگویند که فبیروافض را نمی خوریم زیرا که ایشان مرتد اند و عبد الله بن ادریس
 که سب از ائمه کوفه است گفت رافضی اشفقت نیست زیرا که هیچکس شفقت نیست
 مگر مسلمانان را و ایشان مسلمان نیستند پس ایشان را شفقت نیست و گفت امام حنبل
 رحمته الله علیه وایت ابو بکر که هر که شتم عثمان از وی جدا و شود زندقه است و جمیع کرده
 اند قاتلین بعد از تکفیر بر کسی که سب صحابه کند و آن آنکسانی اند که بوجوب قتل سب

عند اجماع ان جازم است
در آنچه جز از خود است بخلاف اجماع و تکلیف رسول کند

بویک و عمر بن زبینه است و از عمر بن الخطاب منقول است. اراده کرده بود که زبان بید
بن عمر قطع کند در زمانی که شتم مقداد بن اسود را زخم کرده و چون مردم در خواست داشتند
از براس او گردید گفت بگذارید مرا که قطع لسان او کنم تا دفعه دیگر شتم احدی از
اصحاب رسول مسلم نکند و در کتاب بوسفیان مذکور است که هر کس که در حق یکی از اصحاب
بگوید که ای بن زبیه اگر او را بن اصحاب سلمان است قاتل را نزد و بعضی از اصحاب دو صاحب
زویجی بوسطه حرمت اصحابی و یکی بوسطه قذف و در او اجرامی و دو وجه است منسل صحیح
است بر دیگران چرا که رسول مسلم فرمود من نسبت اصحابی فاجل را و اگر در این
اصحابی کافره بوده باشد قاتل را حاکم از برزند زیرا که در حقیقت نسبت اصحابی کرده
است و از اولاد اصحابی اگر کسی زنده باشد با جبر احد بر آن قاتل قیام نماید و الا از مسلمانان
هر کس که باین امر قیام نماید بر امام قبول کردن آن لازم است زیرا که حقوق صحابه مثل
حقوق دیگران نیست بوسطه فضل صحبت رسول صلی الله علیه و سلم و اگر امام خود بشنود
و اشهاد برین کند ولی قیام باین امر دوست و بهر کس که نسبت عائشه را کند در آن
و وقول است یکی آنکه او را بقتل رسانند و قول ثانی مثل سب سائر اصحاب است او را حد
مضری بزند و قاتل گفت من بقول اولی و روایت کرد ابو سعید از امام الک که
گفت که سب اهل بیت محمد صلی الله علیه و سلم کند او را بزند زوای سخت کور و ناک شود
او را تنه بر نموده حبس طول نهند تا آنکه اظهار کند زیرا که استحقاق و در حق رسول مسلم
کرده است و ابو المظفر فتوی کرده بتا دیشبید و در حق کسی که راضی نمیشد که زنی را بگویند و در
در شب و آن زن گفت که اگر تو دختر ابو بکر بنی زاد را در روز طلاق خواهم داد و فتوی داد
بتا و بیان شخص بوسطه آنکه بی ادبی کرد و درین نوع و هشام بن عمار گفت از امام حجت علیه
شنیدم که گفت هر سب که بویک کند او را مقتول سازند و همچنین حکم کسی است که سب عائشه
صدیقه کشته بگوید ان تعوذ و المتکلم ابد الکنتم مؤمنین بیدمید بدخدا و شهادت شمار از آنکه
باز گردید مثل این سخن هر گاه ادعی که زنده باشد اگر سپیدی شما یا ان ایمان و زندگان انتهی پس هر
سب عائشه کند یعنی الله عنهما مخالفت قرآن مجید کرده باشد و هر کس که مخالفت قرآن مجید کرد حکم
آن قتل است و ابن حزم گفت اصول صحیح و حجت جمعی که کفر شیعه و خوارج میکنند است که شیعه
و خوارج تکفیر اعلام و متاخر کبار عاقلان نمایند و کذب بر رسول مسلم میکنند تا فرست این جمعی صحیح

تکفیر میکنند این حکم عام نمیدانند مگر آنکه در حق کسی که تکفیر اصحاب صلوات الله علیه کند و بگوید که از شما
 رحمة الله که بر حکم فسق اقتضای کرده است آن نیز وقتی است که سب تنها از وصا و رشو و اما اگر
 تکفیر اصحاب کیا زنند او را کافر میدانند مطلقا همچنین امام احمد گفته است که من از حکم تقبیل متنبه
 ترسیدن او وقتی است که غیر سب از وصا و رشو و آنچه از این شخص مذکور صا و رشو اعظم از
 سبست و قبل ازین مذکور شد که طحاوی عقیقه خود آورده که بغض صحابه بر من کفرست و ضمال
 وارو که بر مجموع صحابه حمل کنند و احتمال دارد که بر هر یک اصحاب مذکور و او را عمل کنند و فتنه صحابه
 و دشمن دارد از حیث صحبت رسول صلی الله علیه و آله اما آنکه حجر و بغض صحابه کفر بوده باشد
 محتاج بدلیل و این شخص افضی و امثال آن که بغض شیخین و عثمان رن دارند از جهت صحبت
 رسول صلی الله علیه و سلم است چرا که ایشان امیر المومنین علی و حسین و غیر ایشان از ائمه دوست میدادند
 بلکه سب این بغض و هوای نفس و عناد است آنکه بواسطه جهل دارند که عتقا کرده اند که خلفای ثلاثه
 رضی الله عنهم در حق اهل بیت ظلم کرده اند پس ظاهر اینست که اگر ایشان سب اقتضای کنند و تکفیر
 و انکار امری که اجماع بر آن شده باشد نکنند تکفیر نمایند **مهر** از امور و ایدر قتل این شخص آنکه
 ممکن است متمسک شویم در قتل او باین دلیل و مقامی که این شخص قائم شده و امری که از وصا و رشو
 بلاشک ایدای رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده و رسول صلی الله علیه و سلم فرموده در حق کسی که او را
 صلی الله علیه و سلم ایدار کرده است من تکفیر کند و کیت که کفایت کند شتر و دشمن مرا که از من انکار کند
 خالد بن ولید گفت یا رسول الله من شتر او را کفایت کنم بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم
 خالد را فرستاد و آن شخص را قتل رسانید لیکن قبل ازین مذکور شد که انداء موجب قتل نمیشود و لا
 حکم قتل عام میشود و در جمیع معاصی ریز که هر معصیت که از امت او غیر صا و رشو و آن رسول
 الله صلی الله علیه و سلم میرسد قال الله تعالی ذلکم کان یؤذی النبی فینتی منکم الایه
 بدستیکه این شستن شما بعد از طعام میربخاند بنی راضی الله علیه و سلم و شتم میکند از شما که بگوید بیرون
 روید پس باین دلیل معلوم شد که هر ایدای موجب قتل نیست یا آنکه این شخص مذکور بر عزم خود و نصرت
 اهل بیت کرده است بنا برین رزم و قصد ایدای رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده است خواه بود یعنی
 پس این دلیل واضح نبوده باشد بر قتل او و اما بدست و قذف عایشه رضی الله عنها موجب قتل است
 از بر سه آنکه قرآن شایسته میرانده و پاکی و پس قذف و کذب قرآن کفرست و یا از جبر آنکه
 هم فراتر رسول الله صلی الله علیه و سلم بود و دم قذف در حق کسی که فراتر رسول الله صلی الله علیه و سلم

و الله اعلم بالصواب

تتبعین رسول صلی الله علیه و سلم کفرست و اما مذمت و افتراء در شان بقیه ابهاست و مستطاب
 دلیل اول که بیان کردیم کفر نیست و بنا برین دلیل نانی که تحقیق رسول صلی الله علیه و سلم کفرست
 و این قول از جمهرست نزد بعضی از کلمه سمو الی این چاره رسول صلی الله علیه و سلم جمهری پذیرفته کرده
 بود و نکشت جواب بوجه آنکه این تقدس ایشان پیش از نزول آیات و آتی بود و در
 باب برات عایشه صدیق رهن پس متغیض آنکه میب قرآن نبود که موجب قتل بود و از جرئت آنکه این
 حکم بود که نازل شد بعد از نزول آیت برآه و بنا برین حکم آن بر اقیل آن معطوف میشت و امر
 بقتل نظر نمود امر ششم ازین امور آنکه قبل از حدیث مذکور شد که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که
 سبأ صحاب من کلمه که سبأ ایشانرا دشمن دار و مرد دشمن میشته است و هر کس که ایذا می ایشان
 کند مرا ایذا می کرده است و این حکم جمیع صحابه لیکن درجات مراتب بعضی از صحابه زیاد است
 از بعضی و دیگر پس حکم ایشان برین باب متفاوت درجات مراتب و جریمه زیاد میشود و بنا
 بر آنکه باو تعلق گیر و بنا برین اگر کسی سب صدیق رهن الله عنه کند اقتضای جلد میبکنیم چنانچه در
 او قصاص میکنیم بر آن زیرا که اینجند مجبور حق محبتست و هرگاه که محبت امور دیگر منتهی شود
 که مقتضای تعظیم و احترام بوده باشد مثل نصرت وین اتفاق بر مسلمین و آنچه مراد حاصل شد اگر
 فتوح بلاد و خلافت رسول صلی الله علیه و سلم و غیر ذلک هر یک ازین امور مقتضی ثواب و ثقی است
 و آن موجب زیاده عقوبت کسی میشود که بروی منی الله عنه دلیری کند و این نه بوجه حکم مجرّم
 است که بعد از رسول صلی الله علیه و سلم ازین جهت است که رسول صلی الله علیه و سلم احکام را شرف ساخت
 با سب آن موقوف و معالی گردانیده تا متبع آن سب باب کرده مرتب کیا زیم و هر حکم سبب آن
 حکم معلوم است که صدیق رهن در ایام حیات معصومی حق شوق باسلام و نصیحت رسول صلی الله علیه
 و سلم و قیام باین امور در راه خداست و محبت التامه و اتفاق عظم در نهایت وسع و امکان
 رسول صلی الله علیه و سلم و اصحاب و نصرتا مه و غیر این از فضائل چنانکه در کتاب غیر ازین کتب
 مذکور است و پشت بعد از رسول صلی الله علیه و سلم بر آن خصوصیات و فضائل دیگر مرتب و مؤید
 مثل تصدی امر خلافت که هیچکس را از امت غیر سید که آن امر قیام نماید بعد از رسول صلی الله علیه
 علیه و سلم مثل معاویه و ابی بکر و عثمان و عتبه که درین باب از و رضی الله عنه
 صادر شد که احدی درین باب امر او پیروی نتوانست نمود که آن امر خطیر اقدام نماید و
 یک ازین جموع خصوصیات مذکوره حرمت و تعظیم او زیاد و دیگر سبب دلیری از

کند مستحق زیارتی عذاب نکال میگردد و چون بعد از آن که برض و در مرتبه عالی و مقام شریف است
 و در نیست که هر کسی سب او کند طعن در دین کرده باشد پس مستحق قتل شود و چنانچه گذشت
 و حال آنکه خدای تبارک و تعالی بسبب قتل شیعیان بن زکریا علیه السلام بمقتدا و هزار کس مقتول
 ساخت و بعضی از کلماتی گفته اند که درین بیان میسر علیهم السلام برابر این مقتداست که
 خداوند تعالی بمقتدا و بنیامیر ^{یا صلوات الله علیه} سبب قتل شیعیان بن زکریا علیه السلام بمقتدا
 هزار کس اکشته و بسبب قتل امام حسین بر قتل و رضی الله عنهما بمقتدا و هزار کس اکشته و همچنین
 خداوند تعالی از راه حق و حرمت صدیق رضی الله عنه فرموده باین که بسیاری از روافض را فضاحت
 و رسوا گردانید و اگر از قتل این رافضی عفو میفرمود کار اجتماعت بالا میگرفت و موجب فساد
 میشد و صاحب ^{ابو یوسف} بوجوب جرمه الله تعالی گفت که قتل جابرست و حال آنکه ویرانی و جرات این
 شخصه رافضی در مقام عالی که مقام صدیقین و خلفاء راشدین در قوتیترین و جاهلیست که موجب
 قتل میشود که نزد ابو یوسف جرمه الله تعالی بقتل جابرست یعنی معلوم شد که قتل این شخص رافضی
 و سبب اغراض نیست بنا بر مذنبی که قتل او کرده چنانچه گذشت و همچنین حق و صحیحست بنا بر
 مذنب ابو حنیفه جرمه الله تعالی و بر یوسف شافعی جرمه الله تعالی و همچنین مذنب جالبه بر وجهی که مذکور شد
 مصنف گویند بر واکل کن و برین واقعه و در آنچه باین تقریر بیان کردم از کلام علمای میرا که
 مشتملست بر احکام مهمتیه و فوائد کثیره کم واقع میشود که این احکام و فوائد و ربای کتاب جمع
 شده باشد باین طریق که من جمع کرده ام و واضح ساختم باطن و ریب و تلخیص عیب و در کتاب
 من که ملقب با حکام و رق و اطلع اسلام است مذکور ساخته ام چیزی را که توضیح آنچه در شان کلام
 سبک علیه الرحمة گفته ام بوجهی که متفرع شود و بقول او و اختیار آنچه موافق با قواعد مذنب است
 بیان آن از کتاب مذکور طلب کن پس بدستی که بیکس نامه ما و ربان کفراست کتابی علیحد مفصلا
 ذکر مسائل و احکام آن در مذاهب اربعه کرده باشد نیافته ام که تصنیف کرده باشد و من درین
 حدیثیم نظیر نزد کسی که سالم باشد از حسد و عناد و استیفاء و جمیع مسائل که متعلق باین بابست کلام
 هر یک از این مسائل که بعد و ربان نشر شده کرده ام منتفع ساز و خداوند تعالی ما را آن مدام مستدام
 و در بر ما فضل و کرم خود اندر توف کرم ارحیم باب دوم در مذاهب اربعه و کلام
 وار و مشهوره از مزین شای شیعیان بر ما در آنچه مرئوسیت از کلام اهل بیت رضی الله عنهم و در
 ابو بکر صدیق رضی الله عنه معلوم میشود و برات و پاکی ایشان آنچه مذکور کرده اند که علی المرتضی

مقتدا و هزار

ابو یوسف
ابو حنیفه
و بر یوسف

شیعه و رافضی

ام خلافت خود بعد از رسول صلی الله علیه و سلم میباید لیکن تشییع کرده ظاهر تر شاست باطل است
 زیرا که تامل کن که در جواب اهل بصره بن اکه او و قس بن عباد چه فرمود که من الله لک وجه جنانم
 گشت و باز روایت دار قطنی از ابوحنیفه رضی الله عنه فهم آورده تامل کن که گفت چون من
 آدم اندام جعفر صادق رضی الله عنه از حال ابو بکر و عمر بن سوال کردم امام جعفر فرمود که حجت خدا
 بر ابو بکر و عمر رضی الله عنهما با و ابوحنیفه نگاه گفت در عراق چنین میگویند که لوازیستان بری شده
 فرمود معاذ الله که بجا و در باب الکعبه بنیاه سجده ای بگیرم که اوستان تبرکم در فرج میگویند
 سیرور و کار کعبه گویند است نگاه امام جعفر صادق رضی الله عنه فرمود که از غایت رضی الله عنه
 بود با عمر بن موارثه گفتن عمر بن و گفتن ای معنی لولم یکن اهلها ما ذوقها اباها
 ابوحنیفه گفت اگر افیکه را بابل عراق بنویسی خوب است اما در جواب فرمود و لا یطیعون بالکفر
 بنو تن من اطاعتنخواهید چنانچه تفریق آیت انما ولیکم الله و رسوله و رحن علی کرم
 وجهه منافقین نیست که شامل غیر او باشد زیرا که حسن بصری که جلالت امامت او در میان مفسرین
 ظاهر است برین روایت این آیت عام و در میان جمیع مومنان و موافق این معنی است آنچه روایت
 از حضرت امیر المومنین محمد باقر رضی الله عنه که از سوال کردند که این آیت در شان حضرت امیر المومنین
 علی است که نازل شده یا در شان خیر او فرمود حضرت علی از جمله مومنان است و بعضی از مفسرین
 قولی است درین که مراد به الذین آمنوا الیه ابن السلام و اصحاب است و بعضی دیگر ایشان قولی
 دارند که مراد عباد این صامت است که بیزاری حست از همه گویند ان حوز از یهود و عکرمه من که حافظ
 علام مولائی ترجمان قرآن عبد الله بن عباس بود گفت که این آیت نازل شده پس در شان
 ابو بکر صدیق رضی الله عنه پس دعوی اجماع که درین باب کرده اند باطل است و دلیل دیگر بر آنکه ولی معنی
 حاضر است نیست که اگر حمل کنیم بر ایشان تامل کن در فهم روایت که و وار قطنی از عبد الله بن جعفر
 سبب لقب و بعضی آن بود که او اول است بود که فرزندی امام حسن و امام حسین با جمع نمود و او شیخ
 بنی هاشم و بزرگان ایشان بود و در زمان خود و لقب پیر اولی و لقب او بود و بنا بر آنکه از امامه دین و کبار
 بنی هاشم بود و در زمان امام مالک ح در مدینه مردم باو محبت کردند و منصور خلیفه که یکی از خلفاء
 عباسیه بود این خبر استماع نموده لشکری که او در سنده بعد از مقتله بسیار او را مقبول ساختند و
 حاصل کلام آنکه کسی از عبد الله بن جعفر سوال کرد که تو مسیح بر خفین میکنی یا نه عبد الله جواب داد که نه
 فقد مسیح عمر تو مسیح کن چرا که عمر بن مسیح بر خفین کرد و بار آن شخص گفت که سوال من اینست که

نوح میگوید این عبد الله گفت ذلک اخباری عن عمر بن الخطاب عن
 عن ابی بن خدیجه عنی واما اعداء من مثل ابی سیدال اشکالی از زیاده گردانید من ترا از رای عمر بن خطاب
 میگویم تو از رای من سوال میکنی و حال آنکه عمر بن خطاب من بهتر بود و مقدور بر پی من نه مثل من بود بعد
 از آن آن شخص گفت که تو این سخن سبیل تقیه میگوئی فقال عبد الله رضوان الله علیه
 نحن بین القبر والنبی اللهم هذا قولی فی السر والعلانیة فلا تسمع قول احد بعدی
 ثم قال من هذا الذی یزعم علیا کان مقهورا وان النبی صلی الله علیه وسلم امره باحراف
 یسئلون فقلنی اذا سئل من منقضا له گفتا ورمیان قبر ونبی رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضریم
 بار خدا یا تو میدانی که سخن من نیست و سر و علانیة و بعد از من نه فلانی سخن میگوید گوش
 کن پس گفت کیست آنکه زعم کند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مقهور شد و رسول الله صلی الله علیه وسلم او
 بامری یا موسراخت و نتوانست که امر رسول الله صلی الله علیه وسلم نافذ سازد و اگر کسی را و کرم الله وجهه
 این زعم کند که او در اثبات امر و اجرای احکام شرعیة منقضا و ضعف کرده است حاشا ثم حاشا
 نحن فکلک و نیز در قطنی روایت کرده از نبی عبد الله مذکور که مقتدای کیه بود که او را چون از حال
 ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سوال کردند گفت افضل عنک من عیال نزول ایشان بهتر اند از
 رض و روایت کرد و در قطنی نیز از امام الحسن و الانس محمد باقر رضی الله عنهما گفتا جمع بنو فاطمه رضی
 الله عنهم اجماع کرده اند فرزندان فاطمه بر آن که نیکوترین قوی در حق شیخین میگویند باشند و ایضا
 روایت کرد و در قطنی از حضرت امام المتقین و الصادقین جعفر الصادق و او از پدر خود امام محمد
 باقر رضی الله عنهما که مروی نزد پدر او حضرت امام زین العابدین ابن سید الشهداء امام حسین رضی الله عنهما
 و گفت خبر ده مرا از حال ایشان ابوبکر رضی الله عنه گفت از حال صدیق رضی الله عنه سوال میکنی این شخص گفت و
 صدیق میگوئی ابوبکر را نگاه سلطان العابدین رضی الله عنه گفت ثکلتک امک
 قد اسماء من انبیاء رسول الله صلی الله علیه وسلم و انها حزن و الاضمار و من لم یسمیه
 صدیق الا صدق الله عز وجل قوله فی الدنيا والاخرة اذهب فاحب ابابکر و عمر
 ما و تو سفیر نزد من صدیق نام او کرده ام باک رسول الله صلی الله علیه وسلم و جمیع مهاجرین
 و انصار صدیق نام او کرده اند و هر کس که ابوبکر رضی الله عنه را صدیق بخواند قول او را خدا بشنود و در دنیا
 و آخرت تصدیق بخوابد که او بر و دوست دارد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه را و عمر رضی الله عنه را روایت کرد و ایضا
 از عمره بن عبد الله که گفتند که سوال کردیم از امام محمد باقر رضی الله عنه از حلیة سیف فرمود که با سبیل

قد جعل ابو بكر الصديق رضي الله عنه قال قلت وتقول الصديق قال نعم هو الصديق
ثم ابي الصديق فلا صدق الله قوله في الدنيا والاخرة بهج بان يستخرجوا ابو بكر
من بيت خود را طبع کرده بود و راوی گوید که گفتیم که تو صدیق میگوی فرمود علی و صدیق است
و هر کس که صدیق اورا نگوی خدا شکیان او را تصدیق بخوابد و در دنیا و آخرت و حسن و بدش
این جویری در کتاب صفوة المشقة روایت کرد و زیاده کرد که از جامی خود بر جمیع و روایت کرد
گفتند که نعم الصديق نعم الصديق في اخر الحديث ثم هم حديث و طبعی روایت کرد و در
الام المتقين و الصادقين جمع الصادق مني المدعنة فرمود که ما از جوهر شفاعت علی شایع
الا و انما من شفاعته انی بکرم الله و قد دلل حقایق امید شفاعت از علی المرتضی من مزارم
چیز که اگر آنگاه مثل همان چیز از شفاعت ابو بکر صدیق رضی الله عنه و حال آنکه ابو بکر صدیق و دوبار
مراسل و باخته است و ایضا روایت کرد و از طبعی از زید بن علی رضی الله عنه گفت با کسی که او از
شیخین رضی الله عنهما و چون از او سوال کردند گفت اعلم و الله ان البراءة من الشیخین البراءة
من علی مقدم و تاخر بدان بخدا سوگند که بنیز ارشدن از شیخین بنیز ارشدن از علی المرتضی (صدیق)
الغالب است رضی الله عنهما و بنیز ارشدن هر یک از ایشان اقدم و تاخیر کنی و بال آن جوهر امید
سیان شیخین رضی الله عنهما و حضرت علی رضی الله عنه در اعتقاد و بحقیقت صحبت ایشان هیچ شایسته
نیست جمع ایشان را دوست باید داشت و اگر یکی را از ایشان بری و بنیز از شعی از همه ایشان بگری
شدی بیش پس برین بانیست و حضرت زید بن علی رضی الله عنه و بزرگ بود و در شهر مفسر است
و عشرین مایه شهید شد و چون بر بنده برادر مدعی مزیدانده بود و چون عنکیوت آمد و پرده خود را
بر عورت او کشید تا چشم مردان بر او نیفتد و باعث شهادت او آن بود که بداعیه خلافت میرزا
آمد و جمعی که تیر از اهل کوفه بیعت با او کرده بودند آخر الامر شهید شد و میان این در باب هم خواهد
انشار الله تعالی و مر و بیست که وقتی بعضی از شیعیان را و حاضر شدند و گفتند که تو از شیخین
ست و اما با او بیعت کنی زید رضی الله عنه از معنی ابا و اتنا من موده قبول فرمود و جامع است
گفتند انما نر فیضک ما ترا ترک و رفض میکنیم از گاه امام زید فرمود اذ هبوا فانکم الود فیض
بر و بد که شمار و افضل اید و از آن روز اینجاست را رافضه میگویند و شیعه را زیدیه میگویند و در
ما و از این شبهه که با امام زید گفتند که ابو بکر رضی الله عنه از فاطمه رضی الله عنها فدا کرد و زید گفت نه که
رحم الله بکرمه ان بعد رسول الله فانتنه فاطمة فقالت له ان رسول الله

نعم الصديق نعم الصديق في اخر الحديث ثم هم حديث و طبعی روایت کرد و در
الام المتقين و الصادقين جمع الصادق مني المدعنة فرمود که ما از جوهر شفاعت علی شایع
الا و انما من شفاعته انی بکرم الله و قد دلل حقایق امید شفاعت از علی المرتضی من مزارم
چیز که اگر آنگاه مثل همان چیز از شفاعت ابو بکر صدیق رضی الله عنه و حال آنکه ابو بکر صدیق و دوبار
مراسل و باخته است و ایضا روایت کرد و از طبعی از زید بن علی رضی الله عنه گفت با کسی که او از
شیخین رضی الله عنهما و چون از او سوال کردند گفت اعلم و الله ان البراءة من الشیخین البراءة
من علی مقدم و تاخر بدان بخدا سوگند که بنیز ارشدن از شیخین بنیز ارشدن از علی المرتضی (صدیق)
الغالب است رضی الله عنهما و بنیز ارشدن هر یک از ایشان اقدم و تاخیر کنی و بال آن جوهر امید
سیان شیخین رضی الله عنهما و حضرت علی رضی الله عنه در اعتقاد و بحقیقت صحبت ایشان هیچ شایسته
نیست جمع ایشان را دوست باید داشت و اگر یکی را از ایشان بری و بنیز از شعی از همه ایشان بگری
شدی بیش پس برین بانیست و حضرت زید بن علی رضی الله عنه و بزرگ بود و در شهر مفسر است
و عشرین مایه شهید شد و چون بر بنده برادر مدعی مزیدانده بود و چون عنکیوت آمد و پرده خود را
بر عورت او کشید تا چشم مردان بر او نیفتد و باعث شهادت او آن بود که بداعیه خلافت میرزا
آمد و جمعی که تیر از اهل کوفه بیعت با او کرده بودند آخر الامر شهید شد و میان این در باب هم خواهد
انشار الله تعالی و مر و بیست که وقتی بعضی از شیعیان را و حاضر شدند و گفتند که تو از شیخین
ست و اما با او بیعت کنی زید رضی الله عنه از معنی ابا و اتنا من موده قبول فرمود و جامع است
گفتند انما نر فیضک ما ترا ترک و رفض میکنیم از گاه امام زید فرمود اذ هبوا فانکم الود فیض
بر و بد که شمار و افضل اید و از آن روز اینجاست را رافضه میگویند و شیعه را زیدیه میگویند و در
ما و از این شبهه که با امام زید گفتند که ابو بکر رضی الله عنه از فاطمه رضی الله عنها فدا کرد و زید گفت نه که
رحم الله بکرمه ان بعد رسول الله فانتنه فاطمة فقالت له ان رسول الله

اعطاني فد كذا قال اهل لك بيته فشهد لها علي واثم ايمر فقال لها نزل و امرها
تستحقها ثم قال زيد والله لو رجع الاله فيها الى القضاة بقضاء اليك بكونك
ابو بكر رضى الله عنه و شخصي هم بان قين القلب و كرهه ميسرته كه تركه رسول الله صلى الله عليه وسلم ابراهيم كذا
تغير نمايز انگاه فاطمه رضى الله عنها از نزاد او گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم فكر را بر او نهاده
است ابو بكر رضى الله عنه گفت يا ابا ترشاهان دين بابست پس علي اسم ايمر رضى الله عنها گواهی او نهاده
انگاه ابو بكر رضى الله عنه گفت بشهادت مروی و زنی مستحق آن ميشوی باز زيد رضى الله عنه
عنه گفت بخداي سوگند كه اگر اين امر بمن رجوع شده بودی هر آينه حكم ميكردمى بطريقى كه ابو بكر
رضي الله عنه گرويه است اينضا روايت كذا فاطمه بن شيبه رضى الله عنه از زيد رضى الله عنه كه فرمود اظلمت
ليستطيعوا ان يقولوا فيها شيئا فانطلقتم فظفرتتم اي فثبتتم فوق ذلك فبر
منهما فمن بقى الله ما بقى احد الا تركتتم عنه و استطاعت ان تبتعدوا عن
ورحق اين دو كس خبري بگويند پس شما اي و افضل رفتيد و بالاتر جيت نيستيد شما فزون تر
از مرتبه شيعين پس بيزار شد ي شما از آن هر دو پس كيست كه باقى اند از طعن شما بخداي سوكند
كه بچرخانده شما از و بيزار نشد ي روايت كرد و حافظ مذكور و ابن عساکر از سالم بن ابى جعد
كه با محمد بن فضال رضى الله عنه گفت كه ابو بكر صديق رضى الله عنه از جميع قوم بيشتر باسلام و راد او گفت لا كنتم
سجده و دليل نام او بلند گشت و سابق بر همه شد حتى آنكه سيم و ديگر را ذكر نميكند غير ابو بكر گفت كه
كان افضلهم اسلاما حين اسلام حتى لحق ابو بكر بتراي آنكه افضل بود از جميع اصحاب آن
زمانى كه باسلام درآمد حتى نبير و راد او خود رسيد روايت كرد و ارقطى از سالم بن ابى جعد
و ابن سالم اگر چه شيعه بود ليكن نقه بود كه گفت حضرت امام الصادق بن امام الجعفر بن ابى
محمد قمر بن محمد بن علي و امام الصادق بن جعفر الصادق بن امام الجعفر بن ابى محمد باقر رضى
الله عنه از حال شخصي رضى الله عنه سوال كردم ايشان هر دو گفتند يا سالم تقطعما
و ابراء من عد و هما كانا اما محي هك مستي و يارى خود را گير شيعين را و از دشمنان
ايشان برى و بيزار شو كه ايشان هر دو امام و راه نماي حق بودند روايت كرد و ارقطى نيز
از سالم كه گفت داخل شدم بر حضرت امام ابو جعفر يعني محمد باقر رضى الله عنه و در روايتي بر امام الشقي
و الصادق بن جعفر الصادق بن امام الجعفر بن ابى محمد باقر رضى الله عنه انگاه گفت اللهم افى القوم
ابا بكر و عمر و احبهم ان كان في نفسي غير هذا فلا تالني شفاعة محمد يوم

تكملة مستدرک

بخارج رفتند و از كسيكه بزرگوار و عظمى الله شأنه بودند

الصيامه بار خدا یا فراتر مگر ابو بکر و عمر را بدوستی خود و دوست میدارم ایشان را و اگر دلفش من
 غیر این باشد شفاعت محمد صلی الله علیه و سلم بمن شریده باشد در روز قیامت را وی گوید و انتم
 که بنا بر صیحت و شفقت این سخن بر من فرمود و با غنی نگین بود و روایت از بهان او می گفت
 بر امام المتقین الصادقین جعفر بن محمد رضی الله عنهما داخل شدم و در حالتیکه درین موضع و فقال
 احب ابا بکر و عمر و توکل الله ان کان فی نفسه غیر هذا فلا تلک فی شفاعته محمد صلی الله
 صلی الله علیه و سلم ایضا روایت کرد و وارقلنی از وی که امام المتقین الصادقین جعفر بن محمد
 با من گفت با سالم ایستاد الرجل جده ابو بکر جده لا نالنی شفاعته محمدان لم اکن
 التولیهم ما و ابواء عن عد و هما اسی سالم ۲ ما و دم سبب جد خود میکند ابو بکر و عمر
 ست شفاعت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم بمن رسد اگر من ایشان را نصرت و دوستی فرمایم
 و اگر از دشمن ایشان بری بیزار نباشم ایضا روایت کرد و وارقلنی از حضرت امام الصادقین جعفر
 صادق که باو گفت که فلانی زعم کرد که تو بیزاری حبیبت از ابو بکر و عمر بنی الله عنهما انگاه فرمود
 بری الله من فلانانی لا رجوان ینفعه الله بقربتی من ابی بکر و لقد حضرت فاصیبت
 خالی عبد الرحمن بن القاسم بن محمد بن ابی بکر بیزار باشد الله ان فلان هرگز میل
 اینکه نفع دهد خدا شکیما من القبرایت از ابو بکر و بدرستی که وقتی بیزار شدم و وصیت کردم بسوخی خال
 خود عبد الرحمان قاسم بن محمد بن ابی بکر یعنی او را وصیتی خود ساختم روایت کردند و وارقلنی
 عمر و حافظ ابن شمیم از کثیر که گفت با ابو جعفر محمد بن باقر بن علی رضی الله عنهم گفته خبر ده مرا از آنکه
 ابو بکر و عمر و حتی شما چیزی ظلم فرمود و فقال امثال القرآن علی عبد لی کون العالمین قد بکر
 ما ظلمنا من حقنا ما یکن حبه خردی سوگند آن کسی که قرآن نازل گردانید بر بنده خود و اهل
 عالم را بیم کننده باشد که ظلم نکرد و ایشان با از حق چیزی که بوزن دانه خردول بوده باشد انگاه
 گفته خدا یتعالی مرا فدای تو کند پس ایشان تولای کنم و دوست دارم ایشان را فرمود و هم
 یا کثیر توکلها فی الدنیا و الاخره و جعل نصیحت عن نفسه و یقول ما اما باک فی
 هذا انما قال بدي الله و رسوله من الخیرة بن سعد و بیان فانهما لاذ باعلینا اهل
 البیت علی یا کثیر تولای کن و دوستدار ایشان باش در دنیا و آخرت را وی گفت که امام
 جعفر محمد باقر رضی الله عنه دست بگردن خود و سخت زد و گفت هر چیزیکه تو بپسندیدی دوستی ایشان
 رسید از گفت بیزار شو و خدا شکیما از منمیر بن سعد و بیان که ایشان دروغ بسته اند بر آنکه

اگر کرد عمره که ده است فرمود معاذ الله بل تبولونها ولبس عفره ولبس اوتو تمون علیهم
 بپاه سجده ازین حکایت که گفتی آیه است و سعی و یاری طلب آمرزش ابو بکر و عمر هر می آوردند میگفتند
 که رحمت خدای بر ایشان باد و ایضا روایت کرد و از قطنی از ابو جعفر حضرت محمد باقر و از بعضی
 در حدیث امام سجاد یعنی زین العابدین بن سید الشهداء امام حسین بنی اسدین که گفتی که عباد الله
 فرود رفت سخنان میگفتند که استخبر و فی انتم المهاجرین الذین اجبروا من قیادهم ما هم
 یبتغون فضلا من الله ورضوانا شیئوا و فی الله ورسوله اولئک هم الصادقون
 آگاه بآئید خبر میدهم که شما ابد آنکسانیکه هجرت نمودید و بیرون کرده شدید از شهرهای خود
 و در که بودند و در افتادند از اهلای خود و حال آنکه میطلبید از خدا تمیما بخشش و خشنودی برین
 او و یاری میکنند دین خدا را بنفس و مال و نصرت می نمایند پیغمبر او را آن گروه سه تانند بعد از
 نعل یعنی زین العابدین بنی اسدین آنجماع که در شان ابو بکر و عمر بنی اسدینها خوش بایان میگردد
 گفت که با من گویند ای آنکسانیکه در حق ایشان این آیت نازل شده آن تمامه فالتوکه
 گفتند ما آنکسان نیستیم و این آیت در شان ما نیست باز فرمود و انتم الذین یبقی الدار و الایمان
 قبلهم یحجون من هاجر الیهم و لا یجودن فی صدقهم حاجه کما اولتوا و یؤثرون علی
 انفسهم ولو کان بهم خصاصة شما آن کسانی اید که جای گرفته اید و سرای هجرت و در اریان
 مدینه میتن از هجرت مهاجران دوست میدارند کسی که هجرت کند بدیار ایشان و او را جای میدهند و
 کنند و نیازمند در دلهای خود می عقد و دغدغه از آنچه عطا و داده شده اند و نیاز می نمایند و مقدم
 ایشان را از بر نفسهای خود باز میگرد و بمهاجران میدهند و اگر ایشان حاجت بآن دیدار آید ایشان
 میانند یعنی کسی که موصوف این صفات مذکوره و آیت در حق ایشان نازل شده است تمامه
 قالوا لا قال ما انتم فقد نزلتم ان تکونوا فی اول هذین المیقین ما انتم بهل
 انکم لستم من اللذین قال الله تعالیهم انتم استقامت گفتند که ما ازین گروه که نیز آیت در شان ایشان
 است پس آگاه حضرت سجاد امام زین العابدین رضی الله عنه فرمود و آيا شما بر می شنید ازین دو
 فرقه دمن گواهی میدهم که شما ازین دو فرقه نیستید که خدا بندگان ایشان فرمود و الذین جادوا
 من بعدهم و آنکسانیکه آمدند بعد از مهاجر و انصار یعنی تابعان صحابه تار و قیامت بفرمود
 ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالايمان اما انکله گویند ای بیرون و درگاه من بیاور
 ما و مر برادران ما را در دین آنکه پیشی گرفتند بر ایمان و لا یجعل فی قلوبنا غلا الذین

و من یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة
 و انتم الذین یبقی الدار و الايمان
 و انکم لستم من اللذین قال الله تعالیهم انتم استقامت

اصنوا و مگروان در راههای کینه و حسد می حیانتی آنکسانی که ایمان آورده اند پیش از این که
 اصحاب بنیامبر علی السلام و رسول الله بنا انك روفت دجیم ای پروردگار را تو مترا
 ای دعا می استجاب کن بخشنده یا بار رحمت خود و زمره سابقان و اعلی کن منترجم گوید شهادت
 امام زین العابدین علیه السلام بنده الله عنهم اتجماعت که باطل خویش در شان شیخین سید
 الله عنهما مؤوه سبب شیخین میکنند و کینه کبار صحابه رضی الله عنهم در دل است که بکفر و ظلم منسوب
 میسازند ازین تلمه فرقه این سه آیت در شان ایشان است یعنی مهاجر و انصار و تابعان ایشان
 با ایمان طاعت تار و ز قیامت که شامل جمیع مومنان است چنانچه در تفسیر یفیا و می و حاکم البیضا
 و غیر آن از تفاسیر مذکور است که خارج باشند و مؤید این قول است آنچه افضل المتأخرین و نقاو
 المفسرین مولانا حسین کاشفی رحمه الله علیه در تفسیر خود درین آیت نقل کرده که گفته اند هر که را
 کینه در دل یکی از اصحاب باشد از اهل ابراهیمیت و آنچه از صاحب انوار روایت کرده است که
 حق تعالی مومنان را بلبه مرتبه فرو آورد و مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بسا که
 و پاکی طینت پس هر که بدین صفت نبود از اقسام مومنان خارج افتد و الله اعلم و ایضا
 روایت کرد و ارقطی از فضیل بن مرزوق که گفت شنیدم از ابراہیم بن الحسین گفت و الله
 لقد حق علينا الرافضه کجلاقت الحور و ربه علی سبط نجد سوگند که خروج و
 برار و افضل همچنانکه خروج کردند و بر حضرت امیر المومنین علی رض و حروری منسوب بحرکت
 که و بیست و دو کوفه ایشان طائفه از خوارج اند که بر امیر المومنین علی رض خروج کرده بودند و
 چون ابتدا ایشان از آن دید بود و بنا برین اتجماعت را حور و یگویند که افی مقدمه شرح بخارج
 للشیخ ابن حجر رحمه الله علیه ایضا روایت کرد و ارقطی از فضیل بن مرزوق که گفت
 از حسن بن حسین شنیدم که با مروی از روافض گفت و الله لا تأمننا الله منکم لفظعن
 ایدیکم و ارجلکم من خلافت ولا تقبل توبه منکم بخدا می سوگند اگر متکبران و خدا را
 ما را از شما یعنی اگر ما را بر شما مسلط سازد هر آنیه و ستمهای پادشاهان را قطع کنیم از خلافت
 دست رست و پای چپ قبول نکند توبه از شما و ایضا روایت کرد و ارقطی از محمد بن
 خاطبه گفت کسی که عثمان رضی الله عنه نزد حسن و حسین رضی الله عنهما کرد و ایشان گفتند
 امیر المومنین ای علی ایتم الان یخبرکم عنه انه جاء علی قال الراوی فنادوا
 اسمهم یلکون فقال عثمان من الذین اتقوا و امنوا ثم الذین اتقوا و احسنوا

ابن الحسین
 اخا بنیامبر علی السلام

عثمان و سادات عظم

والله يحب المحسنين ایست امیر المومنین علی بن ابی طالب را خداوند و خبر و بشمار از عثمان درین
حضرت امیر المومنین علیه السلام را در او می گوید در هشتم که خود بنشیند و در عثمان بن مسموم
یا انکار و سوال کرد و نگاه گفت عثمان بن مسموم را آن کسان می گفت که ثابت مسموم بود و در وقت
در پیغمبر گاری خود و کار را می کرد و در وقت که دوستان می داد و بنیکو کاران را و ایضا نمود
کرد و در قلعی از محمد بن حنابلطریق کثیر روایت کرده گفت که نزد علی اسد المذموم و گفتیم
امیر المومنین من را داده رفتن بجانب حجاز و مردم و مردم از من خواستند برسد پس شما می گویید
در قتل عثمان بن مسموم در آن وقت علی کرم الله وجهه کبک کرده بود و گفت یا ابن ابی طالب ای کجاست
ان اکون انا و هو کما قال الله تعا و نرعا ما فی صدق دهم من علی بن ابی طالب که می گویید
که من عثمان از جمله کسان می باشم که خداوند از اولهای ایشان جسد و کینه و سایر پوشیده در پیش
آیند و در حالتیکه برادران چند یکدیگر را در مهربانی و دوستداری می یابند و در پیش
و دیگر از عثمان بن مسموم واروده که در مومنانی که در جوانی کون انا و عثمان و طلحه و زبیر عهده
میدارم که من عثمان و طلحه و زبیر رضی الله عنهم از آن کسان می باشم که خداوند عز و جل علی بن ابی طالب
ایشان نزع کرده و در پیش و در آید ایضا روایت کرد و در قلعی رسال من ابی طالب گفت
نفسه بودم نزد محمد بن الحنفیه رضی الله عنه و اهل مجلس فرستاد عثمان بن مسموم و نگاه محمد بن الحنفیه
بنی کرد و گفت که فوا عن ربنا و از زبان خود را از دست عثمان بن مسموم باز روز دیگر در خدمت
او رفتیم بار از او باز و از روز زجر و منع کرد و گفت ای پنهانی نمیکردم شما را از دست این مرد و درین
اثنای ابن عباس بنی الله عنه نزد او نشسته بود و با او گفت ای ابن عباس یا و داری که در روز
جمل من از دست رهن علی الرضی بودم و تو دوست جیل نگاه از جانب میر باستانی کلامی نمود
بنابرین رسول فرستاد که حقیقت آن معلوم نماید و رسول آن موضع رفته باز آمد و خبر می داد
عائیه است که قاتلان عثمان بن مسموم را لعن می کند نگاه حضرت رنم پر و دوست مبارک خود بلند شد
و دو دفعه یا سه دفعه بروی ابی گفت انا لعن قتله عثمان لعنهم الله فی السم و الجبل
یعنی من هر لعنت میکنم بقاتلان عثمان بن مسموم خدا را بر ایشان باد و هر مکانی که باشند را
گفت بعد از آن که ابن عباس بن تقدیر قول محمد حنفیه بن مسموم بجانب کابل مجلس
بودیم اقبال نمود و گفت فی و فی هذا الکم ساهلًا عادل در من و درین شخص از برای
و گواه عادل است یعنی من ابن عباس رضی الله عنه و درین و درین عادل است بر همه شما

باید که تشبیه شود و محافظت کند از طعن و فتنه عثمان بن مکه قاتلان او را ملامت طعن کنی حضرت علی
 کردند و ایضا روایت از قطنی از حسین بن محمد بن الحنفیه رضی الله عنه که گفت یا اهل الکوفه اتقوا الله
 عز وجل من المحرمات ولا تقولوا لابی بکرو و عمر الیسالیه باهل ان بابکوالصدیق
 کان مع رسول الله فی الخاد تا فی اثین و ان عمر اغوی الله به الدین ای اهل کوفه بیهوشید
 از آنچه خدا بشارت شما حرام گردانید و مگوئید در حق ابوبکر عمر چیزیکه اهل آن نیستند بدستیکه ابوبکر با
 رسول تا فی اثین بود در غار و بدستیکه عمر رضی الله عنه با و دین را غالب عزیز گردانید و ضعیف
 روایت کرد و از حذیب بن اسدی که قومی از اهل کوفه و جزیره نزد محمد بن عبد الله بن حسن رضی الله عنهم
 آمدند و سوال کردند از حال ابوبکر و عمر و نگاه بجانب من متفت شد و گفت انظر الی اهل البیت
 الیس التی عن ابی بکرو و عمرهما عنک افضل من علی ملاحظه کن به بین مردم بلا و خود را که
 سوال میکنند از حال ابوبکر و عمر و حال آنکه ایشان نزد من افضل اند از حضرت علی و ایضا روایت
 کرد و از قطنی از عبد الله بن حسن رضی الله عنه که گفت لا یقبل..... توبه عبدت براء
 من ابی بکرو و عمر رضی الله عنهما و انما یقبل علی قلبی فادعوا الله لهما اتقرب به الی الله
 قبول نمیکند خدا بشارت توبه از بنده که میرسی جویر از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بدستیکه بخاطر مایه پس دعای
 میکنم بخدای تبارک تعالی از جهت ایشان و تقرب میجویم بخدای عز و جل این دعای یعنی زانی که
 ایشان را در دل خود یادینمازم و دعای خیر در حق ایشان میکنم و این دعای خیر را سبب تقرب نزد
 بحق تعالی سبحانه بسیارم و ایضا روایت کرد و از فضیل بن مزروق که گفت از عمر بن علی بن ابی طالب
 سوال کردم که آیا در میان شما امامی که اطاعت او فرض بوده باشد که امر امامت او مخصوص با
 دانید و هر کس که او را امام زمان نداند و شناسد اگر بمیرد و بنان جاهلیت مرده است بالفعل است
 یا نه فرمود و الله ما ذلک فینا من قال هذا فهو کاذب بخدای سوگند نبوده نیست و در میان
 ما امامی باین صفت هر کس که این میگوید او کاذب است انگاه من گفتم که شیعه در و افضل میگویند که
 این منزلت حضرت علی و پشت چرا که رسول الله علیه و سلم از برای او وصیت کرده بود و از حسن
 علی را این منزلت حاصل شد زیرا که حضرت علی در حق او وصیت کرد و باز بحسین بن علی را نیز وصیت
 حسین بن علی بن علی بن حسین انتقال یافت باز علی بن حسین در حق محمد بن علی یعنی محمد باقر که برادر
 عمر مذکور است وصیت نموده و بمنزله و منزلت او را حاصل شد انگاه عمر بن الحسن گفت فوالله
 ما اوصی فی صحفین اثین فقاتله الله لوان رجلا اوصی فی ماله و ولده و ما یترک

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

بعداً و بلیهم ما هذامن الدین واللهم ما هو الا ما متاکلانی من خدای سوگند که به من
 حروف و صیغ آنکه بر فرض سبب اگر کسی در اموال و اولاد و سر و کاری که از وی می آید و صیغ
 کرد این وصیت از امور دینی سبب پاک شوند این گروه و خدای سوگند که این گروه میستند مگر
 متاکلانی یعنی ظاهراً دوستند لیکن باطن دشمن اند چرا که عمر بن خطاب فرماید ای یکسده ایقتدار و ایست
 کرد از عبد الجبار بعد از آنکه عقیق میجو آسم که از رویه رحمت میکنم امام جعفر زود آمد و گفت انکم ان
 شاء الله من الصالحین و اذ ابدا لکم معرکم و فصولوا لاهل مصر و متی من یدعم الی حید
 من الصدیق و عمر دامنه بروی و من نعم الی ابراهیم بن ابی بکر و عمر و ابی بنه یوحنا
 بدستی شما اگر خدای خواهد از صالحان اید پس و قتی که بشنید خبر رسید پس از من ایثار از این بنیام
 که هر کسی که زعم کرده است که من از ابو بکر و عمر فرمودم که هر کسی که زعم
 کرد که من از ابی بکر و عمر بنیازم پس تحقیق از بنیازم و ایقتدار وایت کرد و ارقطنی از عبد الجبار که
 حضرت امام المتقین و الصادقین جعفر الصادق من پسیدند از حال ابو بکر و عمر فرمود و ابی بکر
 هم از بنیازم من از آن کسی که ذکر ابو بکر و عمر کند مگر بخیر و نیکی و نگاه گفتند که شاید این نظام از شما
 رفته بوده باشد فرمود که ایا اذامن المستورین و الا نالتی منفاعه محمد رسول
 الله ارفلت تحقیقا بدستی من درین وقت از مسترکان بوده ایم و شفاعت محمد بن رسد
 اگر اسقول بسبب نقد از من مباد و بشود و ابیضا از وی وایت مرویست و ارقطنی از عبد الجبار
 بعد از آنکه حضرت امام جعفر الصادق گفت من ان من اهل العراق یزعمون اننا نفع
 فی ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و هما و الله استیک صبیان اهل کوفه زعم کرده اند که من نیست
 و صیبت او کرد و عمر میکنم و حال آنکه ایشان و الدن از بایستند که مادر حضرت امام جعفر صادق که امام
 الصادقین است فرموده نبی قاسم فقیه بن محمد ابی بکر است ارجعت گفت که ابو بکر را
 و ما را بتولد ساخت چنانچه گذشت ایضا و ارقطنی از ابو جعفر صحابه قرمز روایت کرد که گفت
 من لم یعرف فصل الی بکر و عمر هذامن السنه بر کسی که فصل الی ابو بکر و عمر رضی الله عنهما است
 تحقیق آن کس قابل است بسمه رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعضی از ائمه الهیبت نبوت گفته اند که ابو
 جعفر صادق است و بنیقول خدای سوگند که ظاهر شده است این صیبت و جهالت از شیعه
 و افضلی که در وسط جمل و نادانی ایشان بدست احادیث بی صلی الله علیه و سلم و بطور آیت استند ابو جعفر
 من محمد بن روی علی بن الحسین رضی الله عنهما و ویست که شخصی گفت با حضرت علی بن ابیطالب

و ما را بتولد ساخت چنانچه گذشت ایضا و ارقطنی از ابو جعفر صحابه قرمز روایت کرد که گفت

ففضل شیخین کند و ایشان را دوست دارد و با شیخ اهل آن اند ایشان را تناسی گویند و گفت ایشان
را بوی کعب نقل کردیم و گاه تعجب کرد و از حسن این قول و دوست داشت و راستی و معطر ملاحظه
نکرد و هست بعد ملامت قائل این قول بکر آنکه تفضیل مذکور ظنی است و قطع می شود قول صاحب
مفهم و ایضاً آنچه خطاب از بعضی مثل شیخ و حکایت کرد که گفت ابو بکر رضی الله عنه
و علی رضی الله عنه افضل است لیکن بعضی گفته اند که این بنا قاطع است یعنی ابو سبطه آنکه معنی خبر
نیت گرافضیت را که از خیریت ابو بکر بد خیریت از بعضی وجه میخوابی و از افضلیت از
وجهی بگر این محل خلاف نیست این محل امر خاص ابو بکر و عمر رض و امر علی رض نیست بلکه در ابو بکر
و عبیده مثل این نیز تواند گفت باین طریق که ابمانتی که در ابو عبیده است رض و رسول الله صلی
علیه سلم او را آن مخصوص ساخته است و را ابو بکر رض مخصوص با آن مثل نیست پس ازین وجه
است مخصوص ابو عبیده است و حال سخن آنکه در مفضول گاه است که زیادتی یافته میشود
که در فاضل نیست پس اگر نتیجه خطاب را راده این معنی کرده اند که ابو بکر رض افضل مطلق از
حضرت علی و اگر نه از روی نسبت با رسول الله صلی الله علیه سلم زیادتی است یافته میشود
که در ابو بکر نیست اینکلام و صحیح و اگر راده این معنی نکرده است کلام او در نهایت سقوط و اطلاق
و اگر بعضی نصرت کلام او را موجب بوجهی ساخت که نفع نمیدهد بلکه آن اصلاً مفهم نمیشود و اگر
کسی گوید آنچه قبل ازین مذکور ساختی که اجماع بر افضلیت ابو بکر شده منافی قول عبد البر است
اختیار کرده اند و تفضیل ابو بکر و علی رضی الله عنهما و ایضاً قبل ازین گفته است که از سلمان
و ابو ذر و مقداد و جناب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم رضی الله عنهم مرویست که
حضرت علی اول کسی بود که باسلام درآمد و همین جماعت مومنان مذکور حضرت علی تفضیل
میدهند و غیر او جواب گویم آنچه حکایت کرد و اولاً سلف در تفضیل ابو بکر و علی رضی
الله عنهما اختلاف کرده اند که آن چیزی مغریب است که عبد البر نقل آن مفر و است و کسانی که
از وی حفظ و اطلاع بر احادیث او زیادند از خلاف آن نقل کرده اند پس قول او معتد علیه
نیست اینچنین نباشد و حال آنکه صحابه تابعین بر تفضیل ابو بکر و تقدیم ایشان بر سایر صحابه
جمعی از اکابر ائمه کرده و از آنچه شافعی است همچنانکه بهیچ وجه از وی نقل کرده اند مگر در
حضرت علی و عثمان و بر تقدیر تنزیل کنیم و گوئیم که او حفظ کرده چیزی که غیر حفظ نکرده اند
پس ازین جواب میپردازیم که ائمه اربعه اعتراض ازین مخاطبه کرده اند مگر ابو سبطه آنکه معنی

تفضیل ایشان بر غیر شاذ و قلیل است این شد و دو قلم مصوری در اجاع میشود و آنکه در
آن کرده که امر مخالفت بعد از انقضاء اجاع حادث شد بنا برین در حکم طرح و رد و
اعتدای نکرده اند بآنکه مفهوم از کلام ابن عبدالبر است که اجاع منقشر شده است تفصیل
شیخین بر تفسیر خود و آنچه بسکی رحمه الله در لطایف کبری از بعضی مناخرین تفصیل فتنین نقل
کرده است از بیخبت که یاره از جان پاک تبعه رسول صلی الله علیه و سلم اند منافقان با بیخبت
بر افضلیت نذر وزیرا که قبل از آنکه در مدینه و مکه مقبول گاهی حجت زیاتی یافته میشود که در منافقان
با آنکه این تفصیل بکثرت توابع راجع میشود و بلکه بجزید شرف راجع میشود پس در وفات طایفه
اولا و رسول صلی الله علیه و سلم شرف عالی است که در وفات شیخین رضی الله عنهما لیکن شیخین اکثر کرام
اند و اعظم نفع از برای اسلام و مسلمانان و همچنین بر شیخین رضی الله عنهما از خدا است و تقوی
ایشان را خدا خود از اولاد پاک مظهر رسول الله صلی الله علیه و سلم که احکامات ابن البر تائید از تحلی
ذکره مثل سلمان فارسی ابو ذر غفاری و مقداد بن اسود و حبیب ابی سعید و زید بن ارم
اینهمه نمیکند که ایشان فاعل شده اند با فضیلت حضرت علی بر ابو بکر بن ربیع ال طلاق بلکه از
تقدیم اسلام اوست بنا بر قول ایشان و تقدیم یا آنکه مراد ایشان تفصیل حضرت علی بر ابی بکر است
غیر شیخین عثمان رضی الله عنهم زیرا که و لائل صریحه قائم است بر فضیلت خلفاء ثلاثه حضرت علی
پس اگر گوی میشتند ایشان در اجاع برین امر حجت گویم حجت بر هر کس اگر چه میشتند آن با
بداند زیرا که خدا هیچ معصوم ساخته است این است را از آنکه اجاع بر کلماتی کنند و برین معنی
میکند بلکه تصریح باینقول خدا تعالی است و من یساق الرسول من بعد ما تبین له الهدی
و یتبع حید سبیل المؤمنین قوله ما یقول فصله جهنم و هر کس مخالفت رسول صلی الله علیه
و سلم کند بعد از آنکه ظاهر شود بر او است قوت بر معجزات و ظهور دلائل پیروی کند غیر این که یومنا
بر اندر این اعتقاد می یا علی غیر این اعتقاد و عمل مومنان پیش گیر و بگوئیم او را و آن سراسر از
اعتقاد می علی کفر و رد و در آیم او را در و فرخ متمرجم گوید مؤید این قول است آنچه صاحب
کشاف در تفسیر خود آورده است که این آیت دلالت میکند بر آنکه اجاع حجت است و مخالفت
کتاب است جائز نیست زیرا که خدا هیچ جمع کرده میان پیروی و غیر سبیل مومنان میان مخالفت
رسول صلی الله علیه و سلم و حید شد بر آن مقرر است ساخته است پس ازین هر دو امر جائز نباشد و
بر گاه از این دو امر جائز نیست حرام است پس پیروی مومنان مثل دوستی متابعت رسول صلی الله

بنا بر این اصل از غیر اولاد رسول

و سلم در تفسیر میضای نیز آورده است که این آیت و است بر آنکه مخالفت اجماع حرام است و
معتدل به همین علت ساخته است که مذکور در قول صاحب کتاب استنتهی و ایضا علما بواجب
اجماع کرده اند باستحقاق خلافی را بر وجهی که در ترتیب لیکن این اجماع قطعی است نه ظنی چنانچه قبل
ازین مذکور شد با دلایل ملبس و طایفه در باب اول بیان این کردیم اگر گوی چنانچه تفصیل
در میان ایشان بهین ترتیب قطعی نبوده باشد ایضا حتی نزد غیر اشعری هم زیرا که اجماع شده
است بر آن گویم آنامیان عثمان علی واضح است بواسطه خلافتی که در آن کرده اند چنانچه گذشت
و اما میان ابوبکر از غیر ایشان اگر چه اجماع بر آن شده است لیکن درین که اجماع حجت است
قطعی است مطلقا و مقدم است بر جمیع دلائل و هیچ دلیل با و معارضه نمیکند اصلا و مخالفت اجماع
کافر است یا مبتدع و گمراه و اقامه فخر از می آملی بر آنند که ظنی است مطلقا و آنچه حق درین تفصیل
است با این طریق که گویم آنچه معتبر بر اهل بیت بر آن اتفاق کرده اند مثل اجماع سکوتی و اجماع که مخالفت
آن نادرست ظنی است و حال آنکه معلوم شد از تقریریکه من کردیم آنکه این اجماع را مخالفی از
نادرست و این مخالف اگر چه معتد به نیست این اجماع را فرو دمی آورد از اجماع که او را مخالفت
پس اجماع اول که مخالف دارد ظنی است و اجماع ثانی که مخالف ندارد قطعیت بنا بر وجود
مخالف آنچه غیر اشعری گفته که اجماع درین مقام ظنی است راجح است و لائق آنچه قرار دادیم که نزد
اصولیین تفصیل مذکور است زیرا که اشعری از اکثرین است که قائل با آنکه اجماع درین مقام مطلق است و
مؤید قول آنکه اجماع درین مقام ظنی است که اهل اجماع ایشان خود قطع و جزم با فضیلت مذکور
اند بلکه عجز و ظن فقط است چنانچه از عبارات و اشارات ائمّه مفهوم میشود و سبب اجماع باین ظن
آنکه این مسئله اجتهادات علم ظن کافی است و از جمله مستندات این اجماع آنکه خداوند تبارک و تعالی
این چهار شخص را حجت خلافت رسول الله صلی الله علیه و سلم و اقامت بین اجتهاد فرمود
پس ظاهرا نیست که منزله است و در ثبت ترتیب ایشان نزد او غرض و علامت است که ترتیب ایشان در
خلافت باشد ایضا وارد شده است در فضیلت ابوبکر رفته و غیر او مثل حضرت علی بن ابی طالب
چنانچه در باب فضائل بسط خواهد و این بنصوص مفید قطع و جزم نیست زیرا که جمیع این بنصوص
متعارض نیستند اختصاص بخیرت اسباب حجت یا دوقی ثواب بطریق ظن میشود زیرا که ثواب
تفضیلت از جانب حق تعالی او را میرسد که ثواب بطریق ندر و بغیر طریق و در و اما ثبوت است
اگر چه قطعی است لیکن افادت قطع با فضیلت نمیکند بلکه غایت افاد این ظن و چگونه اینچنین نباشد

و سلم در تفسیر میضای نیز آورده است که این آیت و است بر آنکه مخالفت اجماع حرام است و معتدل به همین علت ساخته است که مذکور در قول صاحب کتاب استنتهی و ایضا علما بواجب اجماع کرده اند باستحقاق خلافی را بر وجهی که در ترتیب لیکن این اجماع قطعی است نه ظنی چنانچه قبل ازین مذکور شد با دلایل ملبس و طایفه در باب اول بیان این کردیم اگر گوی چنانچه تفصیل در میان ایشان بهین ترتیب قطعی نبوده باشد ایضا حتی نزد غیر اشعری هم زیرا که اجماع شده است بر آن گویم آنامیان عثمان علی واضح است بواسطه خلافتی که در آن کرده اند چنانچه گذشت و اما میان ابوبکر از غیر ایشان اگر چه اجماع بر آن شده است لیکن درین که اجماع حجت است قطعی است مطلقا و مقدم است بر جمیع دلائل و هیچ دلیل با و معارضه نمیکند اصلا و مخالفت اجماع کافر است یا مبتدع و گمراه و اقامه فخر از می آملی بر آنند که ظنی است مطلقا و آنچه حق درین تفصیل است با این طریق که گویم آنچه معتبر بر اهل بیت بر آن اتفاق کرده اند مثل اجماع سکوتی و اجماع که مخالفت آن نادرست ظنی است و حال آنکه معلوم شد از تقریریکه من کردیم آنکه این اجماع را مخالفی از نادرست و این مخالف اگر چه معتد به نیست این اجماع را فرو دمی آورد از اجماع که او را مخالفت پس اجماع اول که مخالف دارد ظنی است و اجماع ثانی که مخالف ندارد قطعیت بنا بر وجود مخالف آنچه غیر اشعری گفته که اجماع درین مقام ظنی است راجح است و لائق آنچه قرار دادیم که نزد اصولیین تفصیل مذکور است زیرا که اشعری از اکثرین است که قائل با آنکه اجماع درین مقام مطلق است و مؤید قول آنکه اجماع درین مقام ظنی است که اهل اجماع ایشان خود قطع و جزم با فضیلت مذکور اند بلکه عجز و ظن فقط است چنانچه از عبارات و اشارات ائمّه مفهوم میشود و سبب اجماع باین ظن آنکه این مسئله اجتهادات علم ظن کافی است و از جمله مستندات این اجماع آنکه خداوند تبارک و تعالی این چهار شخص را حجت خلافت رسول الله صلی الله علیه و سلم و اقامت بین اجتهاد فرمود پس ظاهرا نیست که منزله است و در ثبت ترتیب ایشان نزد او غرض و علامت است که ترتیب ایشان در خلافت باشد ایضا وارد شده است در فضیلت ابوبکر رفته و غیر او مثل حضرت علی بن ابی طالب چنانچه در باب فضائل بسط خواهد و این بنصوص مفید قطع و جزم نیست زیرا که جمیع این بنصوص متعارض نیستند اختصاص بخیرت اسباب حجت یا دوقی ثواب بطریق ظن میشود زیرا که ثواب تفضیلت از جانب حق تعالی او را میرسد که ثواب بطریق ندر و بغیر طریق و در و اما ثبوت است اگر چه قطعی است لیکن افادت قطع با فضیلت نمیکند بلکه غایت افاد این ظن و چگونه اینچنین نباشد

و سلم در تفسیر میضای نیز آورده است که این آیت و است بر آنکه مخالفت اجماع حرام است و معتدل به همین علت ساخته است که مذکور در قول صاحب کتاب استنتهی و ایضا علما بواجب اجماع کرده اند باستحقاق خلافی را بر وجهی که در ترتیب لیکن این اجماع قطعی است نه ظنی چنانچه قبل ازین مذکور شد با دلایل ملبس و طایفه در باب اول بیان این کردیم اگر گوی چنانچه تفصیل در میان ایشان بهین ترتیب قطعی نبوده باشد ایضا حتی نزد غیر اشعری هم زیرا که اجماع شده است بر آن گویم آنامیان عثمان علی واضح است بواسطه خلافتی که در آن کرده اند چنانچه گذشت و اما میان ابوبکر از غیر ایشان اگر چه اجماع بر آن شده است لیکن درین که اجماع حجت است قطعی است مطلقا و مقدم است بر جمیع دلائل و هیچ دلیل با و معارضه نمیکند اصلا و مخالفت اجماع کافر است یا مبتدع و گمراه و اقامه فخر از می آملی بر آنند که ظنی است مطلقا و آنچه حق درین تفصیل است با این طریق که گویم آنچه معتبر بر اهل بیت بر آن اتفاق کرده اند مثل اجماع سکوتی و اجماع که مخالفت آن نادرست ظنی است و حال آنکه معلوم شد از تقریریکه من کردیم آنکه این اجماع را مخالفی از نادرست و این مخالف اگر چه معتد به نیست این اجماع را فرو دمی آورد از اجماع که او را مخالفت پس اجماع اول که مخالف دارد ظنی است و اجماع ثانی که مخالف ندارد قطعیت بنا بر وجود مخالف آنچه غیر اشعری گفته که اجماع درین مقام ظنی است راجح است و لائق آنچه قرار دادیم که نزد اصولیین تفصیل مذکور است زیرا که اشعری از اکثرین است که قائل با آنکه اجماع درین مقام مطلق است و مؤید قول آنکه اجماع درین مقام ظنی است که اهل اجماع ایشان خود قطع و جزم با فضیلت مذکور اند بلکه عجز و ظن فقط است چنانچه از عبارات و اشارات ائمّه مفهوم میشود و سبب اجماع باین ظن آنکه این مسئله اجتهادات علم ظن کافی است و از جمله مستندات این اجماع آنکه خداوند تبارک و تعالی این چهار شخص را حجت خلافت رسول الله صلی الله علیه و سلم و اقامت بین اجتهاد فرمود پس ظاهرا نیست که منزله است و در ثبت ترتیب ایشان نزد او غرض و علامت است که ترتیب ایشان در خلافت باشد ایضا وارد شده است در فضیلت ابوبکر رفته و غیر او مثل حضرت علی بن ابی طالب چنانچه در باب فضائل بسط خواهد و این بنصوص مفید قطع و جزم نیست زیرا که جمیع این بنصوص متعارض نیستند اختصاص بخیرت اسباب حجت یا دوقی ثواب بطریق ظن میشود زیرا که ثواب تفضیلت از جانب حق تعالی او را میرسد که ثواب بطریق ندر و بغیر طریق و در و اما ثبوت است اگر چه قطعی است لیکن افادت قطع با فضیلت نمیکند بلکه غایت افاد این ظن و چگونه اینچنین نباشد

و حال آنکه دلیل قطعی نیست بر بطلان این است مفضول با وجود قائل لیکن سلف را یا ختمه ام که
 تفهیل ایشان باین ترتیب ده حسن طریقی سلف حکم است با آنکه ایشان اگر اطلاع بر دلیل بهیشتند
 درین باب جمیع متکبر و مدعیین بالادست که متابعت و پیروی ایشان کنیم و تقوی و تعظیم و تحقیر
 درین باب سجد و سجده کنیم و با و از گذاریم آمدی گفت گاه است که اراده میکنند تفهیل اختصاص
 یکم از دو شخص از دیگری اما باصل فضايلت که در آن شخص مگر وجود ندارد و مثل عالم و جابل و یا زبیر
 فضیلت بوسیله ملکیت مثلا و این معنی نیز در میان صحابه بنوان الله عنهم مطلق نیست زیرا که
 هیچ فضیلتی نیست که مخصوص یکی ایشان بوده باشد مگر آنکه ممکن است اختصاص به آن تبارک
 غیر او در آن فضیلت و بر تقدیر عدم مشارکت ممکن است از اختصاص به آن فضیلت آن غیر اختصاص
 هیچ را بهی نرسد کثرت فضائل نیست زیرا که احتمال دارد که فضیلت واحدی باشد از بسیاری فضائل
 یا بواسطه زیادتی شرف آن یک فضیلت در نفس خود بواسطه زیادتی یکی آن و بر هر تقدیر خیر
 فضیلت باجمیع نیست حقیقت فضل آن فضل است که نزد خدا ایتعالی است و بعیر و حی سجد
 اطلاع ندارد و تمامی را ایشان وار و ستوده و مستحق نمیشود بافتن حقیقت این فضل نزد و عدم دلیل
 قطعی از روی متن و سند مگر کسانی را که زان حی و احوال رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده اند که یا
 حقیقت آن نزد ایشان مستحق نیست بلکه اخبار سمعیه یا رسیده که ممکن شده است نزد باطن تفهیل
 باین ترتیب بواسطه افادت آن سمعیات صریحا با استنباط جنانچه خواهد آمد در باب فضائل مسوکی
 و مؤید مول سابق است آنکه لازم نیست از اجماع بر حقیقت بخلاف اجماع بر فضیلت زیرا که اهل
 سنت اجماع کرده اند بر آنکه عثمان بود بخلاف علی کرم الله بآنکه خلافت کرده اند و این که کدام
 یکی ازین هر دو افضل اند از یکدیگر و این مقام بر بعضی که قال از فلسفه اند متقسم شده زعم این کرده
 که از اهل اصول هر کس گفته که فضیلت ابوبکر رضی الله عنه بظن ثابت شد و بقطع مول آن کس
 و لالت میکند که خلافت او انصاف بظن ثابت شده و حال آنکه چنین است که زعم آن بعضی است با
 آنکه جماعت از اصولیین همچنانکه تصریح کرده اند نیز بر آنکه خلافت او قطعی است پس درین هنگام
 چگونه زعم آن بعضی قائل شده باشد و او نمیتواند بود که بگوئی فضیلت ابوبکر برین دلیل قطعی
 ثابت شد حتی نزد بنابر مشعری بنابر بر معتقد شیعه و روافض نیز زیرا که حضرت علی که نزد ایشان
 معصوم است و بر معصوم کذب جایز نیست ار و شده است آنکه ابوبکر افضل این است و بنی
 گوید این حدیث از حضرت علی رضی الله عنه و را یام خلافت فقیه و در ملک خود بر کسی قائل

بر جای حق شلاق بود و میان جمعی کثیر از اتباع خود بان اسانید صحیحی بطن نمود و گفت میگویند
 راویان حدیث از حضرت علی رضی الله عنه و دو کس است و تقداد بعضی کرده گفت تقبیح
 الله الراضیه ما اجملهم الله کلامه و از جا پیزی که تقویت و تأیید این حدیث میکند
 است که در بخاری از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که گفت خیر الناس بعد
 رسول الله ابو بکر ثم عمر ثم رجل آخر بهترین مردان بعد از رسول صلی الله علیه و سلم ابو بکر
 است باز عمر را باز مروی دیگر انگاه سیر و خفیه گفت بعد ازین دو کس بهترین ناس نوس
 حضرت علی فرمود انما انا رجل من المسلمين جز این نیست که من مروی از مسلمانان ام
 و فیهی و غیره بخیریت را از چند طریق دیگر تفصیح کرده اند از حضرت امیر المومنین علیه السلام این
 لفظ و در بعضی از طرق باین لفظ است **الا و ان الله بلغه بن جلاله یفضلون علیهم**
فهو مفضل علیهم ما علی المفضل الا و لو کنت **تقدمت فی ذلک لعاقبه که و انی**
اکره العقوبه قبل التقدم ۵۲ ه باشد له من سیده که بعضی از مردم تفضیل میدهند مرا
 بر ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و هر کس که تفضیل دهد مرا بر ایشان آن دروغ گوئی است بر سوت
 از عقوبت آنچه برافه کنندگان و دروغ گویان است باز تشخیص خطاب فرموده گفت آگاه
 باشید هرگاه من مقرر میشدم خلیفه البته مقدم کرده میشدم درین یعنی در فضیلت و برتر آئینه مواخره
 می نمودم الا آنکه من کرده میدارم که حقوق کفتم کسی را پیش از تقدم صد و راین ام یعنی از
 کسی امری صادر میشود که خدا شایسته معین نهشته باشد در رفقه کرده میدارم که تعزیر میکند و الله
 اعلم براهه بصحت سیده است از مالک جعفر صادق زید رخ و علی الباقی آنکه علی رضی الله عنه
 بر ابی بن عمر با سینه و در وقتیکه او را در مجلس حاضر ساختند و بروی کفن پوشید بودند گفت ما
 افکلت العزیز او ولا اظلت الحضرة احدًا احب الی ان الله بصحیفه من هذا
 المسیحی بر داشت که جای به زمین و سایه نیندخت آسمان آنرا که دوست تر باشد من آنکه
 برسم سجده اشیا بمثل نامه و ازین شخص که در ثوب پوشیده است مترجم گوید مومنین حدیث
 که در بخاری مسلم و کورست که این ابی بلبلکه از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده گفت
 و در وقتیکه عمر رضی الله عنه بر سر بر نهاده بود و مردم با و احاطه نموده و های تنای و طلب
 مغضرت او میکردند قبل از آنکه او را بر در و درین انشاء شخص و دست بدوش من نه و از غنیه
 من چون منتفت شدم دیدم که حضرت امیر المومنین علیه السلام کرم الله وجهه میگوید رحمت خدا باد

بر تو ای عمر رض ما خلقنا احدا احب الی الله بمثل عمله منك الحديث
 مستند و در روایت صحیح و وارده شد که وقتیکه ثوبان پوشیده بود حضرت علی گفت صلوات الله علیه
 یعنی دعا کرد و بر روی سرش سبخیان را روی میخیزد گفت که امام الحسن و الحسن بن علی را
 گفتند که آیا چنین نیست که صلوات بر غیر اینها و نهی نهی است گفت منین شنیده ام و بر یکام
 سخن قائل و وارده است پس در جملین با بنظر حق محتمل است که حضرت علی را بعد از کرامت شد
 بقول رسول الله علیه و آله و سلم و انما جاء به اهل بیت و از واجبه اللهم صل علی آل ابی و قری علی
 کرده باشد و روایت ابو بکر الاجری از ابو صفیه که گفت از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم
 که بر بالابنبر کوفه میگفتان خیر هله الامه بعد نبیها ابو بکر خیریم بن عمر و
 و روایت کرد حاکم ابو نعیم هر یکی از طرق منوعه و دار قطنی و غیر ایشان از ابو جحیفه
 رح که گفت بر حضرت امیر المؤمنین داخل شدم و در خانه او و با او گفتم یا خیر الناس بعد الرسول
 فقال صلا یا ابی جحیفه الا اخبرک بخیر الناس بعد الرسول ابو بکر و عمر و محبت
 یا ابی جحیفه لا یجمع و یفصل ابی بکر و علی قلب مؤمن بنی با علی گفت ای بهترین مرد
 بعد از رسول انگاه حضرت علی گفت با دو قاربان است ابو صفیه یا خیرکم ترا به بهترین انسان بعد
 از رسول الله علیه و آله سلم آن بهترین ابو بکر و عمر است رحمت با و بر تو ای جحیفه جمع نمیشود
 دوستی من با دشمنی ابو بکر و عمر در دل هیچ مومن و بدانکه اخبار سنجیده است شخیان از سائر امت وارد
 شده و از حضرت علی بروایت اسیر وی محمد بن جحیفه فی الله عنهما ایضا از طرق بسیار
 بحیثی که هر کس که تبع او کند جرم میکند بآنکه انیقول از حضرت علی صادر شده و در افضل و انوار
 چون انکا نمیتوانند کرد و بواسطه ظهور صد و را انیقول از وی فی الله عنه بحیثی که منکشف و در جمل
 نادان یا مبهوری حیران میگوشید که انیقول از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است شده و قبل ازین
 گفتم که گشت بعد از این اینها خواهد آمد که انیقول از ایشان محض کذب افترت و احسن قول
 و رقیقام قول خدا تعالی است لا لعنة الله علی الکاذبین و است کرد و از طرفی آنکه ابو جحیفه
 رح علی المرتضی افضل امت میباشد و شنید که مردم مخالفنا و میگوشید ازین سخن چون در پیش
 بود بعد از آن حضرت علی دست او را گرفته بخانه خود برود و گفت چه چیز ترا محزون ساخته است
 ابو جحیفه رح گفت من بواسطه آنکه شیدا انگاه امیر المؤمنین حضرت علی فرمود الا اخبرک بخیر
 الامه خیرها ابو بکر ثم عمر بعد از آن ابو جحیفه رح گفت یا خدا رحمت خود را بر من

ابو جحیفه رح گفت من بواسطه آنکه شیدا انگاه امیر المؤمنین حضرت علی فرمود الا اخبرک بخیر الامه خیرها ابو بکر ثم عمر بعد از آن ابو جحیفه رح گفت یا خدا رحمت خود را بر من

بعد از آنکه ایشان را علی المرتضیٰ اینچنین شنید و دوم که اینجکایت پنهان ندارم با دامن که زنده
 باشم و قول شیعیه و روافض و مانند ایشان که میگویند اینچنین از حضرت علی بن ابی طالب تقیه
 بوده است کذب و فحشست و چگونه توهم این معنی کند کسیکه صاحب فی فهم عقلی بوده باشد
 حال آنکه اینقول از امیر المؤمنین علیه السلام وجه و خلوت عنادر شده در ایام خلافت
 او رضی الله عنه و بر عزم کوفه نیز بالایی منبر گفت در وقتیکه از حریفان بصیر فارغ شده بودند
 بود و آنوقت در کمال انفا و حکم و قوت با امر خلافت بود و بعد از آنکه از قوت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
 و بعضی از ائمه الطبیعت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که ذکر تقیه نزد ایشان نمودند گفتند که صدوران
 از روی تقیه چگونه میتوان کرد که عقاید اکثر الطبیعت و سادات الطبیعت اهل شدند بتقلید
 ایشان حتی اهل جماعت از انجماعت سادات و شرفا میگویند که کتابت بن حیران و رونا
 شریف سنیست و بنا بر حد و این افعال اقوال از ایشان حضرت بسیار با اینست نبوده سیده
 و بر ایشان باوستان است ایام باقر رضی الله عنه چنانکه باطل ساخت این تقیه را و آن را
 که از حال شیخین از و رضی الله عنهما سوال کردند فرمود اخی اتولا هما من ایشان را بجهت یاد
 خود فر گرفته ام انگاه شخصی احضار مجلس گفت شیعیه و روافض زعم کردند که روح تولا شیخین
 بسبیل تقیه صادر میشود و انما یشاف من الاحیاء و لا یشاف من الاموات فعلى هشام
 بن عبد الملك کذا و کذا مردمان از زندگان میترسند و نه از مردگان خدا شیعا بهشام بن
 عبد الملك چنین چنین کند و ایت کرد اینچنین را و ارقطی و غیره او پس نظر کن که چگونه این حجت
 واقع و مبین شد از این لام اعظم ایشان که در بزرگی و فضل و جلالت او جمیع متفق اند ملک و
 رضی الله عنه معصوم است با عقدا و این جماعت و بقول احب التصدیق است و مع و کلا ولا تقیر
 که و بطلان این تقیه مستدلال نموده از برای ایشان که ترسیدن از شیخین بعد از قوت ایشان و
 نداشتن وزیر اگر درین وقت ایشان را سطوی و غلبه نیست و ثانیاً بدعای که بر هشام کرومبین است
 او قائم است بنیترسم با آنکه جای آنست که بواسطه شوکت و جلال و غلبه و ترسند از اموات که
 شوکت و شهامت و سطوتی ندارند چگونه کسی ترسد و تقیه کند و زمانی که حال امام مجتهد باقر رضی الله عنه
 عنه چنین بوده باشد ظن تو چه خواهد بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که هیچ مناسبتی نبود میان او و
 باقر در قوت و شجاعت و کثرت مردم و اسباب جاه و بزرگی و عدم خوف از هیچ ملامت کننده و باین
 بنوا از رسیدن و خبر هیچ مالک ابام جعفر الصاوی از پدر خود و محمد باقر خود از علی بن ابی طالب رضی الله عنهم

از و رضی الله عنه و تنای شیخین رضی الله عنهما و آنکه ایشان بهترین این امت اند

حاج محمد در آن زمان از این
 صاحب زنده
 در آن زمان
 در آن زمان

و از جمله غایب مسیحی قبل از عظیمه که لازم می آید از نسبت حضرت علی تقییه آنکه علی رض بنا بر علم ایشان
 زینسان و مشهور و عاقل بوده باشد اعاده الله عنه و حال آنکه جنگها که در ایام خلافت خود کرد
 با اهل بیعت و شیعیان است که با نفس نفیس خود و میثاق بچندین هزار کس از ایشان نموده مشهور و مشرب
 است و هر کس که تصور صد و ران امور از حضرت علی رض کند جزم خواهد نمود و کذب آنچه این جاهل
 احتمل با و کرم الله وجهه نسبت میدهد با آنکه اهل شوکت بود یعنی در غایت قوت بود و بنوامید
 اعظم قبائل قریش بودند از هر شوکت و کثرت بهم در ایام حاکمیت و هم در زمان اسلام انصاف
 بن حریب قبل از آنکه در اسلام در آید سردار مشرکان بود و در جنگ احد و احزاب غیر با قوم
 یهود و بنو نضیر و بنو عدی بوده پسند از ضعیف ترین قبائل قریش بودند پس در جواب انصاف
 از علی بطریق که گذشت با کمال شوکت و ریاست و تجلات شیخین با مخالفین و در وقت
 خلافت خود بنو امیه که کور شد مجموع و لامل واضح و قاطعه است بر آنکه کرم الله وجهه با حق بیگانه
 بود و در شیاعت و مرتبه علی بود از کسی ترس نمیداشت که بتقیه محتاج باشد و اگر وضعی از رسول
 صلی الله علیه و آله و کرم الله وجهه بودی آن اهمیت را بجای خود رسانیدی اگر پیش مشیر
 کشنده بر سر او بودی کرم الله وجهه شک ری بین نمیکند مگر کسی که اعتقاد کند در حق حضرت
 چیزی نگوید و ازین چیز بری نیز است و ایضا از نسبت ازین تقیه مشوم بعلی رضی الله عنه و بر
 قول او کرم الله وجهه هرگز اعتماد نباشد زیرا که هر قول که از او صادر میشود احتمال آن دارد
 مخالفت کرده باشد بنا بر خوف و تقیه و این قول از حجت الاسلام ابو حامد محمد غزالی مرویست و غیر
 غزالی دیگر گفته که قیام تر ازین لازم می آید از آنچه امثال ایشان گفته اند که پیغامبر صلی الله علیه و آله
 امامت نکرد مگر از بر علی رضی الله عنه از آن رخ گردانگاه بسبیل تقیه گفت که ابو بکر رض را بگویند که با کرم
 نماز کند و بنا برین هر چیزی که رسول صلی الله علیه و آله از آن خبر داده شده است با کرم الله وجهه
 احتمال در آن راه می یابد که بسبیل تقیه گفته باشد و درین هنگام اثبات عصمت رسول صلی الله علیه و آله
 بیفایده نموده و با کرم الله وجهه الاعتقاد و ایضا مشهور و شایع از علی کرم الله وجهه که پروا
 کسی نمیکرد و چنانچه بیعتی و ایت کرده که شافعی گفته که مردم از علی نمیکردند بختند مگر از جهت
 آنکه علی رض را کسی ندارد و نمیکرد و از کسی اندیشه نمود و نگاه شافعی هر گفتند این بود دنیا
 و اهل دنیا التفات نمیکردی و از آن باکی نمیداشت و عالم از سچای اندیشه ندارد و شیعیان بود
 و شیعیان از کسی اندیشه ندارد و شریعت از کسی نمی اندیشید پس اگر از علی وجهه شیعیان

گفتند خدای که جویند مشق ساخت از جهه و یانیدن فی نفوس را آفرید سوگند که دوست
نذار و ایشان را اگر مومنی فاضل و دشمنی نذار و خلاف کند بگر منافی شقی از
اطاعت خدا است و از رسول صلی الله علیه و سلم خارج و غافل است دوستی ایشان موجب
قریب و دشمنی ایشان موجب خروج از اطاعت باز و کرامت رسول الله صلی الله علیه
و سلم را بگویند که با امت صلوة و ذکر بیعت و استخلاف عمر کرده بعد از آن گفت
الا و لا یبلغن عن احدی انی یغضه ما الا بجلالته جل جلالته آگاه باشید که من
نرسد که یکی از ایشان با دشمن دار و مگر اجرای حد بروی من مثل حدی بر فقری جاری میازند
روایت دیگر آنکه شخصی با حضرت علی گفت که ای جماعت که از بنجمه عبد الله بن عباس است بر
سب شیخین دیری نمیکنند که بدعای ایشان نیست که تو موافق ایشان هستی و عبد الله بن
عباس بن ابی طالب بود که اظهار سب کرد از نگاه حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود و معاذ الله
ان افسدکم هذا لکن لعن الله تعالی من افسدکم هذا الا الحسن المجتبی و علی بن ابی طالب
الله تعالی پناه بخدا میگیم از آنکه در خاطر من نیست و بدی ایشان بوده باشد و لعنة خدا
بر کسی باشد که در خاطر او غیر ایشان بوده باشد و خواهی دید آنرا اگر خدا شایسته آنکه نزد
این پیامبر فرستاد و او را اخراج کرد و بجانب مدائن فرمود که در هیچ شهر نگذارید او را که ساکن
شود و بعضی آنکه گفته اند که این بیو و بیو که اظهار اسلام و بزرگ طائفه اند و وافض و که حضرت
امیر المومنین علی او را بیرون کرد و وقتیکه او دعای الوهیت در حق او رخص کرده بود و ایضا
و ارفطنی روایت کرد از چند طریق سنا و که بعلی المرتضی رسید که مردمی عیب شیخین میکنند از نگاه
او را حاضر ساختند و حضور او تعریف عیب ایشان کرد که شاید که اعتراف کند این معنی
و او را عقاب فرمایند و واقفان معنی گشته اعتراف کرد و گفت ای والله بعثت محمداً
بالحق ان لو سمعت منك الله لعنه او الله نکت عنك او نکت
بالشهادة لا فعلین کذا بک خدا می سوگند که محمد صلی الله علیه و سلم را فرستاد و حق بخانی
اگر دیگر بار بشنوم آنچه من سیده است از تو یا ثابت شود بر تو بگو ایان هر آینه بتو چنین و
چنین خواهیم کرد و چون این معنی ظاهر شد پس لائق مجال سادات و اهل بیت است که در منزل
از تالیع شلف و اکابر خود باشند و اعراض نمایند از اکاذیبیکه و وافض و غلامه سنجیده
و در خاطر ایشان درمی آید و میگویند از غایت چهل عناد و در فریاد که حذر کنند از

بآنچه با ایشان التماس میکنند مثل اعتقاد کفر و حق کسی که ابو بکر را از عالمی افضل مبداءه زیرا که فرمود
روافضی و غلاة شیعه ازین جهت که قرار و عهد که صحابه و تابعین و هر کس که بعد از ایشان از امت دین
علمای شریعت خاص و عوام از همه کافران و غیر ایشان کهست مؤمن نیست و این معنی بود می میشود
با آنکه خوانند در عین اصل منتهی میشود و عمل نکند بکتابهای اهل سنت آنچه از رسول الله علیه السلام نقل
دارد و شد و از اصحاب عیسی و روایت کرده اند که راوی جمیع آثار و اخبار و احادیث و ائمه
قرآن و در هر عصری از رسول الله علیه السلام تا قیامت صحابه و تابعین و علمای دین اند و امثال
روافضی را وایتی درایتی نبود که فروغ شریعت را بهر آن بداند و نه بایست امر ایشان است که
در مجال لعنه اسانید بپیل ندرت یک افتنی یافته میشود و کلام در قبول نزول ائمه از وقت است
مشرع و نیست پس هر گاه که طعن در صحابه و تابعین و علمای دین کند طعن در قرآن و حدیث کرده باشند
و شریعت حق اصله باطل گردد و و امر انتقال با جمیع اهل نبوعی که در زمان جاویدت بود پس عامل را
غیر سده استقامت و او اعظم از امت محمد صلی الله علیه و آله بکفر کند با آنکه در ارجحیتها دین و قبول شریعت
پیغامبر الله علیه السلام میکنند و پیغمبر و کفر نبوده باشد و مسلم و استیم که افضل است از او که در
در نفس الامر لیکن کسانی که ابو بکر را افضل میدانند بدلائل منقحه و حقایق محکم اند و بجهت بر تقدیر
خطا کنند و راجعها و او را یک مرتبه است پس چگونه اجتماع حکم میکنند مکفر قائلین بافضلین
ابو بکر و حال آنکه کفر نمی باشد مگر با آنکه امری مجموع علیه که بودن آن از وین معلوم باشد بضرر
مثل صوم و صلوة زانی که انکار از وی خنایا بوده باشد و این نیز که محتاج بنظر مستدلان باشد
اینکار آن کفر نیست و اگر چه اجماع بر آن شده باشد بر خلافی که در آن واقع شده همان علمای
و نظر کن بافتاد به معاشرات اهل سنت و جماعت که خدایتعالی را که ساخته است ما را از زرائع
و جهالات و عناد و تعصب و عناد که تکفیر قائلین بافضل است امیر المؤمنین علیه السلام میگویند
اگر چه مخالفان غیرت که اجماع بر آن کردیم در هر عصری از زمان امان رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه السلام بر آن دهی که در باب اهل کثرت بلکه از جانب ایشان عذری که مانع از تکفیر است
میگویم و از علمای است کسی که ابصار از تکفیر میکنند نه بواسطه فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام بلکه بواسطه
و دیگر امور تشبیح که بآن منضم شده است پس مذکر و بر سبب از آنکه ملا وجهی اعتقاد کفر کسی که قلب
ایشان مملوست از ایمان بجا بر تقلید جهال گمراه قائل کن در آنچه از حضرت علی و اهل بیت ثابت
شده بمقتضی شیخین اگر چه این جهال حل بر تقیه باطل میکنند اما اقل عذر اهل سنت و جماعت

است و اگر متابع حضرت علی الحبیب گردانند در باب تفضیل شیخین چرا که ایشان شرف قلب
نموده اند که اطلاق برشمیر بر علی که مدح و ثنا بر شیخین برادر با بعل تفتیه میگویند بلکه قرآن احوال
و اعظم شجاعت و اقدام را مورد مدح و ثناء و در راه خدا می غرور جل از ما مستقیم سلامت
کنند و دلیل قاطع است بر آنکه تفتیه نکرده اند و اقل مرتبست که صدر و اقوال از حضرت علی
و الحبیب ادراش با این سنت و جماعت و اندک مانع است از اعتقاد کفر و رتی ایشان پس بجا
هذا بحثان عظیم و محترمه سوال کرد از شیخ الاسلام محقق عصر خود ابو ذر از کسیکه اعتقاد و
افضلیت نسبت بخلفای اربعه رضی الله عنهم بترتیب خلافت و اندکین محبت یکی از ایشان
را بیشتر دارد آنم میشود یا نه جواب محبت گاه بواسطه امر دینی است و گاه بواسطه امر دنیوی
است اما محبت دینی لازم فضلست پس هر که افضل است محبت دینی ما با او بیشترست و هر گاه
که اعتقاد کم با فضلست یکی از ایشان محبت غیر او بیشتر داشته باشیم از تفاضلست بلی اگر زیاده
محبت غیر افضل بواسطه امر دنیوی بوده باشد مثل قرابت و احسان و مانند آن درین هنگام قهراً
نیست و متمنع نیز نیست پس کسیکه اعتراف کرد با آنکه افضل است بعد از رسول صلی الله علیه و سلم
ابو بکر است باز عمر از عثمان باز علی لیکن بحضرت علی محبت بیشتر دارد و از ابو بکر مثلاً اگر محبت دینی
ست این معنی ندارد و زیرا که محبت دینی لازم افضلست ابو بکر است چنانچه اقرار کردیم و این محضر
ابو بکر را افضل نمیدانند مگر زبان را بادل علی را افضل میدانند زیرا که محبت دینی خلافت بین این جابر
نیست و اگر محبت مذکوره محبت دنیوی بوده باشد بواسطه آنکه از ذریعۀ امیر المؤمنین علی است یا
بواسطه غیر این امور و دنیوی درین صورت امتناع نیست چنانکه فصل در ذکر آن خود فضل ابو بکر
رم تنها وارد شده است از آیات و احادیث قوله تعالی و اللیل الذی انزلنا القرآن و انزلنا مع النجم و ما
خلق الذکر و الا انشی ان سحیم لشیقی فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنه فسنیسره
للنسر سوگند بسبب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش و سوگند بر وز چون روشن شود و بزوال
ظلمت شب سوگند بکسیکه بیا فیر الذکر و الا انشی یعنی آدم و حوا را علیهما السلام یا ذکر و مؤمنان را و
جمیع حیوانات جواب قسم ایست که ان سحیم لشیقی بدستیکه جزای سعی شما و کردار ما هر آنیکه
ست یعنی مختلف افتاده است مناسب علی بعضی را از ثواب کرامت جمیع اعتقاد و امامت
بیان اعمال مختلفه و پاداش آن میکند و میفرماید فاما من اعطی و اتقی پس اما هر که بداد مال
خود را در راه خدا بشک و برهیزد و از منکر و کبائر و صدق بالحسنه فسنیسره للنسر و تصدیق

ع
الاولی
والمؤمنین
والمسلمین
والمؤمنات

والمؤمنین
والمسلمین
والمؤمنات

والمؤمنین
والمسلمین
والمؤمنات

که نیکوتر از که لا اله الا الله محمد رسول الله است پس و دانست که بسیاریم در دنیا و بر
 پس عمل صالح بطریق نیکوتر که رساند او را به بیشتر رحمت و آخرت و روایت کرد و این جامع از
 این مسعود که ابو بکر صدیق فرموده که لا اله الا الله محمد رسول الله بن خلف ابی بن خلف خرمینود و بر نوحی و نوحی
 فقره و در راه خدا آیتها را از او کرد و انگاه خدا آیتها را این آیت فرستاد و نازل ساخت و بر نوحی گفتند
 که و در سنتا میبند بن خلف ابو جهل فرو و آمده و در کشف لاسه را آورده که فاما من اعطی و انقی
 و صدق و بالحق و در راه صدیق که بر پیشتر و صدیقان است و اقام من بخل و استغنی و کذب
 بالحق و در باره ابو جهل و امیت آیت دوم و سیجتها الا تقی الله یوفی ماله بتزکی و ما
 لا یحک عند من یختر یختره الا اتباعه و غیر و به الا کفله و دور خواهد بود از آتش و بر نوحی
 یعنی ابو بکر که میسر نهد مال خود را و میخواست که بکلی و نیکنامی و ویست و فیکه ابو بکر فرمود بلال را از امیت
 بن خلف سجده و آتش کرد و بوسه آنکه باسلام در آمده بود و امیت او را بعد آتش میکرد که از زمین بر کرد
 و کافران گفتند که بلال حتی شست بر زخم ابو بکر و بنابرین او را خرید و آزاد کرد و حقیقی از و کافران
 و سخن ایشان فرمود و ما که احد عند من یختر یختره نبوی و یختر یختره نبوی و یختر یختره نبوی که مسکافا
 کرده شود و لیکن انکار کرد و بر طلب ضایع بر و در و گار خود که بر تر و تر گشت ز و در کشتن و در و
 بنوایی که و نه دار و نه سه تان بن جندی گفت جماع بر آن شده که این آیت نازل شده در شان
 ابو بکر یعنی الله که انقی است از سائر است و انقی اگر م است نزد خدا آیتها یعنی انقی است
 از باقی است و ممکن نیست که حل این آیت بر امیر المؤمنین علی کنیم چنانچه بعضی بر آن رفته اند زیرا که
 قول خدا آیتها و ما که احد عند من یختر یختره پس هر او را علی علیه السلام گفت عظیم لازم
 المسکافات یختر علی کرم الله وجهه هر گاه که حل این آیت بر امیر المؤمنین علی خوال کرد و مستحب است که حل
 بر ابو بکر صدیق علیه السلام کنیم زیرا که جماع شده است بر آنکه انقی که ازین دو کس لا غیر و در و
 که و این ابی حاتم و طبرانی که ابو بکر کم هفت کس را از آنکه جمیع ایشانرا عذاب میکرد و در راه خدا
 تقالی بعد از آن آیت و سیجتها الا تقی الله یوفی ماله بتزکی تا آخر سوره نازل شد
 آیت سیدم قول الله تعالی ان تقی الله یوفی ماله بتزکی تا آخر سوره نازل شد
 اثین از همه ما فی الغار از یقول الصالحه یختر ان الله معنا اگر نصرت یاری منید مید
 پیغمبر را که محمد است علی علیه السلام و دانست که خدا آیتها... او را یاری کند و
 مستقبل و فرود گذارد او را زانی که قصد میکرد که در آن آنحضرت ساز که کفار کرد و خدا آیتها او را و شوق

بیرون رفتند و او در حالتیکه دویم دو بود و نصرت داد و وقتی که هر دو بودند یعنی محمد رسول الله
صلی الله علیه و سلم و ابوبکر صدیق رضی الله عنه در غار ثور و ثور کوپیست در جانب میں از کز که قدر
یک ساعت زمانی را که است و مرویت که رسول صلی الله علیه و سلم شب شب غره ربیع
الاول از کز که از خانه صدیق رضی الله عنه برفاقت می بیرون رفته بآن غار ثور بود و شب
در آن غار بود و مترجم میگوید در تفسیر ضیاء وی چنین آورده که روز دیگر مشرکان تفرج آن
حضرت بیرون رفتند بی کبر غار آوردند و خدا تیمک غار را از نزد ایشان پنهان ساخت که او را
ندیدند و بعضی میگویند که چون رسول صلی الله علیه و سلم ابوبکر رضی الله عنه در غار رفتند خدا تیمک را و بعضی
را فرستاد و تا در غار آن پرده کشیدند و کفار را از آن حالت متعرض غایت شدند و گفت ایضا
مرویت که وقتی که کفار و رؤفای بودند ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسول صلی الله علیه و سلم ترسید گفت
اگر کسی از کفار در زیر قدم خود نگاه کند مرا خواهد دید انگاه رسول صلی الله علیه و سلم باطلان
با نشین الله تالیتم پامیت گمان تو بدو کس بگفت ای تعالی سبوم ایشان است چنانچه ازین
حال بر میاید بقوله اذ يقول رب حبه حزن ان الله معنا و تیکه رسول صلی الله
علیه و سلم می را خود را که ابوبکر است گفت اندوه محور بر تیکه خدا تعالی با است بنگاه و ششبی
از دشمنان و نصرت فانزل الله سکینه علیه پس خدا تیمک فرستاد امن خود را که سب
سکونت قلبت بر رسول صلی الله علیه و سلم و انیقول ان الله است زیرا که صدیق کبر مضرب بود و حال
رسول صلی الله علیه و سلم و گریه میکرد و لید بچند دلم تروها و قوت داد و خدا تیمک میامیر
الله علیه و سلم لبشکری که ندیدند ایشان را یعنی ملائکه را فرستاد و تا در غار نگاهداشتنی او کنند یا او
ملائکه که منبر است در روز بدر و احزاب برین تقدیر بخیله و آید بچند محطوف
بر حمیه نصره الله است و اجماع جمیع مسلمانان برین شده که مراد از صاحب در اینجا ابوبکر است و بعضی
عنه و بنابر این گفته اند که هر کس که منکر صحبت ابوبکر رضی الله عنه باشد او کافر است و مترجم گوید که این قول
در کثافت همچنین عبارت آورده که گفته اند که هر کس که انکار کند صحبت ابوبکر را تحقیق کافر است
زیرا که انکار کلام الله کرده شد و مبراقی صحابه را این حال نیست و هم در کثافت آورده
که مرویت که چون جبرائیل علیه السلام آمد و رسول صلی الله علیه و سلم را امر کرد که از کز بیرون
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود من بخیرم معی یا من کز بیرون خواهد آمد جبرائیل گفت ابوبکر
یا ابوبکر و خواهد آمد و روایت کرد ابن ابی حاتم از ابن عباس رضی الله عنه میگوید که رسول خدا تیمک

بر او فرستاد تا او را بخیر بفرماید و در غار است

ابوبکر صدیق رضی الله عنه

و یارب صاحب

فانزل الله مسكينته عليه ابو بكر صدیق است چنانچه در بیان ترجمه آیت ساری باشد
 و تفسیر آیه راجع است بر رسول صلی الله علیه و سلم و منافات آن ندارد و زیرا که تفسیر هر یک
 راجع میشود و چیزی که لایق است و مناسب است و بکالت علم و بزرگی ابن عباس از آن محاکم
 است بآنکه اگر درین باب فسی بیاخته بودی حل این آیت کردی بآنکه مخالفت ظاهر است
 مشدوی از حضرت شیخ فرید الدین عطار در باب نزول سکینه بر صدیق اکبر رضی الله عنه
 مشدوی خواهی اول که اولی را راست و ثانی را شین گفته اند و راست چون سکینه شده
 حق نزل بر او گشت مشکها می عالم حل بود آیت بیها هم واللّه جاء بالصدقة
 و صدق به اولئك هم المتقون آنکه از سخن است و آنکه تصدیق آن کرده و از راست
 شمرد اینها ایستاده که بر پیغمبر کار اند و روایت کردند بزار و ابن مساکر که علی ابن ابیطالب
 رضی الله عنه در تفسیر این آیت فرمود که الله جاء بالحق محمد رسول الله صلی الله علیه
 وسلم و الله صدق به ابو بكر است یعنی الله جاء بالحق ح و او شده است شاید که قرأت علی
 کرم الله وجهه چنین بوده باشد و الله اعلم مترجم میگوید که اقوال مفسرین در تفسیر این آیت
 بسیار است بعضی گفته اند که مراد از آینه مجلس سل علیهم السلام اند و مراد از تصدیق صحابه اند
 جنس مومنان و بعضی گفته اند آینه جبرائیل است و تصدیق کننده صحابه اند و در بیان
 مجاب بقتل کرده که صدق امیر المومنین علی لیکن آنجا امام رازی حمته الله علیه در تفسیر کبیر آورده
 مقصود و در روایت مصنف است از بزار و ابن مساکر چنانچه گفته اند و قول خدا ایها و الله
 بالصدق صدق به از اول محمد رسول الله و از دوم ابو بكر است و انیقول مر و لیست از
 امیر المومنین علی کرم الله وجهه از مفسرین قول ثانی آنکه مراد هر کسی است که ایقان به حق کرده
 است از انبیاء و هر کسی که اتباع انبیا و حجت قائمین انیقول اولئك هم المتقون و بدانکه رستا
 مام نمیشد مگر به چهار رکن ارسال و مرسل و رسالت و مرسل الیه و غرض از ارسال آنست که مرسل
 قبول و تصدیق کند پس اول کسیکه تصدیق کرد و ارسال با و تمام شود و گفت در حقیقت وی
 شنیدم از بعضی غابن که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کردند که فرمود علی ایها
 فانك من ائمة النبوة و بدانکه مراد از صدق هر کسیکه موصوف با این صفت باشد و بر هر
 ابواب و در آن افضل اما بر تقدیر اول دخول او رضی الله عنه در آن ظاهر است زیرا که این او را
 الثامن است و تصدیق بر آن شده است که افضل است ابو بكر است بر حضرت علی و حمل

لفظ بر ابو بکر اولی است رضی الله عنه و غای در وقت بعثت تغییر بود و معلومست که اقدام و اینصبر
که در خانه بوده باشد بر تصدیق فایده یزیدی قوت و شوکت در اسلام نمیداد اما ابو بکر را چون
کبیر الشیخ و کبیر المنصفین بود و بنا برین اقدام او بر تصدیق موجب یزیدی قوت و شوکت در اسلام
شد پس حمل این لفظ بر ابو بکر نم کردن اولی است و اما بر تقدیر ثانی که مراد هر کسی است که مؤمن
با این صفت باشد ابو بکر نم و از آن داخل است آیه **مَنْ آمَنَ وَاتَّقَى** و ملاخاف مقام
دیده جنتان هر کسی که بترسد از مقام حساب پروردگار خود او را دو بهشت یکی جنت
عدن و یکی جنت نعیم یا آنکه جنت خائض الشیخ است و یکی جنت خائض جنتی را زیر آنکه
خطاب بهر دو فرقه است یک آنکه بواسطه خوف الهی و دیگر بواسطه اجتناب از مناهی با هر یک شمار
و جنت نیست یکی بواسطه عقیقه و دیگر بر عمل یا یکی برای ثواب و جزای و دیگر بر عمل یا یکی
برای ثواب جزای و دیگری بر تفصیل ابو بکر رض یا یکی جنت بروحانی و دیگری جسمانی نقل
القاضی فی تفسیر روایت کرد و این ابی حاتم و ابن سنی و ابی حاتم و ابن سنی و ابی حاتم و ابن سنی
رضی تامل شده آیه **مَنْ آمَنَ وَاتَّقَى** و شاور هم فی آنکه هر یک معنی مشا و رت کن ای محمد
یا اصحاب یا هر یک صلاحیت مشا و رت داشته باشد و از حکم حقیقی حکم جرم مسا و رت شده روایت
کرد ابن عباس خاتم الزعمه و مقوی اینست حدیثی که بعد ازین خواهد آمد که رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه سلم فرمود که خدا اینک ما مواسحت را با آنکه مشورت کنم با ابو بکر و عمر رضی الله عنهما آیه
مَنْ آمَنَ وَاتَّقَى و ان توبوا الى الله فقد صغرت قلوبکم و ان تظاهروا علیه فان الله
هو مولیه و جبریل و صالح المومنین رین آیه خطاب بعالی الله رضی الله عنهما و بیان آن جناب
در تفسیر کشف و غیر آن از تفاسیر مذکورست بقول اشهر آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم در روز
نوبت بنت عمر حفصه رضی الله عنهما با رقیبه طیبه خلوت فرمود و حفصه را مظهر شده اظهار کمال کرد
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اگر راضی نیستی باینکه من را بر خود حرام گردانم گفت بلی ای رسول الله
رسول الله صلی الله علیه و سلم او را بر خود حرام ساخت و با حفصه گفت که این سخن بکسی نگوئی و بقول
آنکه غسل نیز بر خود حرام ساخت و بقول آنکه با حفصه گفت که بعد از من خلافت ابو بکر نم خواهد
بود اما افشای این سخن کن و حفصه قبول این معنی نمود لیکن از آنجا که طبیعت ناس است چون رسول
صلی الله علیه و سلم میرون شد آن را از رابا عایشه صدیقہ در میان نهاد و مژده باورسانید و خدا
تبارک و تعالی محمد رسول الله را از این معنی خبر داد و بعد از آن بعالی الله خطاب فرمود و ان

حفظه
از آن وقت
بوده است
در وقت
بر سر خود
بر سر پیش
افزون داد
و بکار آن
و بکار آن
او را به
الحلیه
جاری بود
چون حفصه
آمد در آن
نزد آن
در وقت
بنیامان
لی من اجل
نزد او وقت
راحت فی سبی
نزد وقت علی
فی کوی و علی
فرستی الی
از آن وقت
از آن وقت
عفا الله عنه
مسلم ۹۵

ثنوا یا الله اگر توبه کنید و باز گردید بخدا می سرزود و بر او ظاهر است که حضرت صلی الله علیه و سلم شما را
 خاسته بهتر است و آن ظاهر اعلیه فان الله هو مولیه و جبریل و اگر هم نیست شود بخیر
 رسول صلی الله علیه و سلم خوش نیاید از غیرت و نسای هر یک بر شکر خدا است و اگر است
 و جبرائیل علیه السلام که رئیس کروبیان است و صالح المؤمنین و صالح المؤمنان یعنی صحابه
 و انصار و انصار و انصار بر وایت طبرانی از ابن عباس فرماید که مراد از صالح المؤمنین
 صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه و قاروق اعظم رضی الله تعالی عنه یا وجود
 آنکه پدران عایشه و حفصه و زینب و معاویه و ابی بکر و عمر و عثمان و خود اختیار کردند مجاهد
 گفته که صالح المؤمنین علی مرتضی است آیت هشتم هو الله یصل علیکم و ملائکته یخبرکم
 من الظلمات الى النور و کان بالمؤمنین رحیم او است خدا است که در و وسوسه بدیع
 میکند بر شما و فرستگان او در و وسوسه میدهند یعنی طلب مرزش گناهان شما میکنند این چیست است
 که بیرون آید و شما را از تاریکی کفر و معصیت بسوی ایمان و طاعت مستقیم دارد و بر آن است
 خدا تعالی بایمان آرندگان پهران که خود رحمت میکند و ملائکه را طلب آمرزش بفرماید و در و
 کرد عبد بن حمید از مجاهد که آیت از الله و ملائکته یصلون علی النبی و آلها الدین اصوا
 صلوا علیه و صلوا تسلموا نازل ساخت خدا است که بر تو خبری که اگر آنکه شریک است از او را نگاه
 هو الله صلی علیکم الایه نازل شد آیت نهم قوله تعا و صینا الانسان بوالله احسن
 حمله امه کرها و وضعته کرها و حمله و فضاله ثلاثون شهر احتی اذ بلغ لشد
 و بلغ اربعین سنة قال رب اذن لی ان اشکر نعمتک الی انعمت علی و علی الدینی و
 ان اعمل صالحا ترضیه و اصلح لی فی ذنوبی الی تبت الیک و انی من المسلمین و کلمات
 الذین تقبل عنهم احسن ما عملوا و نتجاو عن سیئاتهم فی اصحاب الجنة و عد الصد
 الله کانوا یعدون فرمودیم آدمی را بیدر وادر نیکی کردن بر و شست آدمی را بیدر وادر
 بر سر و سختی و بنها و سه و را یعنی پرورده است و را بهشت و دشواری حمله و فضاله ثلاثون
 شهر احتی اذ بلغ لشد و بلغ اربعین سنة و مدت حمل او زیاده از شیر باز کردن او سه است
 تا وقتی که رسید آدمی کمال قوت که شش سالگی است تا آنکه رسید بچهل سالگی قال رب اذن لی
 ای پروردگار من الهام ده مرا و توفیق بخش تا شکر گویم نعمت ترا که بر من انعام کرده که بر من خوش
 یعنی نعمت اسلام و نعمتی که بر پروردگار من داده که آن جانت است و قدرت نعمت من دیگر

نقل صحت قلوب ما بین یقین که در ابی سلمی از امامان و از اصحاب که از آثار است از حضرت ابراهیم

الهام ده که عمل کنتم عمل ستوده که خشنود باشی از آن جاری راسخ ساز صلاح را از برکت من در
 فرزند این پیرستانیکه من از گشتم بحضرت تو از آنچه رضای تو در آن نیست و بدستی من یکم از مخلصان
 و فراموشواران تو ام اولئك الذين انما که با ما در و بدستیکه کرده و شکر نعمت بجا آورده و تقبل
 عندهم احسن ما عملوا قبول کرده میشود و از ایشان نیکوترین آنچه کرده اند و بجا و زحمت بسیار هم
 فی اصحاب الجنة و در گذر آئینه شود از گناهان ایشان در میان الله بهشت وعد الصدقات
 كما في الوعد من وعده داد خدایتها و عده رست و تها و از بدی آن وعده که در دنیا وعده داده
 شده اند یعنی این آیت که فرمود و وعد الله الذين آمنوا و عملوا الصالحات که در روایت کرده
 عباس رضی که جمیع این آیت در شان ابوبکر رضی نازل شد و هر کس که تامل کرد درین آیه می باید از عظم
 منقبت ابوبکر رضی دست برد و چیزی نمی یابد از برای کسی و دیگر نظیر او از اصحاب منی الله عنهم ترجم
 گوید در تفسیر چنین آورده است که قوله تعا انعمت علی الذین مؤید این آیت در
 شان ابوبکر رضی نازل شده زیرا که از مهاجر و انصار هیچکس نبود که بدو را در او بشرف بسلام
 مشرف شوند غیر ابوبکر رضی و این دلیل است در غایت قوتی که در شان ابوبکر رضی السعنة و الله
 اعلم آیت هم و نزاعنا فی صد دهم من غل احوال علی سدر متقابلین بیرون دیم
 در دنیا و بیرون آوریم در آخرت آنچه در سینه های ایشان باشد از کینه در دنیا با هم و شسته باشند
 در آیند در بهشت حال گویی که بر او باشند یکدیگر را در مهر بانی و دوستداری بر او را نشان شسته بر
 تختهای از زرو نقره مکتل بجواهر و مال تنیکه و یهیا بر یکدیگر دشته باشند این آیت نازل شد و
 شان ابوبکر صدیق رضی الله عنه چنانچه قبل ازین روایت از علی بن الحسین رضی الله عنه گذشت آیت
 یا ز و هم قوله تعا ولا یاتل اولوا الفضل منکم والسعنة ان یولوا اولی القربی و
 البناحی و المساکین و المهاجرین سبیل الله و لیعفو و لیصفحوا الا تحبون ان
 یعفر الله لکم و الله عفود رحیم و نباید که سوگند نخورند خداوندان فضل و درین و خداوندان
 فراخی و توانایی در مال یعنی مردمان چنین باید که سوگند نخورند بر آنکه نفقه بدهند در و ایشان و
 خویشاوندان و محتاجان را و هجرت کنندگان را در راه خدایتها و لیعفو و لیصفحوا و باید
 که در گذرند از جرائم و روی بگردانند از انتقام از ایشان الا تحبون ان یعفر الله لکم آیا دوست
 نمیدارید که بیامزد خدا تبتک شما را بسبب عفو و احسان شما بر کسی بدی کرد بشما و الله عفود
 رحیم و خدا تبتک آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام و هر بانی است بر اهل جرائم و تمام شما

در این آیه
 می باید از عظم
 منقبت ابوبکر رضی
 دست برد و چیزی
 نمی یابد از برای
 کسی و دیگر نظیر
 او از اصحاب منی
 الله عنهم ترجم
 گوید در تفسیر
 چنین آورده است
 که قوله تعا انعمت
 علی الذین مؤید این
 آیت در شان
 ابوبکر رضی نازل
 شده زیرا که از
 مهاجر و انصار
 هیچکس نبود که
 بدو را در او
 بشرف بسلام
 مشرف شوند غیر
 ابوبکر رضی و این
 دلیل است در غایت
 قوتی که در شان
 ابوبکر رضی السعنة
 و الله اعلم آیت هم
 و نزاعنا فی صد دهم
 من غل احوال علی سدر
 متقابلین بیرون دیم
 در دنیا و بیرون
 آوریم در آخرت
 آنچه در سینه های
 ایشان باشد از کینه
 در دنیا با هم و
 شسته باشند در
 آیند در بهشت
 حال گویی که بر
 او باشند یکدیگر
 را در مهر بانی و
 دوستداری بر او
 را نشان شسته بر
 تختهای از زرو
 نقره مکتل بجواهر
 و مال تنیکه و یهیا
 بر یکدیگر دشته
 باشند این آیت
 نازل شد و شان
 ابوبکر صدیق رضی
 الله عنه چنانچه
 قبل ازین روایت
 از علی بن الحسین
 رضی الله عنه گذشت
 آیت یا ز و هم
 قوله تعا ولا یاتل
 اولوا الفضل منکم
 و السعنة ان یولوا
 اولی القربی و
 البناحی و المساکین
 و المهاجرین سبیل
 الله و لیعفو و لیصفحوا
 الا تحبون ان یعفر
 الله لکم و الله
 عفود رحیم و
 نباید که سوگند
 نخورند خداوندان
 فضل و درین و
 خداوندان فراخی
 و توانایی در مال
 یعنی مردمان
 چنین باید که
 سوگند نخورند
 بر آنکه نفقه
 بدهند در و
 ایشان و خویشاوندان
 و محتاجان را و
 هجرت کنندگان
 را در راه
 خدایتها و لیعفو
 و لیصفحوا و باید
 که در گذرند از
 جرائم و روی
 بگردانند از
 انتقام از ایشان
 الا تحبون ان
 یعفر الله لکم
 آیا دوست
 نمیدارید که
 بیامزد خدا
 تبتک شما را
 بسبب عفو و
 احسان شما
 بر کسی بدی
 کرد بشما و
 الله عفود
 رحیم و خدا
 تبتک آمرزنده
 است با کمال
 قدرت بر انتقام
 و هر بانی است
 بر اهل جرائم
 و تمام شما

فضیلت بر آن نموده گفتم حدیث یا نزد و هم روایت کردند بخاری و مسلم از عمر بن العاص
 که او رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود عایشه را از همه کس دوست تر میدارم پس آنکه من
 گفتم از مردان دوست تر نزد یک تو کیست فرمود ابوباعنی پدر عایشه که صدیق بود
 باز گفتم بعد از او کیست فرمود عمر ابن الخطاب و تعداد بعضی مردان فرمود و در روایتی دیگر
 آنکه عمر بن العاص من گفت از اهل تو سوال میکنم یا رسول الله بلک از اصحاب سوال میکنم حدیث
 شائز و هم روایت کرد بخاری و در صحیح خود از ابن عباس من که گفت در زمان رسول الله
 صلی الله علیه و آله هیچکس را از اصحاب از ابوبکر بنی خنیتم باز عمر باز عثمان رضی الله عنهم و دیگر تفضیل
 در میان باقی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله من میگویم میگوید قول صحابین حدیث است
 که بعضی از علمای گفته اند که مراد از این عمر ایشان است که در این حدیث مذکور مثل نسخ اصحاب
 که رسول الله صلی الله علیه و آله در امور یک حادثه همیشه با ایشان مشورت میفرمود و همیشه
 علی کرم الله وجهه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله شتاب بود و در سننه آنکه مراد او عدم
 فضیلت علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه بشیرا که عدم فضیلت او نمیکند مگر جابلی و معاندی
 و الله علم و در روایت که بخاری نیز اخراج کرده است که گفت شجره بیکدیگر میان ما پس در
 زمان رسول صلی الله علیه و آله یعنی میگفتم که کدام یک از اصحاب بهتر اند و ابوبکر را بهتر داشتیم
 باز عمر رضی الله عنهم و در روایت دیگر که ابوداود و الاخراج کرده است که ما میگفتم در زمان
 که رسول صلی الله علیه و آله در حیات بود که افضل است بعد از رسول صلی الله علیه و آله ابوبکر باز
 عمر رضی الله عنهم و طبرانی زیادتیی کرد آنکه این خبر رسول صلی الله علیه و آله رسید که این
 نفرمود و بخاری ایضا از محمد بن الحنفیه روایت کرده که گفت از پدر خود علی کرم الله وجهه که گفتم
 یک از مردان بهترینست بعد از رسول صلی الله علیه و آله گفت ابوبکر گفتم بعد از او کیست گفت عمر
 رضی الله عنهما و از ترس آنکه مباد عثمان بگوید گفتم یا علی کرم الله وجهه که بعد از او تو خواهی بود گفت شتم
 مگر مردی از مسلمانان ایضا روایت کرد ابن عساکر از ابن عمر رضی الله عنهما که تفضیل داد ابوبکر و عثمان
 و علی را رضی الله عنهم و حال آنکه رسول صلی الله علیه و آله در میان ابوداود ایضا روایت کرد از
 ابوبریه که گفت اگر ده اصحاب رسول صلی الله علیه و آله بسیار میبودیم میگفتم افضل این است
 بعد از رسول صلی الله علیه و آله ابوبکر است باز عمر باز عثمان باز ساکت شدیم ایضا روایت
 کرد و از جابر که عمر ابوبکر گفت یا خیر الناس بعد رسول صلی الله علیه و آله نگاه..... ابوبکر گفت

صالح کرد از اینجاست که در سترین مردمان نزد تو کیست

الاستیضه

لکراین سخن میگوئی و حال آنکه من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت ما طالعیت
 الشمس علی خیر من عمر آفتاب طلوع نکرد بر کسیکه بهتر از عمر باشد و پس ازین مذکور شد آنکه تواتر
 سید از قاضی کرم الله وجهه که گفت بهترین است بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو بکر و عمر اند و آنکه
 گفت تفضیل نه بر هیچکس مگر ابو بکر و عمر بلکه آنکه او را آفرید بنظم و اخراج این حدیث این
 عساکر کرده و اینضا روایت ترمذی و حاکم از عمر که گفت ابو بکر صدیق رضی الله عنه بر ابوبکر
 آگاه شهید بر سنی که افضل این است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابو بکر است و هر کس که غیر
 این گوید آنکس افسر کرده و بر روایت از آنچه بر آفرید اکتندگان است حدیثیست مفید و معتبر است
 که و عبد الباقین حمید و مسند خود و ابو نعیم و غیر ایشان از چند طریق سنا و از ابو داود و
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ما طالعیت الشمس و کما خیریت علی احد افضل منی بکر
 الا ان یکون نبی و فی لفظ ما طالعیت الشمس علی احد بعد النبیین و المسلمین
 افضل منی بکر طلوع و غروب نکرد و آفتاب بر هیچکس که افضل باشد از ابی بکر مگر آنکس که پیغمبر
 باشد و لفظی دیگر نیست که طلوع نکرد و آفتاب بر احدی بعد از پیغمبران و رسولان علیه السلام
 السلام که افضل بود از ابو بکر از حدیث جابر و لفظ آن نیست ما طالعیت علی احد افضل منه
 و این حدیث را طبرانی و غیر او روایت کرده اند از چند وجه سنا و او را روایت کرده حکم بر صحت و حسن آن
 و این کثیر اشارت بر صحت آن حکم کرده است حدیثیست شریف و مهم روایت آن را طبرانی از سعید بن
 زراره که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ان روح المقدس جبرائیل بنیانی خیر امتک بعد
 ابو بکر بر سستی روح القدس که جبرائیل علیه السلام باشد و او را که بهترین است تو بعد از تو ابو بکر
 است رضی الله عنه حدیثیست نو و مهم روایت کرد و طبرانی و ابن عدی از سلمه بن الاکوع که گفت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ابو بکر خیر الناس الا ان یکون حدیثیست پیوسته روایت کرد
 عبد السدین احمد و در زوائد السند از ابن عباس که فرمود ابو بکر صاحب مودستی فی الغدار است و
 کل خوخته فی المسجد غیر خوخته ابی بکر صاحب مودست و در قاضی مورائی که یکبار در مجلس
 که راه مسجد دارد و مسدود سازید و بنده بنیر دینی که از جانب ابو بکر است حدیثیست و یکم
 روایت کرد و در این غائیبه صدقه رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ابو بکر منی و ان
 منه و ابو بکر اخیر فی الدنیا و الاخره ابو بکر از من است و من از ابو بکر و ابو بکر را در من است
 و در دنیا و در آخرت حدیثیست و مهم روایت کرد ابو داود و حاکم از ابو هریره

عابدترین ہست بر من درایت کرد اس مہسا کہ عمر ۲۴

بہارِ خوارزم

جواب

رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: اتانی جبرائیل علیه السلام فاحذینک فادرا
 ناب الجنة التي يدخل منها امی فقال ابو بکر: ودرتانی کنت معک حتی انظر الیه
 فقال انک یا ابا بکر اول من یدخل الجنة من اصحابی ودرتانی که در طایفه تو باشم
 است من زان در و در بهشت میر و ندین بنمید و انگاه ابو بکر گفت که میخواهم که در طایفه تو باشم
 تا آنکه میدیم آن در را بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بدستیکه تو امی ابو بکر اول کسی
 خواهی بود در بهشت از امت من **حدیث بیست و نهم** روایت کرد طبرانی از
 که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ابکوا اول الرؤیا وان رؤیاه الصالحة خطه من النبوة
 بدستیکه ابو بکر اوایل تعبیر خواب میکند و خواب صالح او نصیب است از آن نبوت رسول الله
 علیه وسلم که باو میرسد بواسطه صدق و تخلیه او از سایر خطوط دنیا و اخر امن او از فسادش
 و اهل خود رضی الله عنه **حدیث بیست و چهارم** روایت کرد و یلمی از سمره که پیغمبر صلی الله
 علیه وسلم فرمود احبنا و اولی الرؤیا ابو بکر ما مرشدیم بانکه ابو بکر را و الی امر و یاکر و انشی
 بواسطه مهارتی که امر اوایل تعبیر روایا و در **حدیث بیست و پنجم** روایت کرد و احمد و بخاری
 از ابن عباس رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود لیس فی الناس اخدا من علی فی نفسه
 و ماله من ابی بکر ابن الحنفیة ولو کنت متخذا خلیلا لاکنت ابی بکر خلیلا و
 لکن خلة الاسلام افضل سدا و اعنی کخوة فی هذه المسجد غیر خواری بکر
 ترجمه بخیرت در باب اول ربیان احادیث و الی خلافت گذشت و تکرار مصنف جمیل که بواسطه
 تقدیر او را وی باشد و الله اعلم **حدیث بیست و ششم** روایت کرد در ترمذی از عائشه صدیق
 که با ابو بکر فرمود و پیغمبر صلی الله علیه وسلم انت عتیق من النار تو آزادی از آتش و فرخ یعنی
 بواسطه کثرت اعمال صالحه خدا تعالی ترا از آتش ساخت از آتش و فرخ **حدیث بیست و هفتم** روایت
 از ابن عمر رضی الله عنه که ابو بکر را فرمود و پیغمبر صلی الله علیه وسلم انت صاحبی علی الجن و صاحبی فی الجن
 تو صاحب بهمنشین من خواهی بود بر حوض کوثر و صاحب من بود و غار نور وقتی که از کعبه
 آمده بود و در چنانچه گذشت در ترجمه ثانی بنین افیهانی الثار **حدیث بیست و هشتم** روایت
 کرد ابو یعلی در مسند خود و ابن سعد و حاکم صحیح کرد آنرا از عائشه رضی الله عنه که بدستیکه من در خانه بودم
 و برتری در میان من و ایشان بود درین اثنا که ابو بکر رضی الله عنه آمد انگاه رسول الله صلی الله
 علیه وسلم فرمود من سموا ان ینظر الی عتیق من النار فلینظر الی بکر بکر بکر که خوشحال سازد و

در حدیث بیست و چهارم روایت کرد طبرانی از سمره که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود احبنا و اولی الرؤیا ابو بکر ما مرشدیم بانکه ابو بکر را و الی امر و یاکر و انشی

آنکه نظر کند بسوی آرد از آتش و وزخ باید که نظر کند بسوی ابوبکر صدیق رحم و اسم ابوبکر که از جانب
 یدرت میسر بود و ابوبکر عبدالمطلب بنابر آن که رسول الله علیه و آله سلم او را عقیق خواند و لقب
 بروی اطلاق کردند حدیث بیست و نهم روایت کرد و حاکم از ما نشد صدیق که میفرماید این
 و السلام فرمود ابوبکر را ابابکر است عقیق من النادیا ابابکر تو آزاد کرده خدا هست از آتش
 و وزخ را وی گوید که از آن روز که رسول الله علیه و آله سلم این حدیث فرمود ابوبکر را عقیق می نامند
 حدیث سی و ام روایت کردند از طبرانی بسند صحیح و حیدر بن عبد الرحمن بن ابی حنیفه
 السدینه که گفت که اسم ابوبکر عبد الله بود و انگاه نبی الله علیه و آله سلم او را گفت انت عقیق الله
 من النادیا و از آن آرد عقیق میگویند عقیقه مسدود میشود و از حدیث آنجا حدیث است نزد علمای
 که اسم ابوبکر عبد الله و لقبا و عقیق الله حدیث سی و یکم روایت کرد و حاکم بسند صحیح که
 مشرکان که نزد ابوبکر می آمدند و گفتند که صاحب تو یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که مرا
 نسب معراج پیسب المقدس برود و ابوبکر گفت که تحقیق سبب میگوید و من تصدیق او میکنم یعنی
 در چیزیکه صبح و شام از آن خبر میدهم تصدیق میکنم آنجا او گفته است راوی گوید از منجهت ابوبکر را
 صدق میگویند و آنجا حدیث و ادینا از طریق انس ابوبکر برده و امهانی رفتی الله عنهم از انس بن
 عساکر کرده روایت از امهانی طبرانی حدیث سی و یکم روایت کرد و سعد بن کفعمر روایت
 خود از ابودوب موالی ابوبکر که گفت و گفت که رسول الله علیه و آله سلم از معراج بازگشت و موضع
 ذی طوی رسید گفت یا جبرائیل این مصدق سخنانند و حضرت جبرائیل گفت ابوبکر رحم الله علیه و آله و سلم
 کرد که او صدق اکبر است و طبرانی در او و سبط این حدیث را وصل کرد و از ابی و سبب از ابوبکر
 حاکم از ابن سیر که علی با کرم الله وجهه گفته ای امیر المومنین جبره مرا از ابوبکر بزم آنکه علی گفت ذالک
 آخر اسماء الصدیقین علی السان محمد کانه خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و صفیه
 لادنیا و صفیه دنیا نام و سب که خدا میباید نام او صدق کرده برسان محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر خشنود شد از بکر دین
 یعنی او را فرمود که در صلوة است قوم کند پس احتیو و سببم با آنکه از جهت دنیا می و دین خود
 یعنی با مخلص با و رانی ندیم و اسناد این حدیث چند است و بخت سبب از حاکم بن سعد که گفت
 ششم از امیر المومنین علی که سوگند یاد کرد که تسمیه ابوبکر از آسمان نازل شد حدیث سی و
 سی و دوم روایت کرد و حاکم از انس که میفرماید رسول الله علیه و آله و سلم فرمود ما صاحب النبیین و المرسلین

در حدیث بیست و نهم روایت کرد و حاکم از ما نشد صدیق که میفرماید این
 و السلام فرمود ابوبکر را ابابکر است عقیق من النادیا ابابکر تو آزاد کرده خدا هست از آتش
 و وزخ را وی گوید که از آن روز که رسول الله علیه و آله سلم این حدیث فرمود ابوبکر را عقیق می نامند
 حدیث سی و ام روایت کردند از طبرانی بسند صحیح و حیدر بن عبد الرحمن بن ابی حنیفه
 السدینه که گفت که اسم ابوبکر عبد الله بود و انگاه نبی الله علیه و آله سلم او را گفت انت عقیق الله
 من النادیا و از آن آرد عقیق میگویند عقیقه مسدود میشود و از حدیث آنجا حدیث است نزد علمای
 که اسم ابوبکر عبد الله و لقبا و عقیق الله حدیث سی و یکم روایت کرد و حاکم بسند صحیح که
 مشرکان که نزد ابوبکر می آمدند و گفتند که صاحب تو یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که مرا
 نسب معراج پیسب المقدس برود و ابوبکر گفت که تحقیق سبب میگوید و من تصدیق او میکنم یعنی
 در چیزیکه صبح و شام از آن خبر میدهم تصدیق میکنم آنجا او گفته است راوی گوید از منجهت ابوبکر را
 صدق میگویند و آنجا حدیث و ادینا از طریق انس ابوبکر برده و امهانی رفتی الله عنهم از انس بن
 عساکر کرده روایت از امهانی طبرانی حدیث سی و یکم روایت کرد و سعد بن کفعمر روایت
 خود از ابودوب موالی ابوبکر که گفت و گفت که رسول الله علیه و آله سلم از معراج بازگشت و موضع
 ذی طوی رسید گفت یا جبرائیل این مصدق سخنانند و حضرت جبرائیل گفت ابوبکر رحم الله علیه و آله و سلم
 کرد که او صدق اکبر است و طبرانی در او و سبط این حدیث را وصل کرد و از ابی و سبب از ابوبکر
 حاکم از ابن سیر که علی با کرم الله وجهه گفته ای امیر المومنین جبره مرا از ابوبکر بزم آنکه علی گفت ذالک
 آخر اسماء الصدیقین علی السان محمد کانه خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و صفیه
 لادنیا و صفیه دنیا نام و سب که خدا میباید نام او صدق کرده برسان محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر خشنود شد از بکر دین
 یعنی او را فرمود که در صلوة است قوم کند پس احتیو و سببم با آنکه از جهت دنیا می و دین خود
 یعنی با مخلص با و رانی ندیم و اسناد این حدیث چند است و بخت سبب از حاکم بن سعد که گفت
 ششم از امیر المومنین علی که سوگند یاد کرد که تسمیه ابوبکر از آسمان نازل شد حدیث سی و
 سی و دوم روایت کرد و حاکم از انس که میفرماید رسول الله علیه و آله و سلم فرمود ما صاحب النبیین و المرسلین

اجمعین صاحب افضل مزاج ابکر..... میا میران و مرسلان سابقان
 جمیعاً را صاحب بود و لیکن نسبت به یکدیگر ام افضل از ابو بکر حدیث سی و چهارم روایت
 کرد و نزدی از ابو هریره رضی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما لاحد عندنا بک
 وقد کافیناه ما خلا ابی بکر فان له عندنا بیک کافیه الله یوم
 القيامة وما نفعنی مال الحرام فنعنه مال ابی بکر ولو کنت متخذ احداً خلیلاً
 لا متخذت ابابکر خلیلاً الا وان صاحبکم خلیل الله میچکس از و من نعمتی و عطا
 نبو و مگر آنکه جزای آن داویم اورا و اول شادی حاصل شد مگر ابو بکر را که اورا نزد ما عطای و
 ست که خدا آیتها را که تعالی جزای مکافات و زقیامت با و عطای خواهد فرمود و منفعت
 از مال هیچکس هرگز ندیدم اینقدر منفعت که از مال ابو بکر من سید و اگر خلیل یعنی دوستی فرمایم
 که مرا احتیاج با و بوده باشد غیر پرور و کار خود هر آینه ابو بکر را دوستی فرمایم که بر من
 صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه وسلم خلیل خدایت عز و جل حدیث سی و پنجم روایت کرد
 شیخان و احمد و نزدی و نسائی از ابو هریره که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من انفق
 زوجین فی سبیل الله نودی من ابواب الجنة یا عبد الله هذا خیر من کان
 من اهل الصلوة دعی من باب الصلوة و من کان من اهل الصیام دعی من باب
 الریان و من کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد و من کان من اهل
 الصدقة دعی من باب الصدقة فقال ابو بکر هان دعی احد
 من تلك الابواب كلها قال نعم وارجو ان تكون منهم هر کس که خرج کند و زوج از
 مال خود از هر چیزیکه بوده باشد در راه خدا آیتها خوانده شود از درهای بهشت که ای نذر
 خدای ازین در در آیی که این در بهشت پس هر که اهل صلوة است از باب الصلوة خوانده
 خواهد شد و هر که اهل صوم است از باب صوم خوانده خواهد شد و هر که اهل جهاد است از باب جهاد
 خوانده خواهد شد و ریان اسم باب است و بقول دیگر مشتق است از روستی بمعنی سیر اینقال
 رجل ریان و اهرقة دیا که یعنی روزه داران بواسطه آنکه نفس خود را در دنیا گشتنگی
 و ریافت فرموده اند ایشانرا ازین در بهشت میخوانند تا قبل از نکلن ایشان در بهشت از
 تشنگی این گردند که فی نهایت الجزیه ناقلاً عن الحزبی و هر کس که اهل صدقه است اورا از باب
 صدقه میخوانند آنکه ابو بکر رضی الله عنه آن کسی باشد که از جمیع این ابواب خوانده شود و رسول صلی

۴۲
 حدیث سی و پنجم

حدیث سی و پنجم
 حدیث سی و پنجم

الله عليه وسلم فرمود نعم وادعوا ان تكون انتم ثلثي نوح كسائی هستند و امید من چنین
 است که تو از ایشان خواهی بود حدیث سی و هشتم روایت است از ائمه صدیقیه که رسول
 صلی الله علیه وسلم فرمود لا ینبغی لقوم فیهم البوکران ای قوم غمخیزان سزاوار نیست مر
 قومی که ابو بکر در میان ایشان باشند و دیگر نیز او امامت ایشان کنند و بخیریت را نسبتی ظاهر و
 لعلی تمام چهارده حدیث مناقب از بر خلافت است یعنی ذکر این حدیث در باب اثبات
 خلافت اولی و انب بود حدیث سی و نهم روایت کرد بخرامی و مسلم و احمد و غیره
 از ابو بکر که رسول الله صلی الله علیه وسلم مر او را گفت در غار یعنی زمانی که رسول صلی الله علیه وسلم
 از که بیرون آمده و در غار ثور درآمد و مشرکان سجوالی غار و آمده لغرض ایشان بکشدند
 ابو بکر ند گفت یا رسول الله اگر کفار بزرگوارم خود و نگاه کنند ما را خواهند دید انگاه رسول الله
 گفت یا ابوبکر ما ظنک بانئذ الله تالتهما ای ابو بکر چیست گمان تو که بدست پاک
 که سوم ایشان است خدا ایتالی است یعنی هیچ خوف اندیشه را بخاطر خود را و دیده که حقیقتا
 ما یا راست و معاونت ما خواهد کرد حدیث سی و دهم روایت کرد عبدان مروزی و
 ابن قانع از بزرگان که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا ایها الناس احفظوا فی اخی بکر
 فانه لم یسقط فی قسدا صحیحی ای مردمان محافظت کنید مرا و رباب ابو بکر برتر است که او
 بری کرده است بن از روزیکه صاحب بن میکند حدیث سی و نهم روایت کرد ابن
 عساکر و عبد الرحمن بن عوف ند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اذا کان الایام منادی
 لا یرضی احد من هذه الامة کایة قبل الی بکر رانی که روز
 قیامت خواهد رسید و از روز منادی ندا میکند و میگوید که هیچکس ازین امت یعنی امت محمد رسول
 الله صلی الله علیه وسلم نامه اعمال خود را بلند نسازد پیش از ابو بکر یعنی صدغه مترجم این حدیث است که
 دلالت بر کمال فضل و امتیاز ابو بکر از سایر اصحاب میکند و این شارت بتقدم خلافت او بر
 صدغه نیز است کما لا یخفی علی من لم یسکله حدیث چهل و دوم روایت کرد طبرانی از ابو امامه
 رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی ینزل فی خلک کما انزلنا ابراهیم خلیلا
 و ابراهیم ابوبکر مرضی الله تعالی عنه بدین معنی خدا ابراهیم را بخلت یعنی بدین
 ظاهر می و باطنی و بعد از ابراهیم ابوبکر را بخلت و بعد از او
 فراگرفت و بدینکه ابو بکر خلیل من است اگر گوی این حدیث معارضه میکند بحدیثی سابق که گویند خدا

خلیل الله خذت ابابکر خلیلا زیرا که آنحضرت نفی قلت ابوبکر میکند و این حدیث ثابت خلعت
 میکند پس این حدیث منافض معارض من یکدیگر باشند گویم ممکن است که حدیث سابق را حمل کنیم
 بر یک حال خلعت و این حدیث را حمل میکنیم بر اثبات نوعی از خلعت یعنی ابوبکر را بجمال خلعت فرو
 گرفته ایم زیرا که آن مخصوص بخدا ایتعالی است و اما نوعی از خلعت مراد از اثبات حدیث
 چهل و یکم روایت کردند حارث و طبرانی و ابن شامین از معاویة که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
 فرمود ان الله تعالی بیکره فوق سماءه ان یخطأ ابوبکر فی الدن و یجزيه شیئا
 مکرره و سیدار و در آسمان آنکه ابوبکر را رضی الله عنه در افعال و احوال خطا کند و روی نویسد و در روایات
 دیگر که رجال سناد آن همه ثقات اند چنین وارد شده که ان الله بیکره ان یخطأ ابوبکر
 حدیث چهل و دوم روایت کرد و طبرانی از ابن عباس رضی الله عنه که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم
 ما احد عظمیاء من ابی بکر و انس ابی بنفسه و ماله و انکحنی ابنته سیحکس
 من بزرگترین از روی یاد از ابی بکر که شریک ساخت در نفس خود و مال خود و دختر خود
 یعنی عایشه رضی الله عنها و در نکاح من در آورد و هیچ یک از اصحاب این توفیق دست داد
 که او ایستاد و حدیث چهل و سوم روایت کرد و طبرانی از معاویة که رسول صلی
 الله علیه وسلم فرمود انی فی ضیعتی کفیر و امتی فی کفیرة فعدا شاتم و ابوبکر فی کفیرة و امتی فی
 کفیرة فعدا طاتم و فتح عمر فی کفیرة و امتی فی کفیرة فعدا طاتم و فتح عثمان فی کفیرة و امتی فی کفیرة
 ثم رفع المیزان و رواقیه و یدم که مراد یک پله ترازو نهادند و امت مراد یک پله دیگر پس در وزن ابوبکر
 ۲ دم با امت باز ابوبکر را و پله نهادند و امت مراد یک پله دیگر هر دو برابر آمدند باز عمر رضی الله عنه را و یک
 جانب ترازو نهادند و امت مراد یک پله دیگر نهادند هر دو برابر آمدند و بعد از آن عثمان را و یک پله
 از آن ترازو نهادند و امت مراد یک پله دیگر هر دو مقابل آمدند نگاه میزدان را بر داشتند حدیث
 چهل و چهارم روایت کرد مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و بیهقی که رسول صلی الله علیه وسلم
 فرمود ارحم امتی با امتی ابوبکر رحیم مهربان ترین امت من با امت من ابوبکر و تحفه این حدیث
 بعد از این خواهد آمد ان الشارح حدیث چهل و پنجم روایت کردند احمد و ابوداؤد و ابن
 ماجه و ضیاء از سعد بن زید که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود و اعشش فی الجنة ابوبکر فی الجنة
 تمه این حدیث نیز خواهد آمد حدیث چهل و ششم روایت کرد احمد و ضیاء از سعد بن زید و ترمذی
 از عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر فی الجنة و ضیاء

حلول است که بعد ازین در کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی حدیث چهل و نهم روایت کرده
 ترجمی از امیر المؤمنین علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و رحمکم الله یا ابوبکر
 اینست و حملتی الی دار الهجرة واعتق بلاک و ما نفعنه الی حدیث الاسام ما یقتضی بحکم رحمت کند
 خدا تیمک ابوبکر را که در خود را در کلاخ من و را آورد و سوار کرد و مرا بر را حله از مکه تا مدینه که در
 حجرست تا آنکه در مدینه رسید پس از آنال پیچکس الی ابدال ابوبکر بنی نفع آن الی از مکه به المان
 نسبت پیشتر بود چنانچه بعد ازین خواهد آمد که زمانی که ابوبکر را با سلام و راتد صاحب چهل و نهم
 بود و جمیع آنها را در راه خدا و رسول او صرف کرد و هیچ چیز جهت خود و فرزندانش خود نگذاشت
 اگر گویی در حدیث بخاری چنین مبین گشته که رسول الله صلی الله علیه و آله را حله از ابوبکر فرمود گفت
 مگر یقینیت و در حدیث از قول که حملتی الی دار الهجرة چنین معلوم میشود که را حله رسول الله صلی الله علیه
 و آله بخشید باشد و این تناقضست گویم که جمیع من الحمد یثین با منظر کن میکنم که در اول حال ابوبکر فرمود
 و من رسول الله ساخته باشد از یقینیت را حله و برین تقدیر دفع تناقض میشود و تهم حدیث بخاری
 خواهد آمد حدیث چهل و نهم روایت کرد بخاری از ابوالدرداء رضی الله عنهما که نزد رسول الله
 صلی الله علیه و آله نشستند و گوید و یارین اناسی ابوبکر آمدن و سلام کرد و گفت که میان من و عمر
 گفتگوی شد و ریز اگر او سرعت نمودم از مرا مذمت حاصل شد انگاه از و خواستم که از من عفو کند و ازین
 معنی آیا کرد و بنابرین خبر گشته آمدم انگاه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و یغفر الله لک یا ابوبکر
 یغفر الله لک یا ابوبکر یغفر الله لک یا ابوبکر را وی گوید باز عمر نیز از عفو نکردن پشیمان
 بمنزل ابوبکر آمد و او را در خانه خود نیافت اینجا بخدست رسول الله صلی الله علیه و آله و دید که روی مبارک
 حضرت سیالت نیاه تغییر شده بر تبه که ابوبکر رفت گفت ز سبدم که مبارک که بجز اعراض فرماید انگاه آمده
 بدو را نوشت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ان الله بعثنی الیک فقلتم کذب و قال ابوبکر
 صدقت و انسانی بنفسه قال فقلتم کذب و قال ابوبکر صدقت و انسانی بنفسه قال فقلتم کذب و قال ابوبکر صدقت و انسانی بنفسه
 برسانت و در آنوقت که جمیع شما تکذیب میکردید و ابوبکر تصدیق من میکرد و نفس و مال خود را و راه من
 نمود و مرا در آن شهر یکساعت ایام صاحبیت یار مرا بمن نخواهید گذشت و رعایت جانب من نخواهد
 کرد و راوی گوید بعد از وقوع این قصیه ابوبکر از پیچکس اندامی از آن دریافت عیدی از حدیث ابن عمر
 مانند این حدیث را روایت کرد و در آن حدیث است آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و لا توفدونی
 فی صاحبی فان الله یبعثه بالهدی و دین الحق فقلتم کذب و قال ابوبکر صدقت و لولا

گفت از شما امر در روزه دار باشد بگویم گفت یا رسول الله در شب نیست روزه کرده بودم و روزی که
 روزه دار نیستم انگاه ابو بکر گفت من شب نیست روزه کرده بودم حال روزه دارم رسول
 علیه السلام فرمود یا ابراهیم کسی هست که امر و زیادت مرعین کرده باشد بگویم گفت یا رسول
 الله هنوز از مسجد بیرون نرفته ام چگونه حیات مرعین کرده باشم انگاه ابو بکر گفت من چنین
 رسیدم که برادرم عبد الرحمن بن عوف مرعین شد به من خبر برین در راه آمدن مسجد از جانب آدم
 و احوال او را معلوم کردم باز رسول علیه السلام فرمود یا ابراهیم کسی طعام مسکین کرده است
 عمر گفت نه یا رسول الله نماز گذارده ام و هنوز از مسجد بیرون نرفته ام چگونه طعام مسکین کرده
 باشم انگاه ابو بکر گفت نه زانی که در مسجد درآمد مسکین دادیم درین اثنا می پاریه نان موجود و
 دست عبد الرحمن بود آنرا گرفته بان مسکین دادم بعد از آن رسول علیه السلام فرمود و انت
 ابوبکر بالجنت تر ابنت میم بهشت آنرا گفت که راضی شد بان و عمر هم بر گزارا و هبیری نکرد
 است اگر آنکه من سابق شده است بدو در آن مکتف گوید حدیث در نسخه که دیدم همچنین بود و خبر ما
 محتاج الی التامل و ابو یعلی وایت کرد و از هر چه ورم که بودم در مسجد و نماز می گذاردم درین اثنا
 رسول الله صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر بنی با و بودند زانی که دهامی میکردم نظر مبارک او صلی الله
 علیه و آله بر من افتاد و فرمود و سئل تعظّمهم قال من احب ان یقرء القرآن عشقاً کما یألفی القراء
 بقرآنه ام عبد طلب کن داده شوی باز گفت هر کس که دوست میدارد که قرآن قرآن کند بغیر
 تصرف چه بچه نازل شده باید که بطریق این مسعود بخواند انگاه بمنزل خود باز گشتم و ابوبکر آمد و بشاف
 مرا با بنحیث از عمر آمد و دید که ابوبکر من سبقت گرفته و بیرون میرود و از منزل من انگاه عمر گفت
 ابوبکر لست با الجنت تر سبقت تو سبقت بردی بر من در افعال و اعمال غیر حدیث پیچاه و سبب
 روایت کرد احمد بسندی حسن او را در بیجی که گفت میان او ابوبکر بحقیقی واقع شد و ابوبکر من نسبت
 من سخنی گفت که من کرده میباشم و از آن سخن بشیمان شده گفت ای ربیع مثل همین سخن من رو
 کن ناقصا من کرده باشی من گفتم رو بخوانم که و انگاه ابوبکر روان شد درین اثنا چند کس از
 قسبه اسلام آمدند و گفتند رحمت خدا بر ابوبکر رضاماد و رجه بابست که زیادتی میکند بر تو نسبت
 متواین نوع سخنان گوید من جواب ایشان دادم ای باران میدانید که این کیست ابوبکر صدیق
 ثانی ازین رسول الله صلی الله علیه و آله و شیخ بزرگ مسلمانان است بر منزله و ساکت شوید مبادا
 که مایحان شب گفت شود و ببید که شما حمای و نصرت من میکنید ازین سبب غنیمت کرده نزد رسول

ابوبکر

این حدیث از مسند ابوبکر است که در این کتاب آمده است

در کتب معتبره

صلی الله علیه وسلم رو و رسول الله علیه وسلم بواسطه غضب ابوبکر بن غضب کند خدا را
 بواسطه غضب ایشان بر من غضب فرماید و با کشتنم آنکه ابوبکر از آن موضع رفت من تابع او
 شدم تا آنکه نزد رسول الله علیه وسلم آمد حکایت چنانکه گذشت بود و بعد من سالت بنابه رشتا
 رسول الله علیه وسلم فرمود ای برهیه چیست ترا با صدیق گفتنم ای رسول جنین و چنین بود ابوبکر
 صدیق بن کلمه نسبت بمن گفت من از آن گروه داشتم باز ایشان شده گفت آن سخن را در آن وقت
 کرده باشی من ازین معنی ایا کردم انگاه رسول الله علیه وسلم فرمود و اجل آنکه تو گفتی علی و لیکن
 قل غفر الله لك یا ابابکر این سخن را با و مکن ولیکن بگو خدا را شهادت بیاورم از ابامر زود حدیث پنجاه
 و چهارم روایت کرد و ترمذی و گفت اسناد آن حسن است از ابن عمر رضی الله عنه رسول الله علیه وسلم
 بواسطه ابوبکر رضی الله عنه را گفت صاحبی علی الحوین و صاحبی فی الغار و مونس فی الغار حدیث
 پنجاه و ششم روایت کرد و بیهقی از خدیجه که گفت رسول الله علیه وسلم فرمود ان فی الجنة
 طبراکا مثالی الجنی بربنیک و در بهشت مرغان هستند مثال شتران گردن بلند آنکه ابوبکر
 یا رسول الله گفت انعم منهن یا کلها و انت همین یا کلها منعم تر از آن مرغان کسی است که
 این مرغان را بخورد و از آن کسافی که خورش ایشان از آن مرغان است و این حدیث از روایت نیز از
 حدیث پنجاه و ششم روایت از ابوبکر رضی الله عنه که گفت رسول الله علیه وسلم فرمود
 عرجی الی السماء فامر بتکسما و الا وحدت فیما یحیی رسول الله و ابوبکر صدیق
 خلقی زانی که معراج من آسمان شد پس گذشتم نگر آنچه یافته ام اسم خود را که نوشته شده است محمد رسول
 الله و ابوبکر صدیق عقب من و این حدیث ایضاً روایت از ابن عباس رضی الله عنهما و ابن عمر و انس و ابو سعید
 ابوداود و دارود و در هناد جمیع این طرق ضعیف است لیکن من حیث المجموع بدرجه سند حسن میرسد
 حدیث پنجاه و هفتم روایت کرد و ابن ابی حاتم و ابوالنعیم از سعید ابن حمیر که گفت نزد رسول
 الله صلی الله علیه وسلم یا یثیها النفس الطمئنة خوانند از آنکه ابوبکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله هذا
 انت یحسب انکاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اما ان الملك سیقولها لک عند الموت
 بدستی که ملک الموت این کلمه را بخواند گفت در وقت وفات حدیث پنجاه و هشتم روایت کرد
 ابن حاتم از عامر بن عبد الله بن عبد الزبیر که چون ایت و لو اننا کتبنا علیهم ان یقتلوا انفسهم
 نازل شد ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله اگر ما موری یا آنکه نفس خود را بقتل رسانیم هر آینه
 خواهیم کرد رسول الله فرمود و صدقت راست گفتی که خواهی کرد حدیث پنجاه و نهم روایت

حدیث پنجاه و ششم

کرده و ابن کثیر گفت که این حدیث مرویست ایضا از ابن ابرهیم بن عباس و انس جابر و عبدالله
 ابی سعید خدری و روایت کرد خطیب بنجدیث را از ابن مسیب و مسلک و زیاده کرد آنکه رسول الله
 صلی الله علیه و سلم در مال ابوبکر حکم فرمود همچنانکه در مال خود و روایت ابن عساکر از چند طریق بنهاد
 از حضرت عائشه و عمرو بن عبد الله که ابوبکر در روزیکه باسلام در آمد جمل بنهار و دیگر جمل بنهار
 و رم از مال خود و داشت و جمیع آن مال را اتفاق نمود بر رسول صلی الله علیه و سلم حدیث شد حدیث
 و بخیر روایت کرد و زنفوی ابن عساکر از ابن عمر رضی الله عنه گفت در خدمت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بودم و ابوبکر نیز در آنجا بود و عباسی بر خود گرفته بود که خلائی از چوب را ن گذرانیده هر دو طرف
 از عباسی بهم دوخته بود و انگاه جبرائیل نازل شد و گفت یا محمد چه حال است با بکر را می بینم که عبا
 بر خود گرفته که سینه آنرا بجلال بهم دوخت آورده است رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ای جبرائیل
 ابوبکر مال خود را اتفاق کرد بر من پیش از فتم که جبرائیل گفت خدای تبارک و تعالی او را اسلام گوید
 فتم ابوبکر آید و من فقر از من باطنی هستی یا ناراضی از من انگاه ابوبکر گفت اے سبط علی دے
 انا عن دے راضی آید بر پروردگار خود و سخط کنم و ناراضی باشم چنین نیست بلکه از پروردگار خود
 راضی و شاکرم سند این حدیث غریب است جدا و ابوالکیم از ابوهریره و ابن مسعود مثل همین حدیث نقل
 کرده و سند ایشان ضعیف است و ابن عساکر مانند این روایت کرده از حدیث ابن عباس از رسول
 صلی الله علیه و سلم گفت جبرائیل عم آمد و طنفسه یعنی بساطی که بر او دو بار یک بر خود پوشیده بود
 و طرفین خود را بجلال بهم آورده بود و انگاه من گفتم یا جبرائیل چیست این پوشیده جبرائیل عم گفت
 که خدا آیت عالی را میگردانم و فرمود که در آسمان متخلل بخلال شده اند بوسطه آنکه متخلل بخلال باشد این بیشتر
 گوید که این حدیث منکر است جدا و اگر چنین نبود که این حدیث و حدیثی دیگر که قبل از اینست بسیار
 که از مردم متداول ساخته بود و در اعراض از آن گردن اولی بود حدیث شد حدیث و ششم
 بصحت صحیده از عمر رضی الله عنه که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم میامور ساخت که نصدق سوا
 در راه خدا هیچ و در آنوقت نزد من مالی بود با خود گفتم که وقتی بر ابوبکر سابق خواهیم شد آنروز
 خواهد بود انگاه نصف مال خود را نزد رسول صلی الله علیه و سلم بردم رسول الله صلی الله علیه
 و سلم فرمود که از برای اهل عیال خود چیزی گذاشتی گفتم مثل همین مقدار که بخدمت تو آوردم جهت اهل
 خود که ششم بعد از آن ابوبکر آمد با جمیع مال خود رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ای ابوبکر بر
 اهل خود چیزی نگذاشتی ابوبکر گفت خدای و رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر اهل خود گذاشته

این حدیث در
 مسند ابوبکر
 صحیح است

ابوبکر در میان

انگاه من با خود گفتم که هرگز در هیچ چیز با ابوبکر سبقت نخواهم کرد و حدیث شما حدیث و ما ستم
 روایت کردان عساکر که ابوبکر را گفتند و میان جمعی از اصحاب که در زمان جاهلیت هرگز نفر استیج
 بودی ابوبکر گفتا عوف بالله سجده ای بنیاه میگیم از خورون شراب باز پرسیدند که چرا منی خور و
 گفت که به اشتی بر من خود میگرم و حفظ مروت خود نمودم زیرا که هر کس که شراب بخورد نفسنج
 عرض کرد مروت خود را میکند انگاه این خبر بر رسول صلی الله علیه و سلم رسید فرمود صدق ابوبکر و
 فرمود که ابوبکر در هرگز شمع نکشت نه در زمان جاهلیت و نه در اسلام و ابوبکر و عثمان نیز هر دو در
 زمان جاهلیت ترک شراب خوردن کرده بودند و ابونعیم بسند حدیث روایت کرد از عائشه که گفت
 ابوبکر شراب خمر بر خود حرام کرده در زمان جاهلیت حدیث شما حدیث و ما ستم روایت کردند
 عائشه و ابونعیم و ابن عساکر از ابن عباس که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و ما کلمت الاسلام احد
 ابی علیه و ابی جلی الکلام الا ابن ابی حمافه فانی کلمه شیا الا قبله استقام علیه و فی
 دوایت که ابن اسحاق ما دعوت احدا الى الاسلام الا کانت له کبریا و نظر الا ایا
 ما حاتم او مانز و دلیله سخن گفتنم در باب عمر من کردن اسلام با هیچکس که سزاوارتر و برین در حکام
 مراجعت و معاشرت بمن کرد و مگر این بجهت فحاشا که هیچ چیز گفتیم با و درین باب الا آنکه قبول نمود
 بر آن ثابت و تقیم ماند و در روایت ابن اسحاق چنین است که فرمود و هیچکس را با اسلام نخواهم داد مگر
 تدبر و توقف و ترد و تفکر منبذ و مگر ابوبکر که او درنگ نکرد و قسکه اسلام با و عرض کرد و من هیچ ترد
 و تفکر نمودی الحال اسلام در آمد هیچی گفت بعد در این امر از ابوبکر بوسطن این بود که قبل از بیان
 نبوت رسول صلی الله علیه و سلم مدینه است و آثار نبوت شنیده بود و قسکه رسول صلی الله علیه و سلم
 او را با اسلام دعوت فرمود و چون قبل ازین درین باب فکر و نظر کرده بود و در حال اسلام و رایت
 تا مل موید این مقول است آنچه روایت کرد ابونعیم از فرامینی السلب که گفت از میمون بن مهران سیم
 که امیر المومنین افضلست نزد تو یا ابوبکر و در انگاه از شنیدن این سخن لرزه بر اعضای او افتاد و غمزه
 که رویش مبدل شد و عصا از دست مبارک او ساقط شد و گفت گمان این نه اتمم که باقی اتمم را
 که هر رم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما با دیگری برابر دانند خدا تعالی ایشانرا فرمود که راس و رئیس اسلام
 بودند باز پرسیدیم که اسلام ابوبکر سابق بود یا امیر المومنین علیه گفت سجده ای سوگند که ابوبکر ایمان
 به پیغمبر صلواتم آورد و در زمان سحر را سبقت قسکه با و گذشت و علما اختلاف است در سبقت که میان
 او و حدیث امام المومنین بود تا زمانی که تزویج حدیث امام المومنین واقع شد و جمیع آنها قبل از تولد

عقلت عظمه حین ذکره و ما تدری فی
 عقلت عظمه حین ذکره و ما تدری فی

غیر اول است و اما باعتبار فایده فضیلت ابوبکر و شرف او رضی الله عنه با کلام سابق از یک نظر
 است بنا بر اول منها و گفته شد حدیث هفتاد و یکم روایت کرده ام و در ذکر کتبتها و این حدیث
 در کتاب خطب تاریخ خودی از ابوبکر بود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و ابوبکر و عمر
 خیرا و این حدیث از خیر السموات و خیر الارضین و النبیین و المرسلین ابوبکر و عمر
 بهتر اند از کسانی که در اول و آخر او بودند و بهترین اهل آسمان و زمین مگر پیغمبران و رستگاران
 از جانب حق تعالی حدیث هفتاد و دو و یکم روایت کرد طبرانی از ابودرود و اراقتد و
 بالذین من بعدک ابوبکر و عمر فانما جعل الله لکم من متسلک بهما فقد متسلک بالعروة
 الوثقی که انقسام طایفه ای مقتدای خود سازید و متابعت کنید این دو کس که بعد از
 من خلیفه خواهند شد ابوبکر و عمر را بدینیکه ایشان جلال الله باینکه ایشان ثبات در دین و
 استحکام ایمان بمنزله جبل ثابت و مستحکم اند که از مکان بلند فرو رانده اند پس هرگاه که ایشان
 کسی دست زده انقطاع نمی یابد و این حدیث از چند طریق دیگر وارد شد چنانچه در احادیث نقل
 گذشت حدیث هفتاد و سی و دوم روایت کرد ابوالنفیر که رسول صلی الله علیه و آله فرمود و اذا اقامت
 و ابوبکر و عمر و عثمان فاراستطعت ان تموت فمک زمانیکه من و ابوبکر و عمر و عثمان
 دنیا انتقال نمودیم اگر استطاعت مردن در ایام من و بعد از من و بعد از اینان بگذرد و در میان
 مردم فتنه و فساد و بغضهای ظاهری گردد و در آنوقت بهتر بجا آید هر کس است که زنده نباشد تا از
 بشر و فساد مفسدین این باشد حدیث هفتاد و چهارم روایت کرد بخاری و تاریخ
 و نسائی و ابن ماجه از ابوبکر رضی الله عنهم که پیغمبر فرمود نعم الرجل ابوبکر مری ست و ابوبکر
 حدیث هفتاد و پنجم روایت کرد ترمذی از ابوسعید که رسول فرمود خطبه الله علیه و آله
 الا لله و ذریان من اهل السماء و ذریان من اهل الارض فاما و ذریان من اهل السما
 فخر ایش می که اهل و ذریان من اهل الارض فابوبکر و عمر و پیغمبر است که او را دو
 وزیر است از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین از اهل آسمان خیر ایل و میکائیل و از اهل زمین ابوبکر
 و عمر یعنی دو وزیر آسمانی اتقالات سماوی بر من سبک می سازند و دو وزیر از اهل آسمان از ارضی بر من
 سبک می نمایند حدیث هفتاد و ششم روایت کرد ابن ماجه و بخاری و مسلم و نسائی از ابوبکر رضی الله عنه
 که گفت رسول صلی الله علیه و آله فرمود لکم قبل ازین یعنی در زمان بنی اسرائیل جوی پستی
 بود و گو سفند از دست گرگ خلاص نمود گرگ گفت ای راعی امروز این از دست من خلاص کردی

ثابت بن قیس نعم الرجل معاذ بن جبل نعم الرجل عمرو بن الجحج نعم الرجل سهیل بن بیضا
 حدیث ثور و سبوح روایت کردند و ترجمی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم و بیهقی و زراری
 و دیگران روایت کرده اند و معاذ بن جبل و معاذ بن جبل و معاذ بن جبل و معاذ بن جبل
 عثمان
 و افرضهم فی دین الله زید بن ثابت و اعلم بجلال و احرام معاذ بن جبل و لكل امه امین
 امین هذه الامه ابو عبیده بن الجراح رحیم ترین است من امت من ابو بکر است و سخت ترین
 است در دین خدا است و صاف ترین ایشان از روی حیاء عثمان است و اعلم ایشان
 بعلم قرآن ابی بن کعب است اعلم ایشان بجلال و احرام معاذ بن جبل و هر امتی از امت منی است و این
 این است ابو عبیده بن الجراح است معنی الله عنهم جمعین و طبرانی و در او ستر رحیم ترین است
 من امت من ابو بکر است و از حق تر ایشان از روی من عمر است و از اصدق ایشان از روی حیاء
 عثمان و اعلم ایشان بعلم فتنار علی سدا الله و اعلم ایشان بجلال و احرام معاذ بن جبل است و در حق
 پیشوای علمای خواهد بود و اعلم ایشان بعلم میراث زید بن ثابت است و داده شد است و عویم عباد
 یعنی ابو ذر و ابو رقیه معنی الله عنهم از علم و فضل الله نصیبی و در محفوظ و در روایتی دیگر نزد ابن حنبل
 نیست که فرمود و ارحم ترین امت من ایشان ابو بکر معنی الله عنهم است و خوش خلق ترین ابو عبیده بن الجراح
 و رستگوار ترین ایشان ابو ذر و است و صلب ایشان در کلمه حق گفتن عمر است و اعلم ایشان بعلم
 قضای علی بن ابیطالب و روایت نزد عقیل است که فرمود و ارحم امت ایشان ابو بکر و قوی
 ترین در دین الله عمر و اعلم ایشان در علم و ائین زید بن ثابت است و اصدق ایشان ابو بکر و حیاء
 عثمان است امین ترین این امت ابو عبیده بن الجراح است و اعلم ایشان بعلم قرآن ابی بن کعب است
 و ابو هریره ظرف ملو از علم است سلمان عالمی است که کسان بر ابرامی می توان گفت و معاذ بن
 جبل اعلم است بجلال و احرام و سایه مینه حشر آسمان و بزرگداشت زمین هیچ کس را که اصدق است از
 ابو ذر و رضی الله عنه و دیگر از ابو بکر معنی الله عنهم است که فرمود و مهربان ترین امت من ابو بکر است و صلب
 ترین ایشان در دین عمر است و اصدق از بقیه حیای عثمان است و افضلی است علی است
 و افرض ایشان زید بن ثابت و اقرار ایشان ابی است و اعلم ترین ایشان بجلال و احرام معاذ بن
 جبل است و هر امتی از این است و این امت ابو عبیده بن الجراح است حدیث ثور و سبوح
 روایت کرد و ترجمی و ابن حبان و حاکم و بیهقی و زراری و دیگران روایت کرده اند و معاذ بن جبل و معاذ بن جبل و معاذ بن جبل

این حدیث را ابو عبیده بن الجراح روایت کرده است

بر از اصحاب مهاجر و انصار نشسته می‌چکدام از اصحاب بجانب حضرت بنیدید و نظر میکرد و اگر ابو بکر
 و عمر را که ایشان بسوی حضرت علی علیه السلام می‌دیدند حضرت بجانب ایشان نظر می‌فرمود و با
 یکدیگر قسم میکرد و حدیث **لَوْ دَخَلْتُكُمْ** روایت کرد و ترندی و حاکم از ابن عمر و طبرانی در اوسط
 ابو هریره روایت کرده که رسول الله علیه و آله فرمود بیرون رفت و در مسجد داخل شد و ابو بکر و عمر یکی
 از جانب راست و یکی از جانب چپ حضرت علی علیه السلام دست هر دو را گرفته بود و فرمود
 ای کذا انبعثت یوم القیامة بهین طریق که دست گیرد گرفتار روز قیامت برانگیخته خواهیم شد
 حدیث **لَوْ دَخَلْتُكُمْ** روایت کرد و ترندی و حاکم از ابن عمر روایت کرده که رسول الله علیه و آله فرمود
 انا اول من یشق عنه الاکرام ارض بنهم ابو بکر ثم عمر اول کسیکه زمین از او شکافته خواهد شد یعنی
 برانگیخته خواهد شد روز قیامت منم باز ابو بکر و عمر روایت کرده که رسول الله علیه و آله فرمود
 از ابی اردی الدوسی که گفت روزی نزد رسول الله علیه و آله بودیم درین اثنا ابی بکر و عمر را
 آمدند رسول الله علیه و آله فرمودوا الحمد لله الذی ایدبنا بی حکما سیاس مرضا انرا که تأیید تقویت
 کرد مرا بشما و ایضا طبرانی در اوسط ایخیز از ابن عباس روایت کرده حدیث **لَوْ دَخَلْتُكُمْ**
لَوْ دَخَلْتُكُمْ روایت کرد و عبد الدین احمد و زواید انس و فرغمانی که در جوامع معتنی فی جهم
 لا بی بکر و عمر اما در حق قول **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** امیدوارم از بزرگ است خود و دوستی ابو بکر و
 عمر آنچه امید میدارم از بزرگ ایشان در گفتن **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** توقع دخول بهشت و برودستی ایشان
 همین توقع و امید بهشت که بگفتن **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** حدیث **لَوْ دَخَلْتُكُمْ** روایت کرد و ابویلی
 از عمار بن یاسر که گفت رسول الله علیه و آله فرمود انا فی جبریل انفا فقلت یا جبریل
 حدثنی بفضائل عمر بن الخطاب فقال لو حدثتک بفضائل عمر منذ ما لبثت فی قومه
 ما فقلت فضائل عمر و جمیع حسنة عمر مقابله حسنة ابی بکر جبریل علیه السلام بآنکه
 زمانی نزد من آمد گفتم ای جبریل خبر ده مرا از فضائل عمر بن الخطاب گفت که اگر این مقدار که فتح می‌آید
 قوم خود و رنگ نمود از فضائل عمر سخن بگویم تمام نمیشود و جمیع حسنات عمر بمنزله یک حسنة از حسنات
 ابو بکر است حدیث **لَوْ دَخَلْتُكُمْ** روایت کرد و احمد بن عبد الرحمن بن نعیم که رسول الله علیه و آله
 را ابو بکر و عمر را گفت لو اجتمعوا فی مشورة ما اختلفتکما اگر شما اتفاق کنید در امری
 و مشورت شما مخالفت نخواهم کرد و این حدیث را طبرانی اعماد و حدیث **لَوْ دَخَلْتُكُمْ**
 روایت کرد و طبرانی از سهل که چون رسول الله علیه و آله از حجة الوداع بازگشت بر منبر رفت

و بعد از حمد و ثنای خدا بیجا فرمود یا ایها الناس ان ابابکر کم ینقبی بسوء قطیة فاحذر
 بذلك ایها الناس انی راض عن ابی بکر و عمر و عثمان و علی و طلحة و زبیر و سعد
 و عبد الرحمن بن عوف و المهاجرین الاولین فاعرفوا بذلك کلام اسی مردمان بستی که ابوبکر
 هرگز نسبت بدی بمن نکرده باید که این معنی را بدانید و او را بدین حالت ابنا سید ایمان من است
 ام از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحة و زبیر بن عوام و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف
 و جمیع مهاجرین سابق بر من است اینهم بدانید این حالت را از بر کاتبان حدیث صد روایت
 و در هر روایت کرد این مسعود از نظام بن اسلم که رسول الله علیه سلم ابوبکر و عمر را گفت
 لا یتکلم علیکم احد بعدکم بعد از من کلمه بر شما امیر نخواهد بود و ماور کسی نخواهد شد بلکه گیران
 اطاعت ما شما خواهند کرد و حدیث صد و سهوم روایت کرد این عساکر از انس مر فوفا
 حبابی بکر و عمر ایمان و بغضها کفر و دوستی ابوبکر و عمر ایمان است و دشمنی ایشان کفر است
 یعنی بعد از تصدیق بوعده انیت الهی و تصدیق بر سالت پناه مومن یا در کمال ایمان است
 از محبت ابوبکر و عمر ازین حیثیت است که ایضا کبار صحابه رسول الله علیه سلم و اصحاب تبغیر
 و خداوند ایشان نیز واجب است حدیث صد و چهارم روایت کرد این عساکر ایضا که
 رسول الله علیه سلم فرمود و حب ابوبکر و عمر من السنة و دوستی ابوبکر و عمر از سنت است یعنی
 از پیغامبر است ازین حیثیت که پیغامبر ایشان از دوست میداشت و اما ازین حیثیت که امر محبت
 ایشان فرموده طاعت آن واجب است حدیث صد و پنجم روایت کرد و ذاهد و ترمذی از ابوبکر
 و حاتم از انس را که گفت پیغامبر الله علیه سلم ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم بر کوه اند
 برآمدند و احد بحدیث زلزله درآمد رسول الله علیه سلم پای مبارک خود بر آن زد و گفت
 اتجت احدا فان علی بن ابی طالب و شهیدان ثابت و ساکن باش ای احد جز این نیست
 که بر تو پیغامبری است و صدیق و شهیدان انصاری و این قول از رسول الله علیه سلم است
 بواسطه تحریف کلمه واقع شد زیرا که آن رجعت زلزله غضبی بود از حق تعالی و این حرکت و لرز
 تشا ط جلیل است و بنابرین نفس بتمام نبوت و صداقت و شهادت که موجب سرور و خوشحالی
 جلیل است فرمود و جلیل بانی قول قرار گرفت و در جای خود مستقر و ثابت ماند و روایت کردند
 ترمذی و نسائی و دارقطنی از عثمان بن عفان که گفت رسول الله علیه سلم بر کوه بشیر که بود ابوبکر
 و عمر و من نیز حاضر بودم و برین اشار آن کوه بحدیث در آمد و بر تبه که سنگهای کوه بخند برنده بر او

عساکر
 ابوبکر
 و عمر
 و عثمان
 و علی
 و طلحة
 و زبیر
 و سعد
 و عبد الرحمن
 بن عوف
 و المهاجرین
 الاولین

فنا ملک الانبیاء و صلواتی او شبیه

زمین می افتادند انگاه رسول صلی الله علیه و سلم ای مبارک بر کوه زو و فرمود واسکن بایشید
 فاما علیک نبی صدیق و شهید و روایت کرد مسلم از ابوهریره رضی که رسول صلی الله علیه
 و سلم بر کوه جرابر آمده بود با ابوبکر و عثمان علی و طلحه و زبیر و آن کوه متحرک شد انگاه رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود واسکن یا خدایان علیک نبی صدیق و شهید صلی الله علیه و سلم در
 یک روایت سعد بن ابی وقاص را ندک ساخته و ذکر علی نکرده و نزدی نیز این حدیث روایت کرده
 گفت صحیح است لیکن ذکر سعد رضی الله عنه نکرده و یک روایت نزدی است که عشره مبشره جمعا
 بودند مگر ابوصبیه ابن الجراح رضی الله عنه و این روایت منعده که واروده
 محمول بر نیت که این وقایع مکرر شده باشند در تشریح موضع و بیچ نزاعی درو نیست زیرا که خرج
 متعین است بواسطه آنکه احادیث همه صحیح است پس متعین است که جمیع کنیم میان این احادیث با تطبیق
 در صحیح مسلم از ابوهریره رضی روایت کرده که بگوید لقد دست حدیث صد و شصت
 روایت کرد محمد بن یحیی فیهی روایت از ابوذر که گفت روزی قبل از نه کس
 سجدت رسول صلی الله علیه و سلم از خانه بیرون آمده بود انگاه از خادم پرسیدم خادم گفت
 در فلان خانه چون آن خانه رفتم دیدم که رسول صلی الله علیه و سلم نشسته اند و هیچکس نزد او نیست
 در آنوقت ظن من این بود که وحی نازل شده بود انگاه سلام کردم جواب باز داده گفت چیزی
 ترا آورده گفتم خدای رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که بنشین شستم و از هیچ چیز سوال نکردم الا
 آنکه از سر من بیان آن فرمود چون آنک زمانی درنگ کردم دیدم که ابو بکر در پشتایست
 آمد و سلام کرد و بعد از سلام رسول صلی الله علیه و سلم فرمود چه چیز ترا آورد ابو بکر گفت خدای رسول
 صلی الله علیه و سلم را آورد و بعد از آن اشارت فرمود که بنشین ابو بکر رفت و در بلند می مقابل رسول صلی الله
 علیه و سلم نشست بعد از آن عمر آمد بمن طریق عمل نموده پهلوی ابو بکر نشست از عثمان مثل همین
 آورد که پهلوی عمر نشست انگاه رسول صلی الله علیه و سلم گفت عدو یانه عدو سنگریزه یا قریب باین است
 مبارک گرفت و آن سنگریزه را در دست مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم تسبیح میگفت که
 سبحان الله و الحمد لله چنانچه آوازی مثل آواز زنبوری مثل آن شنیده میشد باز نشست ابو بکر رفت
 آن سنگریزه های تسبیح کرد انگاه از او گرفته باز گذشت آن سنگریزه های تسبیح کرد و سبحان الله
 خود رفتند انگاه از او گرفته دست عمر را در محبین گرفت عمر تسبیح میگفتند چنانچه در کتب جایز
 رفت میگفتند چون دست عمر را پس گرفته بر زمین نهاد و تسبیح کردند بعد از آن بنشینان

که گفتیم

ذبی

صالح

صالح

داخل شوای ابو بکر و بشارت باد ترا به بهشت ابو بکر رزم انداز جانب من رسول صلی الله علیه و سلم
 همان در نشست پای خود را در پناه ساق مبارک زانکه شرف ساخت همچنانکه رسول صلی الله علیه و سلم کرد
 بود بعد از آن من از گنتم و در محل خود نشستم و چون در وقت بیرون آمدن از خانه برادر من و
 میبایست که بمن ملحق شود با خود و گفتم که اگر خدا شایسته اراده فیروز حق برادر من داد و درین وقت
 خواهر رسید و انتظار او میکشید تا گاه شخصی در زد و چون در باز کردم عرض خطاب دیدم گفت من زنی
 زوقت کن تا اذن از رسول صلی الله علیه و سلم حاصل کنم چون طلبان کردم فرمود این آن است
 و بشیر را بالجنه اندم گفتم داخل شوای عمر که رسول صلی الله علیه و سلم را در بهشت انگاه عمر آمد و در
 همان جایی در گداز جانب رسول صلی الله علیه و سلم و پائینهاست خود را در پناه کرد انگاه
 خود آمد گفتم اگر خدا شایسته در حق برادر من خیر بخواند باشد که درین وقت خواهد آمد باز شخصی در زد
 گفتم کیست گفت عثمان بن عفان باز بهما نظریں در او موقوف دشت بعرض حضرت رسالت صلی
 علیه و سلم رسانیدم که عثمان رزم اذن میخواست فرمود این آن است و بشیر را بالجنه علی بلوی تصبیح
 رضا آمدن ده و در او بشارت بخوان بهشت میر تعبی که با خواهر رسید و این اشاره بشباهه او است
 عثمان در آمد چون در آن در گداز جایی نشستن نبود و در که دیگر که مقابل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود
 نشست پیر یک از سعید بن المسیب نقل کرده است که نشستن ابو بکر و عمر با خود نزدیک نشستن عثمان
 و در نزد حضرت صلی الله علیه و سلم تا ویل بقبور ایشان کردم که همین طریق واقع شد مصنف گوید
 تا ویل این قضیه برخلاف ثلاثه برتر است که آمده اند ممکن است بلکه این تا ویل موافقت بحديث میر
 که پیش گشت یعنی حدیث نهم از حدیث و الله برخلاف ابو بکر و نشستن شیخین از هر دو طرف آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و جایی تنگ شدن بر عثمان تا آنکه مقابل رسول الله صلی الله علیه و سلم نشست اشار
 است بعظم خلافت شیخین و سلامتی از طرق فتنه بود آن وجهی تمام و اکمل و احوال اسلام در زمان
 ایشان در رعایت سرور و خوشحالی است و امر ایشان در رعایت اعتدال است و اما خلافت عثمان
 اگر چه صدق و حق و عدل بود لیکن مقرر باحوال بعضی سقهای بنی امیه بود از منجبت که و است
 تشویش مسلمانان رسید موجب فتنه و فساد گشت و مؤید این قول آنکه رسول صلی الله علیه و سلم
 یعنی قول علی بلوی تصبیح زیرا که این بلوی حاصل نشد که از قبیل احوال بنی امیه چنانچه خواهد آمد در
 خلافت عثمان و ذکر فضائل و آثار او رضی الله عنه و بدانکه در بعضی روایت دیگر بطریق دیگری
 که توفی مخالفتی با بعضی از روایت سابقه چنانچه بود او و کرده از ابو سلمه از نافع ابن عبد الحارث

ح قزوینی

کتاب فضائل ائمه
سفره

در حدیث

خزاعی که رسول صلی الله علیه و آله بجای می از حواله خط مدینه داخل شد و بالان رفت گفت ای صاحب
الباب یعنی در دروازه مرا محافقت کن که کسی بیخیزد در نیاید الا ابو بکر از آن خبر است مانند
نخچه ریش را که بساخت و طبرانی گفت در یک واقع شده باشند استیغاف گفتند گوید که این قول بکر
و نقد و قضا است از آنچه شیخ الاسلام ابن حجر العسقلانی رحمه الله گفته که موافق است که این
متعدد و پیوسته و این روایت از ابو موسی استعری است و قول غیر از اینست استیغاف حدیث صحیح
یا زوهم روایت کرد بخاری از ابو قتاده رتبه که گفت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بغزو خنجر
بیرون بکنم و چون هر دو صفت بهم ملاقی شدند بعد از مقتله اهل الاسلام در احوال باقی خود را
گذشتند و درین اثنا می دیدم که یکی از مشرکان بر مسلمانان غالب شده بخوابد که او را بقتل رساند
من پیشدستی کرده از قضای او آدم و شمشیر بکشت چنان زد که زخمی بپوشید بود و قطع نمود
در وی کارگر شد انگاه او را گشت سبب من اقبال نمود و مرا در بطن گرفت و میفشرد و چنانچه
بوی موت شنافت آخر در میان لحظه جان بداد و مرا گشت از پیش آدم و بعد از آن خطاب نمود
گفتم حال مسلمانان چیست عمر گفت مرا بعد از جنگ با زایل اسلام مراجعت نمودند و بعد از آن
در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله آمدند و نشستند آنحضرت فرمود که کافر را هرگز گشته
باشد و او را بر آن قتل شادی باشد یا آنکه که از آن مقتول اند مثل اسب سلاح و نیابان
باشد انگاه من برشته گفتم گوای در قتل این کافر کیست هیچکس جواب نداد باز رسول صلی الله علیه و آله
علیه السلام فرمود ای ابو قتاده چه میگوئی گفتم ای رسول الله فلان کافر کشته انگاه آنحضرت
صلی الله علیه و آله نشسته بود و گفت ای رسول الله ابو قتاده برشته میگوید و یراق میقول
نزد من است او را از من برشته ساز ابو بکر حاضر بود و گفت والله ان لا یجاهدان اسلما من
اسد الله سبحانه اقل فی سبیل الله و رسوله فی عطیک سلبه یعنی سبب بر سوگند رسول
صلی الله علیه و آله این قسمی نخواهد کرد که شیر را از شیرانی خدا یعنی هروی مثل شیر و شجاعت و راه خدا
رسول خدا نذر کرده باشد و سلاح و یراقی که حق اوست بنود و انگاه رسول صلی الله علیه و آله فرمود
سعد بن فاطمیه الحدریث یعنی ابو بکر صدیق رتبه است گفت حق ابو قتاده را با و مید انگاه برافرو
من داد و من باغ شغل از خریدم و آن اولی که در اسلام با کمال شد و در رتبه و دیگران
است که ابو بکر صدیق گفت کلا لا یعطیه اصبع من قریش و یطع اسد من اسد القریه
اسد و رسوله و اصبع بصا و بهله و عین مجرب و منبر و صف آمر و بروات لایسای لون که در رتبه

این حدیث واقع است که آنکس از آن خود است ناخن گرفته
این حدیث بود و این روایت دلالت میکند بر آنکه آن

در حدیثی که در این کتاب است که در حدیثی که در این کتاب است

۱۶۴

۱۶۴

بضع و حجر کرده بنا بر تشبیه او با صبح که مرغی ضعیف است و ورید و است لبها و عجز و عین جمله و اثر و
 و برین تقدیر تصغیر اضبع بر سبیل شد و بنابر وصف آن شخص بضع تشبیه کرده است و را بضع که و
 فارسی گفتار گویند زیرا که ضبع از میان جماع ضعیف دل می باشد یعنی رسول صلی الله علیه و سلم سلاح و
 براق این مقتول لشخصه از فرشتین که باین صفات موصوفت خواهد داد که ترک تیر را که در راه
 خدا تیر رسول صلی الله علیه و سلم مقنا کرده باشد و او هم ابو عبد الله محمد بن ابی نصر الحنفی
 گوید که شنیدم از بعضی اهل علم و در وقتیکه این حد ذکر می گفت که اگر فضیلت ابو بکر در دنیا و آخرت
 دیگر نباشد او را کافیت زیرا که علم ثواب شدت و نیست و فهم و قوت را و انصاف
 صحت و فنی و مدق تحقیق مبادرت کرد و سخن فرج و منع نمود و حکم فرمود و مضار آن و
 و خبر داد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حضور آنحضرت بجز بیک تصدیق آن و بر زبان مبارک خود جاری
 کرد و صلی الله علیه و سلم کسی دیگر از اصحاب این فضیلت حالت نبودن از خصوصیات ابو بکر نبود
 و دیگر فضایل نهایت و شدت فصل چهارم در آنچه از کلام عرب صحابه رضی الله و فضیلت ابو بکر
 وارد شده بخاری از عائشه رضی الله عنها روایت کرده که گفت انقل نکر دم و نیا فتم بدروا و
 خود را وقتی از اوقات مگر که بین و طاعت مشغول بود و در پیچ روز بر او گذشت مگر آنکه در آن روز
 رسول الله صلی الله علیه و سلم در وقت صبح شام منزل التشریف می آورد و چون در او السلام گفت
 تشویش مسلمانان میدادند ابو بکر رضی الله عنه از که بیرون آمده بجانب حبشه هجرت نمود و
 که بموضع بکر غمناک و اویست و را قضا و بجز در کشتی بقول غیر او شهرهای حبشه
 رسید این فتنه که بزرگ انوضع بود و با طاقات خود گفت کجا میری ای ابو بکر گفت قوم را برو
 میخوام که در عالم دیگر و م و عبادت پروردگار خود کنم این فتنه گفت مثل تو کسی بیرون نمیکند
 ای ابو بکر تو عطا کنی مردم چیز که نزد ایشان معدوم است و صلح رحم بجای آری و بهر چیز که کسی در دنیا
 میکند و اخانت مینمائی من ترا در جوار خود و در م باز گرد و در عبادت پروردگار مشغول شو و
 شهر خود نگاه ابو بکر رضی الله عنه بازگشت با اتفاق این فتنه متوجه که معطره او را الله شرفا و تعظیما شد
 و این فتنه در میان قریش گردیده این خبر بهر جا رسانید که ابو بکر در جوار هست و صفات مذکوره
 ابو بکر را بتفصیل که اول گفته بود مذکور ساخت و بیان نمود و گفت این لونه کسیکه این صفات
 دارد او را بیرون نمیتوان کرد و قریش کنیز باین فتنه نکرد و جوار او را مقرر و شسته چنانچه در
 بخاری این حدیث بطوله مذکور است و اگر تا این حدیث کنی خصوصیات ابو بکر در مثل هجرت

در کتب

در کتب

در کتب

معتبر

اواز که بمیانیه و در خدمت رسول صلی الله علیه و آله کلمات . فضا کما و باثر و مناجی کما و درین سفر او را
 حال شد بر قوای هر خواهر شد ایضا بایر که مال کنی در آنچه این فتنه ابو بکر را در میان و درین وقت
 کرد از او صاف حمید و جلیل که مسایده ای آن صفتی است که خدیجه الکبریٰ را آن و وصف و ساختن
 استیافت قریش با آنکه کمال عداوت با ابو بکر نمودند و سبب آنکه با سلام در آمده بود و در میان
 این معاشات شدند و نتوانستند که یک کلمه در این معاشات گفتند و این است که ابو بکر را در میان و درین وقت
 در میان ایشان در این صفت شهرت نام ده شده و الا بهر نوعی که انسانرا ممکن بود و در این نزاع
 میکردند و الا که همین روز سبب ستمی موالیات و کمال محبت ابو بکریم با رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم بود و منع کنایه از و سلمی الله علیه و آله بفرستادن از آنها و بیان شجاعت ابو بکریم که در وقت
 ایضا بحار می روایت کرده که سر فرمود که ابو بکر سداست و بیعتی از عمر فرمود و ابوبکر کرد که گشت اگر ای
 ابو بکر با بیان اهل رسوایین زن کنند ایمان ابو بکر را هیچ خواهر و ایضا
 ابن ابی الدینار و ابن عساکر روایت کرده که عمر فرمود گفت دوست میدارم که دوست
 محلی بوده باشد که از آنجا ابو بکر را در میامید و به با شرم و روایت کرد ابو نعیم که گفت ابو بکر را در
 تراز مشک بود و روایت کرد ابن عساکر از امیر المومنین علیه السلام که ابو بکر فرمود و اهل شرم
 و روایت کرد ابو نعیم که گفت ابو بکر فرمود و روایت کرد ابو نعیم که گفت ابو بکر فرمود و اهل شرم
 و اهل شود و با انصاف بصفت رسول صلی الله علیه و آله که گفتند نزد من دوست تر نیست از این
 که در ثوب چیده شده است و روایت کرد ابن عساکر از عید الرحمن بن ابی بکر فرمود که گفت رسول صلی
 الله علیه و آله فرمود و عمر بن الخطاب سابق با بکر که گفت ابو بکر خبر داد عمر بن الخطاب که بکر
 سبقت و پیشتر من در کار خبر ابو بکر نکرد و اگر آنکه ابو بکر فرمود سابق شد آن کار یعنی هرگز سبقت
 سبقت بر ابو بکر فرمود و اعمال خبر نکرد و الا آنکه ابو بکر پیشتر از آن عمل خیر کرده بود و بکر این روایت کرد
 از امیر المومنین علیه السلام که بکر را گفت که فرمود و با شرمی که گفت من میدانم قدرت اوست هرگز سبقت
 در کار خبر بکر نکردیم الا آنکه ابو بکر فرمود و آن کار خبر بر سابق شده روایت کرد ابن سعد از
 از هر کسی که رسول صلی الله علیه و آله فرمود و حسان بن ثابت را اهل قلت کلمی بکر شتابان یعنی
 روح ابو بکر در خیری گفته گفت بلی مع کروم رسول صلی الله علیه و آله فرمود و فلان انا استمع
 بگو که من شنیدم گفت شعری از ایشان فی الغار المنبث و فلان انا استمع
 الجبال و کان حب رسول الله قد علوا من البریه لم یعد له به رجلا یعنی ابو بکر

عنه

ایضا عداوت بین آنها از عمر روایت کرده که گفت ای بکر
 سابق و محلی ابو بکر را در میامید و به با شرم و روایت کرد ابو نعیم که گفت ابو بکر را در

انی رسول الله علیه وسلم بود و رخا ربی باشد که غایب بودست و قتی که دشمنان یعنی کفار که
 طلب ایشان بر آن کوه بالا رفت بفرقی رسیدند و بیچکس از خلافتی با او برابری نمکند انگ
 رسول الله علیه وسلم خندید چنانچه از بعد آنحضرت ظاهر گشت و فرمود صدقت یا حقا
 هو که اقلت است گفتی یا حسان ابو بکر همچنین است که تو گفته ای نبی است اگر چه پیغمبر آن بود که در
 سبک حادثیت سابق منظم گردید چون رسول بود از نبوت در مقام ذکر کردیم و ابن سعد از
 ابن ابی عمیر روایت کرد که گفت ابو بکر را آوازه می میداد بوسیله رفت و مهر با منی او بر خلافتی
 و ابن عساکر از ربیع بن انس روایت کرد که گفت در کتاب اول نوشته است که مثل ابو بکر
 را از آن است در هر مکانی که واقعه منفعت میرساند و گفت نظر کردیم در اصحاب
 انبیا علیهم الصلوٰة والسلام و نیافتم هیچ پیغمبری که مر او را صاحبی مثل ابو بکر
 روایت کرد ابن عساکر از زهری که گفت از جمله فضائل ابو بکر است که هرگز یک ساعت
 ریب شک و رخدایتعالی نکرد و روایت کرد ابن عساکر ایضا که پیغمبر فرمود در شأن ابو بکر
 صاحب الله فی صدق و الا و قد صبت فی صدق ابن ابی حنيفة ایضا از ابی حصین که
 در زبیت حضرت آدم علیه السلام بعد از انبیا کسی افضل از ابو بکر متولد نشد و در روز از
 عرب ابو بکر مقام یکی از انبیا رفته یعنی ثواب عمل از آن روز ثواب عمل پیغمبری بود
 و زهری و ابن عساکر روایت کرد از زوی که گفت خداوند ابو بکر را چهار خصلت مخصوص
 ساخت و غیر او بیچکس را این خصال اختصاص نداد اول آنکه او را صدیق خوانند و
 دیگر را صدیق نگفت و و هم آنکه مصاحب غار بود و بار رسول الله علیه وسلم سیدم آنکه در
 هجرت رفیق بود چهارم آنکه رسول الله علیه وسلم او را مکرر و با ماست صلوٰة و
 مسلمانان حاضر بودند و دیگر را امور ساخت و ابن ابی حنيفة و از ابو جعفر روایت کرد که گفت
 ابو بکر صدیق تکلم خبر ائمه را رسول الله علیه وسلم شنید لیکن میریل علیه السلام نمیدید حاکم
 از سعید بن المسیب روایت کرد که ابو بکر در سجای وزیر رسول الله علیه وسلم بود و جمیع
 امور با او مشورت می نمودنای او در اسلام و در غار و در غیش یعنی در روز بدر و تحجیل ثانی او
 بود و در قبر و رسول الله علیه وسلم بیچکس را بر ابو بکر در تفضیل میداد و زهری بن کبار و ابن عساکر
 از معروف بن حمر و روایت کرد که ابو بکر رضی عنیه از آن ده کس بود از قریش که شرف
 جلالیت ایشان شد بشرف اسلام و بیان آن نیست که قریش را پادشاهی نبود و در جمیع امور

و میرا السعدی که ابو بکر را در روز بدر و تحجیل

حاکم بن محمد بن ابی حنيفة
 علیه السلام را بر او
 در روز بدر و تحجیل

۱۴۷

قرآن کرد و مراد او آنست که آن چهار کس بودند اما آنچه ابو ذر از شیعه روایت کرده که ابو بکر
فوت شد و جمع قرآن کرده دفع آن یا مولی است این طریق که مراد او آنست که جمع مصحف
باین ترتیبی که حالا موجود است کرد چرا که عثمان بن عفان این طریق ترتیب جمع کرد پس فضال عظیمه
ابو بکر را جمع قرآنست چنانچه ابویعلی از حضرت علی روایت کرده که مراد از جمله زیر که اول کسی بود
که جمع قرآن کرد زمین النوحین و روایت کرد بخاری از زید بن ثابت که گفت چون مقتل ابی بکر
واقعه شد ابو بکر را کسی طلب فرستاد از آنیکه رفتن صدیق و عمر را هر دو نوشته بودند و آنکه ابو بکر را
گفت ای زید عمر نزد من آمده میگوید که درین قتل سیکار از قرآن از میان ابر و دیگر آنکه قرآن را
جمع کنید و من جواب عمر را داده گفتم که رسول صلی الله علیه و سلم نکر و چون آن مرتبه جمع عمر را
یاد نمود که اگر این امر بفعل آید پیر آئینه بهتر خواهد بود و همیشه درین امر با من مرا حجت میکرد و میگفت
تا این زمان که من درین شرح شده راسی من موافق راس عمر گشت و تو ای زید جوانی عاقلی و مرتبه
و در زمان رسول صلی الله علیه و سلم کاتبی حی بودی حالیا می باید که تنج قرآن کنی زید گفت نه خدا که
اگر گفت ساخت که کوئی از جای بردارم از جمع قرآن بهتر بود و نزد من انقل نبود و آنکه گفت
کاری که رسول صلی الله علیه و سلم نکرد و چگونه بگوید که گفت و الله که جمع کردن قرآن بهتر است از
جمع نکردن و همیشه تکرار این امر میفرمود تا وقتیکه خدا شیخ را انشراح صدر کرد است فرمود و تنج قرآن
کرده از آن رفقا و شانهها و چو بهار نخل و از صدور رجال جمع کردن آنکه آیت از سوره توبه می آید
لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر خبر می بین ثابت بود و نزد کسی دیگر غیر او نبود و آنرا گرفته نظم تمام
بعد از آن صحفی که قرآن جمع در آن شد پیش ابو بکر تاحین وفات بعد از و نزد عمر بود تا ایام وفات او
باز نزد حفصه بنیت عمر بود و از جمله خواص ابو بکر آنست که اول خلیفه بود که رحمت عین است حجت
خارج الیوم او کرد و روایت کرد بخاری از عائشه را که گفت چون امر خلافت ابو بکر یافت قوم
این معنی میباشند که کسی که در دم یعنی چون خلیفه نشده بود قبل ازین میبایست عیال و اطفال آن
و فامیکرد و حالیا که با من مسلمانان مشغولی دارم و خوشال ابو بکر ازین حال خواهد بود و کسب دارم
خلافت از بر من مسلمانان میکرده باشند و این سعد از عطاء بن السائب روایت کرد و چون مردم با ابو بکر
بیعت کردند و دیگر صبح مردم چند هزاره خود گرفته بجا نشست از امیر فیت آنگاه عمر رسید که کجا
ای خلیفه رسول صلی الله علیه و سلم صدیق گفت به از امیر دم عمر گفت این زبان که والی مسلمانان
گشتی زیرا از ابریه کار است ابو بکر را جواب داد که اگر در بازار تجارت کنم طعام عیال و اطفال آن

باین ترتیبی که حالا موجود است کرد چرا که عثمان بن عفان این طریق ترتیب جمع کرد پس فضال عظیمه

عمر را هر دو نوشته بودند و آنکه ابو بکر را گفت ای زید عمر نزد من آمده میگوید که درین قتل سیکار از قرآن از میان ابر و دیگر آنکه قرآن را جمع کنید و من جواب عمر را داده گفتم که رسول صلی الله علیه و سلم نکر و چون آن مرتبه جمع عمر را یاد نمود که اگر این امر بفعل آید پیر آئینه بهتر خواهد بود و همیشه درین امر با من مرا حجت میکرد و میگفت تا این زمان که من درین شرح شده راسی من موافق راس عمر گشت و تو ای زید جوانی عاقلی و مرتبه و در زمان رسول صلی الله علیه و سلم کاتبی حی بودی حالیا می باید که تنج قرآن کنی زید گفت نه خدا که اگر گفت ساخت که کوئی از جای بردارم از جمع قرآن بهتر بود و نزد من انقل نبود و آنکه گفت کاری که رسول صلی الله علیه و سلم نکرد و چگونه بگوید که گفت و الله که جمع کردن قرآن بهتر است از جمع نکردن و همیشه تکرار این امر میفرمود تا وقتیکه خدا شیخ را انشراح صدر کرد است فرمود و تنج قرآن کرده از آن رفقا و شانهها و چو بهار نخل و از صدور رجال جمع کردن آنکه آیت از سوره توبه می آید لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر خبر می بین ثابت بود و نزد کسی دیگر غیر او نبود و آنرا گرفته نظم تمام بعد از آن صحفی که قرآن جمع در آن شد پیش ابو بکر تاحین وفات بعد از و نزد عمر بود تا ایام وفات او باز نزد حفصه بنیت عمر بود و از جمله خواص ابو بکر آنست که اول خلیفه بود که رحمت عین است حجت خارج الیوم او کرد و روایت کرد بخاری از عائشه را که گفت چون امر خلافت ابو بکر یافت قوم این معنی میباشند که کسی که در دم یعنی چون خلیفه نشده بود قبل ازین میبایست عیال و اطفال آن و فامیکرد و حالیا که با من مسلمانان مشغولی دارم و خوشال ابو بکر ازین حال خواهد بود و کسب دارم خلافت از بر من مسلمانان میکرده باشند و این سعد از عطاء بن السائب روایت کرد و چون مردم با ابو بکر بیعت کردند و دیگر صبح مردم چند هزاره خود گرفته بجا نشست از امیر فیت آنگاه عمر رسید که کجا ای خلیفه رسول صلی الله علیه و سلم صدیق گفت به از امیر دم عمر گفت این زبان که والی مسلمانان گشتی زیرا از ابریه کار است ابو بکر را جواب داد که اگر در بازار تجارت کنم طعام عیال و اطفال آن

از کجا خواهد بود و عمر گفت ای خلیفه نزد ابو عبیده بایست تا قوت عبال شما
و لباس من ستا و تابستان هرگاه که کهنه شود او را بیت المال بکند و بگوید که نگاه در دست تو نصف گوشتیست
تغین کردند از لباس آنقدر که مقرر است و ایضا روایت کرد این سعد از میمون و قتیله
امر خلافت بر او بکر قرار گرفت و و نیز در دم و رسالی جهت اخراجات و تغین کردند از نگاه ابو بکر
گفت خیر زیاد و کنید که عیال من بسیار است و از امر تجارت خود باز ماندم بوسه اشتغال امر
خلافت بعد از آن بانصدم بر آن افزود و در روایت کرد و لبرانی از امام حسن بن حضرت
علی رضی الله عنه که ابو بکر در وقت مرض الموت عایشه را دعوت کرد و گفت ای عایشه این
شیر که شیر آنرا می آشامیدم و این قرح و این قطعه کهنه و قتیله و الی مسلمانان بودم
از آن امضای می یافتم نه اینکه از دنیا رحلت کنم اینها را نزد عمر فرست عایشه فرمود بعد از آن
که ابو بکر وفات کرد و این متر و کات از نزد عمر فرستادم عمر گفت دحک الله یا ابابکر من جاع
بعد از رحمت خدا بر تو باد ای ابو بکر هر آینه در تعب و مشقت تابع کرده ای کسی را که بعد از تو خواهد بود
یعنی بوسیله تقوی و عفت و صلاح روزگار خود را دادی متعب و مشقت گذرانی می کسی که بعد از تو خواهد بود
نخواهد بود و متابعت تو خواهد کرد و او نیز در تعب خواهد بود و روایت کرد این ابی دینار از ابو بکر در روز
بن جعفر که گفت ابو بکر در روز وفات با عایشه گفت ای دختر من و الی مسلمانان بودم و از آن
مسلمانان و بناری در می گرفتم و لیکن از طعام ایشان خوردم و لباس ایشان پوشیدم و هیچ چیز
از آن مسلمانان نزد من نیست نه قلیل و نه کثیر مگر این عبد جستی و این شتر است که من این قطعه و قتیله
در طلب کردم این متر و کات نزد عمر رضی الله عنه بفرست باب چهارم در خلافت عمر رضی الله عنه
المدرعه و در آن چند فصل اند **فصل اول** در حقیقت خلافت عمر رضی الله عنه
بر بیل و حجتی زیرا که از حقیقت خلافت ابو بکر رضی الله عنه کتاب و سنت و اجماع ثابت شده و خلافت
عمر رضی الله عنه نیز ثبوت آن باجماع و نفوس کتاب و سنت است زیرا که ثبوت فرج بحیثیت
فرعیت بطریق است که اهل آن ثابت شد و درین هنگام هیچ کس رفته و شیع را جایی نداشت
در حقیقت خلافت عمر رضی الله عنه نیست چرا که دلائل و ائمه طبعیه حقیقت مستحکمانه یعنی ابو بکر
رضی الله عنه گذشت و بعد از ثبوت حقیقت اگر کسی نزاع در آن کند محض عناد و مسکابره و انکار
ضروریات کند از رو خدا و حقیق نیست که اعراض کند از دبر اباطیل و اکافیل
انتقادات و عقاید کنند چون انمقدمه دانشی بدانکه از علم نصاب بعدی است آنکه عمر را بر مسلمانان

خلیفه ساخت زیرا که اسیر از بلاد اسلام ملک اکثر بلاد و ریایم او فتح شد و در آن وقت اسلام
 ناموس تمام یافت چنانچه بعد ازین خواهد آمد و نیز در کثیری از احوال خلافت صدیق مثل حدیث اقتداء
 بالذین من بعدی ابی بکر و عمر بطریقین که پیش ازین گذشت و مثل حدیث رسول الله صلی الله علیه
 و سلم بوضع حجاز بحسب یکدیگر قوله هوکذا الخلفاء من بعدی و حدیث رواینها بر صلی الله
 علیه و سلم اینوع بدو بکرم علی قلبی الخ و حدیث ان اول دینکم بدین بنوع و رحمة تم بکون
 خلافت و رحمة و حدیث الخلافة تلثون سنة و تصریح بر خلافت عمر است و دلالت بر حقیقت
 او میکند بر تقدیریکه اجماع نشده باشد خصوصاً آنکه اجماع نیز منعقد شده است بر خلافت و طریقی
 عنه **فصل دوم** در کیفیت تفویض امر خلافت بو صیت ابوبکر در مرض موت و سبب عزل ابوبکر
 بنعیر شد و مفارقت رسول الله صلی الله علیه و سلم در و اثر کرده همیشه لاغر و ضعیف میشد تا وقتیکه
 وفات یافت و بصحت رسیده تا زین شهاب است که شخصی جهت ابوبکر رخ حریر که نوعی از طعام پدید
 آورده بود و آنرا با نفاق حارث تناول کرد و حارث گفت ای خلیفه رسول الله
 صلی الله علیه و سلم از این طعام بازدار که درین سم کرده اند بگفتنش دست از طعام باز گردانیدند لیکن از
 باز خوردن مرض گرفتار شدند و بعد از انقضای یکسال هر دو در یکروز رحلت از عالم کردند و اگر
 کسی گوید که این حدیث منافات دارد با حدیث ائمتنا علیک بنی و صدیق و کاشفیندا
 چنانچه قبل ازین گذشت که رسول الله صلی الله علیه و سلم ابوبکر صدیق را در صدیق خواند و شهید خواند و
 اما عثمان و علی را رضی الله عنهما شهید خواند گوئیم هیچ منافاتی نیست در میان این دو حدیث زیرا که
 ابوبکر رضی الله عنه صفت صدقیت و شهادت پر دو و پشت و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بصفت
 صدقیت که احضار و صافست اکتفا نمود و زیرا که صفت شهادت مشترک بود و میان جمیع
 ایشان و ازین جهت بود که رسول الله صلی الله علیه و سلم تعبیر از نفس نفیس خود کرد و مگر بصفت نبوت
 که احضار صفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و با آنکه موصوف بشهادت نیز بود و چنانچه مرویست
 بر روایت صحیح که رسول الله صلی الله علیه و سلم در مرض موت تصریح فرموده که سبب این مرض شهادت
 که در جنبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم داده بودند و عود میکرد و در هر سال تا وقتیکه پنهان
 از عالم فتنار رحلت فرمود و مرویست از عائشه زین بر روایت اقدیری و عالم که ابتدا در مرض ابوبکر
 و زین شهابیت و دو و نیم ماه وفات یافت و سال
 سیزدهم از هجرت در سن شصت و سه لکی فرمود و مرویست از اقدیری چند طریقی است که ابوبکر

این حدیث منافات ندارد با حدیث ائمتنا علیک بنی و صدیق و کاشفیندا
 چنانچه قبل ازین گذشت که رسول الله صلی الله علیه و سلم ابوبکر صدیق را در صدیق خواند و شهید خواند و
 اما عثمان و علی را رضی الله عنهما شهید خواند گوئیم هیچ منافاتی نیست در میان این دو حدیث زیرا که
 ابوبکر رضی الله عنه صفت صدقیت و شهادت پر دو و پشت و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بصفت
 صدقیت که احضار و صافست اکتفا نمود و زیرا که صفت شهادت مشترک بود و میان جمیع
 ایشان و ازین جهت بود که رسول الله صلی الله علیه و سلم تعبیر از نفس نفیس خود کرد و مگر بصفت نبوت
 که احضار صفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و با آنکه موصوف بشهادت نیز بود و چنانچه مرویست
 بر روایت صحیح که رسول الله صلی الله علیه و سلم در مرض موت تصریح فرموده که سبب این مرض شهادت
 که در جنبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم داده بودند و عود میکرد و در هر سال تا وقتیکه پنهان
 از عالم فتنار رحلت فرمود و مرویست از عائشه زین بر روایت اقدیری و عالم که ابتدا در مرض ابوبکر
 و زین شهابیت و دو و نیم ماه وفات یافت و سال
 سیزدهم از هجرت در سن شصت و سه لکی فرمود و مرویست از اقدیری چند طریقی است که ابوبکر

تا عبد الرحمن بن عوف گفت که عمر را چگونه می بینید گفتنا ز حال کسبای
 از آنکه آنرا بدید و می بیند می بیند از آنکه نگاه عبد الرحمن گفت که عمر من افضل است از آنچه
 تو و ای قری در گرفته بعد از آن عثمان بن عفان بن را طلب نمود گفت از آن عمر من
 خبر ده عثمان بن گفت ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تو از حال او را خبر کن که از حال
 او را صدیق گفت چنین است که تو می گویی و لیکن تحقیق جای است و در این اختلاف و بر
 من لازم است عثمان گفت بار خدا یا آنچه معلوم من است نیست که عمر من سزاو بهتر است از علانیه
 او مثل عمر من در میان نیست نگاه سعید بن زید و اسید بن خضیر و غیر ایشان از مهاجر و انصاری
 گفتند چنین میدانیم که عمر من بعد از تو بهترین است در جاتی رضا را منی و در جایی سخط را منی و
 بهتر از علانیه است و کسی که قوت و زیاده از عمر من نباشد و الی امر خلافت خود را پسندد و قتل
 که یکی از صحابه من نزد یک ابو بکر رفته گفت ای خلیفه جواب امتی را چه خواهی گفت و چه خواهی داد
 که عمر را بر خلیفه سازی و حال آنکه شدت بدلتنا و را میدانی ابو بکر گفت خواهم گفت آنچه
 بهترین است از اینها بهترین صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را ایشان خلیفه ساختم
 و این سخن از ابرسان بگفتی که در اینجا حاضر نیستند نگاه عثمان بن عفان را منی الله علیه و آله و سلم
 ساخت و گفت بولس حبیب الله الرحمن الرحیم هذا ما اتحدن لی یعنی این عبد الله است از
 جانب ابو بکر بن قحافه من در آن عمر او بدید و در اول عهد او باخترت در زمانی که ایمان می آورد
 کافر و از جور شسته میشود و تو به میکند فاجر و درست میگوید کاذب بدستیک خلیفه ساختم بر شما بعد از
 خود عمر بن الخطاب یعنی الله علیه و آله و سلم را باید که سخن او بشنوی و اطاعت او کنید و تحقیق که من در کار
 خدای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دین او و روح خود و شما از خیر می تقصیر کردم و کمال استیفا
 مر عبداً ثم اگر عدل راستی کند گمان کن و در شان او و علم من همینست و اگر فقیر عدل انظلم و جور
 هر کس بعد از خود پیدا شود من را رده خیر کرده ام و علم غیب منیدانم و سبیل علم الذین ظلموا ایست
 منقلب ینقلبون والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و بعد از آن امر فرمود تا عهد نامه
 را هر کرده بیرون بردند و مردم معیت کردند و بدان را منی شدند و ابو بکر عمر را در خلوت طلب
 کرده وصیتی چند فرمود و بعد از آنکه عمر بیرون رفت ابو بکر دست بر دشته گفت
 اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَتُوبُ بِذَلِّکَ اِلَیْکَ اَصْلًا ثُمَّ اِلَیْکَ اُخْرًا یعنی پس ما را خدایا رده نکردم باستخلاف
 عمر مگر صلاح حال زندگان تو و خوف فتنه و در میان عمل کردم آنچه تو عالمی درین اده از من

خایت و اجنباد در آن کرده بهترین و قویترین ایشان را بیدار است و رشد بر ایشان و در سائیم که هر
 نویسنده موت من نزدیک من حاضر است بار خدا یا عمر را در میان خلق خلیفه کنی و آن و از جمله خلفا
 را شدند و آن و اصلاح حال رعیت و کن که ایشان بندگان تواند و توان ایشان بیدار است
 است و این سعد و حکم از ابن مسعود روایت کرد که گفت اخذ من الناس ثلثة لیغنی عنی فی الدنیا
 بعلم و هست که کن بود و ندیکه ابو بکر رف و وقتیکه عمر خلیفه خود ساخت و دوم مصاصیبه یعنی و خمر
 شعیب علیها السلام و وقتیکه با پدر خود گفت استخرج من لی یعنی موسی علیه السلام را با بویت گیر سیوم
 عزیز مصر و وقتیکه تفرس بوسف هم کرد و باز از خود زیخارا اگر چی مشغول یعنی تو تفهید یوسف
 علیه السلام نیکو کن و او را گرامی دار و بعضی از علماء گفته اند که سلیمان بن عبد الملک ملحق است باین
 سه کس ازین که عمر بن عبد العزیز را خلیفه ساخت و فرستاد و معنی اطلاق کنند یکی آنکه در قلوب
 اولیاء خود القا میکنند که عالم باحوال بعضی مردم میشوند بنوعی از کراما و حدیث و اصاف و وطن و قوم
 بدلا و تجارت عالم باحوال بعضی مردم میشوند کذا فی نهایت الجزی و روایت میکنند از یسار بن حمزه که
 گفت چون مرض ابو بکر رخ شد و یافت از روزنه خود را بر قوم نموده گفت یا ایها الناس انی
 عهدکم ای امرای من و بندگانم ایایان عهد را ضعیف کنید گفتند ای رضی شدیم بعدی که تو کردی و رضی
 رسول الله صلی الله علیه و سلم نگاه امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه بر خاسته گفت لا
 ترضی الا ان یکن عمر را گفته نیستیم مگر آنکه این عهد تو و حق عمر بوده باشد نگاه ابو بکر گفت فانه
 عمر بدینیکه کسی که والی عهد من است عمر است روایت کرد و ابن سعد از شداد که بعد از آنکه عمر رض با مر خلافت
 مقرر شده چون بمنبر برآمد اول کلام که انکم بان موعود الله فی شدید فلیتخی و فی ضعیف
 فمقوی و فی بحیل فمختی بار خدا یا من تند مزاج و غلیظم با هم تنگی و نرمی آرم و من ضعیفم پس قوی
 مرا و من بحیلم سخی و کریم گردان مرا زهری گوید که در روز وفات ابو بکر عمر با مر خلافت قیام نمود و
 ایام فتوح عظیم و افتخار از آنجمله فتم کبر فتم اقلیم شام و عراق و فارس و روم و مصر و اسکندریه
 مغرب بود رسول الله صلی الله علیه و سلم اشارت بآن فرمود و در حدیث مضمون از احادیث و اله بر خلافت
 صدیق رض چنانچه گذشت و لفظ حدیث نزد بخاری و مسلم از بعضی طرق از ابن عمر و ابو هریره است
 که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و بیننا انا نائم رایتی علی قلبی و علیها دلق فذرت منهن
 ما شاء الله ثم اخذها ابو بکر فذرع ذنوبا و ذلوا بین و فی نزعه ضعف والله یفقر له
 ثم جاء عمر فاستسقی فاستسقی فی بیده خربا فلم ار عبقریا..... من الناس یقره قریبه

صاحب کتاب

در حدیثین ۱۴۵

مکر کرده و دین او را اختیار کرده آن شخص

در حدیث

اشکارا میگردم و روایت کرده ابو یسیر و حاکم و بیہقی از انس رضی اللہ عنہ
 شمشیر خود را حائل کرده بیرون آمد در اثنای راه شخصی از بنی زہرہ لما فیہ شد گفت ای
 عمر قصد کجا داری عمر گفت بہر دم کہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم را بکشم آن شخص گفت کہ چہرہ صلی اللہ علیہ
 وسلم را بقتل رسانی چگونہ از بنی ہاشم و بنی زہرہ امین خود کسے بود کہ از دست آنها خلاصی خواہی
 یافت گفت سبب ازین بنام ترا خواہرود اما تو بہر دو دین ترا گذارند اما نگاہ بجانہ خواہی
 و اما او آمد و درینوقت جناب نزوایشان بود و قرأت سورۃ طہ میکرد و چون جناب اخوت
 بود از عمر در خانہ پنهان شد عمر گفت آہستہ آوازی شنیدم چہ چیز میخواندید گفتند سخن پند
 و ہدایت گفت شاید کہ شما دین ہر اگاہ شدہ گوگیر اختیار کردید اما گفت اگر عمر دین تو حق باشد چہ ہست
 کہ اگاہ عمر ہم از جامی خود بر جست و او را بشت و گذرد و باز خواہش آمد کہ شوہر خود را بکشد
 کند برست دیگر او را نہ دفع نمودہ اندخت جہانچہ روی او خون آلودہ شد خواہش چون اینجا
 دید و غضبش گفت اگر غیر دین تو حق باشد چہ بتوانی کرد اشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ
 لا شریک لہ و اشہد ان محمدا عبدا و رسولا گفت عمر ہم چہ بنیخ تبتبہ از غضب باز
 ایستادہ گفت آن کہانی کہ نزد شماست یارید تا بخوانم خواہر ش گفت لو طامہ نیستی قرآن را بہت
 تو نہ ہم کہ میسر الا المطہرون بر خیز منسل کن و وضو بساز اگاہ بر فاست و وضو ساخت و ترن
 بروشت و سورت کہ بر خواند تا وقتیکہ باین سید انی ان اللہ لا الہ الا انا فاعبدہ و اقم
 الصلوۃ لذلک گفت دلالت کند مرا بر محمد صلی اللہ علیہ وسلم چون خواب میقول از عمر ہم شنید
 از بنی ہرہ بیرون آمد و گفت بشارت باد ترا کہ در شب شب محمد رسول صلی اللہ علیہ وسلم در حق تو
 و حامی کردہ فرمود اللہم اعز الاسلام بعمر الخطاب و حاجی جہل بن ہشام امید اندام
 کہ و حامی رسول صلی اللہ علیہ وسلم در حق تو مستجاب شدہ باشد و چون و آنوقت رسول صلی اللہ علیہ
 وسلم در خانہ اصل خود واقع بود نہ شریف داشت عمر متوجہ آن چون بان منزل رسید و بچہ
 حمزہ و طلحہ و بعثہ و دیگر از مردان در آنخانہ نشستہ اند عمرہ رہ نگشت این شرفست کہ آمد
 اگر خدا بخواہد در حق او خیر کردہ مسلمان خواہد شد و الا قتل او بر ما آسانست راوی گوید در آن
 وقت وحی علیہ السلام بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم نازل شدہ بود و از فراغ از آن حجرہ بیرون آمدہ لا تا
 عمر کرد و حاکم سہبت او را اگر نہ فرمودہ ای غیر بیان نمی آردی تا وقتیکہ خدا شیخا عیسو و عقبوہی بر
 ولید بن مغیرہ نازل ساخت بر تو نازل گرداند اگاہ عمر گفت اشہد ان لا الہ الا اللہ

وانك عیدك ورسوله وبروایت هزار و طبرانی و ابوالیسیم و بیهقی و دیگران از امامت و گفتند
 گفت عمر که من غلیظ ترین مردم بودم بر رسول صلی الله علیه و سلم انتقاد و روزی حار و وقت شهادت
 حرارت و زخم و بیضی از طرف که هر دیر ایدیم گفت عجب است از تو یا ابن الخطاب که زخم تو
 اینست که مثل تو کسی نیست و حال آنکه در خانه تو بیضی مسلمان شده اند چون از حقیقت آن
 حال از وی سوال کردم گفت خواهر تو با سلام و آمده من چون این بشنیدم غضبناک شدم
 باز گشتم چون سجانه رسیدم در رازوم گفتم کیت گفتم عمر چون آنرا شنیدم از جمعی صحیفه که در
 نزد ایشان بود تلاوت میکرد و نه پنهان شدند و خواهر من بر جاسته و در خانه را بکش و انگاه
 با و گفتم که ای دشمن نفس خود و دین خود را ترک داده بدین محمد و آمده و مشتی بر سر او زدم و خمر
 خون از سر او روان شد و شروء و رگری کرده گفت یا ابن الخطاب مسلمان شده ایم مبنی آنچه تو
 کردی فعل را و از ترک کردم انگاه بر سریری که در آتخانه بهاوه بود نشستم گفتم آن صحیفه را نزد من آور
 خواهرم گفت تو اهل آن نیستی و غسل جنابت کرده و این کتابیت که بغیر طهارت من آن
 نمیتوان کرد من تکلیف بسیار کرده آن صحیفه را گرفتم چون کشاوم بسم الله الرحمن الرحیم
 نوشته دیدم چون با سحر از اسماء الله گذشتم و در بدو از آن اسم و صحیفه را انداختم باز رجوع
 بقیقین خود کرده صحیفه را گرفتم ایت بسم الله كما فی السموات یا فتم گفتم اشهد ان لا اله الا الله
 چون آنجا رسیدم کلمه از من شنیدم سرعت نزد من آمده بتکبیر و از بر آورده گفتند بشارت
 ما و ترا ای عمر که رسول صلی الله علیه و سلم روز و شنبه این دعا فرمود اللهم احقر الاسلام باحب
 الجلالین الیک اما ابو جهل و اما عمر یعنی قوت ده اسلام را بهر کدام ازین دو مرد که دوست
 یا ابو جهل یا عمر انگاه مرا بر رسول صلی الله علیه و سلم ولالت کردند در خانه که اسفل صفا واقع بود چون
 با شجار رسیدم و در زوم گفتم لیست عمر ثمنای بر آن شدت و غلظت که مرا بر رسول صلی الله
 علیه و سلم میبختند میم که ام از اصحاب بفتح باب لیری نکرد و وقتی که رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود افتخوالله البابت در از بر سر او بکشایند تا او و راید انگاه و در را کشا و عمر و دو کس بر
 دو باز و عمر اگر فتنه نزد رسول صلی الله علیه و سلم آوردند رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و بگذارد او را
 و مجامع قیص هر اگر فتنه بخوشید گفت اسلام یا ابن الخطاب اللهم احقر مسلمان شوای سپر خطاب
 بار خدا یا تو او را بدایت ده انگاه من کلمه شهادت گفتم و مسلمانان بتکبیر او از بلند بر آوردند و خنجر
 مردان در اطراف که شنیدند بعد از آن که بشرف اسلام فایز گشتم مسلمانان را امید دیدم که

و در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات

و در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات

کفار ایشان را میزد و بوسه میزد آنکه مسلمان شده بودند و ایشان نیز بقدر وقوت خود کفار را
 میزد و نمین کسے تعرض نماند و لیکن میخواستند که دافعت و محاربتی با کفار دهمشته باشند تا ثواب
 اخروی حاصل شود چون خال من ابو جهل بن هشام که شریف و بزرگ بود سخاوت او کفر و
 روم گفت کیستی گفت عمر دین خود را گذارسته دین اسلام گرفته ام گفت اسی عمر دین خود را ترک
 مکن و این سخن گفته با پدر و نخل خانه رفت و مرا گذشت با خود گفت که این هر چه نبود و مقصود من
 ازین حاصل شد بجای دیگر باید رفت انگاه من بختا و دیگری از عظمای قریش رفتیم چون میرد
 آمد جماعتی با خال گفته بودم باین گفت او نیز جواب من مثل جواب خال داد و در حجره خود داخل
 شد و اگر گذشت گفت از اینجا نیز فایده حاصل نشد چرا که کفار مسلمانان را میزد و من کسے را نمیترسم
 آخر شخصی من گفت اگر خواهی که اسلام شافع گردد و وقتیکه مردم در حجره مجتمع شوند اسلام خود را
 بظلمان عرض کن که او هرگز ستر کسے را پوشیده نداده و انگاه در وقت اجتماع ناس بجز در رفتن
 و نزدیکی نمر و شسته گفت من بدین اسلام در آمدم آنقدر گفت ای این امر واقع است و ایسا کرد
 گفتیم باین فاسقه با و از بلند فریاد بر آورد که عمر بن الخطاب باز دین خود برگشته و بدین اسلام
 در آمده کفار چون این سخن بشنیدند بجانب من میادرت نمودند مرا میزدند و من ایشان را میزد و دم الجمع
 کتر بمن گرد آمدند انگاه خال من گفت سبب آمدن این جماعت چیست گفتند عمر از دین خود
 برگشته و انگاه با شنیدن خود اشارت کرد و خواهر زاده خود جوار خود و را و دم بنابرین اشارت
 کفار را گذاشتند و دیگر تعرض بمن نرسانیدند چون مسلمانان را میدیدم که دافعت و مصابرت
 کفار میکردند من ازین ثواب محروم مانده بودم نزدیک خال خود رفتم و گفتم جوار ترا و در کردم بعد از این
 همیشه با کفار منازعت و محاربت میکنم و ایشان را میزد و تا وقتیکه اسلام را قوت داد و خال گفت و شنید
فصل دوم در تسمیه کفار روایت کرد ابو نعیم در و لائل و ابن عساکر از ابن عباس که
 گفتار عمر را پرسیدم چه سبب فاروق میگونی گفت بیان انبیه است که رسول خدا را
 رفتم و دم که ابو جهل در سب و انداخته و سر عت و این خبر حمزه را رسانیدند حمزه که آن خود بر دشت
 متوجه مسجد شد و رطبه قریش مقابل ابو جهل بر گمان خود شکست و ابو جهل مشاهده بحال نمود
 که حمزه غضبناک است گفت چیست ترا می ابا عماره در شیخ بود که حمزه رضای ایشان بختا
 و برگردن آویزان زد که بعضی از رگهای گردن کسیده شد و خون جاری گشت انگاه قریش از نحو
 نقتله در میان افتاد و صلاح و میان ایشان کردند چون در آنوقت رسول خدا علیه

و سلم در خانه ارقم بن ابی الارقم مخدومی متحقی بود و حمزه رضی من بعد وقوع این قضیه بآن خانه فرست
مسلمان شد و من بعد از سه روز دیگر از تاریخ اسلام حمزه رضی ملاقات با ارقم مخدومی
کرده گفتم ترک دین پدران

خود کرده تابع دین محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم گفتم اگر من اینکار کرده ایم کسانی که حق تو
بر ایشان بیشتر است از من ایشان نیز ترک پدران خود کرده اند اگر میتوانی ایشان را منع کن
گفتم آنها کیستند گفت خواهر و دادا و الی انگاه بجانب ایشان متوجه شدم چون بآن خانه آمدیم
همه بنشیندیم گفتم این همه چه بود و چه چیز میخواهند بجا آورند میان من و ایشان بسیار واقع شد تا وقتیکه
سر خواهر خود چنان زدیم که خون آلوده شد و او نیز از اضطراب گریخت و گفت بزرگم
تو مسلمان شده ایم حالیا چه خواهی کرد و من چون سر او را خون آلوده یافتیم شرمزده شدم انگاه
نشستم و گفتم این کتاب بمن نایب گفت بی طهارت مس این کتاب بزرگ است غسل کرده
صحیفه را بگیر فقم بسم الله الرحمن الرحیم یا فقم این اسماء از اساطیر طاهره انگاه طاهره
انزلنا علیک القرآن لتبین الی قوله کما سماه الحسنة خواندم این آیت در ظاهر
من بسیار عظیم نمود گفتم آیا قریش از این گذشتند بعد از آن مسلمان شدند و قبر از رسول
صلی الله علیه و سلم گرفتند در خانه ارقم است چون بمنزل او رفتم اهل اسلام جمیع آنجا حاضر بودند
حمزه رسید که کبیت گفتند عمر است گفت در کبیتا تا در آید اگر بجانب اقبال کند مسلمان شود
از و قبول خواهیم کرد و اگر از او وی بگرداند او را خواهیم کشت انگاه رسول الله صلی الله علیه
و سلم این گفت گویا از حمزه بیرون آمد پس از و حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم کلمه شهادت
گفتم و مسلمانان با و از بلند گفتند چنانچه اهل مسجد شنیدند بعد از آن گفتم یا رسول الله آیا ما بر تو
نیستیم فرمود بے بر حق هستیم پس من خود را چرا محضه داریم اهل اسلام را و وصفت بپوشید
آمدیم در یک صف من بودم و در صفی دیگر حمزه رضی تا وقتیکه در مسجد الحرام داخل شدیم و
چون نظر قریش بر من و حمزه افتاد اندوه و حزن بسیار بر ایشان رسید و در آن روز رسول
الله صلی الله علیه و سلم مرقاروق و فرق کننده بین الحق و الباطل و آن سعد از دکانان روایت
کرد که از عایشه رضی پرسیدم که چه کس بود که عمر رضی را مسی بقاروق ساخت و واضح این اسم
کبیت گفت رسول الله را قاروق خواند و ابن عباس رضی الله عنهما روایت
کردند که چون عمر شد حضرت جبرائیل علیه السلام آمد و گفت ای محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم

بجای آنکه
مسلمان شد

و سلم
در خانه ارقم
مخدومی

اهل اسماں مستبشر و خوشحال شدند بسبب اسلام عمر رضی اللہ عنہ روایت کرد و بزرگوار عالم صحیح
 آخر از ابن عباس رضی اللہ عنہما گفت در وقت اسلام عمر بن مشرکان گفتند این بمان مسلمانان قدر
 شد اگر از او رستی و غلطی نیست ایشان واقع شود و جز به ما خواهند داد و در وقت شهادت
 سخاوت کردند و یا بحسبک الله و من اتبعک من المؤمنین در روز زمان شد و
 بخاری و غیره از ابن مسعود رضی اللہ عنہ روایت کردند که گفت آن وقتیکه عمر بن بشر بن اسلام فایز شد
 همیشه عزیز و غالب و در و ابن سعد نیز از ابن مسعود رضی اللہ عنہما روایت کرد که گفت عمر بن بشر فتح بود و
 جبرئیل نرسد بود و اقامت حجت بود قبل از اسلام او عمر بن بشر استقامت و رست خور
 شد ششم چون عمر بن اسلام و ابن مسعود رضی اللہ عنہما کارزار میکرد و وقتیکه اسلام مجال خود گذشتند
 و در وقت از ایشان بازو داشتند و ابن مسعود رضی اللہ عنہما روایت کرد که گفت چون عمر بن مسلمان شد
 اسلام مردی مقبل بود که زیاده نمیداد و گرفتار بود و در زمانه که عمر بن شهادت شد اسلام عمر بن
 و در زمان او قوی بود و ضعف و نقصان مییافت و طبرانی از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت کرد و در وقت
 حسن که گفت اول کسیکه ایشان را کرد عمر بن الخطاب بود و در وقت ریاست
 بعد از مصعب رضی اللہ عنہ و طایفه مردم را دعوت باسلام میکرد و حوالی خانه کعبه بنیست طایفه مردم
 و طوافت و میکرد و اگر بنیست با عدت و غلطی میکرد و از جزای ایشان در کنار ایشان مییافت
 فصل سوم و در حجت عمر رضی اللہ عنہ روایت ابن مسعود رضی اللہ عنہما که عمر بن مسلمان شد
 المنقین علی کرم الله وجهه که فرمودند از کثیر که کسی از مهاجرین بسبب علانیه حجت کرده باشد الا
 عمر بن الخطاب که چون قصد حجت کرد و سیف خود حمل کرد و کمان بردوش انداخت
 چندان عدد تر از ترکش بیرون آورد و دست خود گرفت و در وقتیکه اشرف قریش
 در فضای خانه کعبه بودند کعبه آمد و بهفت توبت طواف نمود و در وقتیکه
 و در رکعت نماز گذارد و نزدیک اشرف قریش آمده گفت شاهنجه الموجه یعنی ر
 رو شود هر کس که میخواهد که مادرش مفیر زند و فرزندش شتم شود و زنش بے شوهر شود باید که ملاقات
 کند و در و رای ابن وادی آخر بهیم یک از ایشان تا شب مقاومت او نداشتند و از عقب او رفتند
 و روایت ابن مسعود رضی اللہ عنہما که گفت اول کسی که آمد از مهاجران مصعب بن جمح و ابن مسعود رضی اللہ عنہما
 بود بعد از ایشان عمر بن الخطاب با بیست سوار آمد و از وی سوال کردیم رسول الله
 علیه السلام مدینه را بخورند و بخورند و نور گردانید بر فاقه ابو بکر رضی اللہ عنہما

۱۰۰

فصل چهارم در فضائل عمر فاروق رضی الله عنه قبل ازین سی و چهار حدیث که بر فضائل
 و فضائل ابوبکر و حدیث سی و پنجم اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب حدیث سی و ششم
 لما اسلم عمر بن الخطاب علیه السلام فقال يا احمد قد استبشر اهل السماء باسلام
 عمر رضي الله عنه حدیث سی و هفتم لما اسلم عمر رضي الله عنه قال المشركون لقد انتصف القوم اليوم
 منا و انزل الله يا ايها النبي حبسك الله و من اتبعك من المؤمنين جناح و ربهين باب
 ترجمه این حدیث نیز مذکور شد حدیث سی و هشتم بروایت بخاری و مسلم و ولایت از ابوبکر
 فرمود و بیست و نهم انا نائم رايته في الجنة فاذا اهتدت تنوضا الى جانب قصر قلت
 هذا القصر قالوا العمدتان ادخلهما فذكرت غيرك فوليت فيك و قال عليك
 اتخاذا رسول الله و قتي و در خواب بودم خورادر بهشت و دیدم و در آنجا رفتم بود و در
 قصری از قصرور بهشت و وضو بستم پرسیدم که این قصر از کیست گفتند که از عمر بن الخطاب است که در
 آن قصر و ایمانگاه غیرت ترا یاد آوردم و پشت گردانیدم بعد از آن عمر فرمود اگر بهشت
 داد و گفت آیا بر تو غیرت میکنم یا رسول الله این کلام استفهام انکار یعنی من و او را نیستی
 از من که غیرت کنم بر تو و نخواهم کرد حدیث سی و نهم بروایت کرد احمد و بخاری و مسلم از
 که رسول الله علیه و سلم فرمود و بیست و نهم انا نائم رايته في الجنة فاذا انا بالسميضا
 اهتدت الى طلحة و طلحة فقلت ما احج خشف فقلت ما هذا القصر قالوا العمدتان ادخلهما فذكرت
 ان ادخله فانظر اليك فذكرت غيرك و در خواب دیدم خورادر بهشت ناگاه و بیست و نهم
 ابوطحمة پیدا شد و از پیش روی خود خشفی و حرکتی شنیدم گفتم این کیست ای جبرئیل گفت این
 طلحت و قصری سفید دیدم و فضائی قهر و قهر بود گفتم از کیست ای جبرئیل گفت از عمر بن
 الخطاب انگاه خواستم که در آن داخل شوم چون غیرت تو بخاطر رسید و داخل نشدم حدیث
 چهارم روایت کرد بخاری و مسلم از ابن عمر که گفت رسول الله علیه و سلم فرمود و بیست و نهم
 انا نائم شكربت يعني اللين حتى انظر الى الذي تحدي في اطفادى ثم ناولته عمر قالوا
 فما اولته يا رسول الله قال العلم و رايتا که در خواب بودم قدحی شیرین و از
 از آن شیرین شامیده سیر شدیم چنانچه دیدم که در آنجا و من جاری شد باز آنجا باز و از آن
 بعمر رضی الله عنه و او را صحاب گفتند یا رسول الله تاویل این خواب بیه چیز کرده فرمود
 بعلم حدیث چهارم روایت احمد و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از ابوسید

در این حدیث چهارم از ابوسید آمده است که در خواب دیدم که در قصری از قصرور بهشت رفتم و در آنجا رفتم بود و در آن قصر و ایمانگاه غیرت ترا یاد آوردم و پشت گردانیدم بعد از آن عمر فرمود اگر بهشت داد و گفت آیا بر تو غیرت میکنم یا رسول الله این کلام استفهام انکار یعنی من و او را نیستی از من که غیرت کنم بر تو و نخواهم کرد حدیث سی و نهم بروایت کرد احمد و بخاری و مسلم از که رسول الله علیه و سلم فرمود و بیست و نهم انا نائم رايته في الجنة فاذا انا بالسميضا اهتدت الى طلحة و طلحة فقلت ما احج خشف فقلت ما هذا القصر قالوا العمدتان ادخلهما فذكرت ان ادخله فانظر اليك فذكرت غيرك و در خواب دیدم خورادر بهشت ناگاه و بیست و نهم ابوطحمة پیدا شد و از پیش روی خود خشفی و حرکتی شنیدم گفتم این کیست ای جبرئیل گفت این طلحت و قصری سفید دیدم و فضائی قهر و قهر بود گفتم از کیست ای جبرئیل گفت از عمر بن الخطاب انگاه خواستم که در آن داخل شوم چون غیرت تو بخاطر رسید و داخل نشدم حدیث چهارم روایت کرد بخاری و مسلم از ابن عمر که گفت رسول الله علیه و سلم فرمود و بیست و نهم انا نائم شكربت يعني اللين حتى انظر الى الذي تحدي في اطفادى ثم ناولته عمر قالوا فما اولته يا رسول الله قال العلم و رايتا که در خواب بودم قدحی شیرین و از آن شیرین شامیده سیر شدیم چنانچه دیدم که در آنجا و من جاری شد باز آنجا باز و از آن بعمر رضی الله عنه و او را صحاب گفتند یا رسول الله تاویل این خواب بیه چیز کرده فرمود بعلم حدیث چهارم روایت احمد و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از ابوسید

لقب الشیطان ضحیا قطا کمال فجا غیر فحشا می پس خطاب با خود می که جان من به قدر
اوست که شیطان ملاقی نبود و در هیچ راه کذری مگر آنکه گشته بر راه غیر راه نور و یعنی بواسطه
ترس و بیم که از تو دار و قطع راه میکند حدیث حمل و سیدم مرویست بروایت احمد بخبر
از ابوهریره رضی و بروایت احمد و مسلم و ترمذی و نسائی از عایشه رضی الله عنها که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود لقد کان فیما قبلکم من الانبیاء من حمل فاس حذثون فان یکون فی امتی احد
فانه حمله یحقق که و راجع سابقه کسان صائق الظن بوده اند از ملا را علی لهم بر شد و صواب
میشد پس اگر در امت من از آن قبیل کسی است آن عمرست بن الخطاب و در آن شرط
مبادله است اینجا که میگوید که اگر مرا دوستی هست آن فلانی است و بخاری از زید روایت کرد
که گفت عمر رضی الله عنه هرگز نشنیدم که بگوید فلن من در فلان امر چنین است مگر آنکه چنان است
که او فلن کرده باشد چنانچه وقتی نشسته بود و مروی جمیل یعنی سواد ابن قاری با و گذشت
عمر رضی الله عنه گفت یا فلن خطا واقع شد یا آنکه ایمر و بروین جالبیست یا کاسن ایشان بود
انگاه سواد ابن قاری طلب نموده این سخن او گفت و او اول انکار این می نمود و گفت گاهی مثل امروز
ملاقی من نشد باز عمر رضی الله عنه گفت سجد میگویم ازین سخن مرا ازین معنی خبر و اگر بن انگاه گفت
نیکوترین و محجب ترین چیز که چیست؟ او تیان آن کرده باشد حیت گفت روایت
در باز او بدوم جنبه و من مشاهده فرمود و وی کرد و او این شعر برخواند منهر الم تر الجین
و ابدا من انما خیره کما فقه فی الجنادی و باسمها من بعد انکاسها و الحوقصا
بالفلا فی احلاسها انگاه عمر رضی الله عنه گفت رست میگوید من نزد او ایضا خوابیده بودم یعنی
در زمان جالبیست درین آشنای مروی آمد و بجه شتر و شت فرج کرد و در بیوقت کسی فریاد بر
آورد و او از بلند که مثل آن شنیده بودم میگفت یا جلیه اهریجیم دخیل فسیح یقول
لا اله الا انت انگاه قوم از جبار بر جستند من گفتم نمیروم او میقام تا این خبر دیگر با معلوم
کنم و درین اثنا باز ندا کرد و یا جلیه اهریجیم فسیح یقول لا اله الا الله انگاه سواد دوم
فرنگ نکردم تا انگاه گفتند این بنیم خواجه بود حدیث حمل چهارم روایت کردند
احمد ترمذی از ابن عمر و احمد و ابو داود و حاکم از ابو ذر و ابو لیلیه از ابوهریره و طبرانی
از بلال از معاویه که رسول الله علیه وسلم ان الله تعالی جعل الحق علی لسان نوح
امرئ خلقی طبعی است نه عارضی و روایت از ابن عمر رضی الله عنه که گفت بمروم امری نازل شد

01557

جریان حق بر لسان عمر رض

نیقا

1000

که قوم در آن امر چیزی نمیگفتند و چیزی نگفتی گفت اگر آن قرآن موافق آن قول نازل شد حدیث
 چهارم روایت کرد و احمد بن حنبل و حاکم صحیح کرد و آنرا از یحیی بن عامر و طبرانی از عاصم بن
 مالک که گفت رسول الله علیه و آله فرمود و لو کان یحیی بنی لکان عملاً از خطاب اگر بعد از
 من میمیرد همیشه بر آئینه عمر بن الخطاب بکشد و طبرانی روایت این حدیث از ابو سعید خدری و غیر او
 کرد و ابن عساکر از حدیث ابن عمر حدیث چهارم و هشتم روایت کرد و ترمذی از عائشه روایت کرد
 که گفت رسول الله علیه و آله فرمود و لا یظن ان شیاطین الجن و الا انفس قد فرغوا من عسر
 بدستیکه من بین شیاطین جنی و انسی را که از هر طرف میگیرند از این حدیث روایت کرد و ترمذی از عائشه روایت کرد
 که رسول الله علیه و آله فرمود و دایت شیاطین الجن و الا انفس قد فرغوا من عسر یعنی الله عده
 حدیث چهارم و هشتم روایت کرد و ابن ماجه و حاکم از ابی بن کعب که گفت رسول الله علیه
 و آله فرمود که اولی من یصلی الفجر الحق و اول من یسلم علیه و اول من یخلف بید فی دخل الجنة
 در بهشت برتر است و مصافحه و در مقام کنایت از مزید النعمان و اقبال و
 اگر گوی قبل ازین حدیثی مذکور شد که ابو بکر بن اول کسی است از امت من که داخل میشود در بهشت
 پس میان این دو حدیث منافات گوییم منافات تطبیق میان این دو حدیث با نظر قریب
 در اولیت و در حدیث نسبتی یعنی اول کسی در بهشت داخل میشود و بعد از ابو بکر ترمذی حدیث
 چهارم و هشتم روایت کرد و ابن ماجه و حاکم از ابو ذر که گفت از رسول الله علیه و آله شنیدم که گفت
 ان الله جعل الحق علی لسان عمر و قلیه هر یک از اینها بقا حق بر زبان عمر نموده که آن کلم
 میبند حدیث چهارم و هشتم روایت کرد و احمد و بزار از ابو هریره روایت کرد که گفت رسول الله علیه و آله
 فرمود ان الله جعل الحق علی لسان عمر و قلیه این حدیث قبل ازین مذکور شد و ابن مسعود روایت
 کرد و از امیر المؤمنین امام المتقین اسد الله العالی بن ابی طالب روایت کرد که گفت کنا الصحابة
 محمد صلی الله علیه و آله کنا ان السکینه تطبق علی لسان عمر و قلیه بودیم ما اصحاب
 محمد صلی الله علیه و آله ریب شک داشتیم در نیکو سکنیه بر زبان عمر است مترجم میگوید که اقوالی تفسیر
 سکنیه بسیار است بعضی ازیشان معنی این حدیث چنین گفته اند که هنگام استیم در آن عمر را
 نظر میکنند بچهره مستحیست که نفوس آن ساکن شود و قلوب آن طمئن گردد و آنچه غیر از عمر
 از حدیث با و القار کنند کذا فی الحواشی المشکوة و بعضی گفته اند که مراد از سکنیه من جانب الله است
 که در کتاب عزیزی فرموده و بعضی غیر این نیز گفته اند کذا فی النهایه الجزری حدیث

بقول

نجم

پنجاهم روایت کرد و بر از ابن عمر و ابن عساکر از ابوهریره و مصعب بن جماسه رضی
 الله عنهم که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که عند سر اهل الجنة عمر چراغ
 این بهشت است مقرر جم گوید که این خدیو امیر المومنین اسد الله الغالب علی رضى الله عنه از رسول
 صلی الله علیه وسلم روایت کرد و مؤید این قول آنکه در فصل الخطای بن عباس رضی نقل کرده در
 ایام خلافت عمر رضی امر کرد تا جمیع غنائم بسجده رسول صلی الله علیه وسلم برود و اول سیکه بمسجد
 امام الحج والاسخ حضرت امام حسن بن امیر المومنین علی بود و رضوان الله عنهما که با عمر رضی گفت
 امیر المومنین از آنچه خدا پیش ما بر مسلمانان فتح فرمود و حق من بده عمر رضی تعظیم و تکریم فرمود و هزار
 درم از آن غنائم با و داد چون سجانه تشریف از زانی فرمود امام مطلق و داوی بر حق سید
 امام حسین بن امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه آمد و گفت ای امیر المومنین حق من از آنچه
 مسلمانان را فتح شده عطا کن عمر رضی بالرحب الکرامه هزار درم دیگر بخد مت شاباب الجنة امام
 رضی عطا کرد و آنگاه عبداللہ بن عمر رضی نزد پدر آمد و حق خود طلب کرد و عمر رضی آنرا با قصد درم
 داد و عبد الله گفت ای امیر المومنین من کبیر السنه ام و در خدمت پیغامبر صلی الله علیه وسلم شمشیر
 زده ام مرا با قصد درم میدهی امام حسن و امام حسین را رضی الله عنهما که طفل اند و در کوچی بانی بدینه
 بازی میکنند هر یک را از ایشان هزار درم داوی عمر رضی گفت بل چنین کردم تو برو و پدرت را خبر
 ایشان بیا و داوی مثل داو ایشان و جدی مثل جد ایشان و جده مثل جده ایشان و عمی مثل
 عم ایشان و عمه مثل عمه ایشان و خاله مثل خاله ایشان و خاله ایشان بیاد تا مقتدا سی که با ایشان
 داده ایم نبودیم و میدانم که تو این نوع کسانی سخنو ای آورد چرا که پدر ایشان امیر المومنین امام
 المومنین حضرت علی و مادر ایشان فاطمه زهرا و جده ایشان خدیجه الکبری و عم ایشان جعفر بن
 ابیطالب است و خاله ایشان ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم و خاله ایشان رقیه ام کلثوم
 و دختران رسول الله صلی الله علیه وسلم چون این خبر بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه رسید حسین
 قول عمر کرده گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که گفت عمر تسراج اهل الجنة فی
 الجنة باز چون عمر رضی استماع نقل خدیو از شایه و ان علی المرتضی نمود با جمعی از اصحاب که نزد
 وی بودند برخاسته بمنزل امیر المومنین اسد الله علی بن ابیطالب رده بیرون آمد عمر رضی گفت
 ای علی آیا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیدی که فرمود که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم
 عمر رضی گفت که خطی این مضمون بنویس از جهت من آنگاه امیر المومنین علی رضی نوشت اللهم الله

از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرد
 و در جانشان عمر مصطفی صلعم
 و در در جانشان علی رضی

الرحمن الرحيم هذا ما نؤمن على انبيائنا عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه
 وسلم وهو عن جبرائيل وهو عن الله تعالى ان عمر بن الخطاب سراج اهل الجنة في الجنة
 يعني اين خطبها نيتا مير المؤمنين عليه السلام بن ابي طالب است مرمي من الخطاب رضى الله عنه نيتا مير
 الله عليه السلام جبرائيل عليه السلام واوازه اى تبارك وتعالى كه مرمي من الخطاب چراغ اهل بهشت
 ست در بهشت بعد از آن عمر آن خطبگه گرفته بيكه از او خود بپريد و وصيت كرد كه
 وقتيكه من بميرم بعد از غسل و كفنين اين خط را در كف من ميگذارد و سوار نماز و بر و در كار
 خود بروم و چون شهيد شد بنا بر وصيت در كف من او مندرج گردانيد و دفن كرد و در
 سراج اهل بهشت بعضي از علماء گفته اند مراد است كه از بهل كس كه تمامي نشان باسلام عمر حاصل
 شد جميعا اهل جنت اند ثم فوت گرفت و در آنوقت باسلام اظهار كرد و بعد از آن كه خلافت
 و محقق بود همچنانكه راه و بر شامى چراغ هدايت مى يابد كذا في نهايه البحريه رحمه الله عليه
 حديث پنجاهم روايت كرد بزار از قدام بن مظعون از عمر بن عثمان منطوقه گفت رسول الله
 اشارت بجا كرد كه خود نماز عجمي بگردد و مود... غلق الفتنة لا يزال بينكم وبين الفتنة باب
 شد يد الغلق ما جات من هدايت اظهركم انهم و ابواب فتنة را مسدود سازد و هميشه
 تمام و ميان فتنة باي سخت منقطع است كه باساني كشاده نشود و او امي كه اينم و بعضي عمر را
 در بيان تمام است حديث پنجاهم و دو و يك روايت كرد طبراني در اوسط و تكليم در
 نوادر الاموال و نيامه از ابن عباس كه گفت بجز ابي بكر عليه السلام نزد پيامبر صلى الله عليه وسلم
 و گفت عمر را از من سلام برسان و بگو كه غنيمت عزيست و رضا تو حكمت و روايت ديگر
 آنكه ابانتي جبرائيل فقال اتوا عمر السلام و قل له ان رضاك حكم و ان غنيمته حسنة
 حديث پنجاهم و سيم روايت كرد ابن عساکر از عائشه صديقه رزم كه رسول الله
 و سلم فرمود ان الشيطان يفتن من عمر تحقيق كه ميگنيزد شيطان از عمر رزم و احمد و ترمذي
 ابن جبران در صحيح خود روايت كرد از طريق بزيه كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود ان
 الشيطان يفتنك با عمر بتيك شيطان ميگيرد و ميتريد از تو اي عمر حديث پنجاهم
 چهارم روايت كرد ابن عساکر و ابن عدي از ابن عباس كه پيامبر خداي صلى الله
 عليه وسلم فرمود ما في السماء ملك الا هو يوقد عماره في الارض شيطان الا هو
 يقرن عمر و آسمان فرشته نيست مگر آنكه تو قير و لعظيم عمر ميكنند و در زمين هر شيطان

در سراج اهل بهشت

و اشارت بجا كرد

مگر آنکه منبر سدا از عمر حدیث پنجاه و پنجم روایت کرد و طبرانی در اوسط از ابوهریره
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله با اهل عرفه عامه و با
بعض خاصه بدرستی که خدا تعالی مباحات و مفاخرت کرد و ملائکه را با اهل عرفه بر سبیل عموم و بقیه را
بر سبیل خصوص حدیث پنجاه و ششم روایت کرد و طبرانی و ویلی فی فضل ابن عباس
روایت کرد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و اهل بیت مع عمر حدیث کان بعد از من حق
عمر است و هر مکان که باشد حدیث پنجاه و هفتم طبرانی از شمس روایت کرد که رسول
صلی الله علیه و آله فرمود و ان الشیطان لم یلق عمر منذ اسلم الا حرق وجهه به تحقیق که
شیطان در هیچ وقت از اوقات ملاقی عمر نشد از زمانی که شرف اسلام یافتند مگر آنکه بر روی
و رافتا و از خوف و بیمی که از وی شد و داشت و در قطنی این حدیث را در افراد از طریق شمس
از حفصه روایت کرد حدیث پنجاه و هشتم روایت کرد و طبرانی از ابی کبیر رسول
صلی الله علیه و آله فرمود قال لی جبرائیل لیتک الا سلام علی موت عمر مرا جبرائیل گفت
بر اینجه میگردد اسلام بر موت عمر حدیث پنجاه و نهم روایت کرد و طبرانی در اوسط
از ابی سعید خدری که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود من البغض عمر فقد البغض من
احب عمر فقد احب ان الله تعالی با اهل الناس عشیره عرفه عامه و با اهل بعض خاصه
و انه لم یبعث الله نبیا الا کان فی امة محدث و ان یکن فی امتی منهم احد فهو عمر
قالوا یا رسول الله هو محدث قال یتکلم الملائکه علی لسانه هر کس که دشمن دارد
عمر را تحقیق دشمن داشته است و هر کس که دوست دارد عمر را به تحقیق مرادوست داشته
است بدرستی که خدا تعالی مباحات و مفاخرات کرده بر دم و در روز عرفه بر سبیل عموم
به عمر بر سبیل خصوص و خدا تعالی هیچ پیغامبری را نفرستاده مگر آنکه در امت او محدثی بوده است
و اگر در امت من محدثی باشد آن عمر است صحابه گفتند یا رسول الله چگونه محدثی فرموده
ملائکه بر زبان او تکلم میکنند و با سنابین حدیث حسن حدیث شصتم روایت کرد
احمد و ترمذی و ابن حبان و صحیح خود و ما کم از بریده رضی الله عنهم که رسول الله صلی الله علیه
و آله فرمود یا بلال هم سبقتی الی الجنة و ما دخلت قط الا
اصاحی فانیث قصر هر پنج نفر که در این قصر قالوا الرجل من
محمد فقلت من هذا القصر قالوا العزیز الخطاب ای بلال بن رباح میزبان شدنی

عمر بن الخطاب

شند
عمر بن الخطاب
من القصر فقلت من هذا القصر قالوا العزیز الخطاب ای بلال بن رباح میزبان شدنی

بر من در بهشت و من داخل نشدم در بهشت هرگز گمراخته شدم هر گاهی که می خواهم خود را
 در آدم بقصری مربع که از طلا ساخته بودند پرسیدم که این قصر کیست گفتند که از عمر بن خطاب
 حدیث شد حضرت عمر روایت بود و در ویست از ابن الخطاب گفت رسول الله
 صلی الله علیه و آله گفت لا تخسنا یا اخی من دعائک فراموش کن از ای برادر من از
 دعای خود حدیث شد حضرت عمر روایت کرد و از احمد و ابن ابی حاتم و ابن ابی شیبه که
 پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود و آنرا شکر کنایه دعا است و لا تخسنا شکر است
 ما در دعای اصل خود و کن فراموشی حدیث شد حضرت و سوم روایت کرد
 بخاری از ابن عباس رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و الحدیث مع حدیث کان
 روایت کرد و طبرانی و ابن عدی از ابن عباس رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و حدیث مع حدیث کان
 مع حدیث مع حدیث کان عمر بن مسعود و من ابی حاتم و حقی بعد از من ابی مسعود
 هر جا که بوده باشد حدیث شد حضرت و چهارم روایت کرد و از احمد و ترمذی و ابن حبان و
 صحیح خود از انس بخاری و مسلم از جابر و احمد از زید و از معا و رضی الله عنهم که رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه سلم فرمود در بهشت داخل شد من ناگاه قصری از ذهب دیدم پرسیدم این قصر از کیست
 گفتند از آن جوانی که از قریش است گمان بردم که آن جوان من خواهم بود باز چون مختار
 از یمنی کردم گفتند عمر بن الخطاب اگر نه این بودی که غیرت ترا میزد و آن قصر داخل
 میشدم و لفظ این حدیث از پیش گذشت حدیث شد حضرت و ششم روایت کرد و در
 و حاکم از ابو بکر رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ما طاعت الله شکس علی
 خیر من عمر طلوع کرد آفتاب کسی بهتر است از عمر من حدیث شد حضرت و هفتم روایت کرد
 ابن سعد از ایوب بن موسی مرسل که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ان الله تعالی جعل الحق
 علی لسان عمر و قلبه و هو الصادق فرق بین الحق و الباطل بدینکه خدا تعالی صادق
 ساخته است حق بر زبان و دل عمر و صادق است خدا تعالی و تفاوت بین حق و
 باطل کرد حدیث شد حضرت و هشتم روایت کرد و طبرانی از حضرت بن ابی حاتم و رسول الله
 صلی الله علیه و آله فرمود و یحکم اذا مالک هم فان استطعت ان تموت فمیت و یحکم اذا
 ست بر سبیل تو کعب و ترحم با کسی میگویند که قبله افتاده باشد و مستحق آن باشد یعنی نبوی
 الله صلی الله علیه و آله و ترحم در حق فرمود گفت زبانی که عمر من از عالم رخت کند بر تو

حدیث شد حضرت و چهارم روایت کرد و از احمد و ترمذی و ابن حبان و صحیح خود از انس بخاری و مسلم از جابر و احمد از زید و از معا و رضی الله عنهم که رسول الله صلی الله علیه و آله علیه سلم فرمود در بهشت داخل شد من ناگاه قصری از ذهب دیدم پرسیدم این قصر از کیست گفتند از آن جوانی که از قریش است گمان بردم که آن جوان من خواهم بود باز چون مختار از یمنی کردم گفتند عمر بن الخطاب اگر نه این بودی که غیرت ترا میزد و آن قصر داخل میشدم و لفظ این حدیث از پیش گذشت حدیث شد حضرت و ششم روایت کرد و در و حاکم از ابو بکر رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ما طاعت الله شکس علی خیر من عمر طلوع کرد آفتاب کسی بهتر است از عمر من حدیث شد حضرت و هفتم روایت کرد ابن سعد از ایوب بن موسی مرسل که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ان الله تعالی جعل الحق علی لسان عمر و قلبه و هو الصادق فرق بین الحق و الباطل بدینکه خدا تعالی صادق ساخته است حق بر زبان و دل عمر و صادق است خدا تعالی و تفاوت بین حق و باطل کرد حدیث شد حضرت و هشتم روایت کرد و طبرانی از حضرت بن ابی حاتم و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و یحکم اذا مالک هم فان استطعت ان تموت فمیت و یحکم اذا ست بر سبیل تو کعب و ترحم با کسی میگویند که قبله افتاده باشد و مستحق آن باشد یعنی نبوی الله صلی الله علیه و آله و ترحم در حق فرمود گفت زبانی که عمر من از عالم رخت کند بر تو

خود قاور باشی میرزا از فتنه اهل زمان محفوظ باشی فصل پنجم در بیان شمار صحابه
سلف بر عمر رضی الله عنهم اجمعین بر روایت ابن عساکر از صدیق رضی الله عنه که گفت برترین
کسی دوست تر نزد من از عمر رضی الله عنه نیست و ابن سعد ایضا از صدیق رضی الله عنه روایت کرده که در ایام
مرض ما و گفتند که جواب بخدا چه خواهی داد که عمر را بر ما و الی ساختی و حال آنکه غلظت او را
سیدانی گفت اگر از من سوال کنند خواهیم گفت که بهترین ایشان را و الی ساختیم و طبرانی از امیر
المومنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه روایت کرد که گفت اذکر الصالحون فخی هلالا بعمر ما کننا
نبعدان السکینه تنطق علی لسان عمر رضی الله عنه که در صلح ابرار کنند بعمر رضی الله عنه که در نذر ابرار
نما ابعدندستیم که سکینه بر لسان عمر رضی الله عنه ناطق بود و قبل ازین سکینه مذکور شد و ابن سعد
روایت کرده که گفت ندیدم کسی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم از وقتیکه از عالم رحلت
فرمود احدی خود از عمر رضی الله عنه و طبرانی و حاکم از ابن مسعود روایت کرده که گفت که علم عمر رضی الله عنه
پایه تراز و نهند و علم زندگان را که زین در پایه دیگر از آن علم عمر رضی الله عنه راجع خواهد آمد بر علم ایشان
و ظن اصحاب حق عمر رضی الله عنه آن بود که نه قسم از علم او دارد و یک قسم دیگر سائر مردم و از میر
بگزارند و نیز روایت کرده که گفت ما ابو بکر رضی الله عنه و دنیا ندارد و دنیا اراده او ندارد و اما
عمر رضی الله عنه دنیا اراده او دارد و او اراده دنیا ندارد و اما او دنیا اراده شده ایم و پشت و
روی و از آن میکردیم و حاکم از امیر المومنین اسد الله الغالب علی بن ابیطالب رضی الله عنه روایت کرده
در وقتیکه عمر رضی الله عنه در مجلس حاضر ساختند ثوبی پوشیده بود و برومی داخل شده گفت جمعت خدای
باد بر تو میخس دوست تر نزد من نیست که بصحیفه علم او سجده ایست بر سر بعد از صحیفه رسول
الله صلی الله علیه و سلم که ازین شخص که پوشیده بثوب قبل ازین سجده طریق است و از امیر المومنین علی بن
ابطالب رضی الله عنه مذکور شد و طبرانی و حاکم از ابن مسعود روایت کرده اند که گفت زمانی که صلح ابرار مذکور
شوند ابتداء کنید بذكر عمر رضی الله عنه بدستیکه او اعلم بود بکتاب الله از ما و اقم بود از ما و روین خدا تعالی
ایضا طبرانی از عمر رضی الله عنه بن ربیع روایت کرده که عمر رضی الله عنه باعبال اخبار گفت که نعت و وصف
ما را چگونه یافتی یعنی در تورات گفت نعت تو قرنی از حدیث عمر رضی الله عنه گفت قرنی از حدیث
چیت گفت امیری شنیدید که در امر خدا ایستایم ملاست کننده را فرود گیر و از آن نترسد
گفت چه یافتی کعب الاخبار گفت باز این یافته ام که بعد از تو شخصی خلیفه باشد که لشکر ظلم او را
بقتل رسانند گفت باز چه یافتی گفت یافته ام که بعد از آن بلا افتد و خدا بدش و مروت بر او

احمد و بنابر طبرانی از ابن مسعود رضی الله عنه که گفت تفصیل عمر من بر مردم چهار چیز است اول با قتل
اسیران بدر که خدا آیتها آیه لولا کتاب من الله سبق الا بعد موتی بر ما نازل ساخت
دوم اینکه زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم امر بحجاب بود و در سبب که یک از از دواج مطهرات
تخفیف یافت ابو و علی علیه السلام گفت ای عمر وحی بر ما نازل نمیشود و در با حکم میکند انگاه حق تعالی ایت
و ادا سالتموهن متاعا فاسئلوهن من و اء حجاب کایه حجاب است نازل ساخت سیوم
آنکه رسول صلی الله علیه و سلم جهت اسلام او را دعائی فرمود گفت اللهم ایذاک اسلام
لجماجمهم برای اجتهاد در باب بیعت ابوبکر رضی الله عنہ و اول کسی بود که بیعت کرد با ابوبکر رضی الله عنہ
ابن عساکر از مجاهد روایت کرده که ابوبکر رضی الله عنہ در روز خیمه بود و چون عمر رضی الله عنہ را
شهادت کردند خلاصی یافت و اعوان و انصار او متفرق گشتند فصل ششم در موافقات
عمر رضی الله عنہ با قرآن سنّت و تواتر روایت کرد و در وید از مجاهد که گفت عمر رضی الله عنہ
اجنبها و میکرد و موافق بر آن و اجتهاد او در آن نازل میشد و ابن عساکر از امام الصادق
عزری الخلی امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرد که گفتان فی القرآن لایا من لدی عمر رضی الله عنہ بر سر
در قرآن هر آینه رایست از رای عمر رضی الله عنہ و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده که گفت نیست
در چیز که مردم سخن میگفتند که عمر رضی الله عنہ خلاف آن گفته باشد مگر آنکه قرآن بر موافق آنچه عمر رضی الله عنہ گفته بود
نازل شد و موافقات عمر رضی الله عنہ بسیار است اول و دوم و سیوم روایت کرد و در بخاری و مسلم از
عمر رضی الله عنہ که گفت موافقت کردم با پدر و دگرا خود و در سه چیز گفتیم یا رسول الله اگر مقام ابراهیم مصطفی
خوب خواهد بود و انگاه آیه و اتخذن و امن مقام ابراهیم مصطفی نازل شد موافقت بر آن و قول
من دیگر گفتیم یا رسول الله بزدنا جز از دواج مطهرات مجتمع شده بود و در اشکارا کردن هر رسول
صلی الله علیه و سلم و رغیرت شد گفتیم یا رسول الله اگر اطلاق دهی ایشان را خدا آیتها بدل ایشان
بهترین خواهد بود و آیه ایست ربنا ان طلقک ان بیداله از و اجاخر امنکن نازل شد موافق
قول من چهارم در باب اسیر بدر روایت سالم از عمر رضی الله عنہ مرویست که گفت در سه چیز موافقت
با پدر و دگرا خود کردم و در حجاب و اسیران بدر و در مقام ابراهیم و در باب تحریم خمر روایت
اصحاب بن و حاکم از عمر رضی الله عنہ مرویست که گفت اللهم باین اثباتنا یا ناسا فی فی الخمر یا ناسا
کن از بر آن ایاتی شافی و دافعی در باب خمر ششم در آیت قتال الله الحسن الخالد
ابن ابی غاتم در تفسیر خود از انش و آیه کرده که عمر رضی الله عنہ گفت در چهار چیز موافقت با پدر و دگرا

خود کرد و مژده نکرشد و چهارم آنکه چون آیت ولقد خلقنا الانسان من سلاله
 من طین الانثی نازل شد گفتیم فتبارک الله احسن الخالقین معتمد در قصه عبد السدین
 چنانچه در صحیح از عمر فرمود روایت کرد چون عبد السدین ای و فاته یافت رسول صلی الله علیه
 وسلم را خواندند که نماز گذارد و من پیش روی آنحضرت صلی الله علیه وسلم گرفته گفتم آیا بر دشمن حدی
 که عبد السدین ای چنانچه در فلان روز چنین چنین گفت نماز خواهی گذارد و ای وقتی که سخن گفته
 زیادت نگذشت که آیت ولا تصل علی احد منهن مات ابدا که نبی از مسأله میافشانست
 نازل شد معتمد در قصه استغفار طهرانی از ابن عباس فرمود روایت کرده که چون رسول صلی الله
 علیه وسلم انکار در یک استغفار بر قوم از منافقان فرمود گفت عمر رضی الله عنه
 سوا الله علیهم یعنی برابر است برایشان استغفار و عدم
 استغفار تو یا رسول الله انگاه آیت سوا الله علیهم استغفرت لهم امر لم تستغفر لهم
 یعفر الله ان الله لا یهتک القوم الفاسقین نازل شد و هم و مشوره رفعت
 سجنات بر بیان آنکه رسول صلی الله علیه وسلم در خروج بجانب بدر ابا صاحب عنوان این عندهم
 اجمعین مشورت فرمود عمر رضی الله عنه اشارت بخروج کرد انگاه آیت کما اخرجک
 ذلک من بیتک بالحق فدیقا من المومنین لک ادهون که اشارتست بآنکه خروج از
 مدینه بجانب بدر خواست و بامر خدا استیجا نازل گشت و هم در مشورت در قصه فک یعنی در با
 عایشه صدیقہ رض مشورت کرد و عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله تزویج عایشه صدیقہ رض بانو
 که کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود خدا استیجا کرد و عمر رض گفت آیا گمان شما اینست که اگر
 عایشه رض با این صفت بود و میخواست خدا تعالی پنهان میکرد او را لایق شوایم نیست
 سبحانک هذا بختان عظیم انگاه براه از افک بهین طریق نازل شد یا ز و هم در قصه
 صوم بیانش آنکه شبی در راه صیام عمر رضی الله عنه بعد از آنکه از خواب بیدار شد باز و او خود
 میامعت نمود و چون در اواک اسلام حرام بود و نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد و گفت از
 علی که کرده ام شکوه میکنم نزد خدا استیجا انگاه آیت احل لکم لیلۃ الصیام الذی کنت الی انکم
 الذی که حکم تبدیل مجامعت منکوحات در لیلای صیام نازل گشت مترجم میگوید در کثرت و در
 که چون عمر رض بیان این معنی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم کرد و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
 لایق نبود که این امر از تو صادر میشود و با عمر انگاه از حضرات مجلیس برخاسته اعتراف کرد و کرد

ع
 معنی در حدیث
 استغفار

ک
 در حدیث
 استغفار

بجای تو

الحمد لله
والصلاة والسلام
على محمد وآله

عنه

در شب روزه بعد از عشاء از این امر از اوصاف و رشد و بعد از وقوع این امر مذکور آیت نازل
شد و او از دهم از موافقت عمر رضی الله عنه با قرآن این آیت است که قال الله تعالى
من كان عدوا لله وملائكته ورسله وجبرئيل وميكائيل فاعاد الله عليه عذاب الكافرين
ابن جریر و غیر او روایت کرده اند و اما روایتی که بموافقت اقرب است روایت ابن جاتم است
از عبد الله بن ابی لیلی که گفت کما فی عمر شده گفت آن خبر ائیل که صاحب شایعین رسول
الله علیه سلم میگوید آن عدو است عمر گفت هر کسی عدو خدا می و ملائکه و رسل الله علیه
و سلم و جبرئیل و میکائیل است تحقیق خدا یعنی عدو او است بعد از آن آیت برسان عمر نازل
شد سیر و هم فلا و دیک لا یؤمنون الخ از موافقت عمر است چنانچه ابن ابی حاتم
و ابن مردویه از ابی الاسود روایت کرده اند که میان دو کس دعوی محاصبتی بود نزد
رسول الله علیه سلم رفتند و رسول الله علیه سلم میان ایشان حکم فرمود و انگاه آن
کسی که بروی حکم کرده بود آن رفته نشد و گفت نزد عمر بن الخطاب میر و هم چون نزد عمر رفت
رفتند آن مدعی گفت که نزد رسول الله علیه سلم رفته بودیم و حکم چنین فرموده بود و عمر
چون حال چنین یافت باز درون فتنه بایشان گفت در همین مقام باستید تا من بیرون
آیم و شمشیر حائل کرده بیرون آمد و آن کس را که حکم رسول الله علیه سلم را شنیده بود و قتل رسیده
و آن شخص دیگر که بخاتم مقتول بود پشت کرده نزد رسول الله علیه سلم و گفت والله عمر
صاحب مقتول ساخت رسول الله علیه سلم فرمود گمان این بیشترم که برقتل مومنی میری کند
انگاه این آیت نازل شد فلا و دیک لا یؤمنون حتی یحکوک فیما شیء یکنهم شیء لا یجحدوا
فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلوا تسلیمنا نازل شد و خون آنی شخص بر رگشت عمر از
اثر قتل و غلامی یافت و این حدیث معتول است ترجمه این آیت است که فرمود بر و رد گمان
سوگند ای محمد صلی الله علیه سلم که ایشان مومن نیستند تا آنکه ترا حاکم سازند در اختلافی که میان
ایشان واقع است پس بنده در نفس خود تنگی و شک و رنج تو حکم کرده و مطیع و متقاد تو باشم
چهار و دهم از موافقت استیذان در دخول است بیان آنکه عمر رضی الله عنه را غلامی بود
و در وقتیکه در خواب بود و غلام بی اذن و می اغل شد عمر رخ گفت بار خدا باد اغل شد
بی اذن حرام سازانگاه آیت استیذان نازل شد یا عمر و هم موافقت او است با خدا و این
ثلاثه من الاولین و ثلثه من الاخرین این حدیث مردیست در کتاب بر وایت این حدیث از

و قصد او مذکور است در سبب تولد شش روز و هم موافقت در بعضی آن مرویست برین
 ابن عدی در کامل از طریق عبد الله بن نافع لیکن با ضعف از غیر رضی چون بلال بن رباح
 گفت اشهد ان لا اله الا الله متصل حی علی القلوة گفت عمر رضی گفت ای بلال ان
 فی الدنیا رسول الله و عقب آن گویند رسول الله علیه و سلم فرمود یا بلال قل که تا قال
 همچنین که گفت عمر بگو لیکن حدیث صحیح که اثبات مشر و عبیدان و راول امر میکنند و این حدیث
 میاید بر روایت کرد عثمان بن سعید و از می از طریق ابن شهاب از سالم بن عبد الله که
 کعب الاحبار گفت و لیکن ملک الارض من ملک السماء و ملک الارض من ملک الله
 ملک السماء را نگاه عمر گفت رضی الا من حاشی برگر که کسی که محاسبه نفس خود کرده باشد بعد
 ازان کعب الاحبار گفت که آنحضرت که با خدا می که نفس من مید قدرت اوست که اینچنین که عمر رضی
 عنه گفت در نوریت است آنگاه بسجده افتاد و فصل به قسم و در ذکر کرامات عمر رضی عنه
 که والی شد کرامات اول مرویست بر روایت یحیی و ابوالنفیر و الله کا فی و ابن اعرابی
 خطیب نافع از ابن عمر رضی با سند حتی که گفت که عمر رضی شکر بر سبب این شکر است و مردی ساریه
 نام امیر گردانید بعد از مدتی که ایشان رفته بودند یکروز در وقتیکه عمر رضی خطبه میخواند
 وقت منادی کرد و یا ساریه بجای کوه توجه و خود را قائم و از بعد از ایام رسولی از لشکر
 آمد عمر رضی خبر لشکر رسید رسول که از جانب لشکر آمده بود گفت که ای امیر المؤمنین یا منزه من شده
 بودیم درین اتنا می آواز از گشتمی گفت شنیدیم که میگفت یا ساریه الجبل را نگاه پشت بجانب
 جبل کرده خود را قائم کردیم خدا تیمک دشمنان را منزه ساخت داوی گوید با عمر رضی گفتند
 جبل که ساریه در آنجا بود و در زمین عجم و تو در مدینه چگونه منادی می گفتی اختیار کلام از
 صا و رشد و مؤید اینقول وایتان مرویست از طریق میمون بن مهران از ابن عمر که گفت که
 عمر رضی الله عنه در روز جمعه خطبه میخواند درین اثنا گفت یا ساریه الجبل من استرخی
 الذنب ظلم آنگاه اهل مسجد بیکدیگر نگاه کردند و حیران بودند امیر المؤمنین اسد الله الخائب
 ابن ابیطالب گفت از غم و اندوه بیرون خواهیم آمد چون فارغ شد از خطبه خواندن ازین
 قصد سوال کردند گفت در خاطر من آنکه مشرکان برادران را منزه ساختند و بطریق
 کوسه فرور ایشان واقع شد اگر خود را منزه سازند از یک جانب بقیه میکنند و اگر از کوه
 سجا و ز کنند بلاء خواهند شد بنا برین از من بے اختیار صا و رشد آنچه شما زعم کرده اید

در حدیث

در حدیث

در حدیث

در حدیث

و شنیدید آخر الامر بعد از یک ماه از جانب لشکر خبر رسید گفتند که ما و آن روز اواز عمر بنی
 عند شنیدیم و بنا برین بجانب کوفه پیل کردیم تا وقتیکه خدمتیکه فتح و نصرت کرامت فرمود و
 از عمر بنی روایت کرد که گفت روز جمعه در انشای عمر بن خطبه میخواند ترک خطبه کرد و نوبت
 یاسه نوبت گفت یاسا دیة الجبیل باز در خطبه خواندن شروع نمود و جنانچه بعضی از
 حضار مجلس گفتند که مجنون شده و قتیله عبد الرحمان بن عوف امر بنا بر آنکه الفتی و موافقت
 گایک گیر داشتند نزد او رفت و گفتنای امیر المومنین بمقاله از تو صادر شده و قتیله خطبه
 میخواندی و راتما خطبه گفتی که یاسا دیة الجبیل سبب صدور این از تو چیز بود عمر بن گفت
 والله که من الکلین امر نبودم قوم را و بدم که نزدیک کوهی مقاتله میکردم و اعدا را از پیش رو
 ایشان می اندید که ایشانرا منهر زم سازند بی اختیار من معا و ر شد آنچه گفتیم با ایشان آن
 لمحنی شوند و نبات کورزند و انجکایت در میان بود و قتیله رسول ساریه آمد و کناقی از جانب
 ساریه آورد و مضمونش آنکه روز جمعه با اعدا مقاتله میکردیم تا وقت نماز جمعه و آنرا تا شنیدیم
 که منادی ندا میکرد و دو وقت و گفت یاسا دیة الجبیل از نگاه بجانب جبل لمحنی شنیدیم و همیشه
 اعدا را غالب بودیم تا وقتیکه خدمتیکه ایشانرا منهر زم گردانید و ما فتح کردیم و بعد از آن جمعه
 که طس کرده بودند از حجات گفتند که اینم را از خود این حکایت ساخته است که مرث و هم
 مرویت بر و ابی القاسم ابن بشر از طریق موسی بن حنبله از علی بن عمر بنی که گفت عمر
 صحابه شخصی را که حمزه بود گفت پسر کیستی گفت پسر شهاب گفت که گفت از خرقه است از
 بازفت مسکن بجا آگفت حمزه باز گفت کدام از آن... گفت بذات نطی آنگاه عمر بن گفت و رایسایل
 خود را که سوخته خواهند بود از آن شخص بجا نه خود رفت اهل خود را وید که سوخته شده اند نام
 مالک موطا انداخته و روایت کرده و دیگر نیز روایت کرده اند همین طوطی که است
 سیدوم روایت کرد ابو شیخ و عظمه بسند ابن قس ابن حجاج از کسیکه او را اخبار کرده بودند
 که فتح مصر شد عمر بن العاص با رت آن شهر آمد و دیگر روز از راه گذشته بود که در شهر مصر داخل شد
 آنگاه اهل مصر گفتند ای امیر ابن ر و ذیل با سنتی قاعده است که جاری نمیشود مگر آن سنت
 خود عمر بن العاص رسید که بیست آن سنت گفته چون بانزوه شبانه میانه میکرد و در هر یک
 و ادر و پدرش را خشنود میسازیم و در بیست تمام کرده بهترین حلیه زیور می پوشانیم و در روز
 می اندازیم تا جاری میشود عمر بن العاص گفت این قاعده در اسلام نمی باشد و هرگز نخواهد

و اسلام قواعدايم كفر را منقطع و منهدم ساخته است و بهمين حال در نيل بود و نيل جابر
منشأ اسلامه قليله كثر تا وقتيكه مردم قصد جلا وطن كردند و عمر بن العاص چون اينمنه مشاهد
كرد و كيفيت استخوان بعمرم نولشت و عمر بن كعب بن لوط را اطلاع يافت و جواب كتاب عمر نوشت كه
و رين صواب كروى و قواعدا اسلام كه قبل از اين منهدم بود بر پايه كرده و ورقه صغير نو
و در كتاب بنه عمر بن العاص نهاد و با و اعلام كرد اين ورقه را در ميان رو و نيل انداز چون كتاب
بعمرم بن العاص رسيد آن ورقه را مطالعه كرد و مضمونش اين بود و من عبد الله عمر بن العاص و نيل
اما بعد ... فان كنت تجر من قبلك فلا تجر ... وان كان الله يجر بك فاستبش
الله الواحد القهار ان يجر بك يعنى اين ورقه سبب از بنده خداى امير المؤمنين عمر بن الخطاب
رو و نيل اما بعد اگر تو جارى شوى از پيش خود حاليابارى مشو و اگر خدا تيرا جارى
ساخت پس از خدا يتعالى واحد قهار رسالت مينامد كه ترا جارى سازد و انگاه ورقه را در رو
نيل انداخت بگرد و ريش از صليت و چون روز ديگر وقت صبح شد خدا شكار و رو و نيل جابر
ساخت و مقدمه ارشاد زده فرمود و ريكش ب ساخت و از آن تاريخ تا امروز قطع سنت ابل
مصر كرده بفضله و كرمه كرامت چهارم ابن عساکر از طارق بن شهاب روايت كرده
مردى با عمر بن حكايى ميكرد در اشناى حكايى سخنى كه دروغ گفته بود و احبس هذا يعنى
اين سخن را كه در رو گو باز چون بسج و بگر رسيد گفت احبس هذا نگاه آن مرد و عمر بن را گفت هر
حكايى كه با شما گفتم همه صدق حق بود مگر آنچه مرا محبوس ساختى و گفتم آن ايضا ابن عساکر
از حسن روايت كرده كه گفت كه كسى بود در عالم كه سخن دروغ را بشناخت عمر بن كرامت
پنج بهيقي روايت كرد و در لائل از ابى جده حصصى كه گفت عمر را خبر كرد كه اهل عراق يعنى
كو فبا امير خود عصيان ورزيدند و او را سنگ بزدند عمر از استماع اين خبر غضبناك نمايد و پير
آمد و شروع نماز گزارون كرد و بوسطه اعراض كرد و دشت و ران نماز سهو كرد و چون فارغ شد
سلام داد و گفت نماز را كه بر من ملتبس و تشبیه افتد يا بار خدايا امر بايشان را ملتبس ساز و
شخصى ثقفى بر ايشان مسلط گردان كه حكمت در ميان ايشان حكم جاهليت
ك قبول كنند از محس ايشان و تجاوز كنند از گنا ايشان يعنى عقوبت اين نسبت گويد كه
حجاج متولد نشده خاتمه در بعضى سيرت عمر بن مرويت بروايت ابن سعد از آنصف بن
قيس كه گفت روزى در خانه عمر بن مرويت نشسته بوديم و رين اثار جابريه گذشت گفتند اين

مصر

مصر كرمه كرامت چهارم ابن عساکر از طارق بن شهاب روايت كرده

مصر كرمه كرامت چهارم ابن عساکر از طارق بن شهاب روايت كرده

مصر كرمه كرامت چهارم ابن عساکر از طارق بن شهاب روايت كرده

امیر المومنین حضرت سید الشهدا علیه السلام را که این کتب را از ایشان است گفتیم پس از مال او چیزی حلال است بر امیر المومنین گفت حلال نیست بر من که گریه از مال او بگردم و عذر میگویم از بر سر زمستان و یکی از بر سر تابستان این مقدار که چه و عمره گذارم و قوت اهل من مثل قوت هر کس از قریش است که سخنه ترازی ایشان باشد و نه صیر ترازی ایشان باشد بعد ازین که من مردم را از مال او و بر وایت ابن سعد و سعید بن مسعود و غیر ایشان از چند طریق سنها و از عمره و از مال او است که گفت من نفس خود را از مال او نازل منزل الی بیستم ساخته ام اگر احتیاجی ندارم بهت احتیاج نموده در آن تصرف میکنم و اگر محتاج شوم بقدر معرفت از ذوات اول میثاقم باز چون الی بیستم آنرا اقتضای میکنم و گفت من از بر سر تراوی بسبب احتیاج دارم و در پیشگاه کبایه ای هست اگر چشت و هدیه بگیری گیرم و الا بر من حرام است انگاه اذن داد و گفت است که مدتی صبر کردی از بیت المال چیزی نگرفت ما وقتیکه جمع و احتیاج او را فراموش کردیم نگاه با محاب بنی اسد هم مشغول کرد که نفس من این مال مشغول خواهد شد به مقدار از آن مرخص شد باشد امیر المومنین ایا الله عزوجل حضرت علی کرم الله وجهه گفت شمار اوقات شبانه روزی مشغول هست بعد ازین مشورت مردم نمودن امیر المومنین علیه السلام میفرمود و مجموع نفقه او در کسالت تازده و نبار بود و معهود امیکست که اسراف کردم درین مال و چون حفصه و عبداللہ و غیر ایشان گفتند که اگر طعام خوب ستاول کنی قوت بود و عبادت حق زیاده خواهد بود و گفت آیا شما همه برین اعتقاد دارید که طعام خوب با بد خورد گفتند بل گفت نفیحت اخلاص شمار امید انم لیکن صاحبین خود را باین صفت گذرته اند اگر از جاده که ایشان فرار داده اند تجاوز کنیم و آنرا بگذاریم منزل نگاه ایشان را نخواهیم یافت مرویست که سالی در مدینه قحط و تنگی شد عمره فرستادند آن سال تجرعی و قریهی نخورد و نوبنی دیگر کسی در باب طعام خوردن با دشمن کرد و گفت و یحکام یا مبلوخی که در حیات دنیا طبیبات خود را بخورم و از آن منتع بگیرم گویند روزی غلام پسر او گشت تناول میکرد و عمره گفت و اسراف کافیت از بر سر مردم که تناول کند هر چیزی که طبیعتش باین مشتته باشد و وقت خلافت جبه شمیمه که رفعمای از بوسه دوخته بود می پوشید و بجز گردن مبارک آنها در بازار طواف میکرد و آن دره مردم را تا دیب میفرمود و باز سخنان خرمابر پیچیده در منار دل مردم میرنجیب ما از آن انتفاع میکردند آنس میگوید جامه فرار دیدم که چهار پاپه بر میان کتفت آن زده بود و ابو عثمان فهدی گوید از از عمره را دیدم که مارچه نامی پوست بان و دوشنه

بود در ایام چهره کسای یا قطع بر ورخته می انداختی سیاه او غیر آن نبود از کثرت گریه و
 سیاه بزرگ چنان می کشیده شده بود و قوروی که دشت گاهی می رفت از روبرو باز
 می افتاد و چند روز آن آیت را عادت میکردند بر و تفکر در آن میفرمود و از روبرو زمین گاهی
 برگ میزدشت و میگفت کاشک من چیزی نبودم کاشک ما و نژاد می بود و در جراحات نقص
 شتران دست میمالید و میگفت ترسم که از من سوال میکنند از آنچه بر تو واقع شده و گاهی
 مشکاب برگردن خود می نهاد و چون مروم درین باب سخن میگفتند جواب میداد که در
 نفس من خجسته کبر پدید آمده میخواهم که او را ذلیل گردانم آتش میگوید که و رسال فحط و
 رشک عمرم نفی پدید آمد بواسطه اکل زیت زیرا که در آن سال روغن بر خود حرام کرده بود
 روزی دست بر شکم خود میمالید و میگفت درین وقت غیر زیت نزد او نماند و گفت تا وقتی که
 مروم سخات یابند و از این جهت بود که رنگ رضی السعنه در آن سال تغییر یافته گندم گون شده
 بود و گفت در بهترین وقت و من کسی هست که عیب من مرا نماند این عمرم میگوید که برگزیدم
 عمر غضب کند و فتنه نام خدا تیمارند و او را و نژاد کور بسیار ندید و او را تخفیف کنند یا شخصی
 از قرآن نژاد و او بخواند اگر آنرا از آن غضب باز ستادی و ترک کردی فعلی را که وقوع آن
 بدو آنتی گشت روزی گوشت پخته که روغن آن میخته بودند نزد وی آوردند
 آنرا تناول فرمود و گفت هر یک از گوشت و روغن و نان خویش علیحدت دو نان
 خویش با نان منخورم وقتی ران خود را منکشف ساخت اتفاقاً در آن وقت از آل خیران
 حاضر بودند علامتی سیاه بر ران او رضی السعنه دیدند انگاه گفتند در کتاب خود دیده ام
 که شخصی باین علامت ما را از زمین خود دور کند و کعبه را اخبار عمر را رضی السعنه گفت ما
 در کتاب خدا یافتیم که در ایام حیات گویا بروی زردی جبهه ستاده و مروه را از
 دخول جبهه منع میکنی و چون از عالم رحلت کنی مروه همیشه خود را و جبهه انداخته باشند تا
 روز قیامت نقلست که اعمال خود را که از آنجمله که سعد بن قاصد است امر فرمود تا
 اموال خود را بقلم در آوردند انگاه نصف مال ایشان گذشته و نصف دیگر گرفتند
 و ربیت المال داخل گردانید جمیع مذکورات ابن سعد روایت کرد و در ویست بر و اتیه عبد
 الرزاق از جابر که او نزد عمرم شکوه کرد از آدمی که از جانب آنان خود با و میرسد عمر رضی الله
 عنه در جواب او گفت ما نیز از زنان این آدمی و اضراری بینم چنانچه گاهی را داده داریم که

بجای ہیں بروم با من میگویند که میروی مگر بدین دختران بنظر فلان انگاه ابن مسعود
 گفت آنگاه فی نیست شمار آنکه ابراهیم صلوات الله علیه و علیہ السلام از خلق سارده بکوه
 کرد و جدا جدا جواب او چنین آمد از خلق و ما هم سقامت مخلوق شده اند با و در او کن و بیوشتا
 بروم با من نظر کن که هست ما و امیکه سل که در دین از جریمه باشد و بنمروست کسی که از
 پسران عمر بن زید وی آمد و با من بگو پوشید بود انگاه بدیده ز و بر تبه که گریه کرد چون از سبب
 آن پرسیدند گفت دیدم که نفس خود را در تعجب بکبر آورد و بدو دست داشت که او را ذلیل
 گردانم ایضا و این که در کعبه و عثمان رضی الله عنهما در مسأله نزاع مبارک و بیکدیگر مردم
 میگفتند که بعد ازین هرگز میان ایشان اختلاف پیدا نیست نخواهد بود و لیکن از یکدیگر جدا
 نیستند مگر با حسن و اجماع و بی باب ششم و در خلافت عثمان رضی الله عنه و دین
 مستدعی ذکر عهد و وصیت عمر است در حق عثمان رضی الله عنه و ذکر سبب و مقدرات آن
 و شهادت عمر رضی الله عنه بعد از رجوع چنانچه حاکم ابن مسیب رحمه الله علیه وایت کرد که چون
 عمر بن از منابیر و ن آمد در آنجا اناخت فرموده و استها با من بروست و گفت اللهم
 کبروت سخی و ضعف قوتی و انشرت رعیتی فاقضی الله غیری مصتغ و کلامه قسط
 زاری گوید که هنوز بخوبی ایچ نشد بود که دیر اشهد کرد و نه گفت است که کتب الجبار عمر گفت
 رضی الله عنه که در تو نیست که نوشهد خواهی شد گفت در جزیره عرب می باشم چگونه شهادت
 شد و بخاری از عمر بن روایت کرد که گفت بار خدایا انیسب کن مرا شهادت در راه تو و
 بگردان موت من در لبد پیغام مرسله الله علیه سلم حاکم روایت کرد که عمر بن خطبه خواند گفت
 که در خواب دیدم گویا خروس مرا یک مقدار ما و منفار نزد و گمان نمیکنم که آنرا اجل مرا نزدیک
 شده و موی مرا ما مور میازد با آنکه شخصی را فلسفه سازم و به تحقیق خدا یحیی را و او را
 خود را ضائع نخواهد کرد و امید اگر امر من بسبب تعجیل واقع است و خلافت شورشی بآمد میان
 این شش کس یعنی عثمان علی المرتضی و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی
 وقاص که رسول الله علیه سلم از ایشان با منی بود و حال گویی که از عالم رحلت فرمود
 است که مردی عمر را گفت رضی الله عنه که پسر خود را خلیفه نمیکرد و افی عمر را گفت قال الله
 الله والله که درین سخن که گفتی ملاحظه جانب خدا کردی مردی که زن خود را طلاق نتوان
 داد و او را چگونه خلیفه گردانم بر مسلمانان امر و ازین سخن آن بود که عبد الله در زمان

مد
 و جان
 سکت

و

رسول الله صلى الله عليه وسلم زن خود را در ایام حیض طلاق داد و از نگاه آنحضرت علیه السلام
 عمر را فرمود بگو تا عبد الله زن خود را رجعت نماید روايت کرده منيره بن شعبه رضی الله عنه که عمر
 و سنوری نيسداد که عیالها که پیش از بلوغ رسیده باشند در مدینه و در آنجا اتفاقاً در آنوقت
 منیره بن شعبه زن بر کوفه امیر بود و مکتوبی بر عمر بن خطاب نوشت و در او خال کوهی که مبدئیه که منیر
 نیکو میداند که از آن منفعت بمسلمان میرسد مثل جد او می نقاشی و تجارت و استیلا
 ساختن و غیر ذلک التماس آنکه او را اذن دخول دهند آن غلام مجوسی بود و هم او بولولور
 بعد از دخول مبدئیه یکروز نزد عمر آمد و از نقل خراج که چهار درم بود شکایت
 نمود عمر بن خطاب گفت باین شهر که داری بسیار نیست انگاه آن غلام خشم گرفت و رفت و
 گفت عدل او بهم کس سعید است غیر از من چون چند روزی از تحکیم گذشت او را طلب
 نموده گفت چنین شنیدم که تو آسیا و آفریقا ساخت آنرا بهر مسلمانان کن بولولور و
 نرسش کرده خصمانه بجانب عمر بن خطاب نظر کرد و گفت بسیار بجهت تو سازم که مردم سالها از آن باز
 می گفته باشند چون پشت کرد عمر بن خطاب علیه السلام گفت که این غلام مرا و عیال قتل و آتشین
 بود که مدتی قتل او را در دل پنهان بود و خشم نیز مسموم ساخته بود تا وقت صبحی که هنوز تاریکی
 شب باقی بود که در زاویه از روی ایامی مسجد کین کرد تا زانیکه عمر بن بیرون آمد و مردم را از
 برای نماز بیدار کرد و قبل از احرام بصلوة مردم را بقبوی صفوف امر فرمود و درین اثنا بولولور
 نزد یک آدمی و سه نوبت خنجر را بر کتف و خاصره عمر بن خطاب و عمر بن خطاب با عیال قتل و وسیمه ده
 دیگر از حم که شش کس از آنجمله مردن آخر روی از اهل عراق جاسه برآوردند و چون در
 گیر شد خود را گشت و قریب بطول آفتاب بود که عمر بن خطاب خود بردند و در آنروز عید الرحمن
 بن عوف بن امامت کرده در نماز کوازه ترین سوره خواند انگاه عمر بن خطاب علیه السلام شیریانش
 از جراحات بیرون آمد بعد از آن بنیداشتمید آن نیز از جراحات بیرون آمد و مردم
 گفتند باکی نیست عمر گفت اگر باکی هست من مقتول شده ام انگاه اصحاب را تبار کردند و گفتند
 تو در میان ما بودی که مثل تو کسی نبود و بیان اوصاف او را میکرد و در جواب ایشان گفت
 والله که من دوست میدارم که اندک بیرون آیم که مرا باشد و نه بر من صحبت رسول الله
 علیه السلام بکنم سالم اند انگاه ابن عباس رضی الله عنه بروی تبار کرد و عمر بن خطاب گفت والله که اگر بر
 زمین و آب میداشتم فدایم میدادم از بول قیامت و خوف عذاب منجر جم میگوید بنای ابن عباس

در ایام

حیض

طلاق داد

و سنوری

نيسداد

که عیالها

که پیش از

بلوغ

رسیده

باشند

در مدینه

بر حرم مطهری که بجای از این محضر آمده بنیست که گفت چون حرم را زخم خنجر و زخم تالم و زخم
 میگرد و ابن عباس گشت ای امیر المومنین سباله کن و بر جزم اگر امری واقع شود لا صحبت
 رسول علیه الصلوة والسلام سجده و نیکو صحبت و شتی و رسول هم را مفارقت کردی حال
 گویی که از لرزیدن بود باز مطاحت نیکو کردی ابوبکر رضی الله عنه و مفارقت او کردی
 حال مقرر گویی و حالتی که از لرزیدن بود و در صحبت اصحاب بودی بوجوب میل و اگر مفارقت
 ایشان کنی در حالتی است که ایشان از تو راضی شاکر اند انگاه حرم را گفت اما خدا را رسول
 صلی الله علیه و آله ازین نیست الا منتهی و نعمتی که خدا رست برین آنچه گفتی از صحبت و رضا
 ابوبکر رنم که کذا اما آنچه می بینی از جزم من نیست مگر جهت تو و اصحابی یعنی وقوع فتنه بر شما
 میترسم والله لو انی ملاه الا و ضحی باله فتنه من عذاب الله جل ان داده و الله
 که اگر مرا مقداری پزیر من چندان که خلوص و روان گردد و در سب می بود و فدای سید ادم را
 خدا بگشیش از آنکه او را به بیم گوهر آله خدا را از الم ستغنیست و من از ریاضت تدبیر او میترسم
 و بعد از آنکه خلافت میان شش شوی بی بر کو ساخت بهیست امر کرد که با مردم نماز گذار و قیوم
 این قضیه در روز چهارشنبه است و ششم شهر فری حجه بود و در روز یکشنبه فوج شد و صحبت
 رسیده که در روز شهادت حرم آفتاب شکست شد و جن و برنی آتیه کردند و در روز یکشنبه
 است که در وقت رحلت فرمودن چنانکه خدا را که موت من نیست کسی نبود که دعوی اسلام کند
 و ابوبکر خود و عبدالله گفت که حساب کن که درین چندان است بعد از آنکه حسابی و دشمنان و دشمنان
 برار و برهم یا مانند آن بود انگاه گفت اگر مال آل عمران و فاکند از آن مال او کن و اگر وفا
 کنند در میان فرست سوال کن و گفت ای عبدالله روز عایشه رنم و گوید که حرم و دستوری
 میجوید که نزدیک صاحبین خود مدفون شود و درین باب منار شایع است آمد و پیغام رسانید عایشه
 صد لقمه رنم گفت تا غایت من بمقام را از برای خود و شسته بودم ازین زمان بپایان کردم بر
 عمر چون عبدالله از آمد و بشارت اذن عایشه رضی الله عنها رسانید عمر رنم شکر خدا را بجا آورد
 انگاه بعضی از حضار مجلس گفتند ای امیر المومنین وصیت کن ای کسی با من خلافت منم و منم
 گفت هیچکس سزاوار این شش که مذکور سابق نیست و گفت عبدالله در مجلس ایشان حاضر نمود
 و لیکن چیزی که با من خلافت با و متعلق نباشد و اگر امر خلافت بعد از من بی و فاسد برسد و
 اهل بیت باین امر وارد و الا بر کدام که خلیفه بوده باشد او و دو کار و معین خود سازند چرا که

این حدیث در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

من منزل زبواسطه بنجر و خیانت کردم بعد از آن گشت و سیت میکنم کسی را که بعد از من خلیفه
 خواهد شد بنقوی و ترس از خدا اینجا و آنجا سیت میکنم و او را بهماجر و انصار و باطنی و بی بی
 و بی بی را وی گوید چون وفات کرد همراه جنازه رفتم تا روضه رسول الله علیه السلام
 انگاه عبدالسلام کرد و گفت عمر رضی الله عنه اذن میخواهد پیشه رضی الله عنه بیاورد چون
 در حرم در آورد و در آن مکان شریف با صاحبین خود دفون شد بعد از فراغ از دفن
 جماعت مذکوره یعنی اصحاب شوری در یکجا مجتمع شدند عبدالرحمن بن عوف و امیر خود را بکس
 باز گذارید زیرا که گفت من امر خدا را با امیر المؤمنین امام برحق علیه السلام گذاشتم و سعد گفت من امر خود
 را بعد از عثمان بن عوف گذاشتم و طلحه گفت من را و این امر خلافت ندارم هر یک از شما
 که بترکند این امر خلافت بدست او میدهم و عهد خدا و اسلام بر و باد که در نفس خود ملاحظه
 افضل کند و حریم باشد بر اصلاح حال امت انگاه عثمان با امیر المؤمنین علیه السلام رضی الله عنه
 گفت درین امر اختیار میکنید رجوع میکنید خود ارست بر من که تقصیر میکنم از فضل ایشان
 هر یک گفتند سلبه بنو رجوع کردیم بعد از آن عبدالرحمان با امیر المؤمنین حضرت علی علیه السلام کرده
 گفت عهد میثاق خدا بیتی از تو میکنم اگر ترا امیر سازیم طریقه عدل مرغیاری و اگر دیگر
 بر تو امیر گردانم اطاعت و انقیاد پیش آر کسی علیه السلام رضی الله عنه فرمود بی قبول دارم از عثمان
 رضی الله عنه خلوت کرد و همین طریقی گفت و بعد از عهد میثاق بیعت کرد عثمان و امیر المؤمنین
 علی نیز بیعت با وی کرد رضی الله عنه و این بیعت سه روز بعد از فوت عمر بود رضی الله عنه آن
 عساکر روایت کرد که مردم درین ایام نزد عبدالرحمان مجتمع شده در نیایش شورت میکردند و هیچ مرد
 ذی رتبه یافت که مایل بخلافت عثمان نمیشد تا برین وقتی که بیعت بیعت شد
 و بنار استیجا آورد و در انتهای سخن گفت مرد اجنبی یافته ایم که با امیر و از بیعت عثمان
 رضی الله عنه و روایتی آنکه گفت اما بعد امیر المؤمنین مردی را دیدم که بخلافت عثمان رضی الله عنه
 خاطر مبارک تو چیزی را نه نیاید انگاه دست عثمان رضی الله عنه را گرفت که بیعت میکنم با تو پسند خدا
 و رسول خدا ای که تو می خلیفه رسول الله علیه السلام و بعد از بیعت عبدالرحمان جمیع مهاجر
 و انصار بیعت کردند و در سیت بر و استابن سعد از انس را که گفت که عمر کیساعت قبل از فوت
 شدن نزد ابوطالبه انصاری کسی فرستاد و گفت باید که بپناه کس از انصار یا اصحابی سری بجز
 باشی که در خانه مجتمع خواهند شد بر آن خانه بایستی با اصحاب خود و گذاری که کسی بر ایشان

درین امر اختیار میکنید رجوع میکنید خود ارست بر من که تقصیر میکنم از فضل ایشان
 هر یک گفتند سلبه بنو رجوع کردیم بعد از آن عبدالرحمان با امیر المؤمنین علیه السلام رضی الله عنه
 گفت درین امر اختیار میکنید رجوع میکنید خود ارست بر من که تقصیر میکنم از فضل ایشان
 هر یک گفتند سلبه بنو رجوع کردیم بعد از آن عبدالرحمان با امیر المؤمنین حضرت علی علیه السلام کرده
 گفت عهد میثاق خدا بیتی از تو میکنم اگر ترا امیر سازیم طریقه عدل مرغیاری و اگر دیگر
 بر تو امیر گردانم اطاعت و انقیاد پیش آر کسی علیه السلام رضی الله عنه فرمود بی قبول دارم از عثمان
 رضی الله عنه خلوت کرد و همین طریقی گفت و بعد از عهد میثاق بیعت کرد عثمان و امیر المؤمنین
 علی نیز بیعت با وی کرد رضی الله عنه و این بیعت سه روز بعد از فوت عمر بود رضی الله عنه آن
 عساکر روایت کرد که مردم درین ایام نزد عبدالرحمان مجتمع شده در نیایش شورت میکردند و هیچ مرد
 ذی رتبه یافت که مایل بخلافت عثمان نمیشد تا برین وقتی که بیعت بیعت شد
 و بنار استیجا آورد و در انتهای سخن گفت مرد اجنبی یافته ایم که با امیر و از بیعت عثمان
 رضی الله عنه و روایتی آنکه گفت اما بعد امیر المؤمنین مردی را دیدم که بخلافت عثمان رضی الله عنه
 خاطر مبارک تو چیزی را نه نیاید انگاه دست عثمان رضی الله عنه را گرفت که بیعت میکنم با تو پسند خدا
 و رسول خدا ای که تو می خلیفه رسول الله علیه السلام و بعد از بیعت عبدالرحمان جمیع مهاجر
 و انصار بیعت کردند و در سیت بر و استابن سعد از انس را که گفت که عمر کیساعت قبل از فوت
 شدن نزد ابوطالبه انصاری کسی فرستاد و گفت باید که بپناه کس از انصار یا اصحابی سری بجز
 باشی که در خانه مجتمع خواهند شد بر آن خانه بایستی با اصحاب خود و گذاری که کسی بر ایشان

و زانکه از بی زیاد از سه روز بگذرند تا وقتیکه شخصی را بر خود اقامت گردانند و در مسند
 امام احمد از ابی و ایمن روایت کرد گفت عبد الرحمن بن عوف را گفتم چگونه بیعت با عثمان
 کردی حضرت علی را گداشتید عبد الرحمن گفت گناه من نیست
 بحضرت علی ظلمت کرده گفتم با تو بیعت میکنم بشرط کتاب معتق و سنت رسول الله
 علیه السلام اگر سیرت ابو بکر و عمر و فاروق بن ابی طالب را بپذیری و بپذیری بپذیری بپذیری بپذیری
 عمل ابو بکر و عمر و فاروق خود قبول داری گفت قبول دارم و آنچه استطاعت آن باشد بپذیرم
 بر آن خواهم رفت همین منتهی را بیعت عثمان نم عرض کرد و عثمان نیز گفت بی قبول کردم
 و مرویت که عبد الرحمن در خلاوت عثمان را گفت اگر با تو بیعت کنی من را می صلاح تو کیست
 گفت عثمان با علی از بر سریر الملبس و دود با و گفت اگر با تو بیعت کنم صلاح و مشورت تو در باب
 کیست گفت با علی یا عثمان یا از سعد بن ابی وقاص را طلب نمود با و گفت من تو هیچ کدام را از
 خلافت ندارم صلاح تو چیست سعد گفت صلاح من عثمان است باز عبد الرحمن با عیان شهر
 مشورت کرد اکثر ایشان را یافت که مال از عثمانان مرویت بروانیده سعد حاکم از این
 مسعود که بعد از بیعت عثمان گفت امیر ما خیم بهترین کسی را که باقی مانده بود و از اصحاب حق
 عمر من و با جماع صحابه صحت بیعت عثمان علیه السلام را عنوان نامت شد و هیچ شک و نزاعی نیست
 ایضا ثابت شد آنکه علی بن ابی طالب بیعت خلافت او را نمی شنید چنانچه تفصیل بیان کردیم و
 آنکه بر فاقبت عثمان رحم نظر افتاد اقامت مدود در حضور او نمود ایضا احادیث کثیره
 و اله بر خلافت عثمان رحم بر آنکه بعد از خلافت عمر من خواهد بود مذکور شد احتیاج با عاده و تنظیم
 نیست ایضا واضح شد که خلافت عثمان بن فرج خلافت صدیق است یعنی بعد از علی و با جماع صحابه
 و اول کتاب نیست بر حقیقت صدیق بنی قائم است پس لازم است بر حقیقت خلافت عثمان علیه
 السلام و ان
 پس بیعت عثمان بیعتی صحیح است و خلافت او خلافتی حق و صدق است و هیچ
 شک و شبهه و قدح و طعنی در آن نیست و المنة لله و الحمد لله باز آنکه درین چند فصل
 اول در اسلام و هجرت عثمان بن عفان از اسلام و بیعت عثمان بن عفان و در اسلام و هجرت عثمان بن عفان
 است که صدیق رضی الله عنه ایشان را دعوت کرد با اسلام و در هجرت عثمان بن عفان و در اسلام و هجرت عثمان بن عفان
 بعد از رسول الله علیه السلام قبل از نبوت و در هجرت عثمان بن عفان و در اسلام و هجرت عثمان بن عفان
 نالی غرادر در زقیه فوت شد بنابراین آنکه او مرشد بود و عثمان علیه السلام با و در اسلام و هجرت عثمان بن عفان

و زانکه از بی زیاد از سه روز بگذرند تا وقتیکه شخصی را بر خود اقامت گردانند و در مسند
 امام احمد از ابی و ایمن روایت کرد گفت عبد الرحمن بن عوف را گفتم چگونه بیعت با عثمان
 کردی حضرت علی را گداشتید عبد الرحمن گفت گناه من نیست
 بحضرت علی ظلمت کرده گفتم با تو بیعت میکنم بشرط کتاب معتق و سنت رسول الله
 علیه السلام اگر سیرت ابو بکر و عمر و فاروق بن ابی طالب را بپذیری و بپذیری بپذیری بپذیری بپذیری
 عمل ابو بکر و عمر و فاروق خود قبول داری گفت قبول دارم و آنچه استطاعت آن باشد بپذیرم
 بر آن خواهم رفت همین منتهی را بیعت عثمان نم عرض کرد و عثمان نیز گفت بی قبول کردم
 و مرویت که عبد الرحمن در خلاوت عثمان را گفت اگر با تو بیعت کنی من را می صلاح تو کیست
 گفت عثمان با علی از بر سریر الملبس و دود با و گفت اگر با تو بیعت کنم صلاح و مشورت تو در باب
 کیست گفت با علی یا عثمان یا از سعد بن ابی وقاص را طلب نمود با و گفت من تو هیچ کدام را از
 خلافت ندارم صلاح تو چیست سعد گفت صلاح من عثمان است باز عبد الرحمن با عیان شهر
 مشورت کرد اکثر ایشان را یافت که مال از عثمانان مرویت بروانیده سعد حاکم از این
 مسعود که بعد از بیعت عثمان گفت امیر ما خیم بهترین کسی را که باقی مانده بود و از اصحاب حق
 عمر من و با جماع صحابه صحت بیعت عثمان علیه السلام را عنوان نامت شد و هیچ شک و نزاعی نیست
 ایضا ثابت شد آنکه علی بن ابی طالب بیعت خلافت او را نمی شنید چنانچه تفصیل بیان کردیم و
 آنکه بر فاقبت عثمان رحم نظر افتاد اقامت مدود در حضور او نمود ایضا احادیث کثیره
 و اله بر خلافت عثمان رحم بر آنکه بعد از خلافت عمر من خواهد بود مذکور شد احتیاج با عاده و تنظیم
 نیست ایضا واضح شد که خلافت عثمان بن فرج خلافت صدیق است یعنی بعد از علی و با جماع صحابه
 و اول کتاب نیست بر حقیقت صدیق بنی قائم است پس لازم است بر حقیقت خلافت عثمان علیه
 السلام و ان

و زانکه از بی زیاد از سه روز بگذرند تا وقتیکه شخصی را بر خود اقامت گردانند و در مسند
 امام احمد از ابی و ایمن روایت کرد گفت عبد الرحمن بن عوف را گفتم چگونه بیعت با عثمان
 کردی حضرت علی را گداشتید عبد الرحمن گفت گناه من نیست
 بحضرت علی ظلمت کرده گفتم با تو بیعت میکنم بشرط کتاب معتق و سنت رسول الله
 علیه السلام اگر سیرت ابو بکر و عمر و فاروق بن ابی طالب را بپذیری و بپذیری بپذیری بپذیری بپذیری
 عمل ابو بکر و عمر و فاروق خود قبول داری گفت قبول دارم و آنچه استطاعت آن باشد بپذیرم
 بر آن خواهم رفت همین منتهی را بیعت عثمان نم عرض کرد و عثمان نیز گفت بی قبول کردم
 و مرویت که عبد الرحمن در خلاوت عثمان را گفت اگر با تو بیعت کنی من را می صلاح تو کیست
 گفت عثمان با علی از بر سریر الملبس و دود با و گفت اگر با تو بیعت کنم صلاح و مشورت تو در باب
 کیست گفت با علی یا عثمان یا از سعد بن ابی وقاص را طلب نمود با و گفت من تو هیچ کدام را از
 خلافت ندارم صلاح تو چیست سعد گفت صلاح من عثمان است باز عبد الرحمن با عیان شهر
 مشورت کرد اکثر ایشان را یافت که مال از عثمانان مرویت بروانیده سعد حاکم از این
 مسعود که بعد از بیعت عثمان گفت امیر ما خیم بهترین کسی را که باقی مانده بود و از اصحاب حق
 عمر من و با جماع صحابه صحت بیعت عثمان علیه السلام را عنوان نامت شد و هیچ شک و نزاعی نیست
 ایضا ثابت شد آنکه علی بن ابی طالب بیعت خلافت او را نمی شنید چنانچه تفصیل بیان کردیم و
 آنکه بر فاقبت عثمان رحم نظر افتاد اقامت مدود در حضور او نمود ایضا احادیث کثیره
 و اله بر خلافت عثمان رحم بر آنکه بعد از خلافت عمر من خواهد بود مذکور شد احتیاج با عاده و تنظیم
 نیست ایضا واضح شد که خلافت عثمان بن فرج خلافت صدیق است یعنی بعد از علی و با جماع صحابه
 و اول کتاب نیست بر حقیقت صدیق بنی قائم است پس لازم است بر حقیقت خلافت عثمان علیه
 السلام و ان

بروایت مسلم و بخاری از عائشه صدیقہ زہرا کہ گفت وقتی عثمان بن زبیر یعنی حضرت سرور انبیاء صلی
 علیہ السلام آمد بنیاب خود را جمع فرمود و آلا سیحی من جبل السیحی منه الملائکہ آیا شرم
 نکنم از مردی که ملائکہ از او شرم میکنند حدیث دوم روایت کرد ابو نعیم در حلیه از ابن عمر که
 رسول صلی الله علیه وسلم فرمود است ای حیاء عثمان سخت ترین لبست من کبر و حیا عثمان
 حدیث سیم روایت کرد خطیب ابن عباس بن عساکر از عائشه زہرا کہ رسول
 صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله اوحی الی ان اذوح کونیمي من عثمان بتحقیق خدا توحی کرد بگو
 من که نزد من گفتم دختر خود را یعنی ام کلثوم رحمہا را ب عثمان بن حدیث چهارم روایت
 احمد و مسلم از عائشه زہرا کہ روایت کرد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود رجل یحیی فی الخشب انفس
 له بالذخول انا علی تلك الحال لا یبلغ فی حاجه بتحقیق عثمان مردیست شرکین بتحقیق
 ترسیدم که اگر بخیمالت یعنی بر جالتی که کشت فخذ یا ساقین خود کردم او را افزون دخول هم گفتم
 که دار و نرو من نیاید و باز کرد و از غایت شرم حدیث پنجم روایت احمد و مسلم از عائشه زہرا ایضا
 روایت کرد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود آلا سیحی من جبل السیحی منه الملائکہ حدیث ششم
 ششم ابن عساکر از ابو ہریرہ زہرا کہ روایت کرده ابو نعیم از ابن عمر زہرا کہ رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
 عثمان احمی امی و اکرمها عثمان شرکین گرامی ترین لبست منست حدیث ششم روایت ابو نعیم
 از ابو امامہ کہ رسول فرمود صلی الله علیه وسلم است هذا الامه ابواب نبیہا فشیاء عثمان ان عیض
 اشد حیار و برین است بعد از نبی و امیر عثمان بن عفان است حدیث هفتم روایت کرد ابو یعلی از
 عائشه زہرا کہ رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ان عثمان حی و یستکبر سیحی منه الملائکہ
 بتحقیق شرکین کہ ترو حیا دارد و شرم میکنند از ملائکہ حدیث هشتم روایت کرد ابن عمر کہ رسول
 صلی الله علیه وسلم فرمود که ان عثمان لا ینال شاعر باصله الی الله بعد لوط ترجمه کن
 حدیث نهم روایت کرد ابن عمر و ابن عساکر از ابن عمر کہ گفت رسول فرمود صلی الله
 وسلم ان عثمان کثیر باباء ابوا حیه جز این نیست کہ تشبیه کن عثمان را به پدر خود و ابیہم علیہ السلام
 حدیث دهم روایت کرد طبرانی از ام غیاث زہرا کہ رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
 زوجت عثمان ام کلثوم الابرار من السماء تزوج عثمان ام کلثوم کرده ام مگر لوطی است
 حدیث یازدهم روایت کرد ابن عساکر از ابو ہریرہ زہرا کہ رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
 با عثمان هذا جبرائیل یخبر فی الله ذوقک ام کلثوم بمنزل صدق و قیہ و علی حجتہا

در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

لوط و هم چنانکه در راه خدا شهادت دادند پس بعد از هجرت لوط هم با اهل خود عثمان بن ابراهیم
 خود هجرت کرد با فاطمه که یکی دیگر از بیطریقان هجرت کرده باشد حدیث بیست و یکم
 روایت کرد و بخاری از عبد الرحمن بن سلمی گفت زمانی که عثمان با در خانه مجامعه کرده بودند
 بر آن پیشرفت شده گفت که از شما سوال دارم و سوال میکنم که از اصحاب کتب رسول صلی الله علیه
 و سلم فرمود که هر کس که بطبر روم کند مرا در راست جنت و من او را حق کردم انگاه اصحاب گفتند
 راست است که میگوی من بعد از آنکه لوط قبول رسول صلی الله علیه و سلم عمل نمودی و مراد از دعوت
 صرف لشکر است که در خدمت رسول صلی الله علیه و سلم بفرمای تبوک رفتند و پیش عسرازی که
 این گفتند که مردم را در جنگ تنگی و فحط و عسرت از ممرات و زاد و مرکب غیره بسیار واقع
 چنانچه در کتاب میرند گویست و بر روزه چای است در مدینه که عثمان بن ابراهیم فرموده بسبیل فرمود
 حدیث بیست و دو و هم روایت بروایت از عبد الرحمن بن قتیبه که گفت حاضر بودم نزد عباس
 صلی الله علیه و سلم که ترغیب میفرمود مردان را به تمیز جیش عسرت انگاه عثمان بن عفان گفت یا رسول
 الله صلی الله علیه و سلم برین است که صد شتر کامل با اسباب آلات در راه خدا آتیایم بدیم باز رسول الله
 صلی الله علیه و سلم شتر لیس و مرغی فرمود و دیگر بار عثمان بن ابراهیم گفت یا رسول الله بر این است
 شتر کامل با اسباب آن بدیم در راه خدا آتیایم که سیوم که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم شتر لیس
 عثمان بن ابراهیم گفت یا رسول الله صد شتر کامل بجهاز ویراقی دارم که صرف لشکر در راه خدا
 کنی انگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود آنرا از منبر فرمود و ما علی عثمان ماضی بعد از
 باکی نیست بر عثمان اگر کاری کند بعد از این یعنی خیر و تقدیر او کفارت گناهان او است حدیث
 بیست و سیوم روایت از زیدی و عالم صحیح کرد آنرا از عبد الرحمن بن عمره که گفت و گفت
 حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بهیز جیش عسرت لشکر عثمان آمد با هزار وینار طلا و آنرا وینار
 حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بخت و آن حضرت آن وینار را قبول فرمود و گفت ما حاضر
 عثمان ما علی بعد هذا اليوم گفت میسر سازد عثمان با آنچه بعد از این کند حدیث بیست و
 چهارم روایت بروایت تردی از انس بن مالک که گفت چون رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 بیعت رضوان در آن وقت عثمان بن ابراهیم سوالت از جانب رسول در که رفته بود و چنانکه
 انگاه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود عثمان بن ابراهیم حاجت الله تعالی و حاجت رسول صلی الله علیه و سلم
 را بجا بخت خدا و رسول خدا رفته بود و هر دو و سن مبارک خود را بر یکدیگر زد و بیعت کرد پس

رسول صلی الله علیه وسلم دستي که عوض دست عثمان فرمود و بهتر بود از آنها که دست خود آوردند
حیث بیعت و نسبت حاجت که در حدیث بخدا تبارک تعالی کرده بطریق استعاره و تمثیل آنجا که
مقرر است در علم بیان حدیث بیست و نهم روایت کرد در نزدی از ابن عمر رضی الله عنهما که گفت
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بعد از من فتنه واقع خواهد شد اشارت بعثمان فرمود که فرمود
یقیناً هذا مطلقاً یعنی عثمان فرمود در آن فتنه کشته خواهد شد حال گویی که مظلوم بوده باشد
حدیث بیست و ششم روایت کرد در نزدی ابن ماجه و حاکم صحیح که در آن را از قریب
که رسول صلی الله علیه وسلم ذکر فتنه کرد و گفت درین نزدیکی واقع خواهد شد درین اثنا مردی بر سر کشیده
میگذاشت انگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هذا یومئذ علی هذا این شخص در آن روز بر
و دلالت خبر باشد چون برخاستم و دیدم که آن شخص عثمان بن عفان است که این شخص فرمود
بیست و هفتم روایت کرد در نزدی از عثمان رضی الله عنهما که در روز نماز حاضر گفت فرمود رسول
صلی الله علیه وسلم علی ای عهدن فرمود خدا تعالی تمیض طلاق ترا خواهد پوشانید اگر منافقان
اراده خلع آن کنند قبول کن و صبر کن تا وقتیکه من به حدیث بیست و هشتم روایت کرد
حاکم از ابوهریره که عثمان بن دوانست بهشت را از رسول صلی الله علیه وسلم خریده بود و بگفته در وقت
حضره بر روم و نوبتی و وقت تهنیت عیش و عشرت حدیث بیست و نهم روایت کرد ابن عساکر
از ابوهریره رضی الله عنهما که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود عثمان بن عفان صحابی است که خدا تعالی
اصحاب تنه من از روی خلق حدیث سی و یکم روایت کرد طبرانی از حضرت ابن مالک که گفت و
وقتیکه ام کلثوم دختر رسول صلی الله علیه وسلم زوجه عثمان بن دوانست شده بود رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود و جوی عثمان لو کان بالنهر لزوجته و ما زوجته الا لوجی مهران خود را نکاح کرد
و پسید عثمان اگر مرثیه غیر آن مرد دختر بودی بنکاح آوردی عثمان بن دوانست فرمود که گوی
از جانب خدا تعالی حدیث سی و یکم روایت کرد ابن عساکر از حضرت علی رضی الله عنهما که گفت از رسول
صلی الله علیه وسلم شنیدم که عثمان بن دوانست گفت که ای عیسی بنبت لزوجتك و احل الله
واحله حتی یبتلی و احل الله اگر چه در مرامی بود تزویج بگویم کی بعد از کی تا آنکه یکی از اینها باقی
ماند حدیث سی و دوم روایت کرد ابن عساکر از زید بن ثابت که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم
علیه السلام گفت مردی عثمان و عثمان ملک من المائکة فقال شهید بقتله قومه و اتا
نستحی منه عثمان با جانب من برور واقع شد و وقتیکه فرشته از فرشتگان نزد یک من بود

مقتضی
مطلوب
عشمان
بنی
مقتضی
مطلوب
عشمان
بنی
مقتضی
مطلوب
عشمان
بنی

انگاه آن فرشته گفت ای مرد شهید خواب شد قوم وی را خواب گشت و تحقیق که با فرشتگان
از و سر میکنیم حدیث سی و سیم روایت کرد از ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود
ان الملكة من عثمانيات كما تشيخي من الله ورسوله که ملائکه شرم میدارند از عثمان بن عفان و از عثمان
میدارند از خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم و روایت ابن عساکر از حسن که نزد او ذکر حیا عثمان
میکرد و میگفت اگر اندرون جان تو می در خانه نمک بستی و جامه خود و ور کردی که آب بر غصه
ریزد حیا را در آن می کشد که بیت خور را دست کردی آفت بجمیع اعضا رسد حدیث سی و
چهار هم ابن عدی از حدیث ابن زو عار روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
ان الله سبفا معي اما دم عثمان حيا فاذا قتل عثمان جرد لك السيف فلم تجد اليه
يعم القيامة بتحقيق که مرده ارشد تمشیری که غلاف است مادامیکه عثمان بن عفان در حیاتش و زنا
که مقتول شود تیرون می آید و باز در غلاف خوابد و رفت تا روز قیامت قائم با نبی در منقرو
در او را منبری چندست فصل سی و دوم در بعضی دیگر از آثار و بعضی فضائل عثمان رضی الله عنه
در بیان شهادت که خدا تیمار او را بان گرامی شست در رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و هو
الصادق المصدوبان وعده فرمود و خبر داد که عثمان بن عفان من مظلوم کشته خوابد و در آنوقت او بر
بدانیه و طریق حق باشد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم يقتل هذا مظلوما کشته خواهید
انهم و یعنی عثمان بن عفان در حالتیکه مظلوم شود باشد و این حدیث بخوبی روایت کرده و در معارج و از جمله احادیث
حسن شمرده و ترفی نیز روایت کرده و گفته که حدیث حسن غریب است و احمد رحمه الله علیه نیز
تصحیح کرده راوی گوید آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده بفضل در آورده و او را بخانه شریف
در حالتیکه مصحف در کنار او شست و چون آیت افسیکفیکم الله و هو السميع العليم رسید
خون یکبار و در شفا آورد که عثمان بن عفان کشته خواهد شد در حالتیکه قرآن میخواند باشد خدا تیمار
او را جامه خواهد پوشانید و بعضی مردم اراده خلع آن خواهند کرد و این سبب خون و آیه افسیکفیکم
خواهد چلید و روایت کرد که از ابن عباس رضی الله عنهما این لفظ از رسول الله صلی الله علیه و سلم
یا عثمان قتل وانت تقر سورة البقرة فتقع قطرة من دمك على فسبكفیکم تحقیق که رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود انی عثمان مقتول خواهم شد و در حالتیکه سورة بقره میخواند باشد قطره
خون بر فسبكفیکم الله یکبار میخورد گفت که این حدیث و منقوش یعنی قوله ما تقر سورة
البقرة و هو عست و اما اخبار اصل قتل صحیح است چنانچه در بسیاری از احادیث شایع و تفسیر

ان الله سبفا معي اما دم عثمان حيا فاذا قتل عثمان جرد لك السيف فلم تجد اليه يعم القيامة بتحقيق

واقع شد از آنجا و حدیث بیبر که در آخر فضائل ابو بکر مذکور شد و از آنجا حدیث بیبر است
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم ذکر فتنه کرد و درین اثنا مردی را آورد حضرت رسول الله صلی
 الله علیه و سلم واقع شد فرمود که این مرد در آن فتنه مطاوع شده خواهد شد و این عمر گفت چون
 نظر کردم در آن مرد دیدم که عثمان بن ابیوفه و شهاب و عثمان در سینه شش و ششین بود و در
 ایام التشریق و زبیر بر نماز گذارد و بنا بر اینکه وصیت کرده بود و در حش کعب و بقیع مدفون
 شد و آورنی الله علیه و سلم اول کسی بود که در آن موضع مدفون شد و بعضی گفته اند که شش روز
 از شهر فوج مانده بود که شهید شد عمر عثمان رضی الله عنه و دو سال بود و با اختلافی کثیر که در آن
 واقعه است روایت کرده این عساکر از جمعی که قاتل عثمان بن عمر مردی بود و از رقی و اشقر از مکه نام
 او حمز بود و امام احمد رحمه الله علیه از مغیره بن شعبه روایت کرده که نزد عثمان بن عمر رفت و در وقتیکه
 محصور بود و با و گفت که تو امیر عامه مومنانی و حال آنکه بر تو این مشقتی نازل شده من سیه ام بر
 تو عرض میکنم که از بیله اختیار کن که یکی آنکه بیرون روی ایشان مقابل کن زیرا که قوت قوت
 و دبدبه و لشکر واری و تو بر حق و ایشان بر باطل آنکه درمی دیگر از حضرت خاندن بکشایان
 و بیرون بروی و بر راحله نشین و متوجه که شو و چو آنجا روی اینجا عت محاربه با تو در آن
 موضع حلال نمیدانند و تو سالم خواهی ماند یا آنکه بجانب شام توجه نمایی چرا که این جماعت که ترا
 محاصره کرده اند از اهل شام اند و معاویه در آن جانب است عثمان بن عمر جواب داد اما آنکه میگوی
 که مقاتل کن میخواهم که کسی نباشم که در امت رسول الله صلی الله علیه و سلم مخالفت کرده باشم بخون
 ریزی مسلمانان و اما آنکه میگوی بیرون شو بجانب کعبه از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود
 یلحد رجل من قریش لیكون علیه نصف عذاب العالمی و خواهد بود مردی از قریش که ور که
 رود از مدینه و نصف عذاب عالم مر او را خواهد بود و نخواهم که آنکس من بشم و اما میگوی که بال
 شام ملحق شو میخواهم که در هجرت و مجاورت پیغمبر بگذارم و بشام ردم و ایضا این عساکر
 از ابی لؤی فحی روایت کرده که گفت نزد عثمان بن عمر رفتم و فتنه که او را محاصره کرده بودند گفت
 ده خصلت را نزد پروردگار بخیر کرده ام یکی آنکه از جمعه یعنی بعد از سه کس با سلام در آمده
 ام و دیگر آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم و پیغمبر امن نکاح کرد و دیگر آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 چون بوفات یافت و قری دیگر در نکاح من آوردی آنکه من تنها کنم
 دست رستخیز فرج خود و آنها هم از آن روز که بیعت کرده ام بر رسول الله صلی الله علیه و سلم

حکایت عثمان بن عمر
 در وقتیکه
 عثمان بن عمر
 در وقتیکه

فلان کون انام

دیگر

و دیگر آنکه از وقتیکه شرف اسلام فایز شده ام هیچ روز جمعه بمن گذشته است مگر آنکه در آن روز

منده آزاد گردم و دیگر آنکه در اسلام و جاهلیت زمان کرده ام و روزی نیز کرده ام نه در اسلام
 و نه در جاهلیت هرگز و قرآن مجید را جمع کرده ام و در عهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم و در عهد
 بروایت ابن عساکر ایضا از یزید بن ابی سبیب رفته که گفت بمن رسید که جمیع مردم بر عثمان بن عفنه
 رفته و جفاست و خطا از ایشان واقع شد و مرویست بروایت ابن عساکر ایضا از خدیجه گفت که
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اول قتلها قتل عثمان بود و آخر قتلها خروج حوال و بانه در
 که نفس من میدم و است که هر کس که در دلش مقدار حبه خردلی از دوستی عثمان رفته است
 باشد از دنیا نرود و اگر متابعت و جال گریا در او را و اگر آیت او را که او را نکرده و در هر
 ایمان خواهد آورد و مرویست از ابن عساکر که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر مردی
 طلب بن عثمان بنی کرب و ناز آسمان سنگ مبارک بنابران معاویه و عائشه رفته عثمان را درین
 و در طلب بن عثمان شتابی کرد و از ابن عباس ایضا از امام الحنفی الحسن بن حسن بن مرویست کرده
 که گفت در وقتیکه عثمان را مقتول ساختند حضرت علی کرم الله وجهه غایب بود و بزرگوار که دهشت فیه
 بود چون این خبر باو رسید گفت اللهم انی لم اذق لم اذق لم اذق لم اذق لم اذق لم اذق لم اذق لم اذق
 و مسألت معاویه بنی کرب و دیگر را بر قتل او و روایت کرد و حاکم و صحیح بنحو آن را و ابن عساکر
 گفت در روزی که عثمان را کشتند مرویست که گفت اللهم ابرأ الیک من دم عثمان و لقد
 طاش بعم قتل عثمان و انکرت لعم و جلدی للبیعة فقلت اللهم انی لا استخف ان اباق
 عثمان لم یکدن بعد فانصرفوا فلما رجع الناس فسلموا فی البیعة فقلت اللهم انی مشفق من
 اعدائهم علیه و ما حاتم عثمیه فبايعت فقالوا یا امیر المومنین فکنا فاصدق قلبی فقلت
 اللهم خذ منی عثمان حتی تجزئ به خذ منی بری ام پاک ام از خون عثمان بنی کرب و در روز قتل عثمان
 مرا حیرانی دست داده بود و نفس من منکر بود و چون جهت بیعت نزد من آمدند گفتیم بار خدایا چه
 که من ترسم میدارم از آنکه معیت کنم با قومی که عثمان بنی کشته اند و ترسم میدارم از خدا که با من بیعت
 کنند و حال آنکه هنوز عثمان را نکرده اند و چون عثمان را قتل کردند و مرا حجت نمودند
 باز آمدند طلب معیت کردند پس چون گفتند ای امیر المومنین گویا که دل من شکافته شد گفتم باز
 نه گیر این باز من بر عثمان نه تا خشنود باشی مرویست بروایت ابن عساکر از ابی طلحه
 که گفت شنیدم از علی کرم الله وجهه که میگفتان بنی امیه و عموانی قتل عثمان را و الله

و دیگر آنکه از وقتیکه شرف اسلام فایز شده ام هیچ روز جمعه بمن گذشته است مگر آنکه در آن روز

منده آزاد گردم و دیگر آنکه در اسلام و جاهلیت زمان کرده ام و روزی نیز کرده ام نه در اسلام

الله الا هو ما قتلت ولا مالميت ولقد نفيت فقصي بتحقيق كه بنی امیه عمر کرده که من
 عثمان را کشته ام و حال آنکه چنین نیست که غیر او خدا می نیست که عثمان را مقتول بناختم و مستند
 و معاونت کسی را بر قتل او نکردم و هر انچه منع کردم قتل عثمان را لیکن از من شنیدند و با من اخصیا
 و رزیدایضا ابن عساکر از سمره روایت کرده که گفت اسلام در حصاری بلند و مضبوط بود
 قاتلان عثمان و ران رخنه کردند که سد آن رخنه نخواهد شد تا روز قیامت مرسیت از عید زلزله
 که گفت عبد الله بن سلام نزد جمعی که عثمان را محاصره کرده بودند آمد و گفت ای مسلمانان
 عثمان را در مقتول بسیار بد بخدای سوگند که مقتول نشان و او را یکی از شما مگر آنکه روز قیامت
 مقطوع العید نزد پروردگار آید و به تحقیق شمشیر است در غلاف است همیشه و اگر عثمان را بکشید
 خدا یتالی او را از غلاف بیرون آورد و هرگز بغلاف و رون نرود تا روز قیامت پیچ
 پیغامبر را مقتول نشانند مگر آنکه خدا یتیم مبادله آن پیغامبر بنهاد و هر کس را ساخت خلیفه
 از خلفاء او را مقتول نشانند مگر آنکه بعوض آن خلیفه سه و پنجاه کس مقتول نشانند و قبل از آنکه
 مجتمع شوند و ابن عساکر از عبد الرحمن بن مهدی روایت کرد که گفت من عثمان را دو خصلت
 بود که ابو بکر و عمر را رضی الله عنهما آن دو خصلت حاصل نشد یکی آنکه نفس خود را صبر فرمود تا
 وقتیکه کشته شد دوم آنکه جمیع مردم را بیک صحف جمع نمود و ابوالنعمان در دلائل از این عمر
 نقل کرده در وقتیکه عثمان را خطبه میخواندند خفاری برخواست و عصا از دست او رضی
 عنه گرفت و بزائوی خود نهاده آن عصا را شکست و زائوی گوید پیروز سال شد که مرض
 آنکه در پای او پدید آمد و بهمان مرض مرد بآب مقدم در خلافت امیر المومنین امام المتقین افضل
 البشر بعد محمد صلی الله علیه و سلم و بعد الامنه الثلاثه رضوان الله عنهم علی المرتضی کرم الله وجهه
 ابن ابیطالب باینکه قصه عثمان را رضی الله عنه بر آن مقدم داریم زیرا که خلافت حضرت امیر المومنین
 علی کرم الله وجهه بر قتل عثمان بر ممتزب است بواسطه متابعت اهل حل و عقد و را وقت چنانچه
 خواهد آمد انشاء الله تعالی و از حمزه مرویست بر وایت ابن سعد از زهری که گفت عثمان را در
 دو اوده سال الی امر خلافت بود و شش سال مردم نا شاکری از وی بشنند و نزد قریش و ستر
 بود از عمر رضی الله عنه زیرا که عمر مرض شدت و غلظت با ایشان میکرد و چون عثمان را مرض والی شد
 با ایشان بلایت و نرمی سلوک نمود و طریق مواصلت و موفقت پیش گرفته بود لیکن در
 سال آخر فتور و قصور از امر قریش پدید آمد و اهل بیت و اقارب خود را پیش کشید و ایشان را

عثمان را کشته ام و معاونت کسی را بر قتل او نکردم و هر انچه منع کردم قتل عثمان را لیکن از من شنیدند و با من اخصیا و رزیدایضا ابن عساکر از سمره روایت کرده که گفت اسلام در حصاری بلند و مضبوط بود قاتلان عثمان و ران رخنه کردند که سد آن رخنه نخواهد شد تا روز قیامت مرسیت از عید زلزله که گفت عبد الله بن سلام نزد جمعی که عثمان را محاصره کرده بودند آمد و گفت ای مسلمانان عثمان را در مقتول بسیار بد بخدای سوگند که مقتول نشان و او را یکی از شما مگر آنکه روز قیامت مقطوع العید نزد پروردگار آید و به تحقیق شمشیر است در غلاف است همیشه و اگر عثمان را بکشید خدا یتالی او را از غلاف بیرون آورد و هرگز بغلاف و رون نرود تا روز قیامت پیچ پیغامبر را مقتول نشانند مگر آنکه خدا یتیم مبادله آن پیغامبر بنهاد و هر کس را ساخت خلیفه از خلفاء او را مقتول نشانند مگر آنکه بعوض آن خلیفه سه و پنجاه کس مقتول نشانند و قبل از آنکه مجتمع شوند و ابن عساکر از عبد الرحمن بن مهدی روایت کرد که گفت من عثمان را دو خصلت بود که ابو بکر و عمر را رضی الله عنهما آن دو خصلت حاصل نشد یکی آنکه نفس خود را صبر فرمود تا وقتیکه کشته شد دوم آنکه جمیع مردم را بیک صحف جمع نمود و ابوالنعمان در دلائل از این عمر نقل کرده در وقتیکه عثمان را خطبه میخواندند خفاری برخواست و عصا از دست او رضی عنه گرفت و بزائوی خود نهاده آن عصا را شکست و زائوی گوید پیروز سال شد که مرض آنکه در پای او پدید آمد و بهمان مرض مرد بآب مقدم در خلافت امیر المومنین امام المتقین افضل البشر بعد محمد صلی الله علیه و سلم و بعد الامنه الثلاثه رضوان الله عنهم علی المرتضی کرم الله وجهه ابن ابیطالب باینکه قصه عثمان را رضی الله عنه بر آن مقدم داریم زیرا که خلافت حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه بر قتل عثمان بر ممتزب است بواسطه متابعت اهل حل و عقد و را وقت چنانچه خواهد آمد انشاء الله تعالی و از حمزه مرویست بر وایت ابن سعد از زهری که گفت عثمان را در دو اوده سال الی امر خلافت بود و شش سال مردم نا شاکری از وی بشنند و نزد قریش و ستر بود از عمر رضی الله عنه زیرا که عمر مرض شدت و غلظت با ایشان میکرد و چون عثمان را مرض والی شد با ایشان بلایت و نرمی سلوک نمود و طریق مواصلت و موفقت پیش گرفته بود لیکن در سال آخر فتور و قصور از امر قریش پدید آمد و اهل بیت و اقارب خود را پیش کشید و ایشان را

بر عهد و عمل میباش و عطا مالی می نمود و تاویل نکند که حصار ایشان خدا آید با آن امر فرمود میگفت
 ابو بکر و عمر بنیز که حصار ایشان بود از بیت المال نیکو رفتند و ترک کرده بودند و من میگیرم و
 با قارب خود تقسیم میکنم بنابرین امور مذکور مردم بر و انکار کردند و این عساکر از هر جریوت
 کرد که گفت ابن مسیب گفتم خبر ده مرا از کیفیت قتل عثمان که چه بود و درین امرشان او و نشان
 مردم و چرا اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم ترک نصرت او کردند ابن مسیب گفت که عثمان را مظلوم
 کشته شد و کسی که او کشته ظالم بود و هر که ترک نصرت او عانت او کرده معذور بود و گفتیم
 حقیقت آنرا بیان کن گفت عثمان را خدا و الی امر خلافت شد بعضی از اصحاب طایبیت و امارت
 او را کرده بنشینند بواسطه آنکه قوم خود را دوست داشت و گاه بود که یکی از بنی امیه که بنشیند
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم و الی امر میبخت و امور یکدیگر منکر آن بودند از و صا و رشتند چون مر
 آن و الی را عثمان را مخرج میگرداند آن کس را عزل نمیکرد و آن منصف و در سن آخر بنی اتمام
 خود را و الی امور ساخت و دیگر از عزل نمود و ایشان را مقتوی امر فرمود از آنجا که عبد الله بن
 ابی سرح را و الی مصر ساخت و چند سال در آن شهر و الی بود و وقتی اهل مصر آمدند بمدينه و از عبد
 مذکور شکوه کردند که بر ما ظلم میکنند و قبل ازین نیز میان بنی عبد الله بن مسعود ابو ذر و عمار بن ابی
 نزاع واقع شده بود و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند
 از عثمان دل تنگ آمدند و چون اهل مصر شکوه عبد الله بن ابی سرح کردند عثمان را در کتابتی نوشت
 او را تهدید کرد و بنی از آن اعمال فرمود عبد الله مذکور را با کرب و از آنکه سخن عثمان را میباشند
 در باب آنجا که کتابت از جانب عثمان آورده بود و بقتل رسانید اهل مصر چون بدیدند
 این حال نمودند و مقصد کس متفق شده بمدينه آمدند و در مسجد نزول کردند و نزد اصحاب بنی سکه
 آغاز کردند و در مواقیت صاوة از آنجا عبد الله بن ابی سرح با ایشان کرده بود و آنگاه طلحه بن عبد الله
 برخاسته متکلم شد و سخنی سخت بعثمان رفت گفت یزید را کشته اند کسی نزد عثمان فرستاد و گفت
 اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم نزد شما آمده اند و التماس میکنند که این عامل را عزل کنید و این معنی را
 بنمایند و حال آنکه آن مرد شخصی از ایشانرا کشته است اید ایشانرا بطریق عدل و انصاف
 دارند و اگر آنکه علی کرم الله وجهه آمده گفت اینجا را داده ندارند مگر آنکه شخصی را بجای خود
 رفس کنی و حال آنکه قبل ازین دعوی خود میکردند این عامل را عزل کن و میان ایشان
 حکم کن اگر حقی بر دناست کنند طریق عدالت مرعی و از عثمان را گفت هر کس که ایشانرا

بودند

اختیار کنند بجای او نصیب کنم اجتماع محمد بن ابی بکر را در اختیار کردند و عثمان بن عفان
والی گردانید و فرمان جهت او نوشتند بجانب مصر متوجه شدند و بعضی از مهاجران انصار را
باتفاق ایشان و عبداللہ بن ابی سرح یکجا منجنق آوردند و چون محمد بن ابی بکر با رفقا
سہ روز راہ از مدینہ دور شدند در اثنای راہ غلامی سیاه دیدند کہ بر شتر سوار است و
راہ برستی تمام میراند گو یا کسی را میجوید یا از کس میگردد و انگاه اصحاب رسول صلی اللہ علیہ وسلم با او گفتند
قصہ توصیت این بآنند کہ از کسی میگریزی یا کسی را میجویی گفت من غلام امیر المؤمنین غلام
کہ مرا نزد عامل مصر فرستاده است گفتند او در مقام حاضرست بیا نزد او برویم گفتند مرا
باین عامل کافر نیست بل کفر و عامل اول میرود و انگاه محمد بن ابی بکر را خبر دادند و انہ
را بطلب غلام فرستاد و او را گرفته آوردند و چون از او پرسیدند کہ غلام کیستی گاہی گفت غلام
حضرت امیر المؤمنین عثمان ام و گاہی میگفت غلام مردم اتفاقا قمری و را بخدا حاضر بود و غلام
را میشناخت گفت این غلام مرد است پرسیدند کہ چہ ہم میگوید و کتابتی میداری یا نہ
گفت برساتی میروم و کتابتی چون گفتیش کردند غیر از او او خشک شدہ چیرے و گیر بود
چون او او را متحرک ساختند چیرے در آن بود و بیرون نمی آمد انگاه آن او او را گفتند
و کتابتی از اتحابیرون آمد محمد بن ابی بکر جمعی کہ از مهاجر و انصار و را بخدا حاضر بود و ایشان
را طلب نموده آن کتابتی را خواندند و مضمون آن کتابت این بود کہ از عثمان بن عفان
بجانب ابی سرح محمد بن فلان و فلان کہ بجانب اینید و قتل ایشان حیلہ کن و کتابت را
باطل سازی بر عمل خود باقی و برقرار باشی تا وقتیکہ پیغامی یا نامه من بتو رسد و اگر کسی تو
بشکایت بطریق آید او را حبس کن تا وقتیکہ خبر بتو رسد انشا اللہ تعالی ان گاہ محمد بن ابی بکر و اصحاب
فارغ شدند از خواندن کتابتہ آنرا بہر جمعی کہ ہمراہ او بودند رسانیدند و بعضی این سہ
و بجانب مدینہ مراجعت نمودند و در مدینہ حضرت امیر المؤمنین صلی اللہ علیہ وسلم و طلحہ و زبیر و سعد و غیر ایشان
از اصحاب محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم یکجا آمدند و بر مضمون کتابت قصہ غلام اطلاع فہند
سپیکس از اہل مدینہ مانند کہ اگر بر عثمان و فلان و فلان و خشم نمودند و جمعی کہ بواسطہ این مسعود و ابوذر
و عمار و غضب بودند غیظ و غضب ایشان زیادہ گشت و اصحاب محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم
جمیعاً عثمان کہ شدہ بمنزہا خود رفتند و جامعہ مذکور عثمان را محاصره کردند و محمد بن ابی بکر
بجاعت بنی تمیم و غیر ایشان بر کوشیدند و چون بنی شامہ این امر نمود و طلحہ و زبیر

و عمار را و جمیع دیگر اصحاب را این مدخلی و نیز عثمان را و ابی الدرداء رفت با غلام و مشرو
 کتابته مذکوره از نگاه بجانب بستان التفات نموده گفت این غلام ملک شماست گفت
 باز گفت این کتابت شما نوشته اید عثمان من قسم یاد کرد و نه کسی که این کتابت من نوشته ام
 و کسی را فرموده ام بنویشتن آن و این غلام را من گفتم مهربان برین کاغذ بنویست
 عثمان من گفتم بی مهربانست از سلیقم گفتم چگونه غلام شما با شتر و کنایه که مهربانست
 بیرون میزد و شما خبر ندارید باز عثمان من قسم یاد کرد که این کتابت نوشته ام بنویشتن
 آن امر کرده ام و من غلام بجانب محضر روانه کرده ام بگریه انگاه معلوم صحیح باشد که
 این کتابت بخط مروان است و در امر عثمان من شکوه کرده اند گفتند مروان را با تسلیم کن
 و مروان چون در خانه عثمان بود از تسلیم نمودن امتناع نمود و اصحاب بواسطه انفعال
 از تسلیم مروان شاک و غضبناک از منزل عثمان بیرون آمدند و نزد ایشان ظاهر و واضح
 بود که عثمان من سوگند دروغ یاد نمیکند و از منی خبر ندارد و لیکن قوی گفتند که ابرار و منتهایان
 من نمیشود مگر آنکه که مروان را تسلیم نماید و با و مباحثه میکنم و بدانیم که چون امر نمود و استقبل و مردم
 از اصحاب بنی سطفه علی السدی علیه السلام از و حال بیرون نیست اگر عثمان من نوشته باشد و از و
 میکنم و اگر مروان از زبان عثمان نوشته در امر مروان نظر خواهیم کرد و بعد از خجاکیت اصحاب از خانه
 بیرون نیامدند و عثمان مروان را نزد ایشان نفرستاد و از قتل انرا بشید بنابرین آن گروه مجامع
 کردند و آب از وی منع نمودند و آوی گوید عثمان من روزی در ایام محاصره بر آن گروه حاضر
 و گفت ای احلی در میان شما هست گفتند نه گفت ای اسعد در میان شما هست گفتند نه انگاه
 شد و بعد از لحظه دیگر گفت ای کسی هست که از من خبر رساند نزد علی بنه السدی شاید که ابی از جهنم
 بفرستد چون خبر حضرت علی رسید شک آب فرستاد و چون اهل محاصره از و سوال مباحثه نمودند
 بنابرین همه از سوالی بی باشم و بنی اسبه بیرون آمدند و وقتیکه زحمت تمام آب عثمان من رسانید
 آخر خبر رسید نزد علی که جماعت را داده قتل عثمان و از و علی فرمود که ما نمیخواهیم از عثمان الامر و
 و ما قصد عثمان کرده ایم انگاه فرة العین سبط رسول صلی الله علیه و سلم امام حسن و حسین را فرستاد
 و گفت شمشیرهای خود را بردارید و دروازه عثمان را بشید و مگر در یک کسی عثمان من را هست
 رساند و طلحه رضی الله عنه نیز سپهر خود را فرستاد که منع مردم کنند از دخول بر عثمان و طلب
 اخراج مروان از وی نمانند و برین اشارة جمعی که محاصره کرده بودند شروع در تیر اندازی می

محماریه کردند چنانچه روی حضرت حسن بن علی المرتضی خون آلوده شد و مروان که اندرون خانه بود تیر خور و محمد بن طلحه نیز خون آلوده شد و سر قنبر موسی شاه مروان علی شکسته شد و چون محمد بن ابی بکر رضی الله عنه ملاحظه بدین امر نمود و ترسید که بنو هاشم بواسطه امام حسن و حسین غضب کنند و فتنه ظاهر گردد و بنا برین دست آن دوس که مروان بقتل ایشان اشارت کرده بود و گرفت و گفت اگر بنو هاشم از نیجته خبر یابند که روی حضرت امام حسن بن علی خون آلوده شد ای الحال مردم را از کوهالی خانه عثمان دور کنند و آنچه اراده است باطل خواهد شد پس ایده که شاهمراه من باشد تا از دیوار خانه او باز رفته مروان را بقتل رسانیم قبل از آن که کسی واقف این امر شود و انگاه محمد بن دوم و در خانه مروی از انصار بدیوار عثمان بالا رفته بموضع که عثمان بود آمدند و غیر از زوجه که پیش او نبود زیرا که مروی که با عثمان بود وند جمیعاً و رشت بام بودند و هیچکس ازین مردم برین معنی مطلع نشد انگاه محمد آن دو شخص را گفت چون زوجه عثمان با دوست شما در میانم باشید تا من پیشتر روم و او را مضبوط ببندم چون شما را طلب نمایم در آئید و او را بر نیزه کشند شود انگاه داخل شد و محاسن عثمان گرفت و الله اگر پدر تو نمیدید این جور و ستمی که تو بحال من میکنی هر آینه چنین نمیکردی منی بپندید محمد چون نام پدرش بود و دستهار او سست شد بعد از آن آن دو مرد او را مقتول ساختند و روی بگریز نهادند از آن راه که آمده بودند و زوجه عثمان فریاد برآورد و لیکن بواسطه خانه و کثرت مردم بیرون که فریاد او نشنیدند تا زمانی که بیام خانه برآید و گفت امیر المومنین عثمان را کشته اند چون مردم آمدند دیدند که او را رضی الله عنه مذبح ساخته اند و چون این خبر بحضرت علی و طلحه و زبیر و سعد و اهل مدینه رسید از استماع این خبر عقل از سر ایشان برفت و متوجر گشت بخانه عثمان رفتند و دیدند که مقتول شده است و سرش را علی با سپران خود و عتاب فرموده گفت امیر المومنین را چگونه کشتند و حال آنکه شما دروازه خانه را مضبوط مینمودید و حسن احسن الخلق را طعمه زد و محمد بن طلحه و عبداللہ بن زبیر را شام داد و غضبناک شده بمثل خود تشریف از زانی داشت انگاه انجماعت بجانب علی شتافتند و گفتند دست بکش تا ما تو بیعت کنیم علی گفت شما را این رجوعی نیست بلکه این امر بر شما ابل بدست میچسبند باقی نماند مگر آنکه نزد حضرت علی آمدند گفتند ما حق و اولی از شما نمیدانیم و دست بکش تا ما بیعت کنیم علی فرمود قبول کرد و مروان و ولد مروان برقرار افتیاد نمودند و علی نزد

ان دو شخص را که با او در میانم

و در بنی هاشم

خانه عثمان

مضطرب است که امر ایشان را و او را شتادند آن کس بکشد بانه انگاه از آن

زوجه عثمان آمد و از وی سوال کرد که قاتل عثمان که بود گفت من میدانم و مردم را ندانم که این را
 را نشناختم و محمد بن ابی بکر آن دو مرد را بر او بود و میان آن دو زن تفصیل نزد علی نمود و انگاه علی کسی را
 بطلب محمد بن ابی بکر فرستاد چون حاضر شدند از سوال کرد و از آنچه زوجه عثمان می گفت پرسید و آنکه
 میگوید بیست و اندک من داخل عثمان شدم و اراده قتل او داشتم لیکن نام پدر من بر زبان
 را ندانم و اگر اشتباه می نمودم بسوی خدا و الله که او را کشته و نگاه داشتم که کدام کشت زوجه
 عثمان گفت محمد بن ابی بکر است میگوید و لیکن او این مرد را با پدر و زن خانه آورده باین تشیع ترغیب
 فرموده این سعد گوید بیعت علی وقت صبح روز دوم از قتل عثمان بود و در مدینه بود و با او بیعت
 نمودند و گفته اند که طلحه و زبیر بیعت حضرت اسد الله الغالب علی را کرده بودند و بعد از آنکه بکر
 بیعت کردند از مدینه بیرون رفتند و بکه آمدند و چون عایشه رفت در که بود او را بر پشتی بجانب
 بصره لوجه نمودند و طلب خون عثمان نمود کردند چون این خبر به جمع علی سید عثمان عزیمت عراق
 از عرب معطوف ساخت در بصره طلحه و زبیر و اتباع ایشان ملاکی شده در راه جمادی الاخره
 شته و ثلثین میان فریقین محاربه واقع شد سیروزه هزار کس از آنجمله که طلحه و زبیر بودند آن
 واقعه که متبوست با واقعه جل کشته شدند و علی بن ابی طالب و زبیر و اقامت فرمود و انگاه متوجه
 کوفه شد باز معاویه بعد از استماع این اخبار از جانب شام خروج نمود و علی بن ابی طالب و زبیر
 سفر سینه سحر و ثلثین در نسیین تلاقی فریض دست داد و در آن موضع قتل متبادی شد و
 خلعی کشید قتل آمد و انگاه اهل شام با ستصواب سید بن عمر و واقعه مصافحه و مفر حنین بنده که عمر بن
 حاص از طرف معاویه و ابوالشجر می از طرف علی حکم شوند و در سال آینده فریقین در موضع درج
 جمیع شده در حال است نظر کنند باین منمونه و فتنه نوشته شد و معاویه بکتابت شام مراجعت
 نمود و علی بکتابت کثیر از اصحاب علی که بخوارج مشهور اید بر علی خروج کردند و گفتند لا اله الا الله
 سبحانه و تبارک و در حر و حر که قریه از قرایت کوفه اسس لشکر گسی نمودند و علی بن ابی طالب از مدینه
 فرستاد و مباحثه و محاصره آنجا عت نمود و ایشان را از مدینه ساخت و بعد از الزام جمعی کثیر از آن عقیده
 رجوع نمودند و قومی اعتقاد فاسد خود ثابت ماندند و بپروان رفتند انگاه علی بر سر آنجا عت
 رفته ایستاد و بتسل رسانید و دوز بیه که رسول علیه سلم خبر داده بود و در میان کشتن
 بدیدند و این واقعه در سن ثمان و ثلثین و در شعبان همین سال بموجب عده اجتماع مردم در
 موضع اروج واقع شد و سعد بن ابی و فاص و عبدالل بن عمر و غیر ایشان از اصحاب کثیره انعام

ان دو مرد را

عمر و عثمان بن ابی

عمر و عثمان بن ابی

عمر و عثمان بن ابی

عمر و عثمان بن ابی

حاضر بودند انگاه عمر بن العاص مری نموده بپوشی گفت تو از من افضل و بزرگتری باید که در نظم
 فرین امر مقدم نمایی و ابو موسی فریب خورده پیشه سستی نموده حضرت علی از امارت خلع نموده
 چون نوبت خمر بن عاص رسید معاویه را امیر ساخت و با او بیعت کرد و مردم برین اجماع متصرفی
 شدند و علی بن ابی طالب انحاب یافت و از کثرت غیظ دستهای مبارک میگزید و میگفت لعنه
 و اطاع معاویه و مردم من عصیان ورزیدند و اطاعت معاویه میکنند این بود خلافت معاویه
 که بیان کردیم و تفصیل مناسب این کتاب نبود بآنکه لایق با یمقام اختصار است زیرا که رسول
 صلی الله علیه و سلم اطاع بود تو قریب این واقع و شست بنا برین فرمود اذ اذکوا صحابی فامسکوا
 زانیکه ذکر صحابه پس مذکور شود و در باب ایشان زبان خود نگه دارد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 واقعه جمل و واقعه صفین و قتال عایشه و زبیر با علی کرم الله تعالی و وجهه جمیع اخبار و او بود چنانچه
 بصحت رسیده از حاکم و بیهقی از ام سلمه رضی الله عنهما که رسول صلی الله علیه و سلم ذکر خروج
 امهات مومنین کرد و انگاه عایشه رفت تبسمی نمود و بعد از آن رسول صلی الله علیه و سلم فرمود انظر
 یا حمید و ان لا تکن فی انتای حمیر انظر کن که تو نباشی باز بجایب علی علیه السلام گفت
 از ولایت من اهرها شیئا فاذا فقه قلبا اگر در چیز و الی امر عایشه کردی با و رفیق کن
 ایضا و امین مذکورین از ابی الاسود روایت کرده اند که گفت من حاضر بودم که زبیر بیرون
 آمد علی را میخواست انگاه علی میگفت ای زبیر بخدای سوگند میدهم ترا که از رسول صلی الله علیه و سلم
 شنیده که فرمود تقاتله و انت ظالم ای زبیر ترا حضرت میقاتله خواهد بود و در آنوقت
 تو ظالم خواهی بود چون زبیر رضای سخن شنید باز گردید و در روایت ابویعلی و بیهقی آنکه زبیر
 گفت ای شنیدم و لیکن فراموش کرده بودم و بزاز و ابوالنعیم از ابن عباس مروی است که زبیر
 کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از وجع مطهرات را خطاب فرموده گفت که
 که امم یک شما که صاحب جمل احمر باشد خراج کند و در موضع محکم سگان آموخت با آنکه نندود
 حوالی او بسیاری از مردم کشته شوند و قسبه معلوم شد از احادیث سابقه که مستحق خلافت بعد
 از امم ثلاثه امام مرتضی و ولی مجتبی است اتفاق اهل حل و عقد مثل طلحه و زبیر و ابو موسی
 و ابن عباس و خزیمه بن ثابت و ابوالثیمم التیممیان و محمد بن سلمه و عمار بن یاسر و ویر شرح مقاصد
 و زبیر مستطیع نقل کرده که اجماع بر خلافت حضرت علی منعقد شده و در زمان شور کبر
 خلافت حضرت علی آن بود که اگر عثمان نبود خلافت حق علی بود رضی الله عنه اجماعا

نار
 اقصی و نظام معاصر

و قانع

مردود و در انصاف و اجاب

و چون سبب قتل عثمان از میان بی ادبانه بر خلافت علی بن ابی طالب ماند و از جهت آنکه امام الحزین
گفته که اسناد او و اعتباری نیست بر قول کسی که گفته است اجماع بر امانت
علی منعقد نشده زیرا که هیچکس انکار امانت و ارشاد الانبیاء علی نکرده این فتنه و فساد بی که
در میان ایشان واقع شده بواسطه دیگر امور بود بسبب امانت او بآب و چشم در آن فضل
و فضائل و بعضی از احوال صاحب کرم منج الجود و العلم و اراده و الوارثه علی کرم الله وجهه و
و آن چند فصل است **فصل اول** در اسلام و هجرت او و رفته است از مدینه و مدینه و مدینه و مدینه
المدینین حضرت علی کرم الله وجهه در سده سالگی بود که بشرف اسلام فائز شده و بعضی گفته
اند و رشت سالگی بود و بعضی کمتر ازین نفر گفته اند و او رضی الله عنه قدیم الاسلام بود که
ابن عباس و ارفم و انس و سلمان فارسی جمعی دیگر برآمد که اسلام علی رض مقدّم است بهر کس
خود و سالگی و بعضی غوی اجماع برین کرده اند و جمیع میان اجماع اولیست ابو بکر رضی الله عنه
و وجه توفیق قبل ازین مذکور شد ابو بکر کرم الله وجهه روایت کرده که رسول صلی الله علیه
و سلم روز دوشنبه مبعوث و من روز شنبه اسلام و آمد و این بعد از امام حقیق روایت کرده
که فرمود حضرت علی بن ابی طالب که عبادت منی نموده چرا که در حال طفولیت شرف اسلام یافت و این
باب ابو بکر رضی الله عنه نیز درین شرکت چرا که گفته اند که او نیز عبادت منی
نموده و امیر المومنین صاحب کرم علی بن ابی طالب از عترت مبنیه است و رسول صلی الله علیه و سلم گوید
و او است بآنکه ایشان در جنت اند و بر او رسول صلی الله علیه و سلم است بعقد موافقه و او را
رسول الله صلی الله علیه و سلم است بر حضرت خیر النسا فاطمه الزهرا رضی الله عنها که سیده النساء
عالیه است و یکی از علمای کربانیین است و یکی از شجاعین مشهور است و یکی از زاهدان و عابدان
معروفین است و یکی از جامعان قرآن مجید است و یکی از اسخایای ظاهرین است و یکی از
از ظاهرین است و مرگست که ابو الاسود الدیلمی ابو عبد الرحمن بن ابی لیله قرآن را با امیر
و اراده میکرد و حضرت علی بر رسول صلی الله علیه و سلم عرض میفرمود آورده اند که چون
رسول صلی الله علیه و سلم بجانب مدینه هجرت فرمود امیر المومنین اسد الله علی چند روز در کرب
گذشت تا امانات و وصایا که نزد رسول صلی الله علیه و سلم سپرده بودند به صاحبان آنجا باز و بر
دبا اهل خود از عقب رسول صلی الله علیه و سلم بمدینه آمد نگاه بفرموده رسول صلی الله علیه
عمل نموده لیکن در سایر غزوات در خدمت رسول صلی الله علیه و سلم میبود و از آن حضرت جدا

رب

له

م و یکی از شایق اسلام است

الکبری

نشده مگر در غزو تبوک که حضرت ویراوردینه طلیعه ساخت و فرمود که این زمان قم از من بگذرد
 تا رون از موسی علیه السلام چنانچه آن بیان گذشت و در مشاهد غزوات ۱۶ تا مشهور
 از وی رضی الله عنه صادر شده چنانچه مر و لیست که در روز اخذ شانه زده ضربت بوی سانیه
 بودند و رسول صلی الله علیه و سلم در بسیاری از مواضع عظم بوی سپرد و حقه صفا در روز فیه که
 رسول صلی الله علیه و سلم خبر داد و کس فتح خیر است امیر المومنین صاحب اکرم و اعلم خواهد شد چنانچه
 در صحیح بخاری مسلم و لیست نقل است که در آن روز در آن قلعه را بر پشت مبارک خود حمل نمود
 تا مردم بالا رفت فتح کردند و بعد از آنکه خوشتمند که در راه انداخته بچشم کس از اصل نمودند و در
 روایتی دیگر است که در ری نزد یک قلعه افتاده بود و آنرا بروشته سپر خود ساخته مقارنه
 مینمود و خدا تعالی قلعه را مفتوح ساخت آن در را بیند حنت بعد از آن نیست کس بر آن
 شدند که در راه از خود بگردانند نتوانستند و از بر داشتند عاجز شدند و الله علم فضل
 و وهم و در فضائل حضرت امیر المومنین علی و آن کثیر مشهور است چنانچه امام گفته که در احادیث
 و اخبار فضائل سچاکس مثل فضائل امیر المومنین علی رضی الله عنه وارد نشده و ساجد علی
 و نسائی و ابو علی نیشاپوری گفته اند که این مقدمه را حدیث با سانیه حسنه که در حق حضرت
 علی وارد شده و سبب کثرت ورود احادیث و در حق و معنی بعضی از متاخرین از ویرت
 اهل بیت نبوتی الله علم گفته اند که خدا تعالی پیغمبر خود را مطلع ساخت بر آنچه بعد از وی حضرت
 امیر المومنین علی بدان مبتلا خواهد شد از اختلاف امت در ایام خلافت و می بین معنی مقتضی
 آنست که امت را نصیحت فرماید با این طریق که فضائل و حالات علی المرتضی بیان نماید این
 خبر که هر کس از امت رسیدن کسان احادیث جسته سبب نجات آن کس گردد و در
 اینجا چون این اختلاف و خروج بروی در آن ایام واقع شد هر یک از صحابه که از فضائل
 امیر المومنین علی را میسر شدند و شنیده بودند بنا بر نصیحت امت از آن متشکر ساختند و از بجز
 این امر خدا دریافت بمرتبه که طایفه از بنی امیه خذلیم الله شروع در تمقیص و سب و
 رزم و در منابر و مساجد کردند و از خوارج لعنهم الله با طایفه موافقت نمودند بلکه با فرقه
 کفر و قائل شدند بنا بر این محدثین و حفاظ و علمای اهل سنت با انتشار و سب و تخریب
 فضائل و کمالات علی را مشتغال نمودند از جهت نصیحت امت و نصرت حق و باز بداند که
 و در فضائل اهل بیت بسیار از احادیث فضائل علی صاحب اکرم خواهد آمد انشاء الله تعالی

و قبل ازین نیز در فتنه اهل ابوبکر رضی الله عنه در بسیاری از جاه و بیش مجلی از فتنه اهل شاکرم
 الله وجهه مذکور شد و در حقیقت آن مجلی حقیقتاً مختصراً ذکر کنم که اهل او عکس در میان
 اول مرویست بروایت بخاری و مسلم از سعد بن قیس و بروایت احمد و ابی حنبله
 حذری بروایت طبرانی از اسامه بن قیس و مسلم و حذری این مجله در این عمارت و ابی حنبله
 بن سمر و علی و برادر بن عازب بن یزید بن ارقم که رسول الله علیه و سلم در وقتیکه لغیر از تبوک فتنه
 علی را و در مدینه خلیفه ساخت علی گفت یا رسول الله مرا بر زبان تو که دو کمان خلیفه میسازد
 رسول الله علیه و سلم فرمود اما ترضی ان تكون منی منزلة هادون من منی
 الا انه لا یجوز منی یا راضی نیستی که با من از من بمنزله هادون از موسی علیه السلام الا انک
 بعد از من منی بنماید بود و قبل ازین در سببه و از دهم از سبب بخاریت بسط کرده ام که در
 و دوم روایت کردند بخاری و مسلم ایضا از سهل بن سعد و طبرانی از ابن عمر و ابی سلمه
 و عمر بن حصین و برادر ابن عباس که رسول الله علیه و سلم در روز غیفر فرمود که احفظین
 لواء عزاء و جلاله الله علی سیدیه بحب الله و رسوله و فروع را بکسی نخواهد داد
 که این قلعه است او فتح شود و دوست دار خدای و رسول او و خدای و رسول او را دوست دارد
 انگاه صحابه شب با یکدیگر گفتند و در فکر بودند که آیا کدام یک از ما خواهد داد و در دیگر صحاب
 جمیع اصحاب رسول آمدند و دو و شصت نفر بستمند بامید آنکه یکم ایشان عطا فرماید رسول الله
 علیه و سلم فرمود که علی بن ابیطالب کجاست گفتند در چشم دار و یکم او را طلب نمایند چون
 علی را حاضر شد رسول الله علیه و سلم آب من مبارک خود بچشمش کف نمائید و دعای فرمود
 فی الحال آن در دبر طرف شد گو یا که هرگز نبود و علم را با و عطا فرمود و ترمیمی از عالمیه نمائید
 که در حضرت سیده النساء العالمین فاطمه زهرا رسول الله علیه و سلم دوست ترین نان بود
 و زوج وی حضرت امیر المؤمنین علی و دست ترین رجال بود و حدیث یکم
 بن ابی وقاص روایت کرد چون بیت دل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم نازل شد رسول الله
 علیه و سلم علی و فاطمه و حسن و حسین را طلب فرموده گفت اللهم هؤلاء هم اهل باری خدا با اینهاست
 اهل من حدیث چهارم در روز غدیر خم رسول الله علیه و سلم فرمود که من کنتم مولای
 فلیکن مولایکم و اهل من و اکاد و عاده من عاد الا هر یک که من مولای اویم علی مولای اوست و اهل
 خدا یا دوست دار کسی که دوست دارد علی را و دشمن دارد کسی که علی را دشمن دارد و آخر

چنانچه در شعبه یازدهم مذکور شد که سی و پنجابی انجیریت را روایت کرده اند و بسیاری از طرق او
 با حسن است و معنی انجیریت نیز کلامی مستوفی بیان کرده ایم از بهی می روایت که حضرت علی
 از دو ورید اش رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و هذا سید العرب این شخص که می آید سید عرب
 است عائشه رحم حاضر بود و گفت یا رسول الله آیا تو سید عرب هستی فرمود وانا سید العالمین
 و هو سید العرب من سید العالمین ام و این سید عرب است و حاکم انجیریت را و میخیزد و
 ابن عباس لفظا ناسیك لادم و علی سید العرب روایت کرده و حکم بصحت آن فرمود
 و حال آنکه بخاری مسلم تخیر انجیریت کرده اند و چند شاهد دارند که بهر ضعیف است چنانچه بعضی
 از محققین محدثین بیان کرده و گفت بکافی حکم بوضع انجیریت کرده و بر فرض صحة حدیث
 سیادت علی یا از رکن نسبت یا اند آن پس مستلزم افضلیت بر خلق از لایحه نیست چنانچه
 و لاصل صریح ذکر کردیم حدیث صحیح روایت کرد ترمذی و حاکم صحیح کرد و آنرا از زبیده که گفت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و ان الله لک الی اخر فی حجتک بعد و اخباری نه میجویم تحقیق
 خدا بینا امر کرده و احبب اکر کن خبر و او مر که این چهار کس را دوست میدار و اصحاب گفتند
 یا رسول الله انما اکر کن پیش ما بگو که بهرستی آذریم هر یک او شازا انگاه رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود ابو بکر و عمر و عثمان و علی از ایشان است آنچه مرتب این لفظ را فرمود و بر زبان را ندان
 گفت ابو ذر و مقداد و سلیمان و علی حدیث صحیح روایت کرد احمد و ترمذی و شافعی و
 ابن ماجه از حبشی بن حبان که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که عاصمی و انان علی و لایق دینی غنی
 اکابر علی از من است و من از علی و او ای انان کند از جانب من مگر علی من حدیث
 بهر قسم روایت بر وایت ترمذی از ابن عمر که گفت رسول صلی الله علیه و سلم میان اصحاب عقد
 مواخات فرمود و انگاه علی رفت آمد و اشک از چشم ببارید و فرمود یا رسول الله میان اصحاب عقد
 مواخات شد و بر او و بنی کید گیر گشتند و مرا هیچ یک از اصحاب بر او رنناختی رسول صلی الله علیه
 و سلم فرمود اننا نحن فی الدنیا و الاخره یعنی بر او رنناختی در دنیا و آخرت حدیث صحیح
 بر وایت مسلم روایت از علی که فرمود و ان الله خلق الخیة و بعد و الله مستر انه لیس فی النبی
 البنی که علی آن کلامی است که لا یخفی الا من لا یخفی الا منافق یا خدای که منشق ساخت جنوب
 از جهت رویانیدن و خلق کرد و فرمود ان الله و ان الله که پیغامبر صلی الله علیه و سلم عهد و عیت فرمود
 است بمن که دوست ندارم و کرمونی و دشمنی ندارم اگر منافقی روایت بر وایت ترمذی

عاصم شازا نام

نسخه

جاده جاده

از ابو سعید خدری نقل شد که گفت ساقی را باین شناختم که امیر المومنین علی را در دوشمن سید است
 نه هم مروست روایت بزاز و طبرانی در او سبط از جابر بن عبد الله و بروایب طبرانی و حاکم و
 در فضیلت روایب بدی از ابن عمر و حاکم و ترمذی از امیر المومنین علی رضی الله عنه که گفت رسول
 صلی الله علیه و آله فرمود انا مدنییر العلم و علی بابها من دینه علم و علی در روایت
 دیگر آمده که فرمود من اداد العلم فلیات الباب هر کس که علم خواهد که باند که از دور در آید و در روایت
 دیگر نزد ترمذی از امیر المومنین علی رضی الله عنه و لیست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود انا دار الحکمة
 و علی بابها من دار حکمت و علی در آن و در روایت دیگر نزد ابن عقیلی که باب علی علی باب
 علم من است مصنف گوید علما و ریختن از طبرانی و بخبر می هست جماعتی که از آنجا آمدن بود
 و امام نووی هم از امیر المومنین فته اند که اینموقع است و کافی است ترا معرفان جویری امام نووی
 در حدیث و در طرق چنانچه از بعضی محققین و محدثین گفته اند که بعد از امام نووی کسی نیامد که در
 علم حدیث مثل او باشد خصوصاً مسامی بوده باشد با و حاکم چنانچه عاده و طریقیه اوست علم حجة
 او کرده و بعضی از متاخرین محققین متطلع از اهل حدیث حکم بصحت آن کرده و بعضی گفته اند
 حدیث حسن است و کلامی در بیفهام وارد شده مذکور شد حدیث و هم مرویست از حاکم گفت
 صحیح است از علی المرتضی که گفت رسول صلی الله علیه و آله مرا بهین فرستاد گفتم یا رسول الله مرا
 مفسرستی و حال آنکه من جوانم و علم قصار نمیدانم که در میان ایشان حکم کنم انگاه رسول صلی الله علیه
 و آله دست مبارک خود را بینه من زد و گفت اللهم اهد قلبی و تبیت لسانی بار خدایا
 دل او را هدایت ده و زبان او را ثابت دار امیر المومنین علی کرم الله وجهه گوید بخدای سوگند
 که بعد از آن در هیچ حکم مرا شک واقع نشد و بعضی از علما گفته اند سبب آن رسول الله صلی الله علیه و آله
 اقتضای علی که در احادیث ابو بکر صدیق رضی الله عنه مذکور شد آن بود که رسول صلی الله علیه و آله
 جماعتی از اصحاب نشسته بودند درین اثنا می دو شخص کسی با یکدیگر دعوی داشتند نزد رسول
 صلی الله علیه و آله می آمدن یکی از آن دو کس گفت یا رسول الله مرا خری بود و این مرد را گادی بود
 خرم بکتسا انگاه بخاطر یکی از احضار مجلس گردید و گفت بر بهائم صنان نیست بلغد ان
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود ای علی المرتضی حکم کن میان ایشان امیر المومنین علی از آن دو
 کس پرسید که آیا این دو دیوانه و دیوانه بود و یا یکی سبته و دیگری کتاده بود و چه حال دارند
 گفتند خربسته بود و گاه کتاده همراه بود حضرت علی فرمود بر صاحب گاه و صنان است باید که

نزدیک بود

و صاحب آن گاد

تا وان خرقط شده بدید حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آن حکم را مقرر داشت آن قضارا
 نافرمانید یعنی در آن روز اقصا که علی فرمود و الله اعلم حدیث یازدهم روایت این
 از امیر المومنین علیه السلام که گفت یاو گفتند که سبب چیست که روایت حدیث شما از رسول صلی
 الله علیه و سلم بیشتر است از باقی اصحاب گفت من هرگاه که ساکت میشدم رسول صلی الله علیه و سلم
 بنفس نفیس خود شروع در تکلم با من می نمود حدیث دوازدهم روایت کرد طبرانی در واسط
 السندی الضعیف خود از جابر بن عبد الله که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود الناس من
 شتی وانا و علی من شجرة واحدة مردمان از درختان مختلف اند و من و علی از یک درختیم حدیث
 سیم و دهم روایت کرد بر از از سعد که رسول صلی الله علیه و سلم علی المرتضی گفت که هیچکس احد
 ان یجیب فی هذا المسجد غیبه و غیره حلال نیست مگر کسی که جنب باشد و برین مسجد غیر من
 و تو بنابر آنکه راه ایشان از مسجد بود و الله اعلم حدیث چهارم و دهم روایت کرد طبرانی در حاکم
 و گفت صحیح است از ام سلمه وقتیکه حضرت صلی الله علیه و سلم غضب می نمود و میخس و لیری نمیکرد
 که باحضرت تکلم کند مگر امیر المومنین علیه السلام که در آنوقت باحضرت تکلم می نمود حدیث
 یازدهم روایت کرد طبرانی از حاکم با شد و حسن ابن مسعود که پیغامبر صلی الله
 و سلم فرمود انظر الی علی عبادته و یدین رسولی عبادت متبرجم گوید و چهیک در معنی
 این حدیث در بنهایه جزئی حتمه الله علیه و سلم بعضی علمای نقل کرده است که وقتی علی المرتضی
 شدم مردم بروی مبارک او نظر میکردند از شرافت آن سبب علم و زهد و تقوی و شجاعت
 و می رضا تعجب کرده میگفتند لا اله الا الله چه شریفی ستاین جوان لا اله الا الله چه
 عالم ستاین جوان لا اله الا الله چه شجاعت دارد و این جوان پس بنابر این روایت علی کرم
 الله وجهه تکلم بکلمه توحید بود و فرموده که نظر بروی علی کردن عبادت است لیکن این وجه
 جاریست حتی کسانی که در وقت نظر متکلم باین کلمات شده باشند در حق جمیع ناظران
 زیرا که میتوانند بود که بروی علی نظر کرده باشند و اینکله از وصا و نشده باشد مگر آنکه
 تعظیم مقام کنیم و گوئیم اعم از آنکه ناظر تکلم کرده باشد باین کلمه در آنوقت یا در خاطر گذرانیده
 باشد و درین هنگام بیان مذکور مستقیم است حدیث شانزدهم روایت کرد ابویحیی
 و بر از سعد بن ابی وقاص که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود من اذی علیا فقد اذی
 هر کس که علی را برنجاند تحقیق مرا برنجانیده حدیث هفتم روایت کرد طبرانی با شد حسن

از مسلم از امام مسلم از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت فرشتی علیاً فقد اجتنی و من اجسنی
فقد احب الله و من ابغض علیاً فقد ابغضه فقد ابغض الله هر کس که علی را دوست
دارد و مرا دوست داشته و هر کس که علی را دشمن دارد و مرا دشمن داشته است آن دشمن
است روایت کرد و حاکم و احمد و ترمذی و صحیح است از امام مسلم شنیدیم که رسول صلی الله علیه و سلم
فرمود من سب علیاً فقد سبنی هر کس که علی را سب کرد و بس تخفیف هر است کرده است
حدیث پیشتر و هم روایت کرده اند احمد و حاکم بسندی صحیح از ابی سعد خدیجه که رسول صلی
الله علیه و سلم فرمود انک تقابل علی القرآن کما قال الباقی علی قنبله بدستیکه تو کارزار خود را
کردی بکلمه قرآن همچنانکه کارزار بر نازل شدن قرآن میکردی حدیث نو و در صحیح روایت بزرگ
بزار و ابویعلی و حاکم از علی بن ابی حمزه که گفت رسول صلی الله علیه و سلم و العلوۃ مر اخوانی و گفت در تو مثل
عیسی علیه السلام هست که به او و او را دشمن داشته اند بر تبه که بهتان در حق او گفتند و نصاری
او را بر تبه داشتند که نزد کسی داشت از بر سر قرار دهند باز علی گفت آگاه باشید که
دو طائفه پلایک خواهند بود باب من یکی دوست مفرط که روح و وصف کند مرا چیزی که در
من نیست و دیگر کسی که از دشمنی بر من بهتان بندد حدیث بیست و نهم روایت کرد طبرانی در
اوسط صحیح از امام مسلم که گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود علی باقر است قرآن با علی است جدا
نمیشوند از یکدیگر اوقتی که واروشوند بر من رجوع حدیث بیست و یکم روایت کردند احمد و بیست
صحیح از عمار بن یاسر که میفرمود صلی الله علیه و سلم علیه را گفت انتبه الناس رجلا من احمد بن محمد و الله
بضرک یا علی هذه شقی ترین بد بخت ترین نام و کس اندا حیر شود که ناقد صالح علیه السلام را چه
گرفت و دیگر آنکه ضربت بوسه بدهی این طبع لغته الله علیه و تلفظ به دور اول اشارت بقر
سر مبارک امیر المومنین علیه کرم الله وجهه فرمود و در ثانی اشاره بوجهه فرمود یعنی چنان زن که محال
زنا بچون بر آید بفرمانه الله تعالی و این حدیث از طریق علی علیه کرم الله وجهه جابر بن سبره و غیر ایشان وارد
شده و ابویعلی از عائشه رضی روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم علی را معانقه کرده بوسه داد و گفت
یا ابی الوحید الشهد یا ابی الوحید الشهد استعمال لفظ یا ابی بکلام عرب بود و قسم است از برای
تغلیط است در مصححیت اگر قصد نم کنند منی هند است چرا که بغیر خدا هیچکس جاز نیست یا از برای تاکید
کلام مسکن بر عادت کلام عرب از غیر قصد قد و یا یا بی متعلق بحد و فست یا علی یا اسمی بود
ندیم که از مقدس به کلام حاصل نهاییه الجزری فی لفظ کلام طبرانی و ابویعلی روایت کرده اند

دوست
۴ مکر کر
دوست
دانش پس
تحقیق خزان
دوست

二五

بکلیہ مبارک
وی ۲۲

پانچ

که جمیع رجال و ثقات اندگرگی از ایشان که او را ثور و شد و دست بوثاق و نیز مرویت که
 رسول صلی الله علیه و سلم روزی امیر المومنین علیه را گفت که من اشقی الاقلین علی گفت اشقی
 الاقلین کسی است که عقر ناقه صالح کرد و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود درست گفتی باز فرمود که
 اشقی الاخرین کیست امیر المومنین علیه فرمود عالم باین نیستیم یا رسول الله انگاه رسول صلی الله
 علیه و سلم فرمود الذی یضربک علی هذه یعنی اشقی الاخرین کسی است که ضربت رساند بفرق سر
 مبارک تو این حدیث بود که امیر المومنین علیه و قتیله از اعمال و افعال اهل کوفه منترجرو و لکنک
 میشد میفرمود و خذت انه ابغضت اشقاکم فحصبته من هذه و دست میدارم که
 شقی ترین شمار را بر انگیزه شود و رنگین سازد محاسن مرا بخون سمرین بجهت رسید که عبد السلام
 علی ابن ابیطالب گفت ای امیر المومنین بجانم که نه قدم رنج فرامی بر تحقیق که من میترسم
 که در بابیست یعنی ضرب بشیر ایشان بتورسد علی جواب گفت والله لقد اخبرنی به
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بخبرای سوگند که پیغامبر صلی الله علیه و سلم از آن امر که تو میگوی خبر کرد
 است ابو الاسود و میگوید هرگز مثل او امر و زحار بی ندیدم که بقتل خود و ضرر دید حدیث بیست و دوم
 روایت کرد حاکم و گفت صحیح است از ابی سعید خدری رقم که گفت بعضی مردم از امیر المومنین علیه
 رنم شکوه کردند انگاه رسول صلی الله علیه و سلم برخاست و خطبه خواند و بعد از فراغ خطبه فرمود
 لا تشکوا علیا فوالله انه لا خشی فی ذات الله و فی سبیل الله شکوه از حضرت علیه کنید بخدا
 سوگند او اخیست در ذات خدا و راه هدایتی و اخیست تغییر اخیست از خشی اخیست که ذاتی الهیه
 حدیث بیست و چهارم مرویت بروایت احمد و ضیاء از زید بن ارقم که رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود انی اهرت بسبب هذا الا لبواب غیر باب علی فقال فیء والله لا شئ الا ففتحته و لکن
 اهرت بشیء فانبعثه بربنیکم من امر کرده شد بسبب ابوابی که مفتوح بود در مسجد غیر باب علی
 پس یکی از شما در شیعین گفت و حالا که من الله که سد بابی و فتح بابی نکردم لیکن بچیزیکه ما مور
 شد م متابعت آن نمودم و مشکل میشود این حدیث سجدینی که در باب خلافت ابو بکر صلی الله
 که نشئت که بسبب جمیع خویشای یعنی درامی کو چاکام فرمود غیر خود ابو بکر رض زیرا که در آن حدیث
 تصریح امر بسببست و در ایام موت مرض بوده و در حدیث آن تصریح آن نیست پس حال آن
 حدیث برامری میکنم که بر مرض مقدم باشد و این بجهتست که حدیث سنانی و ایام مرض الموت
 بوده و علماء گفته اند در آن شانست بخلاف ابوبکر رض بآنکه آن حدیث صحیح و شهرت از حدیث

لا خشی

و فی سبیل الله

و فی سبیل الله

و فی سبیل الله

و فی سبیل الله

یعنی نصیحت نمودن قوم او کرد و نصرت موسی از باطن آن یکی این بود که چون فرعون با
 قوم خود خطاب کرده گفت بگذارید مرا تا موسی را بقتل رسانم او گفت میشنوی را که میگویی
 که پروردگار من منزه است و پس پیغمبر علی بن ابیطالب حدیثی و دو هم روایت
 کرد خطیبی آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود و عثمان صحیفه مؤمن علی بن ابیطالب است
 سنی پیغمبر مراد است از آنکه گفت رسول صلی الله علیه و آله فرمود علی امام البررة و قال
 الفجرة منصور من نصرة کفخل من خذله علی بنیوای برارست و کشته و کفارت که
 او را یاری کند و نصرت را داری کرده شد و کسی که ترک نصرت و اعانت او کرد و نخد و اول من
 گشت حدیث سنی چهارم روایت کرد طبرانی و دارقطنی در افراد از این عباس که پیغمبر
 فرمود صلی الله علیه و آله علی باب حطه من دخل منه کان موصاف من خرج کان کافر اعلی باب
 مغفر تست حطه نوبت هر کس که ازین در وارد و متابعت او کرد و مومن است و هر کس که از
 بیرون رفت و پشت گردانید و عصیان و زید کافرت حدیث سنی پنجم
 است بر وایت بیهمی و ولیم علی از آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود و علی بنی من
 الداس من دین حدیث سنی ششم روایت بر وایت بیهمی و ولیم علی از آنست که پیغمبر صلی الله
 علیه و آله که علی نورانی خواهد بود و در پشت مثل ستارای صبح از برکات این حدیث
 سنی هفتم روایت بر وایت عدی از علی که رسول صلی الله علیه و آله فرمود و علی بنی من
 المومنین و طالع العرب المنافقین علی بنی منی و امی مومنان است و مال مشیو امی منافقان است یعنی
 تمام ممت ایشان نیست که جمع مال نمایند و بر همه چیز و همه کس مقدم دانند و پرستش آن کنند و زبانی
 حال ایشان ناطق است با آنکه مال هرگز و مال نخواهد یافت و مترجم گوید ملک صاحب گشاد و در
 تفسیر آیه قال ما ظن ان تبید هذا ابداء آورده اند که اکثر اغنیای آل اسلام اگر چه لسان ایشان
 عدم فنا و زوال مال لائق نیست لیکن حال ایشان آن طاق است و منادی میزند بر آن حدیث
 سنی هشتم روایت بر وایت نزار از آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود و علی بنی من
 قصار دین منکست و خواهد کرد حدیث سنی نهم بر وایت ترمذی و نسائی و حاکم روایت
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود و الحجة تفتتق الی ثلاثه علی و عمار و سلمه بنی و سنی که
 بهشت مشتاق دیدار است که است و عمار و سلمان فارسی تجاری و مسلم روایت کرده اند از آنست
 که رسول صلی الله علیه و آله علی را در مسجد دید که در مسجد

علی بن ابیطالب از آنست که

خواب رفته بود و روی او بیک طرف رفته بعضی

بسم الله الرحمن الرحيم

عنه

عنه

گفت تم یا ابائواب بر خیز ای ابواب از بخت بود که علی این گنیت از جمع گنیتها و ستر
 میدشت بواسطه آنکه از جانب رسول صلی الله علیه و سلم گنیتی این گنیت شده بود و قبل ازین منکر
 ساختم که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که چهار کس از کتب مجتبی و دوستی ایشان در دل
 منافق و دوست سیدار و ایشانرا مکر مومنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیهم الرضوان و تا کم آنکه
 رز و دین کرد که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر پیغمبر که را بخت رفیق بخت صلی
 کرد و علی قاطره حسن و حسین و جعفر و قمر و ابوبکر و ابن الدینار از ابوسعید خدری روایت کرد که بود
 صلی الله علیه و سلم و را یام مرض و فاة روزی بیرون آمد و فرمود در حالی که مادر نماز صبح بود و گفت
 ای تریکت فیکم کتاب الله و سنته فاستنطقوا القرآن بسنته فانه لن یعصی احدکم
 ولن یزلی فذا کم و لن یقصر ایدیکم و ما اخذتم بها ثم لهما ثم قال اوصیکم بهذا من خیر و انشأ
 الی علی و العباس و لیکم فاحذرا لا یحفظ علی الا اعطاه الله فورا حتی یوقا به صلی
 یوم القیامة بدستیکم من از دنیا انتقال کرده میگذازم در میان شما قرآن و سنت خود را
 نطق از قرآن کشید بسنت من یعنی تاویل تفسیر قرآن از حدیث من بجز نمید به تحقیق که چهها
 بصیرت شما ما بینا نخواهد شد و در مهابی شما بخیرید و دستها شما کوتاه نخواهد شد و اوسیکم دست
 بقرآن و سنت من بنمید و فراگیرد آنرا بعد از آن فرمود و ینکی وصیت میکنم شما را در حق این
 دو کس صلی و عباس و زبان خود باز ندارد از ایشان جویز سیرت و حرمت من نکند
 احدی مگر آنکه حق بجا ندهد و کما او را از سی عطای فرماید که بان نوز فرد من بعد روز قیامت
 من ابی شیبہ از عبد الرحمن بن عوف روایت کرد که چون رسول الله صلی الله علیه و سلم فتح مکه نمود
 بجانب طائف عثمان غزنم متعلق گردانید و گاه خطیب بلوغ کرده حمد و ثنای خدا بپایان
 آورد و گفت اوصیکم بقرت خیرا و ان و علیکم المح من الله نفسی بید لتقیمن
 الصلوة و لتقن الزکوة و لا یصننکم و جلا منی یغیر با عناکم ثم اخذ نیل
 علی ثم قال هو هذا وصیت میکنم شما را ینکی با این بیت و ذریت من و وعده شما در حوض است
 نزد من بیا نید با خدای که نفس من بعد قدرت اوست که هر آنیه اقامت صلوة و ادای زکوة
 خواهد کرد و آنکه مردی از من بیا همچون نفس من بر شما مسلط میازم تا شما را گردن زند بعد
 از آن و س علی را گرفته فرمود آنرا که گفتم منیت و رجال انجید شایعاً از ثقات اند مگر
 یکی از ایشان که علما و تصنیف و اختلاف کرده اند و در روایت آمده که رسول صلی الله علیه و سلم

علیه السلام در مرض فوت گفت ایها الناس نزدیک آن رسیده که مقبوض میشود و از میان
 شما بیرون روم و قبل ازین با شما گفته بودم این زمان نیز میگویم تا عذر نیارید بدانید که
 من کتاب پروردگار را این میت خود را در میان شما خواهم گذاشت نگاه دست علی بن
 گرفته بلند ساخت و فرمود هذا علی مع القرآن القرآن لا یفترقان حتی یسجد علی
 الحوض فاسئلهم اکیف خلقت فیها اینست بقرآنست و قرآن با علیست از یکدیگر جدا
 نخواهند بود تا وقتیکه داروشوند بر من بر حوض پس حال ایشان خواهم پرسید که با ایشان چگونه
 سلوک کردید بعد از من فامام احمد و مناقب از علی بن ابیطالب روایت کرد که گفت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا حبست و حاطی میبایستی مبارک بر من بود و گفتم فم فوالله لا
 انت اخی و ابوی و کنت علی سنی من مات علی عهدی فهو فی الجنة و من مات
 علی عهدی فقد قضی حبه و من مات یحبک بعد موتک ختم الله باله من
 الايمان ما طلعت الشمس و غربت بر فیروز بخدا سوگند که ترا خشنود و خواهم کرد و امید یمنی
 با یحیی که تو برادر منی در دنیا و آخرت و پدر فرزند منی یعنی حسن و حسین و بر بنیان
 مقاتله خواهی کرد هر کس که بر عهد من بمیرد یعنی ایمان بر سالست من آورده و وصیت بر او
 کند او در بهشت خواهد بود و هر کس که بر عهد تو میرد بدوستیکه دانیست در عهد خود
 نموده باشد و هر کس که بعد از موت تو محبت و دوستی تو میرد خدا تمنا ختم کار او با من و ایمان
 خواهد کرد و تار و زقیامت و بروایت ارقطی مرویست که علی با شش تن که از اهل شومره
 بودند حدیثی طویل گفت و از تجمل آن بود که فرمود از شما سوال میکنم آیا در میان شما
 غیر من کسیست که رسول در حق او گفته باشد انت قسیم النادیعیم القیامتیه تو قیمت کنی
 و وزخ باشی در قیامت استخاعت گفتند غیر تو کسی نیست در میان ما که باین صفت موصوف
 باشد و مراد از قیمت آنست که انسان و و فرقه خواهد شد فرقه که با تو دوستی کند و همراه
 تو اند ایشان بر بهر ایت اند و فرقه که دشمن تواند از تو دور اند ایشان بر ضلالت اند پس
 با تو در بهشت خواهد بود و آن نصف دیگر که با تو دشمن اند و مقاتله خواهند نمود یعنی خوارج
 بقات و امثال ایشان و در وزخ خواهند بود و کذا قال فی النهایه و در معنی یحیی است
 حدیثی که از علی بن موسی کاظم امام الحنوف و الامام مرویست که رسول صلی الله علیه و آله را
 گفت انت قسیم الجنة و النار فیهوم القیامة یقول النار هذا لی و هذا لک تو قیمت

علی نازل شد ایضا ابن عباس را از این روایت کرده که گفت تسبیح آید و در شان علی نازل شده ایضا بر وایت ابو یعلی از ابو هریره رضی و وایت که گفت عمر ابن الخطاب علیه السلام حضرت که حاصل شدند و اگر کسی از اینها من میباید که همیشه آن را بخواند و هر روز صد مرتبه از آنکه شتران سرخ موی من هستند و این شلی است که در میان لقا است نشان میگوشید زیرا که عرب شتر سرخ بهترین اموال را ابو هریره رضی پرسیدند که آن سه حضرت چیست گفت یکم تزویج و خیر رسول صلی الله علیه و سلم دوم ساکن شدن او در مسجد چنانچه حلال نیست بر من آنچه بروی حلال است یعنی باجنب ز آمدن استیوم اعطای لواء و خیر و امام احمد بن حنبل از وایت از ابن عمر نماند این حدیث وایت کرده و ایضا از امام احمد رحمه الله و ابو یعلی بنده یحیی از علی رضی و وایت کرده اند که گفت از آن روز که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود و آب در میان من و خورشید من البید در وقت عطای لواء خیر و در چشم ندیده ام و ایضا مرویست که علی وقتیکه در کوفه نزول اعلان فرمود حکیمی از عرب نزد وی آمد و گفت و الله ای امیر المؤمنین خلافت زینت از تو یافته نه آنکه ترا زینت داد و نه آنکه از تو یافتی و احتیاج خلافت تو بیشتر بود از احتیاج تو بخلافت ایضا مرویست بر وایت سلیفی از عبد الله بن احمد بن حنبل که گفت از حال علی رضی الله عنه و معاویه از پدر خود سوال کردم گفت آن علی کان کثیرا لاعداء ففتش له اعداءه شیئا فلم يجد الا خجاوا الى جبل قد جار به و قاتله فاطره کید اهلهم لاه

بیاورد آنرا یافتند انگاه نزد وی آمدند که چاربه مقابله کرده شما لعه و روح آن مرد در دیکر که در وی فصل چهارم در بعضی کرامات علی صلی الله علیه و سلم و صاحب کم مولای امیر الامم و فضایل و فضایل وی و کلماتی که ولایت میکنند بر قدر و علم و حکمت و معرفت می بخدای تبارک و تعالی آن روایت کرد از علی رضی که گفت و الله هیچ آیت نازل نشده مگر آنکه داشتم که در چه باب نازل شد بدستیکه خدا تبارک مرا قلبی سلیم و عقولای لقی بخشیده است ایضا ابن سعد و غیره از ابو طیفیل روایت که گفت علی بن ابیطالب فرمود سوال کنید مرا از کتاب الله بدستیکه هیچ آیتی نیست مگر آنکه میباید که بشت نازل شده یا بر وز یا در سهیل نازل شده یا در جبل ایضا ابن داود و در صحیحین روایت کرده که گفت وقتیکه رسول صلی الله علیه و سلم از دنیا رحلت فرمود علی رضی را در دست و ربیعیت ابو بکر رضی واقع شد و چون ابو بکر رضی ملاقی او شد گفت آیا امارت مرا کرده

و ایضا بر وایت از ابن عباس را از آنکه در وقت بود که یحیی بن ابی اسحاق را از امارت نمود

و اسلافه ناطق

در طوطی خوانده

و در کتاب از نازل شد و در کتاب از نازل شد

داستی ملی نه گفت کرده نهند شتم و لیکن سوگند سجده ای کرده ام که رسد آبرویش بگیرم و بر سر
صلوة تا وقتیکه قرآن را جمع کنم و اینجهت که زخم کرده اند که قرآن را بروی تن نازل نوشت
ایضا محمد بن سیرین گوید که اگر آن کتاب التدریس که می علمند و آن بود و از حاکم کرانی نقل
علی بن ائمت که وقتیکه سر مبارک حضرت سالت پناه در کنار او بود و بر آن حضرت و خنی ماران
شد و علی نماز عصر گذارده بود و از خدمت بمنبر فارغ نشد تا وقتیکه آفتاب غروب کرد و آن
آنحضرت فرمود اللهم انک انما فی طاعتک و طاعة رسولک فادع الله علیه فطاعت
بعد ما غریب بار خدا یا علی م اگر در زمان برادر تو بوده و در زمان برادری رسول تو بوده
آفتاب از بر سر او بار گردان افکاه آفتاب طلوع کرد بعد از آنکه غروب کرده بود و ایضا محمد بن
وفاشی در شفا گوید که حدیث رسول آفتاب صبح است و شیخ الاسلام ابو ذر غفاری گوید حدیث
حسن است و خبر از علماء رسالت او نموده رد کرده اند قول جمعی را که گفته اند این حدیث در سنن
ست زیرا که وقت فوت شد بغروب آفتاب محل صلوة مانع شد فایده در رد آن نیست
گوید بلکه جواب قول آنجماعت میدهم همچنانکه از خصوصیتی که راستی است با آنکه در مسئله یعنی آنکه
غروب کند باز عود کند آیا با عادت آفتاب وقت باز میگرد و بانی تردوسی است بیان آنچه
بر آن منوجه میشود و در شرح مختصرا در اوایل کتاب ذکر کرده ام ایضا سبط ابن جوزی گوید برین
باب حکایتی عجیب است که بعضی از مشایخ مرا خبر داده اند و در عراق که ایشان ابو منصور مظفر ابن
از شیر عبادی و اعظم را دیدند که بعد از عصر این حدیث را مذکور ساخت و بالفاظ منین و غیر
میداد و ذکر فضائل الهیست و درین اثنا قطعه ای بر ظاهر شد و مال آفتاب گشت چنانچه مردم
ظن غروب آفتاب کردند شعر انشاک کردند شعر که تعجب یاهمسحی ینتهی + مدحی کمال
المصطفی و الخاله + و آیتی عنانک از ادب تنانهم + انبیت ذکان الوقوف کاجاله
انکان للموی فوفک فلیکن + هذا الوقوف الخیکله و کجلیه بد خطاب آفتاب کرده
میگوید غروب کن و شمس زانی که روح من از برای آل منسفی و اولاد تمام شود و عثمان خود را باز
گردان اگر تمامی ایشان خواهی شنید مگر فراموش کرد که وقوف و رجوع تو در آنوقت از بر سر
چه کس بود اگر در آنروز وقت بازگشتن و ایستادن تو از جهت کمبود باید که درینوقت از بر سر
دوستان و یک جهان او توقفت کن و دروغ منهای تراوی گوید بعد از اتمام انشا شعر آفتاب
در تحت سحاب دی نموده و روایت عبد الله و عبد الرزاق از جریر بری که گفت

فطاعت
محمد بن
ابو ذر
ابو ذر
ابو ذر

چگونه خواهی بود و وقتیکه ترا امور سازند بآنکه لعنت کنی

..... گفتیم ۶ یا این بر بوقوع خواهد انجامید علی بن گفت بے واقع خواهد شد گفتیم علانکار
 من در آن وقت چیست گفت لعنت کن لیکن تیرا از من مکن بعد از آن
 در وقتیکه محمد بن یوسف برادر حجاج برین امیر شد مرا امر لعن علی بن فرمود من گفتم
 ان لا امیر اهری ان العن علی بن العنوه بدستیکه امیر یعنی محمد بن یوسف امر کرد مرا بآنکه علی
 بن را لعن کنم پس لعن کنی یعنی امیر را لعنه الله داوی گویند بچکس از حفا
 مجلس جمیع یعنی بآنکه من امیر را لعن کردم و علی بن را لعنه الله بنکر و شفا نظر
 نشد مگر یکم و از آنها و این از کرامات علی بن بود که از امور آئینده خبر داد و ایضا از محمد بن را
 علی بن بآنکه وقتی سخن گفت و شخصی مرا تکذیب کرد امیر المؤمنین گفت اگر دروغ میگفته باشی
 بر تو وعاسی کنم گفت بلای عار کن چون علی بن وعاسی کرد از جای خود و جنبید تا وقتیکه کوفه شد
 و این مدامنی را وایت کرده که گفت رضی الله عنه بیت المال را پاک بیاخت و در آنجا نماز
 میگذاشت تا گواهی بخورد و حسن اموال مسلمان نکرده نقلست که دوم در بایکدگر طعام میخوردند بایک
 از آن دو کس پنجم گرده نان بود با دیگر سه عدد و در انشای خورون مردمی دیگر نالان شایان
 شد و از هشت دین با اتفاق تناول کردند هر سه بایکدگر وقت رفتن آن مرد ثالث هشت درم
 نزد این دو کس از هشت اجوف طعامی که خورده بود انگاه میان این دو کس نزاع شد صاحب پنجم
 عدد نان گفت پنجم درم از هشت و سه درم از صاحب عدو نان او میگفت که نصف هشت
 درم که چهار عدد دستگیرم چون این محاکمه نزد علی بن رفت بر دند صاحب عدو را فرمود که سه درم که
 میدی بگیر که قیمت شحال تو خوبست او گفت را هنی منیشوم مگر آنچه حق من باشد از روبه
 حساب آن شخص از میان آن سوال کرد و فرمود که این هشت عدد نان که شما خورید وید هشت چها
 نشت است و چون زیاده و کم خون شما معلوم نیست حل بر شما می میکنم چنانچه تو هشت
 ثلث خورده باشی حال آنکه نه ثلث حق تو در میان است و صاحب پنجم نیز هشت ثلث خورده
 و حق او یا نه ثلث است پس او را هشت ثلث باقی مانده در هم عوض آن میگردد و بایک
 ثلث باقی مانده بکدرم عوض بگیر چنانچه این هشت درم بکدرم حق تو باشد و هشت درم
 دیگر حق صاحب تو انگاه آن شخص گفت این زمان را هنی شدم مرا و نیست که دو کس نزد
 علی بن آمدند بیک گفت ایفر درم آن دارد که با در من مخلم شده در ماده او چه حکم میفرمائی

در علمای کوفه که در این زمان از حجاز

در این کتاب که در بیان فضیلت و کمالات ائمه است و در بیان کمالات و فضیلت ایشان است

در بیان فضیلت و کمالات ائمه

سلی گفت و را در آفتاب باز و در سایه و در بزم از جمله کلام علی بن ابی طالب علیه السلام
انتبه و ایستاده مروان در خواب غفلت اندورین دنیا فکر آخرت و احوال قیامت میکنند
همچنانکه حواس خفتگان در کمال غفلت ظاهری در غفلت عقول دنیا پرستان از معرفت
حقایق اشیا و محو حقیقت الناس بزم غفلت استید صدم بابا ائمه مروان بروزگار شبیه نراند از لیسان به
بدان خود یعنی مروان بچیز روزماند و بروزگار میگذرانند و از متابعت آبای ایامی بمانند
فرمود و لو کشف الغطاء ما ازد دشت بقسا یعنی چندان معرفت خدا نیکیا و علم بحقائق
اشیا حاصل است اگر پرده از روی چنبره دور شود زیاده نیشوم از روی و انشای زیاد
نمازم و انشای و مضمون لم اعدت باکم از کس و الی ما دون العرش فوقها که از حق
علی کرم الله وجهه مرویست و و شاید انداز بر سر این معنی فرمود و ما هلك اهل عیون قدیم
بلاک شد از بلاک مباد آنکه انداز خود را بشناخت و جاوید از پلاک موری سخات یافت
بجایات جاوید بتافت و فرمود و قیمت کل اهرام ما یحسب فی حق من از باب بمعنی آدمی و انشای
بمعنی نیکو دین یعنی بهائی مروان چیز نیست که آنرا امید اندام از آنکه نیک باشد باید بدینست
که آنرا نیکو میداند فرمود من عرف نفسه فحقیق عرف دبه هر کس که شناخت نفس خود را شناخت
پیر و روزگار خود را باین صفت که بعد از آنکه نبود پیدا شد شناخت شناختن پیدا کننده ذات
عظمی لازم آید این کلام را نسبت باعلی داده اند لیکن مشهور است که عیسی بن معاذ از زبانی است
اعلم و فرمود و المرء حیث یخت لسانه مروی شود شد است و در زیر زبان خود بیت نامرد
سخن گفتند باشد عیب نهش نهفته است و فرمود و من عذب لسانه فقد کثر الخوان که
هر کس که خوش شد زبان او بسیار گشت برادران او یعنی هر کس که قول و فعل او نیکو باشد و از روی
واضح و مطلق با خلق خدا سلوک نماید خلاق نیروی او آید و با وی برادران معاش کنند
بیت بشیر بن بابی لطف و خوشی + توانی که با من میباشی + و فرمود و بالبر و سبیل الخ
اگر بصیغه مجهول خوانیم معنی کلام نیست که بسبب نیکویشی به بندگی گرفته میشود آزاد و تواند بود
که معروف بخوانیم معنی کلام نیست که به بندگی بنده گردد و آزاد و مرویست معنی سبیل است مع و غرار
مردم را لازم خود و بیای از فرمود و بشر مال البخیل یجادت اعظم او و ادب مژده بیان مال
بخیل را بسجا و ثبات جهان مثل نسیان غارت و ظلم و ستم و سرقت و غیر ذلک یا مبررات خواران
و درین کلمه که فعل بشارت را واقع گردانیده اشارت است که مال از صحبت بخیل ملول و پشیمان

منه

مناجاة

با حسان

و از مفاقت و خورم و شادان فرمود که منتظر ایستاق و انظار ایستاق
 نهی نیست و انظر صیغه امر حاضرست و نظر بمعنی نگریستن بمعنی فکر نیز آمده و ممکن است که در
 مقام و در صیغه نهی امر برود و بمعنی نگریستن باشد و شاید که هر دو موضع بمعنی فکر باشند
 شاید که نهی امر او باشد و در امر بمعنی فکر یا عکس آن لیکن قسم سیوم اقربست چنانچه در مثل
 و اوست منکر که گوید منکر که چه بیگوید و فرمود و الحین عند البلاء تمام المحنة جری می
 کردن در وقت آزمایش حقیقتی سبزه خود را تمام محنتت چرا که هر بلای یا ثوابی متفرشت
 و هر دو مبرری را اعتقابی پس اگر مبتلا صبور نباشد آن عقوبت نزدیک شود و فرمود که لطف
 مع البیخ فیروزی نخواهد یافت کسی که ظلم و ستم کرده از خود دور گذشت بیست هر که او را
 خود یا میکشد + میدهد و در هر جانبش تا میکشد فرمود که انتقام الکبر انیک و احتمال دارد
 یک آنکه منکر شناسی مردم بزرگان نمیراند و از صحبت او کناره میکشد و خیر مع الشیخ
 باجمل حریص که کم کند و صرف نماید و راه خدا بشکایت تمام نیست و همیشه طلب
 زیاده می کند و غیر آنها بیست گفت چشم تنگ نیاد و را + یا قناعت پر کند یا خاک گور
 فرمود که اصحیح مع النعم و لا شرف مع سوء الالادب یعنی نیست تندرستی با بسیار اشتباه طعام
 و بیچ رفعت و بلندی بابی ادبی نیست بلکه هر کس آنچه یافته از ادب یافته بیست بی ادب بود
 کی شود بهتر + گرچه او را اجالت نسبت + فرمود که راحت مع الحسد لا شو
 مع انتقام که زیاده مع زحارة یعنی آسایش در حد برون بر ظلاتی نیست بلکه اکثر اوقات
 حسد بخریدل منازعات عظیم میشود و بیچ بزرگ در کینه کشیدن نیست از عیسی صلوات الله تعالی
 علیه علی بنیام فرمود که احسان نیست که نیکی کنی در حق کسی که بدی کند در حق تو و نعم ما قال
 الشیخ عمر از جریمه خلقان گذشته ایم + در عفو لذیست و زغار بالفتح و تشدید
 و تندیست یعنی زیاده کردن نباشد باید خوشی و اینکه شادانست با آنکه این نیست رو و تلخ
 گوی با همان نباید کرد و او را برافشردگی و از زدگی حاصل نشود و فرمود که صواب مع ترک
 ملسودة خلاصی از خطا نیست با ترک مشورت

و از مفاقت و خورم و شادان فرمود که منتظر ایستاق و انظار ایستاق
 نهی نیست و انظر صیغه امر حاضرست و نظر بمعنی نگریستن بمعنی فکر نیز آمده و ممکن است که در
 مقام و در صیغه نهی امر برود و بمعنی نگریستن باشد و شاید که هر دو موضع بمعنی فکر باشند
 شاید که نهی امر او باشد و در امر بمعنی فکر یا عکس آن لیکن قسم سیوم اقربست چنانچه در مثل
 و اوست منکر که گوید منکر که چه بیگوید و فرمود و الحین عند البلاء تمام المحنة جری می
 کردن در وقت آزمایش حقیقتی سبزه خود را تمام محنتت چرا که هر بلای یا ثوابی متفرشت
 و هر دو مبرری را اعتقابی پس اگر مبتلا صبور نباشد آن عقوبت نزدیک شود و فرمود که لطف
 مع البیخ فیروزی نخواهد یافت کسی که ظلم و ستم کرده از خود دور گذشت بیست هر که او را
 خود یا میکشد + میدهد و در هر جانبش تا میکشد فرمود که انتقام الکبر انیک و احتمال دارد
 یک آنکه منکر شناسی مردم بزرگان نمیراند و از صحبت او کناره میکشد و خیر مع الشیخ
 باجمل حریص که کم کند و صرف نماید و راه خدا بشکایت تمام نیست و همیشه طلب
 زیاده می کند و غیر آنها بیست گفت چشم تنگ نیاد و را + یا قناعت پر کند یا خاک گور
 فرمود که اصحیح مع النعم و لا شرف مع سوء الالادب یعنی نیست تندرستی با بسیار اشتباه طعام
 و بیچ رفعت و بلندی بابی ادبی نیست بلکه هر کس آنچه یافته از ادب یافته بیست بی ادب بود
 کی شود بهتر + گرچه او را اجالت نسبت + فرمود که راحت مع الحسد لا شو
 مع انتقام که زیاده مع زحارة یعنی آسایش در حد برون بر ظلاتی نیست بلکه اکثر اوقات
 حسد بخریدل منازعات عظیم میشود و بیچ بزرگ در کینه کشیدن نیست از عیسی صلوات الله تعالی
 علیه علی بنیام فرمود که احسان نیست که نیکی کنی در حق کسی که بدی کند در حق تو و نعم ما قال
 الشیخ عمر از جریمه خلقان گذشته ایم + در عفو لذیست و زغار بالفتح و تشدید
 و تندیست یعنی زیاده کردن نباشد باید خوشی و اینکه شادانست با آنکه این نیست رو و تلخ
 گوی با همان نباید کرد و او را برافشردگی و از زدگی حاصل نشود و فرمود که صواب مع ترک
 ملسودة خلاصی از خطا نیست با ترک مشورت

عوض التعم

کرده

که در انتقام نیست

یعنی هر امری که وقوع آن دارد باید که با دوستان خود و کسانی که
 امانت و دیانت داشته باشند صلح و مشاوره نماید و خود را و خود را
 و سازد که بالاخرت از آن ضرر می بیند چنانچه خدا بشکایت بهترین خلق خود محمد صلی الله علیه و آله

امر فرموده که با صیحات امور مشاورت نماید قال الله تعا و شاورهم فی الامر چون حضرت
 با علو مرتبه مخاطب این خطابه و راجع بود که ما ساجد است آنحضرت نماز و بیعت
 آنحضرت علی بن ابی طالب از خطای و در عمل خلاصی یابیم و فرمود که هر چه که در این نیست و
 مرد و مرغ گوارا و دمت دروغ و دروغ و غوی در قرآن و احادیث بسیار مختصر جامی آن
 که بیان کنم الا کرم اعرف من الله هیچ جوانمزدی از جند و پادار ترا بر پیر گاری نیست
 چنانچه خداست و فرمود ان کرم عند الله الفیکم بدرشتیک گرامی تر شما نزد خداست چنانچه پیر گار
 ترین شماست و فرمود که شرف اعلی من الاسلام هیچ بزرگتری از اسلام اطاعت از خداست
 تعالی نیست و فرمود که آنچه من التوبة خواهشگری فیروز و شادمان کننده از بازگشتن بخدا
 تعالی نیست و فرمود که لباس اجل من السلام پوشیدن خیرتر از سلامتی نیست پس کس
 لباس از تندستی بپاینداز تنگدستی نمالد ادعاء عیال من الجمل در دوشوار تر و کوفتیک ترا از
 جمل و نوازی نیست و فرمود که هر چه از افنا من قلتر العقل بسیار لاغر کننده ترا از کم خردی
 فرمود المرء علی جملة مرد و دشمنست بر جزیر که نمیداند فرمود و حم الله امره عرفه قد
 لم یعد طوره در بخشاید خداست مردی که شناخت اندازد خود را و از حد خود تجاوز نکند اعداء
 الاعتدال تذکر الذنوب معذرت خوشتن اید او ان گناه است الشفیع بین الملک و تقریر بند
 و او ان ریمان مرد و سرزنشست نعم الجاهل که وضعت علی مذبله مال اید او ان چون مرد در
 ست و در سرگین یعنی نعمت مال بر معرفت کمال و بال است الجنع العیب من الصبر یعنی صبر
 رنجاننده بر ست از صبر است گر بپوشد بپوششک دولت بتو آید اندک اندک + فاصبر
 کما صبر اولو الغم من الرسل و فرمود المسئول حد حتی یجد کسیکه از و چیزی بخوبی آید
 تا نوید نداده است و چون عدله و او موتی بر خود نهاد و سائل را در طمع انداخت در دوشوار
 نابت ساخت و فرمود و اکبر الاعداء اخفاکم بزرگترین اعدا دشمنیست که مکر او پوشیده
 باشد و فرمود الحکمة ضالة المؤمن بحسب ما یعنی عدلست و علم و حلم و سنون قرآن و انجیل یعنی
 عدل یا علم یا قرآن کم کرده شده ان کس که سجداستیا کرده یعنی همچنین که کسی که میگوید
 است بجان الملک است بومنی بجان الملک علم و علم و قرآن و انجیل و در بعضی نسخ السیر فی
 جامع المساوی العیوب یعنی حرم بسیاری تمام عیوبهای نیست با یعنی که چهره مندر
 اذا حلت النقاد بر ضللت التباید و قتی که فرو و آید آنچه خداستیا تقدیر کرده است کم شود

این خطابه
 در روز
 پنجشنبه
 در روز
 پنجشنبه
 در روز
 پنجشنبه

تزیین مخلوقات فروقضای فلک چون فرومشت + همه عاقلان میشوند کرد و کرد + عبد الله
 ازل من عبد الله الوق بنده لذت خوار ترست از بنده بندگی یعنی از زرخیزه الحاسد معتاد
 علی من لا ینب له اسم فاعلم است شوق از اغیاط معنی خشم گرفتن و در بعضی نسخ غضبان
 واقع شده است که مشتق است از غضب یعنی بدخود و حاشه شتم گیرنده است بر کسیا بگناه است
 کفی بالذم شنیعاً المذنب بسند است بزم شنیع مرگنا به کار را یعنی بزرگتر از خود و غیره
 یابی باید که از دور گزری و در انتقام کشیدن نشانی السخین من وعظ بغیره نیک بحث
 آن کسی است که پذیرفته شد بسبب غیر خود الاحسان بقطع اللسان هر که با نیکان مروت
 کند و با بدان احسان کند زبان ایشان را به بزرگو یعنی بواسطه مروت احسان زبان خود را
 بزم نگاه میزد آفقر الفقرا الحق و حش الوحشته العجب اغنی الغنی العقل
 الطامع و فی ثاق الدل بزرگترین درویشی حماقت است و نادانی است و بدترین وحشها
 کبر است و بهترین تو گری عقل است بهیت عقل و دولت ظهیرین یکدگر اند و هر کرا عقل
 نیست و لست نیست + و مرد امیدوار و در بند خواری است لیس العجب من هلاک کیف
 هلاک العجب من بخا کیف بخا بشکفت نمی آید و کسی از آن کسی که در مهمله و طبیعتی و قلم
 میشود و هلاک اگر خلاصی یافت کسی از آن مهمله کیفیت خلاصی او مرد و در شکفت می آید
 چنانچه در جا و گیر میفرماید شعر لیس البلیه فی ایامنا عجب + بل السلام فیها العجب
 العجب + به بر پندید از آنکه دولت عثمان بر تابد بازش نباید فرمود اکثر مصارع العقول
 تحت بوق الاطاع یعنی عقل چون در تاریکی حرص افتاد و سحاب طمع او را سر بر زدن
 اگر چه بروشنایی برق طمع قدر بر آید و بر جای پای نمی بندد اما آخر سیر در می آید و فرمود اذ
 وصلت لکم النعم فلا تنفروا قصاها بقله الشکر و اذا قدت علی عدو لک فاجعل
 العفو عند شکوک النعم القدره علیه چون بشمار سطر فهای نعمت پس مرا نید نه است
 آن نعمت را بقتل شکر زیرا که اگر شکر کنید نعمت را آن نعمت زیاده خواهد شد از بر شما و هرگاه
 بر دشمن قدرت یافتی پس بگردان در گذشتن از گناه شکرانه آنکه بر تو قوت یافتی و فرمود
 ما اضمحل شیئاً الا ظهر فی قلبک لسانه و علی صفحایت وجهه یعنی در دل خود و نهان
 نکر و هیچکس چیزی را اگر آنکه ظاهر شد در انتهای آنکه سخنان بی اندیشه بر زبان میراند و
 علامت از بوی ظاهر گشت آنجا که نشان ضرب عشق است از چهره او چون نور پدید آید

مربی از آن گشت

احذر و انظر النعم فما لا تشارک و

و فرمود البتة تسجل المصير بعنق في الدنيا عتس المقراء و يحاسب الحساب
 حساب الاغنيا بال استلا اغنيا يعني سجل شتا بنده است بر و ليتي ليس و دنيا
 مثل زبسن در ویتان سن لیکن در آخرت در شمار توگران است و حساب عقاب است
 ایشان خواهد بود و پاک سخت از آن لوطه بخنجه که در زبست لسان العاقل و داء
 قلب و قلوب و داء لسانه زبان خرومند و رسن است دل بخرو و رسن است
 یعنی هر کس که بدین خروست و راو ل حال نال در خنجان میکند و بعد از آن بزبان می آید
 و بخرو و داد ان عکس است که نال کرده سخن میگوید همیشه سخندان بر و رده بر کهن
 بیندیشد اگر گوید سخن العلم برقع الوضیع و البخیل یصلح الرفیع العلم یجرب السک و
 است یجرب المال العلم حاکم و المال شکوم علیه علم یس را بلند می سازد و چهل نادان
 بلند است بسیار و علم از مال بهتر است زیرا که علم میاقت میکند مر ترا و محافظت میکند
 و علم حکم کننده است و مانع بر کس نمی کند و فرمود قطعهم طعمه عالم متکبر و جاهل
 مستکبر کذا یفتی و تنقل الناس منک و هذا یصل الناس کت است مراد آنانی که
 و ادانی متعبد تو است بهنگام پیشه پزده درسی مردم را در فتنه می اندازد و متفکر
 بسیار و این بسبب جهل در عبادت مردم را بلای گمراه میگرداند و فرمود اقل الناس جملة
 اقل هم علماء اذ قمت کل امرء ما یحسن یعنی کسکه علم او کمتر باشد از مردم بسیار خواهد بود
 زیرا که بهای مردم چیرست که از امید اند کلام حضرت علی کرم الله وجهه درین است
 بریع بسیار سن از خوف طالب اختصار فرمود کلام علی علیه السلام که فرمود و کون للناس
 كالنحلة في الطير و انه ليس في الطيور شيء هو مستضعفها و لو علم الطير دما في
 اجوافها لم يفعلوا ذلك بائس و رمیان همچون زنبور نخل در میان مرغیان که مرغیان او را
 ضعیف و حقیر میدانند و این لوطه است که خیر و برکتی که در جوف است مرغیان نمیدانند
 و اگر میدانستند تحقیر او نمیکردند و فرمود و خالطوا الناس بالسنتکم و اجسادکم و ذایالهم
 باعمالکم و قلوبکم فان المرء ما کتس فی یوم القیمه من احب بامر و ملاقات و خلد
 بر بانها و جسد اخو و مفارقت ایشان کنید باعمال و ثبات خود یعنی اگر صاحب محال
 علی صداد شود که خدا و رسول خدا آن را ضعیف باشد اگر قدرت دارد بدین و زجر کنید
 تا از آن عمل باز آید و اگر بدین قادر نباشید باید که باو نشان مخالفت کنید در عمل و بطن

و مال و عبادت

و من

خود بدستگیر مژدم ز او آنچه میکند خواهد یافت و آنچه دوست میدارد و رقیامت او
 خواهد بود و مژدم و کونوا بقبول العمل اشد هما ما منکم بالعمل فانه لن یقبل عمل مع
 التقوی فکیف یقبل عمل مقبل باید که اهتمام شما بقبول عمل زیاده باشد از عمل سبتریکه
 تقوی قایل نیست یعنی در کیفیت عمل بکوشید تا بدرجه قبول سده مژدم و یا جمله القرآن
 اعلموا به فانما العالم من عمل بما علم ووافق عمله و یسبکون اقوالهم لا یحکمون
 العلم بما و تراقیهم یخالف شریکهم علانیته و یخالف علمهم بحسب خلق
 فیاهی بعضهم بعضا حتی ان الرجل یضبط علی جلسیه ان یجلس فی غیره اولئک لا تقبل
 اعمالهم فی حاکمیتهم الی الله تعالی اسی عالمان قرآن بقرآن عمل کنید چرا که عالم کسی است که
 بعلم خود عمل کند و علمش بعلم موافق باشد و بعد ازین قومی خواهد بود که حامل علم باشند
 و مخالف باشند سر ایشان با علانیه و عمل ایشان موافق علم نباشد
 و حلقه رتو بنشینند پس بایکدیگر تفاخر و مبایات کنند و گاه باشد که مردی غضب کند
 بر منشیین خود اگر او را گذشته باشد با دیگر منشیین نگر و بی که باین صفت باشند عمل ایشان که در آن
 مجلس که در شهادت نزد خدا است بخوابد یعنی بباطل عمل ایشان خواهد شد و بنواب جزای
 آن فائز نخواهند گشت بواسطه حسد و مبایات بایکدیگر و از آنجهل اگر فرمود لا یخاف احد
 منکم الا ذنبه و لا رجوا الا ربه و لا یستیجی من ان یعلم اذا سئل عما یعلم ان یقول
 الله اعلم الصبر من ایمان بمنزلة الداس من المحسد نترسید یکی از شما از کس که از گناه
 خود و امید ندارد و کسی که از پروردگار خود و هر کس که از شما علم
 اعلم و صبر از ایمان بمنزله سرست از خرد فرمود و الفقیر کل الفقیر من لا یقسط الناس
 من رحمة الله تعالی و لم یحضر لهم فی معاصی الله تعالی و لم یؤمنهم من عذاب الله تعالی و لم
 یدع القرآن دغنه عنه الی غیره انه لا خیر فی عبادة لا علم فیها و لا فی علم لا فهم
 معاد اوله قراءه لا تدبر فیها عالم کامل کسی است که مژدم را از رحمت الهی نا امید سازد
 و در معصیت رخصت نبرد و مژدم را از عذاب خدا بیگانه این سازد و قرآن را از دست
 گذارد و که بجزیره و دیگر میل کند که به تحقیق خیر در عبادت نیست که بیان علم نباشد و همچنین
 خیر و علم نیست که بآن فهم معانی نباشد و خیری در قرآنی نیست که قاری در تفسیر
 در آن نکند و فرمود و ابیروا انکم علی کذب اذا سئلت عما لا اعلم ان یقول الله اعلم

و لیکن عالم از عالمی صد و شصت بخاور

لا یعلم احد منکم الا ذنبه و لا رجوا الا ربه

علم نخواهد شد از مژدم و علم شریکین نشود در دست ایشان عالم

باشد و او را خیر نیست پرسند که از آن اندر شرم کند

۳ و نازه

یعنی دوست ترین اقوال بر کبیرین یعنی نزد من فتنه که سوال کنی مرا از چیز است که ندانم و گوئیم
 السلام فرمود من اراد ان یکتشف الناس من نفسه فلیجت طم ما یحب النفس به کس که
 خواهد انقضات در مردم را از نفس خود بپاید که دوست دار و بر یک ایشان آنچه از بر یک
 نفس خود دوست میدارد و فرمود وسیع من الشیطان شد الغضب شد العطف و
 شد القناع الفی والعواف الخفی والنوم عند الذکر مهت بجز نیست که از شیطان
 یک سدت غضب و دم شدت تشکیلی بگریز که بر چند است ^ط اشامه سیر نمیشود و از من نیست جیم
 شده فانه فتره و کسالتی هست که در اعشار پدید می آید بواسطه کثرت اکل چهارم کثرتی
 چشم خون می خورم راز دل گفتن مقهر خواب وقت ذکر فرمود و انحراف سوء الظن معنی بد
 ست و لفظ این حدیث من الحکم سوء الظن احتیاط کردن بدگمانی است التوفیق خیر قال
 وحسن الخلق خیر قرین العقل خیر صاحب کادب خیر مبرات و اکو حشمت اشمن
 الجب توفیق بودن ساسه موافق مطلوب بهترین راه برست خوش خلق
 بهترین رفیق است و عقل بهترین معاصرت و ادب بهترین ارشی است و هیچ حشمت سخت
 از عجب نیست مگر و نیست که سخنه از امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه از مسله در سیر
 براب فرمود و طریق مظلم لا تسلكه و یخرج حق لا یلجیه و سر الله تعالی خفی علیک فلا
 تسهر ایها السائل ان الله تعا خلقک انما شئت قال بل لما یشاء قال فیستعملک
 كما یشاء الله هی بزرگ تاریک است اگر و دورایی بے پایان است در آن عوطه محو و مرقه
 بر تو پوشیده است فستامی آن کس سائل خود خدا را میخواد مخلوق ساخته است از چه از آنچه
 تو خواهی گفت بلکه از چه میگوید خواه پس میشود آنچه میخواد فرمود و پس العمل میدارد و چنانچه
 خود خواهد فرمود و حوادث منسابات را بنهایی است اگر کسی حادثه پیش آید البته بمنتهی علم
 شد پس خدا و از نیست که عاقل و فتنه که او را کبیتی و حادثه روی و در معبر نماید و بر همان باقی اند
 تا و فتنه بدت او بهر آید و اگر قبل از انقضاء مدت وقوع آن کوشش نماید سوگند بدک مکر و
 آنرا زباده میگردد و از مرویست از امیر المومنین حضرت علی بن ابی طالب که پرسیدند که سخا نیست فرمود
 عاکن منه ابتداء فاما ما کان عن مثل الخیاء و شکم شکله و در اول حال عطا کند با
 سوال و اعطای که بعد از شک و سوال باشد از حوا و مکر است نقل است که علی از امیر
 علی بن ابی طالب ویرایم گفتد بجز که در و بنو و از بر یک کذب و غا امیر المومنین در جواب

فوقه از آنجا که

عنه

گفت ای نسل کما تقول انا فوق ما فی نفسک من در آن وجه نیست که تو بزبان میبری
و گفتم و زیاده از آن ام که در دل خود نهفتی فرمود جزاء المعصية الوهن فی العبادۃ و
الضعف فی المعیته و التخص فی الذلۃ جزا گناه یعنی در دنیا ضعیف و سستی کردن در عبادت
ست و تنگ در معاش و نقص در لذت بر سید نقص در لذت نیست فرمود و نقص در لذت
نست که مشهور فی حلال فرستد مگر امری ظاهر گردد و از اینرا منقص گرداند و از آن مشتبهای که
حلال از دور و نقل است که یکی از اعدای امیر المومنین علیه السلام گفت ثبتک الله علی المظفر
و رجاوب فرمود علی صدق عرض این عدو عامه الله غضب علیه از اطلاق این لفظ
با حقیقه و عای ثبات است بحسب طلب هر نسبت بعلی هم و چون نزد وی من متحقق بود
که آن شخص دشمن نیست و این سخن بنابر فریب میگوید از حیثت و رجاوب گفت که خدا ایست
مرای نسبت تو ثابت و ارد تا انتقام از تو کشم یا آنکه مراد کنایت بوده است از دعا بدین
بعلی هم زیرا که ثبات در لغت عرب بمعنی مرگ که عاجز سازد از حسن و حرکت آمده است
چنانچه در قاموس آورده و ثبات الفهم معجز عن الحمرکه و ثبت بکسر الباء الذی یقال
ثبت الفرائض بنابرین امیر المومنین علیه السلام که در کرم الله وجهه بن دعای بزرگوار کرد و گفت علی
صدرک و الله اعلم مرویست که چون ابن الحکم خذله الله ویر از خم شمشیر رسانید در آنوقت امام
حسن هم گریه کنان بگذشت پدر خود شتافت امیر المومنین علیه السلام فرمود ای سپهر چهار چیز
از من یاد دار و چهار چیز دیگر امام حسن گفت ای چهار چیز که ام است گفت بهترین
غنا عقل است و بدترین فقر حق نیست و بدترین حشتمای محبت و بکبر است و بیکترین گریه
حسن خلق است باز امام حسن فرمود چهار چیز دیگر که ام است فرمود به پریمی از مصاحب حق
اگر چه خواهد که منفعتی تو رساند و به پریمی از دوستی و مصاحبت و رو غلوی چرا که ام
نزدیک از تو دور میگردد و دور را بنزدیک بسیار و به پریمی از دوستی و خدای
سجیل زیرا که او منقطع میبازد از جزیکه احتیاج با و زیاده از همه کسست و همچنین
به پریمی از مصاحبت فاجر زیرا که او ترا خواهد فروخت بچیزی که حقیر و خبیث است و از مصاحبت
او ترا ندامت خواهد شد و مرویست که یهود از حضرت امیر المومنین علیه السلام پرسید که پرورگار
ایچه زمان بود و در کجا بود امیر المومنین متغیر شده گفت لم یکن فکان هو کان و کان
کیونہ کان بلا کیف ایس له قبل ولا غایۃ القطعت لغایۃ دونه فهو غایۃ کل غایۃ

نقل از ابن الحکم

نقل از سر الحاکم

نقل از ابن الحکم

انورم کانی بنو بی کیفیتی بی کیفیتی و غایتی اورا اعتبار و انتہا نیست قایم است
 نزد او منقطع است پس او نهایت هر نهایت است و بدایت هر بدایت است و چون اسم
 کلام خیر انجام امیر المومنین علی بن ابیطالب نمود فی الحال مسلمان شد و نقل است که در همین
 زمری از علی کرم الله وجهه گم شده بود و از آن نزد یهودی یافت و محاکمات بجان قاضی حرم
 بردند و علی در محکمه یهودی قاضی نشست و گفت اگر خصم من یهودی بنودی بر این من
 ولیکن از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود لا تسوءوا بینهم فی المجلس بالیهود
 برابر غشیشید و در روایتی دیگر فرمود لا تسوءوا من حیث صغرهم الله تعالی و خوا
 سازید ایشانرا از جهنت که خدا شما را بشارت داد پس خوار گردانید و روی گوید بعد از آنکه امیر
 و عوی قیام نمود و یهودی منکر شد قاضی گواه طلبید امیر المومنین تمام حسن و قبح را بگو ای آورد
 قاضی هر چه گفت گواهی پس بر پا کرد و گواهی بنده برای مولی جابر نیست نگاه یهودی گفت
 امیر المومنین مرا نزد قاضی خود آورده بر من دعوی کرد که قاضی بر حق بود هر چه قاضی
 قبول در حق قاضی کرد حکم کرد و انهدان کا اله الا الله و انهدان محمد عبدا و
 دسوله و انوار نمود که ز راه مال امیر المومنین است و آندی از ابن عباس روایت کرده که
 گفت چهار درم نزد امیر المومنین علی بود و غیر ازین چیزی دیگر نه داشت یک درهم در ششتر
 نمود یک درهم در روز یک ستر و یک در طلا نی این آیت نازل شد که الذین نفقوا علیکم
 باللیل والنهار سوا و علانیه کسانیکه اتفاق میکنند در راه خدا ایما و انبیا و خود را و شریک
 و روز پنهان و آشکارا قدام اجرهم عندی و لا خوف علیهم و لا یحزنون مرا ایشانرا
 نزد اتفاق ایشان نزد و در و گار ایشان یعنی ایشانرا سبب نیست باقی ماند نعمت با و بد
 هیچ خوفی و اندوهی نباشد ایشانرا افضل است که رسول صلی الله علیه و آله از امیر المومنین علی را
 پرسید که ترا برین چه چیز داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریقی صدقه را بر من
 ازین چهار - صورت ندیدم جمیع آثار الترام کردم تمنای آنکه یکی از آنها شرف قبول یافته
 بمواقع رنارسد و ویست که معاویه بنی امیه را جزه را گفت که علی بن ابیطالب از بر سر
 وصف کن که از من در گذر و عفو فرما باز معاویه را سوگند داد که علی رض را و صف
 من گفت و الله علی المرتضی فایت عرو و تقوی داشت شد به تقوی بود و قول او فصل
 و حکم او عدل بود علم از طردی منجر میشد و حکمت لسان و طاعت میگشت و خوش متصرف بود

از دنیا و زینت آن و موافقت با طبیعت و وحشت آن شک بسیار از چشمان میر سخت فکر و تدبر
می نمود و بطعام و لباس و شغلش قناعت میفرمود و خود را یکی از امانیت اگر می پرسیدیم
جواب میداد اگر میخواهید من را ببینید و مثل او و الله با وجود فقری که بوی میدادشتم نزدیکی
آن بود که از بهیبت بوی نکم نیکم اهل دین را تعظیم میشد و بمساکین نزدیک میشد قول
ماطل گوی اطاعت منکر و ضعیف از عدل و یایوس منگشت و من در بعضی از مواضع که
میچکس حاضر نبودی در شبی تاریک ملاحظه کردی که در دست در محاسن مبارک خود میمالید
و گریه خیزین میفرمود و میگفت ای دنیا من تو مغرور نخواهم شد و فریب از تو نخواهم خورد
و دیگر کسی غیر مرا مغرور گردان تو من شوق داری من از تو بیزارم بیبایست محبت
تو از من دور است و تراسته طلاق و ادم بطلاق بان که رجعی ندارد و عمر تو کوتاه است و خطر تو
بسیار آه از قلت زاد و دوری سفر و وحشت راه آنگاه معاویه را اگر دیدی دست و
خدا استیجا حمت کناد و بر ابوالحسن و الله که او باین صفت موصوف است خجسته گفتی بیان واقع است
آورده اند که علی رضی الله عنه بر آورد و خود و عقیل را هر روز مقداری جو که قوت عیال و طفل
ویرا و فاکند میداد و اتفاقا اولاد او حرم طعامی داشت که زیاده و خرابی بسیار از آبروی میبردند
بنابرین هر روز قلیله از جو ذخیره کردند و این مقدار جمع شد که خرا در و غن آن خرید نموده انعام
مهنیا کردند امیر المومنین نیز طلب نمودند که از آن تناول فرماید چون طعام حاضر کردند علی را
فرمود که طعام از کجا بهر سید گفتند از قوت خود و مقداری خیره میگردیم تا قیمت این طعام
جمع شد علی فرمود که این مقدار که از قوت خود باز گرفتید آن صبر تو نیستید نمود و گفتند بے
ادگانه این مقدار جو از آنچه هر روز می گرفت شما بابتقداری می توانید کرد و حال نیست که من زیاده
ازین بشمارم چندان هم زیادتی کرده بود و در وقتی عقیل خواب غفلت بود و پیشانی بوی نزدیک
ساخت عقیل چون سید امیر المومنین علی را گفت بابتقداری چیزی جمع میکنی و حال آنکه
میخواهی که مرا بهشت جهنم گرفتار سازی باینکه حق دیگران بتو دهم عقیل گفت اگر تو ندی نزد
کسی میروم که مرا تبر طلا و نقره غیر مسکوک دهد و مرا خوراند بگفت و معاویه پیشش رفت
ست که رو به معاویه را گفت اگر عقیل عالم نبود باینکه من از برادر او بهترم میگفتند بابتقداری
علی را که نزد من آمد عقیل گفت برادر من در دین بهتر بود از برادر من و تو در دنیا بهتر
از برادر من و الحال من اختیار کردم بر پروردگار خود و جلشانه عم و اهل عیال میدارم که ختم

از سر طلاق
دور
عقیل

واقع

از سر طلاق دور عقیل واقع

کرده

الکرامه فیمن یفقد + والایه فیمن یفقد + انا ابطل الایم عنک وده + یوم کو طبعه و یوم اسلام
 فیمن یفقد + والایه فیمن یفقد + انا ابطل الایم عنک وده + یوم کو طبعه و یوم اسلام

کامین بخیر میگردد و اندر ویست بر وایت ابن عساکر که عقیل بن علی رزم گفت من فقیرم و محتاجم ازین
 اسوال مرا خبر عطا کن علی رزم گفت صبر کن تا وقتیکه عطای مسلمانان از بیت الیال برود
 ۱ دیدم همراه ایشان ترافیر عطا کنم عقیل صبر کرد و الحاج نمود امیر المومنین علی رزم مروی را
 فرمود که عقیل را باز از بر سر تا قفل و کاههای اذار بشکند و آنچه در و کاههای بناده شد
 بگیرد عقیل گفت میخواهی که مرا بدزدی بگیرد علی رزم فرمود و همچنین است اگر اهل مسلمانان
 درم ایشانرا ندیم عقیل گفت من نزد معاویه رزم خواهم رفت علی رزم گفت تو میدان ای انگاه نزد
 معاویه رزم ۱ و در از وی طلب عطا نمود معاویه صد هزار در هم عطا کرد و گفت بالای منبر
 و طریقی که علی رزم با تسلوک نمود و آنچه نسبت تو بفعل آورد هم بر و میان کن عقیل چون منبر
 بر آمد بعد از حمد و ثنائی خدا شکی گفت ایها الناس بدانید که من خواستم که علی رزم بر دین خود
 اختیار کند او مرا بگزشت و خواستم که معاویه بر دین خود اختیار کند او مرا اختیار کرد و این
 خود و نقل است که معاویه یالید بن معمر را گفت سبب محبت تو با علی کرم الله وجهه چیست گفت
 بر سبطه غصه غصه علی را دوست میدارم بحکم او در وقت غضب و لصدق او در کلام و بعد
 او در وقت حکم مرویست وقتی معاویه بر علی کرم الله وجهه تفاخر کرده بود چون ابن کثیر
 بعد از کرم الله وجهه رسید بسلام خود گفت که جواب نبویش در همان وقت این ابیات انشأ فرمود
 و در آن کتاب مندرج نمودند محمد بنی الخیضی + و حمره سید الشهدا + و عی +
 و جعفر النعمانی + و یضی + تطیر مع الملكة ابنه + و بنت محمد سکی و عی +
 محمد ابدا حو + و سبط احمد بن ابی مها + فایکم الله شهم کسی + سبقتی +
 الاسلام طرا + غلاما ما بلغت اوان حلی + یعنی ترا میسرند که تفاخر کنی و اگر من فخر کنم تو
 مرا میسرند و جای آن دار و چرا که بهترین خلق خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را در وی
 و پدر زن من است و حمره بن عبد المطلب که سید شهید است علم من است و جعفر بن ابی طالب
 چون شهید شد خدا بیجا و دوست او که کفار قطع نمودند جناح عطا فرمود تا با طایفه بر و از شکند
 و از نجات جعفر طیار موسوم و مشهورست و فاطمه بنت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم طیار
 است و حسن و حسین رضی الله عنهما که سبطین رسول الله اند هر دو پسران من اند از فاطمه الزهرا
 پس انصاف دهید که نسبت کدام کس از شماست چون مثل نسبت من که بر من فخر میکنی آنکه
 من گفتم از من نسبت بود و ما از رگدز حسب یا وجود کثرت فعلا سبقت اسلام تمام

دارم و اسلام قبل از اذان بلوغ بود که هنوز فضل معصوم بودم و هرگز بذلت عبادت و نماز
 مبتلا گشته بودم که بیدار که حفظ این اشعار واجب است بر هر کسی که در اعتقاد او قصور و فتور نسبت
 علی کرم الله وجهه باشد تا مفاخر و آثار ویرا در اسلام بماند و اعتقادش در حق من قوی گردد
 انتهی فضائل و مناقب علی زیاده از است که عدد و قصاص آن تواند کرد امام شافعی رحمه الله
 در مناقب امیر المومنین علی کرم الله وجهه سخنان بسیار از دین ابیات از انجمن است و شعرها
 اذ انحر فضلنا علیک انما + و افضل بالتفصیل عندنا و الجمیل + و فضل ابی بکر اذا ما
 ذکرته + و ضیت یحیی ذکر المفضل - فلا زلت ذاری فضل و نصب کلاهما +
 بحسبهما او شیئا بالبریل + یعنی هر گاه که میان فضل و مفاخر امیر المومنین علی کرم الله وجهه می
 جتال مرا رافضی میجویند و هر گاه که آثار و فضائل امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه را اعتقاد
 مینمایم مرا ناصبی می نامند پس من بسبب دوستی امیر المومنین علی و ابوبکر همیشه بر فضل تمییز و
 خلاص ندارم تا و فتنه از عالم رحلت کنم و در تلک گاه من گرد و چر که دوستی ایشان هرگز از
 دل من بخوابد رفت اینها از کلام شافعی رحمه الله علیه که همیشه قالوا ان فضیلت قلت کلام
 ما الو فضل و لا اعتقاد + فانی از فضل العباد + یعنی مردم مرا میگویند که تو رافضی شد
 من در جواب ایشان گفتم معاذ الله که من رافضی نیستم پس تحقیق فضل من از پیندگان خدا زیاده
 تر است و در قضیه دیگر گفته است شد حیران کا زحمت ال محمد فضا + فلیشهد بالثقل
 انی افض + اگر فضل دوستی آل محمد صلی الله علیه سلم باید که جن السن بر فضل گویای منند
 گوید شافعی هم انتشار این ابیات در وقتی نمود که خوارج از کس و حسد بغی نسبت بر فضل با و او
 و مزوی با و گفت که محبت اهل بیت اری اگر دین باب چند بیت گوی خوب خواهد بود بعد از
 انتشار این شعر نمود و ما از آن کما تمیز حتی کلث + بود جواب السائلین که کحجم
 و اکتم وودی مع صفاء مود + بالتسليم من قول الوشاة اسم + همیشه سخنان خود را در باب
 فضائل اهل بیت و دوستی ایشان از تو پنهان میباشم با آنکه کمال محبت و اخلاص اهل بیت است
 و این کتمان من از محبت بود که من تو هر دو از زبان بدگویان سالم مانیم فضل من در وفا
 امیر المومنین علی اسد الغالب سید الان بود که چون نزاعی کرم الله وجهه و معاویه و یزید
 انجا میباشند کس از خوارج عبدالرحمن بن لخم و مبارک و عمر و میمنی در که مجتمع شدند و با یکدیگر عهد
 نمودند امیر المومنین علی و معاویه و عمر بن العاص با قتل سیاحیم و مقرر و استند این لخم گفت

کتاب الفوائد فی مناقب امیر المومنین علی کرم الله وجهه

کتاب الفوائد فی مناقب امیر المومنین علی کرم الله وجهه

و نصب

یعنی این که بنی است و اعتقاد در فضل ندارم لیکن در دوستی که از انصار امیر است

و اگر دوستی این نوع کسی رافضی است

نار

[illegible]

۱۲۴

جی. ایچ. واکر



25

1

✓

3

2

10

—

五

3

و راه رمضان المبارک که شهید شد یک شب نزد امام حسن (ع) افطار فرمود و شبی نزد عبدالله بن
 جعفر رضی الله عنهما و زیاده از سه لقمه تناول نمی نمود و میگفت دوست من میدارم که خدایتعالی
 واصل شوم در حالت جوع و در شبی که صبح آن شب خرم بودی سیدیه و خون بسیار بیرون
 آمد نظر بجانب آسمان میکرد و میگفت واللّٰه ما کذبت ولا کذبت و هذا اللیل الکی
 و عذبت سجده ای سوگند که دروغ نگفتم و امن دروغ نگفته اند مشب شبی است که وعده قتل من
 است و چون قریب بصبح شد این لقمه خرم موعود رسانید چنانچه گذشت در بیان احادیث
 فضائل و قبر وی هر ظاهر ساختند از خوف آنکه مبادا خوارج ویران از قبر بیرون آورند و از
 شتر یک منقول است که امام حسن (ع) الله عنه پدر خود را کرم الله وجهه بدرینه طبعی نقل فرمود
 و روایت از ابن عساکر که چون علی (ع) شهید شد و برابر شتر کبار گردید که بدرینه آورد
 بنزدیک رسول الله (ص) و اخل نمایند و را تناسلی راه شتر غایت شد و ندانستند که بکدام
 طرف رفت و پیچیدن آن شتر قدرت نیافت بنابراین است که اهل عراق میگویند که او در سخا
 ست و بعضی دیگر میگویند که آن شتر بلاطی رفت و در آن بلاد ویران رضی الله عنه مدفون
 ساختند و در سه شصت و سی و دو که شربت شهادت و بعضی گفته اند که در آن وقت
 شصت و چهار سال داشت بعضی گفته اند شصت و پنجاه بود و بعضی پنجاه و هفت و
 نیز گفته اند مرویست که در وقتیکه بر منبر کوفه من المؤمنین جالس بود و اما عاهد الله
 علیه فنه من فقه خبیه و منهم من یختر و ما بدله و تبدیلا
 در جواب فرمود که بار خدا یا این امت را بیاور زاین بیت نازل شده است و نشان من در شا
 عم من حمزه و ابن عم من عبیده بن الحارث بن عبد المطلب علیه مدت او بسیار آمد و بنزد خود و قفا
 که روزانیکه شهید شد روز اخذ و من منتظر اشقی الاخریم یعنی ابن لقمه لعنه الله که سر و سکن
 مرا بخون تر خواهد کرد و چنانچه حبیب بن سیدین ابو القاسم محمد رسول الله (ص) علیه وسلم فرما
 از جیفه خبر داده است نقل است که چون ابو الحسن را خرم رسید بصران خود و حسن و حسین
 و محبت را طلب کرد و گفت میت میکنم شما را بتقوی و طاعت خدا ایستاد و آنکه نیاید طلب
 نکنید اگر شما را طلبد گریه و زاری کنید چیزی که باز گرفته و قبض نمود از شما و سخن گوید و
 یتیمان رحم کنید و در حال غنیقتان نمایند و کار آخرت را بسازید و بر طلب خدمت نمایند و
 مظلوم را یاری دهید و آنچه خالصا لوجه الله کنید و در راه خدا ایستاد از هیچ ملامت گذشتن ترسید

ما را در این کتاب
 از این کتاب
 در این کتاب

و در این کتاب نیز از این کتاب

نیز بر آن قیام شده و در حقیقت آن هیچ شک نیست بنا برین معاویه رضی الله عنه و بی معاویه
 با یمنی اقرار نموده بود چنانچه بعد ازین خواهی هست در خطبه حضرت امام حسن رضی الله عنه
 عشر فرمود معاویه نیز از این میگوید که از من است و ویراوران دخلی نیست معاویه
 درین امر ساکت شد و نیز در سلج نامه نوشت و از خلافت تا یک گشت و معاویه سپرد
 معلوم تو خواهد شد بعد از آن که شش ماه در امر خلافت قیام نمود و با چهل هزار کس بجانب
 توجیه نمود و معاویه نیز با لشکری تمام از شام بیرون آمد چون تلاق در لقیق دست داد
 امام حسن رضی الله عنه و نیست که ازین دو فرقه که غالب نمیشود مگر آنکه اکثر آن فرقه که
 آمدند و فتنه عظیم در میان افکند و بنا برین معاویه رضی الله عنه نوشت و ویرا خبر داد و آنکه
 امر خلافت و امارت معاویه باز گذارد و بشهر و طیکه بعد ازین خواهد آمد در صلحنامه
 دیگر آنکه دیون دیر تمام او کند و اهل عراق و حجاز مطالبه هیچ وجه نماید معاویه در جواب تو
 که مطالبی غیر عشر از ایشان نیکم و امام حسن بن علی تکرار دعا خود میکرد تا وقتیکه معاویه رضی
 شد و ورق ابیض را نزد امام حسن فرستاد که هر چه دعا واری در صلحنامه بنویس که من قبول دارم
 و التزام آن بنمایم این روایت که بیان کرد کتب میرد کورست و امار و ابی که در صحیح
 بخاری از حسن رضی الله عنه ایراد کرده شده است که گفت امام حسن با لشکر تمام انبوه
 مثل کوه در مقابل معاویه و در آنگاه عمر بن العاص معاویه گفت لشکر می بینم که پشت نخواهد
 داد و تا وقتیکه امثال اقران خود را بقتل آرد معاویه با او گفت و او یعنی عمر و الله که خبر
 الرجلین بود اگر این دو گروه یکدیگر بقتل آرند کسی نخواهد ماند که با مردم مسلمانان قیام نماید و محافظت نشا
 و ضیاع ایشان کند بنا برین دو کس از قریش قبیل بنی عبد شمس یکی عبد الرحمن بن سمره و یکی
 عبد الرحمن بن عامر نزد امام حسن فرستاد و گفت آنچه من میگویم برین مرد عرض کنید و مرا
 سخنان نیکو گوئید و طلب حاجت من از وی نمائید و او را رعیت و مهد و صلح چون در محضر
 آمدند و از هر باب سخنان گفتند و عرض داشت نمودند حسن بن علی در جواب ایشان گفت که ما
 میو عبد المطلب ازین حال فر گرفته ایم و در میان اینست خونها و فساد واقع شده
 ازین نوع سخنان عذر آمیز گفتن آن و شخص گفتند معاویه چنین و چنین بر شما عرض میکند
 و حاجت خود بشما القاسم بیناید و از شما سوال میکند آنچه گوئید قبول نماید امام حسن بن علی
 گفت کیست که از عهد این اختلاط و بشروط بیرون آید یا از عهد آنچه گویم بیرون آیم و

صلحنامه
 خلافت
 معاویه

و قبول اقراریم و از عهد که پیشتر و نخواستیم و برین نهیم مصالح قرار یافت انتهى ممکن است هر چه
 روایت کتب سیر و روایت سجاری با بیض بن کثیر که معاویه و در اول حال سولان خود را
 نزد حضرت امام حسن فرستاده باشد بعد از آن حضرت شانه را ده حسن صلحنامه نوشتن اعتبار
 بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما صالح علیه الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام عن معاویه بن
 ابی سفیان صالحه علی ان یسلم الیه ولایة المسلمین علی ان یعمل فیهم بکتاب الله و سنته
 رسول الله و سیره الخلفاء الراشدين المهدیین و یسرع معاویه بن یسفیان ان یهدی
 الی احد من بعد محمد بن ابی بکر لا یكون الا من یؤیدون المسلمین و علی ان الناس امنوا
 حیث کانوا من امر الله تعالی فی شامهم و عراقهم و حجازهم و یمنهم و علی ان اصحاب
 و تبعه امنوا علی انفسهم و اموالهم و نساءهم و اولادهم حیث کانوا و علی معاویه
 بن یسفیان بذلک عهد الله و میثاقه و ان لا ینفی الحسن بن علی ولا اخیه
 الحسین رضی الله عنهما ولا احد من اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم غایب و لا یستأوا
 حرم او لا یخیف احد منهم فی اقل من الا فاق اشهد علیه فلان بن فلان و کتب الله
 شهید یعنی این صلحنامه میان حسن بن معاویه بن یسفیان مصالحت نموده بر آنکه ولایت شام
 مسلمانان بمعاویه تسلیم کند بشرط آنکه عمل نماید در میان ایشان بکتاب الله سنته رسول الله و سیره
 خلفاء الراشدين بشرط دیگر آنکه معاویه را غنیمت دهد که بعد از وی کسی و الی عهد خود سازد
 بلکه امارت مفوض بر مشورت مسلمانان بود و هر کس را که خواهند بر خود و امیر گردانند و شرط دیگر
 این شهید از وی گذرد هر مکانی که باشند از ارض الله تک و شام و عراق و حجاز و یمن و امشاق
 و شیع و غیره هر جا که باشند بر نفس مال و اولاد خود ایمین بکنند و بر معاویه بن یسفیان عهد و میثاق
 خداست برین نهیم که نسبت بحسن بن علی رضی الله عنه و برادرش حسین بن علی رضی الله عنهما
 کس از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم غایب و کس که ندیده و ندیده و در هر چه و شسته باشد و
 زسانند احدی از ایشان را در هر ناحیه و احوالی که بوده بکنند بشهادة فلان بن فلان کافی است
 بشهادت حقیقانه و تعاقب و درود بر محمد رسول الله علیه و سلم گفت ایها الناس ان شیع که عاقل ترین
 مردم کسی است که تقوی و پرهیزگاری دارد و احمق ترین مردم کسی است که فحش و بیگانه میکند
 و بسیار از مواظط و حکم بیان فرمود و سخن باقیمقام رسانید که گفتند می دانید که خدا تعالی شما
 بر اینت داد و از گزافی و جهالة آزاد گردانید بسبب جد من محمد رسول الله صلی الله علیه

و سلم بعد از وفات خواری شما را عزیز گردانید و بعد از قتل شما را کثرت گردانید و بدین معیار و
نزاع کرد و باین چیز که خنجر بود و من در صلاح امت نظر کردم و فتنه را منقطع ساختم و حال آنکه
شما باین بیعت کرده بودید که صلح کنید با کسی که با او صلح نمایم و حرب نماید با کسی که من حرب
نمایم با او حال آنکه من باین قرار یافته است که با معاویه صلح کنم و جنگ که میان من و او واقع
بر طرف نمایم زیرا که مردم از کشتن خلاص می مانند و محافظت خون ایشان نمودن بهتر است از
خون ایشان و سخیق را در آوردم و باین صلح مگر صلاح و بقا
شما و از ادله فتنه لكم و صناع الحین و منیدایه که شاید که ازین صلح آزمائشی
شمارا و شاید که بخوار واری باشد شمارا تا هنگامی که صلح موعود بآید و هست که انشراح صدر
امام حسن فرمود و صلوات الله علیه سلم از این هداستید سَيُصِلُ الله بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنْ
المُسْلِمِينَ تَحْقِيقُ بَيْنِ سَيِّئَتَيْنِ وَ زُوْءٍ وَ بَاشَدَ كَذَا شَيْئًا لِّسَبَبٍ وَ صِلَاحٍ مِیَانِ دَوِّ لَشَكْرٍ
عَظِیْمٍ اِزْ مُسْلِمَانِ خَوَابِ نُوْءٍ وَ مَتَرِ جَمْعٍ كَوِیْدٍ وَ رَهْمَا جَمْعِ جَزْمِیْ اُورِدَ كَهْ بَعْضُ اَزْ عُلَمَا رَ كَفْتَه اَنْدَ
كِه سید و رِجْدِیْثُ بَعْثُ حَلِیْمُ الْقُرَیْشِیَّةُ مَتَمِّمَةُ حَدِیْثُ كِه اَسْلَاحُ بَيْنِ الْمُسْلِمِیْنَ كِه نَشَارُ اَنْ حَلْمُ وَ قَارِ اِیْمُ
حَسَنُ بُوْ دَرِیْمُ وَ فِیْهِ بَعْدُ مِنْ حَیْثُ اللَّفْظُ وَاللَّهِ اَعْلَمُ وَ دَوَالِیْ رَوَا یَ كَرْدَه اِزْ اَمَامِ حَسَنِ رَضِیْ
فَرَمُوْدُ جَامُ الْقُرْبِ بَیْنَكُمَا الْمَعُونُ مِنْ مَحَالَّتِ اِیْحَادِ بَوْنِ مِنْ حَابِیْثُ فَتَرُ كَفْتَه اِبْتِغَاءُ
اَوْجِهَ اللّٰهِ تَعَالٰی وَ حَقِّقُ مَا لِّلْمُسْلِمِیْنَ یَعْنِ سَادَاتِ اَشْرَافِ عَرَبٍ بِحُكْمِ مَنْ بُوْ دَرِیْمُ صِلَاحٌ مِیْكَ وَ دَرِ
بَاكِسْ كِه مِنْ صِلَاحِ كَمُ وَ حَرْبِیْ مَعُودِ بَاكِسْ كِه مِنْ حَرْبِ نَا یْمُ لَیْكِنْ تَرْكِ اَمَارَتِ كِرْدَمُ اِزْ بَرْكِ رَضَا
حَقِیْقَتًا اِزْ رَجْعَتِ كَا بَیْثُ خَوْنِ مُسْلِمَانِ وَ نَزْدِ اِلَیْ حَسَنِ رَضِیْ اَللّٰهُ عَنْهُ اِزْ خِلَافَتِیْ سِیَالِ اِیْمُ اَزْ
هَجْرَتِ بُوْ دَرِیْمُ رَیْجِ الْاَوَّلِ نِیْزِ كَفْتَه اَنْدَ اَصْحَابُ كِه رَضِیْ اَللّٰهُ عَنْهُ كَا سَبْ مِیْ كَفْتَه یَا هَا كِه
المُسْلِمِیْنَ حَضْرَتِ اَمَامِ حَسَنِ وَ رَجَوَابِ اِیْشَانِ مِیْ فَرَمُوْدُ الْعَادِیْمُ مِنَ النَّارِ عَابِرِیْنِ
سَتِ اِزْ اَقْلَشِ دَوْنِ مَرُوسِیْتِ كِه مَرُودِ اِزْ اَمَامِ حَسَنِ رَضِیْ رَا كَفْتِ السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا نَدِیْ اَلْمُؤْمِنِیْنَ
وَ رَجَوَابِ وَ فَرَمُوْدُ كِه مَذَلْ مُوْمِنَانِ نِیْسْتُمْ وَ لَیْكِنْ مَكْرُوْهَ اَشْتَمُ كِه بِسَرْمَلَكِ شَتِ اَقْتِیْلُ اُورْمُ و بَعْدُ
اِزْ دَفْعِ صِلَاحِ اِزْ كَوْفِ رَحْلَتِ فَرَمُوْدَه مَبْدِیْنَه رَفْتِ وَ رَا تَخَا اَقَامَتِ فَرَمُوْدُ فَصْلُ و رَمُ
وَ رَفْضَا لِّ اَمَامِ حَسَنِ رَضِیْ وَ دَرِیْنِ فَصْلِ و اَزْ دَهْ حَدِیْثُ مَذْكُورِ خَوَابِ حَدِیْثِ اَوَّلِ مَرُودِ اِزْ
بِخَارِیْ مُسْلِمُ اَزْ غَا یَبْ كِه كَفْتِ بِنُوْلِ صِلَاحِ اَللّٰهُ عَلَیْهِ سَلَامُ رَا دِیْمُ وَ رَحَالَتِ كِه حَسَنِ رَضِیْ كَفْتِ
مُبَارَكِ اَنْ حَضْرَتِ بُوْ دَرِیْمُ وَ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُحِبُّهُ فَ اُحْبِبْهُ بَارِ خُدا یَا حَسَنُ رَا دِیْمُ

بعضی گفته اند در ماه ربیع الآخر و جمادی الاوّل

رواه البخاری

بعضی گفته اند در ماه ربیع الآخر و جمادی الاوّل

پس فرمود و دست از حدیث و حکم مرویست بر وایت بخاری از ابو بکر رضی الله عنه که گفت
 شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و سلم در حالتیکه بر منبر بود امام حسن و علی بن ابی طالب
 یکبار بوی نظر میکرد و یکبار بر دوش میگذاشت آن یصلح به این فشتیکن المسلمین ترجمه این حدیث
 گذشت حدیث سی و نهم مرویست بر وایت بخاری از ابن عمر رضی الله عنه که گفت رسول الله صلی الله
 علیه و سلم فرمود هماره ایما من الدنیا یعنی حسن و حسین متولد و گل خوشبو می من اندازند و
 ریحان بخشنه رزق نیز آید است یقال سبحان الله و یحیی فی السجده سزده حدیث
 چهارم بر وایت نزدی حاکم از ابو سعید خدری مرویست که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود الحسن و الحسین سید الشبابت اهل الجنة حسن و حسین بزرگ شریف جوانان این
 خواهند بود حدیث پنجم روایت امام بن زید کرد که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 که حسن و حسین بر کتب آنحضرت بودند و فرمود و هذا زینب علیها السلام و ابنا ابنته اللهم احبهم
 فاحبهم و احب من یحبهم این هر دو پسران من اند و پسران من از منند و از منند و از منند
 میدارم ایشان را پس تو ایشان را دوست دار و دوست ار کسی را که ایشان را دوست دارد حدیث
 ششم روایت کرد نزدی از انس رضی الله عنه که گفت از رسول الله صلی الله علیه و سلم رسید که کلام
 یکبار از الهیبت خود دوست میداد فرمود حسن و حسین من را دوست میدارم حدیث هفتم
 روایت کرد حاکم از ابن عباس رضی الله عنه که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم می آمد در حالتیکه حسن و حسین را
 خود سوار کرده بود و درین هنگامی هر دو ملاقی آنحضرت شد گفت نبکو مریستی ای من
 سوار می میکنی پس رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و نعم الا که ای ابن پسر نیکو سوار هستی
 حدیث هشتم روایت کرد ابن سعد از عبد الله بن زبیر که گفت شبیه ترین الهیبت رسالت
 پناه صلی الله علیه و سلم حسن بود و دیدم که در آمد در حالتیکه رسول الله صلی الله علیه و سلم در مسجد
 و بر گردن مبارک آنحضرت یاربشت آنحضرت سوار شد و آنحضرت او را پائین نیاورد تا
 و قبیله پائین آمد و تحقیق رسول الله صلی الله علیه و سلم در رکوع با پیکار مبارک کشاده گردانید
 تا حسن بن علی از میان آنحضرت بیرون رفت حدیث نهم مرویست بر وایت ابن سعد از ابی
 سلمه بن عبد الرحمن که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم زبان مبارک خود را حسن بن علی می نمود و چون
 آن کوکب شیر زبان را مشاهده میکرد و نشاطی و خوشحالی میکرد حدیث دهم مرویست که
 حاکم از زید بن اسلم که گفت حسن بن علی رضی الله عنه را بر خاسته از منبر و از منبر ایستاد

وگفت رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که حسن را بر دوشته بود و در حالتیکه میگفت من احبته
فلیجبر لیبلغ الشاهد العائن هر کس که مرا دوست دارد باید که حسن را دوست دارد و باید
که این خبر حاضر بنائب برساند را وی گوید اگر نکرده است پیغامبر بود و این حدیث را از ابو جابر
نقل نمیکردم حدیث یازدهم روایت کرد ابو نعیم در حدیث ابو بکر رضی الله عنه که گفت رسول
صلی الله علیه وسلم با نماز میگذارد و وقتیکه سجده رفت حسن را چون طفل بود آند و بر پشت آنحضرت
نشست یکبار گردان آنحضرت نشست نگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بر ابرق و استیگر در
و چون از نماز فارغ شد اصحاب گفتند یا رسول الله سلوک باین کودک که میکند با شما چنانست
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لهذا ریحانی و ان هذا التبیذ عسی ان یصلح الله تعالی به
فتتین المسلمین تحقیق این کودک مثل ریحان من است که او را می بویند این سپهر من است
نزدیک شده است که آشتی دهد خدا بینما بسبب میان لشکر عظیمه اهل اسلام حدیث و از ابراهیم
مر ویست بروایت بخاری و مسلم از ابو هریره رضی الله عنه که گفت که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم
انی احبته و احب من یحب یعنی حسن را دوست دارم بار خدا یا تو دوست دار و ابو هریره
گوید بعد از آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم را شنیدیم فرمود چنانست نزد من دوست تر از حسن نبود و
حدیث ابو هریره ایضا بروایت حافظ بقی و از دوست که گفت هرگز حسن این عذر را ندیدم
مگر آنکه در حقیقت من میرحبت و سببش آن بود که روزی رسول صلی الله علیه وسلم قدم مبارک فرمود
و من در مسجد بودم نگاه دست مرا گرفت و تکیه بر من داشت تا رفتم در بازار قیقلع و در آن
بازار نظر فرمود بازگشت و در مسجد نشست گفت سپهر را طلب کن آنگاه حسن بن علی رضی الله
عنه را دیده آمد و در کنار آنحضرت نشست رسول صلی الله علیه وسلم و آن و بر ابر کشود و بعد
از آن دمان مبارک خود را در دمان می کرد و گفت اللهم انی احبته و احب من یحب و احب
من احبته ثلاث مراتب یعنی ثلث نوبت فرمود بار خدا یا من او را دوست میدارم تو او را دوست
دار و او را هم محترم روایت کرد که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من احبته و احب من یحب و احب
ایا هم و امم من الله فی درختی یوم القیامه هر کس که مرا دوست میدارد و دوست دارد و
وحسن را و پدر و مادر ایشان را و در به من خواهد بود روز قیامت و نزدی باین لفظ روایت
کرد که از صحیح فی الجنة و گفته که این حدیث غریب است ازین معنی من حیث المقام است
بلکه معنی از جهت منع حجاب میان ایشان لفظ قول خدا شیئا من حیث المقام است و رسول الله

او را دوست دارد کسی که او را دوست دارد

فاحبته

و کسی که او را دوست دارد و او را دوست دارد

فاو کائنات مع الدین انعم الله علیهم من المذنبین والمصدقین التمهید و حسن او کمال
در جمعا نازل این آیه که هر که امر و کس را دوست دارد و در او با و خواهد بود و المراسع من احبنا
فصل سیم و بعضی از آثار و مناقب امام حسن علیه السلام بداند امام حسن رضی الله عنه
و علم کرم و زاهد و باسکینه و وقار و صاحب جنت و موجودت و مبروح خلایق بود و دنیا و آخرت
این خواهد آمد و نویسنده بر وایت ابوالفتح که حسن رضی الله عنه فرمود که مرا شرم می آید از آنکه
بیرود و کار خود را بپایان نرساند و بپایان نرساند و بپایان نرساند و بپایان نرساند
عمران و ایستاد که حسن رضی الله عنه بیست و پنج حج گزاری کرده و بیست و چهار بار حج را
حسن رضی الله عنه دو بار از مال خود بیرون رفت و نقدی فرمود و دست نوبت مال خود را بسمت خود
براه خدا بجا نیاورد و نعلین بوی که بقیه میداد و دیگری نگاه میداشت و اگر دو موزه بود
یکی میداد و یکی میداشت نقل است که حسن رضی الله عنه که مردی از خدا بپایان نرساند و بپایان نرساند
نابد فی الحال این مبلغ جهت وی فرساده و مردی دیگر نزد وی آمد و از حال خود و فقر
و فاقه چیزی شکو کرد و بعد از آن که صاحب مال بود حسن رضی الله عنه در جواب و گفتنای فلان چش
سوال تو عظیم گردانید نزد من معرفت با آنچه ترا واجب است از نفعات دست من باز است
از رسانیدن چیزی که تو اهل آنی و کثیر در ذات احتیاج و تنها قلیل است و من اهل تنقید
غیرم که بشکر گذاری تو وفا کنم اگر آنچه میسر باشد قبول میکنی و مومن است تمام و نکلف از من بپایان نرساند
ما حضری خواهم رسانید آنرا و گفتنای پس در خبر رسول صلی الله علیه و سلم قلیل را قبول دارم
و عطار اشکر گذارم و بر من سطا عذر میگویم اگر نگاه حسن رضی الله عنه وکیل خود را طلب نمود و حساب از او
کرد و بعد از حساب نیجاه هزار درم فاضل شد گفت این فاضل را حاضر ساز و وکیل چون نیجاه
هزار درم نقره حاضر گردانید و حسن رضی الله عنه گفت آن پانصد دینار طلا که نزد تو بود و بجا است گفت
نزد من است آنگاه با حصار آن امر فرمود چون بجنوره و در آنجا نیجاه هزار درم منضم حصار
آن فرود آمد و نقل است که عجزی بهمانی کرد و حسن رضی الله عنه و عبد الله بن جعفر طیار را رضی الله
عنهم حسن هزار دینار طلا و هزار گو سفند نیز آن عجزه داد و امام حسین رضی الله عنه و عطا فرمود
و عبد الله بن جعفر طیار و در هزار دینار طلا و سفند عطا نمود و در ویست هزار و عجزه او که چون امام
حسن رضی الله عنه قیام نمود و در انشای ادای صلوة و فتیکه سجده رفت مردی زخم خنجر
بوی زد و بعد از آن بر فراست خطبه خوانده گفتنای اهل عراق بر سید از خدا بیجا در حق ما

و بعد از آن که حسن رضی الله عنه بیست و پنج حج گزاری کرده و بیست و چهار بار حج را
حسن رضی الله عنه دو بار از مال خود بیرون رفت و نقدی فرمود و دست نوبت مال خود را بسمت خود
براه خدا بجا نیاورد و نعلین بوی که بقیه میداد و دیگری نگاه میداشت و اگر دو موزه بود
یکی میداد و یکی میداشت نقل است که حسن رضی الله عنه که مردی از خدا بپایان نرساند و بپایان نرساند
نابد فی الحال این مبلغ جهت وی فرساده و مردی دیگر نزد وی آمد و از حال خود و فقر
و فاقه چیزی شکو کرد و بعد از آن که صاحب مال بود حسن رضی الله عنه در جواب و گفتنای فلان چش
سوال تو عظیم گردانید نزد من معرفت با آنچه ترا واجب است از نفعات دست من باز است
از رسانیدن چیزی که تو اهل آنی و کثیر در ذات احتیاج و تنها قلیل است و من اهل تنقید
غیرم که بشکر گذاری تو وفا کنم اگر آنچه میسر باشد قبول میکنی و مومن است تمام و نکلف از من بپایان نرساند
ما حضری خواهم رسانید آنرا و گفتنای پس در خبر رسول صلی الله علیه و سلم قلیل را قبول دارم
و عطار اشکر گذارم و بر من سطا عذر میگویم اگر نگاه حسن رضی الله عنه وکیل خود را طلب نمود و حساب از او
کرد و بعد از حساب نیجاه هزار درم فاضل شد گفت این فاضل را حاضر ساز و وکیل چون نیجاه
هزار درم نقره حاضر گردانید و حسن رضی الله عنه گفت آن پانصد دینار طلا که نزد تو بود و بجا است گفت
نزد من است آنگاه با حصار آن امر فرمود چون بجنوره و در آنجا نیجاه هزار درم منضم حصار
آن فرود آمد و نقل است که عجزی بهمانی کرد و حسن رضی الله عنه و عبد الله بن جعفر طیار را رضی الله
عنهم حسن هزار دینار طلا و هزار گو سفند نیز آن عجزه داد و امام حسین رضی الله عنه و عطا فرمود
و عبد الله بن جعفر طیار و در هزار دینار طلا و سفند عطا نمود و در ویست هزار و عجزه او که چون امام
حسن رضی الله عنه قیام نمود و در انشای ادای صلوة و فتیکه سجده رفت مردی زخم خنجر
بوی زد و بعد از آن بر فراست خطبه خوانده گفتنای اهل عراق بر سید از خدا بیجا در حق ما

که ابرار و ضیاع شایم و ما را ز اهل بیتیم که خدا شایع و رحمت ایشان فرمود و اما برید الله لیس و شب
 عنکم الرجس اهل البیت و بطهر که نظم بداد و مثال این سخنان میگفت امیرکس از اهل بیت
 نمازگر آنکه گریه افتاد و ابن سعد از عمر بن اسحاق وایت کرد که گفت که فحش از امام حسن
 نشنیده ام مگر بگویند که میان امیر بن عثمان بن عفان بواسطه زینب خصوصت واقع شد گفت
 لیس له عندنا الا که غم افند یعنی عمر را چهره زرد و بایت گردید و خواری و اینک سخته
 ترین فحش بود و نزد وی که مثل این بزرگ از وی نشنیده بود و وقتیکه مروان غالی درین بود
 رسولی نزد وی فرستاد که ویراست کرد و هر جمعه امیر المؤمنین شیر پروردگار علی کرم الله
 و جبهه را بر منبر سب میکرد و حسن گفت که ای رسول مروان بگو که من ترا نیز سب نمیکم که گنای
 را از تو محو کنم و لیکن وعده داد و تو روز قیامت سب نزد خدا آیتها اگر آنچه میگوئی راست خواهد
 بود جزا صدق خواهد داد و اگر دروغ گفته عذاب خدا آیتها سخت تر است از همه چیز و روز
 مروان مبنی خود را بدست رست خود پاک کرد و حسن هم او را سزانش کرد و گفت ای
 اینقدر رشیدی که دست رست از بر سر و جهت و دست چپ از برای فرج است و خود را
 را جوانی نبوده و ساکت شد و نقل است که حسن هم زنان را بسیار طلاق میداد و هیچ زن را مفارقت
 نموده که آنکه حسن هم دوست داشتی و هنوز زن رسیده بود و ابن سعد از علی کرم الله وجهه روایت
 کرده که گفت که ای اهل کوفه عقد و مزاجت با حسن کنید که او کثیر الطلاق است آنگاه مردی
 از اهل بیدان حاضر بود گفت ما دختران بوی تزویج میکنیم اگر آنرا راضی است نگاه میدار و اگر
 نکرده طبع است طلاق میدهد و نقل است که مروان بعد از فوت حسن هم میگرفت و وقتیکه در حجاب
 او بر رفت حسین هم گفت ای مروان بروی گریه کنی و حال آنکه در ایام حیات هم مقدار از او
 وی میکرد و چون مجروح علفن میدوید و از او مروان گفت اینها که من بکس میکردم که
 علیم تر از بکر بود و ابن عساکر روایت کرده که حسن هم را گفتند که ابوذر رحمة الله علیه میگویی فقر
 نزد یک من و دست ترست از غنا و من نزد من و دست ترست از محنت حسن هم گفت حجیم الله
 ایا در من میگویم هر کس که توکل کند بر حسن اختیار خدا شایع را او نمائیکند بستی که او در غیر حالتی
 که خدا شایع برای او اختیار فرمود و نقل است که عطا الله که از بیت المال حسن هم میبرد
 هر سال صد هزار درم بود و در بعضی سالها معاویه آنرا مضاعف نمود و حسن هم ازین مفرست و شک
 میکشید و میگفت وقتی قلم و و ات طلبیدم که رقه درین باب مجاویب بنویسم باز خود را نگاه

و این سخن را

مروان سب میکند

و این سخن را

داستیم و آن داعیه بر طرف کردم چون خواهم در ربود رسول الله
صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که مرا گفت ای حسن چه داری گفت می‌پرسم در حال من بجز
و شکوه تاخیر مال آنحضرت کردم فرمود ایادوات طلب می‌نمودی که مخلوق در بیابان
گفتم بای رسول الله من چه کار کنم فرمود که این دعا بخوان اللهم اقدت فی قلبه رجاءک
واقطع رجائی عنک سواک حتی لا ارجوا احدا غیرک... اللهم ما صدقت فی فؤادی
عنه عملی ولم تدت له الیه دفعی ولم تبلغه مسئلتی ولم یجبر علی الساقی مما اعطیت
من الاولین و الاخرین من یقین شخصه به یا ارحم الراحمین حسن من گوید و الله که مقت
روز که این دعا را بخواند و در وقت نماز در هر جهت من فرستاد من گفتم
الحمد لله لا یسیر من کوه و لا یجزم من عاتقه حمد و ثنای هر خدا را که فراموش نکند کسی
که یاد میکند او را و محرم نمیداند و کسی که او را بخواند و در همان شب رسول الله صلی الله علیه
و سلم را در خواب دیدم فرمود ای حسن چونی گفتم بخیریت مقرون با رسول الله و حکایت از فرستادن
معاویه آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفتم آنحضرت فرمود یا نبی که از من رجی الخالق و لم یسج
المخلوق ای پیغمبر چینیست که کسی که امید از خالق دارد و از مخلوق نمیدانند که او را ندانند چون
حسن نه بحالت نزع رسید برادر خود حسین را گفت ای برادر پدر تو ایام خلافت مشرف شد و در
تعالی از وی صرف نمود..... و ابوبکر و الی الان
امر شده و مشرف بان گشت و ظرف شد از وی و بعد از عمر و بعد از عثمان که شوری شک نه شد و
نخا و زخا و هر کرد و آخر از وی و در گذشتند بستان فی الدینه و رسید و بعد از قتل عثمان
با پدر لومعیت کردند و بعد از معیت مردن نزع کردند و منقر آن شد که شمشیر از غلاف بیرون
آوردند چندانکه سعی فرمود از که درت صاف گشتند تا آنکه شربت شهادت چشید و من و الله
که گمان نداشتیم خداوند جمیع درایت و خلافت و هر آنکه میدانیم که سفهای کوفه استخفاف او خواهند بود
و ترا بیرون خواهند برد و دیگر آنکه قبل ازین از عائشه صدیقہ رضی الله عنها طلب کرده بودم که
یا رسول الله بن شوئم قبول اینجی کرده بود باید که بعد فوت من باز از آن اعاده کنی چرا که
گمان اینست که قوم ترا منع خواهند و ازین امر اگر منع کنند سبانه دین امر کن و چون طاعت
فرمود حسین من نزد عائشه رضی الله عنها و عائشه رضی الله عنها گفت نعم و امر کرد و بیارید ویرا و بکن
مروان منع کرد و حسین رضی الله عنه با کسانی که اتباع وی بودند سلاح پوشیدند که با مروان را

در هر جهت من فرستاد من گفتم

نخا و زخا

نمانند آنکه ابوهریره رضی اللہ عنہ در میان افتاد و بنا بر صلاح وقت میرا در بقیع پہاوی بادش
وفات کرد و در رضی اللہ عنہا و وفات حسین رضی اللہ عنہ آن بود که زید پدید و بی رحم و بی حیاء از
وہی جہد بنت اشعث بن قیس کندی قرار داد کہ حسن را مسموم سازد کہ من ترا بکشتن بخوابم کرد
صد نفر از درہم بتو بخوابم و چون زہر و طعام و کرد حسن را چهل روز در بقیع بود و بعد از چهل
روز بجام بقار حلت نمود و آن زن کے نزدیک دستار کہ بشرط خود وفا کند زید گفت
من ترا از جہت از بایش گفته بودم در نہ بقتل کہ زہر مقتول سازی و از بس سیکار مقتولین
منقول است مثل قتادہ و ابو بکر بن حفص از متاخرین مثل زید العرقی کہ در مقدمہ شرح
تقریباً و رده کہ وفات وی رضی اللہ عنہ در سنہ احدی و خمیس بود و اکثر بقول ثانی فیتہ
اند چنانچہ جمعی بر ہمینے قائل شدہ اند و غلط کردہ است و اقلی کہی قول اول از جہد وادہ
کیکہ است و خمیس و کیکہ بیع و خمیس قائل شدہ باشد نقل است کہ برادرش حسین را حد و
سیار نمود کہ ویرا اخبار کند کہ چہ کست کہ ویرا زہر دادہ است حسن را قبول ایستہ نمود و ویرا
خبر کرد و گفت اگر آن شخص است کہ ظن من در حق ولایت عقاب خداست سخت تر است از
عقاب شما ویرا بخداست گداشتم و اگر آن شخص نباشد بسبب من کیکہ بگیاہ است چرا گشتہ
شود و ویرا وایت قول است کہ فرمودہ ای برادر من ایام وفات من رسیدہ است کہ از تو
مفارقت نمایم و ویرا و گار خود و وصال شود و می یابم کہ جگر من بریدہ شدہ و بتحقیق میندازم
کہ از کجا آمدہ است لیکن در میناب بکرم کن چون رحلت کنم غسل و تکفین من بکن بر سر میری
حل کردہ بقبر جدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نزد یک استخدا بیکمہ انگاہ مرا بقبرستان خود
فاطمہ بنت اسد نقل کن و در نیمقام مدفون ساز او سو گند میدہم ترا بخداست کہ در امر من کفج
خون نریزی و ویرا وایتہ از عبد البر آنکہ امی برادرستہ نوبت زہر من دادہ اند و این نوبت
از ہمہ سخت تر است حسین را گفت کیست آنکہ ترا زہر دادہ است گفت مگر میخوای کہ با ایشان
مقتالہ کنی من ایشانرا استخداست گداشتم و ویرا وایتہ دیگر گفت چند دفعہ مرا زہر دادہ اند
مثل این دفعہ ندادہ اند گویا کہ زہر جگر مرا زداختہ اند چنانچہ بخاطرم میرسد کہ سچوب ویرا بگردانم
حسین را گفت ای برادر کیست کہ ترا زہر دادہ است گفت مگر میخوای کہ او را بقتل آرے گفت
بل حسین را گفت اگر آنکس است کہ گمان من در حق او است بخداست گداشتم کہ عذاب خداست سخت
است و اگر غیر او باشد بگیاہ را بسبب من قتل ساز نقل است کہ حسن را و خواب

حسین را زہر دادہ است و در بقیع پہاوی بادش

مگر نام را نمی یابم پس را از جہت نفس خود و بکوت حسن را

که در بیت اول بر او نقل بر آید و نوشته اند با جود حق الهیت خوشحال شدند و مژوم را بشمارند و آید
 و چون نزد این سبب این نقل کرد و در وی گفت اگر تو یا صا و قه است از اجل تکیلی مانده است و
 بعد از چند روز دیگر از جوی کجاست از عالم رحلت فرمود و سعید بن العاص که از اول از جانب
 معاویه والی مدینه بود بروی نماز گذارد و در یک فاطمه شتابد و رفت که مشهور است در کتب
 و عمر و بنی جمل و بیضا و در دوسی سال بدرش غلظت کرد و الله تعالی وجهه بود و شتابه خلیفه بود و
 سال نیم دیگر در مدینه طایفه قات گذرانید و منی البدر غلظت و الله تعالی بالصواب مانع و هم
 و در فضائل که ما اثر الهیت نبوی صلی الله علیه و سلم و در آن چند فصل است **فصل اول** در روایات
 قرآنی که در شان ایشان است **اول** انما یرید الله لیدفع عکم الاحسان اهل البیت و
 یطهرکم لظهور اجز این نیست که میخواهد خدا شما را بپاورد و انگیزد را ای الهیت پاک گردانید و شما
 شمار از معاصی پاک گرداندنی اکثر مفسرین برین گفته اند که این آیت نازل شد در شان امیر المؤمنین
 علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم و بعضی گفته اند که این آیت نازل شد در شان از ولج مطهر است
 میخامبر صلی الله علیه و سلم دلیل قوله تعالی و اذ کن مایته فی بیوتکم و از پنجست بود که مولا
 ابن عباس علیه السلام سوال الله صلی الله علیه و سلم آمده است و بعضی گفته اند که در سوال الله صلی الله علیه
 و سلم است مهابا و جمعی بگفته اند که در شان زنان پیغمبر است زیرا که در بیت سکنا بی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم بود و دلیل خطاب اذ کن مایته فی بیوتکم و در شان الهیت است آنحضرت و آن
 کس که صد و بروی حرام است بعضی مفسرین برین قول اعتماد کرده اند و ترجمه این آیه است اوده اند و آن
 گفته اند و انقول کرد و آنکه ایشان سبب نزول این رسول صلی الله علیه و سلم یکی است جزا آنها
 اوست بیک قول انقول اعلم و احادیث بسیار درین قول آمده بعضی ملاحضات آن دارد که دلیل
 اول بعضی ملاحضات دلیل آن دارد و این اکثر بنا برین معتقدند علیست چنانچه مقرر شد و باید که
 بعضی ازین احادیث مذکور سابق و اثنی عشر و روایت مرویست بر وایت احمد از ابو سعید خدری که این
 آیت در شان پنجگن نازل شد و ما بر صلی الله علیه و سلم و علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم و این چهار
 مرفوعها بر این لفظ روایت کرده است **ثانی** نزلت هذه الکلمة فی خمسة فی الله صلی الله علیه و سلم
 و سلم و فاطمه و علی و حسن و حسین و طبرانی نیز روایت کرده و مسلم با این طریق روایت کرده
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ایشان را در زیر کسانیا یعنی عبا که بر او بود و در آورده و این آیت بخوان
 و بصحت رسید که رسول الله صلی الله علیه و سلم عبا را برین چهار کس رسانید و فرمود اللهم هؤلاء

در این کتاب است

در این کتاب است

در این کتاب است

در این کتاب است

اهل بیت و خاصیتی از هب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا بار خدایا این جماعت اهل بیت را
 ایشان گناه را پاک گردان پاک گردانی نگاه ام سلمه رضی الله عنها گفت من نیز با ایشان ام
 رسول الله علیه سلم فرمود انك على خير يعني تو نیز بر جای خود نیکی هستی و در روایت
 دیگر آنکه انك احب الی من احبهم و صلح من صلحهم و سالم من سالمهم و عدل من عادهم
 من جنگ میکنم با کسی که ایشان جنگ کند و صلح میکنم با کسی که ایشان صلح میکند و دشمن خواهم شد
 با ایشان دشمنی میکند و در روایت دیگر عبا بر ایشان انداخت و رست خود بر آن نهاد
 و گفت اللهم هؤلاء ال محمد فاجعل صلواتك وبركاتك على آل محمد انك حميد
 و در روایت دیگر آنکه این آیت در خانه ام سلمه رضی الله عنها نازل شد و در روایتی است
 که سه نوبت فرموده اللهم هؤلاء اهل بیتی از هب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا آنکه ام سلمه
 رضی الله عنها گفت یا رسول الله آیا من اهل بیت تو هستم فرمود بلی و او را در عبا و اخل کرد
 بعد از آن دعای برای ایشان کرده بود و در روایتی صحیحی وارد شده که و انك گفت من نیز
 و اخل در اهل بیت تو ام یا رسول الله فرمود صل الله علیه وسلم انت من اهل بیتی و انك
 میگوید امید این حدیث از همه چیز زیاده دارم که و تحقیقی گوید که و انك در اهل بیت که میگویند این
 اسم است و این اطلاق نه از سر تحقیق فرمود و در روایتی مقدم دیگر آنکه چون ایشان را جمع
 کرد و دعای طولانی نثار آنجا گذشت و رحمت ایشان فرمود و انك گفت صل الله علیه وسلم یا رسول الله
 پیغامبر صل الله علیه وسلم فرمود عليك یعنی بر تو نیز رحمت طبری اشارت کرده که
 این فعل از رسول الله علیه وسلم مکرر واقع شده در خانه ام سلمه رضی الله عنها و در خانه فاطمه
 الزهرا رضی الله عنها و غیر این دو موضع نیست تا بقول جمع در میان روایات مختلفه و در این
 اجتماع ایشان و جواب آنکه و ام سلمه میخواند که و مؤید نیست روایت دیگر که رسول الله علیه وسلم
 و سلم در خانه حضرت بی بی فاطمه الزهرا بر مثل همین دعای از بر سر این جماعت تکلم فرمود و در
 روایتی صحیح آنکه لقبی در آن اقرار از عبا خود را با آنها کس منتظم ساخته و صحبت و صحبت
 از ام سلمه رضی الله عنها گفت رسول الله علیه وسلم را گفت که من از جمله اهل بیتم فرمود بلی
 انشاء الله تکا و قلبی برین رفته که مراد از اهل بیت درین است جمیع بنی هاشم است مؤید
 است حدیث حسن رضی الله عنه که رسول الله علیه وسلم عباس و سیران او را ثوابی پادشاه
 و گفت ای پروردگار من این عم من است و این فرزند آن و از آل بیت من است و در

کتاب

در روایتی دیگر آنکه این آیت در خانه ام سلمه رضی الله عنها نازل شد و در روایتی است که سه نوبت فرموده اللهم هؤلاء اهل بیتی از هب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا آنکه ام سلمه رضی الله عنها گفت یا رسول الله آیا من اهل بیت تو هستم فرمود بلی و او را در عبا و اخل کرد بعد از آن دعای برای ایشان کرده بود و در روایتی صحیحی وارد شده که و انك گفت من نیز و اخل در اهل بیت تو ام یا رسول الله فرمود صل الله علیه وسلم انت من اهل بیتی و انك میگوید امید این حدیث از همه چیز زیاده دارم که و تحقیقی گوید که و انك در اهل بیت که میگویند این اسم است و این اطلاق نه از سر تحقیق فرمود و در روایتی مقدم دیگر آنکه چون ایشان را جمع کرد و دعای طولانی نثار آنجا گذشت و رحمت ایشان فرمود و انك گفت صل الله علیه وسلم یا رسول الله پیغامبر صل الله علیه وسلم فرمود عليك یعنی بر تو نیز رحمت طبری اشارت کرده که این فعل از رسول الله علیه وسلم مکرر واقع شده در خانه ام سلمه رضی الله عنها و در خانه فاطمه الزهرا رضی الله عنها و غیر این دو موضع نیست تا بقول جمع در میان روایات مختلفه و در این اجتماع ایشان و جواب آنکه و ام سلمه میخواند که و مؤید نیست روایت دیگر که رسول الله علیه وسلم و سلم در خانه حضرت بی بی فاطمه الزهرا بر مثل همین دعای از بر سر این جماعت تکلم فرمود و در روایتی صحیح آنکه لقبی در آن اقرار از عبا خود را با آنها کس منتظم ساخته و صحبت و صحبت از ام سلمه رضی الله عنها گفت رسول الله علیه وسلم را گفت که من از جمله اهل بیتم فرمود بلی انشاء الله تکا و قلبی برین رفته که مراد از اهل بیت درین است جمیع بنی هاشم است مؤید است حدیث حسن رضی الله عنه که رسول الله علیه وسلم عباس و سیران او را ثوابی پادشاه و گفت ای پروردگار من این عم من است و این فرزند آن و از آل بیت من است و در

این آیه نازل شده پس این دو روایت هر دو صحیح باشد محمول بر این است که دو بار این آیه نازل شده است

ایشانرا از آتش و نزع همچنانکه مسدود داشته اند ایشانرا این قرب انگاه چو بهائی مستانه
ودو را بائی خانه آیین گفتند سید الوبت و در زوایای که از جمله رواة او کسیست که در
معین اورا نقل داشته و عمر او را ضعیف داشته است که تم جعل القبال بیوقا شخصه
چهره هم بیتا فذلک حوله تکالما و لیکم الله و رسوله الی اخره باز قبایل را بیوت حست
و گردانید مرا بهترین بیوت ایشان اینست قوله تکالما انما یورید الله لیزهبع عنکم اهل البیت
و یطهرکم و یطهر اوصال کلام آنکه این بیت شکنی داخل اند در آیت زیرا که ایشان را طلبی
و چون مخفی بود اراده الیهیت نسب از آیت بنابرین رسول صلی الله علیه و سلم سبب ساخت
از انقبیل و قول خود بآنکه قولی که گذشت که مراد بآل بیت و در عینهم عام است میان آل سکنه
مثل ازواج و میان الیهیت سبب جمیع بنی هاشم و بنی مطلب از حسن من از چند طریق سناو که
لغضه آنها حسن است و ارشده که فرمود انما من اهل البیت الذین اذهب عنهم الرجس و طهرهم
تطهیر او من از جمله آل بیت که خدا تعالی برده است از ایشان گناه را و پاک گردانیده است ایشانرا
پاک کردنی پس الیهیت نسب مراد است و درین آیت همچون آل سکنه و سلم از زمین ارز و در آن
کرده که چون از وی رسید که آیا ازواج میغایم صلی الله علیه و سلم الیهیت وی اند گفت باریا
میغایم صلی الله علیه و سلم الیهیت بر کوه حرام است پس ایشانت کرد و پاک کرد و انحضرت از آل بیت
نیت و آل بیت کر که مقدس است بدانکه این آیت منفع فضائل الیهیت بودی است بواسطه آنکه سبب
سبب بر غر آثار آل بیت احتیاط نشان ازین بهیشت که امتداد کرد و آنها که مقید حضرت
است تعالی شان و در امر ایشان بر اذای که آن اعم است آشک و حیرتی که ایمانی واجب است از ایشان
و تطهیر ایشان از سایر اطلاق و احوال مذمومه خواهد کرد و بعضی طرق تحریک الیهیت بر آتش و این فاکه
و غایت تطهیر است زیرا که الهام امامت بحقیقانه و تکالیف و ادامه اعمال فاعلمه از جمله تطهیر است و
از نجس بود که چون خلافت ظاهر از دست الیهیت رفت بواسطه آنکه ملک انتقال یافت لهذا
حسن رضی الله عنه ترسانید عیوض آن خلافت ایشان چنانچه خودی برین رفته اند که قطب الاولیاء و زمام
نباشد مگر از الیهیت و بعضی رفته اند که قطب الاولیاء از غیر میتوا مد که باشند سنا و اولیاء
مسیحیست چنانچه شاگرد وی تاج بن عطا نقل از سکه کرده از جمله آل تطهیر الیهیت تحریک
فرمنست بلکه صدقه نقل نیز نزدیک ملک بر ایشان زیرا که ممد و جبر گنهای مرمومت و
که فتن سجال ایشان لایق نیست اما آنکه دال است بر ندولت کسیکه از آگیرد و بر عزت کسیکه میدید

در آنست که حضرت عیسی علیه السلام از ایشان است

عوض صدقه خمس و غنیمت که دال است بر عزت گیرنده و بر ولت پهنه ایشان عطا کردند
 و از جهت معتد در دخول اہلبیت نسبت و بنا بر این تضامین یافتند بمشارکت رسول صلی اللہ علیہ
 وسلم در تحريم صدقه فرض نكوة و كفارت و غیر اینها و بعضی از متأخرین مخالفت گفته اند که نذر حکم
 نقل دارد ولیکن سخن نیست که ایشان گفته اند بلکه حکم نقل فرض نیست و رسول صلی اللہ علیہ وسلم ممتاز
 تحريم صدقه نقل ایضا اگر چه بر وجه عام باشد یا غیر مقدم بر ذہاب صحیح و ما در وی تکرر کرده است
 حالت صلوة آن حضرت صلوات اللہ علیہ و علیہ السلام در مساجد و شراب از سقاییه زمزم و دیگر
 دست دلال کرده است شافعی و حجت نفل از برای اہلبیت بقول امام باقر ع و فقیه معاتب شد
 در شراب از سقایی که در میان کہ و در بنی طیبہ واقع است گفت حرام نشده بر اگر صدقه مقرر
 و شافعی و حجت بقول می استدلال نمود و وجهش آنکه مثل امام محمد باقر رضی اللہ عنہ نمیتوان گفت
 قبل از رس خود این مسله را بیان کرده زیرا کہ این مسله بخصائص نقل و روایات حدیث
 مرسله خواهد بود و چه آنکه امام محمد باقر ع از کبار تابعین بوده با آنکه مرسل بقول اکثر علمای اہل علم
 قوت یافته است این تحريم عام است میان بنی هاشم و بنی مطلب و اہل ایشان و بعضی گفته اند
 از وراج بنیامیر آن ضعیف است اگر چه ابن ابی حاتم برین کرده و لزوم نفقه از وراج بعبار
 وفات آنحضرت حرام سازد اخذ صدقه که در جهت فقر و مسکنت بخلاف خدا از جهت دیگر مثل
 و یا سفری همچنانکه مقرر است و رفقه و در حدیث آمده کہ صدقه حلال است کہ بنی هاشم از یکدیگر گرفته
 باشند لکن آن حدیث ضعیف و مرسل است پس در حدیث مجتبی باشد و انما شراب رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 از سقاییه زمزم احتمال دارد کہ آنی کہ در آن بوده رسول صلی اللہ علیہ وسلم بیرون آورده باشد
 مستحق نیست کہ از صدقه عباسی بوده و حکمت در ختم آیت تطہیر مبطل نیست در رسیدن اہلبیت
 بر تہ اعلی از تطہیر و دفع... تجوز و تغیر تطہیر از برسم اعظم و تکرر و اعجاب است فائده نمیشد
 کہ این تطہیر از جنس متعارف و مولف میان مردم نیست باز رسول صلی اللہ علیہ وسلم آنجا در آیت
 است تمام آن و مکر ساخت بقول خود و الامم هؤلاء اہل بیتہ تا آخر حدیث و نفس خود را در تحت
 عبارت در عدد و اخل ساخت تا برکت اندراج آنحضرت با ایشان عائد گردد و بکسر و ولایت دیگر چنین
 وارد شده کہ جبرائیل و میکائیل علیہما السلام را با اہل بیت مندرج ساخت تا اشارت باشد بصلوة
 ایشان و ایضا موکہ ساخت بصلوة بر ایشان بقول خود و اجعل تا آخر حدیث و بقول خود
 انا حرب لمن حاربہم تا آخر حدیث و دیگر وارد شده کہ بعد از آن فرمود و الا من اذنی قرابتی

مستقیم

حکایت

در روایت

فقد اذني ومن اذني فقد اذني الله تعالى آگاه باشد هر که رنجانید قرابت را تحقیق مرا رنجانید
 و هر کس مرا رنجانید خداوند استیلا را رنجانید و در روایتی فرمود و الله نفسی سید لا یومر بحسنه
 یحیی فی لا یحیی به یحیی استیلا که نفس من بید قدرت است و من سبب بهر بنده تا آنکه مراد
 دارد و دوست ندارد و ذوالقرنی و الهیت مرا پس ایشان را مقام نفس خود ساخت از حجت
 که بصیرت سید از رسول صلی الله علیه و سلم فرمودانی تارک فیکم ان تمسکتم لن فصلوا
 الله و عترتی سید و رستی که من میگذازم در میان شما چنانکه اگر دست بان رسید که راه نخواهید
 و آنچیز قرآن مجید است این است در دو قضیه شما به فضل تعالی و انوار ابناء و ابنا و عم الی الخ
 که رسول صلی الله علیه و سلم حسن را در برگرفت دست سبب گرفته و ظاهر از عقب ظاهر فی الله
 آمد امر او از جماعت انداز الهیت چنانچه از جمله کسانی که روایت نماید برید الله الی آخره پس
 بذا الهیت برین آیت هر جا که ذکر و فضل ایشان و فضل ذوالقربی شده باشد جمع ال سبب است
 آنموسان بنی هاشم و بنی مطلب و ابی ادریس الی کل مومن تقی ضعیف است و اگر بصیرت سید
 مؤید قول کسی است که جمیع میان جاوید کرده با نبطی که در دعای مثل صلوة شامل بر مومن
 است و او را در تحریم صده برای ایشان مخصوص است بیان بنی هاشم و بنی مطلب تأیید داده اند
 شمول با سجدی که جماعی روایت کرده که فرمود ما شیخ ال محمد من جنود ما هم لنا
 اللهم و ذق ال محمد یعنی سدره و در قول نه است که مراد بال از و اج و ذریه است فقط و الله
 اعلم آیت و مر از آیات فضائل این است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی
 یا ایها الذین امنوا سلوا علی رسول الله و سلوا علی سیدک فذیک و رو میگوید و فرشتگان او نیز
 در و میفرستند بر بنیامری آنکسانیکه خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم ایمان آورده یا صلوة
 فرستند بر او و سلام گویند بالقیام و کندی او را القیام و کردنی صلوة از تحقیق الی رحمت و از غیر
 او طلب رحمت بصورت سید از کعبه حیره که گفت چون آیت نازل شد گفتم یا رسول الله کیفیت
 سلام بر تو میدانم اما نمیدانم که صلوة چگونه بر تو فرستم کیفیت آن بیان فرما رسول صلی الله
 و سلم فرمود اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و ذریه و روایت حاکم است که گفتم
 یا رسول الله صلوة بر شما و آل بیت تو چگونه بخونم گفت بخونید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
 الی آخره و دلیل ظاهر است بر آنکه اگر صلوة با این آیت بقول رسول الله صلی الله علیه و سلم مراد است
 درین آیت سوال از صلوة بر آل بیت و آنکه در روایت رسول صلی الله علیه و سلم نیز جواب نیکند

دری قرآن مجید

دری قرآن مجید

دری قرآن مجید

دری قرآن مجید

دری قرآن مجید

با آنچه مذکور شد پس جاب ایشان از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بیست بر آنکه صلوة بر حسب
 جمله مامور است و آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا در نیاب قائم مقام نفس خود ست
 است زیرا که عرض از صلوة بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرید تعظیم آنحضرت و تعظیم است
 نیز از جمله تعظیم آنحضرت است و از غیبت وقتی که ایشانرا در عبا آورد و گفت اللهم اظمک
 و انا منهم فاجعل صلواتک رحمتک و مغفرتک و در صلواتک علی علیهم بار خدا یا این
 جماعت از من و من از ایشان ام و قضیه استیجاب است این عالمی آن بود که حقیقتا صلوة فرستاد
 بر ایشان بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم و این هنگام از مومنان طلب صلوة بر رسول صلی الله علیه
 و سلم بایشان میکنند بقول خود یا ایها الذین آمنوا الا یمرو لیست که فرمود لا تضلوا علی صلوة
 التبتیکم ایا صلوة تبتیر بر من فرستید گفتند صلوة تشیر که ام است گفت تبت که میگویند که الاصل
 علی محمد و علی ال محمد و اثبات آل در حدیث صلوة منافات ندارد با حذف چنانچه در
 حدیث یحیی بن قمر شد که گفتند یا رسول الله چگونه بر تو صلوة فرستیم گفت بسمه یا الله صل علی
 محمد و علی ال محمد و از واجد و ذریته که ماصلیت علی ابراهیم الی آخره زیرا که ذکر او بیست
 دیگر ثابت شده و از صحیحین و غیر آن معلوم شده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم ذکر جمیع نیکیات را
 از وراج و ذریته و غیر ذلک کرده لیکن هر یک را از حفاظ پذیر حفظ کرده اند که دیگر آنرا حفظ
 نموده با عطف از وراج و ذریته آل نباشد و این در از وراج واضح است بنا بر مذکور
 اول که ایشان نبواشم و بنو مطلب و اذریته از جمله آل است بر سائر اقوال پس در ذریته بعد از
 آل شاریت است بطنم و شرف ایشان بر وایت بود او و در دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 ان یحیی ال اکیال الا فی اذ اصلا علینا ال فلیقل اللهم صل علی محمد و النبی و از واجه
 و اهل بیت المومنین و ذریته و اهل بیته که ماصلیت علی ابراهیم انک حمید
 یعنی کسیکه او را محبت ثواب بسیار باشد و قتی که بر او اهل بیت نبوت را صلوة فرستد باید که یا
 طریق صلوة فرستد اللهم صل علی محمد الی آخره و اما آنچه اصحاب گفته اند کیفیت بر تو میدانم انشا
 کرده اند آن سلام که در تشهد بروی میفرستند چنانچه پیغمبر غیر او گفته اند و لالت برین معنی
 میکند خبر مسلم که روایت کرده که اصحاب گفته اند یا رسول الله ما مورشده ایم که صلوة بر تو فرستیم
 کیفیت آن بیان فرما نگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ساکت نشد تا آنکه کسی شک سوال نکرده
 بودیم بعد از آن فرمود اللهم صل علی محمد و علی ال محمد الخ و زیاده در آخر حدیث آنکه گفتند

در حدیث
 صحیح

از وراج و ذریته آل نباشد و این در از وراج واضح است بنا بر مذکور

وینا انکما علیکم یعنی کیفیت سلام برین همچنانست که تعلیم شما کردیم و این روایت نیز دارد
شده است زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم تشبیه تعلیم صحابه میکرد و همچنانکه سبوت قرآن را تعلیم
میکرد و بصیحت رسیده که مردی گفت یا رسول الله بایر تو سلام میدفیم لیکن بیان فرما که صلوة بر
تو چگونه فرستیم آنگاه رسول صلی الله علیه و سلم سکوت اختیار فرمود و چنانچه صحابه گفتند کاش که رسول
نکرده بودی بعد از آن فرمود اذ انتم صلیتم علی فقولوا برگاه که شما برین صلوة فرستید گویند
اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد الحسین کسی نگویید که این اسحاق بن عمار است
منفرد است و مسلم حدیث او را روایت کرده مگر متابعا زیرا که میگویم این حدیث او را
نقص داشته و او نبود مگر بدکس فقط و غلط تدلیس نیز از وی ظاهر شده بهضریح او در تدلیس
پس آنچه مذکور ساختیم واضح شد که در روایت حدیث در محل بیان یو جزا که در این کتاب صلوة وارد
شده چون میخواند است و ابراز بر سر و چوبین موافق نام در آیه و موافق ایضا با دو آیه که از
ابن مسعود در صحیحین روایت شد التوجه فی الصلوة ثم یصل علی النبی صلی الله علیه و سلم
ثم یصل علی نفسه یعنی باید که در نماز یعنی در وقت نشستن اول کشته شهادتین گوید باز صلوة بر
پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرستد باز بر سر نفس خود دعا کند و چون این ترتیب از ابن مسعود روایت
از جانب نبی خود شنید در حکم حدیث مرفوعه ایضا بعثت رسول صلی الله علیه و سلم
ستند که مردی در نماز دعا کرد و حمد و ثناء خداست گفت و صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم
نفرستاد آنگاه فرمود و عجل هذا ایمر و شتاب کرده بعد از آن نمود در طلب دعا و یا غیر او گفت اذا
صلی احدکم فلیبدأ بالتحمید و التنازع علی الله ثم یصل علی نبيه ثم یدعو لعبد مما استباح
برگاه که یکی از شما نماز کند باید که ابتدا بحد و ثناء خداست بگوید یعنی در وقت جلوس در تشهد بعد از آن
صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرستد باز دعا کند یا آنچه خواهد مقتضی گوید یا آنچه مادر و محققان
کردیم واضح شد قول شافعی که بوجوب صلوة بر پیغمبر فرموده است ا صلوة وی در تشهدین و
نیز بان آن نموده پس قول شافعی که در وجوب صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم حق نیست موقوف
میرسد سنت و قواعد اصولیین در شرح ارشاد و در شرح سباب استیفاء و حدیث صحیح در ثبات که
کردیم بایمان که تشبیه بر شافعی کرده و ایضا بیان نموده ایم که شافعی که باین قول منفرد
است بلکه قبل از وی جامع از صحابه امثال ابن مسعود و زید و ابن عمر و جابر و ابی سعید الخدری
و غیر ایشان مثل اسحاق بن ابی یوسف و امام احمد بن حنبل بوجوب صلوة و کیهول امام مالک و ابی حنبل

و جمعی از اصحاب با آنکه میگوید میقول کرده اند باک شیخ اکظم خاتمه المحاط شیخ بن حجر سقلائی
 گفته که ندیدم کسی از اصحاب تابعین که تصریح بعد از وجوب صلوٰه کرده باشد مگر نقلی که از ائمه
 متقدمین کرده اند آنکه اشعار یا میخوانند که غیر اوقاف است بوجوب نهی ظاهر شد که قول شافعی
 موافق قول صحابه تابعین و علماء سلف از علم شافعی میگوید و میقول منصرف است و مخالفت صحابه
 امضا از علم باطل و دعوی فاسد است لکن علی بن ابی طالب و معتمد علی بن ابی طالب و از پیروان بن تیم گفته که اجماع
 بر مشروطه و عید صلوٰه بر محمد رسول الله علیه سلم و رتبه خاندانی نیست مگر در وجوب استقامت و سبک
 واجب نمیدانند پس متبکی میشود و درین مسأله و نظر است زیرا که سلف در نماز صلوٰه بر رسول
 علیه سلم صلوٰه میفرستادند و اگر ادا کرده شود عمل سلف اعتقاد ایشان که دارد باشد از نشان آن نقل کرد
 یا قیاسی باشد و اما آنچه قاضی عیاض گفته که مردم در بنیاب یعنی درین مسأله بر ائمه تشیع کرده اند
 این گفتن مخفی ندارد چرا که امام شافعی در بعضی مخالفت با اجماع یا قیاسی یا مصلحت یا حتی
 که موجب تشیع بوده باشد باک میقول آن محاسن در بنیاب است چه میگوید گفته است شافعی درین باب
 شافعی را از اصحاب سلفی که بجا آمد صارت از بنیاب نقلی که گفت اعتمد بر یعنی زمانی که
 بنیابهای من که آن سید لال میکردم گناه شد با من گوید چگونه عذر خواهی کنم از گناهان خود و
 بدانکه امام نووی رحمه الله علیه از علماء نقل کرده که کرده است جدا ساختن صلوٰه از سلام و برعکس
 یکی از حفاظ حدیث گفته که کتاب حدیث میگردم و چون در روشن بنام رسول الله علیه وسلم میرسیم
 صلوٰه فقط میفرستیم و سلام نمیفرستیم آنکه رسول الله علیه وسلم را و جواب دیدم گفت ای فلان
 چرا صلوٰه بر من نام میگذاری بعد از آن هرگز صلوٰه را بی سلام نمیفرستیم و اما آنکه سابقا ذکر شد که
 کیفیت صلوٰه تسلیم اصحاب بر او و بغیر از سلام آن محبت نمیشود بواسطه آنکه چون کیفیت سلام
 در تشهد بیان فرمود پس افراد و تأخیر محبت نباشد و ذکر صلوٰه مقرون بسلام در حدیث
 از مواضع آمده و از آن جمله در وقت سوار شدن بردار به چنانچه طبرانی مرفوعا روایت کرده
 در دعا و غیر دعا و در مواضع بنابر اختصار خدمت کرده همچنین خدمت آل بنابر اختصار است
 و بلی روایت کرده آنکه رسول الله علیه وسلم فرمود که دعای نوحی است تا وقتیکه بگوید
 یا ایها الله یا محمد یا الله و ظاهر احادیث سابقه بوجوب سلام
 در تشهد آخر میکنند چنانکه قول شافعی هم است بخلاف کلام روضه و اهل آن بعضی از ائمه و اصحاب
 میقول از ترجیح داده اند و پیروی با آن میقول و کسیکه دعوی اجماع بر عدم وجوب سلام

اصحاب متقدمین از اصحاب نقلی از ائمه و سلف

شافعی

در حدیث

گویند باز دارند ایشان را در موقت یا در سوسی بل که ایشان شدگان خواهند بود یعنی عقاب
 و اعمال ایشان خواهند رسید برای یادتی توچ و سوزنش ایشان از آب سید و کرم
 کرده که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و قفوه هم اقم مسئولون یعنی از ولایت
 علی بن ابی طالب سوال کرده شده خواهند بود زیرا که خدا میخواست پیغمبر فرمود که خلافتی را بگو
 که بتبلیغ رسالت اجر می فرموی از شما میخواهد مگر مودت و دوستی خود را
 بنا برین ایشان خواهند رسید که آیا حق مودت و دوستی چنانچه پیغامبر صلی الله علیه و سلم
 ایشان را وصیت کرده بود بجا آورند تا بصواب آن برسند یا آنکه او را فسخ کردند
 و در آن امر اهل مال نمودند تا عقاب بآل ان النبیع ایشان ناپوش و انتهی و در قول واجب
 یعنی در آنچه گفت چنانچه پیغامبر صلی الله علیه و سلم ایشان را وصیت کرده اشارت است بحدیثی
 که درین باب وارد شده و در فضل آنست که خواهد بود از آنکه حدیث مسلم است که از زید بن ارقم روایت
 کرده که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم برخاست و شروع خطبه کرد و بعد از حمد و ثناء باری که
 تعالی گفت ابا عبد الله مردمان جزین نیست که من مثل شما بسرا راه ام و نزدیکان شده که رسولان
 پروردگار بطلب من می آیند و من اجابت کنم به تحقیق که در میان شما میگذارم نفسی یعنی
 چیز نفیس عظیم در میان شما میگذارم یعنی کتاب الله که نور و هدایت و رحمت باری که آن شک
 جوئید و قرار گیرید و دیگرے اهل بیت است که الله فی اهل بیت یعنی منیر سام شمارا بامید است
 تعالی ملاحظه در ابا بعلیت من و این که نوبت تکرار فرمود و نقل است که زید رضی الله عنه را
 گفتند که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم کیست یا از دواج آنحضرت اهل بیت گفتند که
 یعنی از آن اهل بیت هستند لیکن اهل بیت کیست که صدقه بروی حرام است گفتن آن علما و
 حسن عزیمت که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود تحقیق میگذارم در میان شما و چیز که آن
 مستحک شود بعد از من گواه خواهد شد که از آن دو عظم است از دیگرے و آن کتاب
 است که عز و جل است از آسمان برین کشیده و دیگری عزت و اهل بیت من اند علم ایشان از
 یکدیگر جدا نخواهد بود تا وقتیکه وارد شوند بر عرض من پس نظر کنید بعد از من در تقطیع و تفریق ایشان
 و امام احمد در سند خود همین معنی را روایت کرده و لفظ آنست که من استیفا فی اولاد
 آن ادعی فاجیبانی تارک فیکم التقالید کتاب الله عز وجل شد و من السماء اولاد من

در حدیثی که در این باب وارد شده

از شما و من اهل بیت من تمام علیهم الصلوات

وعدی اهلته واللطیف احرفی اهل الیه قاحتی سودا علی الخوض فانظر الیه
 مختلفه فی ایهما ودر سند این حدیث قمی نیست و دیگر روایت است که این حدیث
 در حجه الوداع - در مشکوٰۃ نبوت صا و رشید و در کتاب است این حدیث که فرمود و مثل کسب این
 سعیده لوحی است هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و مثل البیتین مثل اب خطه است هر کس که در آن
 اب داخل شد گناه وی آمرزیده گشت این جوی و در مثل مقنا میفرمود و هم غفلت از استحضار بقدر
 طریق این حدیث کرده ملک مسلم در مدین را رقم روایت کرده که رسول الله علیه و سلم این حدیث
 در غدیر خم فرمود و معنی است در حجه الوداع و در حدیث دیگر که رسول الله علیه و سلم فرمود که
 اهل بیت و آنکه نزد ما اقمیم که البیت رسول الله علیه و سلم کیست قرآن آن حضرت البیت
 لب الیه است یعنی زنان البیت ایستادند زن امر و گاه است که بی می باشد بعد از آن او را
 طلاق دادند و خود خویشی نمود البیت آنحضرت علیه السلام کسائی اند که بعد از این حاجت
 است بعد از وفات او دیگر صحابه را رفته که فرمود میان شما و ما نمی گذاریم اگر متابعت آن
 دو امر کنید گمراه نخواهید شد و آن دو امر یکی کتاب الله عز و جل است و دیگر البیت و عزت من
 و طبری را زیاد کرده آنکه گفت رسول الله علیه و سلم گفت که تحقیق من سوال کردم این را
 از برای انسان بایده که سبقت بگیرد بر احکام قرآن و بر علماء البیت و ترک کنید ایستاد
 که در ملک مفتیه و تعلیم ایشان کنید چه اگر ایشان عالم اند از شما بکتاب و سنت و در دیگر حدیث
 است که فرمود و می گذارم در میان شما کتاب الله و سنت خود و قرآن و سنت و فیه اطلاق
 در صرح احادیث که در آن عزیزان ناطق شده از او امر و نواهی فرمود و خلاصه از رسول الله
 علیه و سلم در یافته چرا که مطابق است بگیرم چون نیست همین کتاب الله و قرآن است
 شب میل کلام آنکه رسول الله علیه و سلم فرمود و سبب این خود را بقرآن و سنت
 کسایک عالم اند بکتاب و سنت البیت هر کس شود و آرم و آرم بقرآن و سنت و بقرآن و سنت
 می شود تا در آن حدیث میساک طریق است و سنت و از رفته از بیت و دو روایت
 و سه صحابی و طریق مسوط آن در سبب از دهم مذکور شد و در بعضی از طرق دیگر و از روش که
 این حدیث در حجه الوداع و در سرفه صدور یافته و طریق دیگر آنکه در مدینه بود و در وقت مرض
 که حجره رسول الله علیه و سلم از اصحاب ملو بود و طریق دیگر آنکه در وقیفه از طاقت ابی است
 خطبه خواند و در این خطبه این حدیث فرمود و هر منافقانی لسان این طریق روایات نیست

در روایت

در سند این حدیث

و غیرت ظاهر و همچنین حال از پدری را که هر یک ایشان صدق علوم و سنی و غیر
 است و حکمت علی و احکام شرعی از جابر بن زینب بود و بقدر و نسک ایشان خلیل از ایشان
 گفت الحمد لله انما جعل هذا الحكم لاهل البيت و بعضی گفته اند که ایشانرا اقلین خوانند و
 و حبس مایه حقوق ایشان و از پدری که سائیکه رعیت با قضا و نسک با ایشان واقع شد
 از اهل بیت نیستند که آنها که عالم و فارش از کتاب الله نیستند رسول الله صلی الله علیه و سلم و غیر
 جماعت مخصوصه اند که وقت و در و در جو فل کتاب الله مفارقت میکنند و حدیث سابق
 که فرمود و تعلوهم فانه اعلم منکم مؤید این قول است و این صفت از بقیه علماء ممتاز از دیگران
 اند اینجا در سن و گنا و ایشان بر پیشرو پاکیزه ساخته ایشانرا از شریف و اود و کبریات با بر و در
 متکافره و چنانچه بعضی از آنها اند که در و بعد از آن از حدیث و ایشان قریشی که پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم فرمود و تعلوهم فانه اعلم منکم از قریش علم و اگیرد که ایشان علم از شما و هرگاه که این است
 بر آراء و قریش نیست پس این است از شما و از دیگران که اهل بیت مخصوصیات کثیره و ممتاز از اهل بیت قریش
 هیچکدام از ایشان در اهل بیت شریک نیست و در احادیث و احادیث در حدیث مسک اهل بیت شارست
 که اهل بیت آن و از دیگران که با هم شریک شوند از اهل بیت و منقطع میشوند و از و قیامت مجاز از آن
 انقطاع نمی آید که اهل بیت اهل بیت از این اند چنانچه خواهد آمد و حدیث سابق که فی کل فکرمین
 امتی عدل من اهل بیتهم بر شریف میانه است باز از آن اهل بیت سزاوارترین کسیکه با او شریک
 امام و عالم ایشان علی ابن ابیطالب است و از طریق و در قائل مستطاب و وی چنانچه گذشت از آن
 جهت است که ابو بکر گفت فی البدع که علی بن ابیطالب است و حدیث رسول صلی الله علیه و سلم یعنی کسی
 که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود است که بان همسک شود پس تخفیف و از بیست و پنج که هر
 صلی الله علیه و سلم در روز غدیر خم و بر محفل من ساخته و مراد بعینه و در حدیث سابق است
 که ایشان موضع سر و امانت و معدن انانیس معارف آنحضرت است زیرا که هر یک بعینه و در حدیث
 موضع جبر نیست که قوام و صلاح آنست اول موضع حرز متاعی نفیس است و ثانی مستقر ذرات
 که ثمره و قوام آن آنست و بعینه گفته اند که بعینه و در حدیث متالیست از حدیث سابق است که هر
 ظاهر و باطن آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیرا که مظهر و در حدیث سابق است و مظهر و بعینه ظاهر
 و بر هر تقدیر از حدیث بنایت تعلقات و هر بانی اهل بیت ظاهر میشود و منشی و از و از منسبت
 و غیر حدود و حقوق مردم و در روایتی که از حدیث و از حدیث و از حدیث که هر یک

و از حدیث

و از حدیث

اقبلوا ذوی الہیات کثرتہم قبول کنید از فرمودہ و بیا کثرت ایشان را و مرد و سہ
 الہیات کسانی اند کہ بہت حالت حسنہ الانان لازم ایشان است و حالت دیگر انتقال
 نمی یابند و دائم یک طریق اند کذا فی الجبروت و شافعی رحمۃ اللہ علیہ تفسیر کردہ است ایشان را کہ سہ
 شمرند اند و قریباً بقول است آنچه دیگران گفتہ اند کہ ذوالہیات اصحاب صفات اند نہ کبار و نہ
 گفتہ اند کہ چون گناہ کرد و توبہ کند و اللہ اعلم البتہ پنج از آیات فضائل الہیت قولہ تعالی
 و اعتصموا بحبل اللہ جمیعاً چنانکہ زمیندای بہاجر و انصار تمام شما بدین خدا شیعہ الہید
 خدا شیعہ یا قرآن یا مینا بہت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا اہل بیت چنانچہ تعبیری در تفسیر خود
 از امام الحنفی و الاثنی عشر الصادق رحمہما نقل کردہ و قتیکی است یا ایہا الذین امنوا اتقوا اللہ
 و کونوا مع الصادقین بر سبیل و عاصی طولانی کہ مشتمل بود بر طلب حقوق بر مردہ و حقین بخاند
 و ذکر افعال اقوال و اعمال اہل بدعت کہ بخارفت ائمہ دین و شجرہ نبویہ نمودند و آنکہ گفت
 دیگران نیز تفسیر کردند و در امر ما و تشاہات قرآن حاجت خود ساختند و بر خود تاویل کردند
 و اخبار را تفسیر متہم ساختند تا سخن باہنجار رسید کہ گفت پس نیست برای من سیکہ این است بعد
 ازین با و متفرع شوند و حال آنکہ اہل علم متذہب شدند و تفرق و اختلاف در میان است افتاد و یک گریہ
 کثرت کردند تا کہ حسیانہ و کما میفرمایند و لا یکنونوا کالذین تفرقوا و اختلافوا من بعد ما
 جاءہم البینا و مباحثیدای مسلمانان اند کہ متفرق شدند بعد از آن کہ یکدیگر چون یہود و نصاری
 کہ در ہر یک فرقہ ہای پیدا شد چون عنائیہ و سامریہ و موشکانیہ از یہود و کمانیہ و سطوریہ و یعقوبیہ
 از نصاری و دشمن یکدیگر شدند و اختلاف و اختلاف کردند در دین یہود بعد از انفسال از
 موسی علیہ السلام و نصاری بعد از سیف سال از رفیع علیہ السلام من بعد ما جاءہم البینا
 بعد از آنکہ حجتہائی روشن بایشان و در کتابہای ایشان آمدہ بود و گفت پس کیست کہ متفرق شد
 بر ابلاغ حجت تاویل حکمت الالہی و انوار ائمہ ہدی مصلح و یحیی کہ خدا شیعہ ایشان را
 بنندگان حجت ساختہ و خلق را ہل و بی حجت نگذاشتہ و نیستند مگر از فروغ شجرہ مبارکہ و خلافت
 و صفوت الہیت کہ خدا شیعہ برود است از ایشان جس و گناہ و پاکیزہ گردانیدہ است ایشان را
 و مبرا ساختہ است از آفت عذاب فرض گردانیدہ دوستی و موافقت ایشان را و کتاب آیت
 ششم از آیات فضائل اہل بیت قولہ تعالی محمد بن الناس علی ما اتیم اللہ من فضلہ
 پس خدا ہمراہ نزد یہودان بر مردان یعنی بر جمیع قبائل عرب بدینچہ خدا شیعہ دادہ است ایشان را

و نہ بیانات

عناشیہ

و انشان

رفتن خود که آن نبی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است و در کتابی که در دست
 و اعراض است چنانچه در تفسیر صفاتی طالع البیان آورده است یعنی آنست که بر زمین و در
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و بر اعراض و در شهرت مجاری یعنی مسجد نبوی و ابو الحسن از امام محمد باقر
 علیه السلام روایت کرده که گفت و الله انی من اهل بیت ما تم که البیت رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم است و از آیت فسأل البیت و ما کان الله ليعذب عاقلین است فهم نیست
 خداوند که کتاب کند و هیچکس نماید ایشان را یعنی قریش و اهل بیت و حال آنکه در کتب
 در میان ایشان اگر چه عذاب و عجزت میکنند و استعجاب از آن نماید چرا که سنت الهی بر آن
 شده که مستأمنان و اند قومی که بقایم ایشان در میان ایشان است خصوصاً آنکه در حدیث
 و در حدیث از احادیث و در دست که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اشارت باین معنی است که همچنانکه
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اهل اهل بیت است البیت تخمیرت نیز اهل اهل بیت از جمله احادیث
 است آنکه جماعتی ایشان سینه تنبیه روایت کرده اند که نجوم امان اهل آسمان از البیت
 امان است انما البیت و روایتی ضعیف و آورده که البیت من اهل اهل ارض از آنست
 که اهل بیت من ملائکه خواهند رسید تا آنکه اهل ارض بدان و دیده کرده اند و در کتاب
 احمد بن حنبل و آورده که زمانیکه نجوم رفتن آسمان نیز خواهند رفت و هرگاه که البیت رفتن
 زمین خواهند رفت و در روایتی که حاکی از اینست که سجده که سجده اهل ارض
 از عرق و البیت من امان است از آنست که هرگاه که قبایل از عرق اهل بیت اختلاف و در میان
 است واقع شده و از جمله شکر البیت شد و از جمله طرق متعده که گفته اند از آن قومی یعنی
 حدیث آورده که مثل البیت من در میان شما مثل کشتی نوح است هر کس که بر آن سوار شد نجات
 یافت و روایت مسلم است و من تخلف عنها عرق و هر کس که تخلف کرد عرق شد و در روایت دیگر
 هر که تا کرد و ملاک شد و جزوین نیست که مثل البیت و میان شما مثل آب حیات است در میان اهل بیت که
 هر کس که در آن آب در آمد مرزیه شود و بعضی از علمای گفته اند که احتمال دارد که مرز و این
 که اهل ارض از علمای ایشان بشنوند زیرا که علماء ایشان ادا این راه حق اند که مثل نجوم مردم ایشان
 درایت می یابند و زمانی مفقود شود و علمای آنی که موعود اهل ارض است ظاهر خواهد شد و این در دست
 نزول مهدی خواهد بود چنانچه در احادیث خواهد آمد که عیسی علیه السلام بوسی ائمه ائمه و از اول
 در آنوقت کشته شود بعد از آن حقیقتا ماوی سمر در زبان نبی امیر بشود و در روز زمین خواهد آمد

تخلف

بعد از آن مقام قیامت پی در پی ظاهر گردد و در مسلم روایت کرده بعد از آنکه عیسی و جال را مقتول سازد و مردم بخت

و در دل او مقدار حبه از خیر یا ایمان باشد نگذارد و همه را قبض کند و همه در مسلم است که باقی ماند بعضی
 شهر را ناس و رنادر و مسکن سباع که کلام الله را معجوف نمکند و داند و انکار منکر می نمایند
 و احتمال دیگر که اظهار است که مراد سائر اهل بیت باشند و چون حقیقت آن و تکیه و نیار با بقیه حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود و ام و نیار بدوام آنحضرت و اهل بیت آنحضرت قرار داد
 زیرا که اهل بیت رحمت خیر که از امام رازی یعنی از آن روایت کرده هم مساوی آنحضرت اند و وسیله
 دیگر و حق ایشان فرمود و الله اعلم منی و اما من هم بار خدا یا اهل بیت از من اند و من از ایشان
 و دیگر آنکه چون فاطمه رضی الله عنه که در ایشان است بضعه صند یعنی ضربه از رسول صلی الله علیه
 و سلم است ایشان نیز ضربه از رسول اند صلی الله علیه و آله بنابراین قائم مقام آنحضرت اند و در
 انتهای و اما و تشبیه اهل بیت بجهنمی نوح است که هر کس که اهل بیت پیغامبر را دوست دارد و دوست
 ایشان کند و پیروی علماء ایشان نماید و شکر نعمت خدا و رسول او بجا آورد از ظلمت محض
 نجات خواهد یافت و هر کس که از ایشان تخلف کند و در بحر کفران نعمت غرق خواهد بود و در میان
 طغیان هلاک خواهد گشت بدلیل حدیثی که قبل ازین مذکور شد هر کس که محافظت حرمت اسلام فرست
 پیغامبر صلی الله علیه و آله و حرمت رحم آنحضرت کند خدا او را درین دنیا و آخرت
 و دیگر که وارد است که اهل بیت و دوستان ایشان بر حوض کوثر وارد خواهند شد مثل این دو آیه
 تشبیه اهل بیت بباب خطه است که خدا او را در حوض کوثر وارد خواهد کرد و در حوض کوثر
 سبب مغفرت بنی اسرائیل ساخت همچنانکه درین امت دوستی ایشان سبب مرزش ایشان
 گردانید چنانچه عقرب خواهد آمد آیت هشتم از آیات فضائل اهل بیت و اخیال و انوار
 و امن و عمل صالحان است که در سینه هر آینه نیک مرزنده امم هر کس که توبه کرد و ایمان آورد
 و عمل نیک کرد یعنی فریضهای او بجا آورد و تکیه ادا نمود و اشتهای پس راه راست یافت و در
 تفسیر حسین آورده است که بر سنت پیغامبر صلی الله علیه و آله مواظبت نمود و با طریق سنت و جماعت
 گرفت و با حیا راه سنت گیر که خواهی اصرار مستقیم کنی و سنن را می بود سوی رضای ذوالنورین
 هر مژه در چشم وی همچون سنان نیزه باد و زندگانی که خواهد داشت از بی سنن و سبب
 بنیانی گفته یعنی برایت ولایت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله یافت و از ابو جعفر باقر
 روایت وارد شد و یکی فرمود عار وایت کرد که فرمود جزین نیست که نام دختر من فاطمه واقع
 شده است بواسطه آنکه خدا او را در دوستان او را از آتش منقطع و جدا ساخته و فقط منقطع

مخالف خواهد بود و هر کس که محافظت ایشان میکند خداوند او را دوست دارد

اهل بیت

الحاکم

عاریت ایشان و بیگانه است پس بلاک گذشت از اخذ ای قلم در کمال و از آنجا که در حدیث آمده است ایشان
 و این گروه که از ایشان را در حدیث آمده است و از آنجا که در حدیث آمده است ایشان
 و این گروه که از ایشان را در حدیث آمده است و از آنجا که در حدیث آمده است ایشان

ست در لغت میگویند لفظ الصبی یعنی او را از سر باز گرفته اند و شیر وی منقطع ساخته اند و احکم
 روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم دست امام حسن و امام حسین را گرفته فرمود که هر کس که مرا
 دوست دارد این دو فرزند مرا و پدر مرا و ایشا را دوست دارد و او با من در درجه من خاوند
 بود و روز قیامت بر من می باشد این لفظ روایت کرده و کان معی فی الجنة و گفت حدیث
 غریب است و معنی معیت نیست بهر جهت نه معیت مکان و منزل و الله اعلم و آن بعد از علی که در
 وجه روایت کرده که گفت رسول صلی الله علیه و سلم مرا خبر داده است که اول کسی که در پیش من
 شود من خواهم بود بعد فاطمه و حسن و حسین و آنکه نگاه گفت پس دوستان من در بهشت
 خواهند رفت و قبل ازین در فضائل ابو بکر و زید مذکور شد که اول کسی است که در بهشت داخل خواهد شد
 و در حدیث عمر و زید همین مذکور شد پس طریق جمع میان این احادیث همان است که قبل ازین در اخذ
 فضائل عمر و زید گفتیم یعنی اولیت نسبتی است و الله اعلم و در افق شیعه گویم نگنند از حدیث که
 ایشان از صحبان اهل بیت اند زیرا که ایشان افراد کرده اند و محبت بر تکیه که منجر شده اند تکفیر
 صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و تفصیل آنست که اولیت نبوت است این محبت با افراد نیز از آنجا
 عاریت ایشان است چنانچه علیه السلام فرمود که بلاک خواهد شد در باب من کسی که دوستی
 و محبت با افراد با من داشته باشد و وصف کنند مرا بخیر که در من نباشد ایضا فرمود که هر چه میشود
 محبت من با بعضی ابو بکر و زید و علی و پیغمبر من و لفظ اینها نیست قبل ازین مذکور شد و کبرانی است
 منجبت روایت کرده که در روز جنگا شمره زرمی چند نزد علی و زید حاضر ساختند علی و زید آن
 زخمی را که در روز جنگا شمره زرمی چند نزد علی و زید حاضر ساختند علی و زید آن
 ساز چنانکه من بودم و زید و علی و پیغمبر من و لفظ اینها نیست قبل ازین مذکور شد و کبرانی است
 صلوات الله علیه و سلم فرمود که ای علی و زید و ایشا که نزد خدا است و خواهد بود و ایشا که
 در حال نیکو راضی و مرضی باشید و دشمنان او مغضوب باشند و منتفع بهر ای ایشان در دنیا
 مانده و چشمهائی فرو بسته باشند از تنگی قل و علیه السلام دستهای خود را بر گردن خود جمع آورد و
 اقلح با مصحاب خود نماید و شیره علی است و جماعت اند زیرا که ایشان علی را دوست میدادند
 و محبتی در انداخته خدا تیمار و رسول او مان امر کرده و اما غیر اهل سنت و جماعت
 که خود را محبت میگویند و در حقیقت دشمنی و اندیز را که محبتی خارج است از ستر و داخل نیست
 در سنت هر یک طریقی القیاد و در کتاب نیست و حقیقت آن عداوت است که برست و لهذا این محبت

با فراط سبب هلاک ایشان است چنانچه حدیث پنجم از حضرت علی علیه السلام در بیان این کور شد
 و قبل از این علی نیز باین معنی اشارت فرموده که دو کس در باب من هلاک خواهند شد یکی دوست
 مفراط که در حق من گوید چیزهای که در من نباشد یکی دشمن که عداوت من را برین دارد که برین
 بهتان بندد و ایضا قبل ازین مذکور شد از امام زین العابدین ابن الحسین رضی الله عنه فرمود پس انکار
 و دستار زید را بحجت اسلام و این دوستی با فراط پیشما بر تیره رسید که بر اعانت و سبب نقص
 شد یعنی بواسطه کذب بهتان که بر ما بستند و باره صاحب رسول الله علیه السلام و اعدا
 ایشان خواجه ... اند و امثال ایشان از شام نه معاویه و امثال او از صحابه نیز که ایشان را تا ویست
 بود و چون در اجتهاد و از ایشان خطا واقع شد بر ایشان کبریا علی کرم الله وجهه اتیانج او را و او جرئت نیک
 و راجت بها و مصیب بودند که حق بجانب می بود و مؤید آنچه مذکور شد که روافض و امثال ایشان
 از شیعه علی و ذریت وی هستند بلکه اعدای ایشان اند حدیثی که صاحب مطالب عالی
 از علی رضا روایت کرده از آنجا که است که علی رضی الله عنه فرمود فتنه از جهت ما است قوم مجید
 توبه میفرمود و حریب بن بقر و ربیع بن خثیم و برادر زاده وی بهام ابن عماد بن خثیم که از اصحاب
 بن انس مقید بودند از آنکه بر قومی گذشت و ایشان چون واقف شدند بر خسته شدت وی
 شتافتند و آن قوم بهم آمده السلام علیکم کردند علی کرم الله وجهه بعد از رد سلام سوال کردند که این
 قوم چه کسانی گفتند ما از شیعه شما ایم ای امیر المؤمنین انگاه بایشان تواضع کرد و مرا حجت فرمود
 و بنواخت و بعد از آن فرمود ای قوم چه حالت است که علامت محبان و علیه شیعیان خود در شما
 نمی بینم آن قوم ساکت شدند و حیا بالغ ایشان شد که در جواب چیزی بگویند بگفتند
 ای امیر المؤمنین علامت شیعه چیست علی سکوت اختیار کرد و بعد از آن بهام که از جمله عابدان
 مجتهدان و محبان بود گفت باشخدا می که شمارا اهل بیت نبوت بگرامت داشته مخصوص گردانید
 خیره ما را از علامات شیعه و موالیان خود بعد از آن دست مبارک بهام میزد و او را تائید
 فرمود که شیعه با عارفان اند بخدا می و مطیعان اند و را غر و جل اهل فضائل و کمالات بلا رتیاب
 صفت ایشان است لطف بصوابت کول ایشان قوی است حلال و ملبوس ایشان بشیر
 اعتدال و مستی است تواضع و ابتهاج و خشوع و متابعت پنجم علیه الصلوٰه و السلام میکنند از بر
 خدا تیمم و طاعت و خضوع و تذلیل نمایند از برای او در عبادت و چشم می پوشند از محرمات
 خداوند از مرگ و گداز میدارند بر علم پروردگار نازل شده است از آن نغمه ها و در بلا

همچنان نازل شده در میان ضاوه بقضای حق جل و علا و گردن اجل ایستان معرر بودی که
 لسته از روح و اجساد قرار می یافت بنابر شوق لغا حق و ثواب بنابر خوف و بیم از الهی عذاب
 عذاب فانی نزوایشان عظیم است و ماسوی او در نظر ایشان مهین و حقیر است و ایشان در جنت
 مثل جنان کبیر از دیده بسر سارده اند و به تنه صبر کرده اند و در جنت ایامی قلیل پس
 منعم خواهند شد ایشان را راحتی طویل دنیا ایشان را خواست و ایشان ویران خواهند و آن را
 عجزه انگا ستند شب گاهی در مقام عبودیت اساده تلاوت قرآن بتبریل میکنند و خوش
 آیات قرآن بند داده شفای درواز آن میجویند و گاه میبانی و دست خود را فراش ساخته
 است که از چشمها میریزند و تجید جبار عظیم کرده با وی می اند و برای فلک قلاب خود را تشریف و
 زاری کند که از خوف باریکیا غنیست و خفیف شد از دنیا آنچه مریض پس ایستار و حال آنکه
 مرض ندارد و گمان میبری که در عقل ایشان اختلاطی آید بر آمده و حال آنکه چنین نیست بلکه ستمت
 بروردگار و شدت سلطان او جل و غلای ایشان را بی هوش ساخته و بنابر خوف حقیقتا مبارک
 کرده اند آنکه از آن راضی میشوند بقلیل و جزیل آنرا نمایند کثیر لک نفسهای خود را به
 مسازند و از اعمال خود همیشه غافلند می بینی که هر یک از ایشان راست فوة در دین خرم
 رین و ایمان ریقین و حرم در علم و فهم و رفقه و علم و علم و گیاست در عمل و اعتدال در خفا و تحمل در
 قاعه و قبر در سنده و خنوع در عبادت و رحمت بر ناوان و بخشش در راه بزدان و تقوی در کسب
 و طلب حلال و نسیاط در هدایت و اعتصام در شهوت استقامت یکدفعه در علی یک جزا که از اسباب
 خود اندیشه میدار و در هیچ تغفل او در ذکر است و در شام مهت او شکر شب و دریم ستار خرم
 و صبح خوشحال با که باور رسیده ساز فضل و رحمت و رعتت او در دار بقا است و زیارت
 و در دار فناست مقرون ساخته است ثلث علم و علم را با حلم و آرم است نشاط و تعبیت کس از دین
 دل و قلیل است زلال و متوقع اجل او شوق است قلب او بشکر پروردگار است و شکر میکند و شکر
 خود را منع میکند و دین خود را محفوظ میدار و خشم و غیظ خود فرو برد و همسایه او را دوست
 و تکبر و عجب از معدوم ظاهر است صراحت سار است و اگر چه چیز را از بهال و افعال غیر بریا
 نمیکند و ترک خیر از روی حیای نماید که شیعه و دوستان ما که از ما باشند این نوع کسانی که
 شوق و مدار ایشان را از میران ساخته انگاه همای بن عماد این ختم که از جمله منعبدان بود
 و در صبح زود بر زمین بیجوش افتاد چون او را متحرک ساخته از دنیا رحلت کرده بود و او را

این ایشان را که در میان ضاوه بقضای حق جل و علا و گردن اجل ایستان معرر بودی که
 لسته از روح و اجساد قرار می یافت بنابر شوق لغا حق و ثواب بنابر خوف و بیم از الهی عذاب
 عذاب فانی نزوایشان عظیم است و ماسوی او در نظر ایشان مهین و حقیر است و ایشان در جنت
 مثل جنان کبیر از دیده بسر سارده اند و به تنه صبر کرده اند و در جنت ایامی قلیل پس
 منعم خواهند شد ایشان را راحتی طویل دنیا ایشان را خواست و ایشان ویران خواهند و آن را
 عجزه انگا ستند شب گاهی در مقام عبودیت اساده تلاوت قرآن بتبریل میکنند و خوش
 آیات قرآن بند داده شفای درواز آن میجویند و گاه میبانی و دست خود را فراش ساخته
 است که از چشمها میریزند و تجید جبار عظیم کرده با وی می اند و برای فلک قلاب خود را تشریف و
 زاری کند که از خوف باریکیا غنیست و خفیف شد از دنیا آنچه مریض پس ایستار و حال آنکه
 مرض ندارد و گمان میبری که در عقل ایشان اختلاطی آید بر آمده و حال آنکه چنین نیست بلکه ستمت
 بروردگار و شدت سلطان او جل و غلای ایشان را بی هوش ساخته و بنابر خوف حقیقتا مبارک
 کرده اند آنکه از آن راضی میشوند بقلیل و جزیل آنرا نمایند کثیر لک نفسهای خود را به
 مسازند و از اعمال خود همیشه غافلند می بینی که هر یک از ایشان راست فوة در دین خرم
 رین و ایمان ریقین و حرم در علم و فهم و رفقه و علم و علم و گیاست در عمل و اعتدال در خفا و تحمل در
 قاعه و قبر در سنده و خنوع در عبادت و رحمت بر ناوان و بخشش در راه بزدان و تقوی در کسب
 و طلب حلال و نسیاط در هدایت و اعتصام در شهوت استقامت یکدفعه در علی یک جزا که از اسباب
 خود اندیشه میدار و در هیچ تغفل او در ذکر است و در شام مهت او شکر شب و دریم ستار خرم
 و صبح خوشحال با که باور رسیده ساز فضل و رحمت و رعتت او در دار بقا است و زیارت
 و در دار فناست مقرون ساخته است ثلث علم و علم را با حلم و آرم است نشاط و تعبیت کس از دین
 دل و قلیل است زلال و متوقع اجل او شوق است قلب او بشکر پروردگار است و شکر میکند و شکر
 خود را منع میکند و دین خود را محفوظ میدار و خشم و غیظ خود فرو برد و همسایه او را دوست
 و تکبر و عجب از معدوم ظاهر است صراحت سار است و اگر چه چیز را از بهال و افعال غیر بریا
 نمیکند و ترک خیر از روی حیای نماید که شیعه و دوستان ما که از ما باشند این نوع کسانی که
 شوق و مدار ایشان را از میران ساخته انگاه همای بن عماد این ختم که از جمله منعبدان بود
 و در صبح زود بر زمین بیجوش افتاد چون او را متحرک ساخته از دنیا رحلت کرده بود و او را

غسل کرد و نگاه امیرالمومنین با محاب خود بر سر نماز گذارد پس تامل کرد و تفکرات
 بطاعت در این اوصاف جلیله رفیع کماله یافته میشد و در اکابرین عارفین و ائمه
 و ارشین و ایشانند که شیعه علی و اهل بیت وی اند رضی الله عنهم و اقارب و اخص و شیعه و ائمه
 ایشان که اخوان شیاطین اند و اعدای دین و سفهای عقول و مخالفان فرود
 اصول و مستحان فلال و مستحقان عذاب نکالند شیعه اهل بیت که میر از حبس و مظهر از زنجیر
 نقص و ندنس اند نمیشند زیرا که ایشان افراط و تفریط کرده اند و در امر خدا بیجا و بنابرین حق
 آن شده اند که در مالک فلال و اشتباه متخیر و سرگردان باشند بلکه شیعه اهل بیت عین و خلاق و اولاد
 و اخوان متمدن دین وی اند چگونگی دعوی محبت کسانی میکنند که هرگز بخلفی از اخلاق ایشان حق
 نشده اند و در جمیع عمر خود بقولی از اقوال ایشان عمل نکرده اند و متابعت فعلی از افعال ایشان
 نموده اند و نخواهند که فهم چیز از حالات ایشان کنند و دعوی این محبتی که
 از در حقیقت محبت نیست بلکه عداوت است نزد ائمه شریفه طریقه زیرا که حقیقت
 اطاعت محبوت و ایثار محاب مرئوسات خود بر محاب مرئوسات و توادب با ادب و اطلاق
 او و در قوم هیچکدام از اینها نیست و از این جهت است که علی المرتضی فرموده که محبت من با عداوت
 ابوبکر و عمر و تقیض یکدیگر اند و اجتماع تقیضین محال است آیت تهم از آیات فضائل اهل بیت
 تعالی حاجت فید من بعد ما جاء من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابناکم و نساءنا
 و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین پس هر که خصومت و مجادله
 نماید با تو امی محمد صلی الله علیه و سلم و رختی عیسی علیه السلام بعد از آنکه معلوم نموده که عیسی علیه السلام
 رسول منده است پس گوی ایشان را بیاید از مباحه یا بخواهیم سپهران را و سپهران از شما و زنان ما
 و زنان شما را و نزد یکدیگر بار و نزد یکدیگر شمارا پس گویم لعنت خدا بر دروغگو یا یعنی نفرین
 بر اهل کذب که نمیشود ترجمه در تفسیر جامع البیان آورده که مراد با لعنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و علی ابن ابیطالب زیرا که عربیان غم خود را فتن میگویند و مراد با بنائنا حسن و حسین و مراد از نساءنا
 فاطمه و سبب نزول این آیت آن بود که وفد بخوان در باب عیسی م مجادله کردند بعضی گفتند که
 او خداست و بعضی گفتند که پسر خداست و بعضی گفتند قوم نصاری که ثالث ثلاثه است
 نگاه حقه صد و در این صورت تا بهشت و جهنم نازل ساخته و رسول صلی الله علیه و سلم بر او
 آمد و علی و فاطمه و حسن و حسین بنی الله عنهم آنحضرت بودند و نصاری را بمباحه خواندند و ایشان

سینه تا مدتی از آنجا
 در زمان خود
 در اجتماع
 تقیضین
 محال

ما مایلست ده تا مسورت کنیم و چون با برگ قوم مسورت کردند او گفت هیچ قوم با منیا میرسد
 مبارک کردند مگر آنکه هلاک شد و من بعد ازین اگر از خدا تکیا و رختواید که بهر از موضع خود را نکل
 گردانم نگاه صلاح کار خود و رصلح و یدنده بخدمت آمده جزیه قبول کردند که در هر سال و هزار
 حدید رفته و سی نفره تسلیم مسلمانان کنند و تا کتبات گردیدیم و بیلی قوی ازین دلیل میسبب
 اسباب علیا زیرا که چون این آیت مارل شد رسول صلی الله علیه و سلم این چهار کس را طلبیدیم
 و چون با در برگرفت و دوست شدن برگرفت و فاطمه از عتیب انحضرت مدعی آمد و علی را رفته
 مبارک آمد پس اینچا معلوم شد که ایشان مراد ازین آیت و ایضا معلوم شد که اولاد فاطمه و
 انسان فرزندان میامیر اند با انحضرت منسوب نیست تمامه صحیح نافع در دنیا و آخرت و از جهت
 تمیز فایده حدیثی چند مذکور خواهیم ساخت امستعلقان انحضرت اول البجیه سیده که رسول صلی الله علیه و سلم
 بر سر و مو و پدیس حال قوی که میگویند رحم فرمایی رسول الله صلی الله علیه و سلم
 سید بر بنی و آنکه که رحم و قرابتی من منس و میونسب و در دنیا و آخرت یا بیبا الناس
 بیست و نه خواهیم بود و بر جو من و در دایمی منست اگر چه صحیح کرد و ارا حکم آرد که تا حضرت
 صلی الله علیه و سلم رسا میدند که شخصی بریده گفت که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم مستغنی نیاز و
 استغنی برادرانکم حدیثا بنا بران انحضرت خطبه خواند و بعد از حمد و تبارک و تعالی گفت بیست
 و نه میگویند که رحم و قرابتی من نفتم منید بد اندیکه و آیت من نفتم میرسد . بقیله فاد
 حکم و قبیل ازین نفتم میرسد از قبیله یقبیل برستیکم و دم مرا شفیع خواهند ساخت پس شفاعت
 ایشان خواهیم کرد و حتی آن کس که من از بر سر او شفاعت کنم او را شفیع خواهند ساخت و من
 خواهد بود و حتی البیس علیه اللغه که او نیز طبع شفاعت خواهد داشت و در قطنی روایت کرد که
 رند و روز شوری حجت با اهل ستوری گرفته گفت که شما را سوگند میدهم بخدا تکیا و اوال منکم
 که هیچکدام از شما بر رسول صلی الله علیه و سلم در نسبت نزدیکتر از من نیستند و غیر از من کسی دیگر
 در شما نیست که اولاد او را و اولاد او را در میان خود و گفتند که هیچکدام از ما این منزلت نداریم
 طبرانی روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که خدا بیعت با من میباید هر یکا هر یک را و در
 وی نهاده و دریت مراد علی بن ابیطالب نهاده و ابوالخیر کاکه و صاحب کنز الطالب
 ذکر پیران ابوطالب و روه که علی برینا میرسد و اهل شمر زبانی که عباس رند و انحضرت
 و چون سلام کرد و رسول صلی الله علیه و سلم جواب سلام داده برخاست و علی رفته معانقه کرد

کند
 اینست که در حدیث آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که من را بیعت کنید و هر یکا هر یک را و در
 وی نهاده و دریت مراد علی بن ابیطالب نهاده و ابوالخیر کاکه و صاحب کنز الطالب
 ذکر پیران ابوطالب و روه که علی برینا میرسد و اهل شمر زبانی که عباس رند و انحضرت
 و چون سلام کرد و رسول صلی الله علیه و سلم جواب سلام داده برخاست و علی رفته معانقه کرد

و پیشانی ویرا بوسه داد و بر وسه بن عمر رض از و به نماز انگاه عباس رض از رسول صلی الله علیه و آله
 علیه سلم پرسید که علی را دوست میدانی نام کلین رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ای عمر بزرگوار قسم بخور
 که صحبت خدا را با او بیشتر از صحبت من هست و بدوستی که خدا را دوست دارد هر چنانچه من را دوست
 صلی الله علیه و آله و آیت من در سلب نیکو نهاده یعنی علی رض از وی ثانی در روایت خود
 زیادت کرد آنکه گفت در روز قیامت هر کس خوانده میشود بنام ما در ایشان یعنی نسبت
 هر کس ما را میدهند تا اولاد از آنکه فضیلت فرسوا نشوند مگر علی رض از وی و ذریت وی که ایشان را با نام
 خود خوانند بنا بر صحبت و لاوت ایشان بر روایت ابویعلی و طبرانی و او شده رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود که هر کس از اولاد آدم بعضی پدر خود منسوب میشود مگر اولاد فاطمه رض از وی که من و
 عصبه ایشانم و عصبه بقرابت پدر و مطلق قرابت اطلاق میکنند و در فرائض کس میگویند که در کتاب
 الله هم او معین ندارد و اگر بعد از فرائض چیزی باقی ماند میگوید کذا فی القاموس و این حدیث
 چند طریق است و است که بعضی از آن تقویت بعضی میکنند و اما آنچه ابن حنبل
 گفته که این حدیث صحیح نیست بعد از آنکه در علل متناهی پیدا کرده نیکو نیست زیرا که کثرت طرق
 این حدیث را و بدرجه حسن رسانیده بلکه بصحت رسید از عمر رض وقتیکه ام کلثوم بنت علی بن
 ابیطالب را خوشنکاری کرد و علی رض الله عنه در اول حال جواب داد که دختر من صغیره است
 از بر سر برادر خود و جعفر گذشته ام عمر گفت غرض من حفظ نفس نیست بلکه از رسول
 صلی الله علیه و سلم شنیدم که هر چیزی و نسب در روز قیامت انقطع می یابد بغیر سبب نسب من
 ... و هر بنی و بنی را عصبیت پدر خود میدهند غیر ولد فاطمه رضی الله عنها که من پدر و عصبه
 ایشانم و در روایتی که نهی می و وار قطنی مروایت بسندی که رجال آن اکابر اهل بیت اند که
 علی رض بنات خود را از جهت اولاد برادر خود جعفر گذشته بود و عمر با وی ملاقات نمود و گفت
 ای ابوالحسن نکاح کن من و دختر خود ام کلثوم از فاطمه بنت رسول صلی الله علیه و سلم
 علی رض گفت چه دختران خود را از بر سر اولاد جعفر طیارم نگه داشته ام عمر گفت ای پدر رسول
 زعم من می پس این مقدار را انتظار حسن صحبت نگهشیده که من می دانم و ایشان را گفتند و فرمود
 یعنی جهت تزویج من بگوئید بالفاد و البنین و عادت عرب این بود که چون یکی از ایشان
 تزویج میکرد بالفاد و البنین یعنی صاحب جمعیت خاطر و ذکور او را و او باش گفتند ای عمر
 اگر اخوسته گفت تمام کلثوم بنت علی را از انگاه بیان این حدیث نمود که از رسول صلی الله علیه

در این کتاب کتب کثیره از اهل بیت است که در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است

و در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است

بار یک قوم مشورت

و سلم شنیدم که فرمود کل شهر و سبب ۴ از حد استماع یوم القیامة که هر چه در سینه
 و نسیه هر سبب نسبت به مرتبه القیام خواهد بود بر روز قیامت که سبب و نسبت و هر چه
 من و اگر چه من تشریف محبت رسول صلی الله علیه و سلم بافته ام که من دوست میدارم که در این محبت
 نهاده باشد مصدق گوید با خدیجه که از اکابر این بیت بود و لیست زیاده البیت
 که کار تزیین عمر رضی با ام کلثوم رضی میکنند و لیکن حجبیست از ایشان چرا که اینجانب با علمای
 کرده اند و مع ذلک جمله و افق بر سفالت استیلا یافته در عرض آورده و بیرون کشیده و نیاید که در
 این تزیین و رفیع است هر کس که با علمای مجاورت کرده باشد و مطالعه کتب افاضیت
 و سن کرده باشد بالضرورت میداند که علی بن تزیین ام کلثوم با عمر کرده و انکار این تزیین
 و عناد است انکار چنین نقصان و فساد در دین نفوذ بالند منهار و ایت بهیچ جنبه
 شد که چون عمر رضی گفت و و تمیز در کم سببی و نسبی از رسول صلی الله علیه و سلم بوده باشد علی
 حسین رضی الله عنهما گفت از زنی است از زنان جبهت خود هر کس را که خواهد اختیار کند انگاه
 علی رضی عنهما غصب نمود و از پیش حسین برخاست حسن رضی بدو را ملاحظه و انفس گرفت
 گفت ای ما طاعت حیران شما نیست آنچه فرمای آن عمل کنه انگاه عهد تزیین و رفیع بود و اینجانب
 و در روایتی دیگر آنکه عمر رضی بر منبر بر آمد و گفت یا ایها الناس والله که الحاح بر علی بن ابیطالب
 جبهت خود نگاری خضری وی نمیکند مگر جبهت آنکه رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود و هر چه
 نسب و صهریت من روز قیامت خواهد آمد از برای صاحب خود و شفاعت خواهد کرد و در
 روایتی دیگر آنکه چون ترد و عمر رضی رضی الله عنهما در نیاب بسیار شد حیدر بر کار الله الله
 العالی علی رضی عذر خواهی بسیار کرد و فرمود که این دختر صغیره است عمر حجاب و که کثرت تراود
 من و درین باب نیست مگر آنکه آنکه رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام که میگفت هر سبب و نسب
 و صهریت منقطع میشود و روز قیامت که سبب و نسب صهریت من انگاه علی رضی فرمود و از برای
 ام کلثوم زمین کرده نزد عمر رضی فرستاد چون عمر رضی او را دید برخاست و تعظیم بجا آورد و او را
 و کما گرفت نشانیده بوسه داد و دعای بر سر او کرد و چون برخاست که بخانه خود میفرستاد
 با و گفت که پدر خود را بوقد حیات قد حنیف یعنی عمر رضی گفت من با منی و خوستن و شنیدم که از
 تزیین با آنکه صغیره است چون ام کلثوم بخانه خود رفت علی رضی الله عنه پرسید که عمر با او چه
 گفت ام کلثوم بجای آن عمر آنچه کرده بود از تعظیم و تکریم آنچه بود تمام نزد پدر خود تفر کرد

و اگر چه من تشریف محبت رسول صلی الله علیه و سلم بافته ام که من دوست میدارم که در این محبت

و هر چه من تشریف محبت رسول صلی الله علیه و سلم بافته ام که من دوست میدارم که در این محبت

و هر چه من تشریف محبت رسول صلی الله علیه و سلم بافته ام که من دوست میدارم که در این محبت

بعد از آن نکاح کردند و زید این عمره را از وی متولد شد و بعد از آنکه مردی بزرگ شد
 بود و وفات یافت دیگر آنکه عمره را چون ام کلثوم را از علی رضی الله عنه نگاری کرد و علی اسد الله شد
 با مشورت با ولاد فاطمه که بعد از این ایشان نکاح کرد و در روایتی آنکه چون از حسن حسین
 طایفان نمود حسین فم سکوت اختیار فرمود و حسین نکاح نموده بعد از حید و شمار خدای عزوجل
 گفت یا ایها من بعد عمر صحیح رسول الله و یقوتی و هو بمنزله من و فی الخلافه
 صدق ای پدر من کیت بعد از عمر که در حق مصاحبت رسول الله علیه السلام کرد و آنحضرت
 از عالم فناء ملت نمود حال آنکه و بیستی از عمر رضی الله عنه بود باز و الی امر خلافت شد و بشرط
 عدل بجا آورد و آنگاه علی رضی الله عنه گفت صدقت و لکن کوهستان آن قطع اهرام و بکما الله
 گفتی صدق و رست گفتی و لکن گروه و شتم که نزد غیر شما همه فیصل و هم بے رضای بعد از آن
 ما ام کلثوم که نزد عمر رضی الله عنه بود و گو که پدر من شمار اسلام میرساند و میگوید که آنجا از ما طلب کرده بود
 قضای حاجت کرده ام و چون ام کلثوم آمد و پیغام رسانید عمر او را سجد و منظم ساخت و اعلام
 حضار مجلس کرد که او را از زوج میکنم ایشان گفتند که این صبیغیه است چگونه تزویج میکنی
 عمر حدیث سابق بیان نمود که غرض من اینست که رسول الله علیه السلام سبب صهریت با
 و بدانکه بوسه دادن منظم ساختن سجد و ام کلثوم را بجهت اکر ام بود زیرا که بواسطه صغر سن و بجهت
 شبهت ز سید بود که حرام باشد و اگر نه صغیر بود پدرش علی رضی الله عنه وجهه او را با بی نظری
 نفرستادی باز بدانکه این حدیث که از عمر رضی الله عنه روایت کرده ایم از جمعی دیگر از اصحاب مثل
 مؤثر و ابن عباس و ابن زبیر و ابن عمر رضی الله عنهم وارد شده و بهی گوید که این حدیث صحیح است و این
 احادیث مذکوره عظیم منفعت استاب رسول الله معلوم شد هیچ منافاتی نیست میان این احادیث
 مذکوره و احادیث دیگر که پیغامبر صلی الله علیه و سلم ترتیب اہل بیت کرده بجهت خدایتما و اطاعت
 او عزوجل و آنکه قربت حضرت حق تعالی حاصل نمیشود مگر بتقوی و از آنجمله است حدیث میحکم که
 چون آیت و اندر حشر تک الا قریبین نازل شد رسول صلی الله علیه و سلم قریش را طلب
 فرمود چون نزد آنحضرت مجتمع شدند بر سبیل عموم و خصوص با ایشان گفت که انفسها خود
 از آتش و دوزخ دور سازید و ایشانرا بیداد و توضیح فرمود تا سخن با بنیاسانید که گفت
 یا فاطمه بنت محمد یا صفیة بنت عبد المطلب اصلک لکم من الله شیئا غیر ان لکم دجوما
 ساکنکم یلاھما ای فلان فلان من الاک نمیشوم بر کسی شما یعنی منم نمیکند از حکم خدا شیئا

این حدیث از ام کلثوم روایت شده است

این حدیث از ام کلثوم روایت شده است

یا ای عمر بن الخطاب

جبر بران غیر آنکه شمار است قریبی با من و من رج روزی صایه رحم نگاه میدارم و قطع آن میکنم و بلال حمیر
 بکسب و عرب طلاق میکنند بل منداوست که ترسیت بر او نکل و بکسب سب بر قطع بکسب نمود
 بواسطه آنکه اشیا واقع میشود بسبب پوست که زانی آنها نه الجزیه و قریب روایت گردانید
 از ابن جبران که رسول صلی الله علیه سلم فرمود یا نجی هاتم یا بنی الناس بیع القیامه
 یحلو علی ظمعمکم که اغنی عنکم من الله سنیما ای بنوا شمر هر آینه مردم بیایند روز قیامت که
 عمل آخرت را بر گردوشان بر پشتها می اندازند این غیر نیست یعنی نهی یعنی در روز قیامت این نظر
 در موقف حساب نهر شوند که مردم اعمال خود را وسیله نجات خود می ساخته باشند و شما نخواهید
 که است و ایتی که در دنیا است آنرا وسیله خلاصی خود سازید بلی آنکه در دنیا عمل آخرت کرده
 و حال آنکه من منع میکنم از شما چیزی از حکم خدا و شیخ را و تجارتی را و ب مفر در روایت کرده
 اولها اجماع القیامه المتقون و آن کانی است ب اقرب من نسب یا بنی الناس یا اعمال
 در دنیا و نواز بال دنیا و محتلوها و ایتا بکم فتقولون یا حسدنا فاقول هکذا و آخر من فی کلام
 عظیمه بدستیکه او بیا خود در روز قیامت بر میزگار اند اگر چه بسته نزدیگر از شستی و دیگر بوده باشد
 چنین باشد که مردم آن ایوان بملها خود و کنند و شما ایتان دنیا کشید و هر گردنها خود و بار کرده
 سیکه محمد بن جنین و جنین خواهم گفت آنحضرت اعراض نمود در هر جانب خود و قلمبر
 روایت کرد که فرمود ان اهل بنی هاشم که بیرون انهم اولی الناس بلی و لیس كذلك ان اولی
 منکم المتقون من کافوا و حش کافوا بدستیکه گمان الیه من ایت که اقرب الی الله
 من از دیگران حال آنکه انجین نیست ب تحقیق که اولاد من بر میزگار ان اند هر کسی باشد و هر جا که
 باشد تجارتی مسلم روایت کردند از عمر بن العاص که گفت از رسول صلی الله علیه سلم شنیدم آشکارا
 نه بیان که گفت ان ال بنی فلان لبسوا باولیائهم و الی الله و صالح الیومین بسبب
 ال بنی فلان دعوی قریبی من کنند ولی من نیستند جز این نیست که ولی من خدا تعالی است و شما
 صالح و تجاری زیادت کرد آنکه لکن اللهم سألکمها ببلایها یعنی لیکن ایشان
 خویشی و قریبی با من من صله رحم و قریبی را نگاه خواهم داشت و قطع نخواهم کرد و چه فایده
 احادیثی که دال است بر آنکه نسبت بر رسول صلی الله علیه سلم نفع میدهد با حادیه که والد بزرگ
 نفع بطریق محراب و غیر او از علماء گفته اند نسبت که رسول صلی الله علیه سلم مالک نیست که چیزی
 از نفع و ضرر بکس رساند لکن خدا می خرد جل مالک گرداند او را بر نفع و اضرار بکس را جمیع است

و قالوا ان الله لا یجبر علی شیء

بشفاعت عامه و خاصه پس آنحضرت مالک نشود که با فزونند ایشان چنانچه اشارت کرد بقول
 متو و غفران لکم سائلها و همچنین قول رسول الله صلی الله علیه و سلم لا اغنی عنکم من الله شیئ
 یعنی بجز و نفع خود مغنی نیسازم از شما از حکم خداستعالی بجز بزرایم از شفاعت و مغفرت مرا این
 گرامی داشته است و اقارب خود را در اول بانجی نیست مخاطب ساختن بابر غایت مقام تحویل
 ترغیب بر حمل و حرص بر آنکه ایشان بقوی ترس از خدا استیجاب از باقی امت و اولی و انسب و الیقین
 و رسانی الحال و صیت فرمود و حقوق رحم و نفع انتساب ایشان از نوعی از اطمینان قلب حاصل
 گرد و از علمای گفته اند که صدور احادیث تحویل عدم نفع از رسول صلی الله علیه و سلم
 قبل از علم نفع انتساب بود و قبل از علم اینکه قومی از امت بی حساب بشفاعت آنحضرت داخل
 میشوند در رحمت قومی دیگر درجات و مراتب ایشان بلند میشود و قومی دیگر را از درج خیر
 خواهند آورد و بعد از آن که عالم شد بامور مذکوره نفع انتساب بیان فرمود و چون همین
 الاحادیث مذکور بود بر بعضی از علمای بنابرین حمل حدیث کل سبب نیستین کرده اند و فرمودند
 که امت پیغامبر صلی الله علیه و سلم در روز قیامت با آنحضرت نخواهد بود و بخلاف امت باقی انبیاء که
 مشوب با ایشان میشود و آن حمل بعیت اگر در روضه و بهی ایراد کرده که برین معنی دلالت میکند
 زیرا که حرص عمر بر تزویج ام کلثوم بسبب جماع این حدیث افزای علی رض و جمیع مهاجر و انصار با بیعت
 و قبول ایشان و ذکر صهر و حسب یا سبب نیست رسول صلی الله علیه و سلم بکس گفته بود
 که قرابتی آنحضرت نفع نمیدهد جمیع این مذکورست قول بعضی میکنند بآنکه در حدیث بخاری غیر
 وارد نشده که نوح علیه السلام بامت خواهد آمد در روز قیامت انگاه حبیبانه نوح علیه السلام
 را گوید هل بلغت یعنی رسالت کردی نوح علیه السلام گوید یا رب نعم ای پروردگار آری و
 رسالت کردم باز است و بر اسوال ناید هل بلغکم الی آخر الحدیث و این معنی مقتضی نیست بقیه
 احمر را با نبیاء و نحو نسبت دهند پس فهمید آن بعضی بعید باشد بدانکه از حدیث پیغامبر صلی الله علیه
 و سلم که سابقاً مذکور شده اولیای من متقیان اند جز این نیست که ولی من خدا است و صلحاً و محاربه
 اند متقا میشود که نفع رحم و قرابتی رسول الله صلی الله علیه و سلم و شفاعت آنحضرت از برای این است
 بسبب عصیان ایشان و کفران نعمت نسبت بارتکاب فعلی که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اغراض خواهد کرد و از کسی که در روز قیامت خواهد گفت از اقربای آنحضرت که یا محمد چنانچه
 در حدیث سابق مذکور شد نقل است که حسن ابن حسن سبط رضی الله عنهما بعضی از غلات

اگر حدیثی نیست که در این کتاب

تبعه گفت و بیگم احبونا لله فان اطعنا الله فاحبونا وارتعصينا الله فانعصوا
ويعلم لو كان الله ناعما لفرابة من سول الله بغير عمل و طاعته لنفع ذلك من هو
اقرب اليه منا والله اني اخاف ان يصاعف العاصي منا العذاب من عفين وان
يزي الحسن مئاجره هربان ورج كلمه ترجمه سبب كس ميگويند كه در جمله افتاده شده باشد
ستحق آن نيست يعني ايرودان شامله تر محبت اهل بيت ميديانند جامي است كه ترجمه كند خدا
حال شما دوستداريد يا اين يا خداوند پس اگر اطاعت خدا را بجا نياوريد و دوستي كنيد و اگر عيادت
در زمين خدا بجا نياوريد و شمني كنيد اگر خدا را بجا نياوريد ميرساند بقرابتي رسول الله صلى الله عليه وسلم
عمل و اطاعت هر آينه كس را ميرساند كه نزد بگيرد و باحضرت از ما و الله كه مامي رسوله از ما و الله
و بدكراري كه از ما بوده باشد عذاب بگيرد و ديگر ان باشد و نيكو كاري كه از ما باشد اجر او و در
خواهد بود و گويي كه اين معني را از زيت يا ساء البني من ابائ منكن بفا حشتمه ميدهد يعنا عفا
العذاب ضعفين فرا گرفته است خاتمه بدانكه از احاديث سابقه
شده كه آنچه صاحب تحفيض اصحابي گفت كه از جمله خصايع منجا بر سبب كه اولاد بنات آنحضرت
منسوب اند در كفارة و غير آن اما اولاد بنات ديگران با جداد مادي منسوب ميشوند در كفارة
و غير ذلك قول در موهبت و فقال حمزة الله عليه السلام ان معني كرده ميگويد كه هم خصوصيتي درين
مقام نيست بلكه اولاد بنات هر كسي منتسب بجد دري ميشود وليكن حديث سابق كه فرمود و هر
آدم منسوب بعبد خود ميشود و مگر اولاد فاطمه زهرا ع عليها السلام كه پدر عصبه ايست از قول فقال
و معني انتساب رسول الله صلى الله عليه وسلم كه از خصوصيات آنحضرت است كه ميتواند انتساب
كه آنحضرت پدرايشان است و ايشان پسران آنحضرت اند تا در كفارة معتبر باشد چنانچه
اشتميه كفومر و دي غير شريف نسبت و اما آنچه گفته كه ماشي و مطلب كفي كه گرايد محل آن غير از
چنانچه بيان و بنظري كه در آنست در فتاوي مسطور است و فائده ديگر از سبب انتساب بنات
و ابوت آنحضرت است كه در اولاد بنات فخر اين احكام و ايشان نسبت بجد دري نيست بلكه
جد مادي و پدري و انتساب بگيرد مطلق فيرث و انتساب ساوي اند پس مراد صاحب
تحفيض خصوصيت احكام سابقه است و مراد فقال بعدم خصوصيت اين حكم مطلق است چنانچه
حقيقه فلا في ميان ايشان نيست و از جمله فوائد اين انتساب است كه مي توان گفت كه حسن
و حسين پسران رسول الله صلى الله عليه وسلم و آنحضرت پدرايشان است اتفاقا و جاري

وقت بر اولاد آنحضرت و در وصيت داخل شوند بخلاف

در هیچ قول ضعیفی گفته اند جایز نیست آنکه گویند رسول الله صلی الله علیه و سلم بدرمومان است
 و هیچ اعتباری نیست باینکه بعضی از مجتهدین گفته اند منع این اطلاق کرده اند حتی در باب حسن فرمود
 که این سیر من سید است و اما معاویه اگر چه این نقل عدم جواز اطلاق از او کرده و نیز باینکه
 هست از وی که مقتضی آنست که او صحیح ازین نقل کرده و اما آیه ما کان محمد الاّ یبعث رسولاً من بعد من
 و زمان جاہلیت سیر خوانده را حکم سیر صلی الله علیه و سلم میداوند و احکام شرع خدا بقضای باین است
 است که از منقطع ساختن آنکه سوتی است منع این اطلاق است زیرا که مراد ازین اطلاق
 نیست که توان گفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم بدرمومان است و از قرام آیت
 و هم از آیات فضائل اهل بیت قویاً باینکه او و اهل بیت علیهم السلام در حدیث و روایت و
 عطا کنند ترا از پدر گار تو ای محمد در باره گنه گاران امت قمر منی پس خوشنود شو یعنی
 چندان بتو بخشد که گویی بس است و راضی شدم و این عباس رضی الله عنه بروایت ابی جریروا بن ابی
 حاتم مرویت که خدا بتو انبیا را قمر در بهشت باحضرت رسالت بنامه صلی الله علیه و سلم عطا
 فرمود که هر یک ازین مقصور از و اج و خدم باشد چندان که باید که اخی التفسیر جامع البیان
 و قرطبی از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که از رضای محمد صلی الله علیه و سلم نیست که هیچیک از
 او و در و زنج نرود و صدی نیز همین نقل کرده و حاکم روایت کرده که در بهشت حدیث
 انبیا بر صلی الله علیه و سلم فرمود و عده کرده است مرا پروردگار من که هر کس که از اهل بیت
 اقرار کند بوحایت خدا و اهل بیت و ادا می رسالت من مرا عذاب نکند و تمام روایت کرده که
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت در خواستم از پروردگار خود که هیچیک از اهل بیت من در روض
 نرود پس در خواست مرا قبول فرمود و هر بن حبیب رحمة الله علیه رمانا قیام کرده که رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فرمود ای معشر منی ما شتم با تخذای که مرا بحق سب خلق فرستاده است و قتی که حلقه
 در بهشت گیرم ابتدا نکند که بشما و کبر الی ان علی مرتضی روایت کرده که گفت رسول
 صلی الله علیه و سلم شنیدم که میگفت اول کسی که وارد میشود بر حوض اهل بیت من خواهند بود
 و کسی که دوستدار ایشان باشد است و انجیدیت ضعیف است و آنچه بوضیحه رسیده است
 که اول کسی که بر حوض وارد شود فقرار بهما خواهد بود و اگر حدیث او این صحبت است در حدیث
 آن کنیم که بعد از فقرار بهما بر ایشان اول کسی خواهند بود که بر حوض وارد شوند و خلص و
 طهرانی روایت کرده اند اول کسی که شفاعت خواهم کرد از اهل بیت خواهند بود و باز

ص حبیب رضی الله عنه و در این حدیث عدم اعتبار ایشان حدیث صحیح را که در باب

در حدیث صحیح را که در باب

..... و حدیث دیگر روایت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و تو سابقان این عمل
 در روز قیامت خوشحال شوند ایشان گفتند آمان چه کسانی فرمود آمان شیعه و دوستان
 تو اندازی می کنی و می بینی که این کذابی است باید که بعضی از شیعیان را که سابقان ذکر
 ساختیم در همین باب تحفه باشد تا معرفت ایشان از آن حاصل کنی و ایضا باید که
 اخبار سابقه در اول کتابی بابی افشای ذکر کثافتی تا فریقین بر تو آسان گردد و فریقین
 و فریق فی السعیر و دار قطنی و آیت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم یأبى الحسن اما لو باقی
 خواهی بود و تحقیق قومی خواهند بود که زعم ایشان نیست که ترا دوست میدارند و حال آنکه
 ایشان اسلام را خوار داشته بیند از مذاخر و بیرون روند از اسلام همچنانکه تیر از سبد بیرون
 میروند و لقب آن قوم را افضل است اگر ادراک تمامی ایشان را قبل از که ایشان مشرکان اند
 و از قطنی گوید این حدیث نزد ما هر قس بسیار دارد و از ائم سلمه و آیت کرده در شبی که نوبت من
 بود و رسول صلی الله علیه و سلم نزد من بود و آن وقت فاطمه فرمود بجز من آمد و علی را از عقب
 وی آمد نگاه پنجم صلی الله علیه و سلم فرمود ای علی تو با صحاب خود در بهشت خواهید بود و آن
 قومی خواهند بود که زعم و دستی خود داشته باشند ایشان اسلام را خوار و حقیر شمرده اند و میدانند
 آنرا و قرآن خوانند الله رسالتی ایشان تجاوز نمیکند یعنی آن عمل نکنند لقب ایشان با فضل
 است اگر ادراک ایشان کنی مقاتله کن با ایشان که ایشان مشرکان اند گفت یا رسول الله
 علامت ایشان چیست رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که نماز جمعه و جماعت حاضر
 نمیشوند و طعن میکنند بنابر آنکه این قوم شیعه گفته اند نیتند موسی بن علی بن الحسین علیه السلام
 عنهم که نهایت فضل و کمالات داشت از پدر خود و از جد خود و آیت کرده که فرمود و اما
 شیعیان من اطاع الله و عمل مثل اعمالنا جز این نیست که شیعه کسی است که اطاعت خدا را
 کند و عمل و عمل مثل عمل ما باشد آیت دو از و هم از آیات فضائل است قوله تعالی و الله
 اعلم الساعة فلا تملكون بها و اتبعوا هذا صراط مستقیم بدرستی که عیسی علیه السلام
 ساعتی را تعیین نمود که قیامت نزدیک است چرا که نزول عیسی علیه السلام علامت قیامت است
 که بعد از تسلط و جلال بر سر زمین آنحضرت از آسمان فرو و آید نزدیک مناره مبینا در طرقت
 شرقی و مشرق و جامه رنگین پوشیده باشند و کف دستهای خود را به هم بکوبند و فرشته نباده
 خساره مبارکش عرق کرده چون سرور پیش آنگند قطره است از رویش نرزان

کمال

نیکو است که در حدیث
 و حدیثعقب ایشان
 را من
 علامت قیامت است

که از سینه رزم خنجرین متولد خواهد شد و حال آنکه ایشان شکیلی بود و قابول علیه حسن بن شاذان ولایت کرده که جبرائیل هم نزد رسول صلی الله علیه و سلم گفت که خدا اینجا ما مور ساخته است با منی فاطمه را با علی من تزویج کنی انگاه رسول صلی الله علیه و سلم جمعی از اصحاب طلب فرمودند که مشهور است خواند بعد از آن تزویج می شد و او در غایت بود چون حاضر شد حضرت فاطمه فرمود و گفت خدا اینجا ما مور ساخت مرا که تزویج کنم فاطمه بنو مبر چهار مرتبه متقال لقول الله صلی الله علیه و سلم گفت رافعی شدم باین بار رسول الله بعد از آن سر مبارک بر زمین نهاد و سجد شکر بخند رسانید چون سر از سجده برداشت گفت باریک باریک و باریک فیکما و در وایت سجد و خارج منکما الکثیر الطیب نسیم گوید و الله که اخراج کثیر از نسل انجیدیشا بوالخیر فرمودی از خود کرده و عقد نکاح بآنکه سله کرم المدحیه غائب بود احتمال دارد که وکیل از وکوده باشد بخیر که خواهد کرد قول صلی الله علیه و سلم رافعی شدم احتمال دارد که خبر داده باشد از آنکه رافعی سید بعد سابق که وکیل کرده بود و او را و دو سجده ای و است که وکیل بود خوشنگاه فاطمه کرده بود رسول صلی الله علیه و سلم از وی اعراض کرد و باز عمرم خواستگاری نمود و بچنین اعراض نمود و انگاه ابو بکر و عمر رضی الله عنهما هر دو نزد علی کرم الله وجهه آمدند و رافعیه نمودند که خواستگاری فاطمه کند بعد از آن صلی الله علیه و سلم نزد رسول صلی الله علیه و سلم آمده و بر او استکار نمود رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که با تو چیزی هست گفت اسب زره من با من است گفت که اسب بر تو ضرر است لیکن زره خود را بفروش و قیمت آن نزد من آور انگاه زره چهار صد و هشتاد و درم بفروخت و در پیش رسول صلی الله علیه و سلم رحلت آنحضرت مشی از آن بلال داد تا خوشبویی خرید نماید و امر فرمود که چهار فاطمه رزم نهی کند بعد از آن سر بری و دساده از پوست که حیوان از لیف بود و از جهت وی است که در دوزخ خانه را از می می داده امین را فرمود که بسره فاطمه و رضی الله عنهما علی را گفت تعجیل کن تا وقتی که من نزد تو ام جوان نزد ایشان رفت ام امین را گفت برادر من اینجا هست ام امین گفت برادر شما است و حال آنکه خبر بودی داده اید رسول صلی الله علیه و سلم فرمود انگاه نزد فاطمه رزم بایستاد و گفت اللهم انی اعیزک هابک و ذریه ما من الشیطان الرجیم بعد از آن علی من را گفت آب مبارک علی من گوید و انتم که مرا و آنحضرت چیست آن قبح را بر آب کردم و نزد آنحضرت آوردم و آنحضرت از آن آب بر سر و میان کتفین من شهادت و گفت اللهم انی اعیزک هابک من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و اعز علی بن ابی طالب

ما کما

و آب مبارک بود فاطمه را در دوزخ

و اعز علی بن ابی طالب

از آب آورد رسول صلی الله علیه و سلم آب دهن مبارک را در آن انداخت و از آن آب بر سر آورد و میان کتفین فاطمه را پیش

بعد از آن فرمود این بنام نزو اهل خور و بنام خدا تیمم که برکت و عافیت آنحضرت است
ایشان برکت ظاهر شد از آنها که گذشتند و آنها که بعد ازین خواهند بود اگر چه از این بگذران
کسی دیگر نباشد مگر امام محمد مهدی و در فصل نانی بعضی از احادیث که در آنها اشارتی به اینجانب
باشد از آنجمله حدیثی است که مسلم و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و بیهقی و غیر ایشان روایت
کرده اند که مهدی از حضرت من خواهد بود و از آنکه فاطمه رضی الله عنها روایت کرده اند
و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه که فرمود اگر باقی نماند از او هرگز گیر و هر آینه برانگیز اند خدای
تعالی مردی را از حضرت من و در گیر وایت آنکه فرمود مردی را از ائمه است من

دو نیا را از عدل مملو ساز و همچنانکه از ظلم و جور مملو شده باشد و در کبر و استیلا از احمد و ابوداؤد
و ترندی نیست که دنیا نخواهد رفت و منقطع نخواهد شد تا زمانی که مالک دنیا نشود و مرگ از این است
من که اسم او موافق اسم من باشد و در کبر و استیلا از ابوداؤد و ترندی نیست که دنیا نخواهد
رفت و منقضي نخواهد شد تا زمانی که مالک دنیا نشود و دنیا را اگر ابلیت من که اسم او موافق اسم من
باشد و در روایتی از ابوداؤد و ترندی آنکه فرمود اگر باقی نماند از دنیا اگر ابلیت و در او را از
گروان و برانگیران در آن روز مردی را از ابلیت من که اسم او موافق اسم من باشد و اسم
پدر او موافق اسم پدر من باشد و احمد و غیر او را وایت کرده اند که فرمود و میدی از ابلیت
است خدا شایع اصلاح او کند و یک شب قلمبرانی روایت کرده که از ما خواهد بود و ختم دین بما
شود همچنانکه فتح دین با باشد و در صحیح خود آورده که فرمود و بر امت من فرو خواهد
آمد و آخر الزمان با من سخت از سلطان ایشان که سخت تر از بلایی نباشد چنانچه محکم را
مجاوی نباشد آنگاه حقیقتاً برانگیران مردی را از ابلیت من که روی زمین را مملو سازد و از عدل
و انصاف همچنانکه مملو باشد از ظلم و جور دوست دارند او را ساکنان ارض و ساکنان آسمان
و در زمان او آسمان باران ببارد و زمین گیاه برویاند و هیچ چیز در نفس خود نگذارد و این مرد
هفت سال یا هشت سال یا نه سال در ایشان زیست نماید بنوعی که زندگان را مردگان بقینا
کنند بسبب هیز یک سال ازین رساند و قلمبرانی و برادر روایت کرده اند نه سال دور

عمر زین را بر اثر اعدا سالها از چنانکه از نظم و جور برشته باشد

51025

بسم الله الرحمن الرحيم

مختارین کا انور
مفتی مسال
ماہنامہ سال
خود پاد از

۱۸۵۲ هجری قمری
ص ۸۶۲ در ایشان هجفت سال یا هشت سال
والکرم زادده باندریس

و مال بدامن او برز و در یک روایت آنکه درنگ کند و در دنیا شش سال یا هفت سال یا هشت سال یا نه سال
 ازین خواهد آمد که آنچه احادیث بر آن متفق است هفت سال است بلاشک و روایت احمد و
 مسلم نیست که آنرا از آن کسی خلیفه خواهد بود که مال نزد مردم بمیشت میرساند باشد آنکه
 بشمار او و او را این ماجه مرفوعه روایت کرده که بعضی مردم از جانب مشرق خروج خواهند
 نمود پس همه را سلطان خواهند ساخت و بجهت رسیدن که اسم مهدی موافق نبی است
 علیه السلام و اسم پدرش موافق اسم پدر آنحضرت است و این ماجه روایت کرده که بعضی
 اصحاب نزد رسول الله علیه السلام بودند درین اثنا بعضی از جوانان بنی اسماء آمدند
 چون رسول الله علیه السلام ایشان را دید اشک از چشمان مبارک میریخت و رنگ آنحضرت
 تغییر یافت راوی گوید گفتند یا رسول الله که بر سر تو مبارک کویری می بینم که آنرا کرده میلیم
 رسول علیه السلام فرمود که با این بیت ایم اختیار کرده است خدا را بر سر ما عزت را بر
 دنیا و بدستیکه اهل بیت من در بلائی سخت و پر آنگذگی خواهند افتاد و آنکه قومی از جانب مشرق
 بیایند و بایشان علمهای سیاه باشند آنگاه طلب غیر کنند و کسی ایشان را چرایی ندهند
 مقاتله کنند و نفرت یابند آنگاه او را ده شوند آنچه سوال کرده بودند و ایشان قبول نکنند و آنکه
 امر خلافت مروی از اهل بیت من بسیار مذکور است و زمین پر سازد از عدل و انصاف همچنانکه
 باشد از جور و ظلم پس هر که از شما آنرا در یابد باید که نزد ایشان بیاید اگر چه دست و پا
 بنشیند بزیارت و درین حدیث سوره الحفظی است آنکه در آخر عمر عقل مختلط شده بود
 و احمد از ثوبان مرفوعه روایت کرده که رسول الله علیه السلام فرمود که زانیکه علمهای سیاه
 بینید که از جانب خراسان بیرون آید پسند نزد ایشان روید اگر چه بسببها خود بر سر برفت
 سیرفته باشند بدستیکه خلیفه الله مهدی در میان ایشان خواهد بود و درین حدیث ضعیفی و
 متناکری است و بر فرض محتمل در حدیث و حدیثی که قبل از دست حجت کسانیکه زعم کرده اند
 که مهدی مدوم خلفا عباسی است نیست دلالتی بر آن ندارد و تفسیر این ماجه روایت کرده مرفوعه
 که مهدی مروی از اهل بیت من خواهد بود که مقاتله کند بر سخت من همچنانکه مقاتله کرده ام بر سر
 و آیه نهم روایت کرده که فرمود که خدا تیمار بگیرد مروی را که از قدرت من اقرب الشنا
 و اصل التحکیم باشد یعنی و ذلها بین و مقارن مساوی یکدیگر باشند و موسی پیش
 و صد غن و خفیف و ننگ پسند که انی الهیای و مملو سازد زمین از عدل و مال را بسیار گرداند

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و رویانی و طبرانی و غیر ایشان روایت کرده اند که فرمود مهدی از ولد من خواهد بود و در روایت
 او مثل کوه خستنده باشد و رنگ از رنگ عربی باشد و چشم او چشم اسرافیل بر سازوزمین را
 از عدل همچنانکه پر شده باشد از جوهر و ظلم را ضعیف سازد از خلافت او اهل زمین
 اهل آسمان و مرغان در هوا بیست سال مالک شود بر کوزمین و طبرانی مرفوعاً روایت
 کرده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که مهدی نظر کند و عیسی م را بیند که نازل شده از
 آسمان باین وضع که عرق از روی و موی می میچکد و آنگاه مهدی عیسی علیه السلام را
 گوید که پیش شویز تا نماز بگذاریم عیسی ع م گوید شما پیش شوید که اقامت صلوة از بر شما گفتیم
 اند عیسی علیه السلام پس مروی از اولاد من نماز گذارد و در روایت ابن حبان و رامانیت
 مانند این حدیث مرفوعاً روایت کرده که عیسی علیه السلام بن مریم علیها السلام نازل شود و آنگاه
 امیر ایشان مهدی گوید امانت نماز کن تا اقامت کنیم عیسی گوید که من امانت نمکنم که خدا
 این امانت را اگر امانت است بعضی از ایشان امانت بعضی دیگر میکنند و اما آنچه ابن ماجه و
 روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که زیاده نمیشود و دنیا مگر او بار و در
 زیاده نمیشود و مگر بخل و قیامت قائم نمیشود و مگر پیش از ناس و پیش مهدی نیست غیر عیسی علیه
 زیرا که آنحضرت وضع جزیه خواهد کرد و مخالفین ملت مراباک خواهد نمود و چنانچه احادیث صحیح
 و درست برین معنی بآنکه تاویل بطریق میکنم که مهدی معصوم نیست مگر عیسی علیه السلام م و روایت
 ابراهیم ابن مسهر طاوس گفت که ابن عبد العزیز مهدی است طاوس گفت نه او مهدی
 زیرا که او کامل نموده پس عدل را پس او مهدی آخر الزمان که موعود است نیست بلی از جامه پدید
 چنانچه احمد و غیر او تصریح کردند بآنکه عمر عبد العزیز از مذکورین است در قول رسول الله صلی الله علیه
 و سلم علیه السلام و سنت الخلفاء الراشدین من بعدی یعنی بر شما باد که بسنت من بسنت و
 الراشدین مهدیین که بعد از من اند عمل کنید باز بدانکه تاویل حدیث لا هم بک الا عیسی میکنم مگر بر
 نقد بر ثبوت این حدیث و الا حکم چنین گفته که این حدیث مجهول است و در سنن مختلف غنیه است
 بنا بر تعجب این حدیث آوردیم نه از بر سه حجت و بیقی گفت که محمد بن خالد با این حدیث منقوض است
 و نسائی تصریح کرده بآنکه منکر است و غیر ایشان از حفاظ حدیث جز هم کردند بآنکه احادیث منصوص
 علیه بدانکه مهدی از ولد فاطمه است اصح اسناد و اند از این حدیث و ابن عساکر از علی کرم الله وجهه
 روایت کرده که در قریه ری باشد قائم آل محمد صلی الله علیه و سلم بر خیزد و حدیثی را از اهل مشرق و منقول

و طبرانی و غیر ایشان روایت کرده اند که فرمود مهدی از ولد من خواهد بود و در روایت او مثل کوه خستنده باشد و رنگ از رنگ عربی باشد و چشم او چشم اسرافیل بر سازوزمین را از عدل همچنانکه پر شده باشد از جوهر و ظلم را ضعیف سازد از خلافت او اهل زمین اهل آسمان و مرغان در هوا بیست سال مالک شود بر کوزمین و طبرانی مرفوعاً روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که مهدی نظر کند و عیسی م را بیند که نازل شده از آسمان باین وضع که عرق از روی و موی می میچکد و آنگاه مهدی عیسی علیه السلام را گوید که پیش شویز تا نماز بگذاریم عیسی ع م گوید شما پیش شوید که اقامت صلوة از بر شما گفتیم اند عیسی علیه السلام پس مروی از اولاد من نماز گذارد و در روایت ابن حبان و رامانیت مانند این حدیث مرفوعاً روایت کرده که عیسی علیه السلام بن مریم علیها السلام نازل شود و آنگاه امیر ایشان مهدی گوید امانت نماز کن تا اقامت کنیم عیسی گوید که من امانت نمکنم که خدا این امانت را اگر امانت است بعضی از ایشان امانت بعضی دیگر میکنند و اما آنچه ابن ماجه و روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که زیاده نمیشود و دنیا مگر او بار و در زیاده نمیشود و مگر بخل و قیامت قائم نمیشود و مگر پیش از ناس و پیش مهدی نیست غیر عیسی علیه زیرا که آنحضرت وضع جزیه خواهد کرد و مخالفین ملت مراباک خواهد نمود و چنانچه احادیث صحیح و درست برین معنی بآنکه تاویل بطریق میکنم که مهدی معصوم نیست مگر عیسی علیه السلام م و روایت ابراهیم ابن مسهر طاوس گفت که ابن عبد العزیز مهدی است طاوس گفت نه او مهدی زیرا که او کامل نموده پس عدل را پس او مهدی آخر الزمان که موعود است نیست بلی از جامه پدید چنانچه احمد و غیر او تصریح کردند بآنکه عمر عبد العزیز از مذکورین است در قول رسول الله صلی الله علیه و سلم علیه السلام و سنت الخلفاء الراشدین من بعدی یعنی بر شما باد که بسنت من بسنت و الراشدین مهدیین که بعد از من اند عمل کنید باز بدانکه تاویل حدیث لا هم بک الا عیسی میکنم مگر بر نقد بر ثبوت این حدیث و الا حکم چنین گفته که این حدیث مجهول است و در سنن مختلف غنیه است بنا بر تعجب این حدیث آوردیم نه از بر سه حجت و بیقی گفت که محمد بن خالد با این حدیث منقوض است و نسائی تصریح کرده بآنکه منکر است و غیر ایشان از حفاظ حدیث جز هم کردند بآنکه احادیث منصوص علیه بدانکه مهدی از ولد فاطمه است اصح اسناد و اند از این حدیث و ابن عساکر از علی کرم الله وجهه روایت کرده که در قریه ری باشد قائم آل محمد صلی الله علیه و سلم بر خیزد و حدیثی را از اهل مشرق و منقول

و طبرانی و غیر ایشان روایت کرده اند که فرمود مهدی از ولد من خواهد بود و در روایت او مثل کوه خستنده باشد و رنگ از رنگ عربی باشد و چشم او چشم اسرافیل بر سازوزمین را از عدل همچنانکه پر شده باشد از جوهر و ظلم را ضعیف سازد از خلافت او اهل زمین اهل آسمان و مرغان در هوا بیست سال مالک شود بر کوزمین و طبرانی مرفوعاً روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که مهدی نظر کند و عیسی م را بیند که نازل شده از آسمان باین وضع که عرق از روی و موی می میچکد و آنگاه مهدی عیسی علیه السلام را گوید که پیش شویز تا نماز بگذاریم عیسی ع م گوید شما پیش شوید که اقامت صلوة از بر شما گفتیم اند عیسی علیه السلام پس مروی از اولاد من نماز گذارد و در روایت ابن حبان و رامانیت مانند این حدیث مرفوعاً روایت کرده که عیسی علیه السلام بن مریم علیها السلام نازل شود و آنگاه امیر ایشان مهدی گوید امانت نماز کن تا اقامت کنیم عیسی گوید که من امانت نمکنم که خدا این امانت را اگر امانت است بعضی از ایشان امانت بعضی دیگر میکنند و اما آنچه ابن ماجه و روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که زیاده نمیشود و دنیا مگر او بار و در زیاده نمیشود و مگر بخل و قیامت قائم نمیشود و مگر پیش از ناس و پیش مهدی نیست غیر عیسی علیه زیرا که آنحضرت وضع جزیه خواهد کرد و مخالفین ملت مراباک خواهد نمود و چنانچه احادیث صحیح و درست برین معنی بآنکه تاویل بطریق میکنم که مهدی معصوم نیست مگر عیسی علیه السلام م و روایت ابراهیم ابن مسهر طاوس گفت که ابن عبد العزیز مهدی است طاوس گفت نه او مهدی زیرا که او کامل نموده پس عدل را پس او مهدی آخر الزمان که موعود است نیست بلی از جامه پدید چنانچه احمد و غیر او تصریح کردند بآنکه عمر عبد العزیز از مذکورین است در قول رسول الله صلی الله علیه و سلم علیه السلام و سنت الخلفاء الراشدین من بعدی یعنی بر شما باد که بسنت من بسنت و الراشدین مهدیین که بعد از من اند عمل کنید باز بدانکه تاویل حدیث لا هم بک الا عیسی میکنم مگر بر نقد بر ثبوت این حدیث و الا حکم چنین گفته که این حدیث مجهول است و در سنن مختلف غنیه است بنا بر تعجب این حدیث آوردیم نه از بر سه حجت و بیقی گفت که محمد بن خالد با این حدیث منقوض است و نسائی تصریح کرده بآنکه منکر است و غیر ایشان از حفاظ حدیث جز هم کردند بآنکه احادیث منصوص علیه بدانکه مهدی از ولد فاطمه است اصح اسناد و اند از این حدیث و ابن عساکر از علی کرم الله وجهه روایت کرده که در قریه ری باشد قائم آل محمد صلی الله علیه و سلم بر خیزد و حدیثی را از اهل مشرق و منقول

عالمین

حاکم

جمع کند اما رفقا را از اهل کوفه باشند و اما ابدال از شام یعنی جماعتی از اهل کوفه زاد و عباد
 اهل شام و اوی هجیت کنند چنانچه بصحبت سیدیه که رسول الله علیه و سلم در وقتیکه فلیقه
 از خلفا برگیر و اختلافی در مردم پیدا آید آنگاه مردی از مدینه میرود آن بجانب کوفه که گریز و
 پس جمعی از اهل کوفه را بر میروند و در میان مقام با و هجیت کنند و آن مرد هجیت را کاره بود
 بعد از آن از جانب شام لشکر در کوفه میفرستد و چون آن لشکر بموضع میرسد که در میان کوفه و مدینه
 واقع است بر سر خندق ایستاده و جبرائیل علیه السلام را بفرستد و ایشانرا پالاک گرداند و چون مردم
 این معنی را میشا بدیده کنند ابدال اهل شام و مصائب اهل عراق یعنی جماعتی از زاد و عباد
 از اهل شام و عراق و عرب با و هجیت کنند باز مردی از کوفه که حشم و اتباع او از قبیلہ بنی
 باشند ظاهر شود و لشکری از آن قبیلہ بروی فرستند و آن مرد را واک عبارت از مهدی بوده
 باشند برین قبیلہ غالب شود و غنیمت بسیار بدست آید پس نصرت آید آنکس که در غنیمت کتب
 حاضر شود و آنگاه اموال را قیمت کند و در میان ایشان عمل کند بکشت رسول الله علیه و سلم
 و سلم در آنوقت اسلام بر کوفه زمین قزاقا بد طبرانی روایت کرده که رسول الله علیه و سلم
 با فاطمه رضی الله عنها گفت که چه میبایست بر من بنمایان است و آن پدر کوست و بهترین بنمایان
 شهید است و آن عم پدر کوست حمزه و از است آنکس که دو جناح دارد و در بهشت پرواز
 میکند پیر جا که خواهد و آن ابن عم پدر کوست جعفر طیار رزم و از است سبطین رضی الله عنها
 و آن دو پسران تواند و از است آنکه در شان او لافه الاعلیٰ سیفنا لاذ و العقاد
 و آن برادر پدر کوست مشهور است از است مهدی من و ابن اجد روایت کرده که رسول الله علیه و سلم
 گفت که از دنیا باقی نماند مگر یک روز هر آینه خدا تیمار از او را سازد و تا مردی از اهل بیت من طایفه
 میشود و مالک جبل دیکم و قسطنطنیه گزیند و نزد حاکم بصحبت سیدیه از ابن عباس من که گفت از ما
 یعنی از اهل بیت چهار کس خواهند بود و سیفاح از ما خواهد بود و مهدی از ما خواهد بود و پس اگر اراده
 کرده است معین که شامل جمیع بنو هاشم و سبطین از نسل عباس از و چهارمی از نسل فاطمه است من
 در میسورتی که اشکالی نیست و اگر اراده آن کرده که این چهار کس هم از نسل عباس من خواهند
 شد ممکن است که حل کنیم مهدی در کلام او بخلفیه سوم از خلفا بنی عباس زیرا که او در مثل عمر
 ابن عبد العزیز در بنی امیه بواسطه عدل تام و سبوت خوب اخلاق نبود که داشت از جبر
 آنکه در حدیث صحیح وارد است که اسم مهدی من است اسم پدرش موافق اسم پدر من است

و این تعریف مهدی عباسی صادق است زیرا که اسم او محمد بن عبدالمبین منصوب خبر
 ابن عباس است من لدن العباسی عتیق و مقوی این قول است لیکن فی سبب گفته که این حدیث
 محمد بن ولید مولى بنی هاشم مفرد است و او وضع حدیث می نمود و منافای این حمل نیست کلام
 ابن عباس مذکور در وصف مهدی که زمین را مملو سازد و از عدل همچنانکه از جور مملو شده باشد بپایم
 و سیاح در زمان او این شهر و زمین گنجهای خود را امثال ستونهای طلا و نقره بیرون اندازد
 زیرا که این اوصاف ممکن است که تطبیق دهند بعباسی مهدی عتیق چون ممکن است حمل کلام بر ابن
 عباس بن براتجند که در سابق منقاسه ندارد و این حدیث مهدی آخر الزمان است که عیسی هم
 بوی اقتدا خواهد کرد و مهدی عباسی آقا را وایت کرده اند که بعد از مهدی دو دوازده کس امیر
 خلافت خواهند شد شش کس از اولاد حسن و پنج کس از اولاد حسین بن موسی و دیگر غیر ایشان
 و آن روایت و امی است چنانچه شیخ الاسلام حافظ مثل شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله تعالی
 گفت یعنی با آنکه مخالف حدیث صحیح است که در آخر الزمان خواهد بود و عیسی هم بوی اقتدا خواهد
 نمود بدلیل حدیثی که طبرانی کرده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که زود باشد که بعد از من
 خواهند بود و بعد از آن ملوک خواهند بود و بعد از آن ملوک جبار خواهند بود و باز مردی از
 اهل بیت من خروج خواهد نمود که روی زمین را بر از حدل سازد همچنانکه پر شده باشد از جور
 ظلم الی آخر الحدیث و در ثانی کلام ابن عباس بر آن حمل کنیم که مراد از آن مهدی عباسی بنابر
 ممکن است که حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده که ملاک خواهد شد امتی که
 من اول آن باشم و عیسی ابن مریم آخر
 آن باشد و مهدی در وسط آن باشد حمل کنیم بر آنکه مراد از این عباسی است زیرا که موعود
 آخر الزمان است نه در وسط و بعضی از علما گفته اند که مراد از وسط درین حدیث با قبل آخر است
 مترجم میگوید از احادیث سابقه چنین ظاهر شد که اول مهدی خروج خواهد کرد و نزول عیسی
 بعد از خروج مهدی خواهد بود و مصنف نیز در تبیین آئینه تصریح این معنی کرده که ظاهر است
 و چون چنین باشد احتیاج نیست که حدیث را تاویل کنیم یا حمل بر مهدی عباسی کنیم زیرا که صحیح
 آنکه گویم خروج مهدی در وسط بعثت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نزول عیسی علیه السلام و حدیث
 بر ظاهر خود است بلا تکلیف آنچه و روی روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 بشارت بادشمار بمهدی که مروی باشد از قریش از غترت من خروج خواهد کرد و در اختلاف

باز حدیث صحیح است که مراد از مهدی در این احادیث
 باشد زیرا که مراد از مهدی در این احادیث
 باشد زیرا که مراد از مهدی در این احادیث

وزن و پس مملو سازد روی زمین با از عدل و انصاف جانشین از ظلم و ستم مملو شده باشد و راضی و مستعد
باشد از وی اهل آسمان و زمین مال را قسمت نماید بتسویه و دو بهای است محمد علیه السلام
اینجا سازد و عدل او همیشه ایشان را فرا گیرد و چنانچه منادی امر فرایند کند که یک احتیاجی بین
نزد یک آید پنجیک را احتیاجی نباشد و نیاید نزد او و اگر یک مردم آید و سوال کند نهی که گوید
نزد خدا دم و در آنچه خواهی بگير چون نزد خدا دم آید بگوید که مرا نزد یک تو فرستاده است که مال بگریز
بود خدا دم گوید بگیر و چندان در دامن او بریزد که نتواند برداشت بواسطه عقل بعضی از آن بریزد
و باقی را برداشته بیرون آید انگاه بنگاه بنگاه بنگاه بنگاه بنگاه بنگاه بنگاه بنگاه بنگاه بنگاه بنگاه بنگاه
السلام علیه السلام زیاده است و تمام است از این مال خواندند پنجیک قبول نکرد و غیر من بعد از آن مال را
رفت و برگردانید گوید ما چیزی را که عطا کردیم باز نمیگیریم پس مهدی شش سال هفت سال
نماید بعد از آن فوت شود و بعد از وی هیچ خبر از خوشی و روزگاری نباشد و تنبیه بدانکه از نظر است
که خروج مهدی پیش از عیسی م خواهد بود و بعضی از علماء گفته اند که خروج مهدی بعد از نزول
است و ابوالحسن اندمی گوید که اخبار بخوار رسید از محمد مصطفی علیه السلام که مهدی خروج
خواهد کرد و بر قتل و قبال و آتشی است خواهد کرد و او را در پیشگاه جمیع دالات میکنند و آنچه
دانشی و آنچه علامه تقی زانی رحم فرموده که عیسی علیه السلام افضل است از وی اما افضل
اولی است هیچ شایدهی برین معنی ندارد زیرا که قصد با است مهدی از بر عیسی م نیست که از جهت
آنکه ظاهر شود که نزول او بسبب تبعیت پیغامبر است علی السلام و حکم شریعت پیغامبر میکند و
چیزی از شریعت خود و منقول نیست افتد از آنحضرت و بعضی ازین است تا آنکه افضل است از آن
و گفته اند که از آنکه است که مخفی نیست بلکه ممکن است که جمع کنیم قولین این نظر بر آنست
هم در اول حال از جهت ظاهر این غرض اقتدا کند مهدی پیغمبر و آن مهدی با آنحضرت اقتدا کند
بنا بر قاعده اقتدا بر مقتول بفاضل و آید و او در سن خود روایت کرده که مهدی از اولاد است
رضی الله عنه خواهد بود و سر این معنی است که حسن بن ترک خلافت خالفه الله کرد و بنا بر شفقت بر این
پس از آنکه خداوند وقت حاجت قائم بامر خلافت حق با اولاد وی برگردانید که از عدل
او روی زمین مملو شود و آنچه روایت کرده اند که از اولاد حسین رضی الله عنه خواهد بود و آن
و این است و مع نزاع و افضل است که مهدی امام ابوالقاسم محمد حجت بن عسکری ساس است
در جهت تنبیه و چرا که بعضی از رسول علیه السلام که اسم پدر مهدی م موافق است با اسم

پدر محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و حال آنکه اسم پدر محمد حجت موافق اسم پدر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 نیست ایضا قول امیر المومنین علیه السلام مولد اسمی بالمدینة یعنی ولادت مهدی در مدینه خواهد
 بود و زعم ایشان میکند زیرا که مولد محمد حجت نبود و در سمرقانی و در سن ۱۰۰۰ هجری و جمیع و مائتین
 زعم ایشان که وی مهدی خواهد بود و فاسد باشد و از جمله جهالات بعضی از روافض است زعم
 کرده اند که بر وایتی که مهدی از اولاد حسن خواهد بود و روایتی که اسم پدر مهدی موافق اسم پدر
 رسول الله صلی الله علیه و سلم باشد هر دو و همست ایضا زعم کرده اند که اجماع امت شد بر آنکه
 مهدی از اولاد حسین خواهد بود و حال آنکه محض کذب بهتان است و از کجا ایشان را میرسد که گویند
 روایان میکنند و نقل اجماع مخرج و گمان تخمین مینمایند اعادنا الله منها و جمعی از روافض که گمان کرده
 اند که محمد حجت ابن حسن عسکری رضی الله عنه مهدی خواهد بود و میگویند که از پدر او غیر این سیر
 نمانده و در وقتیکه پدر او فوت شد عمر او پنج ساله بود و خدا تعالی او را فهم و حکمت ارزانی داشت همچنانکه
 یحیی علیه السلام را فهم و حکمت ارزانی فرمود و در حالت و قریب او را امام ساخت و در صغر سن همچنانکه
 عیسی علیه السلام را امام و نبی ساخت و در سن صغر و پدرش در شرف وفات یافت و خود
 مدینه بنیان شد و او را دو غیبست یکی مغربی که از زمان ولادت تا القطار سفارت میان
 او و میان شیعه او و دیگری که در آخر آن خواهد رخاست و غائب شدن او در روز جمعه
 بیست و نهمین و مائتین بود که بر نفس خود ترسید و در همان روز غائب شد و کس نمناشته که بجای رفتن این غایب
 که شیعه همچنین محمد حجت را امام منتظر مهدی میدانند و نزد ایشان او صاحب سرد است و حجت
 ایشان در نیاب بسیار است انتظار خروج میکنند و آخر الزمان از سردایی که در سمرقانی است
 میگویند در خانه پدرش سرداب میرود و در آنوقت پسر او بود و بعضی دیگر گفته اند که بجبال
 دشت و بعضی گفته اند هفده سال دشت استی تلخیصا و بسیاری از شیعه برین گفته اند که عسکری
 ولد دشت زیرا که جعفر الثانی بر او روی طلب میراث از ترک وی کرد و این طلب دلیلست بر
 عدم ولد اگر ولد میدشت میراث با و نمیرسید و تسبیح حکایت کرده از جمهور واقعه که ایشان قائلند
 آنکه عسکری را فرزند نمانده و از نسل وی کسی نیست و معتمد اقمی دیگر از ایشان از روی تعصب
 اثبات فرزند از بر او میکنند قائلند آنکه جعفر میراث او گرفته و فرقه از شیعه تقبیل جعفر
 کنند و نسبت کذب بوی میدهند و روحی میراث بر او خود را این سبب در این سبب کذب است
 فرقه دیگر تابع او شده اثبات امامت از بر او میکنند حامل سخن آنکه شیعه بعد از وفات عسکری

اسم
 موشع

صاحب
 کتاب
 الفهرست
 فی
 مناقب
 ائمه
 علیهم
 السلام

در میان سرداب رفت در سن ۱۰۰۰ هجری و جمیع و مائتین و در حالتی

بهیست فرق متفرق گشته با یکدیگر نزاع دارند و امام منتظر و جمہور غیر از اہل بیت رفتہ اند کہ
 غیر محمد حجت است زیرا کہ بعد از آنکہ عمر شریف بنویسند بودہ باشد خرق عادت است دیگر اگر اہل بیت
 بودی چنانکہ علیہ السلام اورا باین صفت کہ طول مدت است و صفت دیگر کوزیرا کہ وصفت
 او باین صفت اظہر بود از وصف او بعد از آنکہ دیگر کہ قبل ازین مذکور شد در صفت ہدیہ آنکہ
 در شریعت منظرہ مقرر است کہ ولایت بغير منہ نیست پس چگونہ انجماست ثانیاً تجویز امامت
 کردہ اند چنانکہ بودہ باشد و آنکہ اورا عطای حکمت کردند و در حالت کودکی آنکہ بے مثل اند
 و سم ازین منظرہ غیر مذکورہ است بعد در این اقوال و افعال ایشان غیر خرافات و جرات بر شریعت غیر
 چیزی دیگر نیست چنانکہ اہل بیت نبوت گفتہ اند کاشکے میدانتم کہ محمد با حقینست و از کجا این غیر
 با ایشان سید و مفتیان چیست بدستیکہ ایشان باین خبر و بایستادن ایشان با بیان
 برین سر واپس با نگذردن ایشان را و کہ بیرون آید خود را منتحکہ عقلا و ساخته اند و چونیکہ گفتہ
 شاعر و برین باب شعر مانت للشر و ابا ان کنتم و بحکم ما انا + فعلی عنکم
 العقاب و انکم + تلثم العنقا یعنی مرا این سر واپس است کہ بزرایہ آنکس را کہ شما میگوئید و اعبات آن
 میکنید بسبب چہل و عنادی کہ دید پس بدانید کہ عقلاً شما محمود و مندرس گشتہ است کہ در اثبات
 این نوع ہدیہ کی اسلام وجود پیدا کردہ آمد و اندام و فرقہ دیگر از شیعیہ زعم کردہ اند کہ ہدیہ
 ابو القاسم محمد بن حسین سبط است معتقد کہ یکے از سائر خلفاء عباسیہ بود و اورا بموجب ساخته بود
 و شیعیہ و اتباع او غضب رده اورا از منصب خلاص کردند و اورا بر دزد و معلوم نشد کہ کجا بر دزد و کجاست
 و فرقہ دیگر زعم کردہ اند کہ امام مہدی محمد بن حنفیہ است بعضی میگویند بعد از برادر خود حسین بن
 رضی اللہ عنہما و بعضی دیگر میگویند قبل از ایشان و میگویند کہ او زنده است در جبال منوی و در وادی
 زیر علی بن الحسین بن علی علیہ السلام بود از طبقہ سیوم از تابعین از ائمہ اہلبیت بود از جملہ منی شیعہ آنکہ
 دعوی امامت کرد و پنج ہزار کس از اہل کوفہ باو بیعت کردند و در وقت بعضی از بی عباسیان
 گفتند کہ اہی پس عمر مفرد نشوی باین جماعت کہ ایشان با تو وفاداری سخوامند کہ باید کہ بہر
 گیری از آنچه کہ ایشان با پدرمان و اہلبیت شما کردہ ترک نصرت ایشان کردند همان ترا کافی
 کہ با تو نیز چنین سخوامند کہ و وزید از آن سخن باو استماع نمود و خرچہ کرد و درین اثنا می رانند
 با او گفتند کہ تو از ابو کر و عمر بنیہ اللہ عنہما تہر اکن ترا نصرت و ہم زید را گفت من از ابو کر و عمر
 رضی اللہ عنہما تہر سخوام کہ و بلکہ ایشان را دوست میدارم و بدوستی فرا گرفته ام و افض گفتند

حالت امام

تاریخ و تواتر اخبار

اذالم ترفضهما پس چون تو ترک این هر دو میکنی دفعتاً ترک تو خواهم کرد و زید گفت از هبوط
 قائم الی افقته بروید که شمارافضه خواهند بود و از آن روز ایشان را رافضه میگویند و درین
 معنی ترک است پس چون ایشان ترک دین و ایمان خود کردند ایشان را رافضه خوانند و بعد از آن
 جمعی دیگر که جمعیت کرده بودند ایشان نیز از خدمت اتفاقه بقتند و گفتند جعفر الصادق که برادر
 زاده او امام است باو هیچکس نماند مگر دولتست کس انگاه حجاج بن یوسف با لشکری در
 مقابل وی آمد و چون زید رضی الله عنه قوت مقاومت ندیشت منهنز شد و در اثنا جنگ
 تیر بر پیشانی مبارک وی زد و بپایان شیرت شهادت چشید انا لله و انا الیه راجعون و در آن
 نهر و آن دیر او دفن کردند و آب بر قبر آن جاری کردند که علامت قبر زایل شود و انگاه حجاج نیز
 معنی خبر یافت و آن قبر را پیدا کرده او را بیرون آورد و در بریده دیوار او ریخت و درین
 احدی یا اثنین و عشرین مایه همچنین بدقی مزید او ریخته بود تا زانیکه هشام بن عبدالملک و یزید بن
 عبدالملک بجائی بنیست چشمه زید را شهید را دفن کرد و بعضی گفته اند که در نیکر
 خود نوشت عجل الی فاقصده و اذهب الی عجل اهل العراق فخرقه ثم انشقه فی الیم نسفا
 دشمن است مرا پس قصد بسوی او کن و برو بجانب کوه سالک ایل کوفه و بسو
 و در وریای پرانگده سازانگاه آن عامل همین عمل کرد و نقل است که در زمانیکه زید را در
 او ریخته بودند رسول الله علیه السلام را در خواب دیدند که بر ساق نخک که ویرا او ریخته بودند تکیه
 زده نشسته بود با مردم میگفت هکذا یفعلون یومئذ یعنی بخین میکنند بفرزند من جمع از روشنا
 روایت کرده اند که زید را بر من ساخته او ریخته بودند و در همان روز شکایت بر عورت او کردند
 تا نظر مردم و آن بنیفته و در افضل ایضا اسحاق بن امام جعفر الصادق رضی الله عنه فرمودند
 آنکه جلالت قدر و رفعت او بر تنه بود که سفیان بن عیینه و قتیله از وی روایت میکرد میگفت جعفر
 نقس از صفی و خرقه از شیعه با امت می قائل شده اند و از عجایب تناقض و افضل است
 که میگویند که هر کس که از اهل بیت دعوی امامت کند و خوارق عادت از وی سرزند بر صدق او دلالت
 میکند امامت از برای وی ثابت است و این مسئله از قواعد ایشان است و معنی ازید و اسحاق
 امام معینه اند با آنکه زید دعوی امامت کرد و محمد حجت امام منتظر میدانند با آنکه او دعوی نکرد و بر عمر
 ایشان بسبب غیبت ادا زید خود در جعفر یا بسبب خفی شدنش بخدی که ندید او را مگر برادرش
 کردند ردیته او را و فکری که ایشان را غیر ایشان در آن و گفته اند که اصلاً وجود ندارد و همچنانکه بیان کردیم

و در این کتاب
 در بیان امامت
 و در بیان امامت

و در بیان امامت
 و در بیان امامت

پس تامل کن که بجز و امکان وجود چگونه اورا امام میدانند و عاقل را همین مقدار در باب حقانیت
 کافیست باز بر نقدیر که موجود باید که تقبیر نماید که فائده و راتبات امامت از برای کسی که
 باشد از اقامت آن چه چیست و با نظیر اقیانوس چیست اگر امامت بمعنی ولایت خلقت است که
 بر یک از ائمه مذکورین عوی الیهست و هستند و اظهار خوارق مینمودند برین آنکه کلمات تا تیر برین
 و است بر آنکه ایشان اران دوری میبختند و دعوی آن نیکو و ندیان اینست که هر دویم بعضی از
 اهل بیت نبوتی کرده اند که خدا بیجا قلوب ایشان را از سفاقت و منافقت و نیکو تهست زبان
 ایشان را از کذب بهسان طبعهم الرحمن و العفوان آیت سیر و هم از آیات فضا اهل الیهست و اولی
 و علی الاعراف رجال یعرفون کلاما بهما هم و بر اعراف که حجاب است مثل حصار شهر میان اهل
 بهشت و دوزخ بقول امام زاید علی بابته از مشک سفید رجال یعرفون کلاما بهما هم مردمان بهشت
 مشرف به بهشت و دوزخ که بتنا سندان اهل دوزخ را بجلالاسهای ایشان چه بهشتیان سفید
 و دوزخیان سیاه و آن موضع را اعراف میگویند بواسطه آنکه ساکنان او عارف از بهشت
 فریقین و آن رجال انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مومنان یا ملائکه بر صورت مردان و بون
 ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشند از آنجا سندان خود در بهشت می بینند
 و از آن متلذذ میشوند و عذاب و دوزخ را مشاهده میکنند و بجلاصی از آن سرور می بینند
 یا طائفه از مومنان باشند که در عمل تقصیر کرده بنابراین مجبوس شده اند و در میان بهشت و دوزخ
 تا خدا بیجا در داده ایشان هر چه خواهد حکم نماید کذا فی تفسیر البیضا و می و در تفسیر جامع البیان
 آورده که اصح بلکه صحیح است که آن رجال قومی باشند که حسانت و سیئات ایشان مساوی گرد
 باشند و در تفسیر تفسیر از ابن عباس من انقل کرده که اعراف موضع بلند است از صراط که در آنجا
 حمزه و عباس و علی ابن ابیطالب و جعفر طیار رضی الله عنهم باشند و دوستان خود را بتازگی و
 سفید روئی مینمایانند و دشمنان خود را بتیرگی و سیاه روی مینمایانند و و علی و جعفر و ...
 آورده اند لیکن بی اسنادی که علی کرم الله وجهه گفت که رسول الله علیه و سلم فرمود اللهم
 ارزق اعدائی و اعداء اهل بیتی کثرة المال و العیال کنها هم بذلك آن یکتر ما بهیم
 حسابیم و آن یکتر عیالهم فیکثر شیاطینهم بار خدا یار روزی گردان مرد دشمنان مرا و دشمنان
 اهل بیت مرا بسیار می آید و عیال که کفایت است باین عداوت با آنکه مال ایشان بسیار گردد
 تا روز قیامت حساب ایشان بطول انجامد و او را بسیار گردد و تا شیاطین شهنشاهند و حکمت

و معقول ایشان را
 ۳۰

و معقول ایشان را

و عای برایشان بکثرت مال و عیال آنست که اعدای پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اعدای اهل بیت
 آنحضرت را پیچ باغنی بر بند او نیست غیر محبت مال و اولاد و عیال و میل دنیا که مجبول شده اند
 بر آن پس از آنجهت آنحضرت بهمین کثرت مال و عیال برایشان و عای فرمود و لیکن با نظر
 که این مال و عیال از برهه ایشان نعمت نباشد بلکه وبال باشد بواسطه کفران نعمت که
 بدست آورده اند یافته از پیغمبر رسول صلی الله علیه و سلم بخلاف کسیکه آنحضرت از برهه او عار
 کرد بکثرت مال و عیال مثل انس رضی الله عنه چه قصداً آنحضرت آن بود که این مال و عیال وسیله
 امور اخروی و امور دنیوی نافع سازد آیت چهارم از آیات فضائل البیت قل لا
 اسالکم علیہ اجر الا المودة فی القربی ومن یقترف حسنة نزد له فیہا حسنا الی قوله
 تعالی و هو اللہ یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السيئات یعلم ما تفعلون و در بیان
 از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که چون رسول صلی الله علیه و سلم بدین آیه اقرار انصار بخدمت خود
 شما بر خواهر ما مید و در راه دین بهر بایده اخراجات شما بسیارست و داخل کم است اگر فرما
 قدری از اموال بطیفس جمع کرده بیاوریم تا خدمت خود در ضروریات خرج کنند انگاه این آیت
 نازل شد قل لا اسالکم علیہ اجرا الا المودة فی القربی بگو ای محمد من منیطلبکم از شما برسانید من
 اجر یعنی مزدوری بگو آنکه دوست دارد مرا در حق خویشی من باشما یا آنکه دوست قرابت و خویش
 مرا و من یقترف حسنة نزد له فیہا حسنا و هر کس کسب کند نیکی را یعنی طاعتی را یا و نهیم
 مرا و او را آن نیکی یعنی تضاعت سازیم ثواب آن نیکی را ان الله غفور شکور بدینیکه خدا
 تعالی آمرزنده است مگر نگارگار را بل و شکر پذیرنده است اطاعت فرمان برداری را تعالی در تفسیر
 خود آورده از ابن عباس رضی الله عنه که گفت قل لا اسالکم علیہ اجرا الا المودة فی القربی
 نازل شد در میان قومی و ردل آنقومی افتاده شد که آنحضرت اراده کرده است از این آیه
 مگر آنکه ترغیب کند ما را بدوستی خویشان خود بعد از آن جبرائیل علیهما السلام را
 خبر داد که مرا ایشانرا امتهم داشتند بعد از آن آیت نازل شد ام یقولون اقترع علی الله کنزاً
 بلکه میگویند که آن دروغ را بر خدا شهادت در دعوی نبوت با نزل فان یشاء الله یمحق علی قلبک
 پس اگر خواهد خدا شهادت دهد بر تو اگر اقرار میکنی و قرآن بر تو فراموش گرداند یا هرگز
 بر دل تو صبر و شکیبایی و دوتا از ایندای و جفا می کفار مفرگروی و محو الله الباطل
 و محو کند خدا شهادت و راستی را و یحیی الحق بکلماته و آشکارا کند حق را سخنان خود یعنی حق

مستخرج

برای باغبان و برای بندگان

با حکم قضا که میچسبند و نم آن تواند کرد و آنه علیم بذات العبد و بدستیکه خدا میخواست و ناست
 بهر چیز که در دلهاست و نمیرد و ضمیر ایشان را میداند و بعد نزول آیت امر بقولونالی اخره انقروا
 توبه کردند و نگاه این آیت نازل شد و هو الکلمه یقبل التوبه عن عماده و او ستانگر که نمجنز
 کرم قبول میکنند توبه را از بندگان خود یعنی وقتیکه با و باز میگردد آن بازگشت را دور پذیرد
 و یعفو عن السیئات و فرو گذارد و بدین ایشان و بعلم ما تفعلون و میداند آنچه شما میکنید از
 گناه و توبه این آیت قل لا اسئلكم علیه اجرا الا خیرات من یشاء ربی است بر چند مقصد و چند نافع مقصد
 اول تفسیر این آیت مرویست بروایت امام احمد و طبرانی و ابن ابی حاتم و حاکم از ابن عباس
 رزم که چنین آیت نازل شد اصحاب گفتند یا رسول الله خویشان تو که واجبست بر او بی
 ایشان چه کسانیند رسول الله علیه وسلم فرمود که علی و فاطمه و پسران ایشان یعنی حسن
 و حسین رضی الله عنهم در سندهی شیعیه عالی هست لیکن سنیگوی است و ابوالشخ و غیره
 رزم روایت کرده اند که فرمود در شان آل حسم آیتی نازل شده و حفظ مودت ما کند مگر منوی بعد
 از آن این آیت خواند قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی و نیز طبرانی از حسن رزم
 روایت کرد از چند طریق سنا و که بعضی از آن سنا و حسن است که وی رضی الله عنه خطبه
 خواند و از آنجمله این بود که گفت من عرفی بکون لم یعرفه فانا الحسن بن محمد صل الله علیه
 وسلم هر کس که مرا میشناخت و هر کس که میشناسید من حسن بن محمد ام سلمه علیه السلام بعد از این
 آیت برخواند و تبعث صله ابراهیم الابه و گفت انا ابن البشیر و انا ابن المنذر من اسیر
 آن کسم که بشارت و هشده و بیم کننده بود و من از آن اهل بیتیم که خدا آیتها فرض ساخته است مودت
 و موالات ایشان را ازیر آنچه بر محمد نازل شده قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی و در روایت
 آنکه گفت من از آن اهل بیتیم که خدا عز و جل فرض ساخته است مودت ایشان بر هر مسلمانی در شان
 ایشان نازل گردانده است قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقرب من حنیفه نزد
 یها حسن و اقرب حسانت و دوستی اهل بیت اسلام است طبرانی از امام سجاده سادات امام
 زین العابدین رزم روایت کرده که چون بعد از واقعه پدرش حسین رزم ویرا السیر کرده بجا نشام
 بردند شخصی از اهلایف شام در شهر با وی ملاقات کرده گفت الحمد لله که خدا آیتها را بر شما
 و مستاعمل گردانید و قطع قنده شد امام زین العابدین مران شخص گفت اما خوانده قل لا
 اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی ان شخص گفت فری و رین آیت شما اید گفت بلی

و یفعلون

مقتدری

مراد ازین قریبه ما ائمه وعلی از ابن عباس نقل روایت کرده از تفسیر و من یقرئ حسنه نزد
فیها حسنا گفت کتاب حسنه درین آیه مودت آل محمد صلی الله علیه و سلم و قرطبی و غیره
از سیدی بن عباس نقل کرده از ائمه نقل آیه است که علی بن ابی طالب را در آنجا که در آنجا
و غیر آن روایت که سعد بن جبیر چون تفسیر قریبه را نقل کرد ابن عباس را و در آنجا
که شتاب کردی زیرا که هیچ بطنی از بطون قریش نیست آنکه رسول صلی الله علیه و سلم را بایشان
قرابتی و خویشی نیست پس ابن عباس در تفسیر چنین کرده که آنچه شما را دعوت میکنم اجر میفرماید
منیخواهم مگر آنکه صله رحم که میان ما و شماست بجا آرید در روایتی از وی است که گفت ای محمد
صلی الله علیه و سلم مگر قوم خود را آنچه شما را میخوانم مژدوری نمیخوانم مگر آنکه دوستدارید پس
خویشی که میان ما و شماست و محافظت من کنید درین خویشی و در روایتی دیگر از ابن عباس
آنکه گفت چون قریش با ما افتخار نمودند آنکه بار رسول صلی الله علیه و سلم بیعت کنند خدا را
عز و جل این آیه نازل گردانید نگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ای قوم با ما افتخار
نمائید از آنکه با من بیعت کنید باید که حفظ خویشی کرده مرا مرخصانید و اگر درین تفسیر متابعت
ابن عباس کرده گفت قریش در زمان جاهلیت قطعاً محافظت صله رحم نمیکردند و چون رسول
صلی الله علیه و سلم ایشان را مأمور ساخت صله رحم که میان آنحضرت و ایشان بود اگر در آنچه
شمارا دعوت میکنم محافظت من نمیکند بسبب قرابتی که مرا بر شماست محافظت من کنید و در
تفسیر قتاده و عبد الرحمن بن زید بن اسلم و غیر ایشان نیز برین پنج جاری شده و مؤید این اقوال
آنکه در آنجا که نازل شده و آثار و آیه نزول این آیه در مدینه در وقتیکه انصار مفاخرت عباس
و بر پسرش میکردند آن روایت ضعیف است و بر فرض صحت نمیتواند بود که دو نوبت از
آیه نازل شده و مع ذلک جمع این روایت منافاتی ندارد و با تخصیص چنانچه ابن جریر
رفته زیرا که او اقتصار بر احضار افراد قریبه کرده و بیان این معنی نموده که تاکید و حفظ آل
و اهل بیت مستفاد میشود که حفظ مودت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق اولی است چرا که حفظ
مودت اهل بیت بجهت آنحضرت است پس آنحضرت باین حفظ او که و احری باشد از ایشان
و اینجهت تفسیر ابن جریر ابن عباس رضی الله عنهما منافاتی ندارد و بنابرین مودت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم اولاً با ائمه است از مودت اهل بیت و مؤید آنکه میان تفسیر ابن عباس رضی الله عنهما
تفسیر باین طریق کرده و ثوبتی دیگر باین طریق تفسیر کرده و ازین فهم میشود که هر دو تفسیر صحیح

۴۲. کز در اندام تو نفس تو را کز آن الله غفور، شکوهرست و حرمانت این نشانرا

ص رحمت که در خلافت عادت نموده قطع رحم کردند بنابرین رسول خدا علیه السلام ایشانرا

ح. ابن عساکر فی تہ خطباء بن جبرکون بلک نیست ذکر التفسیر

به یکره و گستره و قصه و معنی و نگرش و آن

والمؤمنين من عباده المومنين من عباده المومنين

سنت و در روایتی دیگر موافق تفسیر ابن جریر است که قبل ازین مذکور شد در حدیثی که گفته شد
آن معنی غالی است ایضا جمع این تفاسیر منافاتی ندارد و آنچه از ابن عباس رضی الله عنهما
روایت کرده اند مرفوعا که تفسیر چنین نکرده که بگوای مجسم من تنجیها آورده و هم ازین
و بدی مژدی میخواهم مگر آنکه خدا تبارک و تعالی را دوست دارد و بلاغت قرمت با وجود و عدم
منافات است که از جمله مودت رسول صلی الله علیه و آله است و بعضی است و ذکر بعضی از
معانی لفظی نفی چیز که خدا او نباشد از این معنی میکند خصوصا ذکر آن بعضی اشارت و ایمانی
بقیه معانی بوده باشد و بعضی گفته اند که این آیت منسوخ است زیرا که آیه در که نازل شد
و در آنوقت مشرکان از این رسول صلی الله علیه و آله میگردیدند بنابرین حدیثی که فرمود و ایشانرا
به دوستی آنحضرت حفظ صلح و چون بدین هجرت نمود و انصار آنحضرت را جامی دادند و نصرت
نمودند خدا تبارک و تعالی را باخوان خود و انبیاء و ائمه ساخته این آیت فرستاد و قل الله اعلم
فی القربی یعنی من مژدی میخواهم از شما نیست مژد و مودت من مگر بر خدا عز و جل و تقوی قول
قائلین پسندیده و کرده است اینطور که مودت آنحضرت صلعم و باز داشتن آنرا و انباده از ایشان
حضرت و مودت قارب آنحضرت صلی الله علیه و آله و قرب خدا تبارک و تعالی باطاعت و عمل صالح و از خدا
وین است و باقی است ابد این جز نیست آیتی که دال است بر معنی غالا المودة فی القربی است
منقطع است یعنی لیکن با و میدهم شمارا دوست دارید قرابتی که میان من و شماست این
مژدی نشد که در مقابل او می رسالت باشد این آیت منافاتی باشد بآیت مذکور که آن است
بسخ کرده اند و ثعلبی مبالغه کرده است در رد قائلین بسخ و گفته که در قیاس حول ایشان کافی
ست که میگویند که تقرب بخدا تبارک و تعالی باطاعت مودت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اطاعت پیغمبر
صلعم منسوخ است انتهی معنی است آنکه گویند لا المودة فی القربی است شمار متصل است و بعضی
که ملا در سیرت آورده که پیغمبر فرمود به تحقیق که خدا تبارک و تعالی را باخوان خود و ائمه
مودت در قریب من خواهم رسید احوال شمارا صلی الله علیه و آله است و اقارب من و سلوک که بشمار کرده اند
از ایشان در روز قیامت و کلمه این مودت با جبر برین تقدیر مجاز است مقصد دوم این
آیت منضم نیست بر طبع طبع است نبوت آنکه این محبت از کمال بیان است و باید که افصح
این مقصد بآیه دیگر که بعد از آنکه عا دخی که درین باب روایت ایراد کنیم قال الله تعالی
ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سنجعل لهم اجرهم و ذلک من فضل الله تعالی

پسندیده که فرزند دوست که پدیدار داند برای ایشان خدا است و دوستی در دل فلان یعنی محبت
ایشان در دلها افکند بی اسباب و سبب چنانچه در صحیح مسلم آورده است که حضرت رسا
پناه صلی الله علیه وسلم را گوید که من فلان دوست میدارم و نیز دوستدار پس جبرئیل علیه
السلام او را دوستدار و نگاه محبت او را وضع کند و اهل بیت اهل زین نیز او را دوست دارند و تو را
که روحا فظ سلفی از محمد بن حنفیه رضی الله عنه که تفسیر این آیت گفته که باقی نماز مومنی یعنی هیچ مومنیست
مگر آنکه در دل او دوستی اهل بیت وی رحمه الله عنهم است و صحبت سرید که رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود و دوست دارید خدا استیگار استیگار نه یعنی که شمار داده است مراد دوست دارد که
بود دوستی خدا عز و جل و دوست دارد اهل بیت مراد دوستی من و ابرار و این جوهری است
در علل متناهی هم است و بیعتی و ابوالشیخ و دیلمی روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم
مومن نیست هیچ بنده تا آنکه من دوست ترا بشم نزد او از نفس و عفت من دوست ترا نزدی
از عفت وی و اهل بیت من و در باز نزدی از اهل بیت و بادت من در نزد او از اهل بیت و اهل بیت او در نزدی
فرمود تا بگوید که او را دوستی است اول بدست پیغمبر خود و دوم دوستی اهل بیت آن حضرت صلی الله علیه وسلم
قرآن بصحت سرید که عباس رضی الله عنه شکوه کرد و از قریش در وقتیکه ملاقی ایشان میشود رسول صلی الله علیه
وی در هم میکشند و چون سخن میگویی و قتیکه او رسد ترک سخن میکند رسول صلی الله علیه وسلم
وسلم از استماع این سخن غضب فرمود و غضبی شدید چنانچه رنگ آنحضرت صلی الله علیه وسلم شد و رنگ
پیشانی آنحضرت صلی الله علیه وسلم برآمد گشت و گفت بدان خدای که جان من بید قدرت اوست که دل
نمیشود و ایمان در دل هیچ مومنی تا زمانه که دوست دارد شما را بهت خدا و
رسول می و در روایت دیگر که بصحت رسیده و اردیده که فرمود و بیست حال قومی سخن
میکند و چون شخصی از اهل بیت من رسد قطع سخن مینماید که ایمان در دل هیچ مومن داخل نمیشود
تا وقتیکه دوست دارد و خویشان مرا از جهت خدا استیگار خویشی و قرابتی که با من دارند و دوریت
و بگزینست که فرمود و استیگار آنکه جان من بید قدرت اوست و در بهشت در نیاید یعنی مستان
تا وقتی که دوست دارند شما را یعنی اهل بیت را بهت خدا و رسول و آیات و شفاعت من چنان
و آید که بنوعی المطالب امید آن دارند و دوریت و روایت دیگر آنکه فرمود که ایشان بخیر نمیخواهند
رسید تا وقتیکه دوست دارند شما را بهت خویشی من و دوریت آنکه فرمود مومن نیست احد
از ایشان تا وقتیکه دوست دارند شما را بهت دوستی من یا شما امید و دخول بهشت دارند و شفاعت

عمر و شادی کند در میان اهل بیت

و زمین که خدا تعالی فلان را دوست دارد و تمام او را دوست دارد و اهل بیت

بوقتیکه ایاکان از بند و انسان خانه

امید دارد که خدا تعالی فلان را دوست دارد و تمام او را دوست دارد و اهل بیت

من که بنوعی طلب امید دارند و طرق انجیدت بسیار است تمام آنها را بیان نکردیم نقل است
که دفتر ابوالله بیجرت کرده بدین آیه نشسته از مردم دریافتند که این حجرت بر فائز اندازد
زیرا که نسبت طلب از سی انگاه و خیر این سخن بعضی بسیارند آنحضرت صلی الله علیه و آله
از استماع این سخن غضبناک شد و زمانی که میسر بود گفت چه قصه واقع شده است قومی که مرا میخوانند
در باب خویشان و قرابتان من بدانید که هر کس که خویشان و قرابتان مرا بخوانیده است گوید که
مرا بخوانیده است و هر کس که مرا بخوانیده خدا بیگار را بخوانیده و روایت انجیدت این بابی با هم
طبری و ابن شنه و بیتهی با الفاظ متقاربه کرده اند و نام من دفتر در روایت دره و از خود
و در روایت دیگر ستمی بر داشت که هر دو اسم یک شخص است یا آنکه یکی ازین دو نسبت و
دیگر اسم یک اسم دو زبان باشد که این قضیه متعارفه باشد و روایت بروایت احمد و ابن
عبد الله که هر اسمی که از اصحاب عیدیم بود و بر فاخت علی رزم بجانب من رفت و از وی نقل دیده
چون بمیدینه آمد شکوه او فاش کرد و نزد مردم انگاه پیغمبر با وی گشت که والله تو مرا بخوانیدی
عزلی که پناه بخدا میکنم آنرا که زبیر بخاتم رسول الله فرمود بلی هر کس که علی را دوست دارد و او مرا
دوست داشته است و هر کس که علی را بخوانیده است مرا بخوانیده است و هر کس که مرا بخوانیده است مرا
خدا بیگار بخوانیده است و همچنین بریده را این قضیه واقع شد که در عین بنی قریظ بود چون بدین
آمد بر علی رزم غضبناک بود و میخواست که شکوه ظاهر سازد بسبب کنیزکی که از محس گرفته بود و میخواست
ویرا گفتند که انجیکامیت رسول الله صلی الله علیه و آله را خبر کن و عرض ایشان بود که علی را بگو
صلی الله علیه و آله بقتل اتفاقاً رسول الله را و راجی باب انجیکامیت شنیده و غضبناک بیرون گفت
چه حالت است قومی که متقیان علی میکنند هر کس که متقیان علی کرده است و هر کس که مفارقت علی
کنده مفارقت من کرده است که بدست علی از من است و من از علی ام و علی رزم از من مخلوق شده
است و من از طبیعت ابراهیم مخلوق شده ام و من افتخار از ابراهیم قبول کرده و تعاد ذیله بعضی همان
بعضی والله سمیع علیم یعنی برگزیده اولاد پیغمبران را از آبا برگزیده ایشان یعنی بعضی
و خدای شنوا است با قوال ایشان و داناست با اعمال ایشان برگزیده شنیدانی که علی میخواست
کنیز که بود که گرفتار است از احدی حدیث از راه الطبری در سند انجیدت حدیثی است که در این
گذشته است که وی شیعی است و در شیخ خلوص دارد و در حدیث ضعیف وارد شد که پیغمبر صلی الله
علیه و آله گفت که لازم دانید بر خود مودت تا که اهل بیت نبوت ایم بر سر تن که هر کس که بخدای و اهل

این حدیث را از پیغمبر و از اهل بیت او روایت کرده اند و از این روایت معلوم می شود که این حدیث از پیغمبر و از اهل بیت او روایت شده است

شود حال آنکه کسی که در دوستی بوده باشد در بهشت داخل خواهد شد بشفاعت ما بان خدا که
 بان من بید قدرت است که غلام بنده میرساند و غنید بدگر آنکه معرفت حق با تو موافق اخیریت
 آنچه گفت که سبب الجبار و غم عبد العزیز گفته اند که هیچ یک اهل بیت نیست مگر آنکه او را شفاعت
 هست و ابوالشیخ و یلمی روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که هر کس که حق عشیرت من و
 حق انصار و عرب نداند پس او یکی از سه چیز نیست یا منافق یا ولد الزنا یا مرویست که مادرش غیر
 طهر بومی حامله شده است و یلمی روایت کرده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که هر کس
 که خدا شایسته را دوست دارد و هر کس که قرآن را دوست دارد و مرد دوست دارد و دوستی است
 بیشتر بسیار از احادیثی که تعلق با سخن فیه دارد گذشته باید که رجوع کنی بان آیت ابو بکر خوارزمی
 روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم روزی بیرون آمد و روی مبارک آنحضرت نورانی
 بود و مثل دایره قمر یعنی مستبشر خوشحال بود و انگاه عبد الرحمان بن عوف رفته از سبب پیرید
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که بشارتی بمن رسید است از جانب پروردگار من و ربانم
 و این غم دور بابت ختم من که خدا شایسته غرضش ترویج فرمود علی ابی طالب علیه السلام و انما
 حازن اجنان امر فرمود تا درخت طوبی را بجنبانید انگاه درخت طوبی منجید بار آور و بعد دوستان
 اهل بیت و در زیر آن درخت فرشتهای از نور آفریده بدست هر فرشته یکی از آن فرشتگان
 و او پس چون قیامت قائم شود آن فرشتگان در میان غلاتی منادی کنند و هیچکس از دوستان
 اهل بیت نماند مگر آنکه آن نامه از او می آید از آتش و زنج بدست او بدهند پس بر او روایان عم
 من و دختر من باعث خلاصی بسیار از خلائق مردان و زنان امت من خواهند بود از آتش و زنج
 و روایت کرد ملائکه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که دوست ندارم و مرا این نبوت مرا که
 متقی و دشمن ندارم و مرا که منافق و حدیث احمد و ترمذی قبل ازین مذکور شد که فرمود هر کس
 مرا دوست دارد و این دو کس را یعنی حسن و حسین و پدر و مادر ایشان را دوست دارد و این دو را
 بود و در بهشت و در بکر و است در درجه من خواهد بود و زیاده کرده بود او دانکه فرمود و تابع
 سنت من باشد بدگر این روایت معلوم میشود که محروم محبت اهل بیت نبی آنکه تابع سنت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم باشد و اجتناب از معاصی نماید این نوع محبتی است فائده بران منترتبه
 شود بلکه موجب عذاب و وبال و نکال الیم است در دنیا و آخرت و در آیت هشتم از آیه
 فضائل اهل بیت در صفات شیعیه که پیش از این بر علیه الله علیه و سلم و اهل بیت ایشان را سود

و این روایت را در حدیث
 و این روایت را در حدیث
 و این روایت را در حدیث

م تکرار در دست دارد

و این روایت را در حدیث
 و این روایت را در حدیث
 و این روایت را در حدیث

منید بیان کردیم باید که رجوع بان و صاف کنی تا حکم کنی با آنکه اینجا است که دوستی الهیت
 را بخود نسبت میدهند و مخالف سیرت ایشان مینمایند بنایتی خباوت و شقاوت و جهالت
 و حماقت دارند و زنا الله تعالی و ام محبتهم و اتباع هدا بهم المؤمنین بالعلمین
 اما بخدایت که نقل کرده اند از علی رضی الله عنه که شیعته را میخون من خود هم بگویم
 علی ما فهم من الذنوب العیوب و جوهیم کالقمر لیل القالمین حدیثی موضوع است و بسیار
 از امثال این حدیث این جویری در موضوعات شمرده و قلبی در تفسیر قل لا اسئلكم علیما الا
 الموجود فی القربی حدیثی طویل با این طریق بیان کرده و شیخ الاسلام آن حجری میگوید که آثار و منع
 این حدیث ظاهر و هوید است و باز دارد از با و حدیث دیگر روایت کرده اند که آنحضرت فرمود
 هر کس که بدل ما دوست دارد و بستان عانت نمیکند و ما من در عایشین خواهد بود هر کس که دوست
 دارد ما را بدل و اعانت کند زبان دوست خود را باز دارد پس در وجه که نزدیکان خواهد بود و هر کس که دوست دارد
 ما را بدل و اعانت کند خود را باز دارد و از آن کس که در وجه که نزدیکان خواهد بود و هر کس که دوست دارد
 بود و در سند این حدیث هر دو فی حدیثی است و فی حدیثی فلو و در مقدمه سیوم آنچه درین حدیث است
 بان از تحذیر و تخویف و تمنی الهیت چنانچه بعضی حدیثی که رسول علیه السلام فرمود و آنکه
 که نفس من بید قدرت است که دشمن ندارد و ما را و الهیت ما را میبخشد که آنکه خدا شهادت او را در
 و در آن در و ما را و ام محمد فرمود و روایت کرده که منافقان بنشینان خیمه که دشمنی ایشان علیه
 و حدیثی من بعض اهل بیت علیه السلام فقط حرم علیه شفاعتی موضوع است و حدیثی
 حدیثی من بعض اهل بیت حضرت الله یوم القیامة یهود یا و شهداء الله که الله
 موضوع است چنانچه این جویری در عقیده گفته و احادیثی که قبل ازین گذشته و بعد ازین خواهد آمدی
 بسیارند از این و حدیثی موضوع و طبرانی بسندنی از حسن بن ابراهیم فرمود و روایت کرده که
 نماز و ما را و حدیثی که از آنکه روز قیامت او را منع کنند از حوض که در میان ما
 که از آتش و درخ باشد و در روایتی ضعیفه از حلقه طویل که آنکه شخصی گفت که تو را میبخشد
 و الله اگر بر حوض و از دشمنی و امید این ندارم که وار و دشمنی را بیانی که و امن میان
 زده باشد و بستانهای بالایی برده منع کفار و منافقین بیکرده باشد از حوض رسول علیه السلام
 و سلم و انیقول صاوق و محمد و ق محمد رسول الله علیه السلام و طبرانی روایت کرده که
 رسول الله علیه السلام فرمود یا علی روز قیامت با تو عصای از عصای منی بهشت بود

بیت در یکی از ذریت پیغام صلوات الله علیه سلم کند و قریه بر آن نصب کند که رسول الله صلوات
 علیه سلم از آن بیرون رود و حکم آن قتل است و از اقا و ائمه سابقه و حوین محبت البیت
 تحريم بقیع و عداوت ایشان معلوم شد و بیعتی و بغوی لغیر هم بزم محبت کرده اند چنانچه قبل
 ازین مذکور شد که محبت ایشان از فرائض دین است و شافعی هم نفس برین معنی کرده است در
 شعرش شعر یا اهل بنیت رسول الله جنم + فرمن من الله فی القرآن انزلله + و در تفسیر
 عمری الايمان للبارئ فی الامام الحنفی ملامی نقل کرده که حال آن کلام است که خواص علماء در دل خود می
 از جهت محبت پیغام صلوات الله علیه سلم میبایند از جهت محبت ذریت آنحضرت بواسطه علم
 ایشان بپاکیزگی و برگزیدگی نطفه که آنحضرت با از جهت اولاد عشره مبشره با اولاد
 بقیه اصحاب فی البیت هم و امروز ایشان را چنان می بیند که قبل ازین بدان ایشان میسر بود
 و منرا و از نسبت که چشم پوشد از افعال ایشان و اگر یکی از البیت بواسطه بغی یا غیر آن
 فاسق بوده باشد افعال او را دشمن دارند نه ذات او را زیرا که بقعه رسول الله است صلوات
 علیه سلم اگر بچند واسطه بوده باشد و ابوسعید و شرف النبوت ابن مثنی روایت کرده اند که
 رسول الله علیه سلم گفت ایضا لایم من ذریتیکه خدا شتیکا غنبت میفرماید بر سر غنبت و شند و
 میشود برای خشنودی پس اگر ایضا یکی از اولاد فاطمه رضی الله عنها کند متعرض خطری عظیم که
 سبب غنبت شده باشد و هر کس که دوست دارد ایشان را متعرض ضایع او شده باشد هرگاه که
 علماء تصریح کرده اند که منرا و از نسبت که اگر ام ساکنان بلده رسول صلوات الله علیه سلم کنند اگر چه
 از ایشان بدعتی یا مثل آن ضریه نهادند بنا بر غایت حرمت جوار شریف آنحضرت پس اگر
 و محبت ذریت آنحضرت که بگذر گشته آنحضرت اندک بطریق اولی خواهد بود و روایت کرده اند که
 و کان ابوهم صالحا میان غلامین بهمین میان پدر صالح ایشان که محافظان کرده
 و محبت پدریانه پذیرد و در جهت جعفر الصادق نه فرمود احفظوا قیامنا احفظوا للعبد
 الصالح فی الیقین ما انقد ذریه محمد صلوات الله علیه سلم مقصد چهارم در آنجا که ایشان
 است آن از ترغیب بصالح البیت و منرا ساختن و دلیلی هر فردا روایت کرده که رسول صلوات
 الله علیه سلم فرمود هر کس که میخواهد که من متوسل شود و ویرا منتهی نزد من باشد که نسبت آن در
 قیامت از بر سر او شفاعت کند باید که با البیت من پیوندد و ایشان را خوشحال سازد و در
 عمر بر از چند طریق نهاد و از و شده که زبیر بن جویان با اتفاق یکدیگر بگری بعبادت حسن بن زبیر

در این کتاب
 در بیان
 در بیان
 در بیان

در سیر کشی در آن واقعه اندگاه عمر رضی گفت ایامیدانی که عبادت بنی هاشم فرض است
 و زیارت ایشان فایده ایست که بعد از این زیاده از غیر ایشان حقیقت فرضیت را و
 نکرده است پس بنقول از وی برسد قول رسول صلی الله علیه و سلم است که فرمود غسل جمعه
 واجب است خطیب مرفوعاً روایت کرده که مردم از برای مردم برنجیزند مگر بنی هاشم که ایشان
 برنجیزند از برای کسی قطبانی مرفوعاً روایت کرده که هر کس وی نعمتی و عطای ربی از او
 عبادت طلب کرده باشد و در دنیا خیر او مکافات نیافته است برین است که فردا قیامت بر
 مکافات و هم زمانیکه بشود و ثوابی داده گفت که حرام است بهشت بر کسیکه ظلم کرده و برین است
 اهل بیت من و برنجیزند مراد باب عترت من لیکن در سند آن قطعی روایت کرده که ای است
 و در حدیثی ضعیف وارد شده که گفت چهار کس اند که روز قیامت من شفیع ایشان
 خواهم بود اول کسی که در امتی دار و دوم کسی که حاجت ایشان برآورده شود و سوم کسی که
 در امور ایشان کند و قتی که مضطر باشد چهارم کسی که بدل از زبان محاسبان باشد و اینها
 کرده که رسول صلی الله علیه و سلم ابوذر را فرستاد و بطلبه رضی چون سجانه وی آمد و در کتفها
 میگردد و آن سچاسی چون بیرون آمد رسول صلی الله علیه و سلم را از میخانه آگاه گردانید آگاه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ایامیدانی ابوذر که خداوند را فرستگان اند که سیاحت میکنند
 در روی زمین و موکل اند بر امتی آل محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و ابوالشخ روایت کرده
 از جمله حدیثی طویل که ایها الناس برستی که شرف و منزلت و ولایت مر رسول الله است و
 آنحضرت را پس شما سبحان باطل از راه نروید مقصدی نهم در آنچه اشارت بان از فرید و غیر
 تعظیم و شتای اهل بیت از اینجهت است که سلف تعظیم و توقیر اهل بیت بسیار میکردند و بنا بر آنکه
 بر رسول الله صلی الله علیه و سلم که بنواشتم را بسیار اگر آم چنانچه گذشت و خلفا را شنیدند بعد از ایشان
 بوده اند برین هیچ عمل نموده اند چنانچه بخار در صحیح خود آورده و از ابو بکر رضی الله عنه روایت کرده
 که گفت آنحضرت ای که جان من بید قدرت است که خویشان رسول الله صلی الله علیه و سلم و سیر
 نزو من آنکه بخویشان خود پیوندم و در یک روایت دو ستر اندزد من از قرابتان و در یک روایت
 گفت و الله که اگر بر شما پیوندم احسان شما کنم چرا که قرابت و اهل بیت رسول صلی الله علیه و سلم
 اند و از جهت آنکه حق تعالی ما را تبارک و لازم گردانیده است از برای آنحضرت بر سر کما
 و اینکلام از ابو بکر رضی و قتی که در شده که فاطمه رضی را میگوید که از ترک آنحضرت منع کند این

کما
 در حدیث

در حدیث

بنا بر حدیث من معاشرا لاجنباء الا نودت ما توکله صدقه چنانچه در ذکر آنها
 مسبوطا نحن درین باب که در سند و تجاری ایضا از ابو بکر در روایت کرده که متحفظ کنید
 محمد رسول الله علیه و سلم را در باب ایتان حضرت ابی بن کعب و ابی بن جری از
 ابو بکر بنی النضر که در دشت من با بزرگ من خودی بانی شمشیر لیس شبیه با علی و علی بن
 یسین بدرم فدای تو باد که مطلقا مشابهت رسول را می ستایند در خود داری علی بن
 کر و موافق انجیدیت قول انس در چنانچه در تجاری از وی روایت کرده که گفت بکر
 شبیه ترا در چهره رسول نبود لیکن انی قول از انس در باب حبش چنانچه در مذی ابن جابر
 از وی روایت کرده اند که گفت حسن از جانب سر تاسنید اشبیه در انبیا است و در بابی که
 که اسفل از سبیه با و ایضا وارد شده در باب جماعتی از بنی اشتم که ایتان بر رسول شای
 بودند و در شرح شاملی از وی که از ضعف اندک تازید و تعداد جماعت و از قطنی روایت کرده
 در وقتیکه ابو بکر در بمنبر رسول بودند و گفت فردای از جاسه بدر من ابو بکر گفت
 دست گفنی و الله که این جاسه بدر تو است نگاه امام حسین بن آمد آنهم چنین سخن او را فرمود
 هر دو برادران ابو بکر را از منبر باین آور و در حجت ثابت کردند ابو بکر و حذیفه بن یمان
 تا آنکه ابو الحسن آمد و گفت والله که صد در این سخن بر من و قرار من نبود و یک بخاطر من چنین
 رسیده دهن من گفته بودم او را ابو بکر گفت ای ابو الحسن والله که من متهم ساختم ترا درین امر لیکن
 اجماع مسلمانان چنین پسندیده اند باینکه پس نظر کن در محبت ابو بکر و تقبیل و توقیر وی حسن
 و حسین با او رفتار خود نشانید و گریه کرد و حسین با همین واقعه با عمر واقعه شده و قبلی بر منبر بود و عمر
 نیز ویرا گفت والله که اینجا برست لیکن چنانچه گذشته بود از راه تاریب بعرض می رسانید و این
 اخبار علی درم آمد و فرمود امر کرده بودم باین سخن لیکن سخا طرش چنین رسید عمر گفت والله که
 شما را متهم این نداشتیم و روایت این سعد بن مسعود که عمر چنین گفت بر پهلوی خود نشاند
 و گفت آیا موی بر سر او رسته است مگر بسبب پدر شما یعنی رفعت نیافتم مگر بسبب آنحضرت علیه
 السلام و سلم و مسکری از انس در روایت کرده که گفت زمانی بار رسول الله در مسجد بودم
 و درین اثناء سلم آمد چون سلام کرد استاد تا جای دیده بنشیند رسول علیه السلام
 در درجوه اصحاب نظر میفرمود تا ببیند که کدام یک از ایشان جائی وی در نگاه ابو بکر در
 که از دست رفته است آنحضرت علیه السلام نشسته بود از جای خود و رفته گفت

یا ابا الحسن بیا اینجا بنشین انگاه علی بن میان آنحضرت میان ابوبکر نشست و رسول
 الله صلی الله علیه و آله از سینه مسرور و مبتهج گشته گفت ای ابوبکر فضیلت اهل فضل نمیدارم
 اهل فضل و این شما ذان روایت کرد از عائشه صدیقه که ابوبکر مثل همین از بر عیاس
 بفعل آورد و برین پیروی آنحضرت صلی الله علیه و آله و چنانچه بغوی از عائشه نقل کرده گفت
 امر عیسی از آنحضرت در عیاس بن مشایده کردم و دارقطنی روایت که رسول
 زانیکه بنی نشست ابوبکر بجانب ایشان آنحضرت می نشست و عمر رض از جانب یسار و عثمان بن
 که کاتب آنحضرت بود و جانب ابوبکر آنحضرت می نشست زانیکه عباس بن مطلبی از ابوبکر
 رض بنیخاست و عباس بجای خود می نشاند و ابن عبد البر روایت کرد که اصحابی می آمدند
 عندهم فضیل عیسی بن مسلم را بسیار میکرد و وقتیکه عائشه از سبب این سوال کرد ابوبکر گفت
 از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میگفت نظر بر کسی که درین عبادتیست و قبل ازین
 حدیث گذشت و مذکور شد که حدیث حسن است و بروایت ابن سمان مرویست که چون ابوبکر
 و عمر و عائش شش روز بعد از وفات آنحضرت بجهت زیارت قبر آنحضرت صلی الله علیه و آله
 آمدند علی گفت ای خلیفه رسول صلی الله علیه و آله پیش شو ابوبکر رض گفت تقدیم نمیکم بر سر و
 که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که در حق وی گفت منزلت علی منزلت زوین چون
 من است زویر و در گامین دارقطنی از شعبی روایت کرد که گفت در انشای که ابوبکر نشست
 بود علی رض از دور پید شد چون ابوبکر ویرا دید گفت ای مردان هر کس که خوشحال میشود و آنکه
 کسی را که منزلت او از منج مردم زیاد باشد باید که نظر کند باین شخص که می آید و ایضا دارقطنی
 کرد که عمر رض مرید را دید که نزد علی رض می نمود و انگاه با وی گفت و یحیی العقیلی
 هذابن عمه و اشارت بقره صلی الله علیه و آله و الله ما اذیت الا هذابی فیه
 چه شده است که درین بلکه افتاوه ایاعلی انیشناسی اشارت بقبر آنحضرت کرد که این بسرم
 و نیست والله که باین مذمت بنی نجابی مگر بیجا مری را که درین قبرست و دریک روایت آنکه گفت
 اگر علی را دشمن میدارسی ایذا بپیغامبر صلی الله علیه و آله کرده باشی و قبر و سند این روایت ضعیف
 است و ابن عقیله روایت کرده که عمر گفت باید که محبت مودت اشراف و هشته باشد و
 سیر مریز محالست سلفه و ایشان اعراض کنید و بدانید که شرف تمام نمیشود مگر بولایت
 و محبت علی و در بخا آورده که عمر در وقتیکه قحط و کم بارانی میشد عباس توبه می نمود و میگفت

فضیلت علی
 رضی الله عنه

روایت

نورانی

نورانی

اللهم انك انت اول من اهلك بنينا حملنا خطانا واكلنا اننا نوسل اليك بعنينا فاستقنا
 بارخدا يا قبل ازين اينجا مير محمد رسول الله متوسل ميشويم وراي نام خط بسبب شفاعت آنحضرت باران
 عطا مي فرمودي با و الحال علم بنما مير خود عباس را وسيله ميسازيم و اميد عطا ي باران بدگاه
 تو داريم بعد از آن كه شفاعت بي نهايت مي فرمود و در تاريخ و مستحق آورده كه در سال هفدهم از هجرت
 در مدينه طيبه خط و كه باراني واقع شد و مردم كر كر بر دعا و استسقاء خواهم نمود كه خدا شيئا را
 او را قبول مي فرمايد و باران حمت بفرستد چون وقت صبح شد عمر بنجاه عباس رفت و گفت
 التماس است كه بهر او نماز استسقاء بيرون آيي عباس گفت بشين كس را زود بي باشم فرستاي
 كه طهارت كرده و باها بپوشند و بيايند چون آمد عباس من خوشبوي طيب فرمود و خود را مطلق و
 و بيرون آمد و پيش من مي ميرفت و من از جانب راست و حسين از جانب چپ باقي بنوا شدم از عقب
 و مي مي بودند و گفتاي عمر ديگر از ابا ما مخلوط ساز چون نماز آمد بايستاد و حمد و ثنای خدا را
 بجا آورد اين دعا برخواند اللهم انك خلقتنا ولم تترنا و سلمت .. ساخن عاقلو
 قبل ان تخلقنا فلم يمتنع علمك فينا انفقنا اللهم فكنا تفضلت علينا في اوله ففضل
 علينا في اخره بارخدا يا ما از كم عدم وجود آوردی بے آنكه ارا تقصير في قدرتي بوده باشند و
 باعمال عالم بودي بشين از آنكه ارا بيا فریدی اين علم تو باعمال ما منع رزق ما نكرد و بارخدا يا چنانچه
 در براه خلقت بزرگفضل فرمودي در آخر نيز بزرگفضل افر جا برگشت هنوز نرفته بوديم كه باران با
 بر خيت چنانچه منازل خود در میان آب ميرفتيم آنگاه عباس گفت ان المستسقي ابن المستسقي
 ابن المستسقي ابن المستسقي من رات بعني من خود دعای باران كردم خدا ايتعالی
 دعای ارا قبول فرموده باران فرو فرستاد پس آنکس ام كه ويرا پيچيد همقت بود و اين كلام
 اشارت است بآنكه مرويت كه عبد المطلب پنج نوبت دعای استسقاء كرد و با حاجت مقرون شد
 و حاكم روايت كرده كه چون عمر عباسش استسقاء نمود خطبه خواند و گفت يا ايها الناس بمانيد كه
 رسول الله عليه سلم عباس بن حنانه ميديد كه والد خود را مي بيند و تعظيم و توقير نموده و سوگند
 او رتبت ميدهت اي مردمان بايد كه شما اقتدار كنيد بر رسول الله عليه سلم و در شان علم آنحضرت
 عباس و ويرا و سبله خود سازيد و رين بپيئي كه بشما نازل شده است و ابن عبد البر جند و جواز عمر
 را روايت كرده كه چون عباس استسقاء نمود و گفت بارخدا يا ما بسبب علم بنما مير خود عباس را
 ويرا شفيع خود ميسازيم پس محافظت مي فرما بسبب بنما مير خود همچنانكه حفظ عاقلان ميتوانند فرموده

بسبب صلاح پدران ایشان را روی بدرگاه تو آورده ایم طلب امرزش میکنیم میامز بار او و تو
 ابن قتیبه که گفت ای بار خدا یا تقرب بنویسم و بنویسم بوسیله غم پیغمبر تو و بقیه پدران و گوشت
 رجال سے چرا که تو در قرآن مجید فرموده و اما الحد فکان الحد میزیتین فی
 المدینة و کان تحتہ و کان ابوہما صالحا پس چنانچه حفظ غلامین بسبب صلاح پدر ایشان فرمود
 محافظت فرمائی غم پیغمبر و راضی الله علیہ سلم و ابن سعد روایت کرد که کعب الاحبار عمر فرمود
 گفت بنی اسرائیل وقتی که در میان ایشان قحطی افتاد و بقرابت پیغامبری از برے خود را
 دعا و استغفار میکرد و عمر فرمود گفت عباس حاضر است بیایند تا نزد وی رویم انگاه عمر نزد
 عباس آمد و گفت ای ابو الفضل بی بی که مردم بچه لیبی گرفتار شده اند و دست عباس گرفته
 او را پهلوی خود بر منبر نشانید و گفت بار خدا یا نبوی تو متوجه شده ایم بوسیله غم پیغامبر تو
 باز عباس حاضر گرد و مرویت بر وایت ابن الزبیر که عباس میگذاشت بر عمر و عثمان و عقیقه سوار
 میبودند مگر آنکه فرود می آمدند تا زمانی که عباس از پیش ایشان میگذاشت بعد از آن سوار میشدند
 بنا بر آنکه کرده میباشند که عمر رسول پر او باشد و ایشان سوار روند و زبیر از ابن شهاب
 روایت کرده که ابو بکر و عمر و در زمان خلافت هیچکدام از ایشان سوار در راه ملاقاتی عباس نشدند
 مگر فرود می آمدند و رکوب خود را بکسی داده که میکشند اسب و خود همراه عباس می آمدند تا منبر
 وی یا مجلس و بعد از آن مفارقت می نمودند و ابن ابی دینار روایت کرده که وقتیکه عمر را
 ابراهیم غنای و تعینات مردم میکرد و گفتند که انتداری بنفس خود کن عمر با و انتداری نمود و ابتدا
 پس از رسول میفرمود و ایشان را بقبیل خود نمیکرد بعد از بجا قبیل و از برے در میان پیچیدار
 مقرر شد برای کسان که در اسلام مسا و ایشان بودند در جنگ بدر حاضر نبودند پیغمبر در دم
 مقرر داشت و از برای عباس و از براه قرار داد و از برے چنین همان مقرر نمود که از جهت پدر
 ایشان مقرر و تعیین کرده بود و از جهت است که ابن عباس گفته که عمر رضی الله عنہ
 چنین را دوست میداشت زیرا که در تعیین اموال ایشان را بر او و خود تقضی و ادا
 ضعیف در ذکر احادیث فضائل عمر رضی الله عنہ بیان نموده و ارقطی روایت کرده که عمر فاطمه
 رضی الله عنہا را گفت که از خلائق کس را دوست تر از پدر تو نمیداشتم و بعد از پدر تو نزد ما دوست
 الا تو ایضا ارقطی روایت کرده که روزی عمر رضی الله عنہ را پرسید که علی کجاست گفت بجانب
 صحراء نیست بزینی که لاک وی است عمر گفت بیایند که ما بجانب و قومه نایم چون فرستند

و اما استیذان از امامان و غیره
 و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب

۴ ابن ابی

نویس

و دیدند که علی در آن زمین کار میکنند ایستان نفر موافقت نمودند و ساعی آنکار که زنده ماند
 نشستند از هر جای سخنان میگفتند علی گفت ای امیر المؤمنین اگر دومی از سبب اسرائیل زنده بماند
 ایندو یکی از ایشان گوید که من پس پویشی ام انا او را بر باقی اصحاب بسیار کند و تعظیم و
 مکرّم از جمیع ایستان بیشتر نمایند مگر گفت علی گفت پس من دانستم که را در رسول من پس
 سر آنحضرت ام را وی گوید آنگاه عمر رضی الله عنه را و از دو سو بر دوشته بگسترانید و تکلیف تمام
 علی را را در و نشانید و گفت والله که در همین مقام خواهی نشست تا وقتیکه از یکدیگر جدا
 شویم و علی بر بالا در ایستاده بود تا وقتیکه متفرق شدند و با یکدیگر علی رضی الله عنه را
 کرد که بر حصار محلی گدازد که آن آدن عمر زود می و کار کردن در زمین اتفاق علی و آنکه حلف
 و امیر مومنان بود جمیع اینها بواسطه قرابتی است که با رسول دارد و لهذا عمر رضی الله عنه چون ایستاد
 علی رضی الله عنه تنبیه و تعظیم و مکرّم وی میفرمود و بر برابر دایمی خون نشانید ایضا در قطعی و ایت کرد
 که وقتی عمر رضی الله عنه را سوال کرد و وی جواب داد آنگاه گفت سیه سجده میگیرم از آنکه عمر
 زنده باشم در میان قومی که الوالحسن و رحمان نباشد ایضا در قطعی و ایت کرده که عمر را
 گفتند که تو با علی رضی الله عنه سلوک میکنی و با باقی اصحاب این نوع سلوک نمی نمائی مگر گفت سیه سجده میگیرم
 رضی الله عنه از من است چنانچه جبل ازین گذشت ایضا در قطعی و ایت کرده که رضی الله عنه امام حسن رضی الله عنه
 نزد عمر رفتند اذن دخول خواست و هنوز اذن حاصل نشده بود که عبداللہ بن عمر رسیدند اذن
 خواست و اذن وی حاصل شد آنگاه امام حسن ازین رفت و بعد از آنکه عمر با تنه و واقف شد که امام
 حسن میخواهد که اندرون داخل شود چون عبداللہ را اذن دخول شد ازینجهت بار رفت که
 اذن بر لب نیست و گیر یک اذن خواهد شد عمر امام حسن را طلبید چون آمد عمر از سبب باز
 رفتن رسید حسن گفت ای امیر المؤمنین چون بدیدم که عبداللہ را اذن حاصل شد با خود گفتم که مرا
 نیز اذن خواهد شد ازینجهت رفتم مگر گفت تو سزاوارتری از عبداللہ که پس من است و ایما
 رو باید حوسه و دیگر خود بعد از خدا بیگانه و دیگر غیر از شما و در روایتی دیگر قطعی آنکه گفت
 ای حسن وقتیکه می آمدی اذن میخواهد که شما را احتیاج اذن نیست ایضا در قطعی و ایت کرده که
 که ده اعرابی با یکدیگر منازعت میکردند و مراغب آن نزد عمر آمد که نزد عمر علی را اذن داد که
 میان ایشان حکم کن چون حکم کرد که از آن دو کس گفت این مردمان ما حکم میکنند ما حکم دوسه
 معول نداریم آنگاه عمر از حامی خود در جست و ردای از هر دو طرف دور کردن و بکشید و بگفت

و گفت علی
 رضی الله عنه
 سیه سجده میگیرم

و بیک منیدانی که این کیستان مولای من و مولای هر مومنی تو هر کس که او مولای منی نباشد
 نیست و امام احمد روایت کرده که مردی از معاویه مسئله پرسید معاویه گفت از امیر المومنین علی
 پسر من که علم است از من آن مردی امیر جواب ترا دوست تر میدارم از جوابی که معاویه گفت
 بدگفتی آیا کرده میداری هر دیر که رسول الله صلی الله علیه و سلم عزیز گردانید و را بعلم و در شان او
 گفت انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدک و عمر هرگاه که بروی
 مشکل میشد از علی فرامیگرفت و غیر از امام احمد و دیگران نیز مثل همین روایت کرده اند لیکن بعضی
 از روایات زیاد کرده اند که معاویه با عمر گفت برخیز ازین مجلس الا اقام الله و جلیک اسم او
 از یوان محو کرد و گفت عمر از وی سوال میکرد و مسائل فراموشی از وی و من حاضر بودم
 و قتی که مسئله بر عمر مشکل شده بودی منی پرسید که آیا علی در اینجا حاضر است یا بی نقل است که زید
 ثابت نماز میکند و در جباره ما و خود همچنانکه ابن عبد البر روایت کرده بعد از نماز ایستاده و
 نزدیک او و نذ که سوار شود و ابن عباس رض حاضر بود و رکاب وی میگرفت زید گفت نذا
 ای سپهر عمر رسول صلعم ابن عباس گفت این چنین امر کرده اند ما را
 که نسبت با لعلم لفعیل آرم و ابن عباس از زیدین ثابت علم میگرفت نگاه زیدین ثابت
 دست ویرا بوسه داد و گفت ما نیز این چنین با مور شده ایم که نسبت با اهل بیت پیغمبر خود صلی الله
 علیه و سلم با نیطری عمل نمایم و صحبت سیر از ابن عباس که وی از برکت اخذ حدیث بخانه او میفرستاد
 و چون مشاهده نمود که او شغل دارد یا بوی که سخنی میگوید روا بر در خانه او انداخته بگریه
 کردی چنانچه بواسطه کثرت ریاچ گرد و خاک بسیار بر روی نشسته بودی چون آن صحابه سیر
 آمدی ویرا دیده گفتی ای سپهر عمر رسول الله علیه و سلم چه مهم تشریف ارزانی داشته اید چرا
 نفرستادید که من سجدت کنم ابن عباس گفت من بآدم بن زید و شما را و اترم یعنی واسطه آنکه
 میخواستیم که علم از شما فرگیرم نقل است که ابن عباس با معاویه بسفر فرج میرفت و معاویه را که کعب و
 جماعت خود جدا بود و ابن عباس را جماعت خود نیز از طلبه علم جدا بود و و کسیت که چون عمر بن عبد
 البر مدینه والی بود و عبد الله بن حسن را فرستاد گفت که اگر شما را حاجتی بوده باشد رقه بمن فرستید
 بواسطه آنکه شرم می آید از خدا تیجا که شما را در خانه من دیده و چون فاطمه بنت علی رض نزد وی رفته
 هر کس که در خانه وی بودی بیرون کردی گفتی که بروی زمین دوست تر نزد من از شما
 نیست و شما نزد من دوست تر از اهل بیت من و در شما از ابو بکر بن عباس نقل کرده

در حدیثی که در این باب است
 در حدیثی که در این باب است
 در حدیثی که در این باب است

که وی گفت اگر ابو بکر و عمر و علی علیه السلام بجا می نهند من آمیخته ای با خشنود حاجت عطا
 میکنم قبل از حاجت ابو بکر و عمر و علی علیه السلام و بر رسول الله علیه السلام و اگر از آسمان برود
 می افتد بر آینه دوست تر است نزد من از آنکه مقدم علی را کنم بر ابو بکر و عمر و علی علیه السلام نقل است
 که جعفر بن سلیمان عباسی آنیکه والی مدینه بود از جانب ابوجعفر منتور عباسی الک ربیعیه
 را چند تازیانه زد و چنانچه هوشش شد او را بر دوشند از مجلس چون از بهر محل آمد گفت شما را گواه ساختم
 که زنده خود را حلال کردم بعد از آن از وی سوال کرد که سبب چه بود که جعفر را حلال کردی
 با آنکه آثار بسیار از دست تو برسد اما گفت منی الله عنه گفت ترسیدم که میرم و مرا شرم می آید که بخدمت
 پیغمبر علیه السلام و رسول الله علیه السلام با خطرتی که بعضی از اهل بیت آنحضرت سبب من بدو فرخ روید چون من
 خلیفه مدینه آمد با وی گفت که قصاص خود را از جعفر بگیر اما گفت چنانچه میگردم از آنکه
 از وی قصاص طلبم چنانچه تازیانه بر من بلند ساخت مگر آنکه حلال کرده ام او را از جهت قرابتی که
 بر رسول الله علیه السلام و اوست که بعد از من منی این سخن را می شنیدم که در حدیثی است که ابو بکر
 و فوره بود یعنی موسی و اباناکو شریک بود نزد عمر بن عبدالعزیز آمد در آن چون ویرا دید مجلس خود را
 بر عجزده استقبال وی نمود انگاه قوم ویرا ملاست که در سبب سعد و ریشخند و این فعل از وی
 عمر بن عبدالعزیز در جواب قوم گفت که از لقاات روایت من خبر داده چنانچه از زبان رسول الله
 علیه السلام شنیدم که انما فالطهر بضعه منی لسنی ما اینها جزین است که فاطمه رضیه
 است از من خوشحال است و مرا آنچه ویرا شد از تعظیم ذکر بکم نسبت به پیروی بجا آوردم
 و خطیبی آیت کرده که امام احمد بن حنبل گفت هرگاه که میری یا جوانی از قریش یا از اشراف سادات
 برون می آید می آید ابو حنیفه رضی الله عنه تعظیم و توقیر سادات بسیار مینمود و اتفاق بسیار
 با نانی که مخفی بود و ظاهر بود و میگردید چنانکه مرویست که یکتوبت و دوازده هزار درهم
 جهت یکی از اهل بیت که مخفی بود فرستاد و اصحاب خود را بدین امر منع و تحریص مینمود و می آید
 شافعی را رضی الله عنه بنا بر مبالغه و تعظیم و توقیر و دوستی اهل بیت مردم نسبت رفعت و شرف
 بوی کردی بنا برین در جواب ایشان استعاره افتاد کرده که قبل ازین مذکور سابقه و فضائل
 علی کرم الله وجهه بن ابیطالب این شعر نیز از شافعی است در شرح اهل بیت رضی الله عنهم الیه
 در یعتی و هم المد و سلیله از جویهم اعطی علی ابید الیه مدی صحیفی یعنی اهل بیت پیغمبر علیه السلام
 علیه السلام با عشق و سلیله من خواهند بود نزد و سلیله الله علیه و امید اندازم که بسبب ایشان درو

در حدیثی است که ابو بکر و عمر و علی علیه السلام بجا می نهند من آمیخته ای با خشنود حاجت عطا میکنم

زادوی قاضی اندک زیادتان را شکر می نمود

قیامت نامه اعمال مراد است رستمن مبین و حساب من اسبان بگذرد و نقل است که زهری
رحمة الله علیه از وی گناهی صادر شد باین واسطه ترک اهل مال خود کرده حیران میگشت انگاه بن
العابدین ویر گفت که نا امید شدن تو از رحمت و اسعه الهی که بزرگتر است از گناه تو خوب
ندارد زهری گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته خدای و اناترست آنجائی نهد پیغامها خوش
بعد از آن رجوع بایل مال خود نمود و خاتم و آنچه پیغامبر صلی الله علیه و سلم از آن خبر داده است
هر که بایل الهیت میکند و در دنیا و آخرت بسزای خود خواهد رسید و در آداب چند غیر آن قلاب
رسول الله صلی الله علیه و سلم سیاقون بعد من قتل و تشوید و ان الله یضرب
قومنا لنا بغضنا بنو امیه و بنو المعویه و بنو مخنف و بنو مغیره صلی الله علیه و سلم فرمود بدین
با الهیت من خواهد رسید از امت من قتل و نافرمان بر دارمی متحقق که دشمن تری قوم ما بر سر ما
از روی بغض بنو امیه و بنو مغیره و بنو مخنف و اندو حاکم گوید این حدیث صحیح است لیکن در سهوا این
حدیث یعنی یکی از روایان این حدیث اسماعیل است و مجهور بر آنند که روایت وی ضعیف است
زیرا که قوت حافظه بدست نقل کرده است که اسماعیل ثقه و مقارب الحدیث است و حدیثی دیگر
قبل ازین در احادیث مهدی ایراد کرده ایم که رسول صلی الله علیه و سلم از جوانی بپوشید و او را
اشک از چشمان مبارکش ریخت متغیر شده بود بعد از آن گفت ما که اهل بیتیم که خدا شیخا اختیار کرد
است آخرت البرائی ما بر دنیا بدستیکه الهیت من بعد از من بپار و تفرقه خواهند بود و طبرانی و ابوالعباس
روایت کرده که فرمود اول کسی که از مردم بپاراکت افتد الهیت خواهد بود و طبرانی و ابوالعباس
مانند این حدیث روایت کرده اند که تاکید دارد است و در حق الهیت بر بسیل خصوص که رعایت چند امر
نماید اول آنکه اهتمام بجبیل علوم شرعیه نمایند زیرا که نسبت بمن که بغیر علم بوده باشد فضل نمیدهد و اول
اعتقاد باهتمام ایشان بعلوم و تبرغیب بر آن و آداب آن و آداب عالمان و متعلمان و جمیع
تفضیل آن در کتب آمده معروف و مشهور است و نظویل نمینایم بذكر آن و دوم ترک افتخار بپدر
و عدم اعتداد بآن نسبت از غیر کتاب خود بعلوم دینی و اعمال محمیه صلی الله علیه و سلم قال الله
تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم و در بخاری غیر آن کتب حدیث مذکور است که پرسیدند از رسول
صلی الله علیه و سلم که اکرم الناس کیست فرمود که اکرم الناس من خذ شیخا کسی است که اتقی باشد
و ابن جریر و غیر آن روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود بدستیکه خدا شیخا نمی پرسد
شمار از حشوها و شهبای شما و در روز قیامت لیکن از اعمال شما پرسد ان اکرمکم عند الله اتقیکم

در حدیثی که در این باب است

در حدیثی که در این باب است

و امام احمد رحمه الله عليه و ايت کرد که رسول الله عليه السلام فرمود و انظر فانك لست بمنزلة من
 لا سواد الا ان فصله بتقوى و حال خود نظر کن به من که تو بهتر نسی گرا آنکه بر هر کاری به
 دیگران تفصیل نمانی ایضا امام احمد روایت کرده است که از جملة خطبه آنحضرت که در منا خواند این بود
 که فرمود یا ایها الناس ان یکم واحد ان اکرم و اعدل فصل الجسد علی عصبه و لا لاجرم علی سواد
 الا بالتقوى خیر که عند الله العقیق برستی که بر و در کار یکی است یعنی از نسل آدم هم آمدید و بر
 هر عصبی بهر زیادتی ندارد و اگر بتقوی و بر هر کاری بهترین شما نزد خدا است و بر هر کارترین شماست
 قوی و قضای و غیر آن روایت کرده اند که رسول الله علیه السلام فرمود و من ابطا الله عملکم
 فیما به تشبه کسبک پس از خشت و را عمل سیه با آنکه تاخیر کرد و عمل نیک و در روز قیامت شرف
 سب نفی با و نخواهد رسانید و او را پیش نخواهند انداخت و در مسلم انجد مشا از جمله جیدی است
 نه طولانی ایراد کرده و در همین قبل ازین مذکور ساختیم که بنیامبر علیه السلام شخصه و او این است
 خود را بر غیب بتقوی و خستیت خدا است و تخذیر فرمود ایشان را که هیچ یک از ایشان در روز قیامت
 باحضرت نخواهد بود و اگر بتقوی آنکه اختیار نکنند دنیا را برای آخری بعد و رتب و آنکه اولیا
 آنحضرت متقیانند هر کس که باشند و در کتب که زید بن جعفر امام موسی کاظم رضی الله عنه کیسه
 از خلفا بنی عباس که در خروج کرد و دامن بر روی ظفر یافته او را گرفته نزد برادرش علی بن
 موسی الرضا فرستاد و علی بن موسی ویرا تو پنج و سوز نس کرد که از آنجمله این بود که گفت که آیا اگر
 تو خون مردم بریزی و راهبها را محو سازی مال مردم بناحق گیری و دانیاست چه جواب
 خواهیم داد اگر احمقان اهل کوفه ترا مغر و ساختند و دیگر آنکه رسول الله علیه السلام فاطمه را گفت
 ان فاطمه احصنت فوجها فخرم الله و دینها علی النار یعنی بواسطه عصمت و پاکدامنی فاطمه که
 تعالی حرام گردانید و ریت میرا با تشو این در باب حضرت امین شریفین طیبین حسن و حسین
 که از یمن مبارکی بیرون آمده اند و مخصوص با ایشان تنهاست نه از هر کس من و تو سجد به
 سجد کند که ایشان مرتبه غیاقتند که بطاعت خدا است و اگر تو چنان خواهی که بمعصیت حاصل کنی
 آنچه ایشان بطاعت حاصل کردند پس قوم بگویم که نزد خدا است که ایشان گرامی تر باشد از من
 پس تل کن درینکلام عظیم الموقر که از منبگان الهیت مکرر صادر شده تا مغر و رشوی نیاید
 گرومی سجد است و از آنچه بر آن و بزرگان الهیت بر آن بوده اند و زهد و تقوی و عبادت و
 تحصیل علوم سینه و تزکیه نفس و احوال و خوارق جللیه قندار با آنها کن تا سجات یا بی اللهم احشرنا

در این خطبه
 از امام احمد
 روایت کرده است
 که از جملة خطبه
 آنحضرت که در منا
 خواند این بود
 که فرمود یا ایها
 الناس ان یکم واحد
 ان اکرم و اعدل
 فصل الجسد علی
 عصبه و لا لاجرم
 علی سواد الا
 بالتقوى

فی حق المتخلفین باخلاصهم و المتأدبین بالذمهم امین بالذم العلیین و البصیر فی حقهم و البصیر
 موسی از منار منی آمد و چهار روایت کرده اند که ویرا سوال کرد وند از حدیثان فاطمه احسن
 فرجه الیه که حالا نگوشت گفت از پدر خود شنیدم که گفت ای محمد بن حنفیه حضرت امین
 و حسین بنی المدی عنهما و مرویست که زید بن علی بن الحسین ناگهان او را در خروج و پشت به پدر خود
 علی بن ابی طالب میشت و میگریست و پدر ویرا نهی کرده گفت میترسم که کشته شوی و در ظهر کوفه ترا
 بر آری و منم که هیچ یک از ولد فاطمه خروج نکند بیک از سلاطین قبل از خروج سفیانی مگر آنکه کشته
 شود و آخر الامر چنان شد که پدرش چنانچه در همین باب قصه او بیان کرد و امام احمد و غیره این را
 کردند حدیثی که حاصل آن حدیث نیست که پیغامبر صلی الله علیه و سلم وقتیکه از سفر می آمد سجانه حضرت
 فاطمه را تشریف می برد و مکتبی تمام زووی می نمود و لوثی فاطمه و دست بر سخن از فقره و گردن
 و دو گوشواره ساخته و پوره بر در خانه او میخیزد و چون رسول صلی الله علیه و سلم از سفر آمد نزد
 فاطمه رفت باز بیرون آمد و آثار غضب ناصیه مبارکش مشاهده شد تا وقتیکه بر منبر نشست
 فاطمه را یافت که غضب آنحضرت بواسطه حلیه است بنا برین جمیع آنها نزد آنحضرت فرستاد
 که در راه خدا جل و علا صرف کند آنحضرت فرمود کرد آنچه می بایست کرد پدر و مادر فدای او باد
 و سه مرتب این لفظ را که ریخته گفت دنیا از محمد آل محمد نیست اگر دنیا جز برای من باشد
 میگردنم و خدا را شکر است از آب که فریخی آشامید انگاه برخاست نزد فاطمه آمد و ایضا امام
 احمد در روایت خود یاد کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم ثوبان را امر فرمود که این حلیه است
 بعضی از اصحاب از فاطمه از عصب و دو دست آنرا سخن از فاج جهت فاطمه را خریدند تا فرمود که
 این جماعت با بستی من اند میخواستیم که ایشان خود را در حیات دنیا بخورند و مترجم گوید که در لفظ عصب
 که در حدیث واقع شده چند قول است و در نهایت جزئی نقل آنها کرده میگوید که خطابی در معالم
 آورده که اگر عصب بر دیانی نباشد دیگر نمیدانم که چه خواهد بود و گمان آن ندارم که قلاوه از
 بر دیانی کرده باشند و ابو موسی گفته که نزد من که روایت عصب است بفتح صاد و آن طناب
 مفصل حیوانات است احتمال دارد که عصب از بعضی حیوانات طاهره قطع کرده متشابه جواهر است
 باشند بعد از آنکه خشک شده قلاوه از آن میگردند و هرگاه که جایز میدانند که از استخوان
 ساخته اند که در آب است اسوده میساخته باشند ممکن است که از عصب امثال آن قلاوه سازند و باز
 ابو موسی گفته که بعضی از اهل من بن گفتند که عصب از وایه بحری است که از افرس میگویند

از امشای جواهر ساخته و در قلاوه می کنند و دست کار و غیره از آن بسیارند و رنگ آن سفیدست
 و از سکه ها اعلی تحقیقش پس آن کن در حدیث مذکور تا بر کوب و روشن گردان کمالات مال است
 را میسر می شود و اگر آن سکه را که در دوزخ و ورغ و تقوی و تقب و شست در طاعت و عبادت متبحر
 شود و از سکه فالات و نولات و در جمیع اموال محبت دنیا و ترغیب بدان فایده نیست که نسبت
 مناعب نقائص و کفایت آن از غلبه و اتمه کرده ایم که می نماید را به طایق داده بود بی آنکه
 ویرا حجت نماید چنانچه از وی رینی اندر نه می رسد که گفتن این روای که پوشیده ام رفو بر رفو
 چندان در دخته ام که مرا از آن خیاطی که میدوز و شرم آید که دیگر امر بدو سخن آن نه ایم سلم
 تعظیم و توقیر صحایه می نماید است بر خطه و سلم زیرا که آنحضرت بهترین ائم سالکانه بشهادت قوله
 تعالی گفتند خیر الهیة اخر جنة للناس این است از بشهادت قول خیر الفز و قرینه و در روای
 این کتاب ما و است داله بر فضل و کمال و جوب محبت ایشان و برایت ایشان از جمیع نقائص و جمالات
 مذکور شد و اگر خدا بیگانه اراده توفیق دایت کسی داد و مبطال الله فادیت چشمها او را روشن ساخته
 اعتقاد فاسده او را در باب اصحاب کبار بصحت و سداد و مبدل میگرداند و متابعت سواد عظم
 ازین است که المهنه جماعت اند مینماید و مخالفت اهل بدع و هوا می و همی و جهالت بر خود
 لازم و واجب میداند چهارم آنکه آنچه در روز عاشورا بحسین بن علی رضی الله عنهما فیض
 آن بعد ازین خواهد آمد بنمود دیگر شهادتی که دال است بر مزید رتبت و رفیع و درجه آنحضرت نزد
 پروردگار و الحاق می بدو در جوار ایزد البیت مطهر خود پس باینکه اگر کسی آنروز مصیبت او را بد
 سزاوار نیست که در آن روز مشغول نشود مگر بصوم و طاعت و استرجاع بنا بر اعتقاد امر و طاعت
 الهی تا مشرب شود و بر آن مغفرت و رحمت نماند پس که ما قال الله تعالی و بشر الصابین الذین اذا
 اصابتهم مصیبة قالوا ان الله وانا الیہ لرجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة و
 اولئک هم المهدون و البشارت ده صبر کنندگان را تا آنکه چون بر سزایشان حادثه و بیتی از
 جوع و خوف و فقر و فقر قالوا ان الله وانا الیہ لرجعون صابران وقت وقوع مصیبت
 بمانند از آن خداوند جهانیم و ما لبوسی حق گردانیم و این اقرار است با تقیاد و حکم قضای
 و اعتراض است بمصیبت و جزا اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة آن گروه که در
 مصیبتها رجوع نکنند استرجاع نمایند برایشان است مغفرتها از پروردگار ایشان و رحمتها که
 بهشت میسر بهشت است و اولئک هم المهدون و انکسان ایشانند غیر ایشان را دایم است

و اولئک هم المهدون

بغوی از خاک روایت کرده است که سائر احادیث و فضائل و امثال و مثل منقول و در آن بود
 و اتفاق و حنا نهادن و روغن مالیدن و سیرمه کشیدن و طبع جنوب و غیر ذلک تمام مؤمنین است
 و مغتری است غیر حدیث فضل سوم ایضا ابن سیم که در حدیث است بآنکه حدیث سیرمه کشیدن و طبع
 بستن و خوشبوئی بکار بردن و در روز عاشورا از وضع گذاشتن سینه و کلام و رباب کیست
 که از روزها مخصوص ساز و بسیرمه کشیدن و غیر ذلک و آنچه ازین گفتیم که حدیث توسع و در روز عاشورا
 اصلاح دارد و واقعی است زیرا که شیخ الاسلام زین الدین عراقی در مالک از طریق بیقری روایت
 کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر کس که توسع بر آبل و عیال خود کند در روز عاشورا حدیثی در تمام
 سال او در توسعه و فراخی و در رزق و کرامت فرماید و عراقی بعد از روایت حدیثی گفت ایحدیث
 که در سندها و آن ریش است لیکن بر آبل و آب حیاتین و آب زیتون و آب لیمو و آب گلاب و آب
 ماص از لیمو که در روایتی از یادش است ظاهر کلام بیقری است بر آنکه توسع حسن
 است برای غیر این جهان نیز زیرا که از چند طریق از جامعی از اینها
 مرفوع روایت کرده بعد از آن گفته که ایسا کنید اگر چه ضعیف اند لیکن هرگاه بعضی از اینها
 با بعضی دیگر منضم سازیم احداث قوتی میکند اما انکار این قیوم نیست که در رباب توسع و در
 عاشورا خبر از پیغمبر صلی الله علیه و سلم دارد نشده و همست چنانکه و آنچه امام احمد گفت که انجیر
 ضعیف است یعنی لذت پیچیده نیست پس گفته ایم معنی نمیکند بغیر و حسن باشد ملاحتی دارد که محبت
 باشد چنانکه در علم حدیث مبین شده است سزاوارست که هر کس را بر شنبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 غیرت بوده باشد که قدر و وسع و طاقت ضبط آن نماید تا مردم بغیر حق خود را با حضرت منسوب
 نسا زداگر چه انساب المپیست نبوی علیه السلام همیشه بوده است بطاول و ایام انساب ایشان که
 بان متمیز از عوام انساب محفوظ بوده است از آنکه دعوی کنند جلال و ایالات و خدایگان در هر زمان
 کسی را ملهم ساخته است از ایشان که با هر قیوم انساب تفاسیل آنقبایم نماید خصوصاً انساب طایفه
 و مطلبین و لهذا اصطلاح چنین قیده است که مخصوص سازند و ریت فاطمه طاهره را از میان اشرف
 مثل عباس و جعفر و آنکه لباس سبزی پوشیده باشند از جهت اظهار عز و شرف ایشان به
 و سبب این چنانچه بعضی علیه گفته اند که مامون عباسی چونست که امر خلافت را بر پی فاطمه مقرر دارد
 چنانکه بعد ازین در ذکر خواهد که مامون اراده آن داشت که علی چادر او را و امجد خود را
 بنا برین علامت سبز برای ایشان قرار داد و لباسی سبز از برای ایشان قرار داد و لباسی سبز

حدیثی است که در روایت
 حدیثی است که در روایت
 حدیثی است که در روایت

بر ایشان پوشانید زیرا که لباس سیاه شعار بنی عباس بود و لباس سفید شعار دیگر مسلمانان بود
 که در ایام جهالت که جمعیات و مانند آن می پوشیدند و لباس سبز و در تحریم آن اختلاف بود
 و را و آخر لباس زر و شعار پیوسته شده بود باز مامون ازین عزیمت خود را بر طرف ساخته و
 خلافت بر بنی عباس که در و علامات سادات فاطمه بحال خود باقی ماند لیکن اختصاص کرد از
 پوشیدن لفظه از نو جامه سبز که بر عاقل می بستند باز آن بر طرف شد تا و آخر قرن ششم و درین
 ثلاث و سبعین و سبعه ای سلطان فرسفیان بن حسن بن ناصر بن محمد بن قلاوون با نام کرد که سواد
 ممتاز باشد از مردم آنکه عصاب سبز بندند بر عاقل و جابر آید و لسی و زینبای شعر گفته شعر
 جَعَلُوا الْاَبْنَاءَ الْاَوْسُولَ عِلَامَةً + اِنَّ الْعِلَامَةَ شَتَانٌ مِّنْ اَلْاَشْجَرِ + لَوْ اَنَّ الشَّيْطَانَ فِي كُلِّ
 وَجْهِهِمْ + لَيَعْنِي الشَّرِيفُ عَنِ الطَّرَازِ الْاَخْضَرِ + یعنی قرار نشان و علامتی جهت فرزندان
 پنهان می نهاده اند که آن از سایر ناس ممتاز باشند تا آنکه علامت از سبک کسی ضرورت که مشهور
 نبوده باشد و اولار بنیامبر را هیچ علامتی اعتبار نمیست و باین علامتی سبک و سبک نور نبوت که در
 روی ایشان است از همه کس منفرد و ممتاز اند همین علامت ایشان را که فی سبک از بد آنکه در دست
 نبوی صلی الله علیه و آله و سلم تجدید عظیم از انتساب بغیر آبار و اجداد خود وارد شده اگر کسی این عمل
 کند کاف و ملعون است چنانچه در هیچ بخاری مذکور است از ابن عباس رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 فرموده من انتسب الی غیر ایه او ففی غیر ولیه فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس
 اجمعین هر کس که خود را نسبت دهد بغیر پدر خود یا آنکه بنده فراگیرد و مولای غیر مولای خود پس
 برویست لعنت خداوند و ملائکه و جمیع مردم و درین باب حدیث بسیار و مشهور است و اگر ذکر آنها
 کم سخن بطول انجامد حدیثی که در این باب خود نگه دار و از آنکه سبب بر خدا بیجا و بر جمیع انبیاء
 و اولیاء و محشور سازد و ما را از زمره این المیبت محظوم نگردد زیرا که ما دوستان آن استخوانیم و هر کس
 که قومی او است دارد امید آن است که حشر و بایشان باشد فیصله فیصله اللهم اجعلنا منهم
 بحسب محمد الله الکرام و اصحابه العظام کما انعمت علینا بمزیل النعام فصل دوم و در
 احادیثی که در فضل المیبت وارد شده و اکثر این احادیث در فصل اول بتقریب است مذکور شد
 لیکن مضمت میخواست که احادیث فصائل المیبت را یکجا بیانی ایراد نماید تا حفظ و استحضار آن
 گردد و بنابرین بر سبیل تنای و توالی درین فصل ایراد و اعادتی نماید حدیث اول برویست
 بروایتی و بیانی از ابو سعید رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و انتسب الله سبحانه و تعالی

در این کتاب در بیان تاریخ و سیرت ائمه و اولاد ایشان و در بیان احادیث و روایات و در بیان مناقب و فضائل ایشان و در بیان اخبار و حوادث آن زمانه و در بیان سیرت و عادات آن بزرگواران و در بیان سیرت و عادات آن بزرگواران و در بیان سیرت و عادات آن بزرگواران

من اذله في عتقني سخت تر خواهد شد غذايش را بيشتر بر كسيكه مرا رنجاند و در باب اهل بيت اقرار است من
 وايضا دارنده كه رسول صلي الله عليه وسلم فرمود هر كس كه دوست دارد در راي عمر را خواهد
 كه بر خور داري ياد از نعمتي كه خدا بيشتر بوي عطا فرمود بايد كه بعد از من در باب اهل بيت من سلوك
 نيكو كند و ايشان را دوست دارد و چنانچه من ايشان را دوست مي دارم و اگر در باب ايمان ايشان بعد از
 من سلوك نيكو نكند و سخن من نشنود و نماز او کوتاه گردد و از عقاب او بيم نمازد و در روز قيامت او
 شود بر من مال كوشى كه روى او سياه باشد حديث دوم مرويت بر روايت حاكم از ابو ذر
 رضى الله عنه كه رسول صلي الله عليه وسلم فرمود **الاهل بيته فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها**
نجا ومن شاكلها غرق اهل بيت من اهل بيت نجات يافت هر كس كه تخلف در زيد و خلفا بعد
 از آن پلاك شد و در روايت حاكم از ابو ذر نيز وارد شده باين طريقي كه مثل اهل بيت مثل كشته نوح
 است هر كه بر آن سوار شد نجات يافت و هر كه تخلف در زيد غرق شد حديث سيم در طبرستان
 از ابن عمر ربه روايت كرد كه ميمابر صلي الله عليه وسلم فرمود اول من اشفع لاهل بيته يوم لا قدر
 فالقارب من قرين ثم الانفسا ثم من امن بى و اتبعنى من اهل البيت ثم شاور العرب ثم
 الا عاصم ومن اشفع لاهل بيته اول كسيكه شفاعت ايتان كنم اهل بيت من ازين
 كسانيكه نزد ايتان من قرين از انصار باز اكنسانيكه ايمان بيم آورده اند و تابع بيم شده اند از
 اهل من باز سائر عرب با اهل عجم و هر كس كه اول شفاعت از ايمى كنم او افضل است حديث
 چهارم روايت كرد ابو هريره ربه كه رسول صلي الله عليه وسلم فرمود هر كس كه خير اهل بيته است
 بهترين شما كسى است باشد با اهل من بعد از من حديث پنجم از عبد الله بن ابى اوفى روايت كرد
 اند كه ميمابر صلي الله عليه وسلم فرمود سالتي بى ان تفرح الى اهل بيته ولا يفرح اليك اهل بيته
 اصي الا شكان معي في الجنة فاعطاني ذلك طلب كردم از ربه و ربه فرمود كه جنت نشوم
 با كسى از امت خود و جنت نشود بى از امت من مگر آنكه با من در بهشت باشد پس چه استعجال
 از اعطاف و مودت من و عباي من با بابت مقرون گشت حديث ششم مرويت بر روايت
 در العاصم ابن عباس رضى الله عنه كه رسول صلي الله عليه وسلم فرمود سالتي بى ان لا افرح
 الا من اهل الجنة ولا افرح الا من اهل الجنة و خواستم از
 ربه كه خود كه جنت نمرم كسى را گر ايا اين بهشت باشد و با كسى جنت نشوم مگر كسيكه اهل

روایت
 از ابن عمر

روایت

روایت

و بیه ان سلم علی بختی از فاطمه سیده نساء اهل الجنة الحسن و الحسین
 سبب اهل الجنة این فرشته است که پیش از این گاهی از آسمان بر کوز زمین نازل شده از
 پروردگار خود اذن حاصل کرده اند که سلام کنند بر من و بشارت دهد مرا تا که فاطمه سید
 زمان این هشت است و حسن و حسین هر دو سید جوانان این هشت اند حدیث شریفی
 مرویست بر روایت ترمذی این ماجرا و این جنان حکم که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و انما
 لمن جاد بهم و سلم الیهم من جنگ خواهم کرو با کسیکه با اهل بیت من جنگ کند و صلح خواهم
 کرو با کسیکه با اهل بیت من صلح کند حدیثی دیگر هم این ماجرا از ابن عباس بن عبد المطلب روایت
 کرده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و ما بال قوم اذا جلس الیهم احد من اهل بیت قطعوا
 حدیثهم و الله نفسی بیده لا بدخل فی قلب حره الا بمات تحت یمینهم لله و لقرابتی است
 و می که چون کسی از اهل بیت من ایشان می کشند قطع حدیث خود میکنند تا خدا می که جان من
 قدرت است که امان هر دول پیغمبر من داخل نشود تا وفاتیکه اهل بیت مرا دوست دارند و زحمت
 خدای دارند و قرابتی من حدیثی دیگر هم احمد و ترمذی از علی بن ابی طالب روایت کرده اند که میفرماید
 صلی الله علیه و سلم فرمود من احبته و احب هذین و اباهما و اثمهما کان معی فی درجتی یوم
 القیامه هر کس که مرا دوست دارد و دوست حسین و حسن را دوست دارد و پدر و مادر ایشان را
 دوست دارد و باسد با من در روز قیامت حدیثی نیز هم ابن عباس روایت کرده اند
 روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود و من احب اهل الجنة و احبهم
 و علی جعفر الحسن و الحسین و علیهم السلام حدیثی دیگر هم از فاطمه سیده روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم فرمود و کل من احب عصبه یلقون الی الاولاد فاطمه فاتی انا و اولئکم و انا هر کس از عصبه
 عصبه است که نسبت خدای با او درست میکند مگر دل فاطمه که ولی ایشان و عصبه ایشان حدیثی دیگر
 ایضا طبرانی روایت کرده از ابن عمر که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و کل من احب عصبه
 ما خلا اولاد فاطمه فاتی انا عصبه ما اهل بیت و هم مرویست بر روایت احمد و حاکم از شریک
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود فاطمه بضعة منی یقبضونی من یقبضها و یبسطنی من یبسطها و
 ان لا نسب یقطع یوم القیامه غیر نسبی و نسبی فاطمه و عصبه من را و من در هشته
 هست که او را و من دار و مرا خوشحال ساخته است آنکه او را خوشحال ساخته و جمیع نسب و نسب الطاع
 می یابد و روز قیامت که نسب سبب من حدیثی دیگر هم بر روایت ابی یوسف و طبرانی و حاکم از

عصبه
 فاطمه
 و اولادها
 و عصبه
 و اولادها

ابن مسعود روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود و ان فاطمة احصت فروعها فخرها الله
 ذریعتها علی النادر تحقیق که فاطمه پسرین گارد پاکه از من است پس حرام گردانیده است و ریت و رابر
 آتش و فرخ و اما احادیثی که در باب قریش و او شده شامل المیت و جمیع خلفا را راجع است که ذکر
 ایشان گذشت زیرا که تمام ایشان از اولاد نضر بن کنانه اند و آنچه از بر سر اعم ثابت است از بر
 احض نیز ثابت است بنا برین آن احادیث مؤخره شده و در مقام ذکر گردم بنا بر آن بر تعداد آنها
 گفتیم حدیث بیست و چهارم مرویست بروایت شافعی و احمد از عبد بن اخطیب رضی الله عنهما
 گفت روز جمعه رسول صلی الله علیه و سلم خطبه خواند و گفت ایها الناس قد وافریشا و لا نقذله وها
 و تعلوا منها و لا تعلوها ایروان مقدم و ارید قریش را و بر ایشان تقدیم کنید و تعلیم از ایشان
 و ایشان تعلیم کنید حدیث بیست و پنجم از جبرین مطعم روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 فرمود ایها الناس لا تقدروا قریشا فکموا و لا تتخفوا عنها فمضوا و لا تعلوها فانهم اعلم
 منکم لولا ان تبطل قریشا لخبثها بالانسان لعلها عند الله تکالی مردمان تقدیم بر قریش کنید که لایک
 خواهید شد این سبب مخالفت با ایشان کنید که باین سبب گمراه شوید تعلیم ایشان کنید بلکه ایشان
 تعلیم گیرید چرا که ایشان اعلم اند از شما و اگر خوف این نبودی که قریش تکبر و تفاخر کنند هر آینه ضرر میدادیم
 از آن مرتبه که ایشان از زود ایتعالی است حدیث بیست و ششم بخاری مسلم از جابر روایت
 کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود و ان الناس تبع لقریش فی هذا النکاح مسلمهم تبع مسلمهم و
 کافرهم تبع کافرهم و الناس معادن خیارهم فی النکاح هلیت خیارهم فی الاسلام اذا اختلفوا
 مردمان تابع قریش اند و دین مسلمانان تابع مسلمانان قریش اند زیرا که قریش در اسلام بر همه کس
 مقدم اند و کفار قریش تابع کفار قریش اند زیرا که قریش اول کسی است که برود دعوت کرد و حقیقت
 وجود انسانی مثل کانهای طلار و نقره است چنانچه کانهای اگر چه حجب طلا برهنه است یکسان بنامند اما از
 یاقوت از یکجای عمل و از یکجای آهن بیرون آید اشخاص افراد نیز همچنین هستند و انهم از ربه بوبینه اند لیکن
 هر چه جسمی است مطلع بر سبب و هر شخص مظهر حکمت است که در وعای عدل انجذب و نه میزان عقل از
 بر سنجیده یعنی بنده نفس و اسیر هوا و بعضی در بند و ام و دائم و نیا و بعضی فریفته اند عصبی و بعضی
 خذلان مقید و یکی در مسند عرفان مویده امید که بین اقبال این جعفر را بارگاه عز و جل لسان مدینه و جوه
 حدیث بیست و هفتم بخاری روایت کرده اند که پیغمبر فرمود و ان هذا الکفر فی قریش
 لا یجادیهم الا کبر الله علیه وجهه النادر بر تنیک این امر خلافت در میان قریش است عدو و تائید ایشان

و تعلوها
 و تعلوها

قریش اجل الله

اصول من می باشد

و اصطفا را می خوانند

نکند و یکس که آنکه خدا آیتها بر وی در دوزخ اندازد و حدیث بیست و ششم طرانی از ابن عباس روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود امان لاهل الارض من الغرق القوس و امان لاهل الارض من اختلاف الموالاة لقریش فادخلها قبيلة من العرب عدا و احزب بلشس . . .

المانی بر اهل زمین از غرق قوس است و امانی دیگر از بر سر زمین از اختلاف و آلات دوستی قریش و قریش را این از پس آنکه قبیل از سر میخافت ایشان کند آقبیل سکر شیطان خواهد بود و قوس بر نفوس قریش است و وجه تسمیه قوس شش است که اول خیزه بود و در جالبیک بر قریش ارتقاء جلیه عز و لطف دیده شد تا که قوس مستقیم از قوس میخافت و همیشه از اسما و شیطان زیر آفتاب است

معانی را تحسین و ترنم میدود و نظر مردم و از جهت آنکه علی گفت قوس قریش مگوئید زیرا که قریش شیطان است و لیکن مگوئید قوس الله و این قوس ملامتی است میان خدا و میان اهل قریش علیه السلام و این اهل قریش حدیث بیست و ششم این غرض تعبیر روایت که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود احوال قریش از ان من احبهم احببه الله و دوست دارید قریش را بر سببیکه هر ایشان را دوست دارد و خدا آیتها را دوست دارد و حدیث سی و ام روایت کرده و سلم و ترمذی و غیر ایشان را از او که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله اصطفی کنانة من بنی اسماعیل و اصطفا گفته اند قریش را اصطفا من قریش بنی هاشم بدستیکه خدا آیتها برگزید کنانة را از اولاد اسماعیل و برگزید قریش را از کنانة و برگزید بنی هاشم را از قریش و برگزید مرا از بنی هاشم و در روایت دیگر آنکه فرمود و جبرئیل که خدا آیتها برگزید از اولاد آدم ابراهیم را و فیلحس خود ساخت و برگزید از اولاد ابراهیم اسماعیل را با اولاد اسماعیل برگزید تبار باز از قبیل نزار برگزید مضر را باز از مضر کنانة برگزید باز از کنانة قریش برگزید باز از قریش بنی هاشم را برگزید باز از بنی هاشم عبد المطلب را برگزید باز برگزید مرا از عبد المطلب حدیث سی و یکم روایت کرده احمد بن حنبل و ابن عباس رضی الله عنه که گفت سمعی بن مسهر روایت کرد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود و من محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعل فی خیر خلقه و جعلهم فرقین فجعل فی خیر فرقته و خلق القبائل فجعل فی خیر قبيلة و جعلهم بیونا فجعل فی خیرهم بیونا فانما خیرکم بیونا و انما خیرکم نسباً بدرستیکه خدا آیتها برگزید خلق را و مرا بهترین خلق خود ساخت و اگر اندیشا از او فرقه و مرا در نیک فرقه گردانید و ایشان را ساخت قبیل و مرا در نیک قبیل گردانید و اگر اندیشا از آفتهای و مرا در نیک بیت سیافید پس من بهترین بیتما باشم از روی بیت از روی نسب حدیث ششم و هم احمد و مجالی

وخلص فیہی غیر ایشان از عایشہ صدیقہ رضی روایت کرده اند کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
 کہ صبر ایل گفت مقلبت مشارق الارض ومغاربها فلم احد جلا افضل من حدیث
 قلت الارض مشارقا ومغاربها فلم احد جلا افضل من حدیث من ہاشم شرق ومغرب عالم رہم
 یزوم وتخص منہم پس نیافتم در روزین مروی افضل از محمد صلی اللہ علیہ وسلم و همچنین شرق ومغرب
 را تقابیل دہم نیافتم اولاد پیچیدہ از بنی ہاشم در روی زمین حدیث منی سیدم احمد و ترمذی
 حاکم از سعد روایت کرد کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود من یحید اہل ان قریش اہل اللہ
 سبحانہ و تعالیٰ ہر کہ انست و خواری قریشی و اید خدا استیجا اورا انت فراید حدیث سی و
 چہار ہم احمد و مسلم از جابر رضی روایت کرده اند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود الناس تبع لقریش
 فی الخیر و الشر مردمان تابع قریش اند در خیر و شر حدیث سی و چہم احمد از ابن مسعود روایت
 کرد کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود لا یأثم معشر قریش فانکم اهل الارض ما لم تقصوا لہ فذلک
 عصیتموہ بعث اللہ علیکم من یلیکم کما یلی علی القصب من ہذا الشجرۃ ای گردہ قریش
 اہل امر خلافت ریاست اید ما دم کہ عصیان نورزید بخدا و نورزید بر گاہ کہ عصیان و زریدید بر ان پیغمبر
 خدا استیجا ہر شہ کہ پوست از اعضا شما جدا کند چنانچہ پوست ازین شاخ جدا شد یعنی مجاہد
 و مجاہدہ کند با شما و ملک التزاع نماید از دست شما حدیث سی و ششم احمد و مسلم روایت کردند
 از معاویہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ان ہذا الارض فی قریش کلما اذہبکم الا اکثرت
 علائکم اللدین بدینکہ این امر خلافت میان قریش خواهد بود و میجایس ایشان
 عداوت نورزد و مگر آنکہ خدا استیجا اورا بد قریش اندازد و اوامیکہ قریش دین خود را بر پای دارند
 حدیث سی و ہفتم احمد نسائی ضیاء و از انس رضی روایت کرده اند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
 الا ائمتہ من قریش و اطم علیکم حق و لکم مثل ذلک ما استرحوا و اکھوا و ان استخجوا اعداؤکم
 و ان عاہدوا فوا من لہم لیفعل ذلک منہم فعلیہ لعنۃ اللہ و الملائکہ و الناس اجمعین
 لا یقبل اللہ صرفا ولا عدلا اما ان از قریش اند و ایشان بہت بر شما حق و اوامیکہ طلب رحم ازینا
 کنید رحم آرند و اگر حکم از ایشان طلب کنید عدل نمایند و اگر عہد کنند بعہد خود وفا کنند پس اگر کسی
 از ایشان باین مذکورات عمل کند بروی لعنت خدا استیجا و فرشتگان آدمیان جبرئیل و میکائیل
 از و فریاد قبول نخواہد کرد حدیث سی و ہشتم مرویست بروایت طبرانی از جابر بن سمیرہ کہ
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود یكون من بعدک اثنا عشر امیرا کلہم من قریش بعد از من و از و

حدیث سی و ہشتم

امیر خواهند بود که به ایشان از قریش باشند حدیث می نویسم مرویست بر وایت حسن بن سبیان
 که پیغمبر فرمود صل علی الله وسلم اعطیت قریش مالم یعطوا کما ان اعطوا ما امطرت بالسماء
 وما جرت به الا نهاد وما سالت به السیوال میخیزت بمجلست تفصیل و ترجمه این حدیث چهار
 و چهارم بعد ازین خواهد آمد انشاء الله تعالی حدیث چهارم از پیغمبر صلی الله علیه و آله
 کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود اللهم اهد قریشتا عالمایا لاطباق الا در علیهم
 کما اذ قهرتم علی با فاذ قهرتم فوا کذا یا بدایت ده قریش را بدو ستیکه عالم قریش بر سازد و روی زمین
 را از علم با ر خدا یا همچنانکه خدای خود چستانیدی ایشان را نعمتهای خود و ایشان بچشان و این عالم
 شافعی است چنانچه احمد و غیره از علمای گفته اند زیرا که کسی بایندارد که علم دیگر از قریش مثل علم
 شافعی در آفاق منتشر شده حدیث چهارم مرویست بر وایت میسقی و حاکم که پیغمبر صلی الله
 علیه و آله فرمود الا نتم من قریش ابرارها ابرارها و فجارها ابرارها فجارها و ان اکثریت
 علیکم قریش عبد حبشیان محمد عا فاسم عواله و اطعوا ما لم یخیر احدکم بین
 اسلامه و ضرب عنقه فان خیر بین اسلامه ای سرکه و ضرب عنقه فلیعلم عنقه ان
 از قریش اند بنکان قریش امیران اند بر نیکان بدان قریش امیران اند بر بدان و اگر امیران اند بر شما
 عید من جستی مقطوع الاطراف اید که سخن او بشنوید و اطاعت او نمائید و امیکه میخیزد از پی
 از شمار میان رک اسلام و گردن دن خود و بر آیتش فار و حدیث چهارم مرویست بر وایت
 احمد و غیره که نبی صلی الله علیه و آله فرمود انظر و اقرئنا فخذوا من قریظهم و ذروا من فعلهم قریظ
 جانب قریش کنید پس فرمایند قول ایشان و بگذارید فعل ایشان یعنی اگر موافق شرع نباشد
 چهارم شیخوهم مرویست بر وایت بخاری و حاکم و میسقی از امام زانی که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
 فصل الله تعالی قریشتا بسبح فضال لم یعطها احد قبلهم ولا یعطها احد بعدهم فصل الله
 قریشتا اتی منهم و ان النبوة فهم و ان الحجابة فهم و ان السقاهة فهم و نصرهم علی الفیل
 و عبد الله عسر سبیل لا بعدد غیرهم و انزل فهم سوده من المان لم یذكر فیها
 احد غیرهم لا بلات قریش تفصیل و او خدا تیمی قریش را بر دیگران بهیشت حضرت که بچکس را
 پیش از ایشان و بعد از ایشان نداده تفصیل قریش این را و او که من از سنانم و نبوت در میان ایشان
 است و حجاب است حرم و سقاییه و از زمزم در میان ایشان است و نصرت و او ایشان را بر اصحاب
 فیل و بندگان خدا تیمی کردند و در شان ایشان سوره از قرآن مجید نازل شده است که ذکر کردیم

در این حدیث
 از پیغمبر صلی الله علیه و آله

در این حدیث
 از پیغمبر صلی الله علیه و آله

دیگر در آن سورت نصر و یعنی سوره لایلاف قریش در روایت طبرانی است که خداوند تعالی
 قریش را بر دیگران بهیفت خصلت داد بآنکه ده سال عبادت خداوند تعالی کردند و غیر ایشان در سال
 کسی دیگر عبادت نکرده بآنکه نصرت ایشان داد و روز قیل در حالتیکه مشرکان بودند بآنکه سورت
 از قرآن مجید در شان ایشان نازل ساخت که هیچکس از عالمیان داخل نبود در آن و آن سورت
 لایلاف قریش آنکه نبوت خلافت حجاب سقانیه در میان ایشان است فصل سیم در
 انعامی که وارد شد اندر شان بعضی از اهل بیت مثل فاطمه و اولاد وی رضوان الله علیهم
 چون اکثر احادیث مذکوره درین فصل قبل ازین مذکور شد اکتفا بر جمیع حدیث اول
 روایت کرد و ابو بکر از غیلانیات از ابوبکر که پیغمبر فرمود که زمانیکه قیامت قائم شود منادی ندا کند
 از طبقات عرش یعنی اهل قیامت تمام و جمیع سرهای خود پیش اندازید و چشمها بهم بندید که فاطمه است
 رسول الله صلی الله علیه و آله بر پسر او گذر کند نگاه با و هفتاد هزار جاریه از حور العین بگذرند
 مثل گذشتن برق حدیث دوم ایضا از ابو هریره رضی الله عنه که پیغمبر فرمود که در روز
 قیامت منادی ندا کند از وسط عرش که ایها الناس چشم بهم کنید تا فاطمه بنت محمد رسول الله صلی
 علیه و آله بگذرد و سوزی بهشت و در حدیث سیم مرویت بروایت احمد و بخاری و مسلم و ابوداؤد
 بن مخمره که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که بنی هاشم پیغمبره اذن از من طلبید که دفتر خود را بطلان
 ابیطالب نکاح کنند و حال آنکه من این افغان نمیدانم مگر آنکه ابن ابیطالب داده آن کند که دفتر خود را بطلان
 دهد و نکاح کند و ایشان کنند بر سنی که فاطمه بطنه از من است و ذات من و می بخاند مرا آنچه او را می
 بخاند حدیث چهارم مرویت بروایت بخاری و مسلم از فاطمه که رسول الله صلی الله علیه و آله
 فرمود که جبرائیل علیه السلام هر سال یکبار معارضه و مقابله قرآن با من میکرد و درین سال او با من مقابله
 قرآن با من کرد و گمان ندارم بگر آنکه اجل من رسیده است و در سنی که اول کسیه از اهل بیت من
 من طاعتی خواهی شد پس پیغمبر و جانشینان را بگهارد و صبر کن که من نیکو سلف خواهم بود بر کسی تو
 حدیث پنجم احمد و ترمذی و حاکم از ابن زبیر رضی الله عنه روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 فرمود که فاطمه بطنه است از من اندامی میرساند مرا آنچه او را اندام میرساند و در قیامت اندام او را آنچه
 او را در قیامت اندام حدیث ششم بخاری و مسلم روایت کرده اند که فاطمه رضی الله عنه که پیغمبر فرمود که
 علیه و آله دو ستون ترین من بسوی من اهل بیت است حدیث هفتم مرویت بروایت حاکم از ابو جعفر
 که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله سیه سار حجت است الا مریم بنت عمران حدیث هشتم

از اوسط عرش ندا کند

پیغمبری اندام از حور العین داده و باریک بینی اندام

در حدیث سیم مرویت بروایت احمد و بخاری و مسلم و ابوداؤد بن مخمره که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که بنی هاشم پیغمبره اذن از من طلبید که دفتر خود را بطلان ابیطالب نکاح کنند و حال آنکه من این افغان نمیدانم مگر آنکه ابن ابیطالب داده آن کند که دفتر خود را بطلان دهد و نکاح کند و ایشان کنند بر سنی که فاطمه بطنه از من است و ذات من و می بخاند مرا آنچه او را می بخاند حدیث چهارم مرویت بروایت بخاری و مسلم از فاطمه که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که جبرائیل علیه السلام هر سال یکبار معارضه و مقابله قرآن با من میکرد و درین سال او با من مقابله قرآن با من کرد و گمان ندارم بگر آنکه اجل من رسیده است و در سنی که اول کسیه از اهل بیت من من طاعتی خواهی شد پس پیغمبر و جانشینان را بگهارد و صبر کن که من نیکو سلف خواهم بود بر کسی تو حدیث پنجم احمد و ترمذی و حاکم از ابن زبیر رضی الله عنه روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه بطنه است از من اندامی میرساند مرا آنچه او را اندام میرساند و در قیامت اندام او را آنچه او را در قیامت اندام حدیث ششم بخاری و مسلم روایت کرده اند که فاطمه رضی الله عنه که پیغمبر فرمود که علیه و آله دو ستون ترین من بسوی من اهل بیت است حدیث هفتم مرویت بروایت حاکم از ابو جعفر که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله سیه سار حجت است الا مریم بنت عمران حدیث هشتم

برداشت که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود علی بارم که فاطمه دست ترشست نزد من از تو و تو از من
بر من از وی حدیث هم مرویست بروایت احمد و ترمذی از ابو سعید بروایت البراء بن عازب و ابن
علی از جابر و از ابو هریره و از اسامی بن زید و از براب بن عازب بروایت ابن عدی مسجود
رضوان الله عنهم که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم که حسن و حسین سیدان جوانان اهل جنت اند
و خواهند بود و حدیث یازدهم مرویست بروایت ابن اجد و حاکم از ابن مسعود که پیغمبر فرمود
صلی الله علیه و سلم که این دو پسر حسن و حسین سیدان جوانان اهل جنت اند و پدر ایشان بهتر از ایشان
ست حدیث شان و از دهم مرویست بروایت احمد و ترمذی و سنائی ابن حبان از حدیث
رضی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که ایاندیری آن شخص را که قبل ازین عارض من شد فرشته بود
از فرشتگان که قبل ازین هرگز بر زمین نیامده بود اذن از پروردگار خود
خواسته بود که سلام کند بر من و بشارت دهد مرا باینکه حسن و حسین سید جوانان
اهل بهشت اند و آنکه فاطمه زهرا زهرا اهل بهشت است حدیث سیزدهم مرویست از فاطمه زهرا
روایت کرد که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم که انا حسن مرا و است بهشتی که در آن حدیث
چهارم مرویست از ابن عمر روایت کرد که بنی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که حسن
و حسین و ریحان من اند و دنیا حدیث شان و دهم مرویست بروایت ترمذی و طبرانی از اسامی
بن زید که فرمود صلی الله علیه و سلم هذان یعنی حسن و حسین پسران من اند و پسران من خرم اند و از حدیث
سن ایشان را دوست دارم پس دستار ایشان را دوست دارم کسی که ایشان را دوست دارد و دوست
همه هم مرویست بروایت احمد و اسحاق بن ابراهیم بن حبان و حاکم از بریده که پیغمبر فرمود صلی
الله علیه و سلم قال الله و صدق رسول الله انما اموالکم و اولادکم فتنه حدیثی که رسول الله
گفته اند که جز این نیست که اموال و اولاد شما نیست من نظر کردم باین دو پسران یعنی حسن و حسین که
می نیکو بای ایشان لغز و پهن توانستم کرد و حدیث خود را قطع نموده برداشتم ایشان را حدیث
ششم بود و از مقدم بن معد کرب روایت کرد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود هذان
و الحسنین علیهم السلام مننت و حسن بن علی حدیث نوزدهم مرویست بروایت بخاری و ابن
و ابن حبان و البراء بن عازب که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم که حسن و حسین سیدان جوانان
اند و کس که پسران خاله کید گیراند فی بن مریم و یحیی بن زکریا علیهما السلام و فاطمه زهرا
السا را اهل جنت است الا مریم حدیث بیستم مرویست از ابن عساکر از مقدم بن معد کرب و روایت کرد

صورت روایت ابن عساکر از مقدم بن معد کرب

حدیث شان و دهم مرویست از ابن عمر روایت کرد که بنی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که حسن و حسین و ریحان من اند و دنیا حدیث شان و دهم مرویست بروایت ترمذی و طبرانی از اسامی بن زید که فرمود صلی الله علیه و سلم هذان یعنی حسن و حسین پسران من اند و پسران من خرم اند و از حدیث سن ایشان را دوست دارم پس دستار ایشان را دوست دارم کسی که ایشان را دوست دارد و دوست همه هم مرویست بروایت احمد و اسحاق بن ابراهیم بن حبان و حاکم از بریده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم قال الله و صدق رسول الله انما اموالکم و اولادکم فتنه حدیثی که رسول الله گفته اند که جز این نیست که اموال و اولاد شما نیست من نظر کردم باین دو پسران یعنی حسن و حسین که می نیکو بای ایشان لغز و پهن توانستم کرد و حدیث خود را قطع نموده برداشتم ایشان را حدیث ششم بود و از مقدم بن معد کرب روایت کرد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود هذان و الحسنین علیهم السلام مننت و حسن بن علی حدیث نوزدهم مرویست بروایت بخاری و ابن و ابن حبان و البراء بن عازب که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم که حسن و حسین سیدان جوانان اند و کس که پسران خاله کید گیراند فی بن مریم و یحیی بن زکریا علیهما السلام و فاطمه زهرا السا را اهل جنت است الا مریم حدیث بیستم مرویست از ابن عساکر از مقدم بن معد کرب و روایت کرد

اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که حسن از من است و حسین از علی حدیث بیست و یکم
 مرویست بروایت طبرانی از عقب بن عامر که پیغامبر فرمود صلی الله علیه و سلم حسن و حسین و گوشت
 عرش اند و معانی نیست حدیث بیست و دویم مرویست بروایت احمد و بخاری ابو داود و
 و نسائی از ابی بکر که پیغامبر گفت بدرستی که این پسر من حسین سید است امید آن هست که خدا را
 بسبب آن صلح اندازد و میان دو لشکر عظیم از مسلمانان حدیث بیست و سهیم مرویست بروایت
 بخاری و راوی مفرد و ترمذی ابن ماجه از ابویعلی ابن مره که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 که حسین از من است من از وی ام خدا را دوست داشته است هر کس حسین را دوست داشته است
 من و حسین و وسط الله از اسباط قال فی النهایة سبط من الاسباط یعنی از من است و غیر
 و در حدیث دیگر حسن و حسین و وسط رسول الله صلی الله علیه و سلم اند یعنی دو طائفه اند و دو قطعه اند
 از آنحضرت و بعضی گفته اند که اولاد نبات است حدیث بیست و چهارم ترمذی از ابی بکر
 که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود دوست ترین البیت نزد من حسن و حسین است حدیث بیست و پنج
 مرویست بروایت احمد و حاکم و ابن ماجه از ابویمره که پیغامبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر کس حسن
 و حسین را دوست دارد مرا دوست داشته است هر کس ایشان را دشمن دارد مرا دشمن داشته است
 حدیث بیست و ششم مرویست که راوی یعلی از جابر که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود هر کس خوشی
 بسیار از او را نظر کند بسیار جوانان را حبس نماید که نظر کند بحسن حدیث بیست و هفتم مرویست
 بروایت بغوی و عبد الغنی در ایضاح از سلمان بن محمد که پیغامبر فرمود صلی الله علیه و سلم ما رول علیکم
 و و پسران خود را بشیر بشیر نام کرد و من و پسران خود را حسن و حسین نام کردم چنانچه بشیران خود
 نام کرد و ابن سعد از عمر بن سلیمان روایت کرد که حسن و حسین دو سهم اند از اسماء را این است
 و عرب و رزمان جا بلیست کسی با این دو اسم نمی یافتند حدیث بیست و هشتم ابن سعد و غیره
 از عایشه رضی روایت کردند که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود که قبر ایل خرد ادر که پسر من حسین
 خواهد شد و بعد از آن... خاک آن زمین نزد من آور و خبر داد مرا که در آن زمین خوابگاه او خواهد
 گشت حدیث بیست و نهم مرویست ابو داود و حاکم از ام فضل بنت حارث که پیغامبر فرمود صلی
 الله علیه و سلم قبر ایل نزد من آید و خبر داد مرا که است من پسر من حسین را خواهد گشت خاک سرخ
 از آن زمین که متعلق حسین است نزد من آور و احمد روایت کرد که پیغامبر فرمود و فرشته نزد
 من آمد که قبل از این نزد من نیامده بود و گفته که این پسر تو حسین گشته خواهد شد اگر خوشی

روایت کرد

حسن و حسین
خبر داد مرا که
پسر حسین
خبر داد مرا که

درین

که خاک آن زمین که مقتل است بپایم تا وی گوید بعد از آن خاک سرخ بیرون آورد و خاک
 سیاه بگوید و در حدیث آمده است که هر که فرشته موکل باران است از خدا تمنا کند
 حوسا که بزیارت پیغمبر بیاورد پس باید و در آن روز نوبت ام سلمه بود و آنحضرت گفته بود که
 در وازه خانه را در میان ما فگشت کنید که هیچکس در میان ما نیاید پس ام سلمه بوزن در واره بود که چون آن در واره
 آمد علی سلم انداخت و آنحضرت او را نشانیده بسرور و لبخند را بوسه داد و انگشت گرفته گفت ای رسول
 الله دوست داری چنین آنحضرت فرمود بلی او را دوست میدارم آن فرشته موکل گفت که
 زود هست که است تو او را خواهد گشت اگر میخواهی ترا مکان مقتل او بپایم و بعد از آن آن
 مکان را بنمود و شتی آن خاک سرخ آورد و ام سلمه آن را در جاکم بست تا بابت گوید روزی که در آنوقت
 میگفتم که آن زمین که بلاست ایضا ابو حاتم حدیثی را میگوید که روایت کرده و احمد مانند این نیز
 روایت کرده عیسی بن حمید نیز حدیثی را روایت کرده اند لیکن درین روایت مذکور است که آن
 فرشته جبرائیل بود پس اگر بصحت رسد محتمل است که در واقع بوده باشد که آن فرشته بود و یک
 مشت خاک آورده با آنحضرت او در روایتی ایضا مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن
 را بپوشید و گفت هیچ کس را ازین خاک می آید و روایتی ملا و ابن احمد در زیادة المسند آورده
 ام سلمه گفت کفی از تراب حمیر بن داود که این خاک آن زمین است که در آن کشته خواهد شد و هرگاه که
 میشتان خاک بخون منقلب شود بدانکه او کشته شده است ام سلمه فرمود که آن خاک را در قارور کردم
 و نزد خود نگه میدارم و با خود گفتم روزی که این خاک منقلب بخون میشود روزی غم خواهد بود و در
 یک روایت آنکه ام سلمه گفت روز قتل حسین را با منم که خون منقلب شود و در روایت دیگر آنکه جبرائیل
 السلام گفت تا آن قتل حسین را بنام تو گفتم بلی اگر سنگ زده چند آورد و او را در قارور کرد
 چون شب قتل حسین رسید شنیدم که قائل میگفت شعثا غما القاتلون جهنم الحسینا
 انشروا بالاعذاب القاتلین قد لعنتم علی لسان ابن داود و موسی و حامل الاخیال
 یعنی آنکسانیکه از روی چهل و هفتاد حسین را مقتول ساختند بشارت باد شمار العذاب عقاب
 الهم و ملعون گشتید بر لسان ابن داود و لعن علی سلیمان و موسی و عیسی و نگاه کردم و آن قارور
 را کشادم و دیدم که سنگ زده خون خنده بود و آن سعد از شعبی روایت کرد که حضرت علی و فقی است
 میرفت برین کربلا در گشت و چون محاذی بنوعی که وی بر پل فرات رسید پتیا و از آن
 زمین پرسید گفتند این کربلاست آنگاه که بسیار کرد چنانچه زمین از آشک چشمان آنحضرت شد

پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که

و این است

و بعد از آن گفت وقتیکہ نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رفتم دیدم کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گرم
 میگردید و گفتند کہ ای چہیت ای رسول اللہ فرمود کہ جبرائیل (ع) آلا نزد من آمد خبر داد مرا کہ ولید بن حسین
 در حوالی فرات در موضع کہ آنرا کر بلا گویند کشتہ خواهد شد و جبرائیل قبضہ خاک از آن زمین گرفتہ
 بمن داد کہ بمویم بعد آنکہ او را بگوئیدم بے اختیار اشک از چشم من ریخت و آنحضرت از علی آوردہ
 روایت کرد کہ علی بموضع قبر حسین گذشت و گفت لشکر کے از آل محمد درین عرصہ کشتہ خواهد
 شد کہ آسمان و زمین بر ایشان گریزند و اصحاب خود را نمود کہ این موضع جائے خوابیدن
 شتران ایشان خواهد بود و این مقام رجال ایشان است و این مقام جای سختن خون ایشان است
 و ایضا ملامد روایت کرد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حجرہ عائشہ غرہ دشت کہ وقت قاتل
 جبرائیل علی آن غرہ تشریف میفرمود چون بان غرہ تشریف برد عائشہ العر فرمود کہ سحر
 نگدار کہ نزد آنحضرت رو و انگاہ حسین بے آنکہ کس خبردار سازد بآن موضع رفت جبرائیل
 گفت این شخص کسیت آنحضرت فرمود صلی اللہ علیہ وسلم کہ این سیر من است باین اورا گرفته بر
 ران نشانید جبرائیل گفت زد و کہ امت تو این را بقتل آنرا نزد آنحضرت فرمود امت من جبرائیل
 گفت بے و اگر خواہی از زمین مقتل و سبب بنایم ترا جبرائیل اشارت بر زمین گفت کہ یعنی کر بلا
 کہ در کوفہ واقع است دست دراز کردہ مشتاق خاک سرخ از آن زمین گرفت و آنحضرت بموضع
 گفت این خاک آن زمین است کہ مکان قتل و سبب خواهد بود و نزدیک روایت کردہ کہ ام سلمہ
 در خواب دید کہ میگردد سحر و جادو مبارک خاک آلودہ دست پر سید کہ سبب یہ چہیت آنحضرت فرمود
 کہ الحال حسین با کشتند و همچنین ابن عباس آنحضرت را در نیم روز در خواب دید کہ سرور وی
 آنحضرت خاک آلودہ و قارورہ در دست دارد کہ پر از خون است انگاہ ابن عباس سوال
 کرد کہ درین قارورہ چہیت فرمود کہ خون حسین و اصحاب بیت را وی گوید بعد از آن شخص کردند
 در بہان روز شہید شدہ بود و آنحضرت روایت کرد کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ملائکہ تجاہد
 من آنکہ قبل ازین نیامدہ بود نزد من گفت سیر تو حسین کشتہ خواهد شد و اگر میخواهی خاک ازین زمین
 و سی بنایم ترا و قبضہ خاک سرخ بیرون آرد و بموید حسین همچنانکہ از آن پیغامبر صلی اللہ
 علیہ وسلم خبر دادہ بود در کر بلا از زمین عراق در نواحی کوفہ کہ بلفظ نیز مشہور است شہید شد
 بدست سنان بن انس بن صفیہ خدا اللہ تعالیٰ بعثتہ اند کہ قاتل وی غیر سنان بن انس لعنہ اللہ
 بود و روز و عم محرم احدی مستین از ہجرت پیغمبر صلعم در آنوقت سن مبارکش بہ پنجہ و شش

آنکہ در داخل شد بر زمین و آنحضرت

عائشہ را
 بر شہود

آنکہ در داخل شد بر زمین و آنحضرت

سال سی و دو چون فی المدینه را شهید کردند قتیله کرده سمر بار کشند و نیز فرستادند و کشت
بروایت منسوب برین نگار که در راه شام جمعی که سر حسین را می بردند در مرحله اول که نزول کردند
دیوار دستی بیرون آمد و قتل از آن است بود و انگاه بخون سطره لوست که از جوامع
قتل حسین است شفاعت حاجی ایدم الحسین فی آیه استی که حسین را مقتول ساختند و در روز قیامت
شفاعت جدوی بنیامیر امیدارید چون مشاهده اینحال نمودند سر را گدشته روی گریه نهادند
مرواست که این بنیامیر پیشال قبل از لغت حضرت رسالت پناه در زمین روم در کتب
بر سنگ نوشته بود و کاتب آنرا کسی ندانسته که کیست ابوالفیم حافظ در کتاب اهل
از منتر از در روایت کرده که گفت در وقت شهادت امام حسین علیه السلام از آسمان خون بارید
و چون صبح رسید دیدیم که جامه های و سبوه های کوزی از آسمان خون بود و بچشم در راه او
و غیر غیر مجید و از جمله علامات که در روز شهادت حسین اظهار شد آنکه در آسمان سباهی غلیم دید
چنانچه در روز ستار امیدیدند و هیچ سنگی را بر نداشتند که در زیر آن سنگ خون تازه بریدند
و ابوالشیخ روایت کرده که قافله ازین در آنوقت بجانب مکه می رفت و چون لشکر نزدیک بجانب
مکه رفت ایشان مرافقت نمود و بجز درین فاقه بعضی از شران اهل قافله که در شرف بودند
همه آنها را کشته مستلک است و آن عینده از جد خود روایت کرده که بعضی از اشتر داران که در
ایشان در آن قافله خاکستر شده بود ویران میخیزد خبر دادند و در آن لشکر کشته شدند گوشت آن غیر باقیه
بود و بعد از آنکه چندین تلخ بود مثل علقه که گویا هیستاد تلخی و آسمان در آن روز سرخ شده بود و آفتاب
منکسف شده چنانچه در روز ستار امیدیدند و مردم تلخ آن کردند که قیامت قائم شده و در شام که
سنگی بر نداشتند مگر آنکه در زیر آن خون تازه بود و عثمان بن اشبه و ابیه کرده که بعد از قتل حسین
هفت روز آسمان گریه کرد و اگر به او سرخ بود و بر تبه که از شدت سوز آسمان دیوارها عمارت در
زمین شیهه تلخ افشای معصوف شده بود و اشبه و کواکب آسمان چندان نازل میشدند که بیکدیگر می افتاد
و این جوی از این سیرین روایت کرده که گفت بنیامیر و زنار بکند و بعد از آن سرخی در آسمان ظاهر
شد و ابوسعید گفت که در دنیا هیچ سنگی بر نداشتند در ایام قتل حسین مگر آنکه در زیر آن سنگ خون
تازه بود و در آن روز آسمان خون بارید و اثر آن خون در جامه های باقی ماند و تا انقطاع
بافت و بقیه و ابوالفیم قبل ازین مذکور ساخته که خون بارید و ابوالفیم داده کرد و آنکه گفت چون
صبح بیدار شدیم دیدیم که جامه ها و ظروف تمام پر خون بود و در روایتی آنکه گفت بارانی

سوره مائده

در روز

بارید بر خا بنهای و دیوارهای خراسان و شام و کوفه از خا بنهای خون و آن و ایضا نقلی
 گوید آسمان گریست و گریه او سرخ بود و از غیر او مر و لیست که بعد از قتل حسین ^{علیه السلام} نه الله عنه افق آسمان
 شش ماه سرخ بود و همان سرخی است که البقال اثرش باقیست بر طرف منیشود و آن سیر میگوید
 که خبر با چنین سیدی که بهتر ازین نبود تا وقتیکه حسین را شهید کردند بعد از آن ظاهر شد
 سعد مذکور ساخت که این سرخی قبل از قتل حسین ^{علیه السلام} نه الله عنه نبود و آن جویری میگوید حکایت
 است که اثر غضب از سرخی وجه ظاهر میشود و چون خدا تیغ منزه است از جسمیت اثر غضب
 خود بر قاتلان حسین در سرخی افق ظاهر ساخت از جهت اظهار آنکه اینک با این امر خدای عظیم
 و گناهی بزرگست و گفت از آنجا که قیاس کنید که روزی عباس را سیر کرده بودند در جنگ
 ناله او منع خواب پیغامبر کرد پس چگونه باشد حال آنحضرت بنا به حسین دیگر آنکه وحشی که قاتل گفته
 بود و چون مسلمان شد بآنکه اسلام قطع نداشت کفر میکند پیغامبر ویر گفت که مقابل من میا
 که دیدن قاتلان وستان بل و دست منیدارم پس چگونه باشد دل آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} میگوید
 کسی را که فوج حسین ^{علیه السلام} نه الله عنه کرده باشد و کسی که امر قتل و سیر کرده باشد و ابلیت و رانخوا
 کرده باشد و با سیر کرده باشد نفوذ باشد من نه الا فعل بعد آنکه قبل ازین روایت کردیم
 در شام سنگی نبرد داشتند مگر در زیر آن سنگ خون تازه بود و در روز قتل ^{علیه السلام} نه الله عنه
 چنانچه پیغمبر از زهری روایت کرده که چون بجانب شام باران آمد آنکه بفرار و نزد عبدالملک رفت
 که در روز قتل ^{علیه السلام} نه الله عنه فوج حجری نبرد و آنکه خون در زیر آن یافتند بعد از آن گفت کسی بقی
 نماند که این پیغمبر را و اند غیر از من و تو باید که این خبر بکسی نگوئی زهری گوید که راز آن خبر را دم کردیم
 از موت عبدالملک ایضا از زهری روایت کرده که غیر عبدالملک را خبر داده بود از معنی پیغمبر
 گوید آنچه از وی بجهت رسیده است که وقوع این امر درین قتل حسین ^{علیه السلام} نه الله عنه و شاید که نزد قاتل
 هر دو این امر واقع شده باشد البته کلامه و ابوالشجر روایت کرده که جمعی با یکدیگر گفتند که سحاح
 قتل امام حسین ^{علیه السلام} نه الله عنه اعانت کرده مگر آنکه خدا تیغ او را بملای مبتلای ساخت قبل از موت اتفاقا
 پیرے در میان آنجا ساخت بود و گفت من اعانت بر قتل او کردم و پیچ بلا بمن بر سیده درین اثناء
 برخاست که اصلاح چراغ کند و در حال آتش در وی افتاد و هر چند فریاد میکرد و سوز و درشتانگاه خود
 در آب فروات انداخت و مع ذلک از آن خلاصی نیافت تا وقتیکه مرد و متصور بن عمار روایت کرد
 بر تنیک از معانالت قتل حسین ^{علیه السلام} نه الله عنه بود و در بعضی تشنگی گرفتار شدند بر تنه که هر چند که آب میخوردند و سیر

کتب
 معتبره
 معتبره

کتب معتبره
 معتبره

شده و توبه نمی کرد و اینان دراز شد بطریقی که در وقت سواری مثل پیمان بر گردن می
 بست آن همه که از سدی افکند که مردی در کربلا ویران یافت که جمعی را تاخته بودند
 میگفتند که سچایس و خون حسین کشیده گشته گر آنکه باقی و جوی مردان شخص مهان دارا کاکا میخیز
 کرده اینجا عشت تکریم نمود و گفت من از آنجای دران لشکر حاضر بودم انگاه آخر شب بر خاست
 که اصلاح چراغ کند فی الحال آتش در جبهه افکند و سوخت شد رحمة الله علیه گوید و الله که جبار دارا
 دیدم مثل غم تنیده بود و آذر مری مروست که گفت از قاتلان حسین بنم سچایس باقی نماند مگر آنکه در
 دنیا حد ایچا ایستان عقاب کرده قبل از عقاب خرت بقتل با بنامینالی یا سیاه رویی را بر زوال
 ملک اندک روزی تا پنج سبط ابن الجوزی از واقعه روایت کرده که مردی سیر و قتل حسین بنم حاضر بود
 بے آنکه معاونت بر قتل می کرد یا قتل در آن هشت باشد بجز در بین حضور و برین ایام نماند
 انگاه مردم از سببان پرسیدند گفت پیغامبر را در خواب دیدم که دستهای مبارک خود را بالا برده
 بود و شمیر و دست و تنب و نزدیکی نطق افتاده بود و ده کس بر آن از قاتلان حسین مقتول خست
 که نزد آنحضرت افتاده بودند چون نظرش بر من افتاد مراست و لعن کرد بواسطه آنکه حاضر بودم قاتلان
 حسین بنم شده بود و او را در خون حسین در چشم من کشید چون روز عدا غمی گشته از خواب بیدار
 روایت کرده اند که شخصی از قتل حسین مبارک او را در پالان سپید خود او خسته بود
 بعد از چند روزی رسوای سیاه شد مثل قبر او می گفتند تو در میان عرب نیکو کردی و ناز و منظر کردی
 راجه واقع شد گفت از آن روز که سر حسین را بر دوشتم هیچ شب من نگذشت مگر آنکه لعن از آن زن
 شخص بقیع و جوی برود و ایضا روایت است که مردی نیز پیغامبر را در خواب دید که کشتی را از خون
 نزد آنحضرت نهاده بود و مردان بر آن عرض میکردند و ایشان را با خون آلوده میساختند و گفتند
 نوبت من رسید گفتند یا رسول الله من قتل حسین نبودم قبل ازین مذکور شد بر و آینه احمد که
 شخصی گفته بود که فاسق بن فاسق حسین را کشت انگاه خدا ایچا از آسمان دو کوب را نذاخته چشم
 زدن او را و اینا ساخت و باز رسیده از منصور روایت کرده که در شام مردی دیدم که بر کوه و مثل
 خنجر بر بود انگاه از سبب من او سوال کرد گفت عادت من این بود که هزار بار هر روز از خنجر
 خود و سلی است مبارکم دور روزی جمعه هزار بار انگاه پیغامبر را در خواب دیدم و خواب بود که
 رو کرد ساخت از آنجای این بود که حسن از وی شکوه کرد و نزد پیغامبر علیه السلام رسید و آنحضرت آن
 روز لعنت کرد و آب مبارک خود بر روی آنده حنجر آنجا که آب من آنحضرت رسیده خنجر شد فلان

۱۱۳

علامت بروی آنند تا وقت موت قلا از ارم سلمه رضی الله عنها تفکر ده که دی شنید که جنیان بر
حسین بگویند وند و آبرو سعد و رده که ام سلمه بر حسین فرزند ان گریه کرد که میوشند و سحر
در صبح آورد و ترندی از بن عمر فرم که مردی گفت که تو از کجائی گفت از کوفه و عراق
بر بینی که ایفر و از خون پشه سوال میکند و حال آنکه ایشان پسر بزرگوار گشته اند و من از پیغمبر صلی الله علیه
و سلم شنیدیم که حسن و حسین بچانیتن من اند و دنیا و سلب خراج حسین رضی الله عنهما بود که یزید
پدید چون بمسند حکومت نشست رسول خود نزد عامل خود که در مدینه بود فرستاد که بیعت و
از حسین بگیر و حسین بر خیمه اطلاع یافته بر نفس خود رسیده بجا نب که تو نمود و اهل کوفه چون
از قدم حسین خبر یافتند کسی نزد وی فرستاد و التماس نمودند که بجا نایبم رنج فرمایند تا ابر
بیعت وی قیام نمایم چو رو خفته که بایشان شده همه تلافی کنیم چون ابن عباس از غمیت
حسین رضی الله عنه واقف شد و راهی کرد و میان گذر اهل کوفه بپریشانی رضی الله عنه و ترک نصره برادرش
حسن رضی الله عنه چون از نصیحت وی ابا کرد گفت پس اهل بیت خود را همراه مبر از آن نیز ابا نمود و آنکه
ابن عباس رضی الله عنه بگریست و گفت و احسین که و این عمر نیز امثال ایشان گفت گریه و زاری
نمود و بروی او بوسه داد و گفت شما بجدای سپردم و این نیز از خیمه ویرانی کرد و در جواب
وی گفت پدرم خبر داده که در مکه کشتی خواهد بود که بسبب او طلال اند حرمت انتقام را دوست
منیدرم که من آن کشتی باشم و قول حسن که ویر گفت بر من از سفاهتی کوفه که ناگاه ترا غم می کنند
بر خروج و بقول خود وفا نکنند و موجب خفت پریشانی تو گرد و از آن پیشیا قبل ازین مذکور
ساختیم چنانچه حسین رضی الله عنه در شب قتل از خیمه تزلزل نموده گفت رحمت خدا بر او و من حسن رضی الله عنه را با و که
بآنچه او گفته بود رسیدم و محمد بن حنفیه چون خبر توبه حسین رضی الله عنه بجا نب کوفه شنید چندان گریه کرد
که طشتی که بهت و سوسا خن پیش و نهاده بودند از آب چشم پراخت و در مکه میجکس نمود که بر
رفتن حسین محزون و غمناک نشد و با لیل مسلم بن عقیل را قبل از خواب روان کرد که از مردم بیعت بگیرد
او چون آنجا رسید و دانه نهر را کس بقبول بیعت بیعت کرد و نیز چون بر خیال واقف شد از
کوفه باین زیاد داد و با لشکر کوفه و آمده مسلم بن عقیل را بدرجه شهادت رسانید و سر او را
نزد یزید فرستاد و او را از حسین رضی الله عنه خبر نمود چون حسین از مکه بداعیه کوفه میروان آمد و در راه
تلافی فرزدق شده که از جانب کوفه می آمد و با وی گفت خبر مردم چیست فرزدق گفت اهل کوفه
سقطت یا ابن سیر الله و کما مردم با شماست و دشمنان ایشان با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

۱۱۴

۱۱۵

میں نے اس وقت اور اس وقت

از آسمانها و الله لفعیل البشار و چون بقاوسته نزولت شد هنوز خبر مسلم با و رسیده بود که در
اسرار حضرت بن بریه قیمی ملاقی می شد گفت یا ابن رسول الله باز گرد و امید خیر از جمعی که من ایشان را
گذشته ام دار و خبر آمدن این بنیاد و کوفه و هتاد و می و قتل مسلم بن عقیل با و رسانید حسین
چون ازین خبر آگاهی یافت پیچید که باز گرد و الله که با من دیگر و بم تا آنکه خون بر او ریخت
نکسید پیوسته خویم شد حسین ^ع بعد از ستاد رحمت سخاوید بود و روان شد عبد الله بن ابی
چون شکست که حسین بنیاد سحوالی کوفه رسیده است بیست هزار کس که اکثر مردم کتابت بحسین بن نوشته
بودند و با و می جعت کرده بودند لیکن بسیار بر آخرت اختیار کرده بیعت با بن زیاد و برید
آمدند البشار را جهت محاربه با استقبال وی فرستاد و حسن بن مولا قی او را لکن اسرا بنیاد شد و شجاعت
کر بلا عدول نمود و بر تن محرم سینه احدی ستین آنجا عبت لعاقب نمود و چون تلقای ولایت
دست داد آنجا عبت از حسین بنیاد التماس کردند که حکم این بنیاد و تحت تابعت بنیاد علیه السلام بحضه
راضی شود حسین از منیع او اذلت نمود که زیاده از کشتاد و دو سینه کس از الهیت برادران
همراه وی نبود آن لشکر کمتر محاربه نمودند و در آن موقف تاه قدم و رزید و از کثرت سها
و سراج ایسان اصلا اندیشه بخاطر مبارک او راه نداد و جمله بر ایشان نمود و بسیار از آنجا عبت
مدرخ و رستا و دور اتنا محاربه این شعر میخواند سنعرا بان علی علیه السلام من الهاتم کها
بهذا من خیر احب من خیر و جیک رسول الله اکرم من منسک و عن سراج الله فی الناس نه
و فاطمه اخی سلاله احمد و جیک عی و الجناحین جعفر و و فینا کتاب الله اهل
صادقا و فینا الله و الحج و الحریذ کز و یستی من سیر علی بن ابی طالب بهرین آل اشرف
بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم و در وقت مفارقت کافی سب مرا این فخر و شرف که بعد من
رسول الله صلی الله علیه و سلم که بهترین خلق خدا است و با حکم جوامع نورانی دارم در میان مردم دارم
فاطمه است خلاصه زبده آل محمد صلی الله علیه و سلم و هم من که حضرت مبارک که لقب و الجناحین است و اما
هم که کس ابدای و او هم در راه رست نمودیم بسبب آنکه و آن و وحی بر ما نازل شده از آسمان
گوید اگر نه این بودی که آن کلمه سان حسین که واجب عمل شده بود و منع استامیدن آب را
میگرداند هرگز بروی قدرت دنیا فتنه بواسطه کثرت شجاعت و مردانگی و شش لقلب
که سه روز منع آب از حسین را و اصحاب او کردند و در آن امام شریف از لشکر اعدا ویراکت
که خود را جان میداند که گویا جگر گوسه آسمان سب و قطره آب را آسمان نمی چندان باشد

خواهم مرد حسین گفت اللهم اقتله عطشا بار خدایا و در این تنگی بکش بعد از آن شخص مرخص گردید
میخورد و از آب سیر نشد تا وقتیکه مرد و ایضا مردیست که حسین بن ابی طالب را میگوید که میاشاید
انگاه مردی حاضر شد میان او و خورون آنجا تیر انداخت و در جنگ می و حسین بن آن مرد را و دعا
بدر کرد بار خدایا و او را بر من تنگی گرفتار ساز تا هرگز از آب سیر نشود و انگاه حرارت در شکم او پیدا آمد
و بر دوش به پشت او بر تیر بر دوش نهادند همیشه او را چندان تیر سانیدند که از گشت گشت و زاید
الوصفت بود لیکن حرارت او را همیشه در تن اندرون میزد و بیرون می افروود و از عقب اقبال چون
تنور آتش بود و فریاد العطش العطش میزد و سوز و آب شیر چند مقدار نزد او می آوردند
که اگر بچسب میخورد و اندایش از کافی بودی آن شخص تمام آن میخورد و فریاد العطش میزد و تا وقتیکه
شکمش منشتق شد و بر و القصة آنقوم غداران با کار آتش جنگ افروختند و اهل بیت حسین را یک بعد
از یک شهید میکردند و وقتیکه زیاده از پنجاه کس از ایشان بدرجه شهادت رسیدند بعد از آن حسین بن
صیحه زد و گفت در میان شما کسی هست که منع شر است را از حرم رسول الله میکند چون یزید بن
حارثه را یا حی یا قیوم شنید از لشکر اعدا اسب بجانب حسین بر تاخت و گفت یا بن رسول الله
من اول کس بودم که جنگ تو ایده بودم و الحال از جمله معاندان تو ام بامید شفاعت جد تو رسول
الله صلی الله علیه و سلم مثال حال من گردان بگفت و شروع در محاربه نمود و بسیار از لشکر اعدا
بکشت تا آنکه درجه شهادت رسید و تمامی اصحاب حسین بن شهید شدند و خود تنها ماند حمله بر آنجا
آورد و بسیاری از ایشان که بشجاعت مشهور بودند بقتل آورد و بعد از آن جمعی کثیر بیکدفعه
حمله آوردند و میان وی حرم محترم وی حاکم شدند امام حسین بن ابی طالب را زد و گفت سقما خود را منع
کنید و از اطفال و زنان من دور شوید چون منع آن کردند باز شروع در محاربه فرمود و تا زمانیکه
از هر طرف زخم بسیار رسانیدند و از سبب بروی زمین افتاد و سر مبارکش از تن جدا کردند و آنرا
لله و انا الیه راجعون در روز عاشورا راه محرم سنه احدى مستین چون سر مبارکش را نزد
عبد الله بن ابی ربه بردند کسیکه مرکب این فعل شنیع شده بود این شعر انشا کرده نزد عبید الله بن
شعر املاء در کافیه و ذهبا فقد قتل الملك المحجبا و من یصل القبلتین البصبا
و خیرهم اذا یدکوز الشیبا فقتلت خیر الناس ابا و ابنا و یمنه طشت من پر از طلا و نقره بسیار
که من اکثر و کرم را کشته ام کسی که نماز میگذارد وی بدو قبله در حالت کودکی بهترین مردان
است از روی سبب از روی او و پدر آنگاه ابن زیاد از منخن عصب کرد و گفت اگر

میداشتی که او را این قریب بود چرا او را بقتل آوردی و الله که ازین خبر سرتو بخوابید و ترا
 طعن باو خواهم ساخت آنکاه گرون بزد و تر و سست که با حسین بی نوزده کس از برادران با سپهر
 برادرش حسن و دادلا و جعفر و عقیل شهید شدند و بعضی گفته اند که میت و یک کس حسن بهیچ
 گوید که در روز زمین مثلین در کر بلا شهید شدند کس خود و ترندی و خبر او را و این کرد چون سر
 حسین نزد این زیاد آوردند از ازا درستی بهنا و جوبی در دست و شب دندان مبارک او را
 جوب به نزد و میگفت نمیکوروی مثل این ندیده ایم چه دندان نمیکو دارد و آنس روز نزد وی حاضر
 بود او گریه کرد و گفت حسین شبیه ترین مردم هست بر رسول الله علیه السلام و این بجه دیار روستا
 کرده که زیرین از مردم نزد وی حاضر بود و گفت ای ابن زیاد چوب خود را برادر که بسیار داشت
 ام که سید الکوین میان یقین ویرا بوسه میداد بعد از آن گریه بسیار نمود این زیاد و بعضی بگویم
 گفت ایکی الله تعالی عینک اگر نه این بودی که سیر شده و خرف گشته ترا گردن بمنزوم زیرین
 از قم از مجلس رخاسب و گفت ایزدان امروز شما بنده و ذلیل خوا سید بود که سپهر دفتر رسول را گشته
 اید و این فرجانه بخود و امیر گردانید و الله که نیکان شمارا خواب گشت و بدین ستار بنده و ذلیل
 خود خوا بدم و ملاک است که باین نعلت عا راضی باشد اگر گشت ای ابن زیاد و را چهره گویم
 غیظ تو ازین زیاد کرد و بد آنکه رسول الله علیه السلام را دیدم که حسن برادران سینه و حسین
 برادران خنجر دست مبارک خود بر ایشان نهاده بود و بار خدا یا انسان ببرد و را به سیر دم و برون
 صالح پس بین که و ولایت و امانت رسول الله علیه السلام نزد و بگو نه سهای ابن زیاد
 نقل است که در اندک زمانی خدا بیجا انتقام اعمال از ابن زیاد گشتید حیا بنحو بصحت رسید نزد
 ترندی که و فیکه سر بر این زیاد و اصحاب در کوفه آورده و مسجد نصیب کردند و ماری پیدا شده
 در میان آن سرمانی رفقه بسورخ تنه این زیاد رفت زمانی مکش نمود و جرون اتم از نوبته
 دیگر آمده همان فعل سجا آورد و قاتل ابن زیاد و مختار ابو عبیده بود و میان سخن آنکه از شعیبه
 بشیان شدند از ترک نصرت و معاونت امام حسین و منجو هستند که ابن عمار را از خود و سازند
 فرقه ایشان مختار ابن ابی عبیده نقض نمودند و مالک کوفه شده شش هزار کس از
 مقاتلان حسین بقتل آوردند با قبح و جرم رئیس ایشان عمر سعد غله گشتند و سحر
 ذی الجوشن پاکه بیغول مباشر قتل حسین شده بود مخصوص ساختند نیز بد کمال عقاب او را
 درینا بجه و یا نگی بسته زیر پا و بهسیان انداخته ملاک گردانیدند ویرا که با حسین همین

آنکه

مقتضی است که در این باب

کتابت شده است
سنگ خندان
صحت
نقد

کرده بود و مردم ازین رکبدر شکر مختار را بی عسیده بسیار کردند لیکن آخر الامر عمل قبیح از سر زده
 دعوی کرد که وی بوی ازل میشود و آنکه محمد بن جعفریه همدی است و این زیاد که باسی بنابر
 کس در موصل نزول کرده بود لشکر عظیم از جانب مختار بر سر آورفته او را با جمیع اصحاب در ورور عا
 بر کنار ذات بقتل آورد و سر را بر ایشان را نزد مختار فرستاد و مختار همان محل که ابن زیاد
 سر مبارک حسین بن علی را نصیب کرده بود و سر ابن زیاد نصیب و بعد از آن از آنجا نقل کرد و در بجای
 که قبل ازین گذشت و راجعاً در مینوی می داخل شد و از جمله اتفاقات عجیب نیست که در آن
 کوفه رفته نزد ابن زیاد و مردم نزد او صفت زده بودند و سر حسین بر سپهر نهاده بود
 از دست راست او بعد از ایامی نزد مختار رفته در همان موضع دیدم که سر ابن زیاد و زوی نهاده
 و مردم بهمان طریق صفت زده اند باز بر مصعب ابن زبیر داخل شدم دیدم که سر مختار و سر همان
 موضع نهاده از نزد عبد الملک بن مروان بر فتم سر مصعب همچنان دیدم آنگاه عبد الملک
 مروان را از اینجا خبردار کرد و گفت خدا تیغی نوبت بچشم ترا نماید و امر کرد که آنجا را خراب کنند
 با تجمیع چون سر مبارک حسین را نزد ابن زیاد آوردند آنرا با سیاهی آل حسین جمعاً نزد یزید
 فرستاد و بعضی گفته اند که یزید منکر این زیاد شد ازین عمل قبیح که او بفعل آورده و دعای رست
 و مغفرت کرد و در حق حسین و سر مبارک او را با بقیة اولاد بدینه فرستاد و سبط ابن جوزی غیر
 او گفته اند که مشهور است که یزید اهل شام را جمع نموده خبر کرد و سر حسین را در میان مجلس نهاده
 عصا دراز چوب خیزان که در دست و پشت در آن میکوفت و جمع میان این دو قول این طریقی
 کرده اند که احتمال آنکه یزید بحسب ظاهر انکار بر این زیاد و ترحم بر حسین کرده و اما در خلوت عمل
 از وی صادر شده بقرینه آنکه مبالغه تمام و تعظیم و ترفع این زیاد کرد و حتی آنکه دیر اباد کردن
 خانه خود که زمان میبودند طلب نمود و این جوزی گوید که هیچ تعجبی ندارد که این زیاد نیست و جوزی
 زون یزید بن ابی اخط و بسن آل نبی علیه السلام مثل سیایا بر شتران و سرای و در و
 ایشان بر منته و ظاهر ساختن و غیر ذلک از افعال قبیح او که بود سر مبارک حسین در
 خزینة یزید بود زیرا که سلیمان بن عبد الملک که یکی از ملوک بنی امیه بود پیغام برادر خواب
 دید که ملاطفت و ملائمت بوی میشود و تغییر از حسن بصری بن بر سیدند حسن گفت شاید که حسن
 در حق ابلت آنحضرت کرده باشی عبد الملک گفت بله سر حسین را در خزینة یزید یافتیم و
 آنرا در پیچ جامه پیچیده با جماعته از اصحاب و بربری نماز گذاردم و دفن کردم حسن بصری حنیه

۴۹
 سر مبارک حسین بن علی را

عمر مختار از مختاران یزید

دعوی خود کرد

اسد علیہ السلام نقل سبب برنار میخاست از تو بعد از آن سلمان بن عبدالمطلب جازیه عیسیٰ بن
 بصری دستا نقل است در زمانیکه یزید نسبت بسرمبارک حسین این نوع بله او کی مکرر
 بفعل می آورد اتفاقاً شش از جانب قیصر رسالت نزد یک یزید او را نزد خال تعجب نام کرد
 گفت در بعضی از جزایر قافزار عیسی علیه السلام در دیری مدتی است و او هر سال از راه
 دور زیارت آن میرویم و ندور و قافلت میبریم و تعلیم آن میکنند بطریق که شما تعلیم کنید
 کس در ستان بفرزدان میخاست خود این نوع سلوک مینماید گواهی میدهم که شما را باطل اند و مجبور
 مردی میگرفت که من از نسل او و علی السلام در میان من و او هفتاد و بیست است و یهود غایت
 تعلیم و حرمت من بجائی می آورند و شما بسرمبارک یزید خود را مقتول میسازید و ایضا امر
 است که جماعتی که در راه محافظت سر حسین بن سید و در نزل میگردید و سر را بر سر
 مدد اسیران میباشند و در بعضی از منازل راهی اند و بر خود ایمنی مشاهده نمود پس در آن
 سر کشت گفتند که سر حسین ابن علی ابن ابیطالب یعنی اسد است را میباید گفت شما بدو
 مسیح علیه السلام را فرزند بودی هرگز او را در چشم خود جا میدادید شما مردان اید که فرزند خود
 خود را مقتول میسازید هزار دینار از من بگیرید و امشب بگذارید که سر نزد من باشد آنجا است
 ایمنی کرده و ما پس آن سرمبارک گرفته غسل داد و خوشبوئی میداد و در کنار خود نهاده و من بجای
 آسمان دشت و آدم هیچ شسته گریه میکرد و آنگاه مسلمان شد با من سبب که نوز میباران
 سر نیز آن آید بجانب آسمان ساطع شد و بعد از اسلام از ویریدن آدمی غم خود بخدشت
 ابلت رسول الله مسعود شد نقل است که آنجا است سر حسین را برداشته و بجای چند از آن
 که غارت کرده بودند بدست ایشان افتاد و در ثنائی راه میخواستند که زنا قسمت نمایند
 چون سر کباب کشادند تمام خورند و سفارش شده بود و در کثرت آن نوشته بود که لا تعجلن
 عما یعمل الظالمون و بر جانب دیگر و سبیل الذین یلکون و انی منقلب ینقلبون و در خانه کتاب
 خواهد آمد که من یزید جازیه است یا ممنوع است آورده اند که چون حرم حسین بن را می بردند
 بنوعی که اسیران می بیند باین وضع کوفه رسیدند اهل کوفه بر حال ایشان ترحم نمود
 میکردند آنگاه زمین العابدین بن الحسین گفت آنجا است بر حال میگردید پس گریه
 ابرار و اجداد و ابلت را بقتل آوردند و حاکم از طرق متعدد روایت کرده که پیغمبر
 اسد علیه السلام فرمود که جبرائیل علیه السلام گفت که حقیرانه و تلک میفرماید که بعوض خون

هزار و دوم جابر و داد و عذر خواهی نمود که در بیوقت چیزی حاضر نبود الا زیاد از پیش قدم
 فروز و در بدو حال قبول نکرد و گفت من هیچ شما از برای خدای کردم نه از برای عطا
 امام گفت ما این بنیم که آنچه بخشیدیم باز نمی ستایم نگاه فروز و آن عطا قبول کرد و در
 حبس ششام را بجا آورد و هشام چون واقف باین معنی کسی فرستاد تا او را بیرون کرد
 و امام زمین را بعبادین عفو بسیار میفرمود از کسانی که با وی خصومت می داشت میگردیدند و چنانچه
 مرویست که شخصی که شخصی را اسب کرد و آنرا قتل نموده او را بروی خود میاورد و از وی اعراض نمود
 آن شخص نابرازار وی گفت ترا اسب کردم امام فرمود من نیز از آن اعراض نمودم و این اتفاق
 است بقول خدا *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْفُوا* و اما بالعفت و اعراض عن الجاهلین و از سخنان نیست که
 گفت اگر ندانست و خواری بیایم از کسی شادی و مسرت من بیشتر است شرح موی بیایم و قضا
 وی رضی الله عنه ... بود و قتی که بخواه و بهفت سال از سنه شریف است که
 بود از آن جمله دو سال با جد خود علی بن ابیطالب و دوه سال با عم خود حسن و یازده سال با پدرش
 حسین و چنین گفته اند که ولید بن عبد الملک اخنوخه علیه السلام را بر او و در بقیع مدفون است و
 عم خود چهار دختر و یازده پسر از وی از جمله پسران ابو جعفر و محمد باقر و دارش علم و عبادت
 و زهد از امامان انبی عشر بود و با قدر لغت از بقره الارض گرفته اند یعنی سنگا که زمین را در خفایا
 از بیرون آورد و ظاهر ساخت و او را با قرآن بخت میگویند که اظهار خفایا کنوز معارف
 و حقایق احکام و لطائف حکم فرمود و چنانچه مخفی نیست مگر بر کسی که بصیرت و منط و بصیرت و
 فاسد شده باشد و از بخت و در شان می گفته اند که وی با قرآن جامع و مشایخ و رافع علم و صفای قلب
 و کار خیر و طهارت نفس و شرافت خلقت و شرف خود را در اطاعت خدا استقامت نمود و در
 مقامات حار فین چندین رسوخ و شرف که البته و اصفی این وصف آن گنگ و لال است و در
 و معارف سخنان بسیار و او که این عجا که تاب بیان ندارد و همین شرف ویرا کافی است
 جابر روایت که ابو جعفر با قرآن گفت در وقتیکه صغیر بود که پیغامبر ترا اسلام میرساند خدا مجلس
 گفتند ای جابر کیفیت از بر سر ما واضح کن جابر گفت نزد رسول صلی الله علیه و سلم نشسته بودم
 و حسین در کنار آنحضرت بود مرا گفت ای جابر حسین را پسر خود باشد که نام او علی باشد
 و چون روز قیامت در آید منادی ندا کند باید که سید عابدین بر خیزد و پسر حسین که نام او
 علی است بر خیزد باز فرمود که این علی را پسر می خوانند نام او محمد خواهد بود و اگر زمان او را

و

و

و

کتاب
تاریخ
چهارم

تاریخ
چهارم

در بابی سلام من ادبانی و قات و بنی رسته و بیع عشر و بایه از هجرت رسول خدا
 و هشت سال بود و در اندر وادند مثل بیع رشیدی علوی بود از جانب پدر و مادر و در
 حسن و عباس در بیعت مدفون شدش فرزند از وی باغی نقل ملک ایشان امام جعفر بود
 ویرا غلبه و مدعی خود ساخت و در علوم ظاهر و باطن کمال بود و علم او در جمیع بلاد مشهور
 و اکابر علما مثل بنی بن سعد و ابن جریج و مالک و سفیان بن داود حنیفه و شعبه و ابویوسف
 رحمهم الله تمام ایشان نقل علم از امام جعفر صادق علیه السلام کردند و در علم او فرموده است قاسم
 بن محمد بن ابی بکر قبل ازین بیان کردم نقل است که چون منصور عباسی کسی که از خلفای بنی عباس
 بود و زیارت بیت امام شریفه بدو گویی و نامی جعفر بن محمد بن زید منصور کرد و چون صادق آن
 شخص را دید و در مجلس حاضر شد صادق بن گفت که سوگند کن که آنچه گفتی راست است چون تو را
 در سوگند خوردن کرد و بالله العظیم صادق بن گفت ای امیر المؤمنین بطریق که من میگویم ویرا
 سوگند ده منصور گفت بهر نوعی که خواهی بیان کن صادق بن گفت بگو بشت من چون
 الله و قوته و الجبال الحی و قوته لقد فعل جعفر کذا و کذا و قال کذا یعنی بگو که کبر
 شد من از حول و قوت و التجا حول و قوت خود آوردم که جعفر حسین و حسین کرد و حسین حسین
 آن شخص را و الله اکبر و یاد ثانی حال بهین طریق قسم یاد کرد
 و هنوز تمام نکرده بود که در جای خود و بیفتاد و بمبر و آنگاه منصور با امام جعفر صادق گفت تو
 مبر او منترائی از آنچه در حق تو گفته اند و ویرا عذر خواهی تمام کرد و در وقت رفتن رسید که خادم
 خلیفه بود خطبه فاشه و جایزه میگرد و شش ماه امام جعفر صادق آمد و سالها و قات با منزل خود
 تشریف آورد و این حکایت آمده است بنا بر تطویل نیاوردیم و نظیر این حکایت هم در کتب
 المحض ابن حسن المشته ابن حسن سبط را واقع شد چنانچه مر و است که شخصی در مسیر سعادت و بدو گویی
 یحیی نزد دارون الرشید کرد و از انوشته با و داد و بخشی خود متوالی آن امر شد و ویرا قسم داد
 را وی گوید که هنوز قسم تمام نکرده بود که منظر رسید و بیک پهلوان افتاد و چون پای او رسید
 بیرون آورد و زنده کرده بود و دارون الرشید سر این معنی از یحیی پرسید یحیی گفت تعجید و تعظیم
 خدا شیکا و قسم منع تعجیل عقوبت میکند و درین صورت چون فانی از تعظیم است عاجلا عقوبت
 میفرماید و سعودی روایت کرده که این قسم بر باد و یحیی که بمبوسی الحون بود و واقع شد که
 معایت وی نزد دارون رشید کرد و سخن میان ایشان بطول انجامید ابا از آن موسی گفت

الله اكبر خبر داد مرا پدرم از حرم و از پدر خود و از جد خود علی بن ابی طالب که پیغمبر فرمود که هیچکس
 یار نمیکنم باین صیغه یعنی از حول و قوت خدا هیچگاه در عقوبت او تعجیل فرمایید بیشتر از سه روز و از
 که دروغ نمیکویم و دروغ بامن نگفته اند و برین نقل ای امیر المومنین کسی را بر من مگر اسرار اگر
 سه روز بگذرد و عاقل پیشین بخیر نیاید خون من بر تو حلال است آنکه مار و کبک را بر روی
 گماشت و هنوز وقت عصر همان روز نگذشته بود که ز سیر بر من جزام گرفتار شد و اعصابی و درم
 کرد مثل مشک که پرازا با کرده باشد و در اندک وقتی قوت شد چون او را و قبر نهادند قبر او
 نزد قوت و آنچه مضطر و القطن از آن بیرون آمد آنگاه چند خوار از خض و خاشاک آورد و
 در آن قبر انداختند از در مرتبه ثانی فرود رفت چون این خبر بهار و ن شید رسید تعجبی بود
 شد و دیگر روینار طلا جهت موسی فرستاد و از سر آن سوگند رسید موسی بن عبدالله خدا را
 خود از پیغمبر نفکر و که فرمود و ما من احد یحلف بيمين فجد الله فیها الا استجی من عقیقه
 و ما من احد یحلف بيمين کاذبة فنافع الله و فیها جوله و قوته الا عجل الله له العقوبة
 قبل ثلاث نیت سیکه سوگند یا میکند و در آن سوگند تجبید تعظیم خدا هیچگاه نماید مگر آنکه شر
 دارد که ویرا عذاب نماید و هیچکس نیست که سوگندی دروغ بکند و نزاع کند در آن سوگند و جو
 قوت خدا هیچگاه او را عقاب فرماید قبل از سه روز نقل است که یک از طائفتان مولا امام
 جعفر را بقتل رسانید امام رفته تمام آنشب نماز گذارده در وقت سحر بر کوه عمار کرد و بهما
 محظوظ فرماید و بر وند که آن شخص و قات یافت حکم من عباس کلبه در شان عموی ندین
 علی رضا این شعر گفته بود و شعر صلی الله علیه و آله زیلا علی جلع نخلة + ولم یهدیا علی الجحش
 چون امام جعفر الصادق شنید گفت اللهم سلط علیه کلبا من کلابک بار خدا یا سکه را از
 سگ کان خبر وی مسلط گردان بعد از آن در همان روز شبی او را دو پاره کرد و از جمله مکاشفات
 امام جعفر الصادق آنکه ابن عموی عبد الله کشید بنی هاشم بود پسری داشت محمد نام طلق بن قیس
 در دروازه دولت بنی امیه و صنعت ایشان بنو هاشم میخواستند که بجهاد بر او را بیعت کنند و از
 جعفر الصادق التماس بیعت کردند و از بیعت ایشان ابا کرد و مردم بیعت بوی کردند که از دروازه
 حسد بیعت نمیکند امام جعفر الصادق گفت والله که خلافت نه من نخواهد رسید و نه بایشان کلبه
 خلافت اصحاب قبا ی زد و خواهد بود که صبیان و غلامان ایشان بآن بازی میکرد و کشته
 و منصور عباسی و از روز حاضر بود و قبا ی زد و پوشید و چون این سخن از امام جعفر الصادق

۴
 برای خود و در حول و قوت خود فرمود و ما من احد یحلف بيمين فجد الله فیها الا استجی من عقیقه

۱۲
 امام جعفر صادق علیه السلام

ششم همیشه در خاطرش بود تا وقتیکه خلافت ایشان رسید و الدام جعفر امام محمد باقر علیه السلام
عنه تیر قبل از وی از منتهی قبر داده بود که منصور عباسی الک شرق و غرب رو زمین خواهد شد و در
بطول خواهد انجامید منصور گفت اقبل ان شاء الله الک انتم شد گفت بے باز منصور گفت که کسی از
اولاد الک خواهد شد گفت بلی باز پرسید که دست بنی امیه گفت دست شما و بنیان شما یک است اسند
بازید همچنانکه گروهی باز دوین سخن بحدیث که از پدر خود یاد دارم از آدمی گوید چون از بیت
خلافت منصور عباسی رسید از قول محمد باقر علیه السلام و ابوالقاسم طبرانی از طریق تلبه و هب رویت
که از لیلی بن سعد شنیدم که گفت در سه ثلاث عشر و امیه از هجرت باراده گزاردن چه که منظر
رفتیم روزی نماز عصر در مسجد گزارده بگو باوقشین بالا رفتیم دیدیم که شخصی نشسته بر عمار مشغول است
و یارب یا رب جنتین گفت که نفس بے منقطع گشت یا حی یا قیوم جند ان گشت
که نفس می قطع یافت باز گفت الهی شتهای انگو رد دارم بچشان مراد این دو بر که بگوید
ام هر دو کهنه شده بپوشان مرا کتیت گوید که هنوز کلام و می گشته بود که سکه بر انگو رسید
با آنکه در روی من را از روز انگو رد بود و دو بر دیگر دیدم که مثل آن دروغا ندیده بودم بعد
از آن شروع در خوردن انگو رد گفتم من تیر شریک تو ام گفت بجهت گفتم بر آنکه
تو دعا کردی من این کردم گفت پیش ای توانا و غالی چون پیش فتم انگو ربی داده دیدم که هرگز
بلذت آن انگو رد نخورده بودم من را او هر دو بر شد فتم هنوز بجای خود بود با من گفت چیزی
ازین ذخیره بکن چنان ساز آنگاه آن کج بر در گرفت و می از آنها بمن داد و گفتم بیا چای از
ندارم بعد از آن یکے را از خود ساخت و دیگر برادران دو کهنه که بر دوپوشیده بود
بروشت و از آن کوه فرود آمد و چون کسی رسید بر دوپوشی و می گشته بپوشان مرا
یا ابن رسول الله از آنچه خدا بپوشانید چرا که بر منبه دعا کنم آنگاه هر دو را بوی داد و من را
کردم از آنرو که این چه کست گفت امام جعفر الصادق است باز چون شخص بے نمود که بجز
بشوم قدرت بروی نیافتم و قات وی سم در سن اربع و ثمانین مایه بود و او از منی اندیشه
نیر مسموم ساخته مثل پدر و جدش چنانچه از آن حکایت کرده اند و سه مبارکش شصت و
سال بود و در قبه مذکور نزد ابای خود دفون گشت از وی و ضر و شش سپهر اند از آنجا امام
موسی کاظم بود که وارث علم و فضل و کمالات خود گشته و در اکاظم آنجهت خوانند گفته
که علم بسیار دشت و خشم فرو میبرد و از مردم تجاوز و عفو می نمود و در اهل عراق مشهور بود

و در باب قصه از حواری نزد خداوند **الحمد و اعلم** این مان خود بود و سجد
 نیز از همه ایشان زیاده بود و نقل است که مارین سید دیر گفت چگونه شما میگوئید که اوست
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که شما اولاد علی ابن ابیطالب امام موسی کاظم این بیت خواند
 و من ذریه داود و سلیمان این قول را گفتند و عیسی چون پیام عیسی رسید گفت عیسی علیه
 السلام را بدیدم و حال آنکه خداوند او را زریه خواند خداوند او را فرمود و من خلائق فی
 بعد اجاء لک من اهل قبل تا لواندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم الا نیرینه
 در وقتیکه خداوند او را امر کرد که پیغام بر صلی الله علیه و آله سلم با نصاری میاید که آنحضرت عالم فاضل
 و حسن و حسین را بخواند پس حسن و حسین بن پسران رسول الله صلی الله علیه و آله سلم این حجت گفتند
 و ما از اولاد حسینیم و از جمله کرامات ظاهره امام موسی کاظم است که ابن جوزی و زهری و غیره
 از تحقیق آن روایت کرده اند که گفت در تاریخ شیع و اربعین و مایه از هجرت بداعیه گذارن
 حج بیرون آمدیم چون بقاوسی رسیدیم او را دیدیم که از مردم جدا شده گوشه گرفته است با خود
 گفتیم که این شخص کی از صوفیه خواهد بود و چو استم که و بال مردم شود و درین راه بروم و او را
 سرزنش نمایم تا باز کرد چون نزد وی رفتم قبل ازینکه من این حکایتی گویم با من گفت ای شیخ
 اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن الیه یضیع بر میزد و گذارید بسیاری از گناهان را که در حق
 از گمان بزه گاریست و گناهی بر آن مترتب شود شقیق گفت چون این آیت از وی شنیدیم
 و بر اشنا ختم میخواستیم که فذر خواهی کنیم و علت از وی طلبیم فی الحال از نظر من غایب بود و
 ندیدیم مگر در منزل دیگر که او را فقیه گویند در حالتیکه نماز میگذارد و اعضایی او مضطرب بود
 اشک از چشمان مبارک میریختند چون ایستاد که اعتذار از مردم تخفیف مسلوته نموده این بیت خواند
 وانی لعنوا لمن تالیس و عمل صالحا ثم اهتک من نیک امر زنده ام کسی که تو بگرد و ایمان آورد
 و عمل ستوده کرد و براه رست مستقیم و ثابت ماند تحقیق گوید باز در منزل دیگر که آنرا میگویند
 و بر ابر سر جای دیدیم که رکوع او در جاه افتاده بود و انگاه و عای کرد تا آب بالا برادر رکوع
 خود را برداشت و وضو ساخت و چهار رکعت نماز کرد و انگاه بجانید و ده از رمل میل نمود
 و قدس از آن گرفته در رکوع انداخت و آشامیدیم گفتیم از رقی که خداوند او را امر فرمود
 و امام موسی کاظم را فرمود ای شقیق همیشه خداوند او را ظاهر می باشد و بالی بر اشراف او بود
 باید که ظن تو به پروردگار خود و نیکو باشد بعد از آن رکوع بدست من داد و در آن شریعت

از سبوت و شکر بود که لذت خوشبوی آن شرب هرگز نیاشامید بوم چنانچه از آن شیر
 و چند روز دیگر میل طعام و شراب نکردم و در آن راه دیگر آوراندیدم مگر در کوه و
 خدرو و زنده غلامان همراه بودند بخلاف وضعی که در راه دشت نفل است که چون بان
 رسیدنچ آمد بعضی از مردم سعا به و دیگر گویی امام موسی کاظم نزد وی کردند و گفتند که از طلبه
 اموال از جهت می آید آوردند چنانچه کالاسی بسی نهار و نهار طارخ می نمود و بنابرین بان
 ... بشید نزد امیر خود عیسی بن جعفر بن منصور که دالی بعبره بود فرساده و مدهنگسال
 او را حبس نمود و انگاه نارون سجد در باب فلکتابی بوالی بعبره نوشت و از بنیعیه ابا کرد
 گفت او خطای ندارد و امجال خود است و بهار و نوبت یاد اعلام نمود که کسی را بفرستد تا امام
 موسی کاظم را تسلیم وی کنم و اگر کسی را نفرستد او را خواهم گذاشت هر جا که خواهد خوابید
 نارون رسید چون کسایت وی رسید بنیعیه بنیعیه یک ... تا امام موسی کاظم را تسلیم نمود
 و سفارش او کرده بود که با وی چیزی نکند بعد از آن هم در طعام وی کردند و بعضی برآمدند که هم
 و طب کرده دادند بعد از آنکه روز وفات یافت مدت عمرش شصت و پنج سال بود و سواد
 آورده که نارون بشید علی بن ادر و خواب دید که در دست او حرب بود و گفت اگر کاظم را بفرستد
 باین حرب را خواهم کشت نارون فرغ ناک از خواب خاست یکی را بر خوان خود و دست نادر
 نهار در دم جهت وی فرستاد و گفت او را خبر سازید اگر خواهد در اینجا مقام کند تا عظیم دگر
 او کرده بشم اگر خواهد بدین رود چون امام موسی کاظم نزد نارون رسید آمد با وی گفت
 چیزی عجیب بودیدم سر بنیعیه را باین بگو حضرت موسی کاظم فرمود و پیامبر را در خواب دیدم
 این چند کلمه تعلیم کرد هنوز از خواندن این کلمات فارغ نشده بود که خلاص شد و بعضی گفته اند
 که موسی بن مهدی که لقب بهادی بود و در اول حال حضرت امام را محبوبان صاحب انگاه حضرت
 علی رضی را در خواب دید که این آیت بر وی خوانده فصل عیسی بن ان تالیتم ان تفسد علی کاف
 و تفسدوا ارحامکم یعنی آیا امید توقع است از شما اگر بخوید که بر امور مردمان یعنی حاکم خلق
 و آنکه فساد کنید در زمین از روی تکبر و تعظیم و قطع رحم نماید بنابر تفسیر و ظلم آوی چون از
 خواب بیدار شد و دانست که مراد جفس امام موسی کاظم است پس او را را از خواب
 نارون نشید و بر او دید که نزد کعبه نشسته با او گفت که توئی که در ستر از مردم بهیمن میگویی گفت
 تو امام جعفری و من امام قلوبم و چون در مدینه مقابل وجه شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم

نارون

کعبه

هر دو حاضر شدند بارون شهید با آواز بلند گفت پسر عم من کاظم رضی الله عنه گفت السلام
 علیک ای پدر من بارون از میخانه در می شد و همین سبب او را چو و بیخداد بر دو در اینجا
 محبوس ساخت و بیرون نیاورد تا وقتیکه وفات یافت در همان قید که بود و او را در قفا
 عزلی بغداد مدفون ساختند بدانکه ظاهر حکایت با یکدیگر منافات دارد و اگر آنکه بر تقدیر
 حبس کنیز و اولاد و کور و انانیت او در وقت سی و هفت بود و از آنجا امام ابو الحسن علیه السلام
 اعلم و اکمل و اجل قدر بود از باقی اولاد او را بخت بود که مامون خلیفه تعظیم و اجلال او بسیار
 نمود و او را دوست نامید و در قصر خود را در نکاح وی آورده و در ملک خود شهر گشت
 و تفویض امر خلافت بوی کرد و چنانچه در سندهای ماستین بدست خود عهدنامه نوشت که علی بن ابی
 ولی عهد بدست و شهادت جمعی کثیر بر آن نوشت لیکن قبل ازین مامون وفات یافت
 مامون تا سفت بسیار خور و از میخانه نقل است که قبل از فوت خبر داد که انگور و انار زیر کلاه
 خوا مد خور و بهمان فوت شود و این خبر داد که مامون میخواست که او را در عقیقه برون کشد
 و فن کند لیکن استطاعت آن نداشت آخر از جمیع آنچه خبر داده بود آنجا نماند و معروفی که نمی
 است و سمری سقطی است بدست او مسلمان شد و از جمله موالی او بود و حاکم رد آنیه کرد که با مردم
 گفت ای بنده را منی شو با آنچه از او خدا می ست و مستند شو که از آن ناچار است و بعد از آنکه
 روزانم و وفات یافت ایضا حاکم ردایت کرده از محمد بن علی بن ابی حنیف که گفت
 پیغمبر را در خواب دیدم و در منبر ای در بکره حجج و در آنجا تمییز و اندگاه با آنحضرت سلام کردم
 طبقی دیدم که از بخیل ندیده ساخته بودند پیش آنحضرت نهاده خرامی صحافی بودند آنحضرت نهاده خرامی
 از آن بمن داد و من آنرا تاویل کردم که بعد و این خرامان زده خواهم نامد چون بدست رزداران
 حکایت گذشت ابو الحسن علیه السلام از مدینه آمد و در همان منزل نزول فرمود و مردم
 میخویند و سلام می دادند چون بخدمت وی رفتم دیدم که در همان موضع رسول الله
 علیه السلام در خواب دیده بودم نشسته و آن طبق مذکور همان نوع از خرامان زدوی نهاده
 چون سلام کردم و مستثنی از آن خرامان را بمن داد شما کردم همان قدر بود که رسول الله علیه
 و سلم در خواب بمن داده بود و گفتم زیاده کن امام علیه السلام گفت اگر رسول را یوه کرده
 بودی بمن نیز زیاده میدادم و در تاریخ نیشاپوری آورده که حضرت امام علی بن موسی الرضا
 چون در نیشاپور جمع غلایق بربارت وی ببردن آمدند و امام جبهت در رفع آن قلاب پرده

سر کشیده بود هیچکس را نمیدید و از جمله که بر علماء و مجتهدین بلفظ ائمه در عهد رازی محمد بن اسلم طوسی
 در آن شهر بودند با خلفی بی نهایت از طلبه علم و اهل حدیث بحضرت شتافته التماس نمودند که در
 مبارک خود را بایشان نماید و حدیثی از آباء و اجداد خود جهت ایشان به وایت کند بعد از
 مصرع بسیار نام قبول این معنی فرمود استری که آن سوار بود و باز داشت و غلامان را امر فرمود
 بپایزده از روی مبارکش برداشتند و چشم فلانی را بر رویه گفت مبارک خود را روشن ساخت
 و نظر مردم چون بدو گسبوی افتاد که بدو شبها خود را نداشتند و بعضی هم استرش را نوسه میدادند
 گریه فریاد مینمودند و بعضی خود را در خاک انداخته بودند و بعضی هم استرش را نوسه میدادند
 عکما و فریاد آورده گفتند ای معاشر ناس ناسی ساکت باشند چون ساکت شدند شیخ بود
 و محمد بن اسلم با زاناد التماس نمودند که نام گفت خبر دادم را پدر خود موسی الکاظم را از بعض
 الصادق از پدر خود محمد باقر از پدر خود زین العابدین بن حسین و او از پدر خود علی ابن ابیطالب
 که رسول الله علیه السلام که گفت خبر دادم را جبرائیل علیه السلام که گفت از رب العزت
 جل جلاله شنیدیم که میگفت لا اله الا الله حصتی من قلم داخل حصتی و من دخل حصتی
 ائین من عذابی لا اله الا الله کلمه توحید است بمنزه حصایبست از جانب من هر کس که این کلمه را بخواند
 الله گفت در حصار من داخل شد و هر کس که در حصار من داخل شد محفوظ ماند از عذاب من بعد
 از آن امر فرمود تا پاره بر روی انداختند و روان شد و رویت که عند جمعی کلمه و وایت
 آورده این حدیث را نوشتند تا الله نسبت نهر ارشد و در روایتی آنکه حدیثی که در آن وقت روایت
 کرد این حدیث بود الا همان معرفه بالقلوب و اقرار باللسان و عمل بالادکان و احتمال دارد که
 واقع بوده باشد و از احمد بن حنبل منقول است که گفت اگر این چهار بر مجنون میخواندیم هر آینه از
 مرض خلاص می شد آن ساعت و بعضی از حفاظ حدیث روایت کرده اند که زنی در ایام
 منوکل عباسی غوسه کرد و در من سید ام موقوف گفت میخواهم که کسی تحقیق این را بگوید و بگوید
 نگاه که او را ولالت کرد و در ایام رضا رضی الله عنه چون ویرادر مجلس خلیفه حاضر گردید
 بر تخت نشاند پهلوی خود التماس نمود که از آن زن سوال کن که امام فرموده است حرام
 ساخته است گوشت او را و حسین با بر سباج اگر رست مسکون ملاقات سبع کند چون این معنی
 آن زن عرض کرد و فی الحال بکذب خود اعتراف نمود و بعد از آن بچند روز خلیفه
 گفتند که تجربه این امر باید نمود و خلیفه امر کرد تا آن سبع آورده در صحن فقر وی

این حدیث را در بعضی کتب معتبره
 آورده اند و در بعضی کتب
 منقول است که در آن وقت
 روایت کرد این حدیث بود

راکر وند و کسی طلب ابام رضا فرستاد و چون ابام تشریف برد آن قصر داخل شد دروازه
 قصر را بستند قبل از آمدن ابام فریادی که میزدند گوش مردم را که ساخته بودند و چون ابام
 نزدیک می رفتند و خود را آوردی مالیدند از آن لغزه و فریاد که ساکت شدند و حضرت ابام
 باستین خود ایشانرا مسح نمود و بالا رفته ساعتی نزد متوکل خلیفه نشست و سخن گفت و چون
 پایشان آمد بهما نظری اول سبحان عمل نمود تا بیرون رفت و متوکل جایزه نیکو از بهشت می فرستاد
 انگاه بعضی از حضار مجلس بان متوکل گفتند که همچنانکه این عمر تو نسبت باین سبب بفعول او رویاید
 تو نیز بفعول او روی متوکل بر آن امر بر است نمود و گفت اگر میخواهید که مرا قبل از پید و ام کرده
 این را از راکس گویند و مسجودی نقل کرده که صاحب این قصه بسیر علی رضا بود که علی شکر
 باشد و علماء قول او را صواب نموده اند چرا که علی رضا در ابام خلافت مامون خست شده بود
 و زمان متوکل در نیافت پس ببارکش بجا و بچمال شد و پنج پسر و دختر از وی ماند و اصل او
 او و حجر جاد بود و لیکن حیات او بطول نیبجا مید آورده اند بعد از یک سال از فوت پدرش در
 سن دسالی در بعضی از کوههای بغداد استاده بود و اطفال از وی میکردند و درین آثار ابام
 خلیفه آن کوچه گذشت جمیع اطفال چون شوکت او دیدند گریختند و جواد در جای خود استاده
 خدا بیجا محبت او در دل مامون انداخته لوی نزدیک شد و گفت ای سیر باعث پذیر بود که
 همراه کوکان زلفی جواد فی الحال بجای نال گفت ای امیر المومنین راه رفتن شما نیک نبود که گن
 از راه بیرون روم تا کشاده گرد و و گناهی نداشتم که ترسم و خود را بکناره کشم و فلان شما نیکو
 میداشتم که بکینه کسی ضرری نمیرساند مامون از حسن کلام و حسن صورت او تعجب و گفت
 نام تو چیست و نام پدر تو چیست گفت نام من محمد است و نام پدر من علی الرضا مامون گفت
 رحمت خدای بر بدرت باد و سپانده از شهر بیرون رفت و بازی چند از پیشکوا همراه او بود
 اتفاقا بازی بر درگاه انداخت و از نظر غائب شد چون از اندامهای کوچه حیاتش لایق بود
 متقار و دست مامون از دیدن ابی تعجب تمام کرد و باز گشت چون بهمان موضعی از رسید
 کوکان بجال خود دید که می یازند و محمد جواد از نو و ایشان پند و چون مامون را دیدند گریختند
 مگر جواد که بجای خود بود و مامون نزد وی آمد و گفت ای محمد این چیست که در دست من است
 ای امیر خدا بیجا در بحر بقدرت خود و ما بیان کوچه فریده که با بنایم که خلفا متکبره شدند
 آن مصطفی را آن امتحان مینموده باشند مامون گفت تو بسیر علی الرضا حقا و یقینا و او را همراه

و کجای حضرتش را نشان داده بود

از دنیا آید و

خود بخانه خود برد و در تعلیم و تکریم او بسیار نمود و با وجود منفعتی که هر روز میزد علم و فضل و کرامت
 و عقل او بر مامون ظاهر میشد و در استفاق می افرو و آنکه غرضیت که دفتر خود را ام الفضل در
 نکاح می داد و اینک عباسیان او را منع میکردند از ترس آنکه شاید که او را ولی عهد خود
 باشد مامون هر چند میگفت که من او را این واسطه اعتبار کردم که علم و حلم و معرفت از جمیع
 فضائل زیاده تر است ایستاد قبول نمیکردند آخر مقرر برین شد که شخصی از علماء را با و بخت کند و
 اسمان او نماید و عباسیان بچیزی بن اکتفا پیدا کرده اموال بسیار نمودند که او را لازم سازید
 از آن جمیع اکابر و اعیان و در مجلس حاضر شدند و خلیفه امر فرمود تا فرشتگان بنویسند از جهت محمد
 رضا ادا کنند و او را به تعلیم نماند و در آغاز بخت بچیزی بن اکتفا چند مسئله از جواب پرسیدند
 به سبانی جمیع مسائل داد و خلیفه از بختی بسی خوشحال شد گفت احسن است
 یا اباجعفر اگر تو نیز سوال از بچیزی کنی اگر یک مسئله باشد بپس خوب خواهد بود امام محمد جواب
 گفت ای بچیزی چه میگوی در حق مردی که نظر کرد و در وقت نامحرم در او را و باز این بیان
 در وقت ارتقاء آفتاب بر کمال شود باز هنگام ظهر همان روز بروی حرم شود باز وقت
 عصر حلال شود باز هنگام مغرب بروی حرام گردد و باز در محل عشاء بروی حرام گردد و باز وقت
 شب حرام شود و باز در وقت صبح حلال گردد و بروی بچیزی بن اکتفا گفت منید انم الکاه محمد جواب
 گفت تصور آن مسئله چنان است که مردی اینچنین نظر بکینتر کند بشهوت نظر بروی حرام است باز
 در وقت آفتاب در آخرید و در وقت ظهر او را آزاد کرد و تو نیز بچیزی با و نمود و در وقت عصر و در
 وقت مغرب ظهر کرد و با و در عشاء کفارت داد و در نصف شب او را طلاق رجعی داد و باز در وقت
 صبح او را رجعت نمود و مامون خلیفه را ازین تقریر روی اعتقاد زیاده شد با عباسیان گفت با
 و بنسب آنچه الکاه میگردید در همان مجلس دفتر خود ام الفضل را در نکاح می آورد و هر دو را
 لمیبه فرستاد بعد از آنکه وی خطی نزد پدر خود فرستاد و شکوه کرد از جواب که او را بپس
 بر سر من پدر من در جواب گفت که تو با وی از برهه کن که حلال است و حرام است
 باید که دیگر امثال اینچنان نگویی از جواب در سنه هشتین و مائتین ربیعیت و بیستم محرم در آن
 معتزم به بغداد آمد و از وی مطالبه نمود و در آخر ذی القعد در آنجا وفات یافت و در مقابل
 قریش عقب جد خود موسی کاظم مدفون گشت سن مبارک کن بیست و پنج سال بود یعنی گفته اند او را
 نوزده روزه اند و از وی دو پسر و دو دختر اند و اصل او لادوی می عسکری بود که داریت علم

سجاولت پدر شد و به تلمیذ عسکری نشست که او را از دین معصوم بشمرن کرد برودند بامر متوکل
عباسی و در آنجا ساکن شدند و عسکر معروف بود نقل است که عربی از اعراب کوفه نزد و
آمد و گفت من از جمله کسانی ام که تنگ بولای جد تو بسته اند و دینی برگردن من شوالفت
دین تو چند است جواب داد که ده هزار و درم علی عسکری رضی الله عنه گفت اندیشه کن و نفس خود
خوش بدار که قاضی دین تو خدا خواهد شد انشاء الله تعالی بعد از آن تنگ نوشته است
اعرابی داد که این مبلغ از مال اعرابی در دمه و است و اعرابی را گفت که در مجلس بیایا
مبلغ از من طلبت و غلظت و شدت من میکردی باش اعرابی اینچنین کرد و عسکری رضی الله عنه
از وی بهت خواست چون این خبر متوکل رسید سی هزار و درم از جهت و فرستاد و عسکری
آن زر را با اعرابی داد اعرابی گفت یا این رسول الله دین من نه باده از ده هزار و درم است
در سر کار خود صرف نمائی علی عسکری رضی الله عنه ابا کرد و از سی هزار و درم چیزی از وی بستاند
مجموع آن زر گرفته میرفت و میگفت الله اعلم بحیثین و قبل ازین بیان کردیم در قضیه
سجاولت که صواب است که علی عسکری بود که متوکل او را امتحان کرد و نه علی موسی الرضا را
صواب است که سجاولت نزدیک رفتند بلکه نزدیک بودند خشوع و خضوع نمودند و ساکن شدند از فریاد
که میکردند و موافق این و ایست آنچه مسعود و غیر او را است کرده اند که یحیی بن عبد جعفر
الحسن المثنی البطحون فرار نمود و بجای یلم نارون خود آورد و او را بقتل او کرد و اعمال می
را زنده در بر که سپاه و جانوران گرسنه در آنجا گرد آمدند و از آنجا رفتند و آن جانوران او را
سجاولت و متعزض او شدند و ترسیدند از آنکه نزدیک وی روند بعد از آن بنای این گسنگ
بر روی بستند چنانکه زنده بود و وفات می شد الله عنه در جمادی الاخره در سنه اربع و خمینی
مستین بود در شهر من کای و در خانه خود دفن گشت و عمرش چهل سال بود و دو دختر می چهار
و پسر از وی بماند و افضل و اعلی و اعلی و اعلی ایشان ابو محمد فاضل بن علیان آورده عسکری
گفتند ولادت در سنه ثانی و ثلاثین و مائین بود و تربیت که در سن طفولیت روزگار میکرد
و بعضی دیگر از اطفال بازی میکرد و درین اثناء بهلول رسید و گانش این بود که حسن عسکری
خالص من اگر به از جهت چیزی که در دست باقی اطفال است میکنند با او گفت اگر خواهی
مثل این از برای تو خرید نمایم تا آنرا لعبه خود سازی حسن عسکری رضی الله عنه گفت یا قلیل
العقل ما للعب خلقنا اسی کم عقل ما را از جهت علم و عبادت آفریده اند بهلول گفت از کجا از

حکایتی که در این کتاب است
از شهرت و عراق

و موسی و ابی از دین معصوم بشمرن کرد
و در سنه ثانی و ثلاثین و مائین

و او را قائم و نظیر میگویند بعضی گویند بواسطه آنکه در آن شهر غایتش و کس نیست که کج
 و قول شیعیه که درین باب گفته اند که مهدیت و رد قول و افصح جواب این مبسوطه در آئینه
 دو از دهم از آیات و الیه بر فضائل ائمه است مذکور ساختیم باید که رجوع بآنکه امری مهم ضروری
 است حاکم و معتقد و سنت جماعت و نشان اصحاب و عنوان ائمه و تنبیهم جمعین و در
 قتال معاویه با امیر المومنین حضرت علی بن ابی طالب و در حقیقت خلافت معاویه بعد از آنکه امام
 تقویین امر خلافت بوسی نموده با او صلح کرد و در میان اختلاف و کفر و یزید و تنگنا
 در جواب ابن و در تنگنا قی که متعلق است بآن و ابتدای این کتاب و ختم این کتاب بیان اصحاب
 رضی الله عنهم کردیم تا اشارت باشد بآنکه مقصود بالذات ازین الیف تنزیه و تبریه اصحاب این
 معتقدانی که اهل علمنا و شقاوت که از دین بیرون رفته تابع ملأه شده اند بنا برین سخن
 عذاب عظیم و نکال عقاب الیه گشته و باطل فساد اند و اما تامل الله علی محمد و آل محمد
 و الا اصحاب و جانشینان از مرتبه ۲۰مین باریب العلمین بدانکه اجماع اهل سنت برینست که بر هر کس
 از اهل ملت واجبست که تزکیه جمیع صحابه بکنند با صافیه عدالت ایشان و تمام بر ایشان
 که خدا شایسته و در چند آیه از آیات کتاب خود گفته از آنجمله نیست قوله تعالی که ما کنتم خیر امتی اخرجت
 للناس که اثبات خیریت ایشان بر سایر گروه و دین آیه و هیچ چیز برابری بشهادت خدا
 تعالی نمیکند زیرا که او جل جلاله اعلم است بحال بندگان خود ایشان خیریت بخیر آن بلکه
 خدا تعالی گواهی داد بآنکه اصحاب کم بهترین امت اند بر هر کس واجبست که این اعتقاد نماید
 و ایمان بآن آرد و اگر این اعتقاد نکند و ایمان برین نیارد و تکذیب خدا شایسته کرده است و از اخبار
 و هیچ شک نیست که هر کس که ریب کند و ریب از اخبار خدا شایسته یا رسول و تکذیب ایشان نماید
 جمیع اهل اسلام کافرست از آنجمله نیست که قوله تعالی که ما جعلناکم امة وسطا
 لتکونوا شهداء علی الناس که صحابه و دین آیه که قبل ازین گذشت مشافهه مخاطب شده اند
 بر لسان رسول الله صلی الله علیه و آله و ایشانرا عدل و خیار امت خواند تا بر بقیه امت گواهی دهند
 روز قیامت و اگر عدل نبودندی چنانچه نعم و حقست خدایم الله تعالی و قبحهم الله تعالی که میگویند
 ایشان بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرتد شدند غیرتش کس چگونه خدا شایسته
 و بر روز قیامت ایشان را گواه میساخت بر باقی اهل علم و حکم عدالت و خیریت ایشان و میفرمود
 از آنجمله نیست قوله تعالی که لا یحزنی الله النبی و الذین آمنوا معه نودهم یسعین الذین

موشمال

میکنند بر تو ظاهر خواهد شد بعد از آن اگر ترک عباد و تعصب کنی و از راه انصاف و راستی و
 اصحاب پیغمبر خود را بنظر تعظیم و اجلال بینی چنانچه خدا می رسول می بآید امر کرده اند از عفت
 و نکال که این معنی مندر آن که موعود و اندر نجات خواهی یافت جعلنا الله من خدام محمدی
 الاصلی و تابعهم بفضل و منه وجوده و از جمله آیاتی که مشتمل بر ثناء اصحاب است
 قوله تعالی محمد رسول الله و الذین معه استاء علی الکفار جماعه بینهم ترهم و کما یحبون
 یتبعون فضلا من الله و رضوانا سیما هم فی وجوههم من اشر السجود ذلک من انهم فی
 التوریه و منظم فی الانجیل کدزع اخرج شطاه فاذره فاستغلظ فاستوی علی قوس
 یحب الذراع لیخبط بهم الکفار و عد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات منهم مغفره
 و اجر اعظمها درین آیه شامی عظیم است و الابر رسول بقول محمد رسول الله که مبین است با تو
 است و تاثیر بر اصحاب آنحضرت بقوله و الذین معه استاء علی الکفار جماعه بینهم ترهم و کما یحبون
 سجد یتبعون فضلا من الله و رضوانا که ایشانرا وصف فرموده بشدت غلظت و غلظت
 و رحمت و نیکویی و مهربانی بر مومنان و خضوع و خضوع بایشان و بکثرت اعمال صالحه و وسعت
 رجا و در فضل و رحمت خدا شکی از جهت طلب فضل و رضوان و جل و علا باز بقول خود و سیما هم
 فی وجوههم من اشر السجود الظاهر از معنی آنکه آثار خلاص و غیر آن از اعمال صالحه در رویشان
 ظاهر و لایح است چنانکه هر کس که نظر بایشان کرد حسن سیرت و طریقت ایشانرا دوست بآید
 و یرین بی آنکه مجالیست و مصاحبتی بایشان کند و شخص عال ایشان نماید چنانچه امام باک
 گفت که با چنین سید زانیکه اصحاب او ده فتح شام کردند نصاری چون ایشانرا امید دیدند
 که و الله انما عتقه که ما پیغمبر بهتر اند از حواریین عیسی هم در آنچه بارسید و تحقیق که سخن ایشان
 در مبنای است و درست است زیرا که همیشه نام اصحاب محمد رسول الله علیه و سلم در کتاب
 بلند بوده چنانچه خدا تعالی درین آیت میفرماید ذلک من انهم فی التوریه یعنی این وصف که مذکور
 شد وصف ایشانست در کتاب موسی علیه السلام یعنی همین صفت در تورات مذکور است و منظم
 و وصف ایشانست در کتاب عیسی علیه السلام یعنی در انجیل همین وصف مذکور است و کدزع اخرج
 یعنی در وصف ایشان درین دو کتاب همچون زراعتی است که شاخها بیرون کند فاذره پس
 قوی گرداند شاخ را فاستغلظ پس سطر و بلند شود فاستوی علیه سقوه پس بایستد و خود
 الذراع بعجب آرد آن قوت و راستی و درستی و سطر بی حسن منظر آن زراعت مزارعان را

ما
 حیات
 سید

حیات
 سید

پس همین اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم آنحضرت را توبه نصرت او را بدینسان
 رسول الله مثل شطاه بودند باز سر که اول دعوت اسلام مغیبت بود و هر چند بر آمدن وقت
 معصیان و تکلیف این متبیل فرمود و لیکن بهم الکفار تا ختم گیرند اصحاب کافران و امام که در کربلا
 حکم کرده بخبر رافضی که بعضی از حضرات صحابه و از فرزندان آیت گرفته است و دلیل این نظیر آن گفته که
 هر کس که بغض صحابه دارد و صحابه عیض با و خواهند گرفت و او عیض بروی گیر و کافرست و این
 تا حد نیکوست و ظاهر آیت شاهد است از اینجهت است که امام شافعی هم در کتبش موافق آن است
 رح شده بکفر بغض و عیض اصحاب است و الا یصاحبا حتی از آنکه موافق اند با وی در مسئله ترحیم
 میگوید ظاهر آیه مشعرست بر آنکه هر کس که بر اصحاب خشم گیرد و کافرست نه آنکه اصحاب دشمن
 گیرند که آنکه گوی خشم احدی با مستلزم خشم دیگر است و دیگر آنکه جمیع صحابه بعضی ایشان را و مذکور
 بمنظرت اجر عظیم بقول خود و همین آیت و عد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات منهم
 مغفرة و اجر عظیم این در منزه بیانیه است بآن حسن میکنند نه از بر سر بعضی و عذر خدا نیست
 حق و صدق است و از آن تخلف نمیکند لامبدل الکلمه و هو السميع العليم و این در بیان
 در فضل صحابه بنی الهی و نعم بسیارند و معظم آن در اول این کتاب است و اگر ویم و همیشه و ایشان را
 کافیست که خدا بیجا تبار کرده است بر ایشان این آیت همچنانکه یا و کردیم و در غیر این آیت
 خشنود از ایشان علیه الرحمة و الرضوان العفوان پس جمیع آیات مذکوره در مقام و احادیث
 کثیره مشهوره که در مقدمه ایراد کردیم معلوم شد قطعاً تعدیل و ترکیب صحابه و هیچکس از ایشان
 نسبت تعدیل یکی از مخلوقات با وجود تعدیل خدا بیجا و رسول می باشد اگر تعدیل کنیم که از
 خدای و رسول عذر میزنی و وارونده باشد بر تعدیل ایشان دلالت کند از آنکه تعدیل ایشان
 بود از حیرت و جهل و نصرت اسلام علیاً و اقل قتل آوار و اولاد و مناصحت مدین و قوت و امان
 واجب میسازد و قطع و جرم تعدیل ایشان و عفتا و منزه است با کبرگی ایشان افضل از
 از جمیع کسانی که از بعد ایشان آمدند و خواهند آمد و عفتا و کسب اعتمادی بر تزلزل
 است اینست که بیان کردیم و الا کسیکه مخالف شد مبتدع و مخالف و مضل معتمد علیه و تلفت الهیه
 نیست آلام عصر خود و بوزیر رازی که از اهل شیوخ مسلمانان است گفت اگر کسی را بینی که تقصیر
 یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم گوید بدانکه او از ذل است زیرا که رسول حق است
 و آن حق است و الهیت رسول حقست و بغض الهیت در حق نیست و آنچه میخیزان بر آن

عالم

مناظره

مناظره

مناظره

کرده خست و تمام آنها از صحابه بار نهاده و غیر صحابه خامه الهیست سوختند کسی دیگر را که
قرآن و حدیث بر سر پس اگر کسی جرح الهیست صحابه کند و حکم بعد از عدالت ایشان نماید
ابطال قرآن و حدیث کرده باشد و کسیکه ابطال قرآن و حدیث کند و جرح عدم عدالت
التق و الیق است و حکم بر کفر و بزرگوار و ضلالت و کذب و عدا و اقوام و احق است و این را جمیع
گوید که جمیع صحابه از این بهشت قطعاً قال الله تعالی لیست منکم مساوی نیست از شما من
من اتفق قبل الفقه و قال کسیکه نفقه کرد و پیش از فقه که و کارزار نمود و با کسیکه بعد از فقه که
الفاق و کارزار کند اولئک اعظم درجه من الذین اتفقوا من بعد قالوا ان
گروه منفق و مقابل پیش از فقه که بزرگتر اند از ر و کمره از آن که نفقه و مقابل بعد از فقه که و
وعد الله الحسنه و نفقه میکنند و قتال می نمایند پیش از فقه که و بعد و عذر کرده است خدا شایسته
سیرابه بهشت اما درجات ایشان متفاوت است و قال الله تعالی ان الذین سبقنا هم منّا
الحسنه اولئک هم المبعوثون بدرستی که آن گروه پیش گرفته اند مر ایشان را از ما سابقه و
که سعادت و توفیق طاعت است بشارت بهشت آن گروه مخصوص اند و در روز و شهادت
پس چون باشد و مخاطب جمیع اصحاب اند و حسن که مراد از آن بهشت است از برای
از ایشان خواهد بود و این دلیل ثابت است که جمیع اصحاب بهشتی خواهند بود و هیچ یکی ایشان بدو
سخا و در رفت و توهم نمک تقبیل الفاق و قتال که درین آیت است و تقبیل احسان که در آیت
والذین اتبعوهم باحسان است بیرون می بروی و بعضی از اصحاب که متصف با این صفت نیستند
از هیچکدام زیرا که میگویم که این قیو و غالب است و ایشان پس مفهوم مخالفی ندارد و بعضی از
تحت این حکم خارج باشند با العزم با و در وی مخصوص ساخته است حکم بعد از عدالت با کسیکه کلام
آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرده و نشان کسیکه یک و در خدمت رسیده باشند از جهت غرضی
آمده باشند معید اند اما این را هم او موافق قول جمهور نیست بلکه جمعی از فضلاء ای اعتراض کرده اند
چنانچه شیخ الاسلام علامی گفته که این قول غریب است که بسیاری از مشهوری بصحبه و روایت
آنحضرت از حکم بعد از عدالت بیرون می بروند و مثل ذیل بن حجر و مالک بن حویرث و عثمان بن
ابی العاص غیر ایشان که نزد رسول صلی الله علیه و سلم آمدند و اقامت کردند و در کلیل باز
رفتند و جمیع آنها را تفریح کرده اند و تقیم و این قول معتبر است نه کلامه و از جمله آنچه در نظم
باز در وی میگویند و است که تعظیم صحابه اگر چه سخت است آنحضرت رسیده باشند امری معین مقرر بود

صاحب

صاحب

صاحب

صاحب

خلاق از روی ایمان قومی باشند که در صلابت رجال اند و ایمان بمن خواهند آورد پس ایشان افضل
خلائق اند از روی ایمانی که بواسطه آنکه مرانندیده اند و ایمان بمن آورده اند و حدیثی دیگر فرمود
امت من مثل مطهر است معلوم نیست که اول آن بهتر است یا آخر و حدیثی دیگر فرمود و خود را
یافت عیسی عم را قومی که مثل شما باشند یا بهتر است مرتبه و خوار نخواهند شد منی که من اول آن
باشم و مسیح آخر ایشان باشد و حدیثی دیگر فرمود می آیند روزی دعا می که درین باب از پیغمبر
کسی نیک گفتند یا رسول الله از ایشان از ما فرمود از شما ابو عمر و ابن عبد البر ایضا حاجت خود
ساخته است آنچه روایت از عمر بن عبد العزیز رفته که چون الی امر خلافت شد بسالم ابن عبد
الله کتابی نوشت که سیرت عمر بن نویس از جهت من بفرست تا بان عمل که ده چشم سالم بان
نوشت که اگر تو سیرت عمر بن نویس را نوشته ام عمل نامی افضل از عمر بن خواری بود زیرا که زبان
تو سخن بان عمر نیست مردم این بان مثل مردم آن بان نیست و بفقهای عصر جمیع نوشتند
جواب مثل قول سالم بوی نوشتند ابو عمر گوید پس این احادیث یعنی احادیثی که بان استلال
با فضیلت عموم صحابه کردند با عدم توازن طرق حسن مقتضی تسویست میان اولین است
و آخر آن فضیلت عمل الا اهل بدر و حدیث خیر الناس فی برعموم خود نیست زیرا که
اگر برعموم حمل کنیم شاید بر فضیلت منافقین و اهل کبار میشود شاید بر فضیلت کسی
اصحاب بیت و حدیث ثانی ضعیف است حجت نمیشود لیکن حدیثی نزد عالم بصحت رسید
نزد و غیر او در حدیث حسن رسید که اصحاب گفتند یا رسول الله آیا از کسی بهتر خواهد بود
با سلام و ارادت و خدمت تو و جهاد کردیم با تو آنحضرت فرمود قومی خواهند بود و بعد شما
که ایمان آورند بمن و مرا نه بنیند و جواب از حدیث و از حدیث سیوم که حدیثی حسن است طریقی
بسیار دارد که بدرجه صحت میرسد و از حدیث چهارم که آن نیز حسن است و آنچه میگوید او را دور
تر ندی روایت کرده اند نوشت که مفضل گاه است که حالتی و منفرقی در آن یافته میشود که
در فاضل آن مرتبت است و ایضا مجروح و زیادتی آخر مستلزم فضیلت مطلق نیست ایضا
حدیث ایشان باعتبار چیزیست که ممکن باشد که در هر دو طائفه جمع شود مثل عموم طاعات
مشترک است میان جمیع مسلمانان و باین اعتبار دور نیست که گمانیکه بعد از اصحاب بنیند
بعضی از ایشان افضل از بعضی صحابه باشند اما آنچه مخصوص است بصحابیه که از مشایخ طاعت
و روایت کثیر السیرت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بان فائز شده اند از مرتبه

8

11

2

11

بسم الله الرحمن الرحيم

五

۱۰۰۰

10

میں نے

١٠

11



1

1

100

که برایشان افست صد و شده و جواب آنکه احادیثی که ابو عمر بنا شده لای

که عقل بکشد آن نمیرسد و هیچکس نمیتواند که این مقدار عقل فصاحت کند که آن مرتبه خود را بشناسد و حقیر
 مثل ایشان شود و از این جهت بود که چون از عبد الله بن عباس که علم او در
 علم مخفی نیست پرسیدند که معاویه افضل است یا عمر بن عبد العزیز عبد الله گفت عباسی که در
 این معاویه فتنه است در خدمت رسول الله علیه و سلم بهتر است از عمر عبد العزیز و معاویه
 باین لفظ اشارت است آن گروه که فضیلت محبت رسول الله علیه و سلم بهم چیزی را
 مقاومت و برابر نمی دانند و همین جواب معلوم شد جواب از شد لال عمر و فضیله عمر عبد
 العزیز زیرا که علماء زمان بدان حدیث و امثال آن و اما از رکن محبت آنحضرت و آنچه
 عمر بن عباس ناگزیر گشته از حقایق قرب مرایای فضل و علم و دین که آنحضرت بآن گوهری اوده آید
 وی عمر عبد العزیز و غیر او پس صواب تولی جمیع علماء کسلف خلعت بدلیل که بعد از این
 آدم و معلوم شد از قول ابو عمر که اهل بدر و حدیبیه مستغنی ساخته اند کلام او در غیر اکابر صحابه است
 از آن کسانی که بغیر رویت آنحضرت علیه السلام سحر و دیگر فاسد شده اند و مع ذلک
 کسانی که بعد از ایشان باشند هر چند که در عمل کوشش نمایند ممکن نیست که نزدیک شوند به این نسبت
 بکسی است که فاسد نشده است مگر بر رویت فقط پس فلن توجه خواهد بود کسانی که فلن کرده اند
 در زمان آنحضرت مقابل کرده شدند یا نقل چیزی از شریعت کسانی که بعد از آن حضرت بودند
 اند نموده باشند یا مال خود را بسبب آنحضرت انفاق کرده باشند پس درین هیچکس از اهل این نیست
 کسانی که بعد از اصحاب اند هیچکس بر تریه اصحاب هر که که حقیقا و قطعاً تساوی میان ایشان
 در کتاب مجید میفرماید لا یستقیمنکم من انفق من قبل الفقه و قاتل اولئک اعظم درجه من
 الدین انفقوا من بعد و قاتلوا چنانچه ترجمه این قبل ازین که نشت بدلیل قول جمیع علماء
 و خلعت که برین فتنه اند که اصحاب پیغمبر علیه السلام بهترین خلعت اند و افضل ایشان
 بعد از انبیاء و خواص ملائک حادیثی که در فضل و مضائل و آثار اصحاب و مقدمه کتاب ایراد
 کردیم دیگر حادیثی در مینا بسیار است از آنکه حدیث صحیحین که فرموده لا یستقیمنکم
 فلو ان احدا انفق مثیل احدی ما بلغ مکه احدی و الا نصیقه و در یک روایت از بخاری سلم
 قان احدکم بکاف خطاب واقع شده و در یک روایت از ترمذی لو انفق احدکم تحت و غیره
 بفتح نون لغتی است و در شصت و بروایت دارمی ابن عبدی مرویست که رسول الله علیه و سلم
 فرمود اصحابی کالجود باهم اقتدیتهم اهدیتهم و از آنکه ایضا حدیثی که اتفاق بر محبت آن

نشته
عبد الله از درایت نمیتواند اسیر

عنه الذین یلوون

چنانچه یقین کرد با ذکر صلوات بر او

روایت از آنحضرت
بر روی او در آن وقت
بعد از آنکه صلوات
بر او می خواند

عنه الذین یلوون
و یحیی

صلوات بر او در آن وقت
بعد از آنکه صلوات
بر او می خواند

کرده اند که فرموده خیر القرون و الناس اوصی قری ثم الذین یلوون ثم حبه و محبت و
احادیث مکرر درین کتاب مذکور شد مع لفظ قرون این زمانی واحد است که متعارف و مشترک
باشند در وصف مقصود و اطلاق بر زمانی مخصوص میکنند و اختلاف بسیار در قرن کرده اند
از ده سال تا صد بیت سال چنانچه در اول کتاب مذکور شد و اعدل اقوال صاحب علم
که گفته قدری متوسط است از اعمار این زمانی و مراد بقرون مجمله و ریخت صحابه آنحضرت اند
و سبکیه آخر همه ایشان فوت شده علی الاطلاق با اختلاف ابوالطفیل عامر بن ابی لکثیفه بود و وفات و
در سن مائت بود از هجرت بقول صحیح و بعضی گفته اند در سبع و مائت و بعضی در سن عشر و مائت
گفته اند قریب صحیح اینقول کرده بواسطه مقابل او با حدیث صحیح که مرویست از آنحضرت
که سبکیاه قبل از آنکه از عالم رحلت کند فرمود که بر سر صد سال دیگر از کسانی که امروز بر روی زمین
اند هیچ احدی نخواهد ماند و دیگر روایت مسلم است که فرمود ادا یتکم لیلکم هذه فانه لیس من
نفس منقوشه علیها مائت سنه ازین شب که شامی بینید بهم نفسی نخواهد بود که صد سال بعد از
ازین عبارت مراد آنحضرت صلی الله علیه و آله است که قرن متغیر خواهد شد بعد از مکمل از
وقت تکلم آنحضرت با نبی و آنچه گفته اند که اگر اش بن حویش بعد از واقعه مکمل صد سال
زیست صحیح نیست و بر تقدیر منزل شاید که معنی اینقول آن باشد که استكمال صد سال کرده است
بعد از واقعه مکمل آنکه صد سال بعد از آن ماند چنانکه امیه گفته اند و اما جماعتی و رسان بن سید
و معمر مغربی زعم کرده اند که حدیث امیه گفته اند که هر سبکیه عقل اندک دارد
قبول این نمیکنند و قبل ازین مذکور شد که افضلیت قرن آنحضرت بر دیگران باشد که تابعین شدند
نسبت به هر فرد و فروست مجموع بخلاف قول ابن عبدالبر و همچنین گفته اند در تابعین باز بزرگ
صحابه چند صنعت اند مهاجر و انصار و خلفاء ایشان و کسانی که در رفع مکه مسلمان شده اند
و سبکیه بعد از آن شده اند پس افضل علی سبیل الاجمال مهاجرین اند باز آنکه بعد از ایشان
ترتیب کوا علی سبیل التفصیل مهاجرین سابقان انصار افضل اند از جماعت متاخرین مهاجرین و سابقان
مهاجر افضل اند از سابقان انصار باز ایشان متفاوت اند تفصیل این سبب متاخرین
مثل عمر که افضل اش از مقدم افضل مثل بلال رضی الله عنه و ابو منصور بغدادی که از امیه اکابر
گفت که اجماع اهل سنت و جماعت برین شده اند که افضل آلبکر است رضی الله عنه باز عمر از عثمان
باز علی عنوان الله علیهم اجمعین باز بقیه عشره مبشره باز اهل بدر باز باقی اهل بیت الرضوا

و ما یزیدان
و یلوون

حدیث بعد از آن بقیه صحابه بر من جمیعاً تمام شد کلام ابو منصور لیکن قبل ازین اشارتی شد بآنکه
 اجماع جمیع اهل سنت نشده باین ترتیب که اول گفتند میان علی و عثمان اگر آنکه مراد اولیاء
 اجماع اهل سنت باشد و برین تقدیر قوال دروغ اجماع صحیح است و از جمله احادیث و اهل فتنه
 اصحاب حدیثی است که انفاری از انس مذکور وایت کرده که رسول الله علیه و سلم فرمود
 ابوبکر من برادران خود را میبایم ابوبکر گفت بابرادران شما میبایم رسول الله آنحضرت فرمود
 اصحاب من برادران من کسانی خواهند بود که مرا نه بینند و تقدیر من نمایند و دوست
 دارند مرا چنانکه دوست تراستم من نزدیک ایشان از ولد و والد باز گفتند یا رسول الله برادر
 شما ایم فرمود شما اصحاب منید آیا ابوبکر قومی که دوست دارند ترا بسبب
 آنکه من شما را دوست دارم پس دوست دار ایشان را ما و امیکه ترا بسبب دوستی من دوست دارند
 و یحیی وایت کرده که رسول الله علیه و سلم فرمود هر کس که خدا را دوست دارد دوست دارد
 قرآن را و هر کس که قرآن را دوست دارد دوست دارد و هر کس که دوست دارد مرا دوست دارد
 اصحاب مرا و قرابت مرا دوست دارد و یحیی وایت کرده که رسول الله علیه و سلم فرمود یا ایها الناس
 محافظت کنید بر ابواب جهنم و اصحاب من و اصحاب من را منظاره کنید بر که خدا شما را مطلق
 ایشان نکند و چرا که اگر ترک کنید منظره که از ایشان شدید خدا تعالی شمار آنها را بخوابد بخشد و از آن شمار
 بزرگتر نیست بلکه کفر می باید که از آن در گذرید و مخلص فیهی وایت کرده که رسول الله علیه
 و سلم فرمود و میریزید و بر سید از خدا آید در باب می ایشان ابدن تیر طاست مسازید بید
 کسیکه ایشان را بر جنازه مرار بخاند و هر کس که مرار بخاند پس خدا آید را رنجانید و دوست که او را
 عقاب خواهد کرد پس آنچه پیش ازین همیشه که بمنزله صیبت است که آنحضرت را در باب
 اصحاب خود فرموده بسبب تاکید و ترغیب و محبت ایشان و اجتناب از عداوت ایشان که کفر
 است بدلیل حدیثی که فرمود من یومن احدکم حتی کون احب الیه من نفسه مومن نخواهد بود
 یکی از شما تا وقتی که دوست دارد مرا از نفس خود و کمال قرب اصحاب آن حضرت منزه خود
 ساخته چنانکه ایشان را بخود واقع گردانید و ایقنا و رنجید بشمار نیست که محبت که رسول
 الله را دوست دارد مثل ابواب جهنم نشانی محبت رسول الله است همچنانکه
 محبت آنحضرت علامت محبت خدا تعالی است و همچنین کسیکه عداوت و بغض ایشان را دوست
 ایشان میکند نشانی عداوت و بغض است آنحضرت علامت عداوت و بغض خدا است

کمالی
 خداوند باری

و هر کس که خدا را دوست دارد

ایام

چرا که دوست او را دوست دارد و دشمن او را دشمن دارد و چنانچه خدا بیگانه میفرماید قوله
 تعالی تجد قومایه من ذل الله واليوم الآخر یولدون من حاد الله ورسوله یعنی بنی
 قومی را که خلاف خدا و رسول او میکنند پس صحبت آن ازواج و زواریت اصحاب آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم از جمله واجبات است و بغض و عداوت ایشان از جمله مملکات است و از جمله
 محبت ایشان است که توقیر و تعظیم ایشان کند و احسان و قیام بحقوق ایشان نماید اقتدا بایشان
 کنند و سنن و آداب و اخلاق و اعمال و اقوال و در حدود و ثغار ایشان بکوشند بر قصد تعظیم و تحمیل
 زیرا که حقیقتاً در کتاب و در بسیار از آیات قرآنی ایشان را ثنائی گفته واجب است بر هر کس که
 ثنائی ایشان گوید و از آنجمله استغفار از برکات ایشان چنانچه مرویست بروایت مسلم
 که عائشه رضی الله عنهما فرمود که ما مورثه اند باید که طلب مغفرت از برای اصحاب محمد رسول الله صلی الله
 علیه و سلم با وجود آنکه فایده استغفار بیشتر با استغفار کننده میرسد ویرا یادتی ثواب پسین عبد
 الله شتری گوید که مؤمن نیست که تصدیق رسول الله کرده است و کسیکه تعظیم و توقیر آن حضرة
 صلی الله علیه و سلم نکند محاربه چیزی که واجب است است که زبان خود را نگهدارد و از اختلافات
 و محاربات که میان اصحاب واقع و هراض کنند از اخبار و روایات اهل تواتر و خصوصاً از روایات
 جهال و گمراهان برفقه و شیعه و مبتدعین که بدست اصحاب نمایند و قبح ایشان میکنند زیرا که
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و اذا ذکرنا اصحابی فامسکوا هرگاه که یاد کرده میشوند اصحاب
 من باید که نگاه دارید خود را از آنکه چیزی که مناسبات اشرف ایشان نباشد زبان آرید
 بلکه واجب است که اگر چیزی را داده ایشان بشنوند یا در کتابی مینویسند و دیدن در کتاب و شنیدن
 از شخصی نسبت آنچیز را به اصحاب منی الله عنهم نکنند بلکه تقیید و تحقیق آن نمایند و در آن صحبت کنند
 و بر تقدیری که مدعی برای ایشان ثابت شود واجب است که آنرا نیکوترین تاویلی کنند زیرا که
 ایشان اهل بیت و مستحقان آن دارند چنانچه در مناقب و مفاخر ایشان معروف و مشهور است
 منازعات و محارباتی که میان ایشان واقع شده تا ویلای و احتمالات میدارد و واجب است قطع
 در ایشان اگر مخالفت دلیل قطعی است مثل قذف عایشه صدیق رضی الله عنهما یا انکار صحابیت بر روی
 صدیق کفر است و اگر مخالفت دلیل قطعی نیست فسخ و بدعتی است و وعید شدیدی که در میان اهل
 بدعت وارد شده است و راول کتاب مذکور ساختم و اما محارباتی و منازعاتی که میان اصحاب
 وجهه و معاویه و فقه و اقصیه اعتقاد است جماعت است که شمار نیست و ما و به با علم خود از این

در این کتاب
 که در این کتاب
 خود را نگه دارد

در این کتاب
 که در این کتاب
 خود را نگه دارد

است که قاتلان باغی نبودند بلکه اهل ظلم و فساد بودند زیرا که اعتمادی شبیه ایشان نبود
 دیگر آنکه اصرار کردند بر باطل بعد از آنکه کشف شبیه ایشان شد و حق بر ایشان ظاهر گشت
 و چنین نیست که هر کس شبیه تاویله سجود نسبت دهد آن شبیه تاویل فاسد محبت شود زیرا که
 شبیه عارض میشود بر آنکه قاصر اند از درجه اجتهاد و انقیول منافاتی ندارد و آنچه در حال
 قتال نبود بلکه وی بنی کرده از قتال چنانچه این لبر و ایت کرده از ابوهریره رضی که چون
 از او قتال عثمان رضی کرد و گفت از روی جد میگویم ترا شمشیر از دست بپنداز ای ابوهریره
 تو نفس مرا میخوایی و حال آنکه من نفس خود را فدای مسلمانان میکنم و منیخوام که کسی از ایشان
 کشته شود و ایضا اعتقاد اهل سنت و جماعت نیست که معاویه بایام خلافت امیر المومنین علی
 خلیفه نبود بلکه از جمله ملوک بود و غایبه اجتهادش آن بود که یک جردشت با آنکه با نام زبان
 خصوصت گرفت در آن اجتهاد و اما علی اندر و ابر بود یک جبر اجتهاد و ابر دیگر آنکه اجتهاد
 صواب بود بلکه ده جردشت بدلیل حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم اذ اجتمعوا المجتهدین فاصحاب
 فله عشره اجود یعنی هر گاه که مجتهد در چهار صواب کند مر او درست و ده مرد و علمای را احتلا
 است و امامت معاویه بعد از وفات علی بعضی گفته اند امام و خلیفه بود چرا که بعیت او تمام
 شد و بعضی گفته اند که امام بدلیل حدیثی که ابو داود و ترمذی و نسائی و غیر آنها روایت کرده
 الخلافة بعد ثلاثون سنة یصیر مملکا... یعنی خلافت حق بعد از من سی سال
 است باز مملکان انتقال خواهد یافت سی سال اوقات و شهادت امیر المومنین علی کرم الله تعالی
 و اما قبل ازین مذکور ساختیم که سی سال تمام نشده بود که بشهادت سر سید امیر المومنین علی بن ابی طالب
 این سخن نیست که شهادت علی رضی الله عنه در راه ^{وفات} اربعین از هجرت بود و اکثر بر آنند که در بغداد
 آنجا بود و وفات پیغامبر صلی الله علیه و سلم در دوازدهم ماه ربیع الاول آنجا بود و پس ایشان
 نزدیک سی سال بعد ششماه... بود و بدست خلافت امام حسن بن علی سی سال تمام شد چون این
 معنی قرار یافت پس سر او است چنانچه بسیاری از محققین گفته اند که حمل کنند قول کسیکه
 با امامت معاویه قائل است در وقت شهادت امیر المومنین علی بعد از نصف سال ابو داود
 وفات می رود فتنه حسن خلافت بوی تسلیم کرد و اما جمعی که منع امامت معاویه میکنند که حسن
 امر خلافت را بوی تسلیم نکرد و مگر بنا بر ضرورت وقت بواسطه آنکه میدانست که او امر خلافت را
 بحسن تسلیم نمیکند و قصد مقاتله و خونریزی کند جهت خلافت یا نارت چند روزه

ع قمر است در مذنب شافعی رضی که کسانیکه شکوک دارند در دین تاویل ضامن نمیشوند آنچه تلف کردند در حالت قتل مثل اهل نجی بر این که قتل عثمان رضی

بسم الله الرحمن الرحيم

اما حق پس اعتبار و اعتقاد بر آنست که امر نمودن و نیرا که حسن بن ترک خلافت نکرد و گرا از جهت فطرت
 اهل اسلام و خون بر سر مسلمانان و در گذشتن او از خلافت اضطراری نبود بلکه اختیار حق بر او بود
 بنا برین قول خلیفه بوده باشد و نیز امیر سید که منع قول انجاعت کنی با این طریق که امام حسن
 امام حق و حق با او و خلیفه صدق بود و شوکت و عدد و شکرت و ایمن قدر بود که با معاویه و یزید
 کند پس نزول از امر خلافت و تسلیم معاویه کردن از روی اضطرار نبود بلکه از روی اختیار
 بود و چنانچه یمنه و دالت میکند فقطه نزول از امر خلافت که قبل ازین و در باب خلافت امام
 حسن بن بیان کردیم که شروط بسیار بجا و یکدوی جمیع آنرا الزام نمود و آن فاکر و که

ایضا قبل ازین از صحیح بخاری نقل کردیم که معاویه
 طلب صلح از امام حسن بن و تسلیم امر خلافت کرد و با اختیار می بود بر یمنه و دالت میکند حدیث
 بخاری که قبل ازین از ابو بکر و ابیه کردیم که رسول الله صلی الله علیه و سلم بر منبر بود و امام حسن
 پهلوی آنحضرت نشست بود و آنحضرت یک نوبت بومی نگاه کرد و فوجی آمد مردم میگفت که ای
 پسر من سیدیت و امیریت که خدا بیک باب بی میان و و لشکر عظیم از مسلمانان علیه السلام
 پس نظر کن و ترفع و رجا ب آنحضرت مر این صلح را بجهت حسن که اگر این صلح موافق حق بود
 آنحضرت رجا بر آن نمیداشت و دلیل بر صحت نزول امام حسن از خلافت جهت معاویه دیگر
 امام حسن بعد از نزول از خلافت بر آن امر باقی بود و آنحضرت جابر صلح نمیداشت و حسن
 با تفسیح منیر مود چرا که جهت امر خلافت غیر اجماع رسول الله صلی الله علیه و سلم مسلمانان
 کی رواد هستند و ایضا اگر فائده شرعی که آن استقلال معاویه و صحت خلافت و اتفاق و نصرت
 و وجوب طاعت و لیت بر کافه مسلمانان و قیام وی با مسلمانان بر این صلح منترت نیست
 آنحضرت رجا بر آن نمیداشت بجز در ترک خلافت و حسن ب آنکه فائده بوده باشد پس درین رجا
 صلح میان این و و لشکر عظیم از مسلمانان و دالتی است بر صحت آنچه امام حسن بر آنکه
 او درین امر محتاج بود بر آنکه این فائده که مذکور شد باین صلح منترت است پس حق است که خلافت
 معاویه ثابت شد از آنوقت و بعد از آن خلیفه سخی و امام صدق بود و ضرر و عده و چگونه
 جمیع نباشد و حال آنکه نزدی حدیث حسن از عبد الرحمن بن ابی عمر و صحابی روایت کرده از
 معاویه بر صلح و حق معاویه درم که فرمود اللهم اجعل له هادیا مهدیا و امام احمد در سند خود

شرعی
 صحیح

از غرض این بنام برید که در حق معاویه روایت کرده که پیغمبر فرمود اللهم صل علی معاویه وکتابه
والحساب فیر العذاب بار خدا یا تعلیم کن معاویه را علم قرآن و علم دین یا تعلیم کتاب حساب را
اورا از غذا بیاورن ابی شیبہ در مصنف و طبرانی و دیگران از عبدالمالک بن نوایس روایت کرده که معاویه فرمود
که همیشه طمع در امر خلافت نمیداشتم از آن روز که پیغمبر مرا گفت ای معاویه اذما ملک
فاحسن و قتیله الکسا من مسلمانان گردی نکوی کن در طریق عدل انصاف مرغیدار
پس تال کن در راه
پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حق او که خدا تعالی او را مددی مہدی گردانید باین صفت که مذکور شد
چنانچه دانستی در حدیثش اول حدیث حسن است و مجتہد فاضل معاویه پیشو و پیغمبر
و ملامتی بسبب این منازعت و حروب بومی لاحق نمیکرد و چنانچه قبل ازین دانستی که مدو
این حروب از وی بوسیله اجتهاد بود و اگر چه از یک جزایزه نداشت زیرا که اگر مجتہد در
اجتهاد و خطا کند مذمتی و ملامتی بسبب این خطا بدو عائد نمیشود بوسیله آنکه معذور است از خبیثه
است که یکابر و رانہ اعمال مجتہد مخطی مینویسند ایضا حدیث دوم که آنحضرت دعا می فرمایند
کتاب حساب و قایمہ عذاب حق می گردانند بر فضل وی میکنند و دعا می آنحضرت بلا شک
مستجاب پس معاویه عتابی ازین مجاہدہ و منازعت بخوابد بود بلکه اورا از رکبہ راجعہ و اجر
ست چنانچه مقرر است و تکلیف بقای حرمت اسلام هر دو فرقه یعنی معاویه و فرقه امیرالمومنین
علی و آنکه ایشان از اسلام بیرون نیامده اند بجز و این است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم شکر معاویه
را در وصف اسلام بالشکر امیرالمومنین علی مساوی ساخت در حدیثی که از صلح میان ایشان
و او چنانچه گذشت پس فتنی فساد و ہم یک ازین دو فرقه لاحق نمیشود زیرا که هر یک از ایشان
را تا دلیلی بود که اصحاب و ابان نامعذور بودند ایضا تال کن در حدیث ثالث که معاویه
از رسول صلی الله علیه و سلم نقل کرده که گفت چون مالک امر مردم شوی احسان کن تا بیایی که
در حدیث اشارتی است بعلمت خلافت وی حقیقت آن بعد از آنکه امام حسن نازل شد از خلافت
و تعلیم وی نمود و چرا که امر باحسان که مرتبت بر مالک لالت بر حقیقت مالک خلافت وی میکنند
و صحت تصرف وی نفوذ امر وی از حیث صحت خلافت بود و نه از رکبہ و ثقل بر او متعلق است
است و فاسق مستحق آن نیست که او را بشارت دهند و امر باحسان کنند و چیزی که بر آن
گفته بلکه مستحق نبرد و قتل و اخبار از بدفعال و فساد او اگر معاویه متغلب و می رسول صلی الله علیه

فصل
در بیان
منازعت
معاویه
و امیرالمومنین

ازلی

عبد

عبد

عبد

عبد

و سلم اشارت با یمن میفرمود یا تفریح بان میفرمود پس چون اشارتی نکرد و گویا بجزیره دال بر
 حقیقت خلافت می بود بنابرین میدانم که بعد از آنکه حسن بنی السد عنه امر خلافت بوی
 کرد از آن روز خلیفه بنی بود و امام صدق بود و کلام احمد بنبل مشیر است با یمنی چنانچه
 بهیچ و این از ابراهیم بن سیدار منی روایت کرده اند که گفت از احمد بنبل سیدیم که خلافتی
 کسان بوده اند گفت ایو بکر و عمر و عثمان و علی و رضوان السد و کثرت پس معاویه خلیفه بود
 و در زمان بنی بیکس از علی حق خلافت بود از میکلوم مفهوم میشود که بعد از زمان امام الشیخ
 علی و نزول امام حسن بیکس از معاویه خلافت حق نبود اما آنچه ابن البرادر و ده ست ارا را
 شنیده و منصف از سعید بن جهمان روایت کرده که گفت سفینه را گفتیم که بنی امتی زعم کرده که
 امر خلافت در میان ایشان است سفینه گفت که زیست بنو لاد فاکل هم ملوک من شیخ الملک الملک
 معاویه یعنی بنو امیه در سوغ گفتند بدترین ملوک معاویه است از میکلوم تو هم آن نمیشود که معاویه
 خلیفه بنو زری را که معنی این سخن نیست که خلافت معاویه اگر چه بود لیکن مشابهت آن با
 شد چرا که در بسیاری از امور خلفاء الراشدین بیرون رفت پس از حقیقت تفویض امر بوی
 جانب حسن و اجتماع اهل حل و عقد بروی آن خلافت حق صحیح بود و ازین بهر که اجتهاد
 غیر مطابق واقع از و صادر شد بان آن نمیشود ولیکن موخر میدار و او را در جات معاویه
 صحیح مطابق واقع یعنی خلفاء الراشدین و حسن پس هر کس که اطلاق ملکیت بر معاویه میکند از
 رگه زاین اجتهادات مذکور است که در انشاء امارت از و صادر شد و هر کس که اطلاق خلافت
 بروی میکند از رگه زاین تفویض امر است از جانب امام حسن و اجتماع اهل حل و عقد بران و این اجتهاد
 اطاعت و انقیاد و او واجب و اگر کسی که بقیة بنو امیه نیز چون معاویه بود پس از
 ایشان صادر شد از اعمال قبیله از روی اجتهاد و خطا و اجتهاد ایشان را آن نمیشود و از خطا
 بیرون میرود گوئیم جمعی که بعد از معاویه بودند از بنی امیه ایشان از اهل اجتهاد و بنو و کثرت
 و عصاة بودند پس هیچ نیست که ایشان را از جمله خلفاء شمارند و در سلاک ایشان در آن زمان
 ملوک بودند بلکه ایشان بدترین ملوک بودند مگر عمر بن عبدالعزیز در میان بنی امیه که او حق
 سجده را را شدین و همچنین عبداللہ بن زبیر و اما بعضی از مبتدعه که سب و لعن معاویه میکنند
 میدانند قول ایشان معتد علیه و ملتفت الیه نیست زیرا که سب و لعن اکثر اصحاب و خلفاء
 میکنند مگر قوسی از حق جاہل که حقیقت آنرا و سب از ایشان نیز از و بری است و باک نمیدارند

ایشان در سر وادی که هلاک شود و خدایم السلام و التخذ لان و اقام علی و سیم من سیوف ال
 السفنة و الجماعة و حجهم المؤیة با و صح و ابران یقهم عن الخوض فی تنقیص و تکلیف الائمة الاعیان
 و کافیست از برای شرف صحت رسول صلی الله علیه و سلم آنکه عمر و عثمان رض و در اعمال خفته
 بر ولایت شام و بیان این سخن آنکه وقتی ابو بکر رض شکر بجانب شام فرستاد و معاویه با اتفاق
 برادر خود یزید بن سبیان با بجانب رفت و چون برادرش یزید وفات یافت او را بر دشمن
 خلیفه ساخته بود و در ایام عمر امارت شهر چنانکه بود و روی مقصد داشت باز عثمان با بارت نیز در
 بر جمیع بلاد شام امیر ساخت و در آن بلاد ماند چنانچه مرویست که بیست سال در بلاد
 امارت کرد و بیست سال خلافت کرد و از کعب الحبار منقولست که گفت هیچکس مالک از این ائمه
 نخواهد شد اینمقدار که معاویه مالک شود و قریبی گوید وفات کعب الحبار قبل از آنکه معاویه خلیفه
 شود و در اخبار از خلافت معاویه رض صادق بود زیرا که بیست خلافت کرد و هیچکس با وی
 در امر خلافت منازعت نمود و در زیرین بخلاف کسانیکه بعد از وی بودند چرا که ایشانرا
 مخالفت منازع بود جهت آنکه مبلغ بسیار جمع کردند و برای اسراف و غیر آن مشغول
 که همه کس نفس بر درست از نفس متقیان بیرون اند و آفتوم همه معلوم دارد و بعضی از مالک
 از تصرف ایشان بیرون رفت البته کلامه بدار آنکه در اخبار کعب از خلافت معاویه و بیست
 که خلافت او در بعضی کتب مندر که بر ابنیا علیهم السلام منصوص علیه است زیرا که کعب الحبار از
 علماء اهل کتاب بود و احاطه و اطلاع که او بر احکام آن کتب داشته دیگری از اخبار ایشان
 ندشت و این دلالت بر تقویة تعظیم شان معاویه و حقیقت خلافت او میکند بعد از نزول
 رض از خلافت و مستقر معاویه در آن و این در سیم الاخبار ایجاد می الا ولی سینه اصدی و بعضی
 واقع شد و آنسال بحجابت موسوم گشت بواسطه آنکه اجتماع امت بر یک خلیفه در آنسال
 باز بد آنکه اهل سنت و جماعت اختلاف کرده اند و کفر یزید بن معاویه که و لم یعمد و بود و بعد
 طائفة برین رفته اند که او کافر شد بدلیل آنکه سبط ابن جوزی و غیر او گفته اند که روایت مشهور
 آنست که چون سر مبارک امام حسین علیه السلام نزد او آوردند در میان نهاد و اهل
 شام را جمع کرد و عضا از جو بخران که در دست داشت برودن آن میکوفت و
 ابیات ابن زهری تا اخباریست مشهوره بر خواند و دوبیت دیگر بر آن افزود و که شتمی بود
 صریح کفر و گفت این جو کرد که حکایت کرد و از ویسره و عجب نیست از کشتن این زیاد و امام حسین

فمنهم من

کتاب الامت

کتاب الامت

کتاب الامت

معزول گردند و بروی خروج کردند چون یزید این سخن شنید در سینه نشین و سستین لشکر
 عظیم متوجه گردانید و امر بقتال اهل مدینه کرد چون آن لشکر مدینه آمد با ایشان مقاتله کردند
 و نزد یکب آن شد که اهل مدینه هیچکس از دست آن ظلمه چاره نبرد و بسیاری از صحایر و اوقات
 مقتول شدند و در باب طایفه از عبد اللہ بن عوف ظلمه را وایت کرد که گفت واللہ که ما بریزید
 خروج نکردیم مگر آنکه ترسیدیم که از آسمان بر ما سنگ باران شود بواسطه شامت چرا که او تکلم
 جمع بین الاممات والکلمات و جمع بین الاخوان می نمود و شراب خوار بود و تارک العمل
 پس بعضی از ایشان تجویز لعن کرده اند از آن جمله ابن جوزی است که احمد و غیره بسبب او کتب فی
 کرده که سائل از من سوال کرد از حال یزید گفتیم کافی است او را چیزی که با او است یعنی از
 شامت و قبل از اعمال گفت ای لعن بروی جابر است گفتیم علماء متوجه تجویز کرده اند
 از آنجمله احمد بن حنبل است که در حق یزید گفته که زیاده بر ولع است احمد بن حنبل میگوید از
 پدر خود پرسیدم که قومی را نسبت میدهند بتولائی یزید این کیفیت چیست پدرم گفت
 ای پسر بتولائی کسی را نسبت میکنی که سجده ای ایمان نداشته باشد و چرا لعن نموده بر کسی که
 خدا را عیب دهد و او را در کتاب خود لعنت کرد و پرسیدم لعن بر یزید کجاست در کتاب اللہ گفت
 در قول خدا تعالی هل عسیتم ان تولیتهم ان یفیدوا فی الارض و یقطعوا ارحامکم اولئک
 لعنهم اللہ فاصنم و اعلمی البصا دهم آیا شاید و توقع است از شما اگر سجد و گیرید امر مردمان را
 حاکم خلق شوید انکه فساد کنید و بر زمین از روی تکبر و عظم و قطع رحم نماید با بر ظلم و جورت
 اولئک الذین لعنهم اللہ ان کتبنا انکه را نده است خدا تعالی ایشان را که سرگردانید و بسبب آن
 و کور ساخت دیدن ایشان را تا اولی قدرت و غیرت بنیز قاضی ابوالفضل کتابی تصنیف
 کرده و در آن کتاب عجیب روایت کرده است من احب اهل البیته ظلمه الخاف اللہ
 و علیه لعنة الله والملائكة والناس اجمعین هر کس که تبرساند مردم مدینه طایفه اقبل و تاراج از
 روی ظلم بترسانند از خدا تعالی بر و با لعنت خدای و فرشتگان و جمیع مردمان باز گفت
 خلافی نیست که یزید مدینه لشکر فرستاد و قتل و سب و فساد عظیم واقع شد و اباحت مدینه
 نمود و چنانچه مشهور است که قریب بستم صد دختر را بکارت بردند و همین مقدار صحابه رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم در آن جنگ کشته شدند و از قرآن قریب بیستصد کس قتل آوردند و فحش و
 جماعت نبوی را بطرف شدند و از خوف استجماعت اهل مدینه بقیه السقی که مانده بودند

در مدینه که یزید این سخن شنید در سینه نشین و سستین لشکر عظیم متوجه گردانید و امر بقتال اهل مدینه کرد چون آن لشکر مدینه آمد با ایشان مقاتله کردند و نزد یکب آن شد که اهل مدینه هیچکس از دست آن ظلمه چاره نبرد و بسیاری از صحایر و اوقات مقتول شدند و در باب طایفه از عبد اللہ بن عوف ظلمه را وایت کرد که گفت واللہ که ما بریزید خروج نکردیم مگر آنکه ترسیدیم که از آسمان بر ما سنگ باران شود بواسطه شامت چرا که او تکلم جمع بین الاممات والکلمات و جمع بین الاخوان می نمود و شراب خوار بود و تارک العمل پس بعضی از ایشان تجویز لعن کرده اند از آن جمله ابن جوزی است که احمد و غیره بسبب او کتب فی کرده که سائل از من سوال کرد از حال یزید گفتیم کافی است او را چیزی که با او است یعنی از شامت و قبل از اعمال گفت ای لعن بروی جابر است گفتیم علماء متوجه تجویز کرده اند از آنجمله احمد بن حنبل است که در حق یزید گفته که زیاده بر ولع است احمد بن حنبل میگوید از پدر خود پرسیدم که قومی را نسبت میدهند بتولائی یزید این کیفیت چیست پدرم گفت ای پسر بتولائی کسی را نسبت میکنی که سجده ای ایمان نداشته باشد و چرا لعن نموده بر کسی که خدا را عیب دهد و او را در کتاب خود لعنت کرد و پرسیدم لعن بر یزید کجاست در کتاب اللہ گفت در قول خدا تعالی هل عسیتم ان تولیتهم ان یفیدوا فی الارض و یقطعوا ارحامکم اولئک لعنهم اللہ فاصنم و اعلمی البصا دهم آیا شاید و توقع است از شما اگر سجد و گیرید امر مردمان را حاکم خلق شوید انکه فساد کنید و بر زمین از روی تکبر و عظم و قطع رحم نماید با بر ظلم و جورت اولئک الذین لعنهم اللہ ان کتبنا انکه را نده است خدا تعالی ایشان را که سرگردانید و بسبب آن و کور ساخت دیدن ایشان را تا اولی قدرت و غیرت بنیز قاضی ابوالفضل کتابی تصنیف کرده و در آن کتاب عجیب روایت کرده است من احب اهل البیته ظلمه الخاف اللہ و علیه لعنة الله والملائكة والناس اجمعین هر کس که تبرساند مردم مدینه طایفه اقبل و تاراج از روی ظلم بترسانند از خدا تعالی بر و با لعنت خدای و فرشتگان و جمیع مردمان باز گفت خلافی نیست که یزید مدینه لشکر فرستاد و قتل و سب و فساد عظیم واقع شد و اباحت مدینه نمود و چنانچه مشهور است که قریب بستم صد دختر را بکارت بردند و همین مقدار صحابه رسول صلی اللہ علیہ وسلم در آن جنگ کشته شدند و از قرآن قریب بیستصد کس قتل آوردند و فحش و جماعت نبوی را بطرف شدند و از خوف استجماعت اهل مدینه بقیه السقی که مانده بودند

بن پسر یزید که یزید این سخن شنید در سینه نشین و سستین لشکر عظیم متوجه گردانید و امر بقتال اهل مدینه کرد چون آن لشکر مدینه آمد با ایشان مقاتله کردند و نزد یکب آن شد که اهل مدینه هیچکس از دست آن ظلمه چاره نبرد و بسیاری از صحایر و اوقات مقتول شدند و در باب طایفه از عبد اللہ بن عوف ظلمه را وایت کرد که گفت واللہ که ما بریزید خروج نکردیم مگر آنکه ترسیدیم که از آسمان بر ما سنگ باران شود بواسطه شامت چرا که او تکلم جمع بین الاممات والکلمات و جمع بین الاخوان می نمود و شراب خوار بود و تارک العمل پس بعضی از ایشان تجویز لعن کرده اند از آن جمله ابن جوزی است که احمد و غیره بسبب او کتب فی کرده که سائل از من سوال کرد از حال یزید گفتیم کافی است او را چیزی که با او است یعنی از شامت و قبل از اعمال گفت ای لعن بروی جابر است گفتیم علماء متوجه تجویز کرده اند از آنجمله احمد بن حنبل است که در حق یزید گفته که زیاده بر ولع است احمد بن حنبل میگوید از پدر خود پرسیدم که قومی را نسبت میدهند بتولائی یزید این کیفیت چیست پدرم گفت ای پسر بتولائی کسی را نسبت میکنی که سجده ای ایمان نداشته باشد و چرا لعن نموده بر کسی که خدا را عیب دهد و او را در کتاب خود لعنت کرد و پرسیدم لعن بر یزید کجاست در کتاب اللہ گفت در قول خدا تعالی هل عسیتم ان تولیتهم ان یفیدوا فی الارض و یقطعوا ارحامکم اولئک لعنهم اللہ فاصنم و اعلمی البصا دهم آیا شاید و توقع است از شما اگر سجد و گیرید امر مردمان را حاکم خلق شوید انکه فساد کنید و بر زمین از روی تکبر و عظم و قطع رحم نماید با بر ظلم و جورت اولئک الذین لعنهم اللہ ان کتبنا انکه را نده است خدا تعالی ایشان را که سرگردانید و بسبب آن و کور ساخت دیدن ایشان را تا اولی قدرت و غیرت بنیز قاضی ابوالفضل کتابی تصنیف کرده و در آن کتاب عجیب روایت کرده است من احب اهل البیته ظلمه الخاف اللہ و علیه لعنة الله والملائكة والناس اجمعین هر کس که تبرساند مردم مدینه طایفه اقبل و تاراج از روی ظلم بترسانند از خدا تعالی بر و با لعنت خدای و فرشتگان و جمیع مردمان باز گفت خلافی نیست که یزید مدینه لشکر فرستاد و قتل و سب و فساد عظیم واقع شد و اباحت مدینه نمود و چنانچه مشهور است که قریب بستم صد دختر را بکارت بردند و همین مقدار صحابه رسول صلی اللہ علیہ وسلم در آن جنگ کشته شدند و از قرآن قریب بیستصد کس قتل آوردند و فحش و جماعت نبوی را بطرف شدند و از خوف استجماعت اهل مدینه بقیه السقی که مانده بودند

نتوانستند که اقامت جمعه جماعت نمایند و در مسجد درآمد تا آنکه کجا رسیدند و در آنجا
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بول ستاشه کردند بنابر تصدیق حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و امیران لشکر افغانی دیگر آنکه بیعت کنند بایزید باین طریق که اگر او باشد اگر خواهد بفرود
 خواهد از او کند و بیعت از اهل مدینه گفتند که بیعت میکنیم بکتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 گردن زد و جمیع این قبایح در واقع هر سه سابقه بوضع انجام میدادند همان لشکر منوره و مستر
 که شد بقتال عبداللہ ابن الزبیر و همچنین بکینه احتساب و عتد فی نظر کن که قباحت این
 بزرگتر چیز نیست که در زمان او واقع شد و از او صادر شد و این معصده و حدیث سابق است
 یعنی لایزال احرامی قائم با القسط حتی یشتل ... رجل من بنی امیه یعال
 یرید انما بکر مردم در این پیر شده فرقه از یکی او را دوست میدادند و فرقه دوم او را ست
 و لعن کنند و فرقه سیم میباید دارند و در میان او را دوست دارند و در لعن میکنند بلکه او را
 از قبیل سایر ملوک و خلفاء خیر خلفاء الراشدین میدادند و این فرقه مصائب و مذمت ایشان را
 است بحال آنکه کسانی که عارفند بسیرت سلف و عالم اند بشیرت مطهره جعلنا من اخیار
 اهل الامم تا اینجا کلام این ملاح لفظاً باللفظ تمام شده و کلام او نفس است و آنچه ذکر و
 ایراد کردیم در انوار که یکبارگی متاخرین از کتب متافیه آورده که این لغی فاسق و کاف
 نیستند لیکن جایز نیست لعن بیزید و کفر او زیرا که او از جمله مومنان است و امر او بکشتن خداست
 اگر میخواهد او را عذاب کند و اگر میخواهد عفو کند و این سخن از غزالی و متولی غیر ایشان هر دو
 ایضا بدانند و بن کتاب بیان حقی کردیم که واجبست از اعتقاد مثل حالات و فضیلت ایضا
 و برات و ماک ایشان از جمیع عیوب نقص سخاوت و آنچه واعظان باطلان میکنند که اخبار کاذبه
 موضوعه روایت میکنند و بیان محاملات و تاویلات و بیان حقی که اعتقاد بآن واجبست
 کنند از بیعت عوام الناس در هر حال که فعل قتل فی الصحاب منہم میدادند بدانکه انقطاع
 عمر بن الخطاب بواسطه فعل او بود و دعای پریش روی او مستجاب گشت زیرا که در وفیه معا و یزید
 و لیعهد خود ساخت خطبه خواند و گفت با خدا یا اگر من بیزید را ولی خود ساختم بوسیله فضل
 که من مشاهده کرده ام از وی پس او را برسان بائید که من از وی دارم ایمانی کن و
 اگر محبونی که پدر با پسر میداد در این است که او را ولیعهد خود سازم و در حقیقت ایشان را
 یریدند و در وی روح او را قتل کن باینکه امید او مال شود و آخر چنان شد که بدش و عای کرده

بود که در سن ستمین سحابت نشست و در سن اربع و ستین بمرد و لیکن از ولادت که اسم او سحابت
 بود بماند و او جوانی صالح و متقی و منفعتی و خیریه بود و در این زمان که او را از یزید پاسبان و یعیهد خود ساخت
 همیشه مریض بود ملاقات مردم نمود و نماز خواند باو نشان یعنی امامت مردم در هر سه امر از امور
 دخل نمود و تا وقتیکه مرد در حدیث و عدت خلافت او چهل روز بود و بعضی گفته اند و ماه
 و بعضی گفته اند عمر او بیست یک سال بود و بعضی بیست نیز گفته اند و از جمله
 آن بود که چون حلی امر خلافت شد بر منبر بر آمده گفت که امر خلافت عهدیست از جانب
 خدا و رسول او با اختیار احدی نیست مگر خدا است چرا که هر که را لائق امر خلافت کرده است پس او
 خلیفه میشود نه نیست که اختیار مردمان بهر کس که میخواهد خلیفه نمایند و او را امام دین خوانند تا
 و نبوت بید قدرت است هر که را خواهد فالبت این امر بدوست چنانکه الهیت مهتر و او
 میخوانست که بعد از تو ای داور فرزندانم پیغمبر شود خداست که فرمود که ای حو و نبوت و است
 اختیار من است نه بر تو و نه بر الهیت تو فردا و مرد و نزد تو خواهند رسید و عوی بر یکدیگر خواهند
 کرد و آن مقدمه بر پسران خود داری هر که در آن حکم کند نبوی است حکم حضرت سلیمان نمود
 و بدو تنبیهی بدین معاویه نزاع کرد و درین امر با کسیکه از خدا و رسول خدا خلیفه دین و دنیا اتقا و
 بود از وی علی ابن ابیطالب مرکب امری چند شد که شما او را میدانید و قتیکه وفات یافت
 و در قبر رسن ذنوب گشت باز پسر من متقلد این امر گشت و یاقوت بر این بدشت و با پسر و دختر
 رسول منازعه نمود پس شکست عمر خود را و قطع نمود او را ... و امر و زور و قهر و بوال
 نکال گنا مان خود گرفتار است بعد از آن گری بسیار کرد و گفت و اعظم امور عالم است که من
 و دست منقلب بدستیک قتل و عترت رسول صلی الله علیه و سلم و اباحت مدینه نمود و کعبه خراب کرد
 و جلالت امارت حکومت برنجش بدین متقلد امارت منشیوم شما و امید علاج کار خود و کمینید
 و الله اگر دنیا خیر بود ما حظ از آن یافتیم آنچه بدیت سفیان رسید - ایشان را کافیه است نگاه
 در منزل خود میزدند تا بعد از چهل روز وفات یافت چنانکه گذشت رحمت الله علیه
 انصار و حق ظاهر کرد و مستحق خلافت از جانب خدا و رسول او اهل آن دانسته همچنانکه پسرین عبد
 العزیز بن مروان خلیفه گشت و اینچنین را دانست و کمال عرفان تقوی و عدل پیش او و کسیکه یزید
 امیر المومنین گفته بود بیست تا از بانه بوی زد و چنانکه گذشت بنا بر عدل و اخلاق حمیده و
 خصال حمیده و احوال جمیده او بود که سفیان ثوری گفت بروایت او و از وی در سن خود

حال او و پسر یزید
 ۱۰۵

و از این روایت است

که خلفا را راشدین بنجاس بود و ندابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و عمر بن العبد العزیز رضوان الله
 علیهم اجمعین اگر گویند حسن بن عیسیٰ بن عبد الله بن زبیر از خلفا را نشمرند و با آنکه خلافت
 آن داشتند که در شمار خلفا باشند بلکه قبل ازین شد که امام حسن بن علی از خلفا را راشدین بود
 بگویم بواسطه آنکه خلافت امام حسن و علی بن ابی طالب بود و از ایراد حکم ایشان با در جمیع بلاد و اجتماع جمیع
 امت بر ایشان تمام شد آنکه بر عمر بن عبد العزیز تمام شد و مرویست از سعید بن مسیب
 گفته که حسن بن ثابت که معاویه را بکر و عمر و عمر بن قیس حبیب گوید ویرا گفت ابو بکر و عمر را را شدین
 گفت عمر و من که گفتی کیست گفت اگر زنده باشی از من او ویرا خواهی دید اگر مردی او بعد از من
 خواهد بود و با آنکه سعید بن مسیب قبل از زمان عمر بن عبد العزیز وفات یافت ظاهر تر نیست
 که این خبر از بعضی احناف صحابه مثل ابو هریره و حذیفه که پیغام برایشان را از بسبار اخبار آئیده
 خبر داده بود و این سبب سید باشد و همچنین است بشارتی که عمر بن عبد العزیز داده چنانچه
 خواهد آمد و ما در وی بنت عاصم بن عمر بن الخطاب با و بشارت داده گفته است که مردی از
 اولاد من که در روی من چینی باشد روی زمین را پر از عدل سازد چنانچه تردستی در تاج من خواهد
 آورده که در روی عمر بن عبد العزیز زخمی بود که در حال طفولیت حیوانی زده بود و او را ویدر
 چون خون از روی وی پاک میکرد و میگفت اگر تنی بنی امیه تو باشی هرگز از ازل سعادت نخواهی
 بود و ظن بدر در حق او درست بود و بر وایت ابن سعد مرویست که عمر بن الخطاب گفت کاستی
 میبافتم که از اولاد من کس خواهد بود که در روی من کلامی باشد که روی زمین را از عدل مملو سازد
 چنانچه از ظلم مملو شده باشد و ایضا از... ابن عمر روایت کرده که گفت همیشه میگفتم که دنیا
 نیکوتر از آنیکه از آل عمر مردی پیدا شود که عمل او مثل عمل عمر بن عبد الله باشد و بولای ابن عمر
 بن عمر... که علامت در روی او اعتقاد کرد و کسوع و دوست از آنیکه خداست با عمر بن عبد العزیز
 ظاهر ساخت لعل است از چند طریق اسناد که در امام خلافت بن عبد العزیز گرگ با گو سفند هر دو
 در یک چراگاه میرفتند و گرگ بر گو سفند تعدی نمیکرد و گر و رشی که عمر بن عبد العزیز فوت شده
 بود و بهیچ و غیر او از چند طریق اسناد و از آن روایت کرده اند که گفت نماز نگذارم بعد از روز
 صلی الله علیه و سلم از عقب امامی که بهتر باشد با افضل باشد ازین جوان یعنی عمر بن عبد العزیز و قتیله
 انجانب ولید بن اسد الملک بر مدینه امیر بود زیرا که ولید چون به پدرش و الی امر شد از تاج
 ست و ثمانین ثلث و تسعین مائت مدینه را عمر بن عبد العزیز تقویش نمود و این عساکر از ابیهم

بن ابی طلحه روایت کرده اند که گفت در روز عید نزد عمر بن العزیز رفتیم و مردم بروی سلام کردند
 میگفتند یقبل الله منا ومنك یا امیر المؤمنین و او رد سلام میکرد و انکار برایشان نمود
 و بعضی از فقهای متأخرین گفته اند که این اصل نمیکوست از برای تنبیه در عید و در هر ماه و
 سال انتهی کلامه قال الشیخ فی الاصل آنچه فقهای مذکور برین حقیقت امر جناب است که
 عمر بن عبد العزیز از او عبید بن ریح و دین مبین و از جمله ائمه هدی و ساکنین راه یقین چنانچه میدان این
 مناقب جلیده و با اثر علیه احوال او را که سنی اند و بدستیکه تمام ذکر کرده شد بسیار جزو
 از آن ... ابو نعیم و ابن عساکر و غیر ایشان روایت کرده اند اگر خوف اطالت نبودی در بعضی
 ازین عشر مستکثره نمیدیم لیکن در آنچه اشاره آن کردم کافیت باید که تا لکنی و هر استنباط باید
 که این کتاب را که بحکایت جلیده نفیسه که در آن فواید غریبه بدلیعه حاصل گردد و آن حکایت است
 که ابو نعیم بسید صحیح از راجح بن عبیده نقل کرده است که روزی عمر بن عبد العزیز جهت نماز
 بیرون آمد یعنی در وقت امارت مدینه و مردی پیر تنگیده کرده بود و بدست می باخود
 گفت که این پیر جان غلیظ القلب می اید بود و چون از نماز فارغ شد بمنزل خود و همراه او رفت
 و گفت اصل الله امیر این مرد پیر که بدست تو تنگیده کرده بود چه کس بود عمر بن عبد العزیز گفت
 ای راجح تو او را دیدی گفت بل گفت منی بیند ارم ترا اگر آنکه مردی صالح باشی ای عمر
 پیر بر او خضر علیه السلام بود که نزد من آمده بود و مرا گفت که تو اولی الامر این امت خواهی شد
 و من ترا مساندت خواهم نمود و آن امر حمده الله و رضی الله عنه و انا سال الله
 المنان الوهاب ان یحقق عبادی الصالحین و اولیاءه العارفين احبابه المقربين
 ان یمیت علی محبتهم و یحشر فی حریمهم و ان یدعیهم لیخدرت جناب النبیه و صحبه و یمن
 علی بر صلاه وجهه و یجعل من اطهارتین المهدیین ائمه اهل السنه و الجماعة العلماء
 الحكماء السادة القادة العالین انه اکرم کریم و ارحم رحیم دعویهم سبحانک اللهم
 و تحیتهم فیها سلام و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العلمین سبحانک رب العزة
 عما یصفون سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العلمین و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما
 كنا لنهتک لولا ان هدانا الله و الحمد لله اوله و اخره اظهر و باطنا سدا و
 علنا کتبنا لک الحمد کما یغنی لجلال وجهک و عظم سلطانتک حمدا طیباً کثیراً
 مبارکاً فیه ملاء السموات و ملاء الارض و ملاء ما شئت من شیء بعد اهل

در هفته اند

شماره

التناء والمجد اخو ما قال العبد وكلنا لك عبد لا مانع لما اعطيت ولا معطى لما
منعت ولا ينفع ذا الجب منك الجب والصلاة والسلام الايمان الاكملان على اثر
خلقك سيدنا محمد وعلى الله وحجة اذ واجهه وذريتته عن خلقك ورضه
نفسك ومداد كلماتك كلما ذكرك الذاكرون وكلما غفل عن ذكرك الغافلون
تمام غدا كتاب ترمذ بنحو الامين امين امين محمودة الرافضة الماروقة وشيعة الشيعة

فهرست ابواب و فصول کتاب ترجمه صواعق محرقه مؤلفه فخر الدین محمد بن محمد

[illegible]

کتاب ہذا مشہور از کتب میری بدکان تاجران نامی فقیر اللہ و عبد العزیز و ابن احمد جامی موجود و دست

میر تقی محمد علی غلام حسین صاحب لاہوری دیوبند مولوی غلام رسول صاحب غافل علی گڑھ مولوی درویش علی صاحب لاہوری صاحب
موجودہ ۱۰۱ باب غافل بدین منقول عنہ و درویش علی صاحب غافل علی گڑھ مولوی درویش علی صاحب لاہوری صاحب